UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228473
UNIVERSAL
LIBRARY



والاحضرت همایونی ولیعهد جوانبخت ایران

بیاد محبت‌هاوبنشان تشکراتی که بمادر خودمدیونم‌این کتاب را بوی‌تقدیم میکنم برون

همانم که از چشم نگذاشتی — مدامم در آغوش برداشتی
گرامی ترت بودم از جان‌خویش — نبودت ز من هیچکس بیش پیش
مرا هوش وجان وروان باتواست — دلم آشکار و نهان با تو است

یوسف وزلیخای فردوسی

گویند مرا چو زاد مادر — پستان‌بدهان گرفتن آموخت
شب بر سر گاهوارهٔ من — بیدار نشست وخفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من — برغنچهٔ گل شکفتن آموخت
دستم بگرفت و پا بپا برد — تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
یك حرف ودوحرف برزبانم — الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست
تا هستم وهست دارمش دوست

ایرج

فهرست بخشها و فصلها

بخش اول

تاریخ اجمالی ایران درچهار قرن اخیر

فصل اول – ملاحظات کلیه راجع بسلسلهٔ صفویه صفحه ۱
فصل دوم – ازظهور دولت صفویه تا سال ۹۳۰ » ۲۰۵
فصل سوم – اوج وحضیض دولت صفویه ازشاه طهماسب تاشاه سلطان‌حسین » ۶۷
فصل چهارم – خلاصهٔ تاریخ‌ایران دردو قرن اخیر » ۹۸

بخش دوم

شعر فارسی درچهار قرن اخیر

فصل پنجم – ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیره خاصه ابیات مذهبی صفحه ۱۳۰
فصل ششم – شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند » ۱۴۹
فصل هفتم – شعرای زمان قاجاریه » ۱۹۲

بخش سوم

نثر فارسی درچهار قرن اخیر

فصل هشتم – مذهب شیعه ومقتدایانش صفحه ۲۲۷
فصل نهم – شرح‌ویسان تاسال ۱۸۵۰ » ۲۶۵
فصل دهم – ترقیات سالهای اخیر » ۳۰۶
فهرست رجال واماکن وکتب » ۳۲۵

فهرست تصاویر کتاب

شاه اسمعیل‌صفوی(۱) روبروی صفحه ۶۶
شاه طهماسب‌صفوی(۱) روبروی‌صفحه ۶۷
شاه عباس‌بزرگ روبروی صفحه ۸۸
شاه عباس ثانی روبروی‌صفحه ۸۹
کریمخان زند روبروی صفحه۱۱۴
مجلس کریمخان روبروی‌صفحه ۱۱۵
حاجی‌میرزا آقاسی روبروی صفحه۱۲۰
حکیم شفائی روبروی‌صفحه ۱۲۱
خط صائب تبریزی صفحه ۱۸۰
خط وصال شیرازی صفحه ۲۰۴
خط یغما صفحه ۲۱۸
خط ملا صدرا صفحه ۲۶۲
خط شیخ‌بهاء الدین‌عاملی صفحه ۲۷۸
خط ملامحسن فیض صفحه ۲۸۳

(۱) هنگامیکه جناب آقای حکمت وزیر معارف درایطالیا بودند این دو پرده را درموزه رویال گالری‌دزوفیسی شهر فلرانس دیده وعکس آنرا تهیه فرمودند به اقرب احتمال اززوی طبیعت کشیده شده

دیباچه

در تابستان ۱۳۰٤ شمسی جناب آقای علی‌اصغر حکمت وزیر معارف که در آن زمان ریاست اداره تفتیش کل معارف‌را عهده دار بودند در نظر گرفتند که دورهٔ تاریخ ادبی‌ایران تالیف ادواردبرون انگلیسی بفارسی‌نقل شود پس سه تن از فضلا را بترجمه سه جلد نخستین و نگارنده را بترجمه جلد چهارم ترغیب کردند . از آنجا که این ضعیف از آغاز آشنائی با امور ادبی شوقی فراوان بتحقیق احوال شعرا و ادباء داشتم و از نقص و عیب تذکره‌ها کاملا مطلع و متاسف بودم این دعوت را بحسن قبول پذیرفته برخی از ایام عمر را در ترجمه این کتاب‌صرف کردم وزارت معارف در همان اوقات (۳ مرداد ۱۳۰٤) نامهٔ به پرفسور برون نوشته و اورا از انجام یافتن دوره کامل تاریخ ادبیات تبریك و تحسین گفته برای ترجمه رخصت طلبید . پرفسور در پاسخ شرحی مبتنی بر اجازهٔ ترجمه و جرح و تعدیل و افزایش و نقصان نوشته است چون آخرین مکتوبی است که پرفسور برون بایران فرستاده است عیناً نقل میگردد :

پانزدهم ایلول ۱۹۲۵

جناب وزیر اجل اکرم

تعلیقه انیقه آن وزیر معارف پرور کمالان پناه الان زیارت گردید وباعث کمال امتنان و تشکر شد هر چند آن چهار جلد که در این بیست سال گذشته در تاریخ ادبیات ایران تالیف نموده‌ام بهیچ وجه لایق ترجمه بزبان فارسی نمیدانم البته هرگاه رای عالی آن معارف پناه برآن قرار گرفت باعث کمال افتخار و ابتهاج گردد ولی خودمرا مظهر ضرب‌المثلی که‌داریم (درمملکت کوران‌مرد یك‌چشم بیناست) میدانم‌هر گاه معلومات‌مخلص‌درخصوص ادبیات‌ایران درفرنگستان بد نباشد هیچ دخلی بمعلومات علماء و ادباء ایران ندارد بلکه هرچه حاصل کرده ام از ایشان کتبا یا شفاها حاصل کرده‌ام وخوشه چین خرمن ایشانم‌مثل آنچه شیخ میفرماید :

کمال همنشین بر من اثر کرد　　وگرنه من همان خاکم که هستم

بخیال مخلص هر گاه یکی‌از اکابر ادبای ایران کتابی در ادبیات ایران تالیف فرماید مبنی بر اصول جدید وتفتیش و تنقیح و تنقید فایده اش بسیار بیشتر خواهد شد خصوصا از برای اهل فرنگستان و خصوصا در باره آنچه متعلق باین عهد اخیر باشد ولی پرواضح است هر گاه رای عالی برترجمه کتاب این بنده فانی قرار گیرد با هر چه‌مترجم لازم داند از اصلاح و تقلیل و تزئید باعث کمال افتخار مخلص باشد

همی شرم دارم که پای ملخ را　　بحضرت شاه سلیمان فرستم

همی ترسم از ریشخند ریاحین　　که‌خار مغیلان ببستان فرستم

مخلص دعاگو ارادت شعار - ادوارد برون

چهار ماه بعد از این تاریخ آن دانشمند ایران‌دوست در روز ۵ ژانویه ۱۹۲۶ میلادی مطابق۱۸ دیماه ۱۳۰٤ وفات‌یافت‌وهمه ایرانیانی که ازخدماتش آگاه بودند قرین حزن و اندوه شدند انجمن ادبی ایران بنا بر پیشنهادآقای حکمت مجلس سوگواری خاص ترتیب داد چند تن از شعرا و فضلا مقالات و اشعاری حاکی از شرح حال و اظهار حقشناسی قرائت کردند که همه آنها را مجله تعلیم و تربیت در رساله‌جداگانه طبع و نشر کرد و عکس آن مرحوم را نیز بعنوان یادگار بفضلا هدیه فرستاد .

باری نگارنده پس از چند ماه ترجمه کتاب را بوزارت معارف تسلیم کرد که وسایل طبع آنرا فراهم کنند لکن نظر بتغییر شغل جناب آقای حکمت این نسخه در طاق نسیان و زاویه فقدان ماند چنانکه متجاوز از ده سال کسی را بر وجود آن وقوفی و در استخراج آن از مخازن وزارت خانه میلی نبود (۱) .

چون مقام وزارت معارف به‌آقای حکمت‌تفویض گردید ایشانرا دریغ آمد که چنین رنجی بی ثمر ماند و با اینکه سه جلد مقدم ترجمه نشده بود از آنجا که قسمت های کتاب استقلال داشت نگارنده را بطبع دفتر جلد چهارم تشویق و مدد فرمودند .

---

(۱) درخلال‌این احوال یکی‌از فضلا موسوم بسیف پور فاطمی که‌ازاین ترجمه آگاهی نداشت قسمتی از این کتاب رادر اصفهان بطور خلاصه ترجمه و در ٦٨ صفحه‌کوچك انتشار داده است و حاوی نکات خوب مخصوصا فهرستی ازمؤلفات برون است .

راقم سطور آن نسخه را بار دیگر مورد دقت قرار داد و بنا بر سفارش و اجازه مرحوم برون در جرح و تعدیل آن کوشید مطالبی که برای خوانندگان خارجی سودمند و تازه و برای ایرانیان توضیح واضح و تطویل بلا طایل بود حذف کرد وهر جا توضیحی ضرورت داشت بیفزود و ذیلی مشتمل بر احوال شعراء و اسامی مؤلفات این عصر بر کتاب الحاق نمود تا فایده آن تمام تر باشد با اینکه برای تاریخ ادبیات فارسی تا حال کتابی باین خوبی و صحت و با این نظم وترتیب واستقصا وانتقاد نگارش نیافته است بطوری که خود مؤلف نیز توجه داشته خالی از نقص نیست زیرا که احوال بسی از علما و فضلا و گویندگان مسلم را متعرض نیست من جمله محمود خان ملك الشعراء و سروش و فتح‌الله خان شیبانی که در عهد خود اشعر شعراء بوده اند و نیز بسی نکات راجع بسرگذشت شعراء عهد صفویه را محض اختصار حذف نموده است نگارنده در نظر داشت که در حدود امکان در ذیل صفحات یا در دنباله فصول این افتاده هارا ضبط کند و بعضی مطالب را توضیحی کافی تر بدهد مخصوصاً پس‌ازدست یافتن بهسه تذکره مبسوط خطی که مرحوم برون از آنها ذکری نکرده است یکی "تذکره نصر آبادی" ودیگر تذکره "خلاصة‌الافکار" تألیف ابوطالب و دیگر "تذکره خوشگو" درین چند کتاب مطالب بسیار راجع باکثر شاعران این کتاب دیده شده که قابل الحاق بود اما بدو ملاحظه خودداری کرد یکی بزرگ شدن کتاب دیگر مبدل شدن هیئت و نظمی که مؤلف بآن داده بود زیرا که در اکثر موارد فرع زیاده بر اصل میشد و تا این درجه تغییر و تحریف شایسته نبود پس آن یاد داشتها را کنار گذاشت و بذکر ضروریات اکتفا کرد.

امید است که این زحمات در خدمت صاحبنظران موقع قبول یابد و در نقایص آن بدیده اغماض بنگرند چون دوستان مهربان آقایان محمد مهران و یعقوب انوار در پاکنویس و اصلاح و تهیه فهرست این کتاب بذل همت و صرف وقت کرده‌اند در این جا از زحمات ایشان سپاسگزاری می کنم

شرح حال پروفسور برون

استاد علامه آقای محمدبن عبدالوهاب قزوینی را در شرح احوال پرفسور برون مقالاتی است که در سال چهارم مجله ایرانشهر درج شده است ازآنجا که آگاهی آن دانشمند بر احوال برون دقیق تر و مستقیم تر از هر کسی است بهتر آن دانستیم که از میان منابع مختلفی که در دست است بیانات ایشان را با اختصاری که مناسب مقام باشد زیب این مقدمه قرار دهیم

« گمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد زیرا که خدمات او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبود درعالم سیاست نیز خدمات شایان بوطن ما نمود از ابتدای مشروطیت (۱۳۲٤) الی شروع جنگ عالمگیر (۱۳۳۲) زحماتی که او در طرفداری از ایران در اروپا کشید و مجاهداتی که در اثبات حقانیت ایران و اعتراض بر ضد سیاست بیگانگان نمود از نشر مقالات در جراید و تألیف کتب ورسائل ودادن کنفرانسها و ملاقات با رجال و وزراء فی الواقع باور کردنی نیست . بعقیده من از ابتدای افتتاح روابط منظم ما بین ایران و اروپا از یك قرن باینطرف هیچکس از اروپائیها این اندازه شهرت و نام نیك در ایران بهم نرسانیده و این درجه اخلاص و محبت عموم ایرانیان را بخود جلب نکرده است

اما خدمات ادبی آن مرحوم را بجرأت میتوانم سوگند بخورم که مابین جمع مستشرقین اروپا و امریکا هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است و یك عمر تمام را از هیجده سالگی تا آخرین دقیقه حیات شصت و چهار ساله خود بدون خستگی با تمام قوای معنوی و مادی خود صرف احیایے آثار ادبی ایران نکرده است و این همه مساعدات مالی برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی از کیسه شخصی خود بخود هموار ننموده است و مخصوصاً هیچکس بادبیات و ذوقیات و معنویات ایران یعنی بافکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خالص و عاری از هر گونه شوایب و اغراض سیاسی و جاهی و مالی نورزیده است

فی الواقع وجود مرحوم براون برای ایران یك نعمت خدا داد و یك گنج باد آورد بود آخر چه عجب تر از این که یك مردی از یك ملت اجنبی آن هم

از اعاظم علماء و نویسندگان آن ملت در تمام مدت عمر خود طرفداری از ملت و مملکت ما بنماید و محض خاطر ما با ملت و مملکت خودش طرف شده باشد !

برای اطلاع از شرح حال آنمرحوم از اوایل عمر تا سنه ۸ – ۱۸۸۷ (٦ – ۱۳۰۵) ه . ق . که سال سفر اوست بایران در سن ۲۷ سالگی رجوع شود بمقدمه کتاب «یکسال ما بین ایرانیان» تألیف خود او که کتابی بسیار جذاب و دلکش است (۱)

برای تصور اجمالی از جنبهٔ ادبی حیات آن مرحوم باید نظری افکند بمؤلفات جلیله عدیده در این رشته که عده آنها ۱۲ کتاب بزرگ و ۲۲ رساله است (۲)

و شاهکار آنها کتاب « تاریخ ادبیات ایران » است در چهار جلد و این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا بلکه در باب خود یگانه

---

(۱) اسم این کتاب بانگلیسی A year amongst the Persians برای تکمیل مطالب فوق سطری چند از کتاب مذکور و سایر آثار او بر بیانات آقای قزوینی میافزائیم

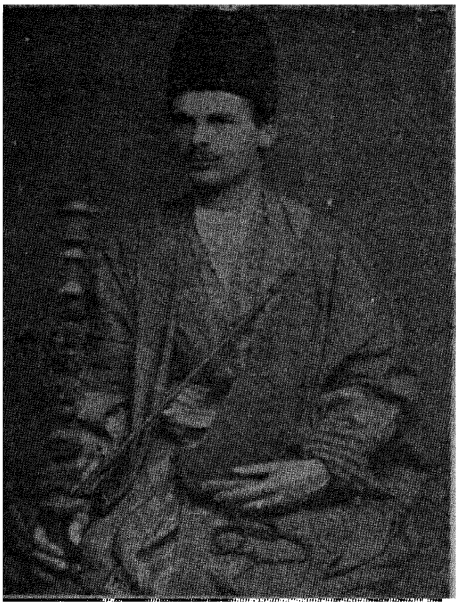
پروفسور ادوارد گرانویل برون از مردم نیوکاسل انگلستان پسر بن یامین برون صاحب کارخانه کشتی سازی بود در ۷ فوریه ۱۸٦۲ (۷ شعبان ۱۲۷۸ ه . ق .) متولد پس از فراغ از تحصیل دبستانی باموختن علم طب پرداخت و قصدش این بود که داوطلبانه وارد قشون عثمانی شود که در آنوقت با روسیه تزاری جنگ داشت زیرا که عم براون در جنگ کریمه در خدمت نظام عثمانی بود و از روسهای تزاری تنفر داشت

براون بهمین نظر زبان ترکی را آموخت ولی بزودی دریافت که محتاج بعربی و فارسی هم هست پس در نزد دانشمندی موسوم بمحمد باقر بوانانی شروع بتحصیل فارسی کرد این شخص در لندن مشغول تبلیغ دین اسلام بود براون در مجلس درس تفسیر قرآن بوانانی حضور می یافت پس از فارسی عربی را نیز آموخت ومعلم عربی دارالفنون کمبریج شد و مسافرتی باسلامبول کرد ودره ۱۳۰ ه . ق بایران سفر نمود یکسال در کرمان و یزد و سایر شهرها ساکن شد و با همه طبقات و فرقه های دینی آمیزش گرفت در کرمان مدتی در خانقاه درویشان اقامت گزید در طهران بتحصیل حکمت و تصوف پرداخت معلم او درین فنون میرزا اسدالله نامی بود (مترجم)

(۲) مؤلفات سیاسی او ومؤلفات راجع ببابیه ومتون فارسی که تصحیح و طبع کرده دراین حساب داخل نیست فقط کتب ورسائل ادبی او مقصود است

و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف ننموده است بلکه مابین فارسی زبانان تاکنون کتابی باین نظم و ترتیب عجیب و بااین بسط و تفصیل حاوی این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه چهل سال زحمت و تتبع است بظهور نیامده است و اصلا این نوع تألیف متنوع محیط که در آن واحد هم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات و هم تذکرةالشعراء و هم معجم‌الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع‌الحکایات وهزار محاسن و مزایای دیگر ما بین ما تاکنون مرسوم نبوده است و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود تا نمونهٔ از وضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم ایران بیاید | مقصود از اندکی جرح و تعدیل این است که بعضی مطالب واضحه که فقط برای اطلاع اروپائیان لازم است ولی برای ایرانیان از قبیل توضیح واضحات است در ترجمه فارسی باید از آن حذف شود مثل تفسیر سیمرغ یا مار ضحاك یا شب قدر یا گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده و امثال ذلك و از آنطرف ترجمه حال بعضی از علماء و ادباء و شعراء که بواسطه دسترسی نداشتن مؤلف در اروپا بکتب رجال حاوی شرح حال آنها یا بدواوین آنها در این کتاب مذکور نیست باید بر آن افزوده شود و این نوع سقط ها مخصوصاً درجلد چهارم که درخصوص فضلاء متاخرین ومعاصرین‌است فراوان است اما در خصوص فعالیت سیاسی آن مرحوم در مدت هشت ساله ۱۳۲٤ - ۱۳۳۲ که اوضاع مضطرب ایران فکر اورا مشغول داشت چون در خاطر ها است از تفصیل چشم میپوشد دو کتاب نفیس در این زمینه از خود بیادگار گذارده است یکی «انقلاب ایران» دیگر «مطبوعات و اشعار جدید ایران» بعلاوه چندین رساله جداگانه که اسامی آنهادر فهرست‌مؤلفات آن مرحوم که‌خوداو در سنه۱۳٤۲ بطبع رسانیده مذکور است .

اما در خصوص تحقیقات راجع ببابیه باید رجوع کرد بمؤلفات مشهورهٔ او در این موضوع که چگونه ابتداء کنجکاوی او در این راه از مطالعه کتاب کنت دوگوبینو Comte de Gobinau بحرکت آمد و جداً در این راه دامن بر کمر زد ابتدا در اثناء سفر در ایران با بسیاری از اتباع این مذهب آشنائی



پیدا کرد سپس در ۱۳۰۷ بعکاوقبرس رفت وبملاقات میرزا یحیی معروف بصبح ازل ومیرزا حسینعلی معروف به بهاءالله نایل آمد و با خواص و مطلعین این طایفه مکاتبه کرد و بخواهش و نوید و پول کتب و رسایل و اسناد و اوراق آنها را بدست آورده و موفق گردید که دنباله تحقیقات کنت دوگوبینو را که بسال ۱۲۶۹ ه . ق . ختم میشود تا زمان خود امتداد بدهد

کنت دوگوبینو از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات کثیر درمواضع فلسفی واجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره ومؤسس طریقه مخصوصی است ازفلسفه تاریخ معروف به گوبینیسم که مخصوصاً در آلمان پیروان زیاد داردوی در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۸۰ بسمت نیابت اول ووزیر مختاری فرانسه درطهران اقامت داشته است چون بعد از قتل باب و پیش از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده اطلاعات مهمی در کتاب خود جمع کرده است استاد براون تحقیقات اورا تکمیل و تصحیح کرد و بیغرضانه در مقابل انظار عالمیان نهاد در این باب مؤلفات معروف او از قرار ذیل است :

ترجمه مقاله سیاح با حواشی بسیار مفصل ، ترجمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی ، بعضی اسناد راجع ببابیه ، نقطة الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی با مقدمه فارسی مبسوط .

اما سایر احوال آن مرحوم . بطور اجمال عرض میکنم اگرچه سعادت در این دنیا امری موهومی است ولی اگر در این عمر کوتاه چند روزه سعادتی اضافی و نسبی برای کسی بتوان فرض نمود می توان گفت که آن مرحوم سعید بود و جمیع یا اغلب موجبات سعادت در شخص او جمع بود

یکی آنکه مزاجی سالم و بنیهٔ قویی داشت و اگر حادثه غیر مترقبه وفات زوجه اش در میان نمیآمد شاید سی چهل سال دیگر عمر میکرد دیگر آنکه هم شخصاً متمول و با ثروت بود (۱) هم حقوقی که از وظیفه تدریس دارالفنون کمبریج عاید او میشد فوق کفایت بود دیگر آنکه در تمام عمر خود کار میکرد عیاش و بطال و تنبل نبود کاری هم که انتخاب کرده بود کاری نبود که بر خلاف تمایل طبیعی خود برایی کسب معاش بر خود تحمیل کرده باشد و چون شخصاً متمول بود هیچ مانعی برای او در بسط دادن مقصود و تحصیل کتب نفیسه و نویسانیدن نسخه ها وطبع و نشر مؤلفات در بین نبود هرطور آرزو میکرد پیش میرفت دروسط راه بواسطه فقدان وسایل مادی معطل نمی ماند.

دیگر آنکه یکی از بزرگترین آمال او تألیف تاریخ ادبیات ایران بود که میخواست در ایام حیاتش باتمام برسد این کتاب مهم که مدت تألیف آن قریب سی سال طول کشید در ایام حیات بانجام رسید و عجب اینست که جلد اخیر آن کتاب فقط یکسال و نیم قبل از وفات او از طبع خارج شد

و نیز چون یکی دیگر از اسباب سعادت انسان عشق است خداوند این سعادت را هم برای او فراهم آورد و در سنه ۱۳۲٤ هـ . ق . دختری از خانوادههای نجیب کمبریج را که مدت ها قبل از ازدواج طرف تعلق خاطر او بود بحباله نکاح درآورد و از این تاریخ ببعد موجبات خوش بختیش تکمیل شده بود از سراپای وجود او خوشی و مسرت میبارید

از صفات مختصهٔ آن مرحوم یکی پشت کار فوق العاده عجیب او بود گویا خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نکرده بود پر کار ترین و پر شور ترین جوانان را از میدان بدر میکرد و عموماً تا یکساعت بعد از نصف شب کار میکرد و صبح نمیدانم کی بر میخاست ولی همیشه ساعت هشت سر و رو شسته و لباس

---

(۱) در وصیت نامه خود مقرر داشت که دو هزار لیره بمدرسه پامبروك که در آنجا تدریس میکرده بدهند وهمین مبلغ را هم بدارالفنون کمبریج هدیه داد که صرف بسط و نشر زبان و ادبیات فارسی و عربی کنند و کتب نفیسه نادره بخرند مجموع دارائی پرفسور براون معادل ۱٦٦ هزار لیره انگلیسی تقویم شده است

مترجم

پوشیده و بعادت انگلیسان ریش و سبیل تراشیده سر پ بوه رمسول کار و تدریس و غیره میشد و من هیچ نفهمیدم که شخص هر قدر قوی بنیه و سالم المزاج باشد و هر قدرهم شوق بکار داشته باشد آخر چطور میتواند این همه کار کند ؟ و این همه چیز بنویسد این همه آثار از خود بیادگار بگذارد عده تألیفات او چه تألیف و چه ترجمه کتب فارسی ۱۷ عدد است و عده رسائل او ۳۲ عدد و عده دیباچه هائی که بزبان انگلیسی بر کتب فارسی یا عربی که باهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که بالتمام از آثار قلم شخص اوست بدون معاونت دیارالبشری جمیع امور را شخصاً متکفل میشد فقط در این سنوات اخیره زوجه اش در تصحیح نمونه های چاپی باو کمك میکرد

اما کتب فارسی که تصحیح و طبع نموده است دو عدداست یکی تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی دیگر جلد دوم لباب الالباب عوفی اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است درین حساب آورده نشد و همچنین متن مقاله سیاح و متن تاریخ گزیده که هر دو چاپ عکس است و تصحیحی در آنها بعمل آورده نشده است و نیز کتاب نقطة الکاف زیرا که طبع و تصحیح آن باهتمام یکی از دوستان آنمرحوم که بملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود و همچنین کتبی که بتصحیح بعضی از شاگردان یا دوستان او بطبع رسیده و فقط یك دیباچه انگلیسی بر آن افزوده در حساب آورده نشد آن مرحوم طبع آن کتب را بعضی خود بعهده گرفت و بعضی را بمخارج « اوقاف خیریه گیپ » که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانید

دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه عجیب او بود بعلاوه یونانی ولاتینی و فرانسه و آلمانی سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی و عربی و ترکی را در نهایت خوبی میدانست هم علماً هم عملا آن سه زبان را در کمال خوبی و تسلط حرف میزد و مینوشت زبان فارسی مثل زبان مادریش شده بود آنقدر اشعار و امثال و کلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت که کمتر ادیبی بپای او میرسید بواسطه کثرت قرائت کتب و سفر های زیاد حکایات نادره بسیار دلکش

در حفظ داشت که از مجالست او شخص سیر نمیشد در شرح حال هر شاعری یاحکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هرعصری فقط حکایات و حوادث بسیار ممتع‌را که جنبهٔ دلکشی یا مضمون بدیعی یا حادثهٔ غریبی در بر داشت متعرض میشد باقی حکایات راستاحسینی معمولی را حذف میکرد

مرحوم برون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه در زبان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب میشد کتابفروشان بمنت‌مخارج کتب اورا تقبل میکردند و نفع میبردند وجهه اصلی آن مرحوم این بود که ادبیات ایرانی را بعموم اروپائیها بشناساند نه منحصراً بزمرهٔ محدود علما و مستشرقین اینست که هیچوقت تألیفات خود را در دایرهٔ تنگ کتب علمیه فنیه خالص محصور نمینمود و میگفت انسان باید از ثمرهٔ زحمات خود عموم نوع بشر را بهره‌مند نماید و زکوة علم‌را بمستحقین آن که طبقه متوسطه ناس اند برساند و الا علما و فضلا که خود در علم اغنیاء اند محتاج بزکوة نیستند این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتهار کتب آن مرحوم است طبع شعرعالی نیزداشت چنانکه بسیاری از اشعار فارسی را عیناً بشعر انگلیسی ترجمه کرده است و مطبوع شده است

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست و دل باز بود و در اعانت بفقرا و مستحقین ازهرملت و مذهب خود داری نمیکرداز دادن پول یا پیدا کردن کاری یا واسطه شدن پیش کسی کوتاهی نمی‌نمود از هر کتاب که چاپ میشد مبلغ کثیری مجاناً برای عموم فضلای غرب و شرق میفرستاد و همیشه میگفت غرض اصلی از نشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل و انتفاع محتاجین بآن کتب نه چیز دیگر .

اما ذوق و حساسیت طبع و لطف مشرب اظهر صفات او بود سراپای وجودش مفتون شعر و ذوقیات بود اغلب شاهکار های ایرانی و عرب را از بر داشت تمام خافظ را من‌البدو الی‌الختم حفظ بود قسمت عظیمی از اشعار خوب ایرانی رابشعر انگلیسی ترجمه کرده و از این راه بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی راکه شعراء و حکما و علماء ایران بمعنویات نوع بشر کرده اند همه را در اروپا شناسانیده و با آن زبان شیرین و قلم‌سحار خود منتشر کرده است »

مقالات استاد فاضل آقای قزوینی در شرح حال برون بسیار مفصل است و نقل همه آن در این مقدمه دشوار هر کس نمونهٔ از بیان شیرین و حساسیت و دقت نظر استاد را بخواهد بر او لازم است که عین آن مقالات را بخواند از جمله مطالبی که بنظر این ضعیف باید افزود ذکر مجموعه خطابه های برون است در باب طب عربی که احوال چند تن از پزشگان نامدار ایرانی را بیان کرده است دیگر اینکه در هنگام شصت سالگی برون ۴۳ نفر از مستشرقین اروپا و جمعی از مشاهیر فضلای ایران برای قدر دانی از خدمات او مقالات و رسالاتی نوشته در کتابی فراهم آوردند و در روز عید تولد او هدیه فرستادند و برون در مکتوبی که بتاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ نوشته و آقای قزوینی آنرا نقل کرده است راجع باین قدردانی چنین مینویسد .

« در این اواخر بعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن مخلص در سال شصتمین عمر خود | در ۷ فوریه ۱۹۲۱ | یعنی گذشتن از پنجاه و نه سالگی تبریکنامهٔ با مدیحهٔ بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عمادالکتاب (۱) که بیچاره از قراری که نوشته است چهار سال در حبس بوده است در قوطی نقرهٔ با کتاب مناسبی و دیگر یك قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان و یادگار بمخلص فرستاده بودند این لطف و مهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان را شخصاً هم نمی شناسم خیلی بر من اثر کرد و خجالت میکشم که این خدمتهای جزئی را که بایران کرده ام باین درجه تقدیر بفرمایند ولی حقیقة از هیچ شرفی که در مدة العمر حاصل شد اینقدر تفاخر و ابتهاج نکرده ام که از این . و نمیدانم بچه زبان یا بچه وسیله بتوانم چنانکه باید و شاید از عهده شکر این نعمت کبری بدر آیم . »

خرداد ۱۳۱۶ **رشید یاسمی**

---

(۱) حسین بن محمد حسین قزوینی ملقب بعمادالکتاب از استادان معروف خطوط شکسته (ثلث . رقاع . نسخ . تعلیق . شکسته . نستعلیق) بود از آثار او شاهنامه امیر بهادری واوصاف الاشراف ودوره رسم المشق است اکثر کتیبه های دولتی خاصه مدارس بخط اوست بهترین نمونه کتیبه نویسی او خطوط آرامگاه فردوسی درطوس است در ۲۶ تیر ۱۳۱۵ شمسی درسن ۷۳ سالگی درطهران بدرود حیات گفت در ۱۱ سال آخر عمر سمت فرمان نگاری دفتر مخصوص شاهنشاهی داشت قصیدهٔ که برای پرفسور برون فرستاده ویکی ازاسباب رهائی او از زندان شده است درسال چهارم ایرانشهر درج است . برون در ص ۱۹۶ ابن کتاب تمجیدی شایان از او نموده است

مقدمه مؤلف (۱)

این جلد خاتمه وظیفه محسوب میشود که متجاوز از بیست و دو سال بانجام دادن آن همت گماشته ام جلد اول در ۱۹۰۲ و جلد دوم در ۱۹۰۶ انتشار یافت جلد سوم که عنوانش «تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار» است چهارده سال بعد نشر شد و این کتاب که ازچهارقرن اخیر (۱۵۰۰ – ۱۹۲۴ میلادی .) بحث میکند جلد چهارم محسوب است .

هر چند نمی توانم این جلد را از حیث شکل ظاهری و فواید معنوی بر سه مجلد پیشین مرجح بدانم و هر چند از نقایص آن کاملا آگاهم معذلك بیش از آنها حاوی نکات و اطلاعات تازه و جامع تحقیقات و تفحصات مبتکر است .

در اروپا و قسمت اعظم ترکیه و هندوستان مشهور است که ادبیات ایران بشعر انحصار دارد و فقط همین نوع از آثار ادبی ایران شایسته توجه است و نیز گویند که از عهد جامی تا حال شعری که لایق خواندن باشد در ایران سروده نشده است این عقاید موجب شده است که کسی بنگارش تاریخ ادبیات ایران درچهار قرن اخیر همت نگماشته و اکثر کتب فارسی که منبع این اطلاعات بشمار است چاپ نشده مانده است .

باری نگارش این کتاب لذت بخش و اتمام آن موجب خرسندی و سپاسگزاری است لغزشها و نقایص آن چون باعث انتقاد و محرك حس کنجکاوی و تفحص میشود خود وسیله افزایش اطلاعات است اگر درین تألیف خطائی رفته باشد انتقادات منصفانه دانشمندان صلاحیت دار را بر مدح و تقریظی که هواخواهان و دوستان غیور از روی بی بصیرتی بکنند ترجیح میدهم و سعدی فرماید

کفیت اذی یا من تعد محاسنی علانیتی هذا ولم تدر باطنی

ادوارد . برون

۱۲ جون ۱۹۲۴

---

(۱) از این مقدمه محض اختصار فقط بعضی مطالب ترجمه میشود .

فصل اول

ملاحظات کلیه راجع بسلسلهٔ صفویه

اهمیت تاریخی سلسلهٔ صفویه

ظهور سلسلهٔ صفویه در ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی، نه‌فقط برای مملکت ایران وهمسایگان او بلکه عموماً برای اروپا نیز، واقعهٔ تاریخی بسیار مهمی محسوب میشد. این ظهور نه‌تنها نشانهٔ برقراری شاهنشاهی ایران وتجدید استقرار ملیت ایرانی است که مدت هشت قرن ونیم چون آفتابی در کسوف بود، بلکه علامت ورود این مملکت در مجمع ملل ومنشأ روابط سیاسیه است که هنوز هم تا درجهٔ مهمی پایدار میباشد **مستر ر. ج. واتسن** Mr. R. J. Watson که کتاب خودرا موسوم به **تاریخ اجمالی ایران از آغاز قرن نهم تا سنه** (۱۸۰۸) [۱] ازاین عهد شروع میکند باهمیت آن کاملا پی برده است: زیرا که فی الحقیقة این زمان عصر انتقال از قرون وسطی است بقرونیکه نسبة میتوان آنها را قرون جدیده نامید. غلبه عرب در اواسط قرن هفتم میلادی دین زردشت وسلطنت ساسانیانرا برانداخت وتا نیمهٔ قرن سیزدهم که خلافت عربی بدست لشکر مغول زوال یافت، این مملکت را ولایتی از ولایات خلیفه ساخت. راست است که قبل وبعد از این واقعه سلسله‌های مستقل، یانیمه مستقل، در ایران سلطنت داشته اند، لیکن آنها نیز اکثر از نژاد ترك یاتاتار بوده اند. مانند غزنویان وسلجوقیان وخوارزمشاهیان وخاندان چنگیزو تیمور، واگر سلسلهٔ ایرانی الاصلی مانند آل بویه موجود بوده فرمانش فقط برقسمتی از کشور قدیم ایران جریان داشته است. سلسله صفویه بود که ایران را بار دیگر «ملتی» قائم بالذات، متحد، توانا وواجب الاحترام ساخت و ثغور آنرا در ایام سلطنت شاه عباس اول (۱۵۸۷ - ۱۶۲۸ م) بحدود امپراطوری ساسانیان رسانید. در عهد این پادشاه پایتخت ازقزوین باصفهان انتقال یافت واین شهر برطبق ضرب‌المثل ایرانیان نصف جهان گشت وبرحسب قول **دون خوان** Don Juan مدیومندو

---

(۱) لندن: اسمیت والدر ۱۸۶۶. London : Smith and Elder, 1866.

نامیده شد Medio mondo از بسیاری عمارات باشکوه وصنعتگران چیره دست وآمد وشد بازرگانان که از دیار بعید بانجا روی میآوردند وهیئت‌های سیاسی که نه تنها از هند وترکستان وعثمانی اعزام میگشتند بلکه تقریباً ارکلیهٔ ممالك اروپا از روسیه تااسپانیا وپرتغال مأموریت مییافتند ، اصفهان شایستهٔ این لقب بود ،

فقدان تاریخ کافی وکاملی از سلسلهٔ مذکوره

باوجود اهمیت وکثرت مواد مفیده هنوز تاریخ (۱) کامل و صحیحی ازسلسلهٔ صفویه بتحریر نیامده است . شرحهای مجملیکه سرجان ملکم وسرکلمانتز مرخام ، در تاریخ ایران خود ، از اینزمان داده‌اند ، ازحیث وسعت غیر کافی وازلحاظ تفصیل ناصحیح ، ومبنی برمواد محدودی است که بهیچوجه دارای صحت واصالت نیست . کثرت وتنوع مواد وفقدان وسائل برای بدست آوردن غالب منابع مهمه اطلاعات ومخصوصاً اختلاف و تعدد السنه که کتب مربوطه بآنها نگارش یافته است موانع وعوائق عظیمه در راه شخصی که در صدد نگارش شرح صحیحی از این عهد برآید ایجاد مینمایند .

چهار منبع مهم فارسی که بطبع نرسیده‌است

چهار سند بسیار مهم فارسی که در قسمت اول این عهد یعنی تا وفات شاه عباس اول ، برشتهٔ تحریر در آمده بقرار ذیل است : **صفوة الصفا** که شامل شرح احوال شیخ صفی الدین مرشد معروف قرن سیزدهم وسرسلسله وجداعلای خاندان صفویه است . **نسب نامه سلسله صفویه** که حاوی ترجمه گرانبهائی از بزرگان قدیم خاندان مذکور است و مندرجات آن در جای دیگر بنظر نمیرسد ، **احسن التواریخ** که در (۱۵۷۷ م) یکسال پس از وفات شاه طهماسب بتمام رسیده و حاکی از وقایع ایام دولت این پادشاه و پدرش شاه اسمعیل مؤسس سلطنت صفویه است ؛ و **تاریخ عالم آرای عباسی** که تذکرهٔ منفصل ومبسوطی است از دورهٔ جهانداری شاه عباس اول . هیچیك از این چهار کتاب (۲) بطبع

---

(۱) از تاریخ ذیقیمت کروسینسکی Krusinski وهانوی Hanway که راجع به دورهٔ اخیر سلطنت صفویه است در فصل سوم صحبت خواهیم داشت . (۲) پس از تحریر این قسمت یکی از مکاتبین ایرانی نسخهٔ دلپذیری از صفوة الصفا که در بمبئی چاپ سنگی شده است برای من ارسال داشت

نرسیده [۱] وحتی ترجمه نشده است وباستثنای عالم آرا مابقی بسیار کمیاب هستند خیلی سعادتمندم که دو نسخه از نسب نامه وعالم آرای عباسی که سابقاً بمرحوم سیر البرت هوتم‌شیندلر تعلق داشته بدست آورده‌ام وازلطف بی‌پایان مستر ا . ج . الیس منت دارم که نسخهٔ خطی دو کتاب دیگر را تحت اختیار ومطالعهٔ اینجانب گذاشته‌اند .

بی اعتباری تواریخ اخیرهٔ فارسی

هرچند مورخین ازمنهٔ اخیره که تاریخ عمومی ایران را نوشته اند از قبیل رضاقلیخان درمتمم روضة الصفای میر خواند باسناد اربعهٔ سابق الذکر دست‌رس داشته ومراجعه کرده اند ، لیکن نه تنها مندرجات آنهارا عیناً خلاصه نموده بلکه مطالب منقوله‌را بیرحمانه مغشوش و پیچیده ساخته اند .

شرح ذیل نمونهٔ از این تخلیط بوالهوسانه است . شاه عباس اول درجولای (۱۵۹۹ م) هیئتی باروپا اعزام داشت که روسیه ، لهستان ، آلمان ، فرانسه ، اسپانیا انگلستان و اسکاندناوی را دیدار کرده بحضور پاپ روم و رؤسای ونیس برسند . اعضای هیئت عبارت بودند از سفیر ایران حسین علی بیك [۲] و چهار نفر از نجبای ایرانی (که دن‌خوان در سفرنامهٔ ایران آنهارا کابالرو میخواند) وپانزده نفر نوکر ایرانی و سرانتونی شرلی Sir Enthony Sherley معروف باتفاق پانزده نفر ملازم انگلیسی ودو نفر از کشیشان پرتغالی وپنجنفر ترجمان . این هیئت از خط بحر خزر وولگا گذشته ، اول بمسکو رفته پنج‌الی ششماه متوقف گشت ، سپس ازراه آلمان بایطالیا رفت ؛ لیکن محض اینکه مبادا از ورود آن هیئت بونیس نمایندگان عثمانی که اتفاقاً درشهر مذکور بودند برنجند اجازهٔ ورود نیافت در عوض در روم خوب پذیرائی شد تاریخ ورود هیئت مزبوره آپریل ۱۶۰۱ و مدت توقفش دو ماه بود . پس از آن بکشتی نشسته از راه ژن بجنوب فرانسه وازآنجا باسپانیا ورود نمود

---

(۱) هرسه جلدعالم آرای عباسی در(۱۳۱٤ ه ق) باهتمام وتصحیح آقامیرزامحمود کتابفروش خونساری در طهران چاپ سنگی شده است وسلسلةالنسب صفویه‌هم در برلین درچاپخانه ایرانشهر بسال ۱۳۰۲ شمسی بطبع رسیده است (مترجم) (۲) دن خوان (f ۱۲۰ b) مشارالیه را « اوزن عالی بیك » مینامد و آنتونیودی گووآ Antonio di Govea اورا « اسین علیبك» میخواند از این عبارت روشن میشود که قسمت اول اسم « حسین » بوده نه « اوزون » چنانکه من سابقاً گمان میکردم

اینجا سه تن از چهار نفر نجبای ایرانی دین کاتولیك گرفتند و به دن فیلیپ Don Philippe ودن دیگو Don Diego ودن خوان Don Juan ایران موسوم گشتند .

دن خوان ایران

سیر آنتونی شرلی که از روز اول روابطش باهمسفران ایرانی خود مصفّی نبود در رم از هیئت اعزامیه جدا شد اما تا آن وقت سفرنامه‌های مستقلی که خود وهمراهانش [۱] مینوشتند ما را موفق میسازد که شروحات دن‌خوان را ازروی آنها سنجیده تکمیل و تصحیح نمائیم . دن خوان که از دین اسلام روی بر گردانده بود جرئت نمیکرد بایران بر گشته و بعقوبتی که برای هرمرتدی مهیاست دچار گردد ؛ ناچار برای فهم خاتمهٔ این واقعهٔ حزن‌انگیز لازم است بمورخین ایرانی مراجعه نمائیم . در عالم آرای عباسی ضمن وقایع سنهٔ (۱۰۲۲/٤-۱٦۱۳) [۲] شرح ورود سفیر پادشاه اسپانیا و چند کشیش ویکنفر نمایندهٔ ایرانی که ازاروپا[۳] باصفهان باز میگشت بنظر میرسد. این شخص اخیرمورد خشم شاه‌عباس گردید وبدون اینکه اجازهٔ توضیحی یافته وازخود دفاعی کند بصعب ترین وضعی کشته شد ؛ شاه علت این اقدام را بقرار ذیل برای اسپانیولیها بیان فرمود که مشارالیه در ایام مأموریت مرتکب چندین عمل قبیح شده مثلا پاکتی را که بمهر پادشاهی ممهور بوده باز کرده ومضمون آنرا افشاء نموده است در عزای زوجهٔ پادشاه اسپانیا سیاه‌پوش شده بود . و مکتوبی که مصحوب او بپاپ ارسال گردید بتاجری فروخته که آن تاجر خود را بجای وی معرفی کرده و تمتع یابد اما اعظم خطایا که موجب سیاست بود اینست که باملازمانی که همراه داشت چندان بد سلوکی مینموده ودرآزار ایشان میکوشیده که چندنفر بدین ترسائی راضی شده ازاستخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده و بجزا رسید . [٤]

---

(۱) مخصوصا رجوع شود به « شرلی و برادران . . . . تالیف یکی از اعضاء همان خانواده » چیسویك (۱۸۲۸ Chisuick) صفحهٔ ۲۲ - ۳۵ (۲) ورق ۲۳۰ نسخهٔ خطی من که‌دارای علامت (II ۱٤۰) است (۳) هرچند اینجا اسم نمایندهٔ ایران دنگیزبك شاملو ملقب بیوزباشی ذکر شده نه حسینعلی بیك چنانکه درکتاب دن خوان بنظر میرسد (٤۱۲b۰) ولیکن بگمان من دریکی بودن این دوشخص شکی نیست . (٤) تفصیل در عالم آراء چاپ طهران ص ۹٦۰ است (مترجم)

حال باملاحظهٔ ملحقات روضة‌الصفا که تاریخ عمومی ایران و تألیف رضاقلی‌خان است ودرسنهٔ ۱۸۵۸ م بتحریر آمده واقعهٔ فوق را می‌یابیم که بطور وضوح با مختصر تغییری ، از عالم آرای عباسی نقل شده است . لیکن یك نکتهٔ مهم را بوالهوسانه دیگرگون جلوه داده اند زیرا که در روضة‌الصفا ازقول شاه عباس منقول است که « اعظم همه جرایم اینکه چند کس مایل بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند وی چندان بسوء خلق و وخامت سلوك بایشان عمل نموده و بدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بملت نصاری عود کرده درهمان بلد بماندند» . علت این تغییر وتخلیط عمدی تاریخ‌را من اینطور فرض‌میکنم که رضاقلی‌خان نخواسته است مردم راتشویق کرده و یادآور شود که مسلمان ممکن است روزی عیسوی شود . و نتیجهٔ که از این بیانات میخواهم بگیرم آن است که باید باکمال احتیاط بتواریخ اخیره ایران مراجعه نمود و در صورت امکان هر مطلب و واقعهٔ را بایستی باسناد معاصر آنها متکی ساخت .

یك اشتباه سرجان ملکم

قبل ازآنکه ازاین موضوع بگذریم لازم میدانم باشتباه‌سرجان ملکم که‌علت آن مطالعهٔ بی احتیاطانهٔ منابع ایرانی است اشاره نمایم . در سنهٔ ۱۰۰۲/٤ — ۱۵۹۳ م که سال هفتم سلطنت شاه عباس بود جلال منجم پیش گوئی کرد که آثار کواکب وقرانات علوی وسفلی دلالت برافنای شاغل سریر سلطنت کنند و توصیه نمود که شاه بایستی چند روز از سلطنت کناره گیرد وشخصی را که واجب‌القتل است بجای خود برتخت نشاند تا تأثیر قران براو وارد گردد ، باین ترتیب عمل شد ؛ ویوسف نامی در ظرف سه روز پادشاه گشت وشاه‌عباس دیهیم سلطانی باو واگذاشت . سرجان‌ملکم [۱] میگوید « یوسفی نام‌که مورخان ایران گویند کافری بود احتمال دارد عیسوی بود » [۲] لیکن این خطاست مشارالیه از جملهٔ یکی ازطوائف ضالهٔ اسلام موسوم بنقطویه‌بود که بتناسخ ودیگر مبانی کفر آمیز اعتقاد داشتند و در عالم آرای عباسی و بنقل از آن در ملحقات روضة‌الصفا شرح مشبعی از ظهور وقلع وقمع رؤسای مذهب مذکور

---

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول ص ۵۲۷ (۲) ترجمهٔ تاریخ سرجان‌ملکم جلد اول باب ۱٤ صفحهٔ ۱۹٤ (چاپ هند ۱۲۸۷ هجری قمری) (مترجم)

مسطور است . پس ناگزیر اگر بایستی تاریخ حقیقی صفویه بنگارش درآید لازمست بمنابع اصلیه مراجعه شود ومقدمة واجب است که کتب خطی موجوده طبع گردد .

منابع اطلاعات ترکی

معذلك تواریخ فارسی یك قسمت از موادی است که برای چنین کاری مفید و درخور است ؛ مراجعه یادداشتها و تواریخ بیشمار ترکی ، مطبوع و غیر مطبوع ، که از این زمان . خاصه ایام جنگ عثمانی و ایران که تقریباً بلا انقطاع در قرن شانزدهم وهفدهم میلادی ادامه داشته، سخن میرانند ، و از بعضی جهات ممتاز هستند ، برای اکمال واصلاح تاریخ عهد مذکور لازم وواجب خواهد بود . ازهمه مهمتر مجموعهٔ نامه های دولتی عثمانی است که فریدون بیك ، کمی قبل ازسنهٔ ۱۵۸۳/۹۹۱م ، جمع آورده و بمنشآت السلاطین موسوم کرده است مجموعهٔ مذکور در دو مجلد بسال ۱۸۵۸/۱۲۷٤ در اسلامبول چاپ و منتشر گردیده است . مکاتبات سیاسیهٔ که در این مجموعهٔ گرانبها و مجهول القدر ، برحسب قدمت تاریخی ، تنظیم یافته . برخی بزبان عربی بعضی بترکی وقسمتی بفارسی است . ازعهد امیرتیمور ببعد ،اغلب مکاتیب از وقایع و گذارشهای سیاسی روزانه ایران سخن رانده و قسمت اخیر جلد اول حاوی نامه هائی است که فیمابین سلطان بایزید دوم (۱٤۸۲–۱۵۱۲م) . سلیم اول (۱۵۱۲–۱۵۲۰م) و سلیمان اول (۱۵۲۰–۱۵٦٦ م) از طرفی وشاه اسمعیل (۱۵۰۰-۱۵۲٤ م) وپسر و جانشینش شاه‌طهماسب (۱۵۲٤–۱۵۷٦ م) از طرف دیگر مبادله شده است . همچنین وقایع بعضی لشکر کشی ها مانند جنگ چالدران که در ۲۳ ماه اگست ۱۵۱٤ اتفاق افتاد و بضرر ایرانیان خاتمه یافت شرح داده شده و روزبروز اخبار سیر قشون عثمانی بجلو وعقب ، قید گشته است . بسیاری ازنامه‌های درباری ایران و عثمانی نیز هنوز بدست میآید که بطبع نرسیده و از نظر تفحص مطالعه کنندگان نگذشته است [۱]

تحریرات اروپائی معاصر صفویه

نوع سوم ازمواد که کاملا نمیتوان از عهدهٔ ذکر اهمیت آنها برآمد نوشتجات اروپائیانی است که دراین زمان بسمت

(۱) چند مکتوب مفید دولتی که ازدستورالانشاء صاری عبدالله افندی (متوفی بسال ۱۰۷۹/۱٦٦۸) اخوذ است توسط مرحوم شارل شفر ، درکتاب منتخبات آثار فارسی ، (پاریس (۱۸۸۵)) جلد ثانی ، صفحهٔ ۲۱۸-۲۵۹ و ۲۳۱-۲۹۰ ، باحواشی بسیار بطبع رسیده است

مأمور سیاسی یانمایندهٔ مذهبی یابعنوان تجارت آمده اند . بواسطهٔ خوشرفتاری که شاه عباس اول نسبت بعیسویان ابراز مینمود عدهٔ آنها در ایام سلطنت او و اخلاف اوهمواره روی بفزونی داشت. بهترین شرحی ازاحوال وآثارآنها که بنظرمن رسیده، شمهٔ است که مرحوم شارل شفر M. Charles Schefer درمقدمهٔ (صفحه I. CXV) کتاب وضع ایران در ۱۶۶۰ [۱] تألیف پررافائل دومانس Père Raphaël du Mans رئیس مرسلین کاپوسن باصفهان ، نوشته است . این شخص بواسطهٔ اخلاق پسندیده واطلاعات وسیعهٔ که داشته وبسبب پنجاه سال توقف دراصفهان (۱۶۴۴-۱۶۹۶ م) قولش قابل اعتماد و استناد است . کتبی که مسیو شفر [۲] ذکر نموده بالسنه هلندی - انگلیسی - فرانسوی - آلمانی - ایتالیائی - لاتینی - پرتغالی واسپانیولی تحریر یافته ومهمترین آنها در دو یا سه زبان مختلف منتشر گردیده است . معاریف مؤلفین این کتب (باستثنای فرستادگان اول ونیس بدربار اوزون حسن از قبیل کاترینوزنو Caterinozeno ژوزفو باربارو Josepho Barbaro وآمبروزیو کنتارینی Ambrozio Contarini که بیشتر آنها درنصف اخیرقرن پانزدهم مسیحی یعنی قبل ازطلوع سلسلهٔ صفویه بایران آمده اند) عبارتند از : آنتونی جنکین سن Anthony Jenkinson برادران شرلی Sherley کارت رایت Cartwright پاری Parry و سر طوماس هربرت انگلیسی Sir Thomas Herbert ؛ دیگرآنتونیودی گووآ Antonio di Gouvea دن گارسیادوسیلوا فیگروزا Dongarcias de Silva Figuerosa اولیاریوس Olearius تیکزیرا Teixeira پیترو دلاوال Pietro della Valle تاورنیه Tavernier تیونو Thevenot آخرین و مهمترین همه شاردن Chardin وبتی دلاکروا Pétis de Croix مسیو شفر احصائیه خود را بیش ازقرن هفدهم ادامه نمیدهد ، لیکن برای تاریخ اواخرعهدصفویه وقبل ازهجوم افغانها (۱۷۲۲ مسیحی) کروسینسکی Krusinsky که یکی از آباء ژزویت بود مورخ هنرمندی است و مراسلات تجار هلندی مقیم اصفهان که بعضی از آنها را دونلپ

---

(۱) لرو ، Leroux ، پاریس ۱۸۹۰ ، صفحه ٤٦٥ + cxv (۲) نباید کتاب مرآت الممالك تألیف سیدعلی رئیس، آمیرال ترك ، را ازجمع این کتب دورداشت . آمیرال مزبور درسال ۱۵۵٤-۶ مسیحی ، از راه خشکی ، از هندوستان بترکیه سفر کرد . درقزوین شاه طهماسب از وی پذیرائی نمود . ترجمهٔ انگلیسی این کتاب ، که توسط وامبری Vambéry صورت گرفته و بوسیله (کمپانی لوزاك لندن ۱۸۹۹) طبع شده ، بسیار ناقص است .

K. Dunlop درکتاب پرزیه Perzië (هارلم Harlem ۱۹۱۲ صفحات ۷-۲۴۲)، درج نموده است وقایع عهد خونین سلطه افغانها را بطور تفصیل روشن میسازد. از این عصر تا انتهای قرن هیجدهم، نسبة عدهٔ قلیلی اروپائی بایران آمدند و متوقف گشتند. علت آن هم عدم استقرار امور مملکت و کثرت عوائقی بود که در راه هیئت اعزامیه و تجار ایجاد شده و تا درجهٔ هم تغییر رویه سیاست را باید دخیل دانست. مقصود از اعزام مأمورین سیاسی که در تمام عهد صفویه و کمی قبل از طلوع سلسلهٔ مزبوره ازممالك مختلفهٔ اروپا بایران میآمدند، تقریباً درهرمورد جلب یك دولت متحدی بود که بادشمن خطرناك ونیرومند آنها یعنی عثمانی مقابله نماید. دورهٔ اقتدار این دولت با فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳ میلادی) شروع شده و در عهد سلطان سلیم خان معروف به یاوز و سلیمان خان ملقب به قانونی (۱۵۱۲ — ۱۵۶۶) بذروه ترقی رسید. نخستین مصر و بیت المقدس را تسخیر کرد وخودرا خلیفه خواندو دومین کمی مانده بود که شهر وینه را مفتوح سازد.

حملات عثمانیان بطوری سیاسیون اروپائی را مرعوب کرده بود که بوسبك Busbecq سفیر فردینان Ferdinand، دردربار سلطان سلیمان مکنونات خاطر خود را در عبارت ذیل ظاهر نمود: «میان ما و ورطهٔ هلاك فقط ایران فاصله است. اگر ایران مانع نبود عثمانیان بسهولت برما دست مییافتند. این جنگی که میان آنهادرگرفته برای ما فقط مهلتی است نه نجات قطعی[۱]» در ۱۷۲۲ میلادی، که سلسلهٔ صفویه پس از فساد چندین ساله مضمحل گردید، تامدتی ایران معتنی به تلقی نشد وترکها نیز برای اروپا دیگر خطری نداشتند. اختلاف مذهبی که در مدت دو قرن ریشهٔ جنگ ترك وایران را تقویت میکرد بعد از توسعهٔ سیاست اتفاق آمیز نادر شاه، مقداری از حرارت وقوت خودرا از دست داد در نتیجه این تغییرات تعقیب سیاست اولیه برای اروپا دیگر غیر لازم و ناممکن جلوه میکرد.

مهمترین مختصات سلسلهٔ صفویه

اکنون پس از این احصاء اجمالی که مبنای اطلاعات ما راجع بسلسلهٔ صفویه است. باید بشرح مهمترین اوصاف سلسلهٔ مذکوره بپردازیم. زیرا که هرچند، بطور کلی، قضیه روشن باشد، تاریخ زمان مزبور حاوی یك سلسله مسائل جالب توجه است

---

(۱) تاریخ عثمانیان تألیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷) صفحات ۲-۱۷۱ وکتاب حیات ومراسلات بوسبك Busbecq تألیف فورستر ودانیل Forster and Daniell (لندن ۱۸۸۱) جلد اول صفحات ۲-۲۲۱

این مباحث تحت عناوین : ملیت ـ مذهب ـ صنعت و ادبیات قرار گرفته و مامطابق همین ترتیب بمطالعه آنها مبادرت میورزیم .

ملیت

ازچه حیث میتوان اعمال سلاطین صفویه را ملی گفت

گفته شد که بهمت سلاطین صفوی ، ایران ، پس از هشت قرن و نیم ، دو باره « ملتی » گشت . این راست است ، لیکن ملیتی که باین ترتیب ایجاد شد ، با انواع ملیت هائی که اکنون میان ما مصطلح است ازبسیاری جهات متفاوت بود . زبان و نژاد که ارکان ملیت است کمتر از مذهب در ملیت مذکور مؤثر واقع شدند . درهیچ زمانی نفرت وخصومت فیمابین عثمانیان و ایرانیان باندازه هشت سالی (۱۵۱۲ ـ ۱۵۲۰ میلادی) که سلطان سلیم یاوز وشاه اسمعیل اول ، ازدوطرف ، مبارز میدان بودند ، شدت نیافت . مکاتبات دولتی این عهد که فریدون بیك بجمع آنها موفق شده است ، ازسبك مکاتبه سیاسی تجاوز کرده ، بهتاکی وزیاده روی عامیانه منجر گردیده است ؛ وعبارت « اوباش قزلباش » لطیف ترین جملاتی است که سلطان عثمانی دشمنان ایرانی خود را بآن مخاطب قرار میدهد .

علت این عداوت شدید ، که باکمال صراحت ، ازهر دوطرف ، بیك نسبت اظهار میگشت ، تحت عنوان «مذهب» شرح داده خواهد شد ؛ ولی باید دانست که این تنفر شامل نژاد وزبان ملتین نمیگشت . وقتیکه امریکا وارد جنگ بین الملل گردید ، در جراید دیده شد ، که اهالی بعضی بلاد ، برای اینکه کمال تنفر خود را از آلمان ، وآنچه متعلق بآن دولت است ، ابراز نمایند ؛ کلیه کتب آلمانی را که در دسترس داشتند بآتش افکندند. اما هیچیك از عثمانیان یا ایرانیان قرن شانزدهم ، برای اطفای آتش خشم خود ، بچنین عمل کودکانه مبادرت نورزیده است . بالعکس این نکته قابل توجه است ، که چون سلطان سلیم وشاه اسمعیل هردو دارای ذوق وطبع شعر بودند . نخستین همواره بفارسی شعر میگفت ؛ ودومین نیز کلیهٔ اشعار خود را بترکی [۱] تحت تخلص خطائی

(۱) رجوع شود به تاریخ شاعری عثمانیان جلد دوم صفحه ۲۶۱ تالیف گیب E. J. W. Gibb که شرح مختصری از دیوان فارسی سلطان سلیم داده است دیوان مذکور ، از روی چندین نسخه ،

منظوم میساخت . تنفر عثمانیان نسبت به قزلباش از جهة معتقدات آنها بود نه از این لحاظ که ایرانی هستند وزبان فارسی کما فی السابق لفظ قلم ولسان سیاست و ادب ترکها بشمار میرفت. اگرچه عداوت ایران وتوران را، که شاهنامهٔ فردوسی بتفصیل آن پرداخته است ، هم ترکها وهم ایرانیان بخوبی میدانستند ؛ سلطان سلیم ۰ در مقدمهٔ مکتوب عجیب آتی‌الذکر ، مورخهٔ آوریل ۱۵۱٤ (صفر ۹۲۰) ، [۱] خودرا بپادشاهان افسانهٔ قدیم ایران ، مانند فریدون ، کیخسرو ودارا تشبیه کرده وحریف ایرانی خود شاه اسمعیل را ، افراسیاب ترك خوانده است .

. . . . اما بعد ، این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب [۲] ماکه قاتل الکفره والمشرکین ، قامع اعداء الدین ، مرغم انوف الفراعین ، [۳] معفرتیجان الخواقین [٤] ، سلطان الغزاة والمجاهدین ۰ فریدون فر ، سکندردر ، کیخسرو عدل و داد ، دارای عالی نژاد ، سلطان سلیمشاه بن ، سلطان بایزید ، بن‌سلطان‌محمد خانیم ، بسوی‌تو که فرمان‌دهعجم ، سپهسالاراعظم . سردارمعظم ، ضحاك [۵] روزگار، داراب گیرودار ، افراسیاب عهد ، امیر اسمعیل نامداری ، سمت صدوریافت . . . .

از طرفی هم من در احسن التواریخ (درذکروقایع‌سال ۹۰۸ /۳-۱۵۰۲) فقط یك بیت یافته‌ام که در آن شاه‌اسمعیل، بطورقطع ، باایرانیان‌قدیم تشبیه شده است :

فروزندهٔ تاج وتخت کیان فرازندهٔ اخترکاویان

توسط مرحوم دکتر پول هرن Horn ، بطور بسیار عالی و مجلل در برلن چاپ شده وازطرف امپراطور سابق آلمان در سنه ۱۹۰٤ بسلطان عبدالحمید خان تقدیم گردیده است . چند قطعه از اشعار سلطان سلیم در نسخه خطی سلسلة النسب صفویه متعلق باینجانب مندرج است . همچنین رجوع شود بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی متعلق بسنه ۱۹۲۱ ، صفحهٔ ٤۱۲ ، که حاوی مطالب دیگر نیز هست .

(۱) رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۱ مجموعهٔ فریدون بیك . (۲) این دلیل قاطعی است برخلاف عقیدهٔ پروفسور نالینو Nallino که ارهمین ایام سلطان‌سلیم مدعی مقام خلافت بوده چنانکه‌فرزند وجانشینش سلیمانخان بعدها این ادعارا نموده است . (۳) اشاره بفتح مصر است (٤) خاقان لقبی است که بسلاطین‌توران وترك میداده‌اند و عقیدهٔ من کلمهٔ مغولی وتغییری از قاآن وخان است (۵)ضحاك همان آزی‌دهاك‌پادشاه ماردوش‌است که درآوستا ذکر شده وفردوسی اورا غاصبی از نژادعرب معرفی میکند .

استعمال مفرط لغت ترکی در عهد صفویه

از نام هفت قبیلهٔ که ارکان قزلباش بشمار میآیند ، روملو ، شاملو ، موصیلو وغیره واز اسامی رؤسای مهم اردوی صفویه واز کلامی که شعارجنگی آنها بوده ، بخوبی معلوم میشود که تاچه پایه زبان ترکی دراین عهد معمول بوده است . برطبق تاریخ کمیاب شاه اسمعیل شعارجنگی لشگر صفویه بفارسی عبارت «جاوید بادا ایران» بوده وجملهٔ ترکی که درمیدان جنگ استعمال میشده از این عبارت مفهوم میگردد :

« صدای قربان اولدیغم وصدقه اولدیغم پیروم مرشدم که شیوه وشعار فرقهٔ ناجیهٔ قزلباش است در میمنه ومیسرهٔ کارزار انداختند . »

یك قرن پس از وفات شاه اسمعیل که پایتخت ، از شمال ایران باصفهان انتقال یافت ، ظاهراً زبان ترکی هنوز مهمترین لسان درباری محسوب میشده است [۱] از این امثال که ممکن است چندین نمونه دیگر بآنها افزود بقدر کافی معلوم میگردد که احساسات ومقاصدیکه محرك ومحیی ایرانیان عهد صفویه شده ، (هر چند بلا شبهه همین احساسات سبب یکرنگی وتجانس گشته که اساس عقاید ملی است) چقدر بافکر ملیتی که امروز در دماغ طرفداران اتحاد ترك وجوانان ایران رسوخ یافته ، تفاوت وتباین دارد . این دو حزب اخیر اولین اصل مرام خود را تصفیه زبان ملی ازمواد خارجی قرارداده اند ـ امروز ازطرفی ملیّون آنقدر برخلاف سابق که بزبان قدیم الاحترام عربی از خلفای خود تبلیغ میکردند ، جلوس خلیفهٔ خویش را بزبان ترکی منادی درداده اند وازطرفی رضاخان فرماندهٔ کل قوای ایران میکوشد که در مصطلحات نظام خود ، کلمات ایرانی خالص وارد نماید .

مذهب

اصول مذهب شیعه

هر چند مسلمین خود را بـه ۷۲ یا ۷۳ شعبهٔ مختلف منقسم میدانند [۲] در ازمنهٔ اخیره ، که مباحثات و مناقشات راجعه باختیار وجبر وخلق قرآن . دردرجه دوم اهمیت واقع گردید ،

---

(۱) دومین چاپ انگلیسی الیاریوس Olearius ملاحظه شود (لندن ، ۱۶۶۹) صفحه ۲۱۲

(۲) رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی چاپ کورتون Cureton ص ۲ - ۳ :

میتوانگفت ، که، اختلاف اساسی اصولی فقط میان اهل سنت وفرقه شیعه وجوددارد . اهل تشیع در آسیای صغیر ـ سوریه (در آنجا بتولی کهجمع آن متاوله است معروفند) هندوستان وسایر ممالك اسلامی ساکنند لیکن فقط در ایرانمذهب تشیع آئین اکثر ملت ومذهب رسمی مملکت است . قبل از ذکر اینکه چگونه ، درحدود سنهٔ ۱۵۰۰ میلادی ، مذهب مذکور ، باعانت صفویه ، باین درجه از تعلی رسید لازم است ، بطور اختصار ، اصول آنرا بیان نمائیم ودر این باب ، بهتر از قول شهرستانی مؤلف دانشمند کتاب الملل والنحل که در نیمه قرن دوازدهم وفات یافته است نمیتوان مستندی یافت :[۱]

نقل از شهرستانی

«الذین شایعوا علیاً علیه السلام علی الخصوص و قالوا بامامته و خلافته نصاً ووصیة اما جلیاً اوخفیاً واعتقدوا ان الامامة لاتخرج من اولاده وان خرجت فبظلم تکون من غیره اوبتقیة من عنده قالوا ولیست الامامه قضیة مصلحیة تناط باختیار العامه و ینتصب الامام بنصبهم بل هی قضیة اصولیة هی رکن الدین لایجوز علی الرسول اغفاله واهماله ولاتفویضه الی العامة وارساله ویجمعهم القول بوجوب التعیین والتنصیص و ثبوت عصمة الائمة وجوباً عن الکبائر والصغائر والقول بالتبری والتولی قولا وفعلا وعقداً الا فی حال التقیة وتخالفهم بعض الزیدیه فی ذلك وانهم فی تعدیة الامامه کلام وخلاف کثیر وعند کل تعدیة وتوقف مقالة ومذهب وخبط وهم خمس فرق کیسانیة وزیدیة وامامیة وغلاة واسمعیلیة وبعضهم یمیل فی الاصول الی الاعتزال وبعضهم الی السنة وبعضهم الی التشبیه »

وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان

هرگاه بخواهیم شرح فوقرا مختصرتر و واضحتر ، بیان نمائیم ، باین عبارت میرسیم که کلیهٔ متشیعین منکر و دشمن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکر عمر و عثمان (معروف بخلفای راشدین) هستند ؛ ومعتقدند که علی ، پسر عم پیغمبر وشوهر دختر او فاطمه که عملا و صریحاً پیغمبر او را جانشین خود معرفی کرد ، بایستی پس از رسول خدای ، خلیفهٔ مسلمین میگشت ، ومن جانب الله خلافت حق اخلاف او بوده ، ودر خاندان او بهیچوجه نبایستی ائمه بطور انتخاب تعیین گردند ، بلکه

(۱) ص ۱۰۹ - ۱۰۸

هریك از ائمه مطابق سنت پیغمبر ، که علی را اختیار فرمود ، جانشین خودرا بایستی معرفی میکرد . در میان اشخاصیکه باین اصول کلیة ایمان آوردند ، بسیاری بودند ، که در جزئیات خلاف نمودند . جماعتی از شیعه اکتفا کردند باینکه امام از نسل علی باشد وباین سبب ،محمد بن الحنفیه را ، که از بطن زن غیر از فاطمه بود ، بامامت شناختند و گروهی اعم از هفت امامی (اسمعیلیه) یا دوازده امامی ، که در اینجا اساساً روی سخن بآنهاست ، امامت را خاص اولاد علی وفاطمه بنت رسول ، دانستند ، در زمان امام حسین یك عامل دیگر برسایر مؤثرات افزوده شد . بنا برقول مورخین معتبر قدیم ، مانند الیعقوبی [۱] یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی ، یزدگرد سوم ، بحبالهٔ نکاح امام حسین در آمده واز آنها امام زین العابدین متولد گردیده که از طرفی بواسطهٔ فاطمه نسبش به پیغمبر میرسید وازطرفی بخاندان قدیم خسروان ایران می‌پیوست . پس عجبی نیست که ایرانیان تا این پایه نسبت باو واولاد او ، اظهار اخلاص وپرستش مینمایند !

اختلاف شیعه وسنی اساسی است نه شخصی

ازاینقرار ملاحظه میکنیم که اختلاف شیعه وسنی فقط ازلحاظ اسماء واشخاص نیست بلکه منوط باختلاف وضدیتی است که اصولا میان مرام دموکراسی وعقیدهٔ آن اشخاصی موجود است که حق سلطنت را برای پادشاهان از مواهب وعطایای الهیه میدانند . اعراب همیشه صاحب عقیده وافکار دموکراسی بوده وهستند ولی ایرانیان همواره سلاطین خودرا دارای مرتبه خدائی یانیمه خدائی میشناخته اند . بنابراین در صورتیکه تصور وجود یکنفر حکمرانی ، که ازطرف ملت منتخب شده باشد ، باین اندازه تنفر انگیز باشد ، معلوم است ، که تاچه پایه ، تصور امام یاجانشین پیغمبری ، که بطریق مذکور منتخب شود ، مردود خواهد بود . از اینرو ، فرقه امامیه یااسمعیلیه ، اگر چه در عهد سلاطین سنی ترك نژاد ، مانند غزنویان وسلجوقیان . در حال انقیاد میزیسته اند ، لیکن همواره حصن‌های حصینی در ولایت ایران داشته اند . [۲] هرچند در زمان سلطنت

---

(۱) در اواخر قرن نهم هجری تاریخ خود را برشته تحریر در آورده است . این تصنیف عالیقدر در سال ۱۸۸۳ توسط هوتسما Houtsma در دو مجلد در مطبعهٔ لیدن بطبع رسیده است . رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبی ایران تالیف من صفحه ۲۲۹ ونمرهٔ ۲ Ad Calc. (۲) در کتب عهد سلجوقیان ازقبیل سیاستنامه وراحت الصدور ، شرحهای کافی وافی ازاین مسئله مسطور است

آل بویه و بعضی از سلاطین مغول خاصه غازان وخدابنده (الجایتو) تاحدی روی استراحت میدیده‌اند لیکن دورهٔ قدرت وفرمانفرمائی آنها برسر تاسر ایران از عهد صفویه شروع میگردد .

اصل ونسب صفویه

صفویه که بودند ؟ ، چه وقت با این حرارت بمذهب شیعه گرویدند وچگونه باستقرار قدرت وتفوق خویش توفیق یافتند ؟ صفوی صفتی است مشتق ازکلمهٔ صفی که یکی از مشایخ معروف صوفیه وتمام اسم اوصفی‌الدین بوده است ، وفاتش در گیلان بسال (١٣٣٤ میلادی) [١] ودر سن هشتاد و پنج سالگی اتفاق افتاد .

این شخص مدعی بود که به بیست پشت نسبش بامام هفتم موسی کاظم میرسد [٢] باتوجه بآنچه مورخ وسیاسی بزرگ **رشید الدین فضل الله** دررسائل[٣] خود نسبت باو نوشته و با مطالعهٔ کتاب بزرگی که بنام **صفوة الصفا** ، کمی پس ازوفاتش مبتنی برقول فرزندش **صدر الدین** ، تحریریافته‌است ، دراهمیت ومعروفیت اوشکی باقی نمیماند . مورخینی که بعدها تاریخ این سلسله‌را نوشته‌اندمستقیماً یابطور غیرمستقیم بیانات صدرالدین‌را نقل نموده‌اند . شاه‌اسمعیل‌مؤسس‌سلسله بشش‌پشت باو میرسد ، لیکن‌من‌هیچ‌مدرکی نیافتم که شیخ‌صفی نیزمانند اخلاف‌خود باین‌شدت‌پیرو عقاید شیعه بوده‌باشد . تنهاسند ضعیفی‌هم‌که قابل‌اعتناء است عکس‌این‌را ثابت‌میکند زیرا که رؤسای ازبکیه ، در مکتوبیکه بطهماسب ولد شاه‌اسمعیل نوشته‌اند (١٥٢٩-١٥٣٠م) میگویند شنیده‌ایم شیخ صفی‌الدین سنی ثابت‌العقیده بوده است واظهار تعجب میکنند از اینکه شاه طهماسب : « نه از حضرت مرتضی علی پیروی میکند و نه از جداعلای خود متابعت دارد » خواجه علی که نوهٔ صفی‌الدین و از احداد شاه اسمعیل‌بوده اول کسی است که اعتقاد راسخ باصول تشیع ابراز داشته [٤] ودرخواب با ائمه‌صحبت

---

(١) صبح دوشنبه ١٢ محرم ٧٣٥ ه‍ ق عالم آرای عباسی صفحه ١٠ (مترجم) (٢) برای اطلاع از نسب نامهٔ کامل بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ١٩٢١ و نمره Ad calc رجوع شود . (٣) بهمان جریده صفحه ٤١٧ و ٤١٨ مراجعه شود .
(٤) جریدهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ١٩٢١ ص ٤٠٨-٤٠٧ دیده شود .

نموده است ونوه او جنید و نبیره اش حیدر نخستین اشخاصی بوده اند که عقیده خودرا اظهارداشته ، وتیغ در کف ، در میدان جنگ، مرگ راستقبال نموده اند .

بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفهٔ ازدرویشان بوده اند .

پس در اول قرن پانزدهم صفویه . فقط مرشد و پیر طریقت بوده و رئیس روحانی جماعت روز افزونی از درویشان محسوب میگشتند ودرنتیجه تبلیغات قویه[1] نه تنها درایران بلکه در نواحی ترک نشین آسیای صغیر نیز مریدان بسیار پیدا کرده بودند .ازقبل عام دهشت انگیزی که سلطان سلیم خان ، در آغاز لشکر کشی برضد شاه اسمعیل (۱۵۱٤م)[2] از شیعیان مملکت خود نمود ، و قریب چهل هزار نفر را از دم شمشیر گذرانید ، معلوم میشود که ، تبلیغات صفویه تاچه اندازه مؤثر و برای آیندهٔ آنها امیدبخش بوده است . رئیس خاندان صفویه، حتی پس ازعروج براریکهٔ سلطنت ، برای این مریدان و درویشان پاکبازی که شعار جنگی آنهاراذکرنمودیم ، مرشد وپیرطریقت ، محسوب میگشت .

اصطلاح صوفی اعظم

شاردن Chardin و رافائل دومانس Raphaël du Mans[3] وسایرمورخین معتبر ، سیاسیون ونویسندگان اروپائی معاصر خود را که معمولا بسلاطین صفویه « صوفی اعظم »میگفته اند ، استهزاء کرده و نظر خود را چنین بیان نموده اند ، که صوفیان عموماً فقیر و تنگدست و سست ایمان و منفور ومطرود هموطنان بوده اند وبعید مینماید که ، پادشاهان عظیم الشأن ایران ، نام آنها را عاریت کرده باشند . لیکن تواریخ فارسی زمان صفویه، حتی سلسلة النسب که با کتاب رافائل دومانس دریك وقت نوشته شده است ، بالاخص احسن التواریخ وبعضی کتب مقدم برآن ،صوفیان را ، مخصوصاً آنان که در روم ، (ترکیه آسیائی) . ساکن بوده اند ،بمنزلهٔ زبدهٔ لشکر صفویه محسوب کرده اند . در کتب مزبور می بینم که « جانسپاری و مردانگی » ودیگر خصال ستوده را «لازمهٔ صوفیگری » دانسته اند و «اعمال ناشایست وعصیان آمیز را باشخاص « ناصوفی » منسوب نموده اند . پس چه جای تعجب است اگرشخصی که نه تنها شاه ایران ، بلکه مرشد این قبیل درویشان وصوفیان فداکاری باشد که سیاحان

---

(۱) بتاریخ ادبیات عثمانیان تالیف گیب Gibb رجوع شود جلددوم ص ۲۲۸-۲۲۷

(۲) ایضاً ص ۲۵۹ وص ۷۳-۷۱ infra (۳) «اوضاع ایران در ۱۶۶۰» چاپ شفر صفحه ۱۷-۱۶

ونیسی‌را ازشجاعت خویش بحیرت افکنده‌اند ، در اروپا «بصوفی‌اعظم» معروف گردد ا در هرحال بهتر از این وجه تسمیه بدست نیامده است

ظاهراً مدتی در اروپا مشهور شد که صوفی از سوفس یونانی مشتق است این نظریه گویا مبنی بر تذکر قصه مغانی است که ولادت عیسی را مژده دادند در هر حال **دن‌خوان‌ایران** Don Juan of Persia [۱] باجدی بلیغ این وجه تسمیه‌را رد کرده است ؛ و پس از بیان اینکه چگونه شاه اسمعیل بلا فاصله ، بعد از **فتح تبریز** ، لقب «صوفی بزرگ ایران» را اختیار کرد میگوید : «صوفی‌نه بمعنی حکیم ودانشمند است . چنانکه بعضی مورخین گمان کرده ،وبغلط آنرا ازکلمهٔ‌سوفس یونانی مشتق دانسته اند . بلکه صوفی از صوف میآید که در فارسی بمعنی پشم (یا پنبه) است » [۲]

سرعت ترقی شاه اسمعیل یکی از وقایع قابل دقت تاریخ ایران است ، خاصه بامـلاحظهٔ ایام طفولیت او ، که در نهایت پریشانی وبیمناکی میگذشت . شیخ حیدر پدرش در ۱۴۹۰ میلادی بقتل رسید در این وقت اسمعیل سه سال داشت [۳] وخود ودو برادرش که یکی از آنها سلطان علی برادر ارشد بودودر حدود سنه ۱۴۹۵ میلادی در میدان جنگ کشته شدهمواره از ظلم وتطاول امرای ترکمان سلسلهٔ (آق قوینلو) در خطر جانی بودند . وچند بار بهمت صوفیان وفادار از چنگال مرگ رهائی یافته واز تهلکه جان بردند . هنگامیکه شاه اسمعیل ، درسن‌سیزده سالگی ، از لاهیجان ، باردبیل روی آورد . که یاصاحب سلطنتی گردد یادرعرصه رزم جان بسپارد ،فقط هفت نفر از صوفیان همراه داشت . لیکن در هر مرحله ، جمعی بمدد او میرسیدند ؛ چنانکه در طارم . اردوی او بهزار و پانصد نفر بالغ شد وچون بقصد حمله بفرخ یسار شیروانشاه ، بارزنجان ورود نمود ، لشگرش بهشت هزار نفر رسیده بود . درعرض یکسال تبریزرا گرفته . تاج ایران را برسر نهاد ومشاورین خود را که میخواستند او را از اشاعهٔ مذهب شیعه و تحمیل آن برعایا

---

(۱) چاپ Valladolid ۱۶۰۴ (ورق ۵۰a) (۲) کروسینسکی نیز بااین نظر موافق است رجوع شود بصفحهٔ ۶۸ ترجمهٔ انگلیسی (لندن۱۷۲۸) (۳) در پنجم رجب ۸۹۲ هجری (۲۷ جون ۱۴۸۷) متولد شد .

ومتابعین مانع گردند باتحقیر تمام دور نمود .

شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد

وقتی باو گفتند که دوثلث اهل تبریز سنّی هستند واشاعهٔ رسوم وادعیهٔ صریحه واذان واقامه اهل تشیع بالاخص لعن خلفای ثلاثه موجب اغتشاش خواهد شد . شاه گفت: «خدای عالم وحضرات ائمه معصومین همراه منند ومن ازهیچکس باك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم ویك کس را زنده نمیگذارم» . اسمعیل گفتار وکردارش یکی بود بمحض اینکه تهدید مذکور را برزبان راند تمام مردم طوعاً وکرهاً فریاد «بیش باد وکم مباد» برداشتند .

اسمعیل باوجود خشونت وخونخواری که از خود نشان میداد بطوریکه سیاحان ونیسی احوال او را شرح داده اند ، دارای بسیاری صفات واخلاق جاذب وجالب بود ، حسب القول کاترینوزنو Caterino Zeno شاه اسمعیل درسن ۱۳ سالگی «سیمائی نجیب، وظاهری حقیقة شاهانه داشت . . . . صفات روحیه اش نیز باجمال جسمانیش متضاد نبود ؛ هوش وفراستی قوی وطبع وهمتی چنان بلند داشت ، که در این سن عجیب، وباور نکردنی بنظر میآید.» آنژلیو Angellio درحق او گوید که: «مردم اورا چه برای صباحت منظر وچه برای عادات پسندیده اش عاشقانه دوست میداشتند.» ودروصف ایامیکه بدوره رجولیت بالغ شد گوید: «زیباوخوشرو ودلپذیر ومیانه بالا است . سبك پیکر و خوش اندام وفربه ومیان کتف هایش فراخ ومویش مایل بسرخی است از ریش وسبلت فقط سبلت را گذاشته ودست چپ را بجای راست بکار میاندازد . مانند خروس جنگی بیباك وبیش از هریك از امرای خود نیرومند است . در مسابقهٔ تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد بهتیراو فرودآمد» این تاجر گمنام پس از بیان اعمال شاه اسمعیل در تبریز چنین میگوید : «بعد از نرو ۱ گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد» اما کمی بعد در قیصریه در همین باب گوید : «فرمان داد اعلان کنند که چون این شهر از بلاد موافقین ماست هر کس آذوقه برای فروش بیاورد بنرخ عادله قیمت خواهد گرفت

(۱) نرون امپراطور رم از (۵۴ — ۶۸ م) سلطنت نموده وهر چند در اوائل پادشاهی رحیم ومهربان بود بزودی خود را بیباك تر وخونخوارترین افراد بشر معرفی کرد قساوت قلب او ضرب المثل است (مترجم)

وهریك از افرادسپاه، که مشتی کاه بجبر گرفته وقیمت نپردازد ، بقتل خواهدرسید» چند سطر بعد او را چنین وصف میکند : « مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است ، بدست چپ کار میکند واز تمام امرای خویش قویتر است . » ونیز گوید : «رعایا ومتابعین این صوفی را مانند خدا میپرستند و سپاهیان چنان بوی معتقدند که اغلب بی اسلحه بمیدان میروند وعقیده دارند که پیر آنها اسمعیل در گرمگاه جدال مراقب ومحافظشان خواهد بود »

مقایسهٔ تبلیغات صفویه وعباسیان

نزدیکترین واقعه متشابه تاریخی ، که بانهضت صفویه قابل مطابقه باشد ، بنظر من تبلیغاتیست که ابومسلم خراسانی در نصف اول قرن هشتم میلادی ، برای استقرار خلافت عباسیان مینمود وبآن خوبی قرین کامیابی وظفر گردید . هم تبلیغات ابومسلم وهم تبلیغات صفویه ظاهراً وبالاراده مذهبی وباطناً وبلااراده نژادی بود . تنها اختلاف موجوده اینست که دومین بمانعی قوی وصعب ، یعنی سلطان سلیم عثمانی مواجه گشت ونخستین باخلیفهٔ اموی ، مروان ، سروکار داشت . واز این راه دائرهٔ ترقی وجهانگیری صفویه محدودتر از عباسیان شد . ودر حالتیکه دولت عباسی برتمام ممالك اسلامی فرمانروائی یافت صفویه فقط برایران مستولی شد . هرچند درمدت قلیلی عثمانی را نیز مرعوب ومرتعش ساختند . ترس محرك ترین عواملی است که شخص را به بیرحمی میکشاند و همین ترس سلطان سلیم را واداشت که قریب چهل هزار نفر از اتباع شیعه خود را بخون آغشته سازد . ولی ترس را نباید علت منحصر بفرد این قساوت محسوب نمود، خشم و نامرادی را نیز باید بشمار آورد . زیرا که سلطان سلیم از جمله اشخاصی است که امروز آنها را پان اسلامیست (مایل بتوحید سیاسی ملل اسلامیه) میخوانند واز شدت جاه طلبی نه تنها میخواست سلطان بزرگترین ونیرومندترین ممالك اسلامی باشد ، بلکه آرزو داشت برتمام عالم اسلام فرمانفرما گردد . فتوحات او در مصر ومکه ومدینه (۱۵۱۷ م) واخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفهٔ عباسی که خواه بوعد وخواه بوعید ، یا بهر دو جهت ، در تفویض آن خود داری نکرد ، مقدمه بود برای حصول آرزوی دیرین ، لیکن وجود شاه اسمعیل خار راه او بود زیرا که مذهب شیعه را مانند سدی عظیم میان سنیان عثمانی ومصر و سایر ممالك غربی و

هم مذهبان آنها که در اقطار شرقی ، از قبیل ترکستان وافغانستان و بلوچستان وهند مسکن داشتند ، برافراشته بود . ایرانیان نه فقط سلطان سلیم را خلیفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند . فتحی که در چالدران در (اگست ۱۵۱٤) نصیب ترکها شد به نتیجهٔ قطعیه نرسید زیرا که سپاهیان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند ونیز فتح مصر را ، که پس از جنگ چالدران واقعشد ، از نتایج مطلوبه عاری ساخته ، جراحتی دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام ومانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانهٔ ترکهاوسبب استفادهٔ اروپا گردید. ازسال(۱۵۰۸م) که بغداد بتصرف ایرانیان در آمد تاسنهٔ (۱٦۳۸ م) ، که بطور قطع بدست ترکها افتاد ، این پایتخت قدیم اسلام در تحت تأثیر جزر ومد جنگهای بیحساب ، چندین بار از این دست بآن دست گشت ،وبالاخره بواسطهٔضعف وسستی روز افزون آخرین پادشاهان صفویه ، دولت عثمانی صاحب بلا معارض بین النهرین شد .

صنایع و ادبیات

فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی

یکی ازمسائل عجیب ، و در بادی نظر لاینحل ، زمان صفویه قحط وفقدان شعرای مهم است . معماری ونقاشی وسایرصنایع فوق العاده ترقی نمود ؛ عمارات عالیه عمومیه که شاه عباس سر تا سر کشور خود خاصه اصفاهان را بآنها مزین ساخت ، از آن عهد تا کنون نظارگان را بحیرت وتعجب انداخته است. بهزادودیگرصنعتگرانی که در دربار تیموریان هرات مشهور آفاق شدند ، جانشینهائی مثل رضای عباسی و همکنانش یافتند . اما اگرچه در تحفهٔ سامی [۱] وسایر تذکره ها وتواریخ زمان نام جماعتی کثیر از شعراء ثبت شده است ، برای ما مشکل است که یکی از آنها را (باستثنای جامی و هاتفی و هلالی وسایر شعرای خراسان که حقاً بقایای مکتب ادبی هرات بودند) در درجهٔ اول محسوب بداریم . در طول عمر طوفانی هفتاد سالهٔ امیر

---

(۱)این تألیف سام میرزا پسر شاه اسمعیل که تذکره شعرای معاصر است یکی از کتبی است که لازم است بزودی طبع وانتشار یابد (مؤلف) (قسمت پنجم این کتاب که مخصوص احوال شعراء است بهمت مولوی اقبال حسین در سال گذشته طبع ونشر شد در پتنه هندوستان (مترجم)

تیمور، باستثنای حافظ بزرگ، که همه را در تحت الشعاع خود داشت، لااقل هشت الی ده نفر شاعر بودند که، هر کس راجع بادبیات ایران چیز بنویسد، آنها را نمیتواند از نظر دور دارد لیکن در دویست و بیست سال سلطنت صفویه، تاآنجائی که من توانسته ام بتحقیق برسانم، بدشواری یکنفر را میتوان در ایران یافت، که دارای لیاقت بارزه و قریحهٔ مبتکره باشد. عمداً گفته شد «در ایران» زیرا که جمعی ازشعرای نامدار ایرانی که‌عرفی شیرازی(۱۵۹۰) وصائب اصفهانی(۱۶۷۰م)شاید مهمترین آنهاباشند، زینت بخش دربارسلاطین‌مغولی هندوستان بودند. این اشخاص اولادمهاجرین ومجاورین‌ایرانی‌ومتولددرهند نبودندبلکه خود ازایران بهندرفته‌وپس ازتوانگرشدن وبشهرت‌وثروت رسیدن بوطن خودمراجعت نموده‌اند. ازاینجامعلوم میشود که علت فقر زمان صفویه از شاعر نامدار بیشتر نبودن مشوق ومربی بوده تافقدان قرایح وطبایع هنرمند. این حقیقت را رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء تذکر داده و از مستشرقین اروپائی مرحوم دکتر اته Dr Ethé که راجع بشعرای ایران تألیفاتی دارد همچنین بذکر این مسئله مبادرت ورزیده است. با این‌تفاوت که مستشرقین اروپائی‌مموﻻ جامی‌را آخرین شاعر بزرگ ایران دانسته معتقدند که در مدت چهار صد سالیکه از وفات او میگذرد ایران شاعر جلیل القدری بوجود نیاورده است؛ ولی رضاقلیخان بعضی ازشعرای عهدخودرا نیزازقبیل‌قاآنی، فروغی ویغما در طبقهٔ نخستین جای میدهد بنظرمن مشارالیه در این طبقه‌بندی محق‌است.

علل این فقر

از اینکه در عهدی بآن باشکوهی و قدرتی بآن دوام هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است بقدری متعجب شدم که برفیق دانشمند وهمکار محترم خود میرزا محمد خان قزوینی که محصلین آثار ایرانی بی اندازه رهین مساعی و دقت نظر او هستند مراسله نوشته و بطریق ذیل استفسار نمودم. اولا آیا این قضیه را مسلم ولایق بحث میدانند یاخیر ثانیاً ازچه‌راه میتوانند آنرا حل نمایند، در پاسخ مکتوبی بتاریخ ۲۴ می ۱۹۱۱ نوشته و ارسال داشتند که مضمون آن از اینقرار است:

نظر میرزا محمد خان

«علی ای‌حال شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی پایهٔ پستی افتاده است وحتی یك شاعر درجه اول هم در این عصر بظهور نیامده است. بزرگترین علت‌این قضیه،

چنانکه خودتان‌هم بشرح آن پرداخته‌اید ، ظاهراً اینست که سلاطین‌صفویه برحسب نظریات سیاسیه و ضدیتی که بادولت عثمانیه داشتند بیشتر قوای‌خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائیکه از اصول وقوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند مینمودند . اما اگرچه علمای مزبور مساعی جمیله درتوحید مذهبی‌ایران بکاربردند (که نتیجهٔ آن وحدت سیاسی مملکت شد) واساس ایران فعلی راکه ساکنینش‌علی‌العموم دارای مذهب ولسان ونژادواحد هستند برپای نمودند لیکن ازطرف دیگر از لحاظ ادبیات وشعر وعرفان وتصوف وبقول خودشان هرچه متعلق بکمالیات‌بود (درمقابل شرعیات) نه تنها در توسعه وترقی آن جدی اظهار نکردند . بلکه بانواع وسائل در پی آزار وتخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیراکه نمایندگان مزبوراغلب درقوانین ومراسم مذهبی بطورکامل استقرارنداشتند . صوفیه رامخصوصاً باقسام سختی وخشونت تعقیب نمودند و بجلای وطن ونفی بلد وقتل ومؤاخذه‌محکوم کردند بعضی‌را هم علماء شخصاً یابرحسب فتاوی خود عرضه شمشیر یاطعمهٔ آتش کردند . علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است بطوریکه اطفای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود . از این جهة درعهد سلطنت دودمان صفویه‌فضل وادب وشعر وعرفان ایران راوداع گفته صوامع و تکایا وخانقاه ها وخانقاه های درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتاسر ایران نامی از این ابنیهٔ خیریه مسموع نمیشود درصورتیکه مثلا درزمان ابن بطوطه این قسم مؤسسات درهرشهر وقصبه ودهی دیده‌میشد سیاح مزبورمفصلا شرح میدهد که چگونه درهر منزلی بیکی از این عمارات رسیده ودر آن بار سفر میگشاده است . اکنون‌نام ونشانی ازآن بناها پیدانیست . کسیکه از احوال واوضاع دورهٔ صفویه‌مطلع نباشد متحیرانه ازخود میپرسد آیااین همان ایران‌ودین‌ساکنینش همان اسلام است ؟ اگر چنین است پس چرا در سر تاسر مملکت یك خانقاه بنظر نمیرسد ولی در بعضی ولایات ترکیه که تحت‌اختیار صفویه‌نمانده اند مانندبین‌النهرین سلیمانیه و کردستان بسیاری از همان ابنیه که در ایام مسافرت ابن‌بطوطه موجودبود هنوز دیده میشود .

« باری درعهد صفویه بجای شعرا وحکمای‌بزرگ فقهائی مثل مجلسی‌محقق ثانی - شیخ حرّ عاملی وشیخ بهائی و غیره بظهور رسیدند که در بزرگی آنها شکی

نیست ولیکن بی اندازه سخت وخشك ومتعصب ومتکلف بودند . »

شعرای مدیحه‌سرا درخدمت صفویه منزلتی نداشته اند

بیشتر شعرای مشرق زمین که شغلشان شاعریست مدیحه سرا هستند . واگر قول رضاقلی‌خان را صحیح بدانیم که گوید سلاطین بزرگ صفوی خاصه شاه طهماسب و شاه عباس اول مایل بودند شعرارا بجای آنکه درمدح آنها قصیده بسازند در منقبت ائمه اطهار شعر بگویند این نیز یك علت قوی و دلیل معتبری برای تقلیل عدهٔ شعرا در مملکت خواهد بود . در دربار سلاطین مغول هند[1] بیش از درگاه ائمه منافع مادی انتظار میرفت لهذاچشم وپای شعرای‌طامع‌بیشتر متوجه ورهسپار دهلی بود تا کربلا . امااشعار مذهبی در ذکر مصیبت یابیان کرامات ائمه در ایران ترقی فوق العاده نمود . بهترین شاعر مرثیه سرای این عهد محتشم کاشانی (متوفی بسال ۱۵۸۸ م) است . علاوه برقصایدیکه بطرزقدما درمرثیه ساخته میشد ، ابیات بسیار ساده ومؤثریکه امروز وسیلهٔ اظهارسوگواری است احتمال‌میرود که اغلب‌یادگاراین‌عصر باشد زیرا که درآن‌ایام تمام وسائل ممکنه برای‌تحریك‌محبت وفدویت نسبت بآل علی و نفرت و بیزاری از اعدای آنها اتخاذ واعمال میگشت . از طرفی هم نمایش‌آن صحنه ها و مجالس هیجان انگیزیکه بتعزیه خوانی موسوم‌است، ونویسندگان اروپائی آن‌هارا باتیاتر های سابق اروپا ، که‌مخصوص نمایش‌معجزات واعمال ومصائب بزرگان دین عیسوی است تشبیه میکنند ، ظاهراً درازمنه بعد معمول گردیده است . اولیاریوس Olearius که نویسنده دقیقی‌است ماه محرم۱۰۴۷هجری را) می وجون ۱۶۳۷ م) در اردبیل و جوار مرقد شیخ صفی‌الدین و اولاداو بسر برده است شرح مبسوطی ازمشهودات خود داده و ترتیب عزا داری ، شیون ونوحه گری وتیغ زنی ایام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است ولی هیچ اشاره بنمایش وتعزیه نمیکند و از اینجا محقق میشود که در آنزمان هنوز معمول نبوده است . برای توضیح این قضیه بدو نفر از دوستان ایرانی خود ، سید حسن تقی‌زاده ومیرزا حسین دانش مراسلهٔ نوشتم . شخص نخستین چنین اظهار عقیده نمود که روضه خوانی (یاقرائت کتاب روضة‌الشهداء وسائر کتب متشابهه از بالای‌منبر)

(۱) شرح جوانمردی وبذل وبخشش همایون‌نسبت بشعراء وادباء مخصوصا در احسن‌التواریخ بمناسبت ذکر سال وفاتش (۹۶۲ه‍ر۱۵۵۵) مذکوراست .

از عهد صفویه شروع شده ولی تعزیه گردانی (یا شبیه) خیلی بعد از صفویه معمول گشته ومحتملا بعضی چیزها را از اروپا تقلید و کسب کرده است . شخص دوم نیز آغاز تعزیه گردانی را ، (که ترجمه های سرلویس پلی Sir Leuris Pelly قارئین اروپائی را کاملا از آن مستحضر میسازد) ، در اواخر قرن هیجدهم واوائل قرن نوزدهم ، دانسته و بطور معترضه اشعار ذیل را ازشیخ رضای کرد نوشته و نتیجه میگیرد که بغض و خصومت ایرانیان نسبت بعمر بیشتر بمناسبت منقرض نمودن سلطنت ساسانیان است تاغصب حقوق علی و فاطمه(ع)

بشکست عمر پشت هژبران عجم را　　بر باد فنا داد رگ وریشهٔ جم را
این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست　　با آل عمر کینه قدیم است عجم را

در خاتمه نباید یکی دیگر از اقدامات صفویه را که باعث استحکام مبانی ایران وجلوگیری ازخروج ثروت و جمعیت مملکت گردید فراموش نمود و آن عبارت است ازمحترم داشتن مشهدوقم وسوق جمعیت وزوار باماکن متبرکهٔ ایران. باین ترتیب جزر ومد مسافرین ومهاجرین درداخلهٔ مملکت محصور گردید . چنانکه گفته شد اعتاب مقدسه کربلا ونجف نیز ، قبل ازآنکه بتصرف ترکها [۱] در آید در حکم اماکن داخلی وجزء قلمرو صفویه بوده است .

ذیل

مسیو رابینو قنسول دولت انگلیس Mr. H. L. Rabino یادداشتهای گرانبهائی راجع بعزا داری درمحرم در بغداد برای من فرستاده اند که مربوط بقرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) است . فقط متن دوفقره از آنها در دسترس من است(یکی بآلمانی ودیگری بفارسی) توضیحات لازمه ظاهراً درضمن مراسلهٔ (مورخهٔ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲)بوده که یادداشتهای مذکور درلف آنها ارسال گردیده بود وآن مکتوب متأسفانه مفقود شده است . گمان میکنم اطلاعات مزبوره ازیکی ازمقالات درن Dorn که در کتاب ملانژ آزیاتیك مندرج ومنتشر گردیده مأخوذ است .

عین یادداشت فارسی ذیلا نقل میشود :

---

(۱) بکتاب کروسینسکی Krusinsky ص ۱۵۹-۱۶۱ رجوع شود .

بنای تعزیه سید الشهدا در بغداد در سنه۳۵۲ هجری

در تاریخ ابن کثیر شامی آورده که معزالدوله احمدبن بویه در بغداد در دههٔ اول محرم امر کرد تمامی بازار های بغداد را بسته مردم سیاه عزا پوشیدند و بتعزیه سیدالشهدا پرداختند ، چون این قاعده در بغداد رسم نبود لهذا علماء اهل سنت آنرا بدعتی بزرگ دانستند وچون برمعزالدوله دستی نداشتند چاره جزتسلیم نتوانستند . بعد از آن هرساله تا انقراض دولت دیالمه شیعیان در ده روز اول محرم در جمیع بلاد رسم تعزیه بجا میآوردند ودر بغداد تا اوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود .

فصل دوم

از ظهور دولت صفویه تاسال ۱۵۲۴/۹۳۰

شاه اسمعیل واجداد او

دلائل نفوذ وبزرگی شیخ صفی‌الدین

تاریخ ثابت میکند که شیخ‌صفی‌الدین، عزلت گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام ونسب خود را از او گرفته‌اند فی‌الحقیقه در زمان خود شخصی متنفذ وصاحب قدرت بوده است. در بعضی سلسله‌ها دیده شده است که خودرا جعلا منسوب بخاندان پادشاهان قدیم کرده نسب نامه میسازند اما شاه اسمعیل که بشش پشت بشیخ صفی‌الدین میرسید وسلسلهٔ صفویه را درآغاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده ایران را بدرجهٔ از شکوه و جلال بالا برد که پس از انقراض دولت قدیم و دودمان نجیب ساسانیان بدست اعراب در قرن هفتم میلادی، کمتر بآن پایه رسیده بود، موقع وفرصت مناسبی برای تشبث بدن نوع جعلیات واختراعات نداشت؛ زیرا که در هرحال نسب شیخ صفی‌الدین مستقیماً بامام هفتم شیعه، موسی کاظم وعلی‌بن ابیطالب (۱) و فاطمه بنت رسول‌می‌پیوست. ومانند سادات زمان مدعای خود را بثبوت میرسانید. دوچیز دلیل است که شیخ صفی درعصر خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد وپیر واجب الاحترام بوده است:

ارادت رشیدالدین وزیر به‌شیخ صفی

اولین و مهمترین آنها توجهی است که وزیر بزرگ، رشید الدین فضل الله بادعیه و شفاعات او داشته است. در مجموعهٔ رسائل نادر الوجود این وزیر که بمنشآت

---

(۱) سلسلهٔ نسب کامل باجزئی اختلافی درصفوة الصفا و احسن التواریخ وسلسلة النسب صفویه وبیشتر تواریخی که از این سلسله سخن رانده‌اند بقرار ذیل مذکور است: «۱» صفی الدین ابوالفتح اسحق بن «۲» امین الدین جبرائیل بن «۳» صالح‌بن «٤» قطب الدین‌احمدبن «٥» صلاح الدین رشید بن «٦» محمد الحافظ‌بن «۷» عوض الخواص بن «۸» فیروز شاه زرین کلاه‌بن «۹» محمدبن «۱۰» شرفشاه‌بن «۱۱» محمدبن «۱۲» حسن‌بن «۱۳» محمد بن «۱٤» ابراهیم بن «۱٥» جعفربن «۱٦» محمدبن «۱۷» اسمعیل بن «۱۸» محمد بن «۱۹» سید احمد الاعرابی‌بن «۲۰» ابی محمد القاسم‌بن «۲۱» ابوالقاسم حمزة‌بن «۲۲» الامام موسی الکاظم

رشیدی [1] معروف است دوسند برای اثبات نظرفوق دیده میشود . اول رقعهٔ است خطاب بخود شیخ‌صفی‌الدین راجع بوظیفهٔ سالیانه از غلات وشراب وروغن‌ودواب وشکر وعسل وانواع دیگر از اغذیه که‌برای خانقاه او مقرر داشته تادر عید میلاد پیغمبر وجوه واعیان اردبیل ازآن متنعم گردند ، مشروط براینکه پس از صرف غذا در سر سفره ببانی خیرات و کاتب مراسله دعای خیر بشود . دوم که رشید الدین به پسرش میر احمد حاکم اردبیل نوشته و توصیه نموده است از رعایت عموم اهالی غفلت نکنی و مخصوصاً : « نوعی سازی که جناب قطب فلك حقیقت ، وسباح بحار شریعت ، مساح مضمار طریقت ، شیخ الاسلام والمسلمین ، برهان الواصلین قدوة صفهٔ صفا ، گلبن دوحهٔ وفا ، شیخ صفی‌الملة والدین ادام الله‌تعالی برکاته‌انفاسه الشریفه از توراضی وشاکر باشد » . این دو مکتوب خاصه رقعهٔ اخیر که پر از مدایح مبالغه آمیز وستایش شیخ صفی الدین است بحد وافی از مقام وشهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکنند . [2]

صفوة الصفا

نکتهٔ دوم که منظور ما را ثابت میکند اینست که کمی بعد از وفاتش ، یکی‌از درویشان‌موسوم به توکل [3] بن اسمعیل که معمولا او را ابن البزاز مینامند کتابی بزرگ در احوال واخلاق وتعالیم و عقاید وکرامات شیخ‌تصنیف نموده است . این کتاب ظاهراً بتشویق وتعلیم شیخ‌صدر الدین پسر شیخ صفی که بعداز پدر بمقام ارشاد رسید وپنجاه وهشت سال رهنمای طریقت بود (١٣٣٤-١٣٩٢ م) ، تالیف‌شده است . این تصنیف نادرومهم نخستین مأخذی است که مورخین در ذکر احوال اجداد سلسلهٔ صفویه بنقل مندرجات آن پرداخته اند وآخرین تلخیص معتبر را میتوان از ابوالفتح الحسینی دانست که در عهد شاه طهماسب (١٥٢٤- ١٥٧٦ م) بانجام آن موفق شده است . این کتاب مفصل

---

(١) بمقالهٔ که‌راجع به‌نسخ خطی‌فارسی مرحوم‌سرآلبرت هوتم شیندلر (K. C. I. E.)نوشته‌ام ودرمجله انجمن‌همایونی آسیائی در اکتبر ١٩١٧ ص٤-٦٩٣ درج‌شده‌است مراجعه‌شود . همچنین بتاریخی که از ادبیات ایران هنگام سلطه مغول وقبائل تاتار نوشته ام صفحه ٨٠ - ٨٧ رجوع گردد . بعد از این برای اختصار از این کتاب بطریق ذیل نام برده می‌شود (اد ایران III) (٢) شیخ‌صفی در ٧٣٥ - ١٣٣٤ در سن ٨٥ سالگی وفات یافت رشید الدین در سال(١٣١٨ م)بسن ٧٠ سالگی یا بیشتر بقتل رسید . (٣) یا توکلی Tukli چنانچه در نسخه مستر الیس باقید اعراب تحریر یافته است .

مشتمل بریك مقدمه ودوازده باب ویك خاتمه است که هریك بفصولی منقسم گشته ومحتویات ومندرجات آنها راریو Rieu بادقت و صحتی که مختص خودش است خلاصه نموده در این تألیف مطالب مهمه بسیار است مخلوط بشرحهائی که ،جز برای مریدان معتقد، خسته کننده است وروی هم رفته نمونهٔ از تذکرهٔ عرفاواولیاء محسوب میشود که طلاب اروپائی نوع کامل آنرا در مناقب العارفین افلاکی (ترجمه رو هوس ۲ بانگلیسی وهوارت ۳ بفرانسه) می‌یابند . تلخیصات مستخرجه از این کتاب که در تواریخ اخیره سلسلهٔ صفویه مانند سلسلة النسب مندرج است برای ارضای حس کنجکاوی خوانندگان کفایت میکند ولی هرگاه تجزیهٔ کامل در اصل کتاب بعمل بیاید وحکایات ووقایعیکه خود شیخ صدر الدین صحت آنها را تصدیق نموده بادقت مطالعه شود نتایج گرانبها بدست خواهد آمد . اما قبل ازآنکه بیش ازاین درخصوص شیخ صفی الدین واخلاف او بحث نمائیم لازم است مختصری از اجداد او گفته شود .

اجداد شیخ صفی الدین

امام هفتم موسی الکاظم

مورخ معروف الیعقوبی ٤ تأیید میکند که امام موسی کاظم غیراز علی الرضا که پس ازوی بامامت رسید فرزند دیگر موسوم بحمزه داشته است . اما دوازده نفر دیگر که درسلسله نسب شیخ صفی مذکور شده (و پنجنفر آنها محمد بدون هیچ امتیازی و تعینی بوده اند) مبهم تر و گمنامتر از آنند که بتوان هویت آنهارا معلوم نمود .

فیروزشاه زرین کلاه

قدیمترین جدّ صفویه که دارای لقب و سمتی بوده فیروزشاه زرین کلاه است که بنابرقول صاحب سلسلة النسب حسب الاشاره پسر ابراهیم ادهم که میگوید پادشاه ایران بوده است .حکومت ولایت اردبیل و توابع آن بر وی مقرر گردید و از اینوقت شهر مزبور منشاء

---

(۱) باب هشتم به ۲۷ فصل تقسیم گشته است . (۲) درمقدمهٔ ترجمهٔ منظومی که ازدفتراول مثنوی جلال الدین رومی نموده ودرسلسلهٔ کتب مشرقی تروبنر Trübner درسال (۱۸۸۱م) انتشاریافته مندرج است و از صفحه ۳ الی صفحه ۱۳۵ آن کتاب را فراگرفته است . (۳) بزرگان و اولیای دراویش . (مطالعه در تذکره عرفای اسلام) جلد اول (پاریس لرو Leroux) ۱۹۲۸ جلد دوم ۱۹۲۲

(٤) چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم ص ۵۰۰

بزرگان صفویه ومسکن آن دودمان شده است . اما ابراهیم ادهم هرچند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج وتخت گذشته بجمع درویشان درآمده واز اقطاب و اولیاء الله شده است ووفات او را در شام بسال ۷۸۰ میلادی دانسته اند ، ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که از اخلاف او کسی بسلطنت ایران یاجای دیگر رسیده باشد. فیروزشاه پس از زندگانی وکامرانی در رنگین گیلان بدرود حیات گفت.

عوض الخواص

از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جز اینکه در اسفرنجان از توابع اردبیل میزیسته و همانجا رحلت کرده است . پسرش محمد که قرآن را از برداشت بحافظ ملقب شد گویند جن[1] اورا در هشت سالگی در ربوده و هفت سال اورا در میانهٔ خود پرورش داده اند وقرآن را بمساعدت آنها حفظ نمود .

صلاح الدین رشید
قطب الدین احمد

دو نفر دیگر که پس از حافظ رئیس خانواده شدند ، صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد ظاهراً در دیه گلخوران بزراعت مشغول بوده اند تا اینکه هجوم وحشیانهٔ گرجیان شخص اخیر الذکر را مجبور کرد با خانواده و پسر یکماهه خود امین الدین جبرائیل باردبیل بگریزد . در آن مکان هم از تعرض مصون نماندند گرجیان آنها را تعاقب کردند فراریان درخانه در زیر زمین پنهان گشتند جوانی از خویشان او خودرا بدم شمشیر مهاجمین داده و کندوی بزرگی بمدخل خانهٔ زیر زمینی افکند وخود درجهٔ شهادت یافت . قطب الدین نیز بسختی از گردن مجروح شد و بزحمتی ازمرگ خلاصی یافت . نوه اش [2] شیخ صفی که در زمان حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدش اورا بدوش کشید چهار انگشت کوچك خود را در قرحه جراحت فرو مینمود . جانشین قطب الدین [3]

امین الدین جبرائیل

پسرش امین الدین جبرائیل مردی بود متدین ومتشرع ومتورع واز مریدان خواجه کمال الدین عربشاه بود . بزراعت رغبت تمام داشت و زنی دولتی نام تزویج کرد که بعدها در سال ۱۲۵۲-۳/۶۵۰ پسری

(۱) راجع بجن رجوع شود بقرآن مجید LXXII (۲) مقصود نبیره است که پسر پسر پسر باشد . (مترجم) (۳) اینجا مؤلف اشتباهاً سید صالح را از قلم انداخته وامین الدین جبرائیل پسر سید صالح را فرزند قطب الدین نوشته است سید صالح نیز در گلخواران مدفونست (مترجم)

آورد اورا شیخ صفی‌الدین نام نهادند . بااین شخص دودمان صفویه از تاریکی و گمنامی نسبی خارج شده بشهرت تمام‌رسید . مؤلف سلسلةالنسب بتعیین سال‌ولادت اکتفا نکرده بطریق ذیل تاریخ میلاد اورا معین مینماید . « در آنوقت شیخ شمس تبریزی پنجسال بود که‌از دنیا رحلت کرده بود وهمچنین دوازده سال شیخ محیی‌الدین اعرابی‌وسی ودوسال شیخ نجم‌الدین کبری ودروقت رحلت مولای رومی‌رحمةالله‌علیه حضرت شیخ بیست و دوساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل‌ویك ساله ودر تسلط هلاکوخان برایران پنجساله بود . . . با امیر عبدالله شیرازی وشیخ نجیب‌الدین بزغوش وعلاء الدوله سمنانی وشیخ‌محمودشبستری وباشیخ محمد گجچی تبریزی معاصر بودند ... وپیش از حضرت شیخ سه پسر بود[1] ویك دختر و بعد از شیخ دو پسر دیگر شد[2] ... شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین الدین جبرائیل برحمت حقتعالی رسید »

شیخ صفی الدین (۱۲۵۲ ــ ۱۳۳٤ م)

بزرگی ومندرجات صفوة الصفا

تااینجا ازاختصار مورخین درتنگنای بی اطلاعی بودیم وپس از این ازوفور وتفصیل اخبار در زحمت هستیم. راست است که صفوةالصفاحاوی کلیهٔ معلوماتیست که ما از احوال شیخ صفی‌الدین داریم لیکن این تالیف عظیمی است تقریبا مشتمل بر ۲۱۶٫۰۰۰ کلمه که با عبارت ساده و بی حشو و خالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصهٔ کاملی که از آن بشود کمتر از یك مجلد بزرگ نخواهد گشت . متاسفانه فاقد سنوات تاریخی است و بیشتر احوال شیخ صفی ومرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبه روحانی شرح‌داده است . مختصر ترین فهرستی که بتوان از آن کتاب ترتیب داد بقرار ذیل است :

مقدمه (در دوقسمت) اخبار ظهور شیخ صفی از کلام پیغمبر وعرفای قدیم از قبیل جلال‌الدین رومی .

باب اول (مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته) احوال اوایل زندگانی شیخ‌صفی . نسب ونژاداو ، طالع ولادت‌او ، تولد وطفولیتش ،

(۱) محمد ، صلاح‌الدین رشید واسمعیل . (۲) یعقوب ، فخرالدین ویوسف

طلب مرشد وپیردستگیر . ملاقات با شیخ زاهد گیلانی ، ایامی که در ظل تربیت این بزرگ بسر برد ، ارتقاء بمقام ارشاد ، سلسلهٔ پیران طریقت او تا عهد رسول ، اوصاف و کرامات شیخ زاهد ،

باب دوم (حاوی سه فصل) شمهٔ از کرامات شیخ صفی ، رها کردن مردم از دریا و آبهای عمیق وجبال شامخ ومه وبرف واعداء وزندان وامراض .

باب سوم (درسه فصل) کراماتیکه شیخ صفی از نظر مساعدو نگاه نامساعد خویش بظهور رسانیده است .

باب چهارم (مشتمل بر چهار فصل که دو از آنها بتقسیمات جزء منقسم است) بعضی از اقوال شیخ صفی وتاویلاتی که از آیات قرآنی واحادیث نبوی و کلمات اولیاء وابیات مبهم شعراء نموده است .

باب پنجم ـ (در سه فصل) برخی از کرامات شیخ صفی راجع باجنه ومخلوقات ذیروح وغیر ذیروح ،

باب ششم (که تقسیماتی ندارد) جذبه وسماع شیخ صفی .

باب هفتم (مشتمل بر پنج فصل) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار و بیان پیش آمدهای آینده ومکالمهٔ با اموات وغیره .

باب هشتم (دربیست وهفت فصل) امثال دیگر از پرهیزکاری و قدرت و اعمال متقیانه و استجابت دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی بشهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین ،

باب نهم (در دوفصل) آخرین مرض ووفات شیخ صفی .

باب دهم (مشتمل بر سه فصل) کرامات او بعد از مرگ .

باب یازدهم (در سه فصل) شهرت وعظمت شیخ صفی وخلفای او دراقطارعالم.

باب دوازدهم (در دوفصل) کراماتیکه مریدان شیخ صفی اظهار داشته اند (**خاتمه**)

صفات تذکرة الاولیاء مورخین اسلامی

خیلی اسباب تأسف است که از این تألیف عظیم فقط قسمت کوچکی حاکی از تاریخ زندگانی او است ، ولی جای تعجب نیست زیرا از اشخاصیکه خود را متعلق بعالمی میدانند که در آن مکان و زمان وجود ندارد نباید انتظار داشت که خود را بذکر سنوات تاریخ یا امثال اینها مشغول نمایند ! تمام تذکره های احوال

عرفا دارای این صفتند و فقط بشرح کلمات طیبه و اعمال مقدسه و کرامات باهرهٔ بزرگان می‌پردازند ماکدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع وحیات مذهبی در اسلام [۱] وکلمان هوار C.L. Huart در کتاب موسوم بعرفا و درویشان اهل سماع [۲] ثابت کرده‌اند که مطالعهٔ شرح این قبیل کرامات برای اطلاع از احوال روحیه مفید است [۳].

کرامات

نویسندهٔ اخیر الذکر حالات و حوادث روحیه را که در کتاب مترجم خود مناقب العارفین [٤] مسطور است بقرار ذیل طبقه بندی میکند :

خواب ـ وقوف بر حوادث آتیه ـ شهود باطنی ـ کشف اشیاء مختفیه ـ انتقال افکار ـ نورانیت اجسام ذیروح و بیروح ـ گشودن درهای مقفل ـ حضور در همه جا (Ubiquity) مصونیت در مقابل تأثیر سم ـ تأثیر در جمادات یکه در مسافت بعیده واقعند ـ کیمیا گری ـ قوهٔ استثنائی وفوق العاده در عضلات آلات هاضمه و رجولیت وتوسعه وانبساط بدن ـ تغییر سیما وتلون خطوط چهره ـ شفا بخشیدن بوسایل روحیه ـ جوابدادن بمسائل ـ گرویدن بدین اسلام ـ موعظه کردن برای حیوانات ـ انتقام اولیاء ـ جذبه وجنون ـ عزلت وریاضت وصوم طولانی ـ طلسمات ـ غیب شدن.

از تمام یا اغلب این حالات میتوان نمونهٔ در صفوة الصفا یافت در سلسلة النسب نیز هرچند کمتر از کتاب مزبور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است . در هرحال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن برانیم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی از احوال عرفاء مسلمان که توسط مریدان ودلباختگانشان تحریر یافته است برای اهل مغرب (اروپا) خشن است زیرا که نفرینشان کمتر از دعا تأثیر بخش نیست و تفقداتشان کمتر از ترك صحبت و کناره جوئی قابل ملاحظه نمیباشد درحق اشخاصی

---

(۱) مطبوعات شیکاگو دارالعلوم ، ۱۹۰۹ . (۲) پاریس لرو Leroux ، ۱۹۱۸ - ۱۹۲۲

(۳) جامی در نفحات الانس «چاپ ناسولی صفحهٔ ۲۲ - ۳۱ » . اعمال صاحبان کرامات رابرسه نوع دانسته است : ـ اول ـ معجزات باهرهٔ نبویه - دوم ـ کرامات اولیاء که موهبت الهیه است ـ سوم ـ خوارق عادات که از مردمان عادی رخ میدهد در نتیجهٔ سحر وشعبده ـ(٤)ـ این کتاب در حدود سنهٔ ۷۱۸ — ۱۳۱۸ قریب سی سال پیش از صفوة الصفا تالیف شده است . ظن قوی میرود که صفوة الصفا بتقلید آن کتاب تدوین شده باشد .

که طرف نفرتشان واقع گشته اند غالباً حرکات مدهش وسخت نموده اند. (این اخلاق را اروپائیان شایسته یکنفر عارف نمیدانند)

صفات خشونت آمیز تنفر انگیز عرفاء اسلام

مثلا وقتیکه شاهزاده سیامك پسر شروانشاه ، عازم اردوی مغول بود . از یکی از مریدان شیخ زاهد عیب جوئی کرد وآنها را تهدید نمود که پس از مراجعت خانقاهشان را منهدم و طعمهٔ حریق سازد . شیخ چون این خبر بشنید نام شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیامك سیاه مرگ خواهد بود . پیشگوئی او اصابت کرد سلطان مغول برشاهزاده خشم گرفت و بنا بررسم قوم وحشی مغول او را در نمد سیاه پیچید و امر داد بقدری او را با مشت ولگد مالیدند که بدرود زندگانی گفت . [۱] غازان خان [۲] پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام نمود وچنان مجذوب او شده بود که باصرار تمام پای او را بوسه میداد .

طفولیت شیخ صفی

در زندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه بعد از آنکه دست ارادت بشیخ زاهد داد ودر اردبیل ساکن شد حوادث و وقایعی رخ نداد . درکودکی موقر وعزلت گزین ومحترز از بازی بود . در همان روزگار کودکی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد وبمشاهدهٔ ظهورات غیبیه و عوالم غیر مرئیه توفیق یافت . چون در اردبیل مرشدی صاحب حال نمیدید .وآوازهٔ شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی شنیده بود میل بزیارت او کرد و بالاخره مادر را راضی نموده بشیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود [۳] درویشان ومشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد ومعاشرت اوپسند

---

(۱) میگویند آخرین خلیفهٔ عباسی المستعصم نیز بهمین طریق در دست هلاکوخان کشته شد . زیرا که مغول از ریختن خون سلاطین احتراز میکردند کلاویجو . Clavigo مینویسد که در دربار تیمور « مرسوم اینست که مردمان بزرگ‌وصاحب جاه را که محکوم بمرگ میشوند بدار میاویزند ولی اوساط الناس را سرمیزنند . رجوع شود بترجمهٔ « سفر نامه » سر کلمانتس مرخام ص ۱۵۰ که جمعیت هاکلویت در سال ۱۸۵۹ بانتشار آن مبادرت نموده است . (۲) از سنه ۱۲۵۹ تا ۱۳۰۴ م - سلطنت کرده است رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب ص ۴۰-۴۶ . (۳) جامی در نفحات ص ۵۴۸ مینویسد درشعبان ۶۷۸ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده است.

سعدی را ملاقات میکند

خاطرش نیفتاد وظاهراً باشیخ سعدی درست معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود نپذیرفت . عاقبت پسر وجانشین شیخ بزغش موسوم بظهیر الدین [1] شیخ صفی را گفت امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما برلب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او وصف کرد .

ارادت بشیخ زاهد گیلانی

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست ودوسال بقیه عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد .

احوال شیخ زاهد

نام شیخ زاهد بنحویکه در **صفوة الصفا** مسطور است تاج الدین ابراهیم بن روشن امیر بن بابیل بن شیخ بندار (یابندار) الکردی السنجانی است . و گویند مادر جدش با بیل ازجن بوده لقب زاهد را پیرش سیدجمال الدین بجهاتی که در آن اختلاف است باو عطا کرد . باری شیخ زاهد صبیه خود بی بی فاطمه را بشیخ صفی داد واز او سه پسر بوجود آمد که یکی صدر الدین است که بعدها رتبه ارشاد یافت . مؤلف سلسلة النسب معروف به پیر زاده از اولاد شیخ زاهد بوده ودر عهد صفویه ظاهراً احترام و مقام عالی داشته است

وفات شیخ زاهد وجانشین شدن شیخ صفی

بنا برقول صاحب سلسلة النسب که گوید شیخ زاهد ۳۵ سال از شیخ صفی بزرگتر بود وهر دودر سن ۸۵ سالگی رحلت یافتند همچنین وفات شیخ صفی را در سنهٔ ۷۳۵ — ۱۳۳۴ مینویسد پس میتوان سال وفات شیخ زاهد را ۷۰۰/ ۱۳۰۰ دانست ؛ واز اسناد دیگر که تولد شیخ صدر الدین ۷۰۴/ ۱۳۰۵ را چهار سال بعد از وفات او قید مینماید حدس سابق الذکر تأیید می یابد - خلاصه شیخ صفی الدین در اینوقت بمقام ارشاد رسیده وپس از سی و پنجسال جای خود را به پسرش صدرالدین واگذاشت [2]

---

(۱) در سلسلة النسب مسطوراست که امیر عبدالله او را بخدمت شیخ زاهد گیلانی رهنمون شد « مترجم »

(۲) دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲ سپتامبر ۱۳۴۴)

اشعار شیخ صفی

شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی (که بعضی ازمذاکراتش باشیخ زاهد بهمان لهجه بوده) وابیاتی بزبان رایج فارسی سروده است هرچند یکی از رباعیاتش [۱] دلالت بر دوستی علی ٤ دارد [۲] لیکن معذلك برای من ثابت نیست که اوهم مثل اخلاف خود در مذهب شیعه دارای عقیدهٔ راسخه بوده باشد. در احسن التواریخ که نسخهٔ مهم و غیر منتشری است حاکی از وقایع سلطنت اولین ودومین پادشاه صفوی (۹۰۱-۹۸۵ ه) | ۱٤۹۵ - ۱۵۷۷ م | و در عهد شاه طهماسب مدون شده است دلیلی برخلاف این بنظر میرسد در مکتوب معترضانه که عبید خان ازبك در سال ۱۵۲۹/۹۳٦ - ۱۵۳۰ بشاه طهماسب فرستاده این عبارت دیده میشود [۳] :

« وپدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت وجماعت بوده وما را حیرت عظیم دست میدهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید ونه روش پدر کلان را. »

نفوذ شیخ صفی در آسیای صغیر

شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعهٔ سلسلهٔ تابعهٔ خود کمك نمود و یکی از ادلهٔ ما بر قوت نفوذ اوقول مولانا شمس الدین برنیقی اردبیلی است که در سلسلة النسب ٤ منقول است مولانا گوید :

« از راه مراغه وتبریز شمار طالبان ومشتاقان نمودم در سه ماه سیزده‌هزار طالب باین یك راه بحضرت شیخ آمدند وشرف حضور مبارك دریافته وتوبه کردند واز باقی اطراف باین قیاس » اگر نگوئیم همهٔ این مریدان از آسیای صغیر می‌آمده‌اند لا اقل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده‌وهم از این ایام پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیده وبقسمی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند [۵].

---

(۱) بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ٤۰۳ مراجعه شود

(۲) صاحب کرمی که صد خطا می بخشد ❀ خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
آنرا که جوی مهر علی در دل او است ❀ هر چند گنه کند خدا می بخشد

(۳) ورق ۱٦٦ - a - (٤) رجوع شود بمجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ٤۰۳ — ٤ (۱) شرحیکه دکتر فرانز بابینگر Babinger در کتاب استادانه موسوم به شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماوی « برلن ولایپزیك ۱۹۲۱ » خاصه صفحه ۱۵ از رساله که جداگانه طبع‌شده نوشته است ملاحظه شود « برلن و لیپزیك ۱۹۲۱ » خاصه ص ۱۵

صدر الدین درسال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدر میشود

شیخ صدرالدین بسن ۳۱ سالگی در سال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدر گردید و تا پنجاه سال بدستگیری و راهنمائی مریدان اشتغال داشت و در سنهٔ ۱۳۹۲/۷۹٤ رحلت کرد. اونیز اشعار فارسی میسروده و کراماتی ظاهرمیساخته ازجمله دروازهٔ مسجد اردبیل را که گرجیان درحدود سنهٔ ۱۲۰۳/۶۰۰ [۱] هنگام غارت اردبیل کنده و برده بودند ببلدهٔ مذکوره باز گردانید. یکی از مریدان او شاعر معروف قاسم‌الانوار است که دراستحکام بنای عقیده او مشکوك شدند و شاهرخ بمناسباتی که ذکر آن درجای دیگر رفته‌است [۲] ویرا ازهرات تبعید کرد. ظاهراً شیخ‌صدرالدین نیز بواسطهٔ توسعهٔ دائرهٔ نفوذ وابراز فعالیت سوء ظن متنفذین اطراف‌را بسوی خود جلب کرده‌است و دلیل ما اینست که ملك اشرف [۳] اورا بتبریز برده وقریب سه ماه در آنشهر تحت‌الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را مرخص کرد لیکن مجدداً خواست اورا بچنگ آورد وشیخ مجبور شد بگیلان بگریزد مشایخ و علماء و فضلای دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند.

قدرت او محرك حسد شد

ازجمله قاضی محیی‌الدین بردعی که‌چنان استادانه ظلم‌وجور ملك اشرف‌را بجانی بیك حکمران دشت قبچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملك اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید. بنا بر روایت سلسلة‌النسب [٤] جانی بیك شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز و احترام بسیار نمود. و اقطاعی باو ارزانی داشت ازجمله سیور غالاتی که سابقاً خاص مقبرهٔ اردبیل بود.

---

(۱) بمجله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۷-٤۰٦ رجوع نمائید (۲) ادبیات ایران هنگام سلطهٔ تاتار صفحه ٤۷۳ - ٤۸٦ و صفحه ٦ — ۳٦۵ . در اینجا لازم است باشتباهیکه راجع باشعار قاسم‌الانوار نموده ام و در صفحهٔ ٤۷٤ دیده میشود اشاره کنم . معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بوده نه شیخ صفی زیرا که شیخ صدر الدین درست ۹۰ سال عمر کرده است (۷۰٤ - ۷۹٤ ﻫ) کلمه « نقد » که در سطر اول است باید بکلمهٔ دیگر تبدیل شود از قبیل « نجل » یعنی پسر و غیر آن . در هرحال اینجا مقصود همین است (۳) بتاریخ مغول تالیف دهسون D'Ohsson جلد ٤ صفحه ۲ — ۷٤۰ رجوع کنید . (٤) مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ٦ — ٤۰۵ .

صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹٤ جای خود را به پسرش خواجه علی میسپارد

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری به حج رفت ومعروف است که علم رسول خدای را با خود باردبیل آورد . کمی پس از مراجعت وفات یافت (۱۳۹۲/۷۹٤) ومسندارشادبفرزندش خواجه علی رسید اونیز ۳٦ سال بسرپرستی مریدان مشغول بود و در ۱۸ رجب ۸۳۰ (۱۵ می ۱٤۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گفت قبر او در آنولایت بمدفن شیخ علی عجمی معروف است [۱] او نیز مثل پدر و جد خود صاحب کرامات و شاعر در زبان فارسی بود بیش از دویست بیت از او در سلسلةالنسب منقول است . تعصب و تمایل قوی نسبت بمذهب شیعه از او بروز مینمود حسب الامر امام نهم محمد تقی ٤ که درخواب اورا مأمور کرداهالی دزفول را براه راست دلالت کند خواجه علی ازروی کرامت آب رودخانه را از جریان باز داشت و تا ایمان بولایت و وصایت و خلافت علی بن ابیطالب ٤ نیاوردند آب را بازنکردوچون در روح امیر تیمور تصرفاتی کرده بود از او تقاضا نمود که کردهای یزیدی را گوشمالی بسزا بدهد زیرا که « ازاعوان معاویه هستند وازجور آنها این لباس سیاه درعزای امام معصوم مارا در براست »[۲] ازاین معروفترشفاعتی است کهازاسرای ترك نموده وآنهارا ازدست امیرتیموررهائی

---

(۱) بمجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ ص ٤۰۷ رجوع کنید . دکتر فرانز بابینگر بان نوشت: قدس خلیل درحقیقت القدس والخلیل است یعنی بیت القدس وحبرون تعبیری است که غالبا ازفلسطین جنوبی میکنند . ریوکانن ج . ا .هانور Hanauer این نکته را تایید مینماید مشارالیه برحسب خواهش دکتر بابینگر قبول زحمت کرده و قبر مذکور را معاینه نموده چنین مینویسد « مجدالدین مورخ عرب که کتابی در حدود ۱٤۹۵ م (هفتاد سال بعد از وفات خواجه علی) تالیف کرده عده از مشایخ مدفون در حبرون را نام میبرد و از علی عجمی چیزی نمیگوید . پس از اینقرار باید مدفن اورا در نقطهٔ دیگر جستجو نمائیم . چهارجای مختلف بنظر میرسد : اول حرم علی بن علاوی که بفاصله دوساعت و نیم مسافت در شمال یافا واقع است دوم والی العجمی درست درجنوب یافا سوم درخت باوط مقدسیکه درپای آن قبر «امام علی» واقع است قریب باب الواد چهارم مقبرهٔ بسیار محترم دیگر معروف « بالعجمی» که درمیان جنگل روی تلی مشرف برقریه بیت محصیر است . کانن هانور گمان میکند که این قبراخیرمدفن مطلوب است

(۲) مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ٤۰۸ .

بخشید . اخلاف این اسیران که « بصوفیان روملو » مشهورند از مریدان جان نثار و حامیان پایدار دودمان صفویه شدند . [۱]

شیخ شاه
۸۳۰ — ۸۵۱

شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه درسال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر نشست ودر سنه ۸/۸۵۱ — ۱۴۴۷ بدرود حیات گفت . غیر از اسم شش فرزندش چیز دیگر از او مسطور نیست و حتی در عالم آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده وازسلسلهٔ اجداد صفویه حذف گردیده است [۲] جانشین اوپسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصفات جنگجویانه اعضاء این دودمان بروز نموده است . بدیار بکر رفت و اوزون حسن رئیس معروف طایفهٔ آق قوینلو دست ارادت باو داده وخواهر خود خدیجه بیگم را بحبالهٔ نکاح او درآورد بواسطهٔ این یگانگی و اتحاد تا موازی ده هزار نفر غزاة صفویه بر او گرد آمدند . ازاین جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را درراه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند » جهانشاه ترکمان حاکم آذربایجان و عراقین وسایر حکام همجوار مضطرب و بدگمان شدند و جنگ را مهیا گشتند . شیخ جنید درحرب شروانشاه مقتول شد [۳] بنابر روایتی جسد اورا باردبیل آوردند وبنا بر اقوال دیگر در کنار میدان جنگ نزدیك مزرعه که باختلاف آنرا قوریال یاقرویال یا قوریان می نامند به خاك سپرده شد .

شیخ حیدر
۱۴۵۶ — ۱۴۸۸ م

شیخ حیدر که آنژیوللو اورا «سچیدر» میخواند ، مثل پدر خود جنید که مقامش باورسید ، درنظرخالویش اوزون حسن که در این زمان مردی کهن سال بود ، مورد توجه شد و شیخ علامت بزرگی در ناصیهٔ او مشاهده نموده دختر خود مارتا ، حلیمه ، بگی آغا یاعلم شاه بیگم را بعقد او درآورد . این دختر از بطن دسپیناخواتون (دسپیناکاتن) معروف دختر کالویونس آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان وازدودمان نجیب یونانیان

---

(۱) بتاریخ ایران سرجان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷ — ۴۹۶ و یادداشتهای پاورقی آن مراجعه شود . نسبت دادن این دخالت بشیخ صدرالدین و مخصوصاً بپدرش شیخ صفی الدین اشتباه در زمان است . (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران مذکوراست ظاهراً در نسخهٔ خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است « مترجم » (۳) بنا برقول بابینگر « رساله سابق الذکر ص ۸۳ » تاریخ این واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است .

Comneni کمنی بود .[۱] تاجر مجهول ونیسی که سفرنامهٔ اودر کتاب **اسفار ایطالیائیان در ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم**[۲] مندرج است راجع بشیخ حیدر چنین گوید : « شخصی است برتبهٔ یکنفر کنت موسوم به « سکیدر » دارای **مذهب و طریقه موسومه** « بصوفی » . که هم مذهبانش اورا مانند امامی میپرستند وچون رئیسی اطاعت میکنند . » و نیز گوید : «عدهٔ کثیری ازمتابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلا در ناطولیا (آناطولی) وکارامانیا (قرامان) که همه از « سکیدر » مزبور احترام میکنند . مشارالیه از اهالی شهر اردویل (اردبیل) است که در آنجا جمعی را بعقیدهٔ صوفاوین (صفوی) در آورده است . در حقیقت شخص مذکور مثل اسقفی است درمیانه ملتی که عموماً راهب وزاهد هستند . مشارالیه را از دختر اسلام بی (حسن بیگ یعنی اوزون حسن) شش طفل بود سه پسر [۳] و سه دختر .

مبداء اصطلاح قزلباش

این شیخ تنفر شدیدی نسبت بعیسویان اظهار میدارد این شخصی است که شبی درخواب دید که اورا منهیان عالم غیب مامور گردانیدند بجای کلاه ترکی [طاقیهٔ ترکمانی] ، تاجی دوازده ترك از سقرلاط سرخ برسر اتباع خود نهد و باین سبب بقزلباش (سرخ سر) مشهور گشتند . تاجر گمنام ونیسی سابق الذکر (در صفحهٔ ۲۰۶ از اسفار ایطالیائیها) گوید : « کلاه سرخ و بالای آن عمامهٔ دوازده ترکی بشکل مخروط برسر میگذارند که علامت مراسم مقدسه دوازده گانه مذهبی یادوازده فرزند علی [ع] است »[۵]

قتل شیخ حیدر درمیدان جنگ ۱۴۸۸/۸۹۳

شیخ حیدر مثل پدرش درجنگی که باهواخواهان شروانشاه وترکمانان معاهد او درطبرسران نزدیك دربند نمود بقتل رسید. دراین وقت شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر (۲۰ رجب ۳۰/۸۹۳ جون ۱۴۸۸)[۶] بیش از یکسال نداشت ولی پس از

(۱) رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران صفحه ۴۰۷ (۲) چارلس گری آنرا ترجمه وطبع نموده و جمعیت هاکلویت در ۱۸۷۳ آنرا منتشر ساخته است رجوع شود بصفحات ۱۳۹ -۲۰۷ کتاب مزبور . (۳) مطابق مندرجات عالم آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانعلی میرزا « یا پادشاه » و اسمعیل و ابراهیم بود . لیکن در احسن التواریخ طور دیگرمذکور است . (٤) رجوع شود بیادداشتهای مرحوم سر آلبرت هوتم شیندلر که در این موضوع در مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه ۱۸۷۲ « صفحه ۱۱٤ - ۱۱۵ » درج شده است . ومراجعه شود بیادداشت مفصلی درباب قزلباش که بابینگر Babinger در احوال شیخ بدرالدین نوشته و در صفحه ۸٤ و ۸۵ رساله جداگانه مندرج است . (۵) بدیهی است که فرزندان علی یازده نفر بوده‌اند (٦) بنا برتاریخ خطی شاه اسمعیل شیخ حیدر درسنه ۱۴۹۰/۸۹۵ کشته شده است

۲۲ سال انتقام پدررا گرفته و نعش اورا باردبیل نقل نمود .

شاه اسمعیل

(تولد ۱۴۸۷/۸۹۲ - جلوس ۱۴۹۹/۹۰۵ - ۱۴۵۰ — وفات ۴/۹۳۰ - ۱۵۲۳)

حالت سه پسر شیخ حیدر که پس از وفات پدر درچنگ دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنهٔ امیدی نشان نمیداد . سلطان یعقوب پسر اوزون حسن بنا بخاطر خواهرخود که مادر آن اطفال بود ازقتل آنها صرف نظر نموده آنهارا باصطخر فارس فرستاد که تحت نظر منصور بیك پرناك حاکم آنولایت محبوس باشند . بنا بر قول آنژیوللو [۱] هرسه طفل را در جزیرهٔ که در «دریاچه استومار» واقع است و مسکن ارامنهٔ عیسوی است سه سال حبس کردند (مترجم کتاب انژیوللو گوید استومار دریاچهٔوان است) . «این اطفال خاصه پسردوم موسوم باسمعیل که صاحب جمال و رفتار پسندیده بود خیلی طرف توجه و محبت اهالی واقع شدند» بقسمی که چون رستم نوهٔ اوزون حسن بعد از وفات عمو یش یعقوب کس فرستاد وتسلیم آنها را خواستار گشت باین قصد که آنان را بقتل آورد ، ارامنه نه تنها عذر آوردند و از تسلیم آنها خودداری کردند بلکه زورقی تهیه دیده ووسائل فرار آنهارا بولایت « کاراباس » | قراباغ | فراهم آوردند . در تواریخ فارسی مسطور است که رستم آنها را خلاصی بخشید باین قصد که با پسر عم خود بایسنقر جنگ دارد ازاتحاد با آنها و متابعان بیشمارشان استفاده نموده مقام خود را مستحکم سازد . پس برادر ارشد آنها سلطانعلی را به تبریز دعوت کرد با کمال احترام پذیرائی نمود ولوای شوکت سلطانعلی را بترتیب پادشاهانه بلندگرداند» و اورا پادشاه خوانده بجهت دفع فتنه بایسنقر فرستاد ودر نزدیکی اهر لشکر بایسنقررا درهم شکست و اورا بقتل رسانید .

قتل سلطان علی برادر اسمعیل

چون رستم باین ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم کرد که دوست ومعاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی از مریدان ترکمان سلطان علی را آگاه کردو او بطرف اردبیل گریخت اما دشمنان اورا در نواحی قریه شماسی در یافتند و درگیر و دار

(۱) ص ۱۰۱ و ۱۰۲ از ترجمه چارلس گری در نشرات جمعیت هاك لیت .

مغلوبه بقتل آمد. این واقعه در سال ٩٠٠/٥ ـ ١٤٩٤ اتفاق افتاد [١] برادران او در امان سلامت باردبیل رسیدند و در مدتی که ترکمانان یکان یکان خانه های اردبیل را در پی فراریان تفتیش مینمودند مریدان جان نثار درحفظ و اخفای آن دوطفل میکوشیدند. تااینکه وسیله فراهم شدو آنان را بگیلان فرستادند اول برشت رفته ویکهفته یابقولی یکماه درآن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم اینشهر کارکیا میرزاعلی مهمان نوازی کامل کردوچند سال آنهارادر حفظ حراست خودنگاهداشت.

اسمعیل هنگام اختفای در لاهیجان

گویند وقتی که ترکمانان بجستجوی آن دو طفل بگیلان آمدند کارکیا امر داد آنها را در قفسی کرده درجنگل آویختند تاقسم اوراست باشد که اکنون پای آنها درروی خاك قلمرو او نیست.

جان نثاری پیروان شاه اسمعیل

نویسندگان اروپائی آنزمان نیز در ذکر جان سپاری وفدا کاریے مریدان اسمعیل «صوفیان لاهیجانی» مثل مورخین ایرانی هم آوازهستند. تاجر مجهول الاسم ایتالیائی [٢] گوید «متابعان این صوفی خاصه لشگریانش اورا مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند ومعتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود ..... درسر تا سر ایران اسم خدا فراموش شده و هرلحظه اسم اسمعیل مذکور میگردد» عبارت ذیل در بیشتر سفرنامهٔ سیاحان ونیسی دیده میشود: «صوفیان مثل شیر نبرد میکنند»، لیکن باوجود تمام اینها و هرچند مصنف تاریخ کمیاب شاه اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: «پیروان این طریقت وشعب عظیمهٔ آن از اقصای عرب تاحدود بلخ و بخارا مسکن دارند.» بنظر مشکل میآید که در اوائل امرکار آنهابا این خوبی پیشرفت میکرد اگر اختلافات

---

(١) شرح ذیل قسمتی از تاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که آنرا سردنیسن راس در مجله آسیائی مورخه ١٨٩٦ جلد بیست وهشتم صفحه ٢٦٤-٢٨٣ عیناً درج وترجمه کرده است. (٢) صفحه ٢٠٦ از کتاب اسفارسیاحان ونیسی درایران که جمعیت هاکلیت در سنه ١٨٧٣ در لندن منتشر ساخته اند همچنین بصفحه ٢٢٣ کتاب مزبور مراجعه شود که وین سنتیو والساندری درعبارتی شبیه بجملات مذکوره در فوق جان نثاری اتباع خودرا بعرض شاه طهماسب میرساند. قسمت اعظم این عبارات در این کتاب قبلا مندرج گردید

داخلی امرای آق قوینلو بتوسعه نفوذ آنها کمك نمینمود ، بعد از وفات اوزون حسن که سلطانی بزرگ وخردمند بود [سنه ١٤٧٨ م] تاریخ سلسلهٔ آق قوینلو یك صفحه خون آلودی بیش نیست که شرح برادر کشی اعضاء این خانواده را در هر سطر نشان میدهد

فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی

هنگامی که شاه اسمعیل گوشهٔ عزلت خود را در لاهیجان ترك گفت وبعزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت بیش از سیزده سال نداشت , درابتداء فقط هفت نفر صوفی همراه او بود , ولی هرقدرکه در راه طارم وخلخال بسوی اردبیل پیش رفت « درعرض راه ارباب جلادت و صوفیان پاك طینت از روی عقیدت در هر منزلی از منازل از طوائف روم وشام بموکب عالی می پیوستند ١ » چون سلطانعلی بیگ چاکارلوی ترکمان امر داده بود که اردبیل را تخلیه کنند شاه اسمعیل همراهان خود را برای مدت قلیلی بهارجوان نزدیك آستارا [کنار بحرخزر] برد . درایام توقف در این محل اسمعیل اوقات خودرا صرف صیدماهی نموده ومیل مفرطی بآن شکارابراز میکرد . اما در بهار سال [١٥٠٠م] هفت قبیله ٢ از ایلات ترك را که ارکان لشگر صفویه محسوب میگردند پیرو خود ساخته باسپاهی معتدبه وارد اردبیل شد .

شکست وقتل فرخ یسار بدست شاه اسمعیل

دراینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده بجنگ گرجیان کافر شتافت و فرخ یسار شروانشاه را بانتقام جد خود مغلوب و در نزدیکی گلستان مقتول نمود . سر او را بریده وتنش را طعمهٔ آتش ساخت و مناری از رؤس دشمنان بر پای کرد مقابر پادشاهان شروان‌را خراب نموده جسد سلطان خلیل آخرین شروانشاه را که قاتل جد او شیخ جنید بود از قبر بیرون کشید وآتش زد . آن سلسلهٔ نجیبی که بترتیب مذکور چراغ دودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند که نسبشان بانوشیروان عادل می پیوندد و شروانشاه ممدوح خاقانی یکی از اجداد این خانواده است .

---

(١) تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ٤١٧ . همچنین رجوع شود بتاریخ شاه اسمعیل

(٢) اسامی این طوایف بقرار ذیل است . شاملو ، روملو ، استاجلو ، تکلو ، ذوالقدر افشار و قاجار ،

جنگ شرور و تاج گذاری شاه اسمعیل ۱۵۰۱—۲/۹۰۷

پس از فتح باکو (بادکوبه یا باد کوبه) شاه اسمعیل ائمهٔ طاهرین را در خواب دید که او را از محاصرهٔ قلعهٔ گلستان منصرف و بحملهٔ برآذربایجان مأمور فرمودند ، میرزا الوند وسپاه ترکمانان آق قوینلو خواستند ویرا از پیشرفت مانع شوند اما در جنگ شرور بطور قطع باتلفات بسیار شکست خوردند . الوند بارزنجان گریخت و اسمعیل به تبریز آمده تاج سلطنت ایران‌را برسر نهاد . پس‌از این ما او راشاه اسمعیل میخوانیم ولی مورخین ایران او را خاقان سکندرشان و پسر وجانشینش طهماسب را شاه دین پناه لقب داده اند .

در این قلیل مدت شاه اسمعیل و مریدانش از ثبوت و رسوخ اعتقاد خود بحقانیت مذهب شیعه امتحانات کاملی داده بودند . شعار جنگی آنان در روزشکست شروانشاه «الله . الله . وعلی ولی الله » بود و میرزا الوند را دعوت کردند که هرگاه مذهب شیعه را بپذیرد و عبارت مذکور را برزبان جاری کند با او عقد مصالحت خواهند بست .

کوشش نیرومندانه شاه اسمعیل در ترویج تشیع

در اینوقت شاه اسمعیل عزم کرد که پس ازعروج براریکهٔ سلطنت تشیع را نه‌فقط مذهب رسمی مملکت قرار دهدبلکه تنها مذهب آزاد ورایج ایران سازد .این عزم‌تمام مردم حتی بعضی ازعلمای شیعهٔ تبریزرا بتشویش انداخت‌علمای‌مزبور یکشب قبل‌از تاجگذاری بحضوراسمعیل رفته معروض داشتند که : « قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که درتبریز است چهاردانگ آن همه سنی‌اند واز زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می‌ترسیم که مردم بگویند که پادشاه شیعه نمیخواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه تدارك در این باب توان کرد . پادشاه فرمودند که «مرا باین کار باز داشته‌اند وخدای‌عالم‌وحضرات ائمهٔ معصومین‌همراه منند و من ازهیچکس باك‌ندارم بتوفیق‌الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یك کس را زنده نمیگذارم .[۱] » شاه اسمعیل بترویج مناقب علی (ع) وصب خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر وعثمان اکتفا نکرده امر داد هر کس را که لعن خلفا بشنود و «بیش بادو کم مباد» نگوید بقتل برسانند .

(۱) عبارت مهمه مذکور ماخوذ است ازورق (a٤٤) تاریخ شاه اسمعیل

بلا فاصله پس از تاج گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت‌را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهد ان علیاً ولی‌الله و حی‌علی‌خیرالعمل را در اذان واقامه وارد نمایند . عبارات مذکوره از زمانیکه طغرل بیك سلجوقی بساسیری‌را منهزم ومقتول ساخت یعنی پانصد و بیست وهشت سال قبل ۱ در طاق نسیان مانده بود . لعن علنی خلفای ثلاثه‌را در کوچه و بازار معمول ساخت و چنانکه گفته شد مضایقه کنندگانرا بکندن‌سر تهدید نمود . نظر بقلت و کمیابی کتب مذهبی شیعه‌مردم در این موقع که‌عقیدهٔ جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمه دچار گشتند . لیکن بالاخره قاضی نصرالله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تالیف شیخ جمال‌الدین . . . بن‌علی بن‌المطهر الحلی ۲ را از کتابخانهٔ خود بیرون آورد کتاب مزبور اساس تعلیمات دینیه شمرده شد تا اینکه « روز بروز آفتاب حقیقت مذهب امامیه اثنی‌عشریه باوج کمال رسیده واقطار و اکناف‌عالم‌را بنور خودروشن ساخته وطریق حقایق را نمودار گردانید »

مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۱۵۰۱-۲/۹۰۷

اینجا لازم بود بذکر هیجانات و اظهارات خشم آمیزی که از این اقدامات در اهالی ممالك همسایه خاصه مملکت عثمانی تولید شد ذکری بنمائیم . لیکن بنظر مفید تر میآید که قبلا بر طبق مندرجات احسن التواریخ صورت اسامی امراء وگردن کشان خود ایران را که همه داعیهٔ سلطنت داشتند درج کنیم |۱| شاه‌اسمعیل در

---

(۱) بجلد سوم ۹۲-۲-۱ از کتاب Geschichte der Chalifen. تالیف ویل رجوع شود. البساسیری سپهسالار لشکر الملك الرحیم آل بویه بود . طرفدار المستنصر خلیفه فاطمی شده و قصد کرد القائم خلیفه عباسی را معزول نماید در ۶ ذوالقعده ۴۵۱ « ۱۴ دسامبر ۱۰۵۹ م » کشته شد . چون اسمعیل در ۹۰۷ جلوس کرده کلمه «قبل» بدیهی است که راجع بزمان جلوس او نمیشود بلکه مربوط است بتاریخ تالیف احسن‌التواریخ یا قسمتی از احسن‌التواریخ که در این‌حدود تحریر یافته است زیرا که کتاب مزبور تا سنه ۱۵۷۷/۹۸۵ پیش میرود و تاریخی که منظور است در سال ۱۵۷۱-۲/۹۷۹ واقع میگردد « ۹۷۹=۴۵۱+۵۲۸ » (۲) این اسم در تاریخ خطی مغلوط است ولی ظاهراً خیلی شبیه باین شکل باید باشد ـ شخصیکه اسمش شبیه باین مؤلف است در پایان مجلس پنجم از مجالس المؤمنین مذکور شده اما صاحب تالیفی باین اسم نیست . ممکن است مقصود کتاب معروف شرایع الاسلام که تالیف شخص دیگر از اهل حله است باشد . بمتمم فهرست عربی ریو صفحه ۲۱۲ رجوع کنید

آذربایجان [۲] سلطان مراد در قسمت اعظم عراق [۳] مراد بیك بایندری در یزد [٤] رئیس محمد کره ؛ در ابرقوه [٥] حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه [٦] باریك پرناك در عراق عرب [۷] قاسم بیك بن جهانگیر بیك بن علی بیك دردیاربکر [۸] قاضی محمد و مولانا مسعود درکاشان [۹] سلطان حسین میرزای تیموری در خراسان [۱۰] امیر ذوالنون در قندهار [۱۱] بدیع الزمان میرزای تیموری در بلخ [۱۲] ابوالفتح بیك بایندری در کرمان .

غلبهٔ اسمعیل بر رقبای کوچك خود

بیشتر این ملوك الطوائف بی اهمیت بودند و بعضی از آنها را هم حتی من نمیتوانم درست بشناسم . هیچیك از آنها در راه فتوحات شاه اسمعیل مقاومتی ابراز نکرد دشمن قدیم او الوند آق قوینلو در تابستان (۱۵۰۳م) شکست قطعی یافته و تقریباً یکسال بعد دردیاربکر یابغداد بدرود زندگانی گفت . ۱ برادرش مراد در همین اوقات مغلوب گشت و شیراز بتصرف اسمعیل در آمد و علمای اهل سنت مقیم کازرون بسختی سیاست شدند عدهٔ کثیری از آنها عرضه تیغ هلاك گشت و مقابر اجدادشان خراب شد. ۲ عبارت رحمة للعالمین که چندان از روی بیطرفی ترکیب نشده ماده تاریخ این واقعه [۹۰۹ ه .ق.] است . در مقابل ظرفا و شعرای شیراز بمناسبت انتصاب الیاس بیك ذوالقدر که از طرف شاه اسمعیل حاکم فارس گردید مادهٔ تاریخ (شلتاق سپاهی) را درست کردند .

کاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده ۳ شاه اسمعیل را باوجد وسرور بی پایان پذیرائی کرد وشاه درقصبهٔ زیبای فین بارعام داد ازآنجا بقم رفت باین خیال که زمستان را درآنجا بسر ببرد لیکن چون شنید که الیاس بیك «آن صوفی صافی نهاد پاك اعتقاد» بدست حسین کیای جلاوی کشته شده است در ۲٥ فوریه ۱٥۰٤ بقصد انتقام او از شهر خارج گشت . سه هفته بعد باستراباد رسید و محمد محسن میرزا پسر سلطان حسین میرزای تیموری را ملاقات نمود . پس از انهدام قلاع گل خندان و فیروزکوه آب را بر حصاریان قلعه استا بسته و آن قلعه را گشوده و حصاریان را

(۱) بنا برقول سیاحان اروپائی آنزمان اسمعیل بدست خود اوراکشت بچند صفحهٔ بعد رجوع شود . (۲) علامت Add ۲۰۰ از کتابخانه دارالفنون کمبریج ورقه ٥٥ (۳) رجوع شود براحة الصدور طبع محمد اقبال (موقوفات گیب سلسله جدیده جلد دوم ۱۹۲۱) صفحه ۳۰

(که بنا برقول احسن‌التواریخ ده هزار نفر بودند) عرضهٔ تیغ هلاك کرد و حسین کیارا در حال خواری وزاری درقفسی آهنین محبوس ساخت اما مشارالیه موفق شد که زخمی مهلك بخود زده با ینطریق خود را خلاص نماید .[1]

رفتار بیرحمانه بااسراء

از این بدبخت تر رئیس محمد کردحاکم ابرقو بود که شورش کرد وشهر قدیم یزد را بتصرف درآورد . شاه اسمعیل اورا هم درقفسی کرد وتنش را عسل مالید تا زنبوران او را شب و روز آزار دهند .عاقبت مشارالیه را در میدان اصفهان زنده آتش زد .

سفرای بایزید دوم

درهمین ایام هیئتی ازجانب سلطان بایزید دوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲م) بسفارت آمد و هدایا و تحف شایسته تقدیم نمود و فتوحات شاه اسمعیل را در عراق و فارس تهنیت گفت شاه خلعتهای ثمین عطا کرد ومراتب و دادویگانگی را ابرازداشت قبل ازمراجعت آنهارا درمورد چند سیاست ازجمله ظاهراً درقتل حکیم وقاضی معروف میر حسین میبدی[2] که اعظم خطایای او متعصب بودن درمذهب سنت وجماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند با این قبیل نمایشها درجه عدالت خودرا بهمسایگان نشان بدهند .کلاویجو Clavijo نیز اقدامی شبیه باین ازامیرتیمور حکایت مینماید[3] وشاه‌طهماسب برای متأثر کردن و مرعوب نمودن بیرام بیك سفیر همایون امر داد جماعتی از کفاررا در حضور او بقتل برسانند[4] طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی بدست اشخاصی که در نظرشان رافضی ومرتد بودند رنجیده خاطر ومتنفر گشتند ،

راجع بروابط شاه‌اسمعیل وعثمانی که‌روز بروز کشیده تر میگشت تا بجنگ معروف چالدران منجر گردید (آگست ۱۵۱٤م) بعدها بطور اختصار سخن‌خواهیم

---

(۱) مطابق مندرجات تاریخ شاه اسمعیل ورق ۹٦ جسد مشارالیه باصفهان فرستاده شد و در میدان آن شهر بضرب آتش توپ قطعه قطعه گشت . (۲) شرحی که بر کتاب هدایه نوشته هنوزهم‌مرغوبترین کتبی است که‌برای شروع بفلسفه بکارمیبرند. رجوع‌شودبه Gesch d. Arablitt تالیف بروکلمان Brockelmann جلد دوم صفحهٔ ۲۱۰ و B. M. P. C. تألیف ریو ص۱۰۷۷

(۳) «سفارت بدربار تیمور در (٦ - ۱٤۰۳ م) » طبع جمعیت هاکلویت ۱۸۵۹ صفحات ۱٤۹ — ۱۵۰ (٤) بتاریخ هند وغیره تالیف ارسکین Erskine رجوع شود (لندن۱۸۵٤ جلد دوم ص ۲۸۱

راند ولی قبلا لازم است شرح مجملی را که ازفتوحات شاه اسمعیل شروع کرده ایم ختم نمائیم ، تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی درپی او در کتابی باین حجم و باین سبك و طرز گنجایش ندارد و ناچار باید به بیانی مختصر و موجز اکتفا کنیم .

فتوحات اسمعیل در غرب ١٥٠٦ — ١٥١٠

در سنوات (٩١١ - ٩١٥ ه . ق) (١٥٠٦ — ١٥١٠ م .) شاه اسمعیل اغلب درولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان وارد شد و بزیارت امامزاده سهل علی شتافت اما شورش کرد های یزیدی [٤] بار دیگر اورا متوجه ساخت ، رئیس آنها شیر صارم [٥] در معرکهٔ که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل درآن بقتل رسید مغلوب و اسیر گشت ؛ اسرای کرد را بورثهٔ امرای مقتول تسلیم نمودند که محض انتقام بعقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسانند » سلطان مراد سیزدهمین [٦] و آخرین پادشاه سلسلهٔ آق قوینلو و علاءالدوله ذوالقدر (که سیاحان ایطالیائی اورا عالی دولی می نامند) با یکدیگر اتحاد کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان‌را بکلمهٔ طیبه علی ولی‌الله و لعن اعدای دین (یعنی خلفای سه‌گانه) نگردانید و بمخالفت برخاسته از سلطان عثمانی استمداد نمود .

فتح بغداد ١٥٠٨ — م

اما شاه اسمعیل از عزم‌خود باز نمیگشت یکی پس‌ازدیگری بلاد دیار بکر اخلاط بتلیس ارجیش وبالاخره درسال ١٥٠٨/٩١٤ بغدادرا مسخر کرد ودر نتیجه اما کن متبرکهٔ کربلا ونجف

---

(٤) تاجر گمنام ایطالیائی در صفحه ١٥٧ سفرنامهٔ خود گوید : « کردها کلیه ازتمام اهالی ایران در دین محمدی راسخ ترند زیرا که هرچند عموم ایرانیان بمذهب جدید (صوفاوین) صوفیه در آمده اند کردها بآن عقیده نگرویده اند . واگر کلاه سرخ برسر نهاده‌اند در قلبشان تنفر و کینهٔ انها پنهان است » . (٥) در عالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرد نه شیر صارم نوشته اند وعبارت چنین است « ودفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت اورومی امده الخ ص ٢٣ جلد اول » مترجم . (٦) دراحسن‌التواریخ‌اسامی‌سلاطین‌این سلسله چنین است : «١» قره عثمان «٢» علی‌بیك «٣» سلطان‌حمزه، «٤» جهانگیر میرزا ، (این‌چهار نفر فقط بردیاربکر حکمرانی داشتند) «٥» اوزون حسن ، «٦» خلیل ، «٧» یعقوب ، «٨» بایسنقر ، «٩» رستم ، «١٠» احمد بیك «١١» محمدی میرزا ، « ١٢ » الوند میرزا ، « ١٣ » سلطانمراد

را بتصرف آورد ، در هویزه بمردم نشانداد که هر چند در مذهب تشیع تعصب و حرارتش با علی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه در حق علی (ع) مبالغه کنند .

تنبیه غلات ساکن هویزه

« اعراب مشعشع که درآنولایت میباشند وبالوهیت شاه ولایت پناه قائل بودند » پس از ذکر اسم علی [ع] نوك شمشیر را بر شکم خود می نهادند و برروی آن میافتادند آسیبی بآنها نمیرسید مثل طایفه عیسویه شمال افریقا که امروزهم باین قسم اعمال مبادرت میورزند حاکم آنها میر سلطان محسن. درهمین اوقات بدرود زندگانی گفت وپسرش سلطان فیاض بجای او نشسته دعوی الوهیت نمود [1] شاه اسمعیل بخشونت هرچه تمامتر آنانرا قلع و قمع کرد .

انقیاد لرستان

اسمعیل بطرف دزفول وشوشتر عطف عنان نموده ملك رستم راکه بامان آمده بود و « بزبان لری شیرین زبانی ها در خدمت کرد » عفو فرمود ، سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی در دارابگرد ماند و بشکار بز کوهی که پاد زهر حیوانی [2] از آن بدست آید مشغول شد ، قاضی محمدکاشی راکه صدر قضات و دارای مرتبه‌عالی بود مقتول ساخت و جای اورابسید شریف استرابادی که ازطرف مادرنسب او بجرجانی معروف متصل میشد تفویض فرمود .

وقایع فارس

در قصر زر بقعهٔ بیادگار برادرش سلطان احمد میرزا که در این مکان وفات کرده بود بنا نمود و چون امیر نجم الدین مسعود رشتی معروف بنجم اول بتازگی رحلت نموده و در نجف مدفون گشته بود امیر یار احمد خوزانی اصفهانی را ملقب بنجم ثانی کرد وجانشین اوقرار داد . امیدی شاعر بمناسبت این انتصاب قصیدهٔ غرائی منظوم کرده که مطلعش اینست .

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج علامت (Add ۲۰۰) ورق (۸۳ a) این عبارت دیده میشود : « وآن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض... قائل‌اند . » (۲) گویند دراین شکار ۵۶٫۷۰۰ صید کشته شد .

زهی جوهرت گوهر آسمانی　　توئی عقل اول توئی نجم ثانی
رواق حرم‌را تو رکن‌عراقی　　عراق عجم را سهیل یمانی

حمله بشروان

از فارس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر فرخ یسار در آنجا رایت سروری افراخته بود ، دراین‌سفر جسد پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد باردبیل فرستاد که دفن کنند، هم در این سفر دربند را متصرف شد .

دو دشمن قوی خارجی:ازبکها و عثمانیها

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ملوك‌الطوائف ومدعیان تاج وتخت وتحکیم بنای سلطنت خود درایران مشغول بود و حدود مملکت‌را از طرف مغرب‌و شمال غربی‌توسعه کامل داده بثغور دولت ساسانیان برسانید ، وتااین زمان بادودشمن قوی خود ازبکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش را مشغول‌ومضطرب ساختند مواجه نگشته‌بود . اکنون مابه‌بیان‌روابط‌او بااین رقبای خطرناك می پردازیم لیکن قبلا لازم است شمهٔ از سیرت و صورت شاه اسمعیل سخن بسرانیم .

سیرت‌وصورت‌شاه اسمعیل بنا بروایت سیاحان‌اروپائی

معمولا شرحی که سیاحان اروپائی آن زمان ازجمال و اخلاق او داده اند از اقوال مورخین ایرانی دقیق تر وروشن‌تراست . هرچند ازمسطورات تواریخ فارسی هم شجاعت و قوت واراده و بیرحمی و اعمال خستگی ناپذیر او بحد کافی استنباط میشود . بنابرقول کاترینو زنو[1] درسیزده سالگی که بجهانگیری شروع کرد « سیمائی نجیب و ظاهری شاهانه داشت ، در چشمانش نمیدانم چه چیز عظیم و آمرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت این شخص روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت .صفات روحی او باجمال جسمانیش متباین‌نبود زیرا که هوشی‌سرشار ونظری چنان بلند داشت که در این سن قلیل باور کردنی نیست . . . . قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی اورا هیچیك از معاصرین نداشتند . »آنژیوللو Angiolello [2] گوید در ایام طفولیت «صاحب جمال و اخلاق

(۱) سفرنامهٔ سیاحان ایطالیائی در ایران (جمعیت ها کلویت لندن ۱۸۷۳) ص ۸-٤٦
(۲)سفرنامهٔ ایطالیائیان ص ۱۰۲

و اطوار دلپسند » بود و « در جنگ با علاءالدوله [1] (عالی دولی) ذخیرهلشگررا قیمت داده مهیا ساخت و فرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد و میخواهد بفروشدبدون‌ترس باردو بیاورد وقدغن کرد هر کس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت » در چند سطر بعد [2] نیز گوید « این صوفی زیبا و خوشروی و بسیار دلپذیر است . خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش ترکیب دارد سبك پیکر خوش اندام و قریه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخی است . از ریش و سبلت فقط سبلت را گذاشته ودست چپ رابجای راست بکار میاندازد . مانندخروس جنگی بی باك وبیش از هریك ازامرای خود نیرومند است .در مسابقه تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد . هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طرب می نوازند و ستایش اورا میسرایند . » .در جای دیگر مینویسد: « اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنگ میروند باین آرزو که در راه پیر خود شهید شوند وقتی که من در تبریز (توریز) بودم شنیدم که شاه ازاین پرستش متغیر است و مائل نیست اورا خدا خطاب کنند . [3] تاجر گمنام سابق الذکر سی و یك سالگی اورا چنین وصف میکند[4] : « بسیار زیبا و صاحب وقار ومیانه بالاست . صورتی دلپسند و پیکری محکم شانههائی کم پهنا دارد ریشش را میتراشد و سبلت را میگذارد . ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمیآید . مانند دوشیزگان‌دوست‌داشتنی وچون‌غزالان‌جوان ظریف است بدست‌چپ کار میکند واز تمام امرای خود قویتر است . در تیراندازی چنان مهارت دارد که از ده سیب شش عددرا فرو میافکند . همین نویسنده شرح مفصلی ازقتل عام لشگرالوندمیرزا وزن و مرد وآل و تبار سلطان یعقوب وسیصد نفر از درباریان تبریز و«هشتصد نفر بلاسی [5] طماع» که درزمان الموت (یعنی الوند میرزا) تربیت یافته اند و کشتار « تمام سگهای شهر تبریز » و قتل مادر یازن پدر خود مینویسد: « گمان ندارم که از عهد نرو تاکنون چنین ظالم بوجود آمده باشد » خلاصه شاه اسمعیل مجموعهٔ صفات متضاد بوده است. گاهی شخص‌مجذوب‌جمال ظاهری ولیاقت جبلی وجوانمردی

---

(۱)ایضاً ص ۲۰۹ و۱۹۶ (۲)ایضاً ص۱۱۱ (۳) سفرنامهٔ ایطالیائیان در ایران ص ۱۱۵
(٤) ایضاً ص ۲۰۲ (٥) من از بیان‌معنی این کلمه عجز دارم

و تا درجهٔ عدالتخواهی او میشود و گاهی از اعمال و رفتار او که نمونهٔ از آن سبق ذکر یافت متنفر و گریزان میگردد چه حتی نسبت بآن‌عهد خونخواری وخونریزی هم‌این قسم‌رفتارممتاز وبی‌نظیر بوده‌است . شجاعت او نه تنها در میدان رزم بلکه در پهنه شکار هم ظاهرمیگشت ، بعد ازفتح بغداد باو گفتند که چندین شیر درنده دربیشه کنام گرفته واسباب وحشت‌ساکنین نواحی‌مجاور شده اند ، شاه عزم کرد منفرداً بشکار آنها رفته و با تیر و کمان که در انداختن آن مهارت کامل داشت [۱] شیران را صید نماید هرقدر او را منع کردند مفید نیفتاد ، درسن سیزده سالگی نزدیك ارزنجان[۲] بهمین ترتیب‌خرسی قوی‌پیکر وحشی را ازپای در آورده بود ، گنج و ذخیرهٔ بسیاری‌را که ازغارت یکی از بنادر بحرخزر نصیب اوشد « میان لشگریان تقسیم کرد و خودهیچ برنگرفت »[۳] سیاح مزبور بعد ازشرح این‌سخاوت گوید بخشش‌مذکور سیاست وتدبیر بزرگی بود زیرا که درنتیجه آن «جماعتی که صوفی هم نبودند در زیر لوای او گرد آمدند تا باخذ این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند ، » سپس بیان میکند که چگونه شاه سرشاهزاده بدبخت موسوم بالموت‌را [۴] که بخیانت گرفتار شده بود بدست خوداز تن جدا نمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم به‌تبریز، اعمالی از او ذکر میکند که بدرجات سیاه تر و تباه تر از رفتار سابق‌الذکر است .

خشونت نسبت باهل تسنن

نسبت بسنیان خشونت بی‌اندازه ابراز نمود نه برعلمای‌معتبر مانند فریدالدین‌احمد نوهٔ عالم معروف سعدالدین‌تفتازانی که سی سال درهرات [۵] مقام شیخ‌الاسلامی داشت ابقانمود ونه بر شاعر زیرکی مثل بنائی که در قتل عام فارس ۹۱۸/۱۵۱۲ کشته شد رحمت آورد اما ظاهراً صعب‌ترین خشونتهای‌او نسبت بدشمنان حتی بعدازمرگ، درواقعه‌محمدخان شیبانی یا شیبك خان بمنصهٔ بروز و ظهور رسید چنانکه بعد ها بشرح آن خواهیم پرداخت

---

(۱) احسن التواریخ نسخهٔ خطی(الیس) ورق ۱۷۴b (۲) ایضاً ورق ۲۶ (۳) سفر نامهٔ یکنفر تاجر صفحه ۱۸۸ (۴)ایضاً ص۸-۱۶۷. لکن حبیب‌السیر وسایرتواریخ فارسی مرگ الوند راطبیعی دانسته‌اند . (۵) در رمضان ۹۱۶ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید

گفته شد که پس از تصفیه خاك ایران از وجود حکمرانان آق‌قوینلووسایر مدعیان تاج و تخت شاه اسمعیل بیشتر با سه همسایه سروکار داشت از اینقرار :

روابط خارجی ایران در این عصر

تیموریان که در نهایت ضعف هنوز برهرات و قسمتی از خراسان وآسیای وسطی استیلا داشتند ، ازبکهای دهشتناك ماوراءالنهر ، وترکهای عثمانی . با این دو دشمن اخیر که سنی و بسیار متعصب بودند روابط ایران همیشه خصمانه بود ولی با تیموریان که خود از بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح وصفا استقرار داشت وگاهی هم روابط دوستانه مستحکم میگشت ، سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخوردی که دربار مزین و درخشانش در هرات مرکز معروف ادبیات و صنایع [۱] بشمار میرفت از جمله سلاطینی است که سعی کرد در حوزه سلطنت [۲] خود مذهب شیعه را جانشین تسنن سازد اما بدرجهٔ شاه اسمعیل بمقصود نائل نگردید و بابر خواه از روی عقیده یا از لحاظ سیاست بقدری نسبت بتشیع تمایل نشان داد که رعایای سنی آسیای مرکزی از او روگردان شدند و بمخالفتش برخاستند [۳] پس بنا بر این میان این دو دودمان علتی برای اختلاف موجود نبود خاصه پس از آنکه شیبانی خان با هر دو خانواده خصومت اظهار داشته و ازبکهای دهشت انگیزش طبعاً موجب اتحاد بابر و شاه اسمعیل گردیدند .

از گنجایش این کتاب خارج است که مفصلا از انحطاط تیموریان و ظهور سلطنت ازبکیه سخن براند شرح مفصل این وقایع در تألیفات ارسکین وغیره [۴] مسطور است.

شیبانی یا شیبك خان ازبك‌ها

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبك خان که مستقیماً نسبش بچنگیز خان [۵] می پیوست در سنهٔ ۱۵۰۰ سمرقند و بخارا را متصرف شد وکمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

---

(۱) رجوع شود بکتاب نقاشی ونقاشان ایران وغیره تألیف دکتر ف . ر مارتین صفحهٔ ۶ ـ ۳۵

(۲) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۵۶ ونسخهٔ کتابخانه دارالفنون کمبریج که تاریخ این اقدام را در سال ۸۷۳ / ۹ — ۱۴۶۸ قرار میدهد . (۳) تاریخ هندوستان تالیف و . ارسکین W. Erskine جلد اول ص ۳۱۹ — ۳۲۰ (لندن ۱۸۵۴) دیده شود

(۴) مثلا تاریخ مغولان آسیای مرکزی وغیر هم تألیف ن . الیاس N. Elias وسرا . دنیسن راس Denison Rass (لندن ۱۸۹۸) و مخصوصاً تاریخ بی‌بدیل بابر چاپ جدید و با سلیقه ارسکین وترجمه که بایاد داشتهای چنددر لندن شده وازطرف سرلوکاس کینگ Sir Lucas King مراجعه شده است (اکسفرد ۱۹۲۱) (۵) احسن‌التواریخ (ورق ۸۸ b) سلسله نسب اورا چنین ذکر میکند : شیبك خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ بن ایلتی اغلان بن فولاد اغلان بن ایبوخواجه بن . . . . . بن بولقای بن شیبان بن جوجی بن چنگیزخان .

کرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید ، در سال وفات سلطان حسین ۹۱۱/۶–۱۵۰۵ بخراسان حمله آوردو در عرض یك یادو سال بعد ازاین سنه‌اعضای خاندان تیموری راباستثنای بابرو بدیع‌الزمان قتل عام نمود . این شخص اخیر به دربار شاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت . تا سال ۹۱۶/۱۱ – ۱۵۱۰ شیبانی خان با شاه اسمعیل مواجه نشد ولی چون یکسال قبل از این تاریخ از یك ها حملهٔ سختی به خراسان کرده بودند و شیبانی در جواب‌اعتراض مؤدبانه اسمعیل [۱] نامهٔ مستهجن و پراز دشنام فرستاده بود . شاه اسمعیل کمر بجنگ او بست و در جواب‌حمله‌های او تهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود بخراسان لشگر کشید ودرراه مرقد علی بن‌موسی‌الرضا [ع] را زیارت نمود .

قتل شیبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰

جنگ قطعی در اول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ در طاهر آباد نزدیك‌مرو واقع شد ازبکیه پس ازیك‌مصاف طولانی ولجاجت آمیزی کاملا شکسته‌شدند وشیبانی بقتل آمد. وقتی که‌بدن اورا اززیرتودهٔ اجساد‌مقتولین بیرون کشیدند شاه‌امر داد دست‌وپایش‌را بریدند و باکناف مملکت گسیل‌داشت وپوست‌سرش‌را از کاه‌انباشته‌بعنوان یادگار وهدیه نزدسلطان بایزید دوم بقسطنطنیه [۲] فرستاد و استخوان‌کاسه‌سررا فرمود بطلا گرفته و قدحی ساخته و در مجلس بزم بگردش آوردند یکدست اورا بریده توسط‌درویش محمد یساول نزد آقا رستم روز افزون حاکم مازندران فرستاد در موقعی که مشارالیه درساری میان ندما و درباریان خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامان او انداخته و بانگ برآورد :« گفته بودی دست من‌است ودامن شیبك خان حالا دست اودر دامن تست ! » حضار را از این جسارت چنان‌خوف و هراس مستولی‌شد که هیچیك برای قتل آن فرستاده دستی بیرون‌نیاورد و رستم‌چنان صدمهٔ خوردکه بزودی پس ازآنروز مریض شده وفات یافت . راجع بجامی که از استخوان سر شیبك خان ساخته شدقصهٔ عجیب ذیل منقول‌است یکی ازمشاورین معتمدشیبانی خان‌معروف بخواجه کمال‌الدین

---

(۱) رجوع شود بتاریخ هندوستان جلداول‌صفحه ۲۹۷ تالیف ارسکین . متن‌این‌مراسلهٔ مفصل در احسن‌التواریخ مندرج است . (۲)بر طبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق۱۴۱) شاهزاده سلیم که بعدها بسطنت رسید خیلی از این اقدام رنجیده خاطر شد و با پدر خود سلطان بایزید در این باب درشتی و خشونت نمود

ساغرچی بوسیله اظهار تشیع ازخطر مرگ جسته و بخدمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس بزم بجام مزبور اشاره کرد و باو خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سرپادشاه تست گفت : « سبحان‌الله چه‌صاحب دولتی بوده که هنوزدولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم باده نشاط می‌نوشد » .

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت ویکسال داشت ویازده‌سال سلطنت کرده بود چنانکه ذکر شد در تسنن بسیار تعصب داشت وشیعیان را در قلمرو حکم‌خود بسیار آزار و شکنجه مینمود ـ : در این وقت پس‌ازغلبهٔ شاه اسمعیل نوبت مصیبت و بدبختی بسنیان رسید . معذلك طایفهٔ ازبك بعد از این شکست بازهم پراکنده و مضمحل نگردید و اگر صورة با ایرانیان صلح کردند چند ماه بعد در جنگ غجدوان انتقام خود را گرفتند ، در این جنگ بابرو ایرانیان معاهد و مساعد او شکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی‌ازآنها نجم ثانی بود بقتل رسید . در تمام قرن شانزدهم ازبکها خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمات آنها بخراسان در تمام تواریخ فارسی بی تغییر و بطور مکرر مسطور است .

اکنون لازم است بشرح روابط ایران با ترکان عثمانی بپردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است . این روابط را مجموعهٔ رسائل سیاسیه که فریدون بیك با کمال استادی جمع آورده و در سنهٔ ۱۵۷٤/۹۸۲ باسم منشآت‌السلاطین طبع کرده است بهتر از هر تاریخ فارسی یا ترکی روشن و معلوم میسازد ،

مجموعه مکاتیب دولتی که فریدون بیك گرد آورده است

مکتوبهائی که فیمابین سلاطین عثمانی وحکام وپادشاهان همسایه مبادله میشد یا ازطرف سلطان به پسر یا وزیر و ولات خود صادرمیگشت برخی بزبان ترکی و بعضی بعربی و فارسی تحریر یافته است متأسفانه بسیاری از آنها تاریخ ندارد ، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی کم طرف استفاده واقع شده است کسی که بتلخیص مندرجات یا تعیین مقصود و غرض آنها مبادرت ورزد درکار خود محتاج تمهید عذری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تاوفات شاه‌اسمعیل ۹۳۰/٤ ـ ۱۵۲۲ یعنی تمام مدت سلطنت سلطان بایزیددوم (۹۱۸/۸۸٦ـ

۱۵۲۱/۱٤۸۱) و سلیم اول ۹۲٦/۹۱۸ – ۱۵۲۰/۱۵۱۲) و چهار سال اول سلطنت سلیمان قانونی (۹۳۰/۹۲٦ — ۱۵۲٤/۱۵۲۰) بطریق ذیل خلاصه میشود .

(۱)**از طرف یعقوب پادشاه آق‌قوینلو بسلطان بایزید راجع بخبر شکست و وفات شیخ‌حیدر (پدرشاه اسمعیل)** (صفحه ۳۰۹) ، این مکتوب که بزبان فارسی است تاریخ ندارد ولی‌ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر که اوراسر حلقهٔ ارباب ضـلال می نامد و در تاریخ ۳۰ جون ۱٤۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که قلع و قمع این‌عاصیان که دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولتند باید باعث مسرت و انشراح عموم مسلمین گردد .

(۲) **مکتوب سلطان بایزید** که بزبان‌فارسی‌وبدون تاریخ ودرجواب مراسلهٔ فوق است (صفحه ۳۱۱) یعقوب را ازغلبه بربایندریه و گروه ضلال حیدریه تهنیت میگوید [۱]

(۳) **از طرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید دوم** در تقاضای اینکه کسی مریدانش راکه ازآسیای صغیر باردبیل برای زیارت اومیآیند مانع نشود (ص۳٤٥) این مراسله بی‌تاریخ و فارسی است و از این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی‌در مملکت عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است .

(٤) **جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق** همچنین بفارسی و بی تاریخ (ص ۳٤٥-٦) سلطان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بر وی معلوم شده‌است که قصد اغلب این زوار بجاآوردن تکلیف مذهبی نبوده‌بلکه میخواهند باین وسیله از خدمت نظام بگریزند .

(٥) **ازطرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید** همچنین دراین موضوع بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳٤٦/۷) . در این مراسله توضیح‌میدهد که مجبوراً برای‌تنبیه دشمنان قدم درخاك عثمانی نهاده است و ازاین اقدام‌ابداً قصد مخالفت یابی‌احترامی نسبت‌بسلطان نداشته و بسپاهیان خود امر داده است که ذرهٔ خسارت برجان و مال اهالی وارد نیاورند .

(٦) **جواب سلطان بایزید** برقعهٔ فوق همچنین بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳٤۷) در این مکتوب سلطان از شاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران‌خود

(۱) بایندری اسم دیگر آق‌قوینلو است

را مأمور فرموده که اورا در مقصودش کمك و مساعدت نمایند .

(۷) **از جانب الوند آق قوینلو پادشاه ایران بسلطان بایزید** . تمام این مراسله باستثناء مقدمهٔ عربی که دارد فارسی است و تاریخ هم ندارد (ص ۲-۳۵۱) الوند ورود محمود آقا چاووش باشی حامل نامهٔ سلطان را اطلاع داده ووعده میدهد که برحسب دعوت سلطان ، طایفهٔ آق قوینلو یادودمان بایندری را برای دفع دشمن مشترك و غلبه بر اوباش قزلباش حاضر و مهیا خواهد ساخت و اگر خویشانش هم باوی موافقت نکردند خود بتنهائی باستظهار کمك های مادی و معنوی سلطان سعی وجدّ بلیغ خواهد نمود .

(۸) **جواب بایزید بمکتوب فوق** بفارسی و بی تاریخ (ص ۳-۳۵۲) در تحریض و تشویق الوند میرزا و وعدهٔ مساعدت برای مقابله «طایفه باغیه قزلباشیه »

(۹) **مراسلهٔ مورخه ربیع الاول ۹۰۸** [سپتامبر ۱۵۰۲] ص ۳۵۳ که از جانب بایزید بحاج رستم بیك کرد توسط کیوان چاووش فرستاده شده دراین مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه ونتیجهٔ محاربات آنها با امرای بایندریه یا آق قوینلو استفسار کرده است .

(۱۰) **جواب حاج رستم** بمراسلهٔ فوق بدون تاریخ وبفارسی (ص ٤-۳۵۳) راجع باینکه « قزلباش مذهب خراش » پس از شکست دادن الوند ومراد آق قوینلو اکنون درصدد عقد اتحاد بامصر و مخالفت با ترکان عثمانی هستند و از طریق مرعش و دیار بکر پیش میروند .

(۱۱) **از جانب سلطان بایزید بسلطان غوری مصری** بعربی مورخه ۹۱۰/ ۵-۱۵۰٤ (ص ۵-۳۵٤) . در این مراسله اشاره بشخصی شده است « که درممالك مشرق ظهور کرده حکام آنجا را برانداخته و برسکنه غالب آمده است » از روی جوابی که دادهشده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل یا شاه قلی است .

(۱۲) **جواب نامه فوق** بعربی وبدون تاریخ (ص ٦-۳۵۵). دراین مکتوب اشاره بغلبهٔ گمراهان قزلباشیه بر ممالك مشرق دیده میشود . و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده اند ،

ظهور و ازدیاد خصومت ایرانیان و عثمانیان

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان بایزید مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هرچند مراسلات دیگر نیز هست که برای محصلین زبان فارسی مفیداست ازجمله مراسلاتیکه بسلطان ابوالغازی حسین (۹۱۱/۱۵۰۶) وجامی [۱] و حکیم جلال الدین دوانی وفریدالدین احمد تفتازانی شیخ الاسلام هرات (۹۱۳/۱۵۰۷) که سه سال بعد بمناسبت خودداری ازقبول مذهب شیعه بفرمان شاه اسمعیل کشته گشت نوشته شده است . قبل از اینکه بشرح رسائل سیاسیه زمان سلطنت سلطان سلیم خان بپردازیم شمهٔ از منازعه ایرانیان و عثمانیان که یکی ازمختصات مهمه تمام عهدصفویه است وآنقدرباعث تباهی وحدت اسلام و ضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر نمائیم و در این باب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی که ریچارد نولس [۲] ازشورش شیعیان آناطولی داده است نمی یابیم این نویسنده علت شورش مزبور را تحریکات شاه قلی معروف که ترکها اورا شیطان قلی مینامند و پسرحسن خلیفه یکی ازمریدان شیخ حیدر پدر اسمعیل بود میداند .

نهضت شیعیان آسیای صغیر

نولس Knolles میگوید: « بایزید بعداز طی یك عمر مضطرب و متشنجی طریقهٔ مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد . و بیشتر اوقات را بمطالعهٔ کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان بسر میبرد. هرچند مصالح دولت ومیل وتقاضای سران سپاه غالباً بایزیدرا برخلاف اراده اش بمیدان جنگ میکشاند لیکن فطرة بحیات آرام وملایم بیش از جنگ تمایل داشت . ادارهٔ امور کشوری را بسه نفر از پاشایان بزرگ علی ، احمد و یحیی سپرد که بمیل و هوس خود رفتار میکردند چون پنج سال درعیش وسکون بسر رفت ازیك تغافل کوچك ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیادباریختن خون جمع کثیری از ملت و بخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی پذیرفت. آثار مقدسهٔ امروز هم باعث اضطراب خاطر سکنهٔ خرافات پرست آنجا میباشد . مسبب این واقعه دو نفر ایرانی مزوّر بودند موسوم به چاسان چلیف و پسرش شاح کولی

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبی ایران جلد سوم ص ۳-۴۲۲ (۲) بنقل از چاپ ششم تاریخ عثمانی که سر پول ریکوت آنرا کامل نموده و در لندن بسال ۱۶۸۷ طبع شده است عبارت منقوله از صفحه ۳۱۵ جلد اول مأخوذاست.

(که بعضی ها اورا تکل اسکا چوکولو و جمعی تچلی)[1] مینامند این دو نفر فراراً به آن نواحی آمدند و اظهار زهد و ورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایات شهرتی بکمال یافتند و گروهی مریدان سر مست پیدا کردند (که از اصول مذهب جدید دماغشان اشباع یافته بود) بدواً راجع بحقانیت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش در مردم تولید نمودند که قسمتی هنوز درغلیان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست . » پس از این عبارات شرح مفصلی دیده میشود در ذکر شورشی خطرناك که ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند وجمعی از سران سپاه از جمله وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید و بتفرقه شورشیان وراندن آنها بداخلهٔ ایران منتهی گردید . شاه اسمعیل بجای اینکه پناهندگان را احترام کند و پاداش بدهد جماعتی از آنها را در تبریز بقتل رسانید زیرا که بنابر قول نولس [2] کاروانی پر ثروت را در راه غارت کرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی [3] علت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خودرا در نظر بایزید بیطرف و مبری از تحریك وهمدستی شورشیان معرفی نماید . نولس گوید « شاه قلی را نیز برای ترسانیدن دیگران زنده آتش زدند » اما مورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا باهم در جنگ گویك چای میان سیواس وقیصریه کشته شدند روایت احسن التواریخ نیز با این موافقت دارد نولس گوید « چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا [4] فرمان داد که در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتند واشخاصی را که درشورش اخیر اسلحه برداشته بودند امرداد بدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیة السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند تا بعد ها شناخته شوند وآنها را با اقوام فراریان و همراهان شاه قلی و ورثهٔ مقتولین باروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و اپیروس و پلوپونز متفرق ساختند تا اگر شاه قلی که بایران پناهنده شده است باز گردد ولشگری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نپیوسته

(۱) یعنی حسن خلیفه شاه قلی وتکلو یا تکلو یعنی منسوب به تکه ایلی (۲) فصل مذکور ص ۳۲۴ (۳) رجوع شود بتاریخ امپراطوری عثمانی تالیف عبدالرحمن شرف جلد اول صفحه ۷-۱۹۶ چاپ دوم اسلامبول ۱۳۱۵/۸-۱۸۹۷ Von Hammer's Gesch. d. Osmanisch. Reich جلد دوم صفحهٔ ۳۶۰-۳۵۹ و صفحهٔ ۴-۳۹۳ (۴) یونس پاشا صدر اعظم سلطان سلیم که در ۹۲۳-۱۵۱۷ سیاست شد

وشورش ازنو بر پا نکنند . این بود شرح آغاز وانجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد اگر شاه ایران کاملا از موقع استفاده میکرد بسهولت قسمت اعظم ولایات آسیائی عثمانی را متصرف میشد» نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸م می گوید . اما احسن التواریخ سنه ۹۱۷/۱۲ - ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را معین کرده است .

جای تعجب است که مورخین ایرانی ازاین قتل عام شیعیان مقیم خاك عثمانی سخنی نمیرانند اما بقول فون هامر قتل عام مزبور یکی ازدهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت بسبعیت هائیکه در هیئت تفتیش مذهبی دراسپانیا و کشتار سن بار تولومی ظهور یافت .

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکری نکرده اند متعجب نباید شد زیرا که برای آنها افتخارآور نیست . ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت بیش از دو قتل عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها درسال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده ونیکولو گیوستی نیانی Nicolo Giustiniani در ۱۷ اکتبر همین سال [۱] شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاك زاده وعلی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شمار کشتگان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ میگردید . تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی اورا بخط لاتینی درآورده از این قرار است

فرستاد سلطان دانا رسوم — دبیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم — در آرد بنوك قلم اسم اسم
ز هفت و ز هفتاد ساله بنام — بیارد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب — عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنگه بحکام هر کشوری — رساندند فرمانبران دفتری
بهرجا که رفته قدم از قلم — نهد تیغ برّان قدم بر قدم
شد اعداد این کشته های دیار — فزون از حساب قلم چل هزار

(۱) رجوع شود بفصل مذکور از جلد دوم کتاب فون هامر صفحه ۴۰۳

اکنون بامراجعهٔ بمنشآت فریدون بیك مکتوب‌های ذیل را می یابیم که مربوط بعهد سلطنت سلطان سلیم و راجع بروابط او وایرانیان است .

مراسلات فارسی سلطان سلیم

(۱۳) **از طرف سلطان سلیم بعبید خان ازبك** بفارسی مورخهٔ سلخ محرم ۹۲۰ ه ق (۲۷ مارچ ۱۵۱۴) پنج ماه قبل ازجنگ چالدران (ص۷-۳۷۴) در این مکتوب مفصل که بقلم محمد بیك نامی نوشته شده سلطان سلیم افکار خودرا چنین ابرازمیدارد «که اهالی بلاد شرق ازدست صوفی بچهٔ لئیم ناپاك اثیم افاك ذمیم سفاك بجان آمده‌اند» وعبید خان را دعوت میکند که بانتقام خون پدرش شیبك خان باوی توحید مساعی کند

(۱۴) **جواب مکتوب فوق** بفارسی مورخهٔ سلخ جمادی‌الثانیه ۹۲۰ ه ق (۲۱ اگست ۱۵۱۴) در این مراسله عبید خان شرح میدهد که چگونه انتقام پدر را گرفته و« سگ کوچکی را که نایب وسردار سگ بزرگ بود (یعنی شاه اسمعیل) واز فرط جنون او را بنجم ثانی [۱] ملقب ساخته بودند کشته است » و وعده میدهد که سلطان عثمانی را درقلع وقمع « شرذمهٔ قلیله » « زنادقهٔ اوباش و ملاحدهٔ قزلباش » یاری کنند .

(۱۵) **از جانب سلطان سلیم بشاه اسمعیل** مورخهٔ صفر ۹۲۰ (آپریل ۱۵۱۴) از صفحهٔ ۳۷۹ تا صفحهٔ ۳۸۱ ؛ سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن رجز خوانی وتوهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل را دعوت میکند که اززندقه واعمال گناهکارانهٔ خود خاصه لعن شیخین ابوبکر وعمر نادم شود والا برسر او لشگر کشیده وممالکی را که بجبر وعنف غصب کرده است آزادومستخاص خواهد کرد

(۱۶) **از جانب سلطان سلیم بمحمد بیك آق قوینلو** بفارسی مورخه سلخ صفر ۹۲۰ [۲۵ آپریل ۱۵۱۴ صفحهٔ ۲ - ۳۸۱ مشتمل برتهنیت وتمجید او و خانواده واتباعش که در اساس تسنن آنها خللی راه نیافته ودعوت بجنگ زنادقهٔ قزلباشیه .

(۱۷) **جواب مکتوب فوق** بفارسی مورخه سلخ ربیع الثانی ۹۲۰ (۲۳

---

(۱) غلبهٔ ازبکیه برجنود متحده شاه اسمعیل وبابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ (۲۶ نوامبر ۱۵۱۲) اتفاق افتاد . امیر نجم الدین مسعود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ (۱۵۰۹ - ۱۵۱۰) وفات یافته ومقام ولقب اوبامیر یار احمد اصفهانی ملقب بنجم ثانی تفویض گردید

جون ١٥١٤) صفحهٔ ٣٨٢ . از این مراسله معلوم میشود که حامل نامه سلطان سلیم وجواب آن شخصی موسوم باحمد خان بوده است ونیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بیم را داشته که مبادا مراسلهٔ او بدست بیفتد .

(١٨) **نامهٔ دوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل** بفارسی و بی تاریخ صفحه ٣٨٢ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده وشاه اسمعیل وخانوادهٔ او را بکفر وارتداد نسبت داده واو را دعوت میکند که توبه نموده وراضی شود ایران جزء ممالك عثمانی باشد .

(١٩) **نامهٔ سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل** از ارزنجان بترکی مورخهٔ سلخ جمادی الاولی ٩٢٠ (٢٣ جولای ١٥١٤) سلطان با اظهار بی میلی باطعنه وسخریه حریف را بمبارزت می‌طلبد .

(٢٠) **جواب شاه اسمعیل** بسه مراسلهٔ سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص٥ - ٣٨٤) ظاهراً این‌همان مکتوبی‌است که کریزی Creasy درتاریخ ترکان عثمانی خود (چاپ ١٨٧٧ صفحهٔ ٧ - ١٣٦) اشاره‌میکند . زیرا که نویسنده‌مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی در اثر نشأهٔ تریاك و بنگ بنوشتن این نامه‌ها مبادرت ورزیده اند وحقهٔ پراز معجونی‌خاص که ترکیبی از مخدرات‌مزبوره بوده ممهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقاگسیل داشته اند .

(٢١) **نامهٔ‌چهارم‌سلطان‌سلیم بشاه اسمعیل** مورخ سلخ‌جمادی الثانیه ٩٢٠ (٢١ اگست ١٥١٤) باز راجع بدعوت وطلب او بجنگ .

جنگ‌چالدران اگست ١٥١٤

کمی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ٩٢٠ [1] (اگست و سپتمبر ١٥١٤) میان عثمانیان و ایرانیان در چالدران حربی عظیم واقع گشت دراین محل که قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هزار عثمانی و دو هزار ایرانی کشته شدند لیکن توپخانهٔ عثمانیان جنگ را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل باوجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو بر گردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجا گذارد. این شهر را عثمانیان در ١٦ رجب ٩٢٠

(١) بنابر قول فریدون بیك (ص ٤٠٢) در اول ماه رجب (٢٢ اگست ١٥١٤)

(٦ سپتامبر ١٥١٤) گرفتند گروهی مردان نامدار از طرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیگی روملیا که فرمانده جناح چپ لشگر ترك بود و حسن بیگ حاکم مورا Morea و اویس بیگ از اهالی قیصریه و قیاس بیگ از اهل لتاکیه و عدهٔ کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشگری بقتل رسید. از جانب ایرانیان میرسید شریف شیرازی از مروجین ومبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی یکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمةالله کرمانی وسید محمد کمونهٔ نجفی وخان محمد خان و چندین شخص دیگر.

اقدامات سلطان سلیم پس از فتح چالدران

سلطان سلیم که از فتح خود بسیار مغرور شده بود فوراً فتح نامه‌های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کریمه و رؤسای کرد وسلطان مراد آخرین شخص سلسلهٔ آق‌قوینلو و شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه وغیره فرستاد. متن این مکاتیب درمنشآت فریدون بیگ (ص ٩٦-٣٨٦) ثبت است. اما در (ص٤٠٧ – ٣٩٦) شرحی که اهمیت تاریخیش خیلی بیشتر است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز٣محرم ٩٢٠ «٢٠مارچ ١٥١٤» که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتیکه در آخر همین سال« نوامبر و دسامبر ١٥١٤)برای قشلاق کردن باماسیه Amasiya بر گشتند این لشگراز ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس ارزنجان چالدران و خوی ومرند به یکصد و پنجاه منزل آمد. و به پنجاه و هشت منزل از راه نخجوان جسر چوبان و بیبورت باماسیه مراجعت کرد. مناری از کله دشمنان در میدان جنگ بر پای‌ساختند .ودرقریهٔساهیلان Sahilan یکروزقبل‌ازورود به‌تبریز خالدبیگ‌و ١٥٠ نفراز قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گذرانیدندو بنابر آنچه مورخین‌ایرانی عهدشاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند[1] سلطان سلیم فقط یك هفته « از ششم تا چهاردهم سپتامبر ١٥١٤ » در آنجا توقف کرد و بدیع الزمان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بایقرا[2] را که فراری بود با جمعی از صنعتگران چیره دست بتوطن درممالك خویش دعوت کرده همراه خود بعثمانی برد. دو یا سه هفته پس‌از رفتن او شاه اسمعیل به تبریز

(١) نسخهٔ کمبریج ورق ١٥١ علامت (add ٢٠٠) (٢)چهار ماه بعد در اسلامبول بمرض طاعون وفات یافت.

برگشت بنابر قول سرجان ملکم [1] « این شکست بزرگ در طبع خونخوار شاه اسمعیل اثری عمیق و پایدار کرد و هر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید . » اما اگرچه این شکست قطعی بود عملا آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که ینگی چریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند و سلطان عثمانی را مجبور نمودند لشگر را از خاك ایران رجعت دهد و باستثنای قلع و قمع سلسلهٔ صغیره ذوالقدر «بهار ۱۵۱۵ م » [2] که در کرماخ Kermakh نزدیك ارزنجان ساکن بودند تا روز مرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلحشوری و خشم بهرام آسای اوجز به تسخیر مصر و شام و عربستان در سایر سرحدات اشتغالی نداشت .

شاه اسمعیل بعد از ورود به تبریز با کمال ادب نامهٔ از در عذر خواهی [3] بتوسط نورالدین عبدالوهاب بسلطان سلیم فرستاد سلطان ظاهراً جوابی نداد اما چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵) کاغذی بعبیدخان ازبك نوشته او را بقلع و قمع شیعیان تحریض نمود [4] .

اسناد مربوطهٔ بسلطنت سلطان سلیم خان قریب ۸٤ صفحه از مجموعهٔ فریدون بیك را فرا میگیرد [5] اما باستثنای یك مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جز اشارات و جمل معترضه ملاحظه نمیشود . مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی و فارسی که یکنفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسلطان سلیم ساخته است . این شاعر گویا همان خواجه مولانای اصفهانی باشد که سنی متعصبی بود و بخدمت شیبك خان ازبك شتافت و در احسن التواریخ وفاتش در ضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷ [6] مذکور شده است .

---

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ٥٠٤ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای اثبات این نکته نیافتم . (۲) بنابر روایت احسن التواریخ سلاطین این خانواده چهارنفر بودند ملك اصلان - سلیمان ناصرالدین و علاء الدوله این شخص اخیر با چهار پسر و سی نفر از اتباعش بدست سربازان سلطان سلیم سر بریده شدند (۱۳ جون ۱۵۱۵ م) (۳) فریدون بیك جلد اول (ص٤١٤ - ٤١٣) (٤) ایضا (ص٤١٦ ٤١٥) . (٥) آخرین مکتوب بصفحهٔ ٥٠٠ مجموعهٔ مزبوره منتهی میشود . (٦) از یکی از ابیات قطعه ترکی او معلوم میشود که خانهٔ او در خراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور به ترك آن شده است زیرا که گوید « کفرخانهٔ ایمان را کاملا خراب کرده وبرمسند دین قرار گرفت » .

ابیات ذیل از قصیدهٔ فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

قصیدهٔ فارسی که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده

الا ای قاصد فرخنده منظر — نیازم بر سوی شاه مظفر
بگو ای پادشاه جمله عالم — توئی امروز در مردی مسلم
اساس دین تو در دنیا نهادی — تو شرع مصطفی برجا نهادی
مجدد گشت دین از همت تو — جهان در زیر بار منت تو
اگر ملك شریعت مستقیم است — همه از دولت سلطان سلیم است
زبیمت در تزلزل فارس و ترك — چو افکندی ز سر تاج قزل برك
فکندی تاجش از سر ای مظفر — فکن اکنون بمردی از تنش سر
قزل برکست همچون مار افعی — سرش را تا نکوبی نیست نفعی
توئی امروز ز اوصاف شریفه — خدا را و محمد را خلیفه
روا داری که گبر و ملحدد — دهد دشنام اصحاب محمد
تو اورا نشکنی از زور مردی — سرش را نا بریده باز گردی
اگر گیرد امانی در سلامت — بگیرم دامنت را در قیامت
چنین دیدم ز اخبار پیمبر — که ذوالقرنین بدد روم قیصر
بذوالقرنین از آن خود را علم کرد — که ملك فارس را با روم ضم کرد
دو قرن او شهی اندر جهان شد — بشرق و غرب حکم او روان شد
بیا از نصر دین کسر صنم کن — بتخت روم ملك فارس ضم کن

وفات سلطان سلیم در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ و جلوس سلیمان خان

سلطان سلیم در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ وفات یافت بنا برقول صاحب احسن التواریخ مدت سلطنتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز بود جانشین او پسرش سلیمان خان است که عثمانیان او را قانونی واروپائیان او را Magnificient لقب داده اند امینی شاعر ایرانی قصیدهٔ در جلوس او ساخته که از هرمصراعش عدد ۹۲۶ بدست میآید شعر ذیل در احسن التواریخ بعنوان نمونه مسطور است :

بداده زمان ملکت کامرانی — بکاوس عهد و سلیمان ثانی

چند سال بعد که سلطان سلیمان جزیرهٔ رودس را فتح کرد یکنفر شاعر ایرانی دیگر موسوم به نیازی بیادگار فتح مزبور قصیدهٔ استادانه منظوم کرد که مطلعش این است :

در اول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الا ای نیازی

مصراع اول ماده تاریخ جلوس سلیمانخان است (۹۲۶/۱۵۲۰) ودوم تاریخ فتح رودس [۱]

وفات شاه اسمعیل
۹۳۰ / ۱۵۲٤

شاه اسمعیل روز دوشنبهٔ ۱۹ رجب ۹۳۰ ه مطابق با ۲۳ ماه می ۱۵۲٤ م وفات یافت ودرکنار اجدادش در اردبیل مدفون شد در این تاریخ ۳۸ سال داشت که بیست و چهار سالش را سلطنت کرده بود . چهار پسر از او باقی ماند طهماسب که بجای پدر برتخت نشست وتاریخ تولدش ۲٦ ذوالحجه ۹۱۹ ه (۲۲ فوریه ۱۵۱٤) است ؛ القاص که در ۹۲۲ / ۱۵۱٦ متولد گشت وسام وبهرام که هر دو یکسال بعد از القاص بدنیا آمدند ، علاوه بر پسر پنج دختر نیز داشت [۲] .

وسعت مملکتش

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار میافتاد بقسمیکه نه تنها رقبای ایرانی خودرا از میان برداشت بلکه سرحدات را نیز از هرطرف بقدر معتدبهی توسعه داد . بنا بر قول احسن التواریخ مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود و بلاد دیار بکر وبلخ ومرو گاهی در قامرو حکمرانی او در میآمد . در میدان رزم شیری خنجرگذار ودرمجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود .

لیاقت و کرمش

احسان وجودش بدرجهٔ بود که زر ناب وریگ بیمقدار در چشمش یکسان مینمود . وبیش همت بلندش ذخیره کان ودفینهٔ دریا برای عطای یکروزه کفایت نمیکرد واز این جهت خزینه‌اش غالباً خالی بود.

میل مفرط بشکار

میلی مفرط بشکار داشت واغلب به تنهائی شیرنر را از پای درمیآورد . منادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر بدهد صاحبمنصبان لشگر اسبی بازین بوی انعام خواهند داد و هر کس پلنگی نشان بدهد اسبی بی زین بوی عطا خواهد گشت . شاه خود یکه سوار بجلو رفته شیر یا پلنگ را شکار میکرد .

---

(۱) در احسن التواریخ مصراع اول درست ۹۲٦ است ولی مصراع بعد ۹٤۰ میشود زیراکه در نسخهٔ مستر الیس کلمهٔ دوم دویم نوشته شده است . من دویم را دوم کرده و سنهٔ ۹۳۰ بدست آوردم که باز یك عدد زیاد است (مؤلف) برای تحصیل عدد ۹۲۹ کافی است که الف اردوس را که بکلی زاید است از این لفظ دور کنیم (مترجم) (۲) خانیش خانم ، پری خان خانم ، مهین بانوسلطانوم ، فرنگیس خانم ، و زینب خانم

پنج جنگ بزرگ شاه اسمعیل

در ایام سلطنت پنج جنگ عظیم کرد اول با فرخ یسار در محلی که موسوم است بجابانی دوم با الوند در شرور سوم با سلطان مراد در آلمه کولاغی نزدیك همدان چهارم با شیبك خان در حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران [۱] تاریخ وفاتش از کلمه «ظل» و کلمهٔ «خسرودین» بر میآید چنانکه در دوماده تاریخ ذیل مذکور گشته است:

شاه گردون پناه اسمعیل — آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان رفت و ظل شدش تاریخ — سایه تاریخ آفتاب شده

رباعی

شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین — بزدود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین — از خسرودین طلب که شد «خسرودین»

ادبای معتبر معاصر شاه اسمعیل

چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات ووجود شاعران بزرگ قحط عجیبی در عهد صفویه حکمفرما بود. اما علمای روحانی وفقهای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور نمودند یعنی هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران ساخت باوج کمال رسیده ریشهٔ خود را استوار کرد بیشتر ادباء وشعرای مشهوری که مورخین از قبیل صاحب احسن التواریخ وغیره وفاتشان را دراین عهد ذکر کرده اند، در حقیقت جزء انجمن فضلائی باید شمرده شوند که در دربار سلطان ابوالغازی حسین تیموری ووزیر هنرمندش امیرعلی شیر نوائی گرد آمده بودند. مثلاهاتفی شاعر برادر زادهٔ جامی بزرگ متوفی بسال ۱۵۲۱/۹۲۷ وامیر حسین معمائی (متوفی بسال ۹/۹۰۴-۱۴۹۸ و بنائی که در قارشی در واقعهٔ قتل عامی که یکی از امرای شاه اسمعیل موسوم بنجم ثانی مسبب آن بود بقتل رسید (سنهٔ ۹۱۸-۱۵۱۲) وهلالی که ازبکیه او را بجرم تمایل به تشیع در هرات در سنهٔ ۹۳۵ ۹ — ۱۵۲۸ کشتند و حکیم معروف جلال الدین دوانی (متوفی بسال ۹۰۸ / ۳ ۱۵۰۲) ومیر خواند مورخ که در سال ۹۰۳ / ۸ — ۱۴۹۷ در سن ۶۶ سالگی

(۱) تاریخ این جنگها بترتیب چنین است ۹۰۶ / ۱۵۰۰ ، ۹۰۷ / ۱۵۰۱ ، ۹۰۸ / ۱۵۰۳ ، ۹۱۶ / ۱۵۱۰ ، ۹۲۰ / ۱۵۱۴ غیر از جنگ اخیر در همه غلبه با شاه اسمعیل بود

بدرود زندگانی گفت . وحسین واعظی کاشفی متلون و بی ثبات صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف انوار سهیلی شهرت دارد ، [۱] قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده و نسخهٔ خطی آن نیز بندرت دیده میشود ، [۲] این منظومه ده‌سال بعد از فوت شاه اسمعیل باتمام رسید ومعلوم میشود که آن پادشاه از اغلب سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تملق گوئی ندماء وشعرای نظم فروش واقع میگردیده است

---

(۱) شرح حال مهمترین این فضلا در مجلد سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ قبایل تاتار مندرج است . (۲) بفهرست فارسی ریو صفحه ۶۶۰ — ۶۶۱ رجوع شود .

فصل سوم

اوج و حضیض دولت صفویه . از زمان شاه‌طهماسب (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) تا عهد شاه سلطان‌حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲ م)

جلوس شاه طهماسب
۲۳ می ۱۵۲۴

طهماسب ارشد اولاد شاه اسمعیل روزی که جانشین پدر شد بیش از ده سال نداشت مدت پنجاه و دوسال‌و شش‌ماه برایران‌حکمرانی کرد و در ۱۴می ۱۵۷۶ جهان را بدرود گفت . مورخین آن زمان اورا شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این قطعه ثبت است .

طهماسب شاه عالم کنز نصرت الهی — جا بعد شاه غازی بر تخت‌زر گرفتی
جای پدر گرفتی کردی جهان‌مسخر — تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

از تواریخ دورهٔ او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آن‌ها استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته [۱] و از روز جلوسش که مقارن دو شنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می ۱۵۲۴) بوده تا واقعهٔ تسلیم شرم انگیز شاهزاده عثمانی بایزید که بدربار او پناهنده شده بود (۹۶۹ ه‍/۱۵۶۱ م) در آن مسطور است دیگر احسن‌التواریخ حسن‌بیك روملو که تاریخی بسیار خوب‌است ودر (۹۸۵/۸-۱۵۷۷م) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب‌خاتمه یافته است . تذکرهٔ شاه طهماسب که ظاهراً بتقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سر مشق خود مشغول کننده ومفید است و حتی بر سفرنامهٔ ناصرالدین‌شاه نیز که بیش از اندازه طرف اعتناء واقع گردیده‌خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را روشن‌میسازد این تذکره بهتر از صفحات خشك تواریخ رسمی که منحصر بذکر وقایع

(۱) توسط مرحوم دکتر پول هرن در L. D. M. g xliv (سنه ۱۸۹۰) از صفحهٔ ۵۶۹-۶۴۹ چاپ شده است . ایضاً درجلد دوم مطلع الشمس اعتماد السلطنه محمد حسن خان‌از صفحه ۱۶۵-۲۱۳ چاپ سنگی شده است .

جنگ‌ها وقتل عام‌های اتمام ناپذیر است و خواننده را از دیدن احوال اجتماعی و روحی دولت و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی واخلاق پنهانی نویسنده‌را بشناسد. سرجان ملکم[۱] وارسکین[۲] بتعصب‌وزهد خشك شاه طهماسب اشاره کرده‌اند.

اخلاق طهماسب

ملکم نظر خوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید. «مهربان و جوانمرد بود» و درجای دیگر مینویسد «بنظر میرسد که صاحب‌حزم وهوش بوده واگر چه در خصال حسنه و همت‌عالی خیلی امتیاز نداشته در عوض ازرذائل وذمائم بزرگ‌مبری ومنزه بوده است» آنتونی جنکین‌سن Anthony Jenkinson که‌حامل‌سفارشنامه‌ازطرف‌ملکه‌الیزابت[۳] بوددرماه‌نوامبر ۱۵۶۲ [۴] در قزوین بخدمت رسید ولی خیلی‌خوب پذیرائی نشد. سفیر ونیس موسوم به وین‌سن‌تیودالساندری Vincentio d' Alessandri که‌در ۱۵۷۱ مقیم دربار بودشاه[۵] را: «در سال شصت وچهارم عمرو پنجاه ویکم سلطنت» چنین وصف میکند. «قدش میانه و خوش ترکیب است چهره اش پسندیده. و قدری مایل به‌تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری رنگ‌دارد.» و نیز گوید: «بیش از هرچیز از اخلاق اوحزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلا یازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و بر خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خودرا سرگرم نکرد» در جای دیگر مینویسد: «متکبر و متنفر ازجنگ‌وبسیار کم دل است» توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زر و سیم است تاوضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت» لئیم و خسیس است «و در بیع و شری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد» و در خاتمه گوید «باوجود مطالبی که فوقاً نوشته شد ودرحقیقت هم بایستی اسباب تنفرمیشداحترام ملت نسبت‌بپادشاه‌بحدی است

(۱) جلد اول صفحه ۵۱۱-۵۱۳ تاریخ ایران. (۲) تاریخ هند درزمان سلطنت بابر و همایون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم ص ۲۸۵ و غیره. (۳) برای ملاحظهٔ اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت ها ومسافرتهائی که در روسیه و ایران شده است وتوسط انجمن هاکلویت Hakluyt منتشر گردیده است (نمره lxxii لندن۱۸۸۶) ۱۱۲-۱۱۴ (۴) ایضاً صفحه ۱۴۴-۱۴۷ (۵) مسافرت ونیسی ها در ایران (انجمن هاکلویت۱۸۷۳) صفحه۲۱۵

که باور نمیتوان کرد . بمناسبت نسب او که بعلی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم اورا نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستش میکنند :» و مثلی چند ازاقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت و پرستش را که بعوام‌الناس انحصار نداشته و در میان اعضای خانوادهٔ سلطنتی و درباریان و سکنهٔ دورترین نقطهٔ مملکت نیز متداول و مرسوم بوده است ذکر مینماید . یکی ازکار های زمان سلطنت این پادشاه تخفیف مالیات سنگینی است که بررعایا تحمیل گشته وسفیر ونیس سبب آنرا اعتقاد بخواب میداند و میگوید :

اعتقاد شاه طهماسب بخواب

«شبی ملائکه حلقوم‌اورا فشرده و بوی خطاب کردند آیا از پادشاهی که عادل لقب دارد واز دودمان علی [ع] است سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانهٔ خودرا آباد سازد ؟ بعد شاه‌امر دادند که مردم را از این مالیات ها معاف نماید .»این قضیه برای معرفی شاه‌طهماسب کافی است زیرا که خودش نیز درتذکرهٔ احوال‌خویش چندین‌رؤیا اذکرمیکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیاراهمیت میداده است . مثلا در یك خواب (در حدود سال ۱۵۲۸) [۱] علی (ع) اورا بغلبه بر از بکیه امیدوار می سازد ویکسال یا دوسال بعد درهرات باو امر میدهد که باردیگر بجنگ برود [۲] ودر این باب خود گوید . « اعتقاد این بندهٔ ضعیف طهماسب‌الصفوی‌الموسوی‌الحسینی این است که هرکس که‌حضرت‌امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه رادرخواب ببیندآنچه‌ایشان فرمایند همان میشود » دفعهٔ دیگر در بیست سالگی دو خواب پی در پی‌دید در رؤیای دوم‌از امام علی‌الرضا [ع] تصدیق و تأیید رؤیای‌اول‌را طلب کرد و بمقصود رسید و از شراب و دیگر مناهی تائب شد و شرابخانه‌ها و بوزخانها و بیت اللطف ها را در تمام قلمرو خود بست واین رباعی‌را بمناسبت آن واقعه انشاء کرد [۳]

یك‌چند پی زمرد سوده شدیم [۴] یك‌چند بیاقوت‌تر آلوده‌شدیم [۵]
آلود گئی بود بهر رنگ که‌بود شستیم‌بآب توبه آسوده شدیم

توبهٔ شاه طهماسب

این توبه و استغفار شاه طهماسب در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۳۹/۳-۵۳۲ مذکور است .

---

(۱) صفحه ۵۸٤ Denkwürdigkeiten تالیف هورن که پیشتر ذکر شد (۲) ایضاً صفحه ۵۹۲ (۳) رجوع شود بکتاب ساقی الذکر تألیف هورن صفحهٔ ٦۰۰ و آتشکدهٔ چاپ بمبئی (۱۲۷۷/۱-۱۸٦۰) صفحه ۱۷ (٤) مراد بنگ‌است مطابق مندرجات آتشکده (۵) شراب

تباهی لشگر عثمانی از برف بی هنگام

در همین ایام لشگر سلطان سلیمان عثمانی که حسب المعمول سرگرمی ایران را بجنگ از یکیه و دفع حملات مکررهٔ آنها از ولایات شمال شرقی مفتنم شمرده بود بآذربایجان وارد و در این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد وجمعی کثیر از سپاه عثمانی تلف گردید (این واقعه درماه اکتبر اتفاق افتاد) . شاه طهماسب این تباهی لشگر خصم قدیم خود را از «مرحمت الهی و شفقت حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم» میداند. این واقعه در رباعی متکلفانه ذیل ثبت شده و در احسن التواریخ و عالم آرای عباسی مسطور است ،

رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن — دیدم دوهزار مرده بی گور و کفن
گفتم که بکشت این همه عثمانی را — باد سحر از میانه برخاست که من

مشاهدات دیگر

چند رؤیای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام در تذکرهٔ خود ثبت نموده است در ردیل شیخ صفی الدین جدش بروی ظاهر شده و باوی صحبت داشته است ۲ درموقع دیگر روح شیخ شهاب الدین اورا نوید داده تقویت میکند ۳ چندین خواب دیگر بطریق ایهام در ذیل وقایع سنهٔ ۹۵۷/۱۵۵۰ و سنهٔ ۹۶۱/۱۵۵۴ ذکر شده است ٤

روابط ناگوار خانوادگی

شاه طهماسب از حیث روابط خانوادگی چندان خوشبخت نبود هرچند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از او خوش اقبالتر نمیتوان دانست . طهماسب سه برادر کوچکتر از خود داشت : سام (که در شعر مهارتی داشته و تذکرة الشعرائی نوشته است) ؛ ٥ بهرام والقاس . از این سه برادر اولی و سومی بروی شوریدند . سام میرزا در سنه ۹۶۹/۲-۱۵۶۱ بزندان افکنده شد و در سنهٔ ۹۸٤/۷-۱۵۷۶ بدست جانشین شاه طهماسب بقتل رسید . قضیه القاس میرزا خیلی بدتر از این شد زیرا که مشار الیه هم یاغی بود و هم خائن و نه تنها بسلطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور تالیف هورن ص۶۰۲ . ایضاً شرحی که فریدون بیك بترکی راجع باین سرمای سخت نوشته است (جلد اول صفحهٔ ۹-۵۸۸ (در پنجم ربیع الثانی ۹٤۱ مطابق ۱٤ اکتبر ۱۵۳٤ لشگر عثمانی بسلطانیه رسید . (۲) کتاب مذکور صفحه ۶۰۷ (۳) ایضا صفحه ۶۲۳ (٤) ایضا صفحه ۶-۶۳۵ (٥) مؤلف تذکرة الشعراء گرانبهائی است موسوم بتحفهٔ سامی در شرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است .

اورا واداشت که بایران حمله کنند وخود باجد وسعی تمام درجنگ باملکت خویش شرکت نمود . درهمدان خانهٔ زن برادر خود بهرام میرزا را در سال ۱۵۴۸/۹۵۵ غارت کرد . بعد بطرف یزد خواست رهسپار شده سکنهٔ آنجارا قتل‌عام نمود اما درسال بعد برادرش بهرام اورا شکست داده گرفتار نمود و بشاه طهماسب تسلیم کرد شاه اورا درقلعهٔ الموت محبوس ساخت . این بنا بر روایت تذکرهٔ شاه طهماسب است [۱] اما صاحب احسن‌التواریخ محبس اورا قلعهٔ قهقهه دانسته‌است و گوید پس از یکهفته درآنجا هلاك شد . شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید: «بعد ازچند روز دیدم که از من ایمن نیست و دائم بتفکر است اورا همراه ابراهیم خان و حسن بیك یوزباشی کرده بقلعه فرستادم ایشان اورا بقلعهٔ الموت برده حبس کرده آمدند بعد ازشش روز جمعی که‌درقلعه اورا نگاه‌میداشتند غافل گردیده دو سه نفر درآنجا بودند که القاس پدر ایشان را کشته بود ایشان هم بقصاص پدر خود اورا از قلعه بزیر انداختند بعد از مردن او عالم امن شد » اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمهٔ وقوع این امر را فراهم نکرده بزحمت میتوان تصور کرد که بی رضای او انجام گرفته باشد . در همین سال بهرامشاه در سن ۳۳ سالگی وفات یافت .

بی‌وفائی نسبت به بایزید پسر شاه عثمانی ۱۵۶۰ - ۱۵۶۲

ازاین بدتر قضیه شاهزاده بایزید بدبخت پسر سلطان سلیمان عثمانی است این‌جوان ازحکومت ولایت کوتاهیه معزول شد و بواسطهٔ سعایت زن پدرش که زنی روسی موسوم بخرم [۲] بود (و مقصودش فقط ولیعهد ساختن پسرخود سلیم بود(که بعد ها به احمق ملقب گشت) از وطن رانده شد . و در سال ۹۶۷ / ۶۰ - ۱۵۵۹ بدرگاه شاه طهماسب پناه برد . هیئتی از جانب سلطان عثمانی بقزوین رفت‌وتقاضای تسلیم بایزید و اطفال اورا نمود . بنا بر قول انتونی جن کین سن [۳] این هیئت

---

(۱) کتاب سابق‌الذکر تالیف هورن صفحهٔ ۶۳۱ (۲) رجوع شود بتاریخ شاعری عثمانیان تالیف گیب gibb جلد سوم صفحه ۱۰ - ۱۱ (۳) سیاحت‌های نخستین (طبع انجمن هاکلویت ۱۸۸۶ جلد اول) صفحهٔ ۱۴۱ ویادداشت‌پای صفحه که خلاصهٔ شرحی که نولس Knolles در همان زمان نوشته در آن نقل شده است مراجعه‌شود همچنین‌رجوع‌نمائید بتاریخ ترکان‌عثمانی تالیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷)صفحهٔ ۷-۱۸۶

چهار روز قبل از ورود او یعنی ۱۴ اکتبر ۱۵۶۲ وارد شد. طهماسب قدری از ترس دولت عثمانی و قدری بواسطهٔ رشوه عهدی را که بسته بود شکسته و امرداد یاراضی شد که شاه زاده بدبخت ترك باچهار پسر کوچکش کشته شوند و بنا برقول آنتونی جنکینسن « سر او را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی القلب بدطینتش ارسال داشت» شاه طهماسب دغدغه خاطر واحساس ندامتی را که از قصد خیانت بمهمان و تسلیم او بدشمن در قلبش ظهور یافته بود خفه کرد و عهد و پیمان را شکسته و شاهزاده را حتی مستقیماً به پدرش نسپرد بلکه بفرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. ازروی تذکره خود شاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتار چقدر بد بوده است شرح کامل این واقعه [۱] در پایان تذکره مزبور بقرارذیل دیده میشود:

شرحی که خود شاه طهماسب از این بدرفتاری نوشته است

« در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار [۲] آمد وامرا وجماعت هر کس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفه هر کس (تحفه آمد) غیر از پیش کشی و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کنایتی سراسر کنایه وگله آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را باچهار پسر گرفته وجهت خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاه داشتم وچون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم . بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم باشا حضرتلری وحسن آقا شما خوش آمدید و صفا آوردید آنچه فرمودهٔ حضرت خواندگار است چنان میکنم وازاشارت ایشان تجاوز نمینمایم و بهر خدمت که می فرمایند ایستادگی دارم اما در برابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جائزه و جلدوئی که لایق ایشان باشد میخواهم و درعالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت بسلطان بایزید و فرزندان او نرسد »

حاجت بذکر نیست که این نیت نیکو ابداً مجاری این واقعهٔ خونین را

---

(۱) متن هورن فصل مذکور صفحه ۹–۶۴۲ (۲) دراینجا هم مثل همه جا سلطان را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خداوندگار است ترکها آنرا خراب تر کرده و خونکار تلفظ میکنند (که معنی خونریز می دهد)

تغییری نداد لیکن موافقت و تسلیم پادشاه شیعه با تقاضای آمرانه سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران و عثمانی استحکام یافته دوستانه شود . انعکاس این صلح و سلام هم در نوشته های جن کین سن وهم در مراسلات سیاسیه که جلد اول منشئات فریدون بیك را خاتمه میدهد بنظر میرسد . در این مکاتیب سلطان برای اولین بار با ادب و احترام بشاه طهماسب چیز نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه مزبور دیده نمی شود .

همایون امپراطور هنددر ایران

واقعهٔ که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر بار امپراطور دهلی است که از مملکت خود رانده شد و در سال ۱۵٤٤ بدربار شاه طهماسب پناه آورد . سرجان ملکم[1] شرح پذیرائی اورا با وجد وشعف تمام نقل میکند اما ارسکین Erskine [2] مدارك و اسنادرسمی را بقدر « افسانه سادوبی زینت » جوهر ملازم همایون[3] اهمیت نداده و باذکر امثال چند اینطور اظهار عقیده میکند که «همایون در این سفر خیلی اهانت دید و مشقت کشید . » و حقیقة خیلی فشار بر او وارد شد که بقبول مذهب شیعه مجبور گشت و اگر بواسطهٔ شفاعت سلطانوم خانم خواهر پادشاه وقاضی جهان وزیر ونورالدین طبیب نبود خیلی بیشتر زحمت میدید . امروز یکسی از تصاویر قصر معروف به چهل ستون [4] اصفهان مجلس ملاقات طهماسب و همایون را نشان میدهد .

روابط خارجی ایران درعهدشاه طهماسب

شاه طهماسب نیز مثل پدرش باسه دولت خارجی رابطه داشت: عثمانی و ازبکیه ماوراء النهر و خاندان سلاطین دهلی معروف بمغول کبیر . درقسمت بزرگی ازدوره سلطنت او (یعنی تا سال ۷/۹۷٤-۱۵٦٦) سلطان سلیمان بزرگ برتخت عثمانی قرار داشت . از این

---

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول صفحه۹-۵۰۸ (۲) تاریخ هندوستان در عصر بابر و همایون « لندن ۱۸۵٤ » جلد دوم صفحه ۲۸۰ و مابعد . (۳) ترجمه مأژور چارلیس استوارت که در لندن در۱۸۳۲ با سرمایه ترجمه های شرقی بطبع رسیده (٤) بکتاب « ایران » تالیف لرد کرزن جلددوم صفحه ۳۵ رجوع شود. نسخهٔاز تصویر مذکور توسط تکسیر Texier تهیه شده و در « تاریخ ایران » تالیف سرپرسی سایکس (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) جلد ثانی ص ۱٦٤ طبع گردید است

تاریخ سلیم خان ثانی تا دو سال قبل از وفات طهماسب برعثمانی حکمرانی نمود . و در دوسال اخیر زندگانی او (٤-٩٨٢/٦-١٥٧٤) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی ود . اما حکمرانان ازبکیه عبید خان تا سنه ٩٤٦/٤٠-١٥٣٩ که سال وفات او است از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد و پس از آن تاریخ دین محمد خان خودرا از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود . این شخص از مغشوش کردن ولایات شرقی وترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران هیچ فروگذار نکردند.

ازسلاطین « مغول کبیر » بابر (متوفی در ٩٣٧/١-١٥٣٠) وهمیون(متوفی در ٩٦٢/١٥٥٥) واکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند. چنانکه دیدیم انتونی جن کین‌سن درسال ١٥٦١ م با ورقهٔ اعتبار از طرف الیزابت ملکهٔ انگلستان بدربار او آمد و سیزده سال تقریباً بعدازجن کین‌سن یعنی دراواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنابرقول صاحب احسن التواریخ که درضمن وقایع سال ٩٨٢/٥-١٥٧٤ قید کرده است هیئتی ازجانب دن سباستیان Don Sebastian بایران وارد شد . اما بدپذیرائی گشت .

جنگ باعثمانی

در این عهد ایران که میان دودشمن واقع بود یعنی ترکان ازجانب غرب وازبکیه ازسوی شرق چندان روی صلح وآسایش ندید و جنگهائی در سرحدات شمال شرق و شمال غرب پی درپی پیش میآمد که هرچند از حیث نتیجه بایکدیگر مختلف بودند اما ازلحاظ وضع و ترتیب بهیچوجه تغییری در آنها ملاحظه نمیشد . مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیل اتفاق افتاد در ٩٤٠-٩٤٢ (٦-١٥٣٤) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان وفتح آذربایجان [1] ؛ در (٩٥٠/٤-١٥٤٣) و ٩٥٣ — ٩٥٥ (٨ - ١٥٤٦ م) هنگام پناه بردن القاس برادر شاه طهماسب بعثمانیان . در (٩٥٩/١٥٥٢) وقتی که ایرانیان ارجیش‌را دو باره تصرف کردند؛ و در ٩٦١/١٥٥٤ در موقعیکه سلیمان نخجوان‌را آتش زد و در چهارمین کرت بآذربایجان هجوم آورد ، قوای نظامی عثمانیان دراین وقت در ذروهٔ ترقی قرارداشت و نه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمهٔ اروپا

(۱) شرح کاملی از این جنگ وحملهٔ بر « طهماسب پادشاه زنادقهٔ قزلباش» در جلد اول منشئات فریدون بیك (ص ٥٨٤-٥٩٨) دیده میشود . لشکر عثمانی در ١٠ جون ١٥٣٤ از اسلامبول بیرون آمد ودرماه دسامبر همین سال بغداد را فتح کرد و در ٧ جون ١٥٣٦ بپایتخت عثمانی بازگشت .

نیز خطرناك بود . ودول اروپا از ایران متشکر بودند که گاه‌گاه قوای دولت عثمانی را تجزیه کرده و پراکنده و مشغول میساخت . بوسبك Bosbecq سفیر فردیناند در دربار سلیمان اظهار میکرد که : « میان ما وورطهٔ هلاك فقط ایرانیان فاصله اند»[۱] کریزی Creasy شرحی از « کثرت عدهٔ لشکر و کمال و مهیائی توپخانه عثمانیان در این زمان » وصف میکند . و میگوید : « همین ملاحظات و اوصاف راجع میشود به مهارت و چابکی آنها در سنگر سازی و سایر شعب هندسی و نظامی » با اینکه ایرانیان از حیث نظم قشون و آراستگی سلاح خیلی از عثمانیها پست تر بودند باید بر آنها تحسین کرد که باین خوبی درمقابل قوای ترك مقاومت ورزیدند خاصه پس از ملاحظهٔ این نکته که سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود که همواره از بکیه و ترکمانان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد که درموقع حرکت قشون ترك بر قزلباش او باش حمله‌ور شوند . ازمکاتیب سیاسیه که درعهد سلیمان و پدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم و استنباط میگردد . مثلا نامهٔ که دراواخر سال ۹۶۰/۵۵۳ بیکی از رؤسای ترکمان خطاب شده و درصفحه ۶۱۲-۶۱۳ منشآت فریدون بیك مندرج است چهار نفر ایلچی موسوم بمحمد - میرابوتراب - میرطوطی - وسندوك حامل این مکتوب بودند ودرمراجعت پس ازطواف کعبه بدربارسلطان رفته اورا از اقداماتی که برضد ایران کرده بودند مسرور ساختند .

جنگ با ازبکیه

جنگهائی که با ازبکیه میشد همچنین تسلسل داشت خاصه تاوفات عبیدخان که قائدی خطرناك وهراس انگیز و پسر شیبك خان و یکی از اعقاب چنگیز بود . این شخص در سال ۹۴۶ / ۴۰ - ۱۵۳۹ بسن پنجاه و سه سالگی پس از سی سال حکمرانی وفات یافت . بنا برقول صاحب احسن التواریخ درهفت جنگی که باایرانیان کرد فقط در یکی از آنها شکست خورد .

کشتار در راه مذهب

طوس و مشهد خاصه هرات در این لشکر کشی ها بسیار خسارت دیدند زیرا که تقریباً درهرمورد قتل عام مذهبی نیز با آنها همراه بود . هلالی شاعر در سال ۹۳۵ / ۹ - ۱۵۲۸ در هرات قتیل تعصب ازبکان سنی شد چنانکه بنّائی شاعر درفارس درسال ۹۱۸ / ۱۳ - ۱۵۱۲

(۱) بصفحهٔ ۱۱ این کتاب رجوع شود . (۲) تاریخ ترکان عثمانی « لندن ۱۸۷۷ » صفحه ۲۰۲

فدای سختگیری و تعصب شیعیان گردید . در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۴۲/۶-۱۵۳۵ بشرح وصورت ذیل از قتل عام شیعیان که در ۲۰ رجب ۹۴۲ مطابق ۱۴ جانوری ۱۵۳۶ هنگام غلبهٔ عبید خان بر هرات اتفاق افتاد . مسطور است: «هر روز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطهٔ تشیع باقوال جهال در چهارسوق [۱] هرات کشته میشدند و روستائیان بی دیانت و شهریان با خیانت باهر کس که عداوتی داشتند اورا گرفته نزد قاضی می بردند که این مرد درزمان قزلباش لعن ابوبکر و عثمان کرده است [۲] بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد واورا کشان کشان بچهارسوق هرات می بردند و بقتلش می آوردند و ازشومی ایشان امواج محن وافواج فتن بدرجهٔ اعلی رسید و ساب و نهب در اطراف خراسان واقع گردید . »

حرب باگرجیان

ایرانیان دراین عهد لاینقطع باگرجیان نیز جنگ داشتند خاصه در سنوات (۹۴۷ / ۱ - ۱۵۴۰) (۹۵۰ / ۴ - ۱۵۴۳) (۹۵۸ / ۱۵۵۱) (۹۶۱ / ۱۵۵۴) (۹۶۳ / ۱۵۵۶) (۹۶۸ / ۱ - ۱۵۶۰) و (۹۷۶ / ۹ - ۱۵۶۸) . این جنگها هم در کمال خشونت وقساوت انجام میگرفت. واین نکته قابل نوشتن است که نویسندگان ایرانی آن عصر گرجیان عیسوی را گبر (که نام پیروان زردشت است) میخواندند چنانکه در بیت ذیل که در شرح نخستین جنگ از حربهای سابق الذکر سروده شده مذکور است

درآن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه گبران مردم ربای

بنا برقول صاحب احسن التواریخ دراین سفر گرجیانی که قبول دین اسلام کردند عفو شدند و آنانکه خودداری نمودند عرضهٔ شمشیر گشتند وهمچنین در ذکر جنگ ۹۵۸ / ۱۵۵۱ مورخ مزبور میگوید :

« غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند وهر کوه و کمر که گریزگاه آن گمراه بود ازلگد کوب دلاوران باهامون یکسان

---

(۱) چهارسوق که امروز عثمانیان(چارشی) میگویند نقطهٔ تلاقی دوبازار معتبر است مثل اکسفرد سیرکوس ولی اکسفردسیرکوسی که در مشرق زمین باشد . در این مکان جماعت بسیار مجتمع میگردد و وسائل انتشار اخبار بیش از هرجا فراهم است. (۲) اگر حذف کلمهٔ عمر در این جا از اشتباهات نساخ نباشد خیلی قابل توجه است .

شد ویك متنفس ازآن مشرکین ازدائرهٔ قهرو کین والله محیط بالکافرین جان بسلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال بارث شرعی ازمقتولان بقاتلان انتقال نمود . »

جنگهای کوچك و اغتشاشات داخلی

از این جنگهای بزرگ گذشته جدالهای دیگر نیز دولت ایرانرا مشغول میداشت ازقبیل لشگر کشی که برای قلع و قمع حکام مستقل گیلان و آخرین شخص خاندان قدیم شروانشاهیان که مدعی بودند نسبشان با نوشیروان میرسد ولی در این عهد رو بانحطاط وزوال گذارده بود . هرچند آخرین عضو این دودمان موسوم بشاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه بن فرخ یسار در سال ۹٤٦ / ٤۰ - ۱۵۳۹ بفرمان شاه طهماسب بقتل رسید ، نه سال بعد برهان نام شخصی از بازماندگان این سلسله با اسمعیل میرزا بنای ضدیت گذاشت . در گیلان خان احمد نام که یازدهمین شخص خاندانی بود که دویست و پنجاه سال سمت حکمرانی داشت شکست خورد ودرسال (۹۷۵/ ۸ - ۱۵٦۷) درقلعهٔ قهقهه محبوس گردید درسال ۹۸۱ / ٤ - ۱۵۷۳ جماعتی از اوباش بر تبریز دست یافتند وتاصد و پنجاه نفر از آنان بقتل نرسید سر باطاعت فرود نیاوردند سیاستها و تنبیه های وحشیانه بسیار دیده میشد .

سیاستهای وحشیانه

مظفر سلطان حاکم رشت متهم بخیانت شد شهر تبریز را آئین بستند و مشارالیه را درمیان خنده واستهزاء عوام الناس در کوچه و بازار گردش دادند و بالاخره در قفس آهنین او را آتش زدند و امیر سعدالدین عنایت‌الله خوزانی نیز درزیر قفس آهنی آویخته شد و بطرزی خاص و وحشیانه طعمهٔ حریق گردید . خواجه کلان غوریانی که در تسنن بسیار متعصب بود و از عبید خان ازبك استقبال کرده و متهم شده بود که شاه را بخفت و اهانت نام برده است در میدان هرات پوست کنده و برداری آویخته شد . رکن الدین مسعود کازرونی که از اجلهٔ علماء و اطباء بود مورد سخط سلطان شده وبآتش افکنده گشت . محمدصالح که ممدوح شعراء و حافظ ادباء بود وحیرتی قصیدهٔ در مدح او ساخته است بجرم توهین بپادشاه متهم گردید . دهان اورا دوخته و در خمی جای داده از مناری عظیم فرو افکندند .

ضعف و عیب شاه‌طهماسب

بنابرقول صاحب‌احسن‌التواریخ شاه طهماسب درایام‌جوانی خیلی بخط و نقاشی و سواری خران مصری میل داشت درنتیجه خرسواری مرسوم شد وهرکس درتزئین مرکوب

و تهیهٔ افسار و پالان زرین بردیگران سبقت میجست . راجع به این مزاج مخصوص یکی از شعرای پست و گمنام که تخلصی عجیب داشت «بوق‌العشق» اورادرشعر ذیل هجو کرده است :

بی تکلف خوش ترقی کرده اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر

شاه خیلی اظهار تقدس میکرد « بیشتر چیزها را نجس میدانست وغالباً لقمهٔ نیمخورده‌را ازدهان بیرون کرده درآب یا درآتش میافکند » وبهمین ملاحظه جای خرسندی است که « میل نداشت درمیان مردم صرف غذا نماید » در گرفتن ناخون و یکروز استراحت پس از حمام اهتمام و دقت کامل مبذول میداشت .

اغتشاشاتیکه‌بعدازفوت شاه‌طهماسب‌رخ‌داد

طهماسب در سه شنبهٔ ۱۵ صفر ۹۸٤ (۱٤ می ۱۵۷٦) بسن ٦٤ سالگی بعد ازپنجاه‌و سه سال وشش ماه سلطنت وفات یافت . بنا برقول صاحب احسن‌التواریخ مدت پادشاهی او ازتمام سلاطین اسلام درازتر بوده است باستثنای المستنصر بالله خلیفهٔ عباسی [۱] در تاریخ مذکور اسم ۱۱ نفر ازاولاد او مذکور است که لا اقل نه نفر ازآنها بعد از پدر درحیات بودند. بزرگترین آنها موسوم بمحمد خدا بنده ٤۵ سال داشت و هرچند یکسال بعد بتخت نشست اما درموقع وفات پدر بواسطهٔ ضعفی که در باصره داشت از پادشاهی استعفا داد زیرا که این نقص خواه طبیعی وخواه عارضی در مشرق زمین خاصه ایران برای پادشاه مناسب نیست و شخص اعمی را لایق سلطنت نمی شمارند . [۲] برادر کوچك او حیدر غیبت اخوان را از پایتخت‌غنیمت شمرده در موقعیکه یکی از برادرانش اسمعیل در قلعهٔ قهقهه محبوس بود و دیگران در ولایات بعیده مسکن داشتند عزم کرد که تخت سلطنت را بدست آرد . اما نه روز بعد از وفات پدر هوا خواهان اسمعیل‌بن شاه‌طهماسب در قزوین جمع شده و در مسجدبزرگ آن‌شهر بنام وی خطبهٔ پادشاهی‌خوانده‌بودند حیدر ازترس بحرم‌سرای خواتین پناهنده گشت و در همانجا بدست طرفداران اسمعیل مقتول‌شد

سلطنت کوتاه وخون آلودشاه‌اسمعیل ثانی

دورهٔ سلطنت اسمعیل کوتاه و خونین بودبا اشخاصی که بادعای تاج و تخت متهم بودند چنان رفتار میکرد که سخت ترین وسبعترین سلاطین عثمانی با اعدای‌خود

(۱) شصت سال قمری فرمانفرمائی کرد ٤۲۷-٤۸۷«۱۰۳۵-۱۰۹٤م» (۲) رجوع شود بسفرنامهٔ شاردن «پاریس ۱۸۱۱» جلد پنجم صفحه ۲٤۱-۲٤٤

نمیکردند . بدواً دو برادر خودسلیمان و مصطفی را بقتل رسانید . سپس بعد از انجام تشییع با شکوهی از جنازهٔ پدر و دفن او در مشهد جشنی بسیار عالی برای تاجگذاری خود در قزوین بر پای کرد . برادرانی که برایش باقی مانده بود در این جشن هر یك در مقام مخصوص خود حضور داشتند واسمعیل نقشهٔ برادر کشی را کاملا اجراءنمود . در یکشنبه ٦ ذوالحجه ۹۸٤ (۲٤ فبرواری ۱۵۷۷ م) شش نفر شاهزاده ذیل را بقتل رسانید . سلطان ابراهیم میرزا که شاعر و صنعتگر و موسیقی دان و خوشنویس بود . برادر زاده اش محمد حسین میرزا جوانی ۱۸ ساله که تازه از حلیه بصر عاری شده بود ، سلطان محمود میرزا ؛ و پسرش محمد باقر میرزا که بیش از دو سال نداشت ؛ امامقلی میرزا و سلطان احمد میرزا . پس بشاهزادگانی که در ولایات بعیده مسکن داشتند متوجه شد و همه را از میان برداشت مثلا بدیع الزمان میرزا و پسر کوچکش بهرام میرزا که در خراسان بودند و سلطان علی میرزا که در گنجه توقف داشت و سلطان حسن میرزا که در طهران بود. برحسب اتفاق یا بنابر قول اسکندر منشی [۱] از توجهات کاملهٔ حضرت باری فقط عباس میرزا که طفلی خرد سال بود از آتش کید و شرر خبث عموی خود بر کنار و محفوظ ماند . عباس میرزا هر چند بیش از شش سال نداشت ولی اسماً در هرات حکمران بود [۲] اسمعیل خونخوار علیقلی خان شاملورا مأموریت داد که بهرات رفته عباس را در خون بکشد . اما فرستادهٔ مزبور خواه ازراه ترحم و خواه بواسطهٔ اعتقاد مذهبی انجام مأموریت را بتأخیر انداخت تا ماه مبارك رمضان بگذرد . ولی چون وقت شد چاپاری در رسید و مژدهٔ فوت اسمعیل را منتشر ساخت .

مرگ فضیح شاه اسمعیل ثانی

رفتار این پادشاه مثل وقایع ایام زندگانیش شرم آور بود در شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ (۲٤ نوامبر ۱۵۷۷) که ابداً مناسب برای شراب خوردن نبود باتفاق حسن بیگ حلواچی اغلی که با او کمال تعلق داشت وچند نفر از ملازمان بدافعال بعزم سیر بیرون آمد تا چهار دانگ شب در کوچه ها و محلات سیار بود و هنگام سحر در خانهای حسن بیك مذکور که بدولتخانه اتصال داشت رفت و استراحت کرد . صبح چون مدت خواب

(۱) مؤلف تاریخ معروف عالم آرای عباسی . (۲) دراول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) در هرات متولد شد .

ازحد اعتدال گذشت نزدیك خوابگاه او رفتند و وی را در خواب ابدی دیدند . جمعی گفتند مسموم شده است و بعضی گفتند اول دوا بار داده و بعد وی‌را خفه کرده‌اند اما گروهی معتقد بودند که‌چون‌شاه‌برای جلوگیری‌ازقولنج‌معجون‌افیون‌دار میخورده این بار بیش از اندازه تریاك میل کرده است . امااز مرگ‌او مردم‌چنان خوشوقت شدند که ظاهراً کسی زحمت بسیار درکشف حقیقت امر و طریق قتل او نکشید ، و علی‌الظاهر حسن بیگ را هم که نیمه مفلوج در اطاق شاه یافتند تنبیهی نکردند [۱] .

سلطنت محمد خدابنده
۸۷ — ۱۵۷۷ م

سلطان محمد خدابنده هرچند کور بود وسابقاً هم دروفات پدرش شاه‌طهماسب از سلطنت استعفا نمود بر تخت نشانده شد . در اینوقت ٤٦ سال از عمرش میگذشت [۲] و برایالت فارس حکمرانی داشت زیرا که پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهائی از مرگش را بیان‌نمودیم بجای او در هرات حکومت مینمود . سلطان بدواً بجانب قزوین راندوازاشخاصیکه‌او رادرشهرقم‌استقبال‌نمودندحسن بیك روملومؤلف‌احسن‌التواریخ بود که تاریخی مهم وچاپ نشده است ومندرجات آن دروقایع سابق‌الذکر بیش‌ازهر کتابی قابل اعتماد و استناد است این کتاب در همین سال خاتمه پذیرفته است علت اینکه بعضی‌مطالبش ناقص‌است‌وباید بکمك تواریخ دیگراز قبیل‌خلدبرین‌وعالم‌آرای‌عباسی در تکمیل وتصحیح آن‌ها کوشید این است که‌مؤلف احسن‌التواریخ مجبور بوده‌است برای حفظ جان خود با احتیاط کامل از میان اوضاع متغیر و احوال متلون آن روزگار خطرناك بگذرد .

در قزوین سلیمان پاشا نوهٔ سلطان ابوسعید تیموری بخدمت سلطان محمد خدا بنده آمد و این اشعاررا عرضه داشت .

شاها درتو قبلهٔ شاهان عالم است — گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است
یکتا[۳] شدست رشتهٔ شاهی بعهدتو — الحمدلله‌ار چه که‌یکتاست‌محکم است

---

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۱٦ - ۵۱۷ جلد اول تاریخ ایران تالیف سرجان ملکم (لندن ۱۸۱۵)
(۲) بنابمندرجات احسن التواریخ در سنه ۹۳۸ (۲ - ۱۵۳۱) متولد شده است .
(۳) گمان میکنم این اشاره باشد بقتل عام بقایای خاندان سلطنتی . در دست اسمعیل ثانی

قتل پریخان خانم

پریخان‌خانم دختر شاه طهماسب [۱] که خیلی طرف توجه بود و خود جمال و جاه طلبی و لیاقت بی نظیر داشت. از یك زن چرکسی بدنیا آمد ودر مدتی که پس‌ازمرگ پدرش‌ایران‌مغشوش بود بازیهای سیاسی بسیارنمود. و قصد داشت اگر اسماً نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشد خلیل خان افشار بفرمان سلطان محمد خدا بنده او را و خالویش شمخال خان و شاه شجاع طفل‌شاه اسمعیل‌ثانی را بقتل رسانید. در نتیجهٔ این کشتار بیرحمانه شاهزادگان خاندان صفویه منحصر شدند به خود سلطان خدابنده و چهار پسرش حمزه ـ عباس ـ ابوطالب و طهماسب. پسر اول که گاهی اورا جزء پادشاهان صفویه محسوب میدارند (زیرا که علی الظاهر مدت قلیلی در ایام سلطنت پدرنیم کور خود فرمانروائی داشته است) بدست دلاك جوانی موسوم بخداویردی [۲] در ۲۲ ذوالحجه۹۹٤ (٤ دسامبر ۱۵۸۵) کشته شد. پس از او بجای اینکه عباس‌میرزا که پسر دوم بود ولیعهد شود ابوطالب پسر سوم باینمقام رسید عباس میرزا این‌هنگام هنوز درخراسان بودولی بلافاصله باتفاق مربی و محافظ خود مرشد قلی‌خان استاجلو در صحنهٔ تنازع ظاهر گشت. و آنهائی را که باعث قتل برادرش حمزه شده بودند بکیفر رسانید و دو برادر کوچك خود را از حلیه بصر عاری کرد که‌خطری تولید ننمایند. سپس آنها را در قلعةالموت [۳] بزندان افکند پدرش پس از ده‌سال سلطنت تاج و تخت را در ذوالحجه ۹۹۸ (اکتبر ۱۵۸۷) باو واگذاشت و شاه عباس بر تختی بالا رفت که بعدها آنرا غرق افتخارات نمود. اووسه برادرش از بطن یکی از سیدات مرعشی مازندرانی بودند.

---

(۱) علی‌الظاهر سرجان ملکم (جلد اول صفحهٔ ٥۱٤ و ٥۱۷) او را با مادرش اشتباه میکنند. زیرا که او را ملکهٔ شاه مرحوم (طهماسب) و خواهر شمخال خان میخواند. صاحب عالم آرای عباسی او را هشتمین دختر شاه طهماسب مینویسد. اما بنابر قول سایر مورخان ایرانی او یکی ازپنج دخترشاه اسمعیل اول‌وخواهر شاه‌طهماسب‌بوده است دن‌خوان ایران‌اورا اینفنتا the Infanta میخواند که‌عنوان‌شاهزاده‌خانمهای‌اسپانی وپرتغال است. (۲) دن‌خوان ایران(ورق ۱۰٤ a) اورا کودی دلاك «یعنی دلاك» می‌نویسد (۳) دن‌خوان ایران ورق ۱۰۷ b

جلوس شاه عباس اول
۱۵۸۷ — ۱۶۲۹ م

این زن نیز چه در اخلاق مردانه و چه از حیث عاقبت خونین شبیه بخواهر شوهر خود پری خان خانم بود، زیرا که او و مادرش و جمعی از خویشاوندان و اهل قبیله اش بدست چند نفر از نجبای قزلباش کشته شدند علت قتل او هم این بود که قزلباشیه از نفوذ و تسلطی که در اخلاق شوهر بی‌ارادهٔ صلح طلب خود داشت وطریقهٔ آمرانه که نسبت بآنها پیش گرفته بود رنجیده وعقیدهٔ خود را چنین اظهار داشتند. فروغی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان

اخلاق سلطان محمد خدا بنده

محمد خدابنده در ۲/۹۳۸ - ۱۵۳۱ متولد شد در وفات پدرش شاه طهماسب سنه ۹۸۴ - ۷ - ۱۵۷۶ - ۴۶ سال داشت. ده سال بعد از برادرش اسمعیل سلطنت کرد و بعد از استعفامدت هشت یانه سال درحیات بودودر سال ۶/۱۰۰۴ - ۱۵۹۵ بدرود زندگانی گفت. رضا قلیخان هدایت در ملحقات روضة‌الصفا اخلاق او را چنین شرح میدهد: «ازجمیع علوم متداوله با خبر بود، در عقل و کیاست و فضل و فراست و جود و سماحت و تقریر و فصاحت نظیر نداشته چون خدابنده بود در سیاست و قتال و سخط و نکال حلمی زیاده بکار میبرد وبقدر امکان بقتل کسی راضی نمیشد و نخست زخمی که برخدا ویردی دلاك [۱] خود زده آن نیز بحکم شرع بودوبدین ملاحظه که او را ضعف بصر بود کمتر ببارگاه می نشست وهنگام توقف در حرم احکام او را سیده جاری میکرد وبجهة انضباط امر ارقام را خود نیز مهر میزد. . . مجملا شاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یادرویشی پادشاه جلال بوده»

ایام سلطنتش نه فقط بعلت سوانح خانوادگی بلکه بسبب مهاجمات خارجی مضطرب وآشفته بود. عثمانیان وازبکیه وقبایل تاتار کریمه و گرجیان وسایر اعدای خارجی از مشاهدهٔ اختلال داخلی واغتشاشی که بعد از شاه طهماسب در خاندان صفویه ظهور نمود تشجیع شدند وبخیال استفاده افتادند.

شاه عباس
(۱۵۸۸ - ۱۶۲۹)

شاه عباس اول روزی که در سال ۹۹۶ / ۱۵۸۸ [۲] بتخت نشست شانزده یاهیفده سال بیش نداشت. پس از شصت سال زندگانی در جمادی الاولی ۱۰۳۸ جانوری ۱۶۲۹ بدرود

---

(۱) بمناسبت قتل پسرش حمزه (۲) بنا بقول صاحب عالم آرای عباسی در اول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) یا ۹۷۹ (۱۷ جانوری ۱۵۷۲) تولد یافته است کلمهٔ ظل‌الله مادهٔ تاریخ جلوس او است.

زندگانی گفت در مدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است باتفاق جمیع مورخین مملکت ایران بدرجهٔ از قدرت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود.

خطرهای آغاز پادشاهی شاه عباس

در بدو امر در معرض مخاطرات و در تنگنای مشکلات افتاد. نه فقط حسب المعمول مملکتش از جانب مغرب مورد حملهٔ عثمانیان و از سمت مشرق معروض هجوم ازبکیه بود بلکه در داخله مملکت نیز چندین ایالات وولایت رایت انقلاب برافراشته و رشتهٔ امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت وحرص بزرگان قزلباشیه از هم گسیخته بود خود شاه جوان نیز ابتداء در دست دو نفر از امرای قزلباش مرشد قلیخان وعلیقلی خان بازیچهٔ اطفال شباهت داشت. مرشد قلی خان شاه را بقزوین آورد وبر تخت نشاند وعلیقلی خان در خراسان ماند تا از هجوم ازبکیه جلوگیری کند وعاقبت پس از ۹ ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید. شاه عباس مظنون شد که مرشد قلی از ارسال مدد برقیب خود علیقلی خان مضایقه می کند. شبی در اردوگاه شاهرود فرمان داد تا او را کشتند و باین ترتیب خود را از فشار قیمومت خلاص کرد وپس از آن اسماً وعملا پادشاه بالاستقلال گردید. چون بروی محقق شد که در آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق وغرب مملکت جنگ کند از روی کمال احتیاط وبیش بینی باعثمانیان طرح صلح افکند وبشرایط نامساعد تن درداد تا بتواند از پیشرفت وحملهٔ ازبکان جلوگیری نموده در افعال واحوال امرای مخالف وسرکشی قزلباش نظارت کند زیرا که همین رقابت واختلاف سبب ضعف مملکت وشکست لشکر میگشت

صلح باعثمانی

از جملهٔ شرایط صلح باترکان عثمانی این بود که بلاد ونواحی آذربایجان وگرجستان از قبیل تبریز گنجه قارس نخجوان شکی شماخی وتفلیس وقسمتی از لرستان را که عثمانیان در جنگی که بیش از ۱۲ سال طول کشید (۹۸۵ - ۹۹۸ / ۱۵۷۷ - ۱۵۹۰) تصرف کرده بودند بآنها تفویض نماید. ولعن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکر وعمر وعثمان را ممنوع داشته وبرادر زادهٔ خود موسوم بحیدرمیرزا را بعنوان گروی بقسطنطنیه گسیل دارد این شاهزاده باتفاق فرهاد پاشا سردار عثمانی باسلامبول رفت وبعد از دوسال در آنجا وفات یافت.

سپس شاه عباس بمطیع کردن شیراز وکرمان وگیلان وخرم آباد لرستان پرداخت ویعقوبخان ذوالقدر وسایر یاغیان را گوشمالی بسزا داد. در این وقت

عبدالمؤمن خان‌واز بکهاباز بغارت خراسان آمدندوشاه که بقصد جلو گیری آنهاپیش میرفت در طهران به تب مبتلا شد وازکار باز ماند . در ایامی که شاه بستری بود وحشیان اوزبك مشهد را غارت کردند وجمعی ازاهل‌شهر راعرضهٔتیغ نمودنددر ۱۰۰۲/٤-۱۵۹۳سبزوار[۱] نیزباین بلیه گرفتار گشت. امامه‌پاچهارسال بعد[۲] رئیس ازبکان عبدالمؤمن خان بدست رعایای خود کشته شد . مقارن این احوال بود که شاه عباس در (آپریل ۱۵۹۸) توانست بر ازبکیه حمله آورده وبا آنان مقابله کرده وآنها را از خراسان بیرون رانده این ولایت را بالاخره قرین امن وآسایش سازد. در پائیز همین سال که بقزوین باز گشت سربازان ماجراجوی انگلیسی موسوم به سررابرت شرلی Sir Rolert Sherleg منتظرمقدم او بودند سر گذشت افسانه‌مانندآنها در چندین کتاب گرانبها دیده میشود [۳] این اشخاص‌دوازده نفرانگلیسی همراه داشتند که لااقل یکی از آنها توپ ریز بوده است و در تنظیم و تشکیل لشگر شاه عباس بسیار مفید واقع گشتند لشگرایران توپخانه نداشت واز توپخانه عثمانیان بسیار صدمه‌میدید اینانگلیسان توپخانه‌صحیحی‌ترتیب دادند . در کتاب پرجاسس‌پیلگریمز مسطور است که«دولت علیه عثمانیه که موجب وحشت عالم عیسویت است ازیك « تب شرلی » برخودمیلرزدوحدوث‌وقایع نزدیکی راخبرمیدهد: ایرانیان فاتح علم وصنعت جنگ را از شرلی آموخته اند . کسی که سابقاً نمیدانست توپخانه راچگونه بکار می بندند . امروز صاحب پانصدتوپ(برنجی) وشصت هزار تفنگدار است ایرانیان که پیش از این با شمشیر برای ترکان خطر عظیمی بودند اکنون از ضربتهائیکه

---

(۱) —مؤلف عالم آرای عباسی گوید (راقم حروف که در موکب شاهی بدان بلده‌رسیده عورات مقتوله بنظر درآورد که اطفال شیر خوار را برروی سینه مادر نهاده بشمشیر دوپاره کرده بودند) (۲) در ۸/۱۰۰۶ - ۱۵۹۷ مطابق مندرجات عالم آرای عباسی (۳) مثلا کتاب « برادران شرلی : یك یادداشت تاریخی در شرح زندگانی سرطوماس شرلی سرآنتونی شرلی وسررابرت شرلی تألیف یکی از اعضای همان خاندان » (ایولین فیلیپ‌شرلی واکس‌بورك کلب : چیس ویك ۱۸٤۸) ؛ دیگر کتاب « سه برادران یا اسفار و وقایع حیات سرآ . سرآر وسرتی . شرلی در ایران و روسیه و عثمانی و اسپانیا و غیره با تصویر (مجهول لندن ۱۸۲۵) .

از مسافت بعیده وارد می کنند وترکیبات گوگردی که استعمال مینمایند خطرناك تر از سابق شده اند ». بواسطهٔ کوتاه شدن دست امرای حریص و نامطیع قزلباشیه وایجاد یك قوهٔ مرکبه از عشایر موسوم بشاهسون (دوستداران شاه) که نه بواسطهٔ قرابت طایفگی بلکه بسبب محبت و علاقهٔ شخصی بشاه مربوط میشدند وتشکیل پیاده نظامی که تا درجهٔ به ینکی‌چری ترکیه شباهت داشت، نظم ونسق کامل درلشگر ایران پیدا شد.

تشکیل طوایف شاهسون

یك یا دو سال بعد مقتضیات موجود شد که شاه نیت دیرین خود را ظاهر کند ودر صدد استرداد شهرهائی که عثمانیان در سنوات مابین وفات شاه طهماسب وجلوس او از ایران گرفته بودند برآید.

غلبه بر عثمانیان

عهد سلطنت سلطان محمد ثالث که طبعی ضعیف داشت قریب بانجام بود وعثمانی بواسطهٔ جنگهای پی در پی که با اطریش کرد وبعات طغیان جلال در آسیای صغیر که معروف است بشورش جلالی [۱] روی بضعف گذاشته بود در این وقت شاه عباس شروع بکشور ستانی نمود (۱۰۱۰ / ۲ - ۱۶۰۱) تبریز بقوه توپ پس گرفته شد « همین آلت جنگ را سابقاً ایرانیان تمسخر کرده میگفتند سزاوار و شایسته شجعان نیست ». در ۱۰۱۲ / ٤ - ۱۶۰۳ ودو سال بعد از این تاریخ سردار معروف عثمانی چغاله‌زاده‌سنان‌پاشا («سیگالا») درنزدیکی سلماس شکست خوردومجبور شدتا شهروان ودیار بکر عقب نشینی کند. در این شهر از شدت اندوه وفات یافت. در همین اوقات بغداد وشروان نیز بدست ایران افتاد اما بغداد در عهد شاه عباس چندین دفعه دست بدست گشت بمناسبت فتح ایران واسترداد این شهر از عثمانیان در سنهٔ ۱۶۲۵ میان حافظ پاشا وسلطان مراد چهارم اشعاری مبادله شده است که در ادبیات ترکی تا اندازهٔ معروفیت دارد. [۲]

---

(۱) شرحی ازاحوال جلال بیدین درصحایف‌الاخبار منجم‌باشی‌دیده میشود (متن ترکی چاپ اسلامبول ۱۲۸۵ جلد سوم صفحهٔ ٤۷۱) در سال ۹۲۷ / ۱۵۱۹ خودش وجمعی ازپیروانش در نزدیکی‌سیواس‌مقتول شدند اما طریقه که ایجاد کرده بود تا قسمت بیشتر قرن بعد ازخودش موجودوقوی ماند. (۲) رجوع‌شود بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف ا. ج. و. گیب جلدسوم صفحه ۲٤۸ - ۲۵۱ وبرای عین اشعار بمجلد ششم صفحه ۱۹۰ - ۱۹۱

شرحهای خستگی آوری که مورخین ایرانی از جنگهای این‌زمان داده اند

تا آنجائی که من اطلاع دارم هنوز هیچ تاریخ مسلسل و انتقادی راجع بجنگهای ایران باعثمانی و گرجستان و ازبکیه و غیره نوشته نشده است .اما برای‌مورخینی که زبان فارسی و ترکی بدانند مواد بسیار مهیاست . و قایع جنگی بسیاری که در تواریخ این عهد از قبیل عالم آرای عباسی مثلا موجود است قرائت کتب مزبوره را برای هر کس مشکل و خسته کننده میسازد مگر آنهائی که مخصوصاً بموضوعات جنگی علاقه‌مند باشند حتی از مد نظر تاریخ جنگی هم کتب مذکوره ضایع و فاسد هستند زیرا که در هر صفحه تفاصیل بیهوده‌دیده میشودو اساساً طرح و حدود فصول معلوم نیست . مطالب بسیاری که ما بدانستن تفصیل آنها مایلیم بکلی مسکوت مانده و فقط بر حسب اتفاق بطور مختصری تصادف میکنیم که در آن شمهٔ از اوضاع دینی و اجتماعی زمان بیان شده است . راجع بانتزاع جزیرهٔ هرمز واقعه در خلیج فارس از چنگ پرتغالیها که‌در مارس ۱۶۲۲ مغلوب‌قوای متحدهٔ ایران وانگلیس گردیدند طبعاً شروح مفصله در کتب انگلیسی آن عصرمی بینیم .

صفات‌شاه عباس و تشکیلات او

راجع بآبادی و شکوه اصفهان در عهد شاه عباس و کثرت عدهٔ سیاسیون و تجار و هیئت‌های‌اعزامی‌خارجی که آزادی و جوانمردی شاه نسبت بملل‌غیر مسلم آنها را بپایتخت ایران جلب میکرد در مقدمه اشاره شد این قسمت ومطالب شبیه‌بآن بتفصیل تمام در جلد اول تاریخ عالم‌آرای عباسی مسطور است. نصف این کتاب‌را مقدمه مفصلی‌مشتمل بر دوازده مقاله فرا گرفته‌است‌مقالهٔ اولی که ازهمه مفصل‌تر است در ذکرپادشاهان کامگار واجداد نامدار . درنسخه خطی من قریب (۲۰۰ صفحه رافرامیگیرد) مقالات دیگر هر چند مختصر تر است و غالباً متجاوز از یکی دو صفحه نیست اما بیش‌از نخستین‌حاوی‌مطالب‌بدیعه ومبتکره می باشد . مثلا: در ذکرتوجه‌و استغراق‌آنحضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که‌ازاجداد کرام میراث‌یافته ــ در اصابت رای و دانش‌خدا داد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است ــ در شایستگی رتبهٔ صاحبقرانی‌و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام ــ درعدل پیرائی و ترفیه حال عبادو امنیت‌طرق

که موجب آرایش بلاد است ـ در نفاذ امر وقهاری و آتش مزاجی که حکمتهای نامتنهای الهی است ـ در قواعدی که در امورجهانداری و صلح نموده ـ در بی‌تعینی و درویش نهادی و بی‌تکلفی ها وجمعیت ضدین ـ درذکر احقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن ازمتملکات ذوی‌الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است ـ در تعارف احوال سلاطین عالم و طبقات بنی‌آدم وخصوصیات ممالك ومسالك واقالیم سبعه ـ درذکر آثار خیر وانشاء واحداث عمارات عالیه‌ممالك ـ در بیان معارك و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون ـ در تولد و ایام طفولیت و شمهٔ از احوال اعیان و علماء و وزراء و اطباء و خوشنویسان و نقاشان و شعراء و نواب درگاه .

سختگیری و قهاری

در مقاله ششم راجع بنفاذ امر و قهاری او اسکندرمنشی مؤلف کتاب گوید هیچ آفریده را قدرت آن نبود که لمحهٔ از اجرای احکام او غفلت کند مثلا اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد علی‌الفور باید فرمان مطاع را چون فرمان قضا گردن مینهاد ـ واگر در اجراء امر تهاون مینمود فرمان معکوس میشد و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می‌یافت و اگر پسر نیز تعلل میکرد دیگری بقتل هر دو معین می گشت . با چنین سیاستی جریان امرش با علی‌درجهٔ سرعت رسیدو کس را دراجرای فرمان قضا جریان‌زهرهٔ تردید نبود امرای لشکررا امر داده بود که درهنگام هر

حضور اجباری در مورد سیاست

سیاستی حاضر و ناظر باشند هر حاکم و امیر را مسئول نظم طرق و شوارع ولایت خود ساخته بود . دروغ را به سختی‌مجازات میداد و عموماً گمان میرفت هر کس باو راست نگوید من جانب‌الله آگاهی خواهد یافت . اما از طرف دیگر در معاشرت با درباریان با کمال سادگی ومحبت رفتار میکرد مطالب و دعاوی حقه‌آنهارا مورد توجه قرارمیداد و از زلات و خطایای سهوی واتفاقی آنان غمض عین می‌فرمود .

شاه‌عباس مهربانی را با سختگیری آمیخته داشت

هر چند از مجالس بزم و باده گساری محترز و کناره‌گیر نبود لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع‌ممالك وسلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باوبدهند وتوجه کامل نسبت بتوسعهٔ اداره وقایع نگاران و جاسوسان مبذول میداشت . در لغت صاحب مهارت بود و شعررانه تنها قدر و قیمت مینهادبلکه

گاهی خود نیز بگفتن آن مبادرت میورزید.

ازجمله بلادی که از توجهات او آبادی یافت یکی اصفهان پایتخت او بود دیگر مشهد که چنانکه گفتیم ازچنگ وحشیان ازبکیه رهائی داده و باعلی درجه احترام واعتبار رسانید. همچنین شهر اردبیل که خوابگاه نیاکانش بود وکاشان که در نزدیکی آن سدی موسوم ببند قهرود [۱] تاسیس نمود و استراباد و تبریز وهمدان و ولایت مازندران که در نظر او بسیار مطبوع آمده و در آن عمارات باشکوه بنا نهاد وراه شوسه ازاستراباد باشرف ایجاد کرد. شرح این راه درتالیف بزرگ لرد کرزن راجع بایران دیده میشود. [۲] اما در باب فتوحات او لشگرش از جانب شمال شرقی بمرو ونسا و ابیورد واندخود حتی بلخ رسید و ازسوی شمال غربی از نخجوان و ایروان و گنجه و تفلیس و دربند وباکو گذشت.

فتوحات او

بهیچوجه نمیتوان دراینجا ازاحوال بزرگانی که اسکندر بیك نامشان را ذکر کرده است. شرح جامعی نوشت مشار الیه بقسمی که در چند جای کتاب خود ذکر میکند در سنه ۱۰۲۵ / ۱۶۱۶ بنگارش مشغول بوده ومفصلا احوال معاصرین خودرا نوشته است اما مهمترین آنها ازاینقرارند:

خوشنویسان

ازطبقهٔ روحانیون وعلماء میرمحمد داماد وشیخ بهاءالدین عاملی از خوشنویسان مولانا اسحق سیادوشانی - محمد حسین تبریزی ومیرمعزی کاشی - میر صدرالدین محمد وغیره. از صنعتگران ونقاشان مظفر علی - زین العابدین - صادق بیك - عبدالجبار و غیره.

شعراء

ازطبقه شعراء ضمیری - محتشم - ولی - وحشی - خواجه حسین میر حیدر معمائی - برادران طیفور وداعی - و الهی و ملك قمی - حاتم کاشانی - صبری روزبهانی - حسابی - قاضی نوراصفهانی - حالتی - هلاکی مظهری کشمیری - فروغی - طبخی - سلطان الفقراء - کاکا - شرمی - این سه نفر از اهل قزوین بوده اند.

مطربان واهل نغمه وغیره

ازجملهٔ مطربان حافظ احمد قزوینی - حافظ جلاجل باخرزی حافظ مظفر قمی - حافظ هاشم قزوینی - میرزا محمد کمانچهٔ - استاد محمد مؤمن - استاد شهسوار چهار تاری - استاد شمس

---

(۱) بصفحه ٦ - ۱۸۵ کتاب این جانب موسوم به (سالی در میان ایرانیان) رجوع شود. (۲) جلد اول صفحهٔ ۸ - ۳۷٦ و غیره.



روبروی صفحه ۸۸



روبروی صفحه ۸۹

شیبورغوئی [۱] ورامینی ـ استادمعصوم کمانچهٔ استادسلطان‌محمدطنبورهٔ ـ میرزاحسین طنبورهٔ ـ استادسلطان‌محمدچنگی ـ دیگر ازجمله‌قصه‌خوانان‌وشهنامه‌سرایان‌حیدر و محمد خرسند وفتحی دونفر اخیرالذکر برادر واز اهل اصفهان بوده اند . چون آوازهٔ این طبقه که عبارت بود از مطربان و اهل نغمه خیلی بی دوام است من در اینجا به تفصیل اسمشان را نقل نمودم تا معلوم باشد که در آن عهد چه قسمی از صنعت موسیقی طرف توجه عامه بوده است :

از اینکه شاه عباس سزاوار لقب « بزرگ» بوده حرفی نیست مورخین اروپائی مانند سرجان ملکم [۲] هرچند خشونت ها و سختگیریهای اورا عذری موجه نیاورده اند ولی اغماض کرده واز انظار پوشیده اند .

لکه‌هائی که بردامن سلطنت او افتاده‌است

اما کشتن پسر ارشد خود صفی میرزا و کور نمودن برادر دیگر موسوم بخدا بنده میرزا وسوانح دلخراشی که متعاقب آن قضیه پیش آمد . [۳] صفحهٔ سیاهی در جریدهٔ پرافتخار پادشاهی او قرار میدهد . وفات شاه عباس دراوائل سنه ۱۶۲۹ واقع شد پس از وی نوه‌اش سام میرزا برتخت ایران نشست و نام پدر ناکام‌را عاریه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید .

روایتی است معروف در میان مسلمانان [۴] که سلیمان وفات یافت درحالتیکه برعصای خود تکیه کرده بود . طایفه جن که بحکم او در بنای معبدکار میکردند از رحلتش اطلاع حاصل نکردند مگر پس از یکسال که کرم عصارا خورد و جسد سلیمان برزمین افتاد . این افسانه درست برسلطنت صفویه در قرن بعد از شاه عباس منطبق میشود . عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم ایران را قرین امن و امان و آبادی کرد بطوریکه تاقریب یکصد سال بعد اخلاف خود را باوجود هر بی لیاقتی و ضعفی که داشتند از اضمحلال نگاهداشت .

جانشینان شاه عباس اول

از این تاریخ تا زمانیکه هجوم افغان ها در سنه ۱۷۲۲ آن خاندان را برانداخت چهار نفر از اخلاف شاه عباس برتخت نشستند اسامی آنها بقرار ذیل است نوه‌اش شاه صفی که در

---

(۱) در عالم آرای عباسی صفحه ۱۳۵ جلد اول چاپ طهران شمسی شتر غوهی قید شده است (مترجم) (۲) تاریخ ایران (چاپ ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۶-۵۵۵

(۳) رجوع بتفسیر قرآن مجید ۳۴ - « ۱۳ » . (۴) ایضاً صفحه ۵ - ۵۶۰

فوق گفته شد «۱۶۲۹-۱۶۴۲» نبیره‌اش شاه‌عباس ثانی «۱۶۴۲ - ۱۶۶۶» ونتیجه‌اش صفی که بعدها بنام شاه‌سلیمان دوباره تاجگذاری کرد «۱۶۶۶-۱۶۹۴» دیگر شاه حسین « ۱۶۹۴ - ۱۷۲۲ »

شاه‌صفی «۱۶۲۹-۱۶۴۲ » که ظالمی‌خون آشام‌بوده‌است

کروسینسکی [۱] راجع بشاه صفی‌میگوید : « بطور تحقیق در ایران دورهٔ باین خون‌آلودی و بی شفقتی هرگز نبوده است » ودر وصف‌آن گوید « که یك سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی بود » . اما هانوی [۲] مینویسد شاه بقدری کم درامور دولتی مداخله میکرد که ایرانیان بزحمت میتوانستند بفهمند شاهی دارند . اگر نه این بود که غالب اوقات احکام وحشیانه ازجانب او صادر میگشت و دامن سلطنت را بخون بیگناهان آلوده میساخت . » و نیز مینویسد « ازروی کمال دیوانگی قندهار وبابل (بغداد) راکه دوشهر معظم سرحدی او بودند از دست داد »

شاه‌عباس « ثانی۱۶۴۲-۱۶۶۶» خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد

اماراجع بشاه عباس ثانی بنابرقول (کروسینسکی [۳] « پس از شاه اسمعیل اول و عباس کبیر ایران چنین پادشاهی از خاندان صفویه بخود ندیده است»هر چند مثل پدر واجدادش « خیلی در شراب افراط میکرد . و چند رفتار بیرحمانه نمود و شبگردیهائی کرد که حقاً قابل ملامت و سرزنش بود اما فی الحقیقه خود را لایق تاجی که برسر داشت معرفی کرد . » ژزویت مذکور گوید : « هرقدر در کار سلطنت پیش میرفت رعایا وملازمان بیشتر اورا میخواستند وهمسایگان بیشتر ازاومیترسیدند، عدالت را دوست داشت و بر حکام و عمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده بمردم ستم وارد میآوردند بهیچوجه ابقا نمینمود . چندین فقره ازاین اعمال درسفر نامهٔ تاورنیه دیده میشود .شاه عباس ثانی روحی نجیب‌وبزرگ‌داشت نسبت بخارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد

---

(۱) صفحه ٤٤ از ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) . (۲) انقلاب ایران (لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۲۰ (۳) صفحهٔ ۸ - ۵۷ از کتاب مذکور (٤) صفحه ٤۹ از کتاب مذکور

که ازنظر مذهبی بآنان صدمه وارد آید ومیگفت « هیچکس جز خدا صاحب وجدان و عقیدهٔ آنان نیست من فقط برجسم و ظاهر آنان حاکم هستم وتمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند پیرو هر مذهبی میخواهند باشند شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت ازعدل وداد خود بهره‌مند سازد » بالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسلهٔ صفویه بود زیرا که شاه سلیمان بنا بر قول کـروسینسکی [۱] صفات حمیدهٔ پدرش عباس ثانی‌را بمیراث نبرد واخلاقی پست داشت اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه و وحشیگری هائی است که بیان یکی ازهزار آنها برشخص گران میآید . وقتی که در حال مستی یا غضب بود هیچکس ازمجاورینش بر جان ومال خود ایمنی نداشت . دست ها پاها بینی ها و گوشها برید چشمها بیرون آورد و زندگانیها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت . شخصی که در ابتدای مجلس طرب بیش از همهٔ حضار طرف توجه او بود درانجام‌مجلس بزم بقربانـگاه میرفت . این حالتی است که سرجان شاردن نقل میکند ومشارالیه دربعضی ازمحافل مزبوره خود برأی العین آن وقایع‌را دیده است . اشخاصی که بحضور میرفتند چنان خودرا در خطر میدیدند که یکی از بزرگان درگـاه میگفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم‌چنددفعه توجه کردم آیا سرم روی شانهایم قراردارد یانه . اززمان پادشاهی این شخص ایران روی بضعف و انحطاط نهاد خیالات او بقدری از افکار پادشاهان دور بود که چون از خطر عثمانیان اورا مطلع ساختند و گفتند اگر ازحالا در تدارك لشگر نیفتاده وخودرا برای مقابله حاضرنکنید عثمانیان چون ازکار مصالحه باعیسویان فارغ شدند بربهترین ولایات ایران حمله خواهند آورد . شاه درجواب گفت:اگر اصفهان را برای ما بگذارند مارا باکی نیست . »

شاه سلطان حسین متعصب بی حال (جلوس ۱۶۹۴ خلع ۱۷۲۲ — قتل ۱۷۲۹)

شاه‌حسین آخرین پادشاه صفویه بود (زیرا کـه دو شاهزاده که پس از او نام پادشاهی داشتند یعنی طهماسب ثانی و عباس ثالث بازیچه ودست نشاندهٔ نادرشاه بودند) این‌سلطان اخلاقاً خیلی بااسلاف خودتفاوت داشت‌زیرا که‌ازکثرت ترحم‌حتی درحین لزوم‌هم ملایم‌ترین‌سطوت وسیاستی رانشان نمیداد »[۲] روزی که برحسب اتفاق باطپانچه‌مرغابی‌رامجروح کرد«خودش بقدری متوحش شدکه (وئی فی‌الحقیقه مرتکب جنایتی گردیده و عبارتی راکه معمولا در

(۱) صفحه ۸ - ۵۷ ازکتاب مذکور (۲) کروسینسکی ص ۱۰۵ - ۱۰۸

ایران هنگام ریختن خون انسان میگویند بر زبان رانده وگفت «قاناواولدم» یعنی آلوده بخون شدم وغالباً فرمان میداد که دویست تومان بعنوان کفارهٔ عملی که بنظرش گناه عظیم می‌آمد بفقراء بدهند. این پادشاه حالت طلبگی داشت واز فقه بی‌اطلاع نبود بی اندازه در تحت نفوذ ملا ها واقع میگشت و در انجام مراسم دینی وتلاوت قرآن جدی بلیغ داشت بحدی که برای خود لقب | ملا | یا «پارسن حسین» [۱] تحصیل کرده بود. هر چند بدواً در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت اما بعد ها باصرار ما در بزرگ‌وابرام ندمای شرابخوار و خواجه‌سرایان جاه طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان دروی تأثیر نمود که: «بهیچوجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل‌راباختیارند ما وخواجگان-خود وامیگذاشت که هرطور میل دارند امور مملکت را حل وعقد نمایند. آنان نیز باکمال خود سری رفتار میکردند زیرا که بخوبی می دانستند شاهی که ضعیفانه رشتهٔ امور را بالتمام از دست داده وحتی عرایض داد خواهان را هم بازنکرده برای رسیدگی بدرباریان خود تسلیم کند بهیچوجه بیمی ازجانب او نمایدداشت-» [۲]

در این تألیف که قبل از هر چیز باید از ادبیات فارسی سخن راند و بعد از آن بتاریخ ایران پرداخت آنهم خیلی باختصار مگر در مواردیکه مربوط بتغییرات اساسیه‌قطعیه‌درروحیات ملیه‌باشد طبعاً دخول‌درتفصیل اوضاع دورهٔ‌اخیر سلطنت‌صفویه لزومی نخواهد داشت خاصه در صورتیکه چندین تألیف مهم وعالی راجع بانحطاط وزوال این سلسلهٔ جلیله ودر موضوع‌احوال ایران در آن عصردر دسترس‌خوانندگان انگلیسی هست از تألیف مزبوره کتب ذیل را نام می‌بریم:

بهترین شرحی که معاصرین راجع باین دوره نوشته‌اند

ادام الیاریوس منشی سفیری که از جانب فردریك دوك هلستین بروسیه وایران آمد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ تا فوریه ۱۶۳۸ در ایران بود. سفرنامه وسیاحتنامهٔ او که بزبان لاتینی نوشته شده اول بفرانسه سپس توسط جان دیویس بانگلیسی ترجمه گردید. نسخهٔ انگلیسی که در سنهٔ ۱۶۶۹ منتشر شده در دست اینجانب است.

(۱) الیاریوس (۱۶۳۶ — ۱۶۳۸)

الیاریوس یا به تلفظ اصلی اسم او الشلاگر شخصی بصیر و دقیق بوده و ظاهراً اطلاع کامل از ترکی و فارسی داشته است وکتابش یکی از بهترین مدارکی‌است برای‌تاریخ ایران

(۱) ایضا ص ۷۱ «Porson Hossein» (۲) کروسینسکی صفحه۷۶

در قرن هیفدهم میلادی .

(۲) پررافائل دومانس (۱٦٤٤ - ۱٦۹٦)

پررافائل دومانس رئیس مرسلین کاپوشن مقیم اصفهان در سنهٔ ۱٦۱۳ متولد شده ودر ۱٦٤٤ بایران آمده در ۱٦۹٦ بدرود زندگانی گفت کتاب او که موسوم است به (حالت ایران در ۱٦٦۰) که مسیو شفر آنرا دانشمندانه طبع ونشر نموده است (۱۸۸۰ پاریس) شرح گرانبهائی از تشکیلات ایران در دورهٔ که کمی بعد از اولیاریوس است میدهد اما بیانات او مثل عبارات اولیاریوس زنده و با آب ورنگ نیست .

(۳) شاردن (۱٦٦٤ — ۱٦۷۷)

شوالیه شاردن در ۱٦٤۳ متولد شده دومرتبه بایران مسافرت کرده هر بار شش سال توقف نمود (۷۰ - ۱٦٦٤ و ۱٦۷۷) ودر سنهٔ ۱٦۸۱ در لندن اقامت گزیده بتاریخ ۱۷۱۳ در آن شهر وداع زندگانی گفت . از سیاحتنامهٔ ایران شاردن من یك نسخه را که لانگلس استاد دانشمند در (۱۸۱۱ پاریس) در ۱۰ مجلد منتشر ساخته است در دست داشته ام در صفحات ۲٤٤ - ۱۵۱ جلددهم تحت عنوان ملاحظات تاریخی ایران از قدیمترین ازمنه تا زمان حاضر شرح حیرت انگیزی دیده میشود که ناشر کتاب اضافه نموده وتاریخ ایران را تا عهد فتحعلیشاه خلاصه نموده است .

(٤) شیخ علی حزین (۱٦۹۲ - ۱۷۷۹)

شیخ علی [۱] حزین که نسب خود را بشیخ زاهد گیلانی معروف مرشد شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه میرساند در سال ۱٦۹۲ در اصفهان متولد شد وپس از صرف قسمت اعظم عمر در اینشهر در سال ۱۷۳٤ بهندوستان رفت ودیگر بر نگشت . کتاب خودرا در ۱۷٤۱ تألیف نمود در سنه ۱۷۷۹ پس ازعمری دراز در بنارس وفات یافت . متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب اودرسنه ۱۸۳۰ - ۱ توسط ف . ث . بلفور Belfour منتشر گردید . هر چند شیخ مشار الیه خود نیز در واقعهٔ هائلهٔ که درسال ۱۷۲۲ براصفهان واردشد حضور داشته است اما شرحی که از محاصرهٔ این شهر بدست افغانها ورنج ومحنت اهالی میدهد خیلی از تحریرات کرسینسکی وسایر مشاهده کنندگان اروپائی کمرنگ تر وبی تاثیر تراست . اما ازطرف دیگر ترجمهٔ احوال امراء واعیان

(۱) شیخ محمدعلی حزین (مترجم)

و علماء و شعراء معاصرین قیمت خاصی بر کتاب او میگذارد .

(٥) کروسینسکی (۱۷۲۷-۱۷۰۰)

فاطر کروسینسکی که هیجده الی بیست سال قبل از سنه ۱۷۲۲ رئیس ژزویت های اصفهان بوده کتاب بسیار خوبی بنام «تاریخ انقلاب ایران» در باب سلسلهٔ صفویه از آغاز تا سنهٔ ۱۷۲۷ تألیف و وقایع حمله افغانها را بتفصیل تمام ذکر کرده است .

(٦) هانـــوی ۱۷٤۳ — ۱۷٥۰

جونانس هانوی که در سالهای ٤-۱۷٤۳ در ایران بوددو جلد کتاب باسم : **شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی بحر خزر با نضمام یك سفر نامه** درسنه ۱۷٥۳ تألیف ومنتشر نمود بعد ها دوجلد دیگر ضمیمهٔ آن کرد بعنوان **انقلاب ایران** جلد اول مشتمل بر **ذکر وقایع عهد شاه سلطان حسین وحملهٔ افغانها وسلطنت سلطان میرمحمود و جانشین او اشرف** جلد دوم در تاریخ **غاصب معروف نادر قلی از سال تولد ۱٦۸۷ تاروز وفات ۱۷٤۷ با نضمام بعضی وقایع ایام قائم مقام بدبخت او عادلشاه** در قسمت اول تاریخش هانوی مطالب بسیار از کروسینسکی اخذ نموده اما راجع بدورهٔ اخیر از سنه ۱۷۲۷ - ۱۷٥۰ و در تمام تاریخ نادرشاه کتاب او مأخذ مستقل و معتبری است مضافاً باینکه سبك تحریرش در سر تا سر کتاب زنده و برای مطالعه مطبوع است .

دورهٔ اخیر سلطنت صفویه مورخین ایرانی را بنگارش تشویق نمیکرد

فقط معدودی از سیاحان و نویسندگان هستند که تالیفاتشان قسمتی از عهد مزبور را روشن میکند . آنها را بتفصیل ذکر کردم از آنرو که منحصراً طرف رجوع من بوده اند اما اگر کسی بخواهد صورتی از کلیهٔ آنها ببیند و استفادهٔ کامل ببرد لازم میآید که بمقدمهٔ مسیو شفر بر کتاب پررافائل دومانس رجوع نماید که شرح آن در فوق گذشت تواریخ اروپائی در این باب بنا بر قول وادله سرجان ملکم[1] خیلی از کتب مورخان فارسی زبان مفیدتر و روشنی بخش تر ندوچنانکه مشارالیه گوید برای آنها «بزحمت میتوان عهدی باین نامساعدی و نامناسبی فرض کرد، مدتی قریب یکقرن گذشت بدون اینکه واقعهٔ سیاسی عظیمی واقع شود و حتی امن و آسایش فوق العاده که حکمفرما بود برای ایران فائده حاصل نمی نمود. راست است که شاهزادگان —

(۱) تاریخ ایران «لندن ۱۸۱٥» جلد اول صفحه ٥٦۸ — ٥۷۰

نجبا ـ وامرای بزرگ این سلطنت از خطر جنگ داخلی وجدال خارجی فارغ بودند، اما جان و مالشان بازیچه عدهٔ سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود. طبقات دانیه کمتر از درجات عالیه بخطر دچار میشدند اما روز بروز خوی جنگجویانه وطبع سلحشورانه را از دست میدادند و آنچه در پرتو صلح و امنیت مملکت جمع آوردند روزی که دیگر نتوانستند از مملکت دفاع نمایند قدر وقیمت خود را بکلی از دست داد. می توان گفت ملت روی اساس شهرتی که سابقاً تحصیل کرده بود وجود خود را حفظ میکرد تا روزیکه آنچه حاصل نموده بود از دستش رفت و در اثر توسعهٔ ملایم اما محقق یك انحطاط فسادآلودی، نتوانست مختصر جنبشی بخود داده و فقر و فلاکت وخرابی را که در نتیجه حمله معدودی افغان بر او نزول کرده بود، دفع و رفع نماید. فتح افغانها چنان ایران را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم از اینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی آور وحوادث دردناك آن عهد خودداری کرده باشند».

شیخ علی حزین [1] نیز کاملا همین نظر را اظهار میکند. «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویه در ممالك بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین الکمال [2] بود پادشاه و امرای غافل وسپاه آسایش طلب را که قریب بیکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطر نمیگذشت [3] تا اینکه محمود [4] مذکور با لشکر موفور بممالك کرمان و یزد رسید وغارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد و این در اوائل سال اربع و ثلاثین و مائة بعد الالف بود».

جنانس هانوی [5] نیز بهمین طریق قضیه را نقل می نماید «ایران هیچوقت بیش از ابتدای این قرن (قرن هیجدهم) از آسایش کامل بهره‌مند نبود. معاهداتی که با همسایگان بسته بود بخوبی رعایت میشد و ازهرحملهٔ خارجی او را محفوظ میداشت و باوجود سست حالی و توانگری اهالی که نتیجهٔ طبیعیهٔ امنیت ممتداست، باز هم بیم خطری از طرف اهالی خود مملکت نمیرفت. این مملکتی که در عهود

(۱) صفحهٔ ۱۰۶ از چاپ بلفور وصفحهٔ ۱۱۶ از ترجمه مشار الیه (۲) چشم بدرا عربها عین الکمال میگویندزیرا که هرچه درنوع خود بکمال رسید آماج تیر آن خواهد گشت. (۳) مقصود فتح قندهار وطغیان افغانها در تحت ریاست میرویس است. (٤) پسروجانشین میرویس. (٥) انقلاب ایران جلد اول صفحه ۲۲

سالفه بآنهمه انقلابات دچار شده بود دراین عصر بر حسب ظاهر چنان اساس امنیت وصلاحش استقرارو استحکام داشت که خبر شکست یافتنش تمام عالم را متحیرساخت مسبب و فاعل اینواقعه عظیمه‌قومی بود که حتی امرای خودش هم از حالش اطلاع نداشتندو امروزفقط بواسطهٔ شهرت ملتی که تحت انقیاد خود در آورده‌اند معروفیت حاصل کرده اند این قوم را ..... باسم و عنوان عمومی افاغنه میشناسند .[۱] »

عیوب سیاست شاه عباس

سابقاً گفتیم که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دوراندیشانه بود اما در اینجا لازم است گفتار سابق را تفسیر نمائیم .هر چند شاه عباس بر قدرت سلطنت بسیار افزود لیکن بالاخره این امر بضعف ملت و پستی اخلاق حکام آن منجر گردید . پادشاهان سابق از قوم وخویشان جاه طلب خود و رؤسای طوایف مقتدر و شهر نشینان گردنکش جمعی در رکاب داشتند و شاه عباس بجای تمام این ها شخص‌خود را تنها معالج معرفی کرد . در عوض اینکه اولاد خود را بمقامات عالیه اداری رسانیده ودرجنگ شرکت بدهد شاه عباس یا آنها را از حلیهٔ بصر محروم ساخت و کشت یادر چهار دیوار حرم محصور کرد در این مکان هم چنانکه کرونسکی [۲] می نویسد روزگاررا بزحمت و ریاضت وجوع میگذرانیدند و از لذائذ وتجملات پادشاهی بی بهره‌مانده وتربیتی بسیار ناقص یافته.تحت نفوذخواجه سرایان در می آمدند و بالاخره‌همین خواجگان در مملکت‌صاحب اولین‌درجهٔاقتدار گردیدند . پیش ازاین اشاره کردیم که چگونه نجبا و بزرگان و رؤسای طوایف را از میان بر داشت و به تشکیل شاهسون‌پرداخت تا برای هفت قبیله که سابقاً حامی اجداد او بودند معارضی تهیه شود . نکتهٔ عجیب دیگر که دلالت دارد بر اینکه شاه عباس کاملا اصل « تجزیه کن تا حکمفرما شوی » را مراعات میکرده این است که عمداً در تمام شهرهای بزرگ دودسته ترتیب داد که علی‌الظاهر و بطور مصنوعی بایکدیگر بنای ضدیت گذارند.

---

(۱) اما مورخین عرب از جمله ابن‌الاثیر در چندجا اسم افغانها را می‌برد که نخستین آن‌درذکر وقایع سال۳۶۶/۷-۹۷۶ است . در اواسط قرن چهاردهم میلادی خیلی در جنوب شرقی ایران خود سرانه رفتار میکردند رجوع شود بترجمهٔاختصاری من از تاریخ گزیده (سلسلهٔ انتشارات گیب XIV۲) صفحه۱۶۱ ومابعد. (۲) صفحه ۷۰ - ۶۵

کروسینسکی[1] هم آنهارا پلنگ و فلنگ می نویسد . این دوحزب هرچند وقت یکبار بایکدیگر مشغول جدال میشدند تا اینکه بنابر قول کروسینسکی «چنان باهم مخالف و بخون هم تشنه باشند که اهالی ولایات مختلفه همواره سلاح در کف بایکدیگر مشغول شوند و تنفر و خصومت را دورتر از ولایت خود نبرند » باز مشارالیه می نویسد (ص۹۲)« هرچند سلاحی نداشتند زیرا که تصور نمیشد جز چوب و سنگ اسلحه بکار ببرند، اما گاهی بقدری آتش قتال بالا میگرفت و خونریزی بپایه میرسید که شاه مجبور میشد لشگریان را باتیغ کشیده بمیانه بیاندازد وآنها را از هم دور سازد ولی گاهی باوجود این طرز مداخله باز هم جدا کردن مقاتلین مشکل می نمود چنانکه در اصفهان بسال ۱۷۱٤ لازم شد سیصد نفر در عرصهٔ جدال عرضهٔ شمشیر آبدار کنند تاآتش جنگ فرونشیند و مبارزان از هم جدا شوند »

غلبهٔ ملاها که فردا کمل آنها ملا محمدباقر مجلسی بوده است

درعهد « ملا حسین » آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت وبد بخت بود علاوه برخواجه سرایان یك طبقهٔ دیگر نیز نشوو نما یافت و قوی شد اقتدار ونفوذ این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخص مهیب و هول انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت . بعدها بتفصیل ازاحوال اوخواهیم نگاشت . مریدان ومعتقدان[2] او گویند پس از فوتش (سنه ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ – ۱٦۹۹)[3] بقلیل مدتی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ بآن درجه از سختی و تیرگی رسید و اظهار میدارند که فقدان چنان شخص بزرگواری ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوهٔ انتقاد دارند آن پیش آمدها را تا درجهٔ مربوط بسختگیری ها و آزادی کشی های او و همکارانش خواهند دانست .

---

(۱) صفحه ۹۱ هانوی «جلد سوم صفحهٔ ۳۲ و صفحهٔ ۳۳» آنهارا پلوك و فلوك می نامد و مدتی بعد آنها را حیدری و نعمتی می خواندند . (۲) مثلا قصص العلماء صفحهٔ ۲۱٦ از چاپ سنگی ۱۳۰٦/۹-۱۸۸۸ . (۳) کلمات «غم وحزن» ماده تاریخ وفات اوست .

فصل چهارم

خلاصهٔ تاریخ ایران در دو قرن اخیر (۱۷۲۲ — ۱۹۲۲ م)

پس از تردید بسیار وامتحانات بیشمار بالاخره مصمم شدم که گزارش دوقرن از تاریخ ایران را در یك فصل جای بدهم . اگر این تألیف یك تاریخ سیاسی از ایران بود البته این اقدام بی‌تناسب می شد . زیرا که این مدت‌طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است : حملهٔ افغان وخرابی‌های آنها ـ ظهور برق‌وار و افول ناگهانی آن فاتح حیرت انگیزی که نادر شاه نام داشته ـ طلوع کریمخان زند که در میانه یك عالم اغتشاش و بدبختی و فقر قد برافراشت واورا عموماً از بهترین حکمرانان ایران میدانند ـ پیدایش جانشین او لطف علیخان که جوانی ظریف وزیبا وناکام بود ـ استقرار دولت قاجاریه در خلال این احوال ـ از جملهٔ حوادث مهمهٔ دیگر دو واقعهٔ قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود : ظهور ونشو ونمای مذهب بابیه تا سال ۱۸۴۴ وانقلاب سیاسی ۱۹۰۶ . این دو واقعه در حیات عقلانی وتوسعهٔ ادبیات ایران عمقاً تغییری حادث نموده وهریك از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل وبزرگ بشود و در یك فصل گنجایش نخواهد یافت . این کتاب نه از لحاظ سیاست بلکه از نظر ادبیات نگارش یافته‌است وتاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپائی حتی دانشمند ترین آنان در جزء ذخایر اطلاعات خود شمهٔ از تاریخ مشرق‌را نیز محفوظ میداشتند شایستهٔ آن بود که این مختصر تاریخ هم حذف گردد . از این جهت لازم است راجع بادوار انتقال یا اعصاری که علم و فضل در ذروه ترقی بود بیشتر شرح و بسط داد تا نسبت باوقاتیکه میان عقاید یا افکار متضاد یاطبایع جاه طلب جدال و رقابت بیفایده بر پای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعهٔ ماست از جنس قسمت دوم محسوب میشود . در این عصر زبان ادبی (که بطور تحقیق در قرن ۱۴ میلادی صورت ثابتی یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگر نه بواسطهٔ حسن عدیم النظیر او بود میتوانستیم بگوئیم دیروز ساخته شده است) تغییر مهمی نکرد . تا اواسط قرن نوزدهم معدودی از اشکال جدیده شعری و شیوه‌های

ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که جنون تشیع عهد صفویه را تغییری بدهد تاهنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸٤٤ . اما تأثیر واهمیت آن مذهب باز ازلحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰٦ بود . بعلاوه تفصیل هجوم افغانها و طلوع نادر شاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است . واسم بعضی از کتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد محاسن آنها بقدری است که امروز بزحمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد وهرگاه بخواهیم مختصر بیان کرده وبقالب این تألیف در آوریم ضایع وناقص خواهند گردید . از این رو بهتر دانستم که در این فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دوقرن اخیرا کتفا نمایم .

هجوم افغانها ۱۷۲۲ ـ ۱۷۳۰ م

اخلاق افغانها

بر خلاف اعراب ومغولهاوتاتارها وترکها که ایران را مقهور بیگانگان میساختند ، افغانها هرچند از جنبهٔ مادی با ایرانیان اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی واز خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند در سر تا سر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است جیمس دارمستتر ملاحظه کرد که در لهجهٔ معمولی آنها موسوم به پشتو اصول وبقایای زبان اوستائی کتاب مقدس زردشتیان موجود است . ازایرانیان جسورتروجنگجوی‌تر و خشن ترند وکمتر از ایرانیان هنرمندی وتربیت دارند . سنی معتصب هستندوهمین صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید و بواسطهٔ همین تعصب بود که افغانها توانستند بهجوم خودلباس جنگ مذهبی بپوشانند .

شرح اغتشاش قندهار

قندهارکه در میانه سلاطین صفویه‌وپادشاهان مغولی هندوستان همواره علت نزاع بود در سنهٔ ۱۷۰۷ دولت ایران در آن تصرف داشت وحکومت آنجا را بیکنفر گرجی موسوم بگرگین خان محول نموده بود که بطرزی بسیار مستبدانه حکمفرمائی میکرد . میرویس یکی از رؤسای افغانی که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان محبوس دولتی باصفهان تبعید گردید . مشارالیه در این شهر علی‌الظاهر آزادی‌تام داشته ودر دربار شاه حسین بیمانع پذیرفته میشده

است . وچون فراست ودقت نظر کامل وقوهٔ دسیسه کاری بسیارداشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری را که رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کمال وضوح شناخته وتشخیص دادو بامهارت وزرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر وحاکم ایرانی در معرض خطر آن واقع بود، دامن زدن گرفت این سوء ظن البته نسبت بیك نفر عیسوی واز نجبای گرجستان زودتر وآسان تر از هر کس ممکن بود شعله‌ور گردد هر چند هم ظاهراً وعملاً هیچ دلیلی برای عصیان و خیانت او در دست نباشدخاصه‌اگر در حق او بگویند که فلان بیشتر مایل بتجدید حیات ملت خود است تاسعادت وقوت ایران!

میرویس در مکه

بعداز آنکه میرویس این تخم بدگمانی را کاشت وکاملا مورد توجه دربار ایران شد، رخصت یافت که به‌حج برود . در ایام توقف مکه‌برای پیشرفت مقصود خود باقدام مهم دیگری مبادرت ورزید وازعلمای بزرگ استفتا کرد که آیارعایای سنی مذهبی که تحت سلطهٔ پادشاه رافضی (شیعه) باشندمجبور باطاعت اوهستند یادرهنگام فرصت مختارند باوی مقاومت کرده‌اگرلازم باشد بزورشمشیر ازخوددفاع نمایند. فتوای علماء مطابق شق ثانی وموافق منظوراو بودمیرویس آن‌را باخود باصفهان وازآنجا بقندهار برد زیرا که‌درسال ۱۷۰۹ دولت باواجازه داد که بمحل خود برگردد ودر حق او بگرگین خان توصیهٔ کامل نمود . اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فسادی کرد وهنگامیکه عدهٔ کثیری از قشون ساخلو ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میرویس و همراهانش وقت را غنیمت دانسته ودر موقعیکه بقیه لشگر از قلعه خارج بود حمله آورد وخود گرگین خان و بسیاری ازلشگریان را مقتول نمودوشهر رامتصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میرویس خیلی‌مفید واقع شد وبواسطهٔ آن‌تردید وندامت وجدانی پیروان ضعیف القلب خود را که بدواً در تمرد وعصیان نسبت بحکومت ایران تعلل کرده بودند برطرف ساخته بلکه‌آنها را با هموطنان پرهیجان دیگر خود متحد کرد تااو را بشاهی قندهار وسرداری لشکر ملی انتخاب نمودند .[۱]

ظفر یافتن عاصیان

دولت ایران بعد از آنکه چند بار باکمال کمدلی اقداماتی برای غلبهٔ بر شهر و یاغیان حصاری نمود ، خسرو خان

(۱) کرونسکی صفحه ۷ ؛

برادرزادهٔ گرگین‌خان مقتول را با ۳۰٫۰۰۰ نفر بتسخیر قندهار فرستاد هرچند دربدو امر غلبه نصیب شد و افغانها شرایطی برای تسلیم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسروخان بهیچوجه قبول ننمود وعاصیان مجبور شدند با نومیدی تمام مجدداً جد وجهدی کنند نتیجه این شد که سردار اردو بدرود زندگانی گفت ولشگر ایران بطور قطع شکست خورد واز تمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفر رهائی یافت . دوسال بعد یك لشگر دیگر بسرداری رستم‌خان از ایران آمد وهمچنین مغلوب یاغیان گردید وتمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان در آمد .

میر محمود پسر میرویس جانشین پدر میشود

میرویس که بطریق مذکور در ظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را ممهد ساخت در ۱۷۱۵ وداع زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبدالله ریاست یافت وچون بنا برشرایطی سلطنت ایرانیان راپذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میرویس او را کشته بلافاصله خود را پادشاه خواند.

شورشهای دیگر بر ضد دولت ایران

چون باین ترتیب ضعف دولت ایران از پرده بیرون افتاد دیگران نیز بافغانهای قندهار تأسی نمودند . از جمله افغانهای ابدالی هرات وازبکهای ماوراء النهر و کردها ولگزی ها و اعراب بحرین شوریدند هرچند صفی قلی خان با ۳۰٫۰۰۰ نفر موفق شد که ۱۲٫۰۰۰ ازیك را در هم شکند لیکن بلافاصله بدست افغانهای ابدالی مغلوب گردید .

تصرف افغان ها کرمان را

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحمله نمود از صحرای سیستان گذشته کرمان را تصرف کرد اما چهار ماه بعد لطفعلی خان سردار ایرانی اورا از آنجا بیرون راند وخود بشیراز رفته به تنظیم « لشگری که سالها مانند آن در ایران دیده نشده بود » همت گماشت . میخواست افغانها را درهم شکسته مجدداً قندهار را مسخر کند بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی از دسایس درباری که با شتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید وچون محبوسان باصفهانش بردند . وسپاهی که مشارالیه باین زودی وبا این دقت جمع ومنظم کرده بود پراکنده شد و بهمان نسبت افغانها جانی تازه گرفتند . فتح وغارت شماخی بتوسط لکزیها وظهور علائم عجیب وغریب در آسمان بیش از پیش موجب رعب ایرانیان گردید وحکم عمومی

شاه حسین برای توبه واستغفار وانابه، نتیجه اش فقط این شد که بر ضعف قلب و ترس عامه افزود.

اتحاد زردشتیان وافغانها

سنهٔ مشئومهٔ ۱۷۲۲ بامحاصرهٔ ثانویه وفتح کرمان بدست میرمحمود شروع شد. واقعهٔ معتنابهی که مربوط باین قضیه می شود این است که عدهٔ از زردشتیان با میرمحمود همراه و متحد شدند این ها [۱] بقایای معدودهٔ ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین زردشت پایدارند و بیشتر در یزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند. چرا این قوم غیر مسلم با مسلمانان خارجی متحد شده و باهموطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند؟ مشکل است جز این جوابی مقنع پیدا کرد که تعصب و سختگیری ملاهای شیعه موجب گردید که قوم مزبور باین اقدام فوق العاده مبادرت بنمایند. اگرحقیقت داشته باشد عجیبتر اینست که بنا برقول هانوی ازبهترین سرداران میرمحمود یکنفر زردشتی بود که هرچند نصرالله نام داشت. واین ازاسامی مسلمانان است، لیکن برحسب بیانات مؤلف مذکور: [۲] « از پرستندگان آتش بود زیرا که سلطان دونفرهیربد استخدام کرده بود تا در جوارمرقدش شعلهٔ مقدس را افروخته نگاهدارند »

پیشرفت افغانها بجانب اصفهان

میر محمود از کرمان راه یزد را پیش گرفت ولی شهر مزبور رانتوانست بحمله مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان راند و مستهزآنه ۳ ۱۵/۰۰۰ تومانی را که بعنوان پیشکش و بشرط مراجعت بوی تقدیم نمودند رد کرد و عاقبت گلون آباد را که در سه فرسخی پایتخت صفویه واقع است لشگر گاه ساخت پس از مباحثات و عرض عقاید مختلفه بالاخره سپاه ایران ازاصفهان بیرون آمد در۷مارچ وروز بعد بالشگر افغان مقابل شد و بیشتر بعلت خیانت والی عربستان شکست فاحشی براو وارد گردید.

جنك گلون آباد ۸ مارچ ۱۷۲۲

جنك گلون آباد که دریکشنبهٔ ۸ مارچ ۱۷۲۲ در میان ایرانیان و افغانان واقع شد چنان کار سلسلهٔ صفویه را از روی قطع خاتمه داد که حرب قادسیه در ۶۳۵ میلادی کار ساسانیان را

(۱) انقلاب ایران تألیف هانوی جلد اول صفحهٔ ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنا برحساب هانوی درآنوقت معادل مبلغ ۳۵۰۰ر لیره بوده است (صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور)

و جدال لشگر خلیفه با سپاه مغول درخارج بغداد بسال ۱۲۵۸ مسیحی کار دولت عباسی را بانجام رسانید . درمیان این سه‌جنگ یك نقطهٔ شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت وجلال مدافعین وحقارت و ضعف ظاهری مهاجمین است .

یك مقایسهٔ عجیب

مشابهت میان جنگ قادسیه و حرب بغداد در یك صفحه از کتاب الفخری مذکور است [۱] و شرح ذیل که از قلم هانوی تراوش یافته [۲] هرگاه با آن مطابقه شود بسیار جالب توجه خواهد بود :

« آفتاب تازه در افق ظاهر شده بود که دو لشگر بادقتی که از خواص این موقع دهشت انگیز است بنظارهٔ یکدیگر ایستادند . سپاه ایران با درخشان ترین زیورهای درباری خود درامزین ساخته ازشهر بیرون آمد چنانکه گوئی بنمایشی یاجشنی میرود نه بمیدان قتال . گرانبهائی و رنگارنگی سلاح ولباس وزیبائی اسبان و طلا و جواهریکه بعضی از زین هارا مستور کرده بود وجلال وشکوه خیام لشگر تمام اینها اردوگاه ایران را بسیار مجلل و آراسته جلوه میداد

«ازطرف دیگر عدهٔ خیلی کمتری مبارز که خستگی وحرارت آفتاب رنگشان را دیگر گون و پوستشان را خراشیده بود انتظار می کشیدند . لباسشان بقدری کهنه و دراین سفر دراز چنان پاره‌پاره شده بود که بزحمت آنهارا ازسرما محفوظ میداشت . زینت اسبانشان فقط از چرم و برنج بود و هیچ چیز براق و درخشانی نداشتند مگر سنان و شمشیر . » .

مشابهت ومباینت هجوم عرب و مغول وافغان

این سه‌جنگ بزرگ و قطعی از چند جهة بیکدیگر شباهت داشتند . درهرسه‌مورد یك‌سلسلهٔ جلیله تاریخیه که درجهٔ انحطاط معنویش در زیر پردهٔ جلال ظاهری مستور مانده و چون تا آنوقت بلا معارض بوده صورة قوت و شکوهش جلوهٔ داشت از حملهٔ قومی سلحشور و جسور که تا آنزمان بزحمت نامشان بگوش میرسید یا کمی ازوحشی بهترشان میدانستند مضمحل وناپدید

---

(۱) برای ترجمهٔ این قسمت رجوع کنید بصفحه ٤٦٢ جلددوم تاریخ ادبی ایران تالیف من - وبرای متن مراجعه نمائید بصفحهٔ ۸ - ۹۷ خود کتاب چاپ اهلوارد Ahlwardt (۲) انقلاب ایران (چاپ لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۵ - ۱۰٤

گردیده است و در هر سه مورد فساد و انحطاط در یك مدت کم و بیش طولانی ریشهٔ مملکت‌را خورده آخرین واقعه را نه فقط ممکن بلکه حتمی میساخت . فساد و انحطاط مزبور اگرچه درجه شدت وضعف ودائرهٔ وسعتش تاروزی که آخرین تیر مهلك بنشانه نخورد کاملا معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و روشن‌است . وبرحسب اخلاق وچابکی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف‌میگشت عرب‌در قرن هفتم میلادی دولتی عظیم تشکیل داد که‌شش قرن برپای مانده و درآب وخاك وسکنهٔ ممالکی که تحت اختیارشان‌آمد تغییرات‌عمیقه حادث کردند . دائرهٔ فتوحات مغول حتی از عرب هم وسیعتر بود زیرا که از چین و تبت تا آلمان و روسیه رامسخر ساختند امادرجه ارتباط و التصاق آن دولت بزرگ خیلی کمتر از سلطنت عرب بود . غلبهٔ افغانها که اکنون موضوع بحث ماست کمی با ایلغار و نهب و غارت تفاوت داشت و نتیجه اش قریب ۷۵ سال اغتشاش وهرج ومرج شد (۱۷۲۲ - ۱۷۹۵ م) این مدت‌را دورهٔ سلطنت برق آسای‌نادرشاه درمدت کمی روشن ساخت ایام سلطهٔ افغان ها بر ایران عملا فقط هشت یانه سال دوام داشت . [۱]

پس ازهفت ماه که ازجنگ گلون‌آباد گذشت سلطان حسین بر گشته بخت بانهایت خفت بطور ترحم انگیزی تسلیم شد . گویند ایرانی ها دراین جنگ‌تمام توپخانه و بار و بنه وخزاین خود را از دست داده و ۱۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفر لشگر خودرا درصحنه‌مصاف کشته گذاشتند . در۱۹ مارچ میرمحمود قصر محبوب پادشاه ونفرج گاه فرح آباد را که فقط سه میل از اصفهان دور بود متصرف شد و این مکان را اردوگاه خود ساخت . دو روز بعد افغانها محلهٔ ارمنی نشین جلفارا گرفتند و مالیاتی عبارت از مبالغی وجه نقدوعدهٔ از دوشیزگان مأخوذ داشتند و از آنجا قصد کردند که بجمله اصفهان‌را صاحب شوند اما پس ازآن که در ۱۹ و۲۱مارچ دومرتبه‌عاجز گشتند بمحاصرهٔ شهر همت گماشتند .

فرار شاهزاده طهماسب میرزا از اصفهان بقزوین

سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور گریخته بجانب قزوین رهسپار گردید وهرچند

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود و در اکتبر همان سال اصفهان‌را مسخر ساخت پسر عمویش اشرف که جانشین‌او گردید در۱۷۳۰ بدست بلوچها مقتول شد .

توفیق کامل نیافت لیکن درآنجا بجمع آوری لشگر وتهیهٔ وسائل کمك باصفهانیان مشغول شد .

قحط در اصفهان

کمی بعدقحطشروع شد و مردم اصفهانرابتنگ آوردهمه تقاضانمودند که بیرون رفته برمحاصرین حمله کنند اماخروج نومیدانهٔآنها بواسطهٔ خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید . این شخص درتمام آن ایام تاریك فی‌المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود . درباریان ایران را نیز گوئی فی‌الحقیقه نوعی ازجنون عارض شده‌بود که‌بخیانتکاران اطمینان بسته و بر صاحبمنصبان شجاع و وطن پرستی چون لطفعلی خان سوء ظن برده و آنان را تنزل رتبه داده و منفصل مینمودند . در عرض سه یا چهار ماه قبل از تسلیم شدن اهل شهر بقحطی فوق‌العاده دچار بودند چنانکه کار بخوردن سگ و گربه و حتی جسد مردگان منجر شد و خلقی کثیر تلف گردید . تفصیل رقت انگیز این وقایع در کتب کروسینسکی هانوی و در شرحی که همان اوقات مأمورین کمپانی هلندی موسوم به Dutch East India که آنوقت مقیم اصفهان بوده‌اند نوشته‌اند بدست میآید متن اصلی این نوشتهٔ اخیر را دلپ H. Dunlop در کتاب زیبای خود موسوم بایران Perse نقل نموده‌است [هارلم ۱۹۱۲ صفحهٔ ۲۴۲ - ۲۵۷] .

تسلیم شدن اصفهان ۲۱ اکتبر ۱۷۲۲

درآخر سپتامبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خود پایتخت را بمهاجمین تسلیم نماید اما میر محمود برای اینکه بوسیلهٔ محاصره‌وقحطی عدهٔ محصورین را تقلیل‌داده وقوای فکری آنهارا ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگو را بدرازا کشید بقسمی که در ۲۱ اکتبر بالاخره اجازه دادند شاه پیاده بفرح آباد که پیش از این تفرجگاه مطلوب و دلپسند او بود و در این موقع دشمنان سنگدل و جفا کارش در آنجا اردوگاه داشتند رفته تاجی را که میر محمود شش روز بعد برسر نهاد تقدیم نماید .

چون طهماسب‌میرزا درقزوین خبر استعفای پدر را استماع کرد . تاج شاهی برسر گذاشت اما در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم بامان‌الله خان که‌در عرض راه قم و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند .

استمداد طهماسب از روس و عثمانی

دراین موقع طهماسب بیك وسیلهٔ بی اثر و نکبت آمیزی که عبارت بود از استمداد از روس و

عثمانی دست زد. این دو دولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محتضر ایران دوخته و یکی گیلان و دیگری تفلیس را فرو گرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهدهٔ بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب در مقابل بیرون کردن افغانها از ایران وتجدید استقرار سلطنت ولایات گیلان ومازندران و گرگان وشهرهای باکو و دربند و مضافات را بروسیه واگذار مینمود. چیزی نگذشت که ترکها ایروان نخجوان و خوی وهمدان را تصرف کردند اما از تبریز رانده شدند. درجولای ۱۷۲۴ در اسلامبول قرار دادی میان روسیه و عثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید. ۱

قضاوت وسفاکی افغانها

مقارن این احوال میر محمود در اصفهان مشغول سفاکی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجبا و رؤسای شهررا درخون کشید و قساوت را بجائی رسانید که دویست طفل از خانوادهٔ مقتولین را نیز کشت. همچنین نزدیك سه هزار نفر از قراولان خاص شاهی را با جمعی از اشخاصیکه نسبت بآنها سوء ظن داشت یا از نفوذ و قدرتشان میترسید هلاك کرد. در سال بعد (۱۷۲۴ م) یکی از سرداران افغانی موسوم به زبردست خان بگرفتن شیراز که همکار سابقش نصرالله ۲ ازعهدهٔ تسخیرآن برنیامده بود موفق گردید. در اواخرسال میرمحمود خود را مهیا ساخت که بیزد حمله ببرد زیرا که تا آنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر از ترس اینکه مبادا زردشتیان یزد نیز بهم مذهبان کرمان خود تأسی نموده وبافغانها ملحق شوند عدهٔ کثیری از آنها را عرضهٔ هلاك ساختند.

کشتن محمود بازماندگان خانواده سلطنتی راوقتل خود او بدست اشرف

در این اوقات میر محمود از عصیان و نافرمانی روز افزون پسرعم خود اشرف مشوش شده وعلی‌المشهوراز قساوتهائی که کرده بودوجدانش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را بریاضت وا داشت؛ اما این اعمال برسوء خلق و مالیخولیای او افزود بطوری که در ۷ فبرای ۱۷۲۵ تمام باز ماندگان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دو کودك بسیارخردسال او بقتل رسانید، پس‌ازاینوقت اختلال‌امورش دائماًروی‌بافزایش نهاد تا اینکه در ۲۲ آپریل

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرار داد مذکور رجوع شود بجلد اول صفحه ۱ - ۲۰۰ ازانقلاب‌ایران تالیف هانوی. (۲) بصفحات قبل‌همین کتاب‌رجوع شود

۱۷۲۵ پسرعمش اشرف اورا کشته و برتخت شاهی جلوس کرد ، میرمحمود درموقع مرگ بیست و هفت سال داشت و در حق او می‌نویسند که مردی میانه بالا و سفاك بود گردنش بقدری کوتاه بود که تصور میرفت سرش از روی دوش رسته است صورتی باریك و بینی پهن و ریشی نازك وسرخ‌رنگ داشت نظر و منظرش وحشیانه وسیمایش خشك ونامطبوع بود ، دیدگان‌احول و آبی رنگ خودرا مثل‌اشخاصی که در دریای فکر غوطه‌ورند معمولا بزمین میافکند .

وفات پطر کبیر و هجوم‌عثمانیان بایران

در این موقع روسیه بسبب فوت پطر کبیر همسایهٔ کم خطری شده بود اما عثمانیان دائماًجلو می‌آمدند وعاقبت در۳ اگست ۱۷۲۵ بفتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان رسیدند ، ولی‌قبل ازوصول بشهر مزبور مراجعت کردند وبترتیب قزوین و مراغه را در سنهٔ ۱۷۲۶تصرف نمودند لیکن درنزدیکی کرمانشاه ازاشرف شکست یافتند مقارن این‌احوال عبدالعزیزخان فرستادهٔ اشرف باسلامبول رفته بود و با غرورتمام ادعا میکرد که خداوندگارش خلیفهٔ شرق و سلطان عثمانی باید خلیفهٔ غرب باشد این اظهارات او موجب تکدر درباریان عثمانی گردید ولی مشارالیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد .

گفتگوی عثمانیها وافغانها

سپاهیان و ملت عثمانی‌خیلی از این جنگ تنفرداشتند زیرا نمیدانستند بچه‌مناسبت باید باسنیان همکیش‌خود مصاف‌داده و در نتیجه یك سلسله رافضی شیعه‌را مجدداً بر تخت خود مستقر سازند . از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بودند که تجزیهٔ خلافت برای حفظ اسلام مضر است ، معذلك عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷ [۱] صلحنامه‌تهیه شدو در همدان بامضاء رسید .

قیام نادرشاه

این خطر هنوز رفع نشده بود که سانحهٔ بزرگتری رخ داد ودرقلیل زمانی برای افغانها مشئوم و وخیم گشت خطرمزبور عبارت بود از ظهور نادرقلی که کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی ازنوابغ فوق‌العاده و بیباك و سفاکی است که نظیرش در ایران دیده نشده است ، تا اینوقت

(۱) برای ملاحظه مفاد آن که در۹ ماده‌مندرج‌است رجوع شود بجلد اول صفحه ۵-۲۵۴ کتاب سابق‌الذکر تألیف هانوی

که قریب چهل سال ازعمر اومیگذشت بهیچوجه چیزی ازوی شنیده نشده بود . امادراین سال از مکمن خود که حصاری طبیعی است و بعد از آن تاریخ بکلات نـادر ۱ معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و بنام شاه طهماسب نیشابور را بتصرف درآورد طهماسب در این اثناء بطور موقت در فرح آباد مقام داشت و رئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بغرور وتکبر از وی پذیرائی و حمایت میکرد .

قتل فتحعلی خان قاجار

بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمودو مراحم اورا بخود جلب کردو درقایل مدتی شاه را ازفتحعلی خان قاجار بدگمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب و نادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند .

فتح نیشابور

در این اوقات نادر را طهماسبقلی خطاب میکردند که بمعنی غلام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمـال شادمـانی نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد وازآنجا بهرات رفتند ، همچنین سفیری باسلامبول فرستاد و در مقابل شخصی موسوم بسلیمان افندی از آنجا بایران آمد .

شکست اشرف در دامغان

مقارن این احوال اشرف که یزدو کرمان را مسخر کرده بود سپاهی بالغ بر سی هزار نفرجمع آورده روی بخراسان نهاد تا با شاه طهماسب مقابله کند اما در دوم اکتبر در دامغـان از نادر شکستی قطعی یافت جنگ سخت دیگرنیز سال بعد درمورچه خوار نزدیك اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشتند ویك عدهٔ دوازدههزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد .

تخلیهٔ اصفهان وقتل شاه حسین بدست افغانها

امااشرف قبل ازتخلیه شهری که بدست اورو بخرابی نهاده بود شاه سلطانحسین بدبخت را کشته و اغلب زنان حرم شاهی و خزینهٔ سلطنتی را با خود برد . وقتی که شاه طهماسب ثانی در ۹ دسامبر وارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

(۱) این قلعه را که در نگاهداریش کمال مراقبت روا میدارند . لرد کرزن دیده وبا نهایت میلی که بدخول آن داشته از ورود در آن محروم ماند رجوع کنید بکتاب «ایران» مشارالیه جلداول صفحه ۱۲۵ — ۱۴۰ خاصه نظر اجمالی که در ۱۳۴ مندرج است .

بلباس کنیزان فرار کرده و پنهان شده بود و از مشاهدهٔ خرابیها و غارتهائی که آثار آنها بنظرش میرسید شاه را درهر قدم آب در دیدگان میگشت .

شکست افغانها درنزدیکی پرسپلیس و مرگ اشرف ۱۷۳۰م

نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت که بامضای خود دمالیات بگیرد از پی افغانها بجانب جنوب راند و در نزدیکی پرسپلیس بآنها رسید . و مجدداً مغلوبشان نمود اشرف از شیراز بولایت خود گریخت اما سرما و گرسنگی و خصومت تسکین ناپذیر سکنه ولایاتیکه در معبر او واقع بود قوای اورا بتحلیل برده و مجبورش ساخت که اسراء و خزاین را بجای گذارد. عاقبت بدست یکی از قبایل بلوچ کشته شد و دورهٔ شوم سلطهٔ افغانها در ایران که هشت سال طول کشید باین ترتیب در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت .

دورهٔ نادر

تا زمان قتل او درسال ۱۷۴۷ م

هرچند نادرشاه تا سال ۱۷۳۶ مسیحی موقع را برای قبول عنوان سلطنت مقتضی ندید ولی از همان سنه ۱۷۳۰ حکمران حقیقی ایران بشمار میرفت . اینجا لازم نیست که از مبداء حقیر و جدالهای ابتدائی او سخن برانیم . شرح آن در تألیفات هانوی وملکم وسایرمورخین ایران ملاحظه خواهد گشت .

بی لیاقتی طهماسب

ازروزاول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه نالایقی است وتنها اقدام مستقلی که برای ابر ازلیاقت شخصاً مبادرت کرد حملهٔ بود که برلشگر عثمانی نمود وآن نیز منجر بشکستی فاحش شد وتبریز وهمدان از دست رفت ودر جانوری ۱۷۳۲ معاهدهٔ بسیار ناشایستهٔ باترکها منعقد ساخت بموجب آن گرجستان و ارمنستان را بعثمانیان واگذاشت مشروط بآنکه دولت مزبور اورا دراخراج روسها از گیلان و شروان و دربندیاری بدهند .

پادشاهی عباس ثالث

نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان باز گشت وحیلهٔ اندیشیده طهماسب را گرفتار و محبوس نمود و طفل اورا که در اینوقت بیش از شش ماه نداشت باسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل از هر کار نامهٔ تهدید آمیزی باحمد پاشای بغداد فرستاد و درماه اکتبر اعلان جنگ داد .

در آپریل سال بعد (۱۷۳۳) نادر بعد از فتح کرمانشاه با هشتاد هزار نفر نزدیك شهر بغداد آمد اما در ۱۸ جولای شکستی باو رسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبور شد تا همدان عقب بنشیند ، در پائیز شروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست و توپال عثمان را که جوانی ظریف و باکرای بود بقتل رسانید . شورشی را که برای تجدید سلطنت طهماسب مخلوع در فارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳٤ به گرجستان لشگر کشید تفلیس و گنجه و شماخی را مسخر نمود و گیلان و شروان و دربند و باکو و رشت را از روسها پس گرفت در سال بعد (۱۷۳۵) مجدداً ترکها رادر نزدیکی ایروان شکست داد و شهر مزبور و بلده ارزنة الروم را تصرف نمود.

انتخاب شدن نادر بپادشاهی

در نوروز سال بعد مطابق ۲۱ مارچ ۱۷۳۶ نادرشاه وفات شاه عباس ثالث را باعیان لشگر و نمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت وآنها را دعوت کرد که درظرف سه روز یا شاه طهماسب مخلوع را مجدداً بسلطنت بردارند یاسلطان دیگراختیار کنند مقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران سپاهش مطابقه داشت معلوم بود. واقلیت انجمن که میل نداشتند مجبور وروگیر شدند و بالاتفاق تاج ایران را باو تقدیم داشتند. نادر بسه شرط قبول نمود (۱) سلطنت در خانواده اش موروثی باشد (۲) بهیچوجه از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعضای دودمان مذکور را که مدعی سلطنت باشد یاری و پناه ندهد (۳) صب خلفای سه گانه وتعزیه داری امام حسین وسایر اعمال مختصهٔ بشیعیان موقوف و متروك گردد . شرط اخیرازهمه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد وچون نادر ازرئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه در کمال بی باکی آنرا « مخالف مصالح مؤمنین حقیقی » معرفی کرد . این جسارت بقیمت زندگانی اوتمام شد زیراکه نادر فوراً امرداد اوراخفه نمودند . نادر باین هم اکتفا نکرد و چون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط و عواید آن را بمصرف قشون رسانید و گفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد . درپایان همان سال باعثمانیان عهدی بست وبرحسب آن تمام ولایات ازدست رفته را مجدداً صاحب شد . دردسامبر همان سال باصدهزار نفر بافغانستان وهندوستان روی آورد و پسر خود رضاقلی را نایب السلطنه ایران کرد .

دوسالی که بعد از این تاریخ پیش آمد (۹ ـ ۱۷۳۷ م) شاهد بزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود ، فتح هندوستان تسخیر لاهور و دهلی ومراجعت بایران با غنیمتی جنسی و نقدی که از اموال هندیان واژگون بخت بدست آمده و هانوی[1] مقدار آن را ۸۷٫۵۰۰٫۰۰۰ لیره تخمین میزند در این دوسال اتفاق افتاد .

فتح نادر در هندوستان ۱۷۳۷-۱۷۳۹ م

در سنهٔ ۱۷۳۸ قندهار وکابل و پیشاور را بتصرف درآوردو در اوائل سال بعد، از رود سند گذشته لاهوررا مسخر نمود و در فبراری ۱۷۳۹ سپاه محمد شاه راکه تقریباً مرکب از دویست هزار نفرمرد جنگی بوددر دشت کرنال درهم شکست ، دهلی بدون جنگ بچنگ آمداما چند روز بعدشورشی اتفاق افتاد وجمعی ازسپاهیان ایران تلف شد نادر بانتقام آنها فرمان قتل عام داد و از ساعت هشت قبل از ظهرتا ساعت سه بعد از ظهر که مدت کشتار بود ۱۱۰٫۰۰۰ نفر بقتل رسید . نادرهرگز توقع نداشت که هند را در تصرف خود نگاهدارد پس از برد شتن غنیمت عظیمی که میزان آن فوقاًمذکورشدتاج و تخت‌را بمحمدشاه برگشته بخت واگذاشت و اورا بیم داد که درصورت لزوم مراجعت خواهد کرد . در ماه‌می بایران بازگشت ودر راه برای تنبیه ازبکیه خیوه و بخارا از خط سیر خود منحرف شد و در ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد .

درغیاب نادرشاه رضاقلی طهماسب بدبخت را با بیشتر اعضاء خانواده اش در سبزوار کشته و شروع باظهار این آرزو کرده بود که پس از مراجعت پدر هم مقام خودرا از دست نداده سلطنت را علی‌الدوام برای خود نگاه خواهد داشت

طغیان رضاقلی وکورشدنش

چون نادررا خبردادند که پسرقصد جان‌تورا داردفرمان داد اورا از حلیه بصر عاری کردند اما بعد از این ابراز شقاوت بخت و اقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه‌بود اوراترك گفت ، بی‌رحمی روزافزون وظلم وجوروحرص وازهمه‌مهمترقصد برقرار کردن مذهب تسنن در ایران رفته رفته اورا منفور ساخت . ازجمله تجدداو ترجمه‌قرآن

---

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را در یکصدو بیست میلیون پوند تخمین زده و عدهٔ تلفات را دویست هزار نفر مینویسد (ایضاً صفحه ۱۹۷)

و تورات و انجیل بزبان فارسی بود توراة و انجیل را که جمعی ازعیسویان به ترجمهٔ آن مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند ودر حین استماع از روی استهزاء آن را تأویل و تفسیر نمود و گفت در موقع فرصت ومجال (شاید بتقلید اکبر) دین جدیدی تشریع خواهد کرد که جانشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد . [۱] نقشه‌های نظامیش هم بی‌تأثیر گردید. جنگی که با لگزی ها درسنهٔ ۲-۱۷۴۱ کرد نتیجه نبخشید و درحرب عثمانیان که در سنهٔ ۱۷۴۳ آن سر گرم شد نتوانست موصل را بگیرد و از اینجهت اورا مغلوب باید شمرد. انقلابی که در فارس و شروان بظهور رسید با اشکال تمام و خونریزی بسیار تسکین یافت .معذلك شورش طایفهٔ قاجاررا در استراباد در سنهٔ ۱۷۴۴ فرونشاند و در آگست ۱۷۴۵ ترکهارا درحدود ایروان شکست داد و در ۱۷۴۶ صلحی کامیابانه نمود . سال بعدنادرشاه بکرمان رفت و خسارات وخرابی بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخر می ۱۷۴۷ بآنجا وارد گشت ، در اینشهر خیالی فاسد برای او پیدا شد که تمام سرداران و سربازان ایرانی خودرا بقتل رساند (زیرا که اکثرقشون اوازترکمان وازبك یعنی سنیها بودند)

نظر نادر نسبت بدین

قتل نادر ۲۰ جون ۱۷۴۷

امایکنفرغلام گرجی این راز را نزد بعضی ازسرداران ایران فاش کرد و آنها هم عزم کردند که برطبق مثل دلپذیر فارسی « پیش از آنکه بر آنها چاشت کنند بر وی شام خورند »

یکنفر صالح بیك [۲] نام باچهار نفر همدست خود شبا هنگام وارد خیمه نادر شده مملکت خود را از شخصی که هرچند دربدو امر وبرحسب ظاهرایران را از یوغ افغان خلاص کرد امادر آنموقع رفتاری دهشتناك وبد عاقبت پیش گرفته بودرهائی بخشید در وقت مرگ نادرشاه شصت ویکسال داشت و یازده سال وسه ماه سلطنت کرده بود (۴۷-۱۷۳۶)

---

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران سرجان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم ص ۱۰۴ (۲) مطابق تاریخ بعد نادریه (چاپ اسکارمان درلندن ۱۸۹۱ صفحه ۱۵ و مابعد) که بتفصیل تمام ازاین مسئله سخن میراند چهار نفر سردار موسوم به محمدخان قاجار ـ موسی بیگ اوشار ـ خواجه بیگ کسند زلو و محمد صالح خان باهفتاد نفرجوان داوطلب واردد سیسه بودند اما فقط چهار نفر جرأت ورود بچادر نادرشاه راداشته‌اند قتل نادر در یکشنبه ۱۱ جمادی‌الثانیه ۱۱۶۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷۴۷) واقع گردید .

هرج و مرج بعد از وفات نادر

نوه اش علی قلی خان ملقب بعادل شاه جانشین او گشت اما سال بعد برادرش ابراهیم او را مغلوب و مقتول ساخت یکسال پس از آن او نیز بنوبهٔ خود در دست یکی از هواخواهان شاهرخ نوهٔ نادرشاه کشته شد شاهرخ پسر رضاقلی خان بدبخت و از بطن یکی از شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دختر شاهسلطان حسین بود در اینموقع بر تخت جلوس کرد ، جوانی و جمال و رحم طبیعی [۱] و خلق خوش هیچکدام اورا از بخت بد حفظ ننمود و قلیل زمانی بعد ازجلوس سید محمدنامی که ازجانب مادر بشاهسلیمان ثانی ازسلاطین صفویه میپیوست اورا کور ومعزول کرد. سید نیز بنوبت خود مقتول شدائد و بی قانونی عمومی شد که در این دوره بر ایران حکمفرمائی داشت . شاهرخ دوباره تاج بر سر نهاد اما دیگربار معزول وباز منصوب گردید و در مشهد اسماًپادشاه خراسان شد . این ولایت را احمد خان ابدالی بانی دولت حالیه افغانستان (که بعد ها باحمد شاه درّانی معروف گردید) قبل از بیرون رفتن از ایران استقلال اسمی بخشید تا میان ایران و مملکت او یکقسم مانع و حائلی باشد . بقیه ایام سلطنت شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید و تا ۱۷۹۶ ادامه یافت بدون هیچ واقعه و سانحه طی شد .

سلسلهٔ زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴)

اخلاق حسنه کریمخان زند

سرجان ملکم گوید [۲] تاریخ ایران از وفات نادرشاه تازمان آغا محمد خان هیچ نکتهٔ برجسته در نظر ما عرض نمیدهد مگرحالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخندهٔ این پادشاه را با دورهٔ سلطنت سابقین و لاحقین او مقابله نماید.همان حالت را احساس خواهد کرد که یکنفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد و مأمون از حوادث و پر عیش وعشرت برسد ، شرح اعمال شخصیکه در طبقهٔ پست تولد یافته و بدون هیچ جنایتی ببالاترین مقام رسیده وقدرت خودرا باعدل ونصفتی کامل بکار برده باشد در چنان عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت و عدالت خواهی کریمخان مگر در غرابت با او برابری کند . »

(۱) تاریخ ملکم جلددوم صفحهٔ ۱۱۱ (جلددوم صفحه ۵۸ ازترجمهٔ فارسی،مترجم) (۲) جلددوم ۱۱۵

حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت و در آبادی و تزئین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروزهم نام وی در آن شهر باحترام برده میشود. کریمخان هیچوقت برسر تاسر ایران حکمفرمائی نکرد و ابداً عنوان پادشاهی بر خود نهاد و بنام وکیل یا نایب السلطنه قناعت نمود. در بدو امر وی و یکی از رؤسای بختیاری موسوم بعلی مردان خان مشترکا نایب السلطنه شخصی شدند که «راست یادروغ اورا نوهٔ شاه سلطانحسین میگفتند» [۱] و بنام او اصفهان را گرفتند و درآنجا برتختش نشاندند، بعد از قلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید. رقبای او یکی آزاد افغان بود که درشمال غربی و آذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغامحمد خان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر در ابتدای ظهور خود اورا بقتل رسانید محمد حسن خان در اینوقت بر ولایات ساحل بحرخزر مسلط بود.

دو رقیب کریمخان

آزاد نخستین رقیبی بود که ازرأس مثلث رقابت برداشته شد. این شخص بدواً کریمخان را مغلوب و مجبور نمود نه تنها اصفهان بلکه شیراز راهم تخلیه کند. اما هنگامیکه بی محابا در تنگهٔ کماریج یا کمارج از دشمن تعاقب میکرد بدام افتاد و گروهی از پیروان خود را از دست داد و خود فرار کرد و پس از پناه بردن بپاشای بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت «خود را بدامن فتوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و در میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارزانی داشت و چنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را مجبب موافق ساخت» [۲]

حذف شدن آزاد افغان از جمع رقیبان

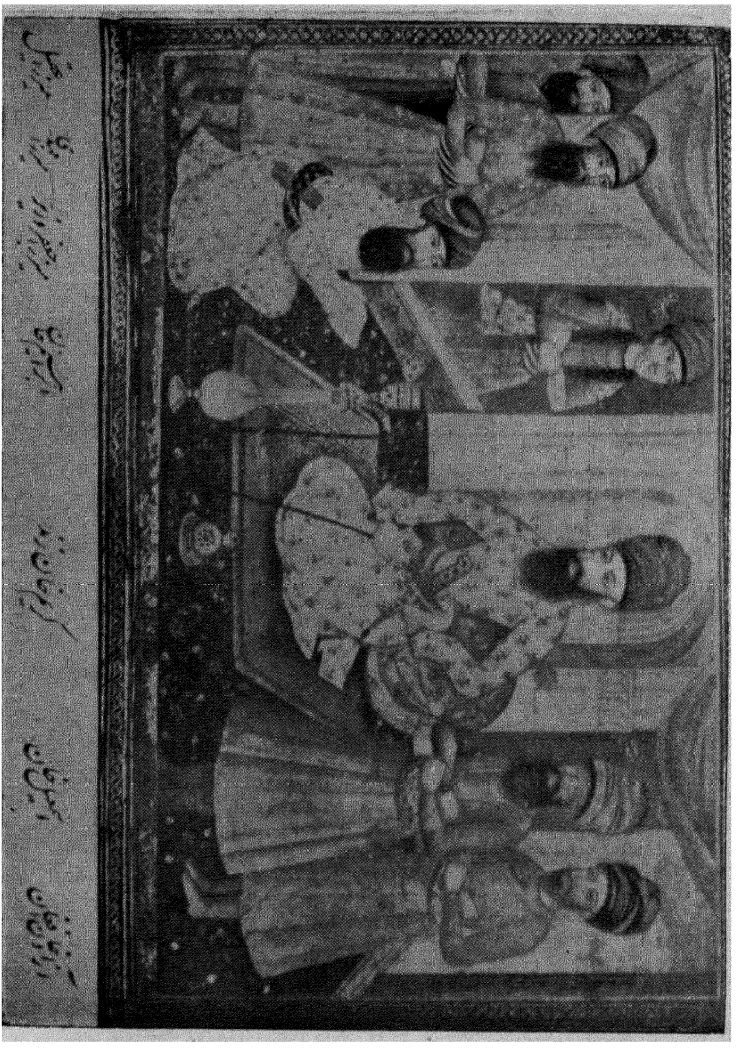
در ۱۷۵۷ تقریبا چهار سال بعد از جنگ کماریج کریمخان مورد حملهٔ سختی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشارالیه بعد از کامیابی بدوی بداخله مازندران رانده گشت و بعد ها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی خان در ۱۷۶۰ مغلوب و مقتول گردید. از اینوقت تا سال ۱۷۷۹ که پیك اجلش دررسید کریمخان رسماً بر

غلبه کریمخان بر رقیب قاجار خویش

(۱) ر. ج. واتسن تاریخ ایران ص، ٤٤ (۲) رجوع شود بجلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان ملکم. دوصفحه قبل ازصفحهٔ مذکور حاوی شرح دقیقی است ازجنك کماریج که دونفر ازاشخاص حاضر واقعه برای مؤلف نقل نموده اند.



روبروی صفحه ۱۱٤



روبروی صفحه ۱۱۵

تمام ایران حکمروائی داشت باستثنای خراسان که شاهرخ اعمی بدون‌هیچ خطری برای همسایگان خود اسماً در آنجاسلطنت میکرد .مهمترین لشکر کشی‌های‌عهد این پادشاه انتزاع بصره بود از دست عثمانیان در سال ۱۷۷۶ .

فتح بصره بدست ایرانیان

صادق‌خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تاوفات برادر بر آنجا حکمرانی داشت ولی در اینموقع بصره را بعثمانیان گذاشته خود بایران آمد ودر نزاع خانوادگی و برادرکشی های آنزایام شرکت نمود [۱]

«اگرمأخذ مقایسه رانتیجه بعدیه‌قرار بدهیم مهمترین واقعه‌ای که پس از وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندین سال محبوس وتحت نظر درشیراز میزیست» [۲] در ایام طفولیت بفرمان عادل شاه [۳] نوهٔ نادراورا مقطوع‌النسل کرده بودند و از اینجهت مشارالیه را آغا می نامند که مخصوص خواجگان است . بعدازشکست و وفات پدرش محمدحسن خان در سنه ۱۷۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیرازآورد .

وفات کریمخان و فرار آغا محمدخان ۲ مارچ ۱۷۷۹

اما در کمال‌رأفت وعطوفت با او رفتار مینمود وتا حدی که‌باحالت محبوسیت او مناقضت نداشت نسبت باو اظهار فتوت و مروت میکرد.حتی باواجازه داده شده بود که دراطراف شیراز آزادانه شکار کند بشرط آنکه شب‌ها قبل از بسته شدن دروازه بشهر باز گردد . چون در عصر ۱۲ صفر ۱۱۹۳ (۱ مارچ ۱۷۷۹) بشهر مراجعت مینمود . خواهرش که از ساکنین عمارات سلطنتی بود اورا آگاهی‌داد که کریمخان در حال نزع است ، آغا محمد خان یکی از مرغان شکاری محبوب خودرا رها کرد و فرار آن را بهانه قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد بامدادان دوساعت بعد ازسحر [۴] چون شنید که کریمخان نفس‌آخرین راکشیده است اختلال اوضاع را غنیمت دانسته بجانب شمال راهسپر شد و چنان بسرعت‌طی مراحل کرد که روز سوم خود را باصفهان رسانید [۵] سپس بداخله مازندران

---

(۱) تاریخ زندیه تألیف علیرضا دیده‌شود (چاپ ارنست بیرلیدن ۱۸۸۸) صفحه ۸ (۲) سرجان‌ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲۶۳ (٤) تاریخ زندیه صفحه٦٩ i . l . (٥) تاریخ سرجان ملکم‌جلدثانی صفحه ۱۵۸

راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال منجر بانهدام دودمان زندیه و تصرف سلطنت و قدرت شد .

در اینجا لازم نیست که برادر کشی‌های خوانین زندیه را شرح بدهیم که چگونه در ظرف ده سال (۸۹ – ۱۷۷۹) ریشهٔ قدرت سلسلهٔ زندیه بیرون آمد و چگونه در طی این مدت آغامحمد خان با خویشتن داری باور نکردنی و دقت نظر سیاسی خود قوای قاجاریه را متحد و مرتبط میکرد .

جانشینهای کریمخان

در همان سال وفات کریمخان چهار نفر از خانوادهٔ او یکی پس از دیگری بر تخت سلطنت بالارفتند از اینقرار: پسرش ابوالفتح ـ نوه‌اش علیمراد ـ پسرش محمد علی ـ و برادرش صادق ، علیمراد که مجدداً بسلطنت رسید در مارچ ۱۷۸۲ صادقخان را باتمام اولاد او غیر از جعفرخان بقتل رسانید ، خود علی مرادهم در جانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات یافت و جعفر بجای او نشست تاریخ جلوس جعفر را حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی [۱] دراین ماده تاریخ بدیع ذکر نموده است .

بضبط سال جلوس مبارک میمون که هست مبداء تاریخ عشرت دوران
نوشت کلك صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفرخان

حروف قصر سلطانی (۵۵۰) است چون (۳۵۵) را که عدد علیمراد است از آن تفریق نمائیم ۱۹۵ میماند و پس از آنکه عدد جعفرخان را که | ۱۰۰۴ | است بر آن بیفزائیم ۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است و با ۱۷۸۵ میلادی مطابقه میکند .

لطفعلی خان آخرین سلطان سلسله زندیه

جعفرخان در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ (۲۳ جانوری ۱۷۸۹) کشته شد و پسرش که همان لطفعلی خان زیبا و بدبخت باشد بجای او نشست سر هارفوردجانس بریج از شخص وجمال او شرح دلپذیری میدهد [۲] که ذیلا نقل میشود: « اگر وقایع عهد سلطنت و مصائب وارده و بدبختی‌های لطفعلی خان را بیش از اندازه مبسوط شرح میدهم امید است که خواننده مرا عفو کند . وقتیکه بر تخت نشست نسبت بمن محبت و توجه بسیار ابراز داشت وچون متواری وفراری بود این افتخار نصیب من شد که در زیر

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲۴-۲۵ (۲) صفحه (CXXI) از کتاب سلسله قاجار وغیره .
سر . ه . ج . بریج Sir H. g. Bridges « شیراز را نخستین بار در ۱۷۸۶ دیدار کرد »

چادر محقری با وی بریك نمدزین بنشینم ! خصال پسندیده‌اش اورا درچشم رعایا عزیزتر میساخت . شجاعت و ثبات و جرئت وچالاکی که در ایام بدبختی از خود بروز میداد مضمون قصاید و غزلیانی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند. در روزگار عزت و نعمت مردانه و دوست داشتنی ودلربا و دراوان بدبختی ومصیبت بقدری بزرگوار و جدی بود که طبیعت بشری کمتر بآن پایه تواند رسید. جوانی باابهت و خونسرد و ثابت قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار مملکت خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت بیفتد ـ و با تحقیر واهانتی که هر انسانی را میلرزاند روزگارش بپایان برسد ـ و پسر کوچکش از آلت رجولیت محروم گردد ـ و دخترانش بحجلهٔ خاك سپرده شوند ـ وناموس وشرافت زنش برباد رود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگرچه ما نمیتوانیم در مقابل محکمهٔ پروردگار از آن شکایت و باآن معارضه کنیم ولی رخصت دادیم که بنظر عبرت بآن بنگریم . »

شجاعت و مردانگی و مصائب لطفعلیخان

اسباب خوشوقتی است که چنین مدح بغرضانه از لطفعلیخان بیچاره که در میان سلاطین ایران آخرین پهلوان ناکام محسوب میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را نوشته اند طبعاً پس از کامیابی رقیب سخت گیر وعدوی خون آشام او آغا محمدخان بنوشتن مبادرت ورزیده‌اند بنابراین احساسات وعقاید حقیقی آنها هر چه بوده جرئت نداشته‌اند که کلمهٔ مساعدی درمدح پادشاه مقتول برقلم برانند چه در اینصورت گرفتارغضب آن قجر بیرحم میگشتند هرچندسلسلهٔ زندیه دوامی نداشت اماباشرافت شروع شد و با شرافت بپایان رسید شخص اول این سلسله یکی از بهترین وآخرین مردان آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عریض وطویل سلاطین ایران بوده‌اند .[۱]

سلسلهٔ قاجاریه از ۱۷۹۶ ببعد

چون تفصیل تمام تاریخ قاجاریه در دسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

۱ــ درصفحه ۱۱۳ سطر اول و صفحهٔ ۱۱۵ سطر ۱۱ وصفحه ۱۱۶ سطر ۹ بجای لفظ نوه برادر زاده صحیح است و درصفحهٔ ۱۲۵ سطر ۲۲ نیریز صحیح است (مصحح)

ما بخواهیم آنرا خلاصه کنیم دراین کتاب بی‌تناسب وغیرلازم خواهد بود . ۱
آغا محمدخان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تاج برسرنهاد و در سال بعد بقتل رسید از اینقرار فقط پانزده ماه دیهیم پادشاهی ایران‌را برسرداشت[۲] اما عملا ابتدای سلطنت اورا باید از روز وفات کریمخان یعنی سال ۱۷۷۹ دانست ولی «خود همیشه میگفت تا تمام ایرانیانی که درداخله سرحدات قدیمه مملکت مسکن دارند باطاعت من سرفرود نیاورند نام پادشاهی برخود نخواهم نهاد » [۳] باین‌لحاظ فقط بعداز تسخیرگرجستان راضی شد عنوان شاهی را پذیرد سرجان ملکم صورت وسیرت اورا با کمال قدرت قلم دراین عبارت بیان کرده است : [٤] آغا محمد خان در شصت و سه سالگی کشته شد زیاده بر بیست سال دراغلب بلاد ایران فرمانروا بود اما مدت قلیلی بلامعارض درتمام خطهٔ ایران حکمرانی کرد . اندامش چنان لاغروباریك بود که‌از دور پسری چهارده یا پانزده‌ساله مینمود . چهرهٔ بی موی ضعیفش به صورت چین خوردهٔ پیرزنی شباهت داشت و صورتش اگرچه هیچوقت مطبوع نبود هنگامیکه ابرغضب برآن سایه می‌افکند (و این حالتی بود که‌غالباً او را دست میداد) کیفیتی مهیب می‌یافت . خود نیز این نکته را میدانست و ازاینجهت نمیخواست هیچکس باو نگاه کند . در عنفوان شباب در حق او عداوتی سخت کردند چنانکه گوئی رفتار و کردار بقیه زندگانیش مبتنی برتذکر آن ایام فلاکت

(۱) کتاب سلسلهٔ قاجاریه ترجمه ازمتن خطی فارسی (لندن ۱۸۳۳) تالیف سرهارفورد جانس بریج با یك‌مقدمهٔ بسیارنفیسی که ازصفحه XIII تا صفحه CXCI فرامیگیرد متن کتاب‌اصلی موسوم بماثرالسلطانیه در رجب ۱۲٤۱ (مارچ ۱۸۲٦) در تبریز چاپ گشته وبوقایع این سال ختم‌میشود اما ترجمهٔ‌بریج Brydges تا سنهٔ ۱۲۲٦ ۲—۱۸۱۱ میرسد ومخصوصا درقسمت اخیر با متن چاپی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سرجان ملکم بوقایع سال۱۲۳۰/۱۸۱٤ منتهی میگردد . کتاب عالیقدر ر . ج . واتسنWatson بسال ۸—۱۸۵۷ خاتمه می‌یابد تاریخ ایران سرپرسی مولسورت سایکس که از همه مؤخر است (چاپ‌دوم لندن۱۹۲۱)تا سالی که بچاپ رسیده است کشیده میشود . (۲) او نیز مثل نادر در دشت مغان در بهار ۱۷۹٦ تاجگذاری کرد و در ۱۷ جون ۱۷۹۷ مرگش فرارسید ■ (۳) تاریخ‌ملکم جلد دوم صفحه ۲۸۷ انگلیسی (٤) ایضا صفحه ۳۰۰-۳۰۲

و روزگار بدبختی و خطاکاری بود . نخستین هوس او میل بقدرت و دوم‌هوس خست و لئامت و سوم انتقام بود . دراین سه هوس افراط میکردو هریك از آنها متمم دیگری محسوب میشد اما دو هوس اخیر وقتیکه با شهوت اقتدار مصادف میشدند خودرا کنار کشیده و راه را برایش باز میگذاشتند ودر شناسائی اخلاق و احساسات دیگران قدرتی بکمال و در اخفای سرایر خود مهارتی بینهایت داشت و بهمین دو سبب بردشمنان خویش مظفر و برآرزوهای خودکامیاب‌شد در مناسبات خود باخصم تاکار بحیلت از پیش‌میرفت بزور توسل نمی‌جست و درمیدان جنگ تدبیرش بیش‌از شمشیر تأثیر می‌بخشید وقتی که از معتمدترین ولایقترین‌وزرائش[1] سئوال شد که آغامحمدخان خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب‌داد : « دردلیری او شکی‌نیست . اما بخاطرندارم که مجال وفرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سرش هرگز برای دستس کاری باقی نمیگذاشت »

فتحعلی‌شاه
۱۷۹۷ - ۱۸۳۴

بعداز آغا محمدخان برادر زاده او فتحعلیشاه که مردی مطیع زنان و طالب کثرت اولاد بود[2] بسلطنت رسید . مشارالیه شخصی مهمل و لئیم‌وخارج از اندازه مفتون زیبائی صورت و ریش‌بلند خود بوداماطبعی خونخوارنداشت (یعنی‌نسبت‌بعموی‌مرحومش) و میگویند که هرچند علی‌الرسم مجبور بود درموقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورت را برمیگرداند تا حالت احتضارمحکوم بدبخت را نبیند . قدری در شاعری دست داشت وغزلیات بسیار بتخلص خاقان از وی باقی است .

---

(۱) اشاره بحاجی ابراهیم خان است که عقیدهٔ مذکور را سرجان ملکم از خود او شنیده است .

(۲) مطابق مندرجات ناسخ التواریخ عدهٔ اولاد فتحعلیشاه در ۴۷ سالگی که پس‌از بلوغ او میگذشت از پسر و نوه بدوهزار بالغ میگردید و مؤلف تاریخ مزبور گوید اگر در بیست‌و یکسالی که‌از رحلتش تا حال تحریر میگذرد زنده میماند اولاد و احفادش بده هزار میرسید بنا برحساب مورخ مذکور ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعداز خودش‌درقیدحیات بودند و ۲۹۶ نوهٔ ذکور و ۲۹۲ نوهٔ اناث و ۱۵۸ زن داشت که از بطن آنها طفل بوجود آمد بود ر . ج . واتسن در تاریخ ایران خود (صفحه ۲۶۹) فرزندان او را ۱۵۹ مینویسد . علی‌ای حال عدهٔ آنها بقدری زیاد بود که عبارت فارسی معروف را « شتر و شپش و شاهزاده همه جا پیداست تائید مینمود .

از نظر سیاست مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود. از جانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هارفرد جانس بریج و ازطرف فرانسه ژوبر و ژنرال گاردان (۱۸۰۰ - ۱۸۰۸) بایران آمدند خطر روز افزون روسیه بمعاهدات مصیبت بارگلستان (۱۸۱۳ م) وترکمان چای (۱۸۲۶ م) منجر شد و و جنك با عثمانی (۱۸۲۱) درسنهٔ ۱۸۲۳ بمعاهده ارزنةالروم خاتمه یافت. سایر سوانح مهمه این سلطنت بقرار ذیل است: خواری ومرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کن شدن خانواده او در حدود سنهٔ ۱۸۰۰ [۱] و قتل گریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ۱۱ فبراریه ۱۸۲۹ [۲] و وفات نا بهنگام عباس میرزا فرزند شاه در سن ٤٦ سالگی ۱۸۳۳. پدرش فقط قریب یکسال بعداز او زنده ماند و بسن ٦٨ سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳٤ بدرود زندگانی گفت و ۵۷ پسر و ٤٦ دختر بعداز خود بجای گذاشت که برمرگ او سوگواری کنند.

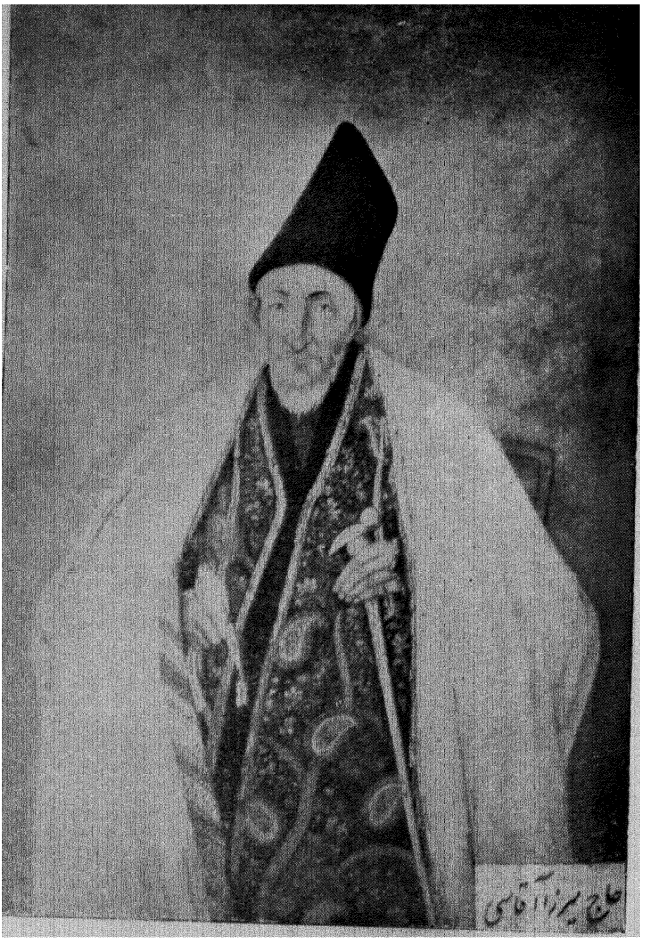
محمد شاه
۱۸۳۵ — ۱۸۴۸

جانشین فتحعلیشاه نوه‌اش محمدشاه پسر عباس‌میرزا شد که در ۳۱ جانوری ۱۸۳۵ تاجگذاری نمود محمدشاه را دو رقیب و مدعی بود یکی عمویش ظل‌السلطان دیگر برادرش فرمانفرما این رقبا را لشکر ایران بسرداری سرهانری لیندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مقهور کرد و هرچند شاه جوان حق داشت که از انگلیس و روس متشکر وممنون باشد که اسباب عروج اورا بر تخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق درکار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشئوم وسابقهٔ خطرناکی برای ایران شد. درهمین سال عزل وقتل میرزا ابوالقاسم معروف بقائم مقام ۳ که قویترین وزیر پادشاه بود و هنوز هم هموطنانش اورا ابلغ متوسلین میدانند اتفاق افتاد بعداز او حاجی میرزا آقاسی معروف صداعظم شد که

---

(۱) رجوع شود به ر. ج. واتسن (تاریخ ایران صفحه ۱۲۸ — ۱۲۹)

(۲) ایضا صفحه (۲٤۷ — ۲۵٦) (۳) پدرش میرزا عیسی فراهانی هم همین لقب را داشت راجع بهر دوشخص مذکور در جلددوم مجمع‌الفصحاء صفحه ۸۷ و ٤۲۵ شرحی مستور است. درضمن ذکر نثر نویسان عهد قاجاریه نسبت بمقام ادبی او شمهٔ مذکور خواهد شد رجوع شود بقسمت سوم این مجلد



رو بروی صفحه ۱۲۰



روبروی صفحه ۱۲۱

هنوز هم حکایات مضحك نسبت باو در ایران شایع است[1] راجع بمحاصرهٔ طولانی و بی نتیجه که ایرانیان از هرات نمودند ورقابت روس و انگلیس که بآن سبب ظهور یافت چیزی لازم نیست گفته شود؛ همچنین درباب سر . ج . ملك نیل که از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۱ وزیر مختار انگلیس درایران بود و دراین سال احضار شد و منازعات عثمانی و ایران درخصوص تعیین حدود در ۱۸۴۲ و قتل عامیکه عثمانیان در سال ۱۸۴۳ از ایرانیان مقیم کربلا کردند سخنی نمیرانیم. این وقایع را ر ، ج ، واتسن و سایر مورخین ایران بتفصیل نگاشته‌اند و از نقطهٔ نظر ما هیچیك باندازهٔ شورش اسمعیلیه در ۱۸۴۰ وظهور مذهب بابیه در ۱۸۴۴ جالب توجه نیست .

اسمعیلیه در قرون جدیده

راجع باصل طایفهٔ اسمعیلیه یا سبعیه وعقاید آنها نکاتی درجلد اول[2] این کتاب مندرج است واضمحلال آن سلسله بدست هلاکو خان در وسط قرن سیزدهم میلادی مجملا درجلد دوم سمت تحریر پذیرفته است[3] اما هرچند درایران قوت آنها روی بضعف نهاد بکلی مضمحل نشدند و گاه گاه درصفحات تاریخ ایران ظهوری داشته‌اند درجلد قاجاریه ناسخ التواریخ اشارات بسیار بآنها دیده میشود . اول درضمن وقایع سال ۱۲۳۲-۱۸۱۷ که مربوط است بمرگ شاه خلیل‌الله پسر سید ابوالحسنخان که در آن اوان در یزد ریاست طایفه‌را داشته‌است . درعهد زندیه ابوالحسنخان حکمران کرمان بوده و پس ازانفصال درمحلات قم عزلت گزید . پیروان بسیار او ازهند و آسیای وسطی مالیات ونذر ونیاز میفرستادند میگویند اشخاصیکه نمیتوانستند شخصاً ارمغان و نذر خودرا بخدمتش بیاوند آنها را بدریا می‌افکندند باین اعتقاد که بدست امامشان خواهد رسید . اما درصورت امکان بحضور امام شتافته وثواب و افتخار میدانستند که شخصاً اوراخدمت نمایند ، حتی بنوکری وغلامی او تن در دهند .

---

(۱) رجوع شود بکتاب گوبینو موسوم به ادیان ومذاهب فلسفی درآسیای وسطی (جلد دوم پاریس ۱۸۶۶ صفحه ۱۶۰ — ۱۶۶) وکتابی که من بعنوان « یکسال درمیان ایرانیان» نوشته‌ام (صفحه ۱۱۶—۱۱۷) شمهٔ ازاخلاق اورا ر . ج . واتسن در تاریخ ایران خود صفحه ۲۸۸-۲۸۹ ذکر کرده است . (۲) تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۹۱-۴۱۵ وغیره (۳) ایضا جلد دوم صفحه ۱۹۰—۲۱۱ و ۴۵۳-۴۶۰

قتل شاه‌خلیل الله ۱۸۳۲ - ۱۸۱۷

پسرش شاه‌خلیل‌الله محل اقامت خودرا دریزد قرار داد اما پس‌از دوسال توقف درنزاعی که میان اتباع او و شیعیان آن شهر بتحریك ملا حسین نامی واقع شد بقتل رسید شاه محرك این واقعهٔ موهنه را سیاست کرد و یکی‌از دخترانش‌را به آقاخان فرزند وجانشین امام‌مقتول‌اسمعیلیه‌دادو اورا حکمران قم وبلوکات نواحی آن ازجمله ملات گردانید.

طغیان آقاخان‌در سنه۱۸۳۹یا ۱۸۴۰

جای دیگر درضمن وقایع سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹یا۱۲۵۶/۱۸۴۰ از این آقا خان ذکریے رفته است[1] گویا بر اثر اخلاق متکبرانه و بی اعتنائی حاجی عبدالمحمد محلاتی که‌حاج میرزا آقاسی اورا تحریك کرده بود آقاخان شورشی کرد و قلعهٔ بم را متصرف شداما مجبوراً به‌فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم گشت فیروزمیرزا اورا عفو وبطهران گسیل نمود. حاج میرزا آقاسی او را در مرکز خوب پذیرائی کرد و مجدداً بحکومت قم ومضافات برقرار نمود آقاخان محض اینکه آزاد و فارغ‌البال‌باشد عیال واموال را از راه بغدادبکربلا فرستاده بود سپس‌شروع کرد بخریدن اسبان قوی و چالاك و استخدام سواران شجاع و فداکار و چون تدارکاتش بانجام رسید از راه صحرا بجانب کرمان رهسپار شد باین عنوان که ازخط بندرعباس خیال‌دارد بمکه عازم گردد و والی کرمان باین امر رضایت‌داده‌است

شکست‌او بدست بهمن میرزاو فرارش‌به هندوستان‌از راه‌لار

شاهزاده بهمن‌میرزا بهاءالدوله که از قصد او اطلاع داشت ویرا تعاقب کرد در حالتیکه بجانب شهر بابك و سیرجان رهسپار بود بوی رسید جدالی میان دو دسته بوقوع پیوست و هشت سوار ازطرف شاهزاده و شانزده نفرازجانب آقا خان کشته شد. بعدازیك‌جنگ‌خونین دیگر آقاخان مغلوباً بسوی لار گریخت وبعد ازآنجا بهند رفت. در این مملکت یکی از اخلاف او موسوم باقاخان[2] امروزه در کمال‌وسعت و باکثرت ثروت زندگانی نموده ومحل اقامتش بمبئی

---

(۱) ر. ج. وانسن در تاریخ ایران خود از شورش فوق شرح نسبةکاملی میدهد (صفحه ۳۳۱-۳۳۴) (۲) سلطان محمد شاه G.C.I.E.etc. در ۱۸۷۵ متولد شد. رجوع شود بکتاب « Who'sWho » مقاله آقاخان. خاتمه مقاله استانیسلاس گویارد موسوم به « یکی از رؤسای بزرگ ملاحده در زمان صلاح‌الدین » در مجله آسیائی ۱۸۷۷

است مگر اوقاتی که در اسفار پی‌درپی و دور و دراز خود باشد.

جنبش بابیه

نهضت طایفهٔ بابیه یا مذهب بابی که درسالهای آخرعمرمحمد شاه شروع شد یکی از وقایع بسیار مهم و جالب توجه‌بود وموضوع یکرشته ادبیات حجیم ومفصل است [۱] نه فقط در فارسی و عربی بلکه بفرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی و سایر السنهٔ اروپائی. چون نمیتوان‌در این مجلد شرح کاملی ازتاریخ پر سانحه و توسعهٔ محیرالعقول‌آن درج کرد وچون در زبان انگلیسی امروزه مواد بسیار برای کسب اطلاع و مطالعه موجود است (ومبلغین آن‌در امریکا بوسیله زبان انگلیسی پیشرفت یافته اند) دراین کتاب تاریخ آنهارا تکرار نخواهم کرد. سید علی‌محمد باب در کتاب بیان خود که بفارسی‌است تاریخ ظهور خویش را ۲۳ می ۱۸۴۴ (۵ جمادی‌الثانیه ۱۲۶۰) یعنی درست هزار سال بعداز غیبت امام دوازدهم مهدی‌ع معین میکند و مدعی است که نسبت بآن امام بمنزلهٔ «باب» است. دراین اظهار نه فکر و نه طرزبیان تازگی نداشت امام مهدی‌ع چهار «باب» داشته است که هنگام غیبت صغری یکی بعداز دیگری واسطهٔ مابین او و امت بودند و شیخیه که باب نزد آنها تحصیلات دینی خودرا تعقیب‌نمود معتقد بیکنفر«شیعهٔ‌کامل» بودند که واسطه یا جدول‌رحمت میان امام غایب ومؤمنین است و باب ازاین عقیده شیخیه تقلید نمود. بعدها باب باصطلاح پیروانش «بالاتر رفت» و ادعا کرد که «نقطهٔ اعلی» یا «نقطهٔ بیان» است سپس‌مدعی شد که خود قائم آل‌محمد است بعد گفت مؤسس شریعت‌جدیدی است و بالاخره گفت من مظهر خدا ومهبط روح پروردگارم بعضی از پیروانش بالاتر رفتند و خودشان را خدا و او را خدا آفرین خداند و یکی‌از آنها در حق بهاءالله گفت [۲]

---

(۱) برای اطلاع بر ادبیات این طایفه تاسنهٔ ۱۸۸۹ بجلد دوم از کتاب «بیانات یکنفر سیاح درکشف واقعهٔ باب» که این جانب نوشته‌ام و درکمبریج بسال ۱۸۹۱ طبع گردیده است رجوع شود صفحهٔ ۱۷۳ — ۲۱۱ و برای ادبیات بعداز سنهٔ ۱۸۸۹ بکتابی که بنام «مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابی» تالیف کرده ام مراجعه شود (کمبریج ۱۹۱۸) صفحه ۱۷۵ — ۲۴۳

(۲) این شعر در ورق (a ۲۴۴) نسخهٔ خطی هشت بهشت ثبت و منسوب است به نبیل زرندی که‌در روز وفات بهاءالله ۲۸ می ۱۸۹۲ درعکا خودرا کشت:

«خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم پر برداشته مپسند بخود تنك خدائی»

هرچند نهضت بابیه باعث خونریزی بسیار شد اما تقریباً تمام آن خونریزی ها بعداز وفات محمدشاه (۵ سپتامبر ۱۸٤۸) صورت وقوع یافت. باب این هنگام دریکی او قلاع ماکو محبوس بود و در خراسان و مازندران وسایر نقاط دستجات مسلح از پیروان او حرکت کرده ظهور مهدی منتظر و رجعت ائمه را خبرداده و باین ترتیب حملات دشمنان خودرا که بواسطه وفات شاه و اغتشاشات وهرج و مرج مملکت رو بازدیاد گذارده بود دفع میکردند و دشمنان را مرعوب میساختند.

ناصرالدین شاه
۱۸٤۸ — ۱۸۹٦

هنگام وفات محمدشاه افق تاریك بود. ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز مقام داشت در غیاب او مادرش مهد علیا از روز وفات شاه تا ورود ناصرالدین میرزا درطهران برتق و فتق امور پرداخت حاج میرزا آقاسی که کاملا منفور عامه بود نه تنها از صدارت افتاد بلکه مجبور شد بزاویهٔ شاه عبدالعظیم رفته پناهنده شود[1] در پایتخت اغتشاش شروع گشت و انقلابات سخت در بروجرد، کرمانشاهان، کردستان، شیراز، کرمان، یزد و خراسان رویداد شاه که در این موقع ۱۷ سال بیش نداشت[2] عاقبت در ۲۰ اکتبر ۱۸٤۸ بمرکز وارد شد وهمانشب تاج برسر نهاد ومیرزا تقیخان معروف بامیر نظام را صدراعظم نمود. این شخص علی رغم پستی نسب (پدرش سابقاً آشپز قائم مقام بوده)[3] یکی از بزرگترین رجال و با شرفترین و لایقترین و هوشیارترین وزرائی است که ایران درعهود جدیده داشته است، واتسن[4] با شوق تمام فریادمیزند که: «نمیتوان نسل جدید ایران را سست و فاسد گفت زیرا که لایق بوده است مردی مثل امیر نظام بظهور برساند» وربرت-کرزن Hon. Robert Curzon در کتاب موسوم بارمنستان وارزنة الروم درحق او میگوید: «این شخص از تمام مأمورین عثمانی وایران و روسیه و بریتانیای کبیر که اینوقت در ارزنة الروم حضور داشتند جالب توجه تر بود و با هیچیك از آنها قابل مقایسه نبود

میرزا تقیخان امیرنظام

---

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران ر. ج واتسن صفحهٔ ۸ — ۳۵۷ (۲) در ۱۷ جولای ۱۸۳۱ تولد یافت. (۳) شرحی ازاین پدر و پسر معروف که هردو لقب قائم مقام داشته‌اند در ضمن احوال نثر نویسان مشهور جدید در قسمت سوم این مجلد دیده خواهد شد

(٤) تاریخ ایران صفحه ۲٦٤

درسه‌سالی که شاغل مقام صدارت بود کارهای بزرگ و نمایان برای ایران کرد اما ستاره درخشانیکه درافق زندگانی او طالع شده بود در اثر حسد و تزویر رقبایش پنهان گشت

قتل حزن انگیز میرزا تقیخان ۹ جانوری ۱۸۵۲

واقعهٔ غم‌انگیز قتل او که با کمال بیرحمی و قساوت در موقعیکه در عمارت قشنگ فین نزدیک کاشان تبعید بود بوقوع پیوست بیش از آن مشهور است که حاجت بتکرار داشته باشد [۱] اما وفاداری زنش را که خواهر منحصر بفرد شاه بود نمیتوان مسکوت گذاشت واتسن [۲] میگوید : « هیچیک از بانوانی که در دربار پادشاهان اروپا تربیت یافته و تاریخ عالم احوال آنها را ضبط کرده باشد باوجود ملاحظه درخشان ترین نمونهٔ زناشوئی و تقوی و بزرگواری شوهرهای خود بیش ازاین محبت و ایثار نشان نداده اند که زن امیر کبیر نسبت بشوهر بدبختش نشان داد» معذلك برخلاف مواظبت خستگی ناپذیری که داشت ازحاجی علیخان حاجب‌الدوله فریب خورد این شخص با آنکه زائدالوصف مرهون توجهات وزیر بود بالاخره در ۹ جانوری ۱۸۵۲ زندگانی اورا خاتمه داد .

نهضت بابیه در ۱۸۵۰-۱۸۴۹

بابی‌ها بهیچوجه میرزا تقیخان را دوست نداشتند و در قتل او هم نهایت کوشش را کرده بودند و مرگ ناگهانی او را معجز و انتقام خدائی میدانستند زیرا علاوه بر اقداماتیکه برضد آنها کرده بود مشارالیه مسئول قتل باب محسوب میشد که در تبریز در ۹ جولای ۱۸۵۰ کشته شد اما باب که محبوسی بیچاره بیش نبود شعله‌ای روشن کرد که تا کنون خاموشی نپذیرفته است و مخصوصاً شعاع تیره و مدهش آن چهار سال اول سلطنت ناصرالدین را روشن گردانید .

گوبینو

تاریخ کار های بابیه را در شیخ طبرسی مازندران و زنجان و یزد و تبریز و سایر نقاط درسنوات ۱۸۴۹-۱۸۵۰ بهتر و دقیق تر از آنچه کنت گوبینو در کتاب بی نظیر خود موسوم به **ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای مرکزی** شرح داده و با تحقیق فوق العاده بیان کرده است نمیتوان برشتهٔ تحریر درآورد . من شخصاً راجع بایران بیش ازهر مأخذی از آن کتاب استفاده کرده ام زیرا که هم ازاین کتاب وهم ازیك ملاقاتیکه برحسب اتفاق و ازبخت نیك در

(۱) واتسن صفحه ۳۹۸ - ۴۰۶ (۲) ایضا صفحه ۴۰۳

اصفهان نموده ام بر چگونگی مذهب بابیه و سرگذشت تاریخی آنها آگاهی یافته و باین واسطه درجمع مستشرقین اولین باب شهرت بر رویم گشاده شد. گوبینو مدتها در فرانسه مثل پیغمبریکه درولایت خود باشد بیقدر بود امابعد از آنکه فرانسه مدتها اورا فراموش کرد آلمان یك مجمع اتحاد گوبینو تشکیل داد [۱] و چند کتاب در شرح احوال و تألیفات او [۲] منتشر شد.

سوء قصد

دورهٔ جنگجوئی و خونریزی بابی ها ازوقتی شروع شد که سه نفر از آنها در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ قصد کشتن ناصرالدین شاه نمودند ودرنتیجه قتل عامی شروع گردید که در آن ۲۸ نفر از رؤسای بابیه که کم و بیش دارای اهمیت بودند کشته شدند از جمله قرة العین شاعرهٔ معروف و صاحب‌حسن منظر وطبع سرشار درشکنجه سخت بدرود زندگانی گفت. [۳] بیشتر رؤسای بابی که باقی ماندند یا جلای وطن کردند یا ببغداد تبعید شدند و ازآن پس هرچندمذهب مذکور رو بترقی گذاشت لیکن مرکز تبلیغات در خارج‌سرحد ایران یعنی بغداد ادرنه و قبرس و عکا بود.

جنگ‌ایران وانگلیس ۱۸۵۶-۷

دراینجا لازم نیست که ازعلل وچگونگی جنگ کوتاه ایران وانگلیس (۱۸۵۶-۷) که علتش تصرف هرات بتوسط ایرانیان بود ذکری برود.

این جنگ ازتسخیر جزیرهٔ خارك خلیج فارس در ٤ دسامبر ۱۸۵۶ بتوسط انگلیسها شروع شد و بامعاهدهٔ پاریس مورخه ٤ مارچ ۱۸۵۷ که میان لرد کاولی وفرخ خان منعقد شد خاتمه‌پذیرفت هرچند بواسطهٔ نواقص وسائل استخبار یکماه بعدازمعاهده

---

(۱) تاریخ تاسیس ۱۸۹٤ است. (۲) من‌دوجلد ازآنها را در دست‌دارم که تالیف اودویگ شمان‌است یکی Eine Biographie ودیگری Quellen und unterchungen (استراسبورغ ۱۹۱۳و ۱۹۱٤)مجله ماهیانهٔ اروپا شمارهٔ ۷ مورخه ۱ اکتبر ۱۹۲۳ یك شمارهٔ مهمی‌مخصوص احوال کنت گوبینو انتشار داده که در صفحهٔ ۱۱۶ الی صفحهٔ ۱۲۶ آن مقالهٔ بسیارخوبی بقلم ولادیمیرمینورسکی تحت عنوان گوبینو و ایران مندرج است بعد از آن مقاله صفحه (۱۲۷ - ۱٤۱) صورتی از تالیفات منتشره و غیر منتشره او نوشته شده وتاریخ زندگانی او تحریر یافته و شمهٔ از نهضت طرفداران گوبینو در آلمان و فرانسه مسطور است.

(۳) رجوع شود بدو کتاب ذیل تالیف اینجانب « بیانات یکنفر سیاح » جلد دوم صفحه ۳۲۶-۳۳٤ و « موءدلازمه برای مطالعه مذهب بابی » صفحه ۲۶۰-۲۷۱

هم خصومت ادامه داشت. ختم این جنگ برای انگلیس خیلی بموقع بود زیرا که مقارن وقت مبادلهٔ عهدنامه ها شورش هندوستان شروع شد.

تأسیس تلگراف

ازتجربه این جنگ معلوم گردید که لازم است میان انگلستان وهند روابط استخباریهٔ بهتری موجود باشد و بهمین واسطه در ۱۸٦٤ در ایران تلگراف دائر گشت ودر سنوات ۱۸۷۰ و ۱۸۷۲ توسعهٔ کامل یافت بنابرقول سرپرسی مولسورث سایکس (که تاریخ ایرانش [۱] کتاب منحصر بفردی است که اوضاع این مملکت را ازسال ۱۸۵۷تاسنه ۱۹۲۱ دربردارد) ایجاد این مؤسسات مهمترین عامل انقلاب [۲] ایران محسوب میشود.

عوامل تجدد آوردیگر

ازجمله عواملی که درتجدد اوضاع ایران تأثیر کرد توسعه چاپخانه بود (که نخستین دفعه عباس میرزا در حدود سال ۱۸۱٦ یکدستگاه آن را درتبریز دائر نمود) واز نتایج آن تعمیم و ترویج ادبیات و روزنامه نگاری است که از سنه ۱۸۵۱ [۳] بآهستگی شروع شد ودرایام انقلاب ۱۹۰٦ تا ۱۹۱۱ و بعداز انقلاب روسیه توسعهٔ کامل گرفت دیگر تأسیس دارالفنون وترویج علوم و تعلیمات اروپائی و دیگر سفر سه گانهٔ شاه باروپا در سنوات ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹. امادراین تردید هست که آیاخود سلطان یاهمراهانش ازمشاهداتی که هنگام گردش دراروپا کردند اینقدر استفاده نمودند که ادبیات ایران از شرح سفرنامه اوانتفاع ادبی برد؟

قتل ناصرالدین شاه ۵ می ۱۸۹٦

ناصرالدین شاه هنگام جلوس ۲٤ ذوالقعده ۱۲٦٤ (۲۰ اکتبر ۱۸٤۸) کمی بیش از ۱۷ سال داشت و ۵ می ۱۸۹٦ که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری واقع میشد سال پنجاهم سلطنت او بود چهار روز قبل ازاین تاریخ هنگامیکه تدارکات لازمه برای جشن سال پنجاهم پادشاهی او مهیاشده بود به تیر میرزا رضای کرمانی یکی ازشاگردان سیدجمال الدین افغانی درحرم شاه عبدالعظیم مقتول گردید. و قایعیکه منجر باین حادثه شد و عامل

(۱) مخصوصاً مراجعه کنید بچاپ دوم که اضافاتی دارد ودر سال ۱۹۲۱ نوشته شده است درجلد دوم صفحهٔ ۵۲٦ مؤلف ماه مارچ را تاریخ تحریر کتاب نوشته است. (۲) کتاب مذکور جلد دوم صفحه ۳٦۹ (۳) رجوع شود بصفحه ۱۰ از کتاب اینجانب موسوم به «شعر ومطبوعات درایران جدید» که در این موضوع کاملا بحث شده است.

واهمیت آنهارادر کتاب: تاریخ انقلاب ایران ۱۹۰۵—۱۹۰۹ بتفصیل ذکر کرده‌ام.

نطفهٔ انقلاب

بذر انقلاب ازتاریخ آخرین سفرشاه بفرنگستان پاشیده‌شده و حتی روئیده بود زیرا که در سفر مزبور امتیازات مضره تفویض گردید واین امتیازات خاصه امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) وسیلهٔ تحریک ناخشنودی های سیاسی گردید و نخستین نمایش این عدم رضایت درشورش تنباکو (۱۸۹۱) شروع شد ودرانقلاب ۱۹۰۵ بدرجهٔاعلی رسید. روابط سیاسی ایران بادول خارجه مخصوصاً روس و انگلیس ماده و مرکز تاریخهای پلتیکی از قبیل تاریخ سر پرسی مولسورس سایکس است اما ما اگر ازآن صرف نظر نمائیم عهد ناصرالدین شاه را بطریق ذیل میتوانیم خلاصه کنیم. چهار سال اول سلطنت او (۱۸۴۸ —۱۸۵۲)

سالهای پرحادثه ابتداء وانتهای عهد ناصرالدین شاه

بواسطهٔ جوشش مذهبی بابیه اهمیت داشت وشش سال آخر دورهٔ پادشاهی او از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ بسبب غلیان پلتیکی دارای اهمیت بود ودرعهد جانشین او با انقلاب عمومی منجر گردید اما سالهای وسط عهد ناصرالدین شاه علی الظاهر دورهٔ امن وآسایش نسبی بود. ازخوشبختی من در اواخر این عهد بایران سفر کردم (۸ — ۱۸۸۷) وموفق شدم که بقایای اعصار متوسطهٔ تاریخ ایران را تماشا کنم. هیچ واقعهٔ نامطبوعی اتفاق نیفتاد میگویند این امنیت در بدو امر بواسطهٔ تنبیه و سیاست سخت و دهشت انگیز بدکاران و دزدان باین پایه رسید ولی موقع مسافرت من دیگر از آن قسم تنبیهات مشاهده نمی گشت و در تمام مدت توقفم در ایران هیچ واقعهٔ خاصی از این قبیل نشنیدم. اما در خارج شهر شیراز ستونهای عفریت آسائی از صاروج بنظرم رسید که استخوان انسانی از خلال آن نمایان بود و از دورهٔ حکمرانی سخت و خشن فرهاد میرزای معتمد الدوله عموی شاه شهادت میداد. لیکن خود شاهزاده را من مردی مؤدب و ظریف و دانشمندی فریفتهٔ کتاب یافتم. چنانکه گفتم محیط محیط قرون وسطی بود: بزحمت سخنی از سیاست و ترقی مسموع می افتاد و مذاکرات غالبا بعرفان و الهیات وادیان متوجه میشد. با حرارت ترین گفتگوهای پلتیکی راجع بود به جانشینان محمد رسول الله ص٤ یعنی سیاست قرن هفتم میلادی. فقط بواسطهٔ خواندن روز نامه های ایران و اطلاع و جریدهٔ اختر منطبعهٔ اسلامبول که بیشتر محرك و مهیج بود میل ضعیفی برای فهمیدن حوادث خارجه تولید

یافته بود . اما در کرمان فقط هفتهٔ یك چاپار ما را بادنیای خارج مربوط میساخت .

سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ ببعد

چقدر این اوضاع با اغتشاش ۱۸۹۱ وطوفان خشمناك ۱۹۰۵ الی ۱۹۱۱ وخطر روسیه که در عید فصح همین سال شروع شد و عموم اوضاع را بفلج مرگ دچار کرد و جنگ بین المللی که ایران را عرصهٔ تاخت و تاز سه سپاه خارجی و میدان دسائس بی انتها کرد متفاوت و متغایر بود ! سقوط امپراطوری روسیه ایران را از کابوسی که یکقرن بروی فشار میآورد رهائی داد و بنظر ها چنین آمد که انتقام بی احترامی است که روسها در آپریل ۱۹۱۲ نسبت بمرقد مطهر رضوی نمودند از طرفی هم بهم خوردن قرار داد ایران وانگلیس که در نتیجه آن فشون ومستشاران انگلیس خارج شدند ایران را بخود واگذاشت تا چنانکه میتواند و میخواهد آتیه خودرا تمشیت و ترتیب دهد .

جانشینان ناصرالدین شاه

پس از آنکه ناصر الدین شاه بضرب ششلول از پای درآمد پسرش مظفرالدین شاه بر تخت ایران جای گزید (۱۸۹۶ - ۱۹۰۷) و مشروطه را بملت داد و نوه اش محمدعلی شاه که سعی کرد اساس مشروطه را منهدم سازد در ۱۶ جولای ۱۹۰۹ بدست ملیون فاتح خلع شد و اکنون در نواحی اسلامبول زندگی میکنند .

بعد از قتل ناصر الدین شاه سلسله قاجار ضعیف شد و اختیارات از قاجاریه منتزع و بدست ملت افتاد .

---

(۱) یکسال درمیانهٔ ایرانیان (لندن: ۱۸۹۳ac. Black) این کتاب سالهاست از طبع خارج شده وامروز خیلی کمیاب است .

بخش دوم

شعر فارسی در چهار قرن اخیر

فصل پنجم

ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیره خاصه ابیات مذهبی

ثبات وتغییرناپذیری زبان ادبی ایران

چهار صد سال پیش از این زبان فارسی من حیث المجموع و از هر جهت همان بود که امروز هست (مقصود لفظ قلم است والا زبان بازاری و آنچه امروز میان طبقات بیسواد رایج است ظاهراً در ضمن این مدت متداول گردیده است و قدمتی نداردامااشکال ادبی جدیدی که امروز موجود است اینقدرها قدیم نبوده و آغاز آنها از اواسط قرن نوزدهم دورتر نمیرود در سه جلد مقدم بر این مجلد بعداز هرفصل تاریخی بلا فاصله فصلی راجع بادبیات آن دوره نوشته میشد . اما در این مجلد بعلت مذکوره لازم ندیدیم که رشتهٔوقایع تاریخی‌را از هم بگسلیم وبهتر دانستیم که بخش اول کتاب را بتاریخ مختصری از تمام دورهٔ مطلوبه مخصوص کرده بخش دوم و سوم رابرای توصیف ادبیات نظمی و نثری بگذاریم که از حیث طبقات هر یك دارای تقسیماتی خواهند بود .

توجه بی اندازه نسبت بشعر

طرز ترتیب دادن این تقسیمات مسئلهٔ است که مدتی افکارمرا بخود مشغول نمود . تقریباً عموم اشخاصی که راجع بادبیات ایران چیز نوشته اند بیش از حد لزوم توجه خود را بشعر فارسی معطوف نموده اند وعموماً از یك زمینه های دیگری که هر چند قدری پست تر وخشکتر است اما مثبت تر خواهد بود غفلت ورزیده‌اند مثلا تاریخ وشرح‌احوال

رجال و الهیات و علوم دینیه را متروك و مسکوت گذارده اند . اگر ما ادبیات را به ساده ترین معانی آن در نظر بیاوریم و آنرا فقط بر نوشتجاتی اطلاق کنیم اعم از نثر و نظم که دارای شکل مصنوع و زیبائی باشند بلاشك نظریهٔ نویسندگان سابق الذکر که فقط بشعر و نثر بدیع اهمیت داده اند معقول بنظر خواهد آمد اما بالعکس اگر ادبیات را بمعنی وسیع آن گرفته و مظهر روح و فکر یك ملتش بدانیم قضیه طور دیگر خواهد بود لیکن نظر برای غالب پیش از تحقیق در اجزاء مختلفه ادبیات جدید ایران بدواً تااندازهٔ هم راجع بشعر این دوره سخن خواهیم راند .

طبقات شعر فارسی

در اینجا لازم است شش نوع شعر تشخیص بدهیم (۱) اشعار طرز قدیم (۲) اشعار اتفاقی یا موقعی (۳) ابیات مذهبی از ترجیعات مبسوطه مانند هفت بند محتشم کاشانی گرفته تا اشعار عامیانه که در مجالس تعزیهٔ محرم خوانده میشد (٤) اشعار قلیل اما پر هیجانی که بابی‌ها از ۱۸۵۰ ببعد سروده اند و میتوان آن را شعبهٔ مخصوصی از نوع سابق الذکر قرار داد . (٥) تصنیفاتی که مطربها و رامشگران سروده اند و مشکل است مبداء و تاریخ قدمت آنهارا تعیین نمود (٦) منظومات سیاسی که جدیداً بعد از انقلاب ۱۹۰٦ ایجاد شده و در کتاب دیگر خود مفصلا بشرح آن پرداخته ام [۱] در این فصل بیشتر به بیان اشعار مذهبی مبادرت ورزیده ابیات غیر مذهبی را به فصول بعد میگذارم .

۱ــ اشعار طرز قدیم

این نوع شعر فارسی که همه جا شکل و منظور معنوی آن یکسان است در مدت پنج شش قرن تقریباً به یك حالت مانده است چنانکه گوئی مهر و قالب مخصوصی دارند که تغییری در آن رخ نمی دهد . بقسمی که اگر ذکری از وقایع و اشخاص عهد در آن نباشد و تاریخ گفتن آن معلوم نشود ، مشکل است بعد از خواندن یك قصیده یا غزل یا رباعی حدس بزنیم که گوینده از اهل زمان جامی (متوفی ۱٤۲۰) بوده یا یکی از شعرای معاصر از قبیل قاآنی و غیره . راجع باوصاف تصنعی این قسم شعر در یکی از مجلدات سابقه بحث کرده ام [۲] وعقیدهٔ

(۱) مطبوعات وشعر در ایران کمبریج ۱۹۱٤ (۲) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۹-۸۳

ابن خلدون اینست که : « صنعت شعر و نثر فقط با الفاظ سروکار دارد نه با افکار[۱] » امامعذلك دراشعاری که جدیداً باین سبك سروده شده است اشاراتی ندرة باختراعات ورسوم جدیده ازقبیل چای خوردن ـ سیگار یا قلیان کشیدن ـ راه آهن ـ تلگراف و روزنامه[۲] می یابیم . بعضی ازشعرای بزرگ عصرجدید مانند قاآنی و داوری وامثال آنها هنرشاعری خودرا دراشکال جدیده نظم از قبیل مسمط سرائی[۳] که بعدازقرن یازدهم ودوازدهم مسیحی دیگر بمورد استعمال نمی آمده ظاهر کرده اند .

انتقاد ادبی که ایرانیان از آن غفلت داشته‌اند

ظاهر أعباراتی که درابتدای قسمت فوق گفته شد خیلی مغلق است و توضیحاتی لازم دارد زیرا که فضلای ترك و هند معتقدند که بعضی ازشعرای اخیر ایران یك قسم ابتکار یا «تازه گوئی» داشته اند که درتوسعهٔ صنعت وتقسیم ازمنهٔ ادبی مشخص و مبشر یك عهد جدیدی میباشند. اما خود ایرانیها با انتقاد ادبی آشنائی ندارند شاید همانطور که مردم وقتی بصحت مزاج خود عطف توجه میکنند که صحتشان ازدست رفته باشد همانطورهم ملل وقتی وارد انتقاد و کنجکاوی دقیق درادبیات میشوند که دیگر قابل نباشند و نتوانندازخود ادبیات خوب ایجاد نمایند . بنا بر قول گیب[۴] جامی وامیر علیشیر نوائی و عرفی شیرازی و فیضی هندی و صائب اصفهانی یکی پس از دیگری درشعر عثمانی نفوذکامل پیدا کرده قائد ادبی آنها شده اند و راجع بآن اساتید منتقدین عثمانی مطالب بسیار نوشته اند . بهترین و کاملترین انتقادیکه از گفتار اعاظم شعرای ایران ازقدیم تا اواخر قرن هفدهم نوشته شده است بعقیدهٔ من کتابی است که (متأسفانه) بزبان اردو یا هندوستانی تحریر یافته است و نام آن شعرالعجم ومؤلف آن شبلی نعمانی است ، جلدسوم این مجموعه که در (۱۳۲٤-۵) مطابق (۱۹۰۶-۷) مدون شده ازهفت شاعر ایرانی سخن میراند که درقرن شانزدهم و هفدهم میلادی میزیسته اند که اسم وتاریخ وفاتشان از اینقرار است : فغانی [۱۵۱۹/۹۲۵] ؛ فیضی [۱۵۹۵-۶/۱۰۰٤] ، عرفی (۱۵۹۰-۱/۹۹۹) ، نظیری (۱۶۱۲-۳/۱۰۲۱) ، طالب

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ٤۲۵ فصل فی ان صناعة النظم والنثر انما هی فی الالفاظ لا فی المعانی (مترجم)
(۲) گیب تاریخ ادبیات عثمانیها جلد چهارم صفحه ٤ نظیر این تلمیحی دراشعار نعیم هست که در قسمت اخیر همین فصل مسطور شده هرچند عموماً سبك شعر مزبور هم تقلید قصاید قدیم است (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۲۹-٤۱ (٤) تاریخ ادبیات عثمانیان جلد سوم صفحه (٤۸ — ۲٤۷)

آملی (۱۰۳۶/۷-۱۶۲۶) ، صائب (۱۰۸۰/۱۶۶۹ یا ۱۶۷۰) و طالب کلیم (۱۰۶۱/ ۱۶۵۱) . تمام این شعرا ایرانی بوده اند و بواسطهٔ تشویق و سرپرستی جوانمردانهٔ سلاطین مغولی بهندوستان جلب شده اند باستثنای فیضی که شبلی درحق او گوید . از امیر خسرو بگذریم تنها شاعر هندی است که اشعار فارسی اورا باابیات شعرای ایرانی الاصل نمیتوان فرق نهاد . عرفی وصائب معروفترین هفت شاعر فوقند امامعذلك درهندوستان بیش از مملکت خود عزت وشهرت یافتند [۱] یکی ازآشنایان ایرانی من علت این پیش آمد را چنین بیان نمود که گفتار شعرای مذکور را خارجیها بآسانی میفهمند و بنابراین شهرت می یابند درصورتیکه بهترین اشعار وعالیترین گفتار شعرای معروف ایران را خارج از دست رس افهام خود میبینند . با نهایت خجلت اعتراف میکنم که در این مورد ذوق من نیز باخارجیها همراه وموافق است وصائب را مخصوصاً خیلی جاذب و جالب می یابم چه ازلحاظ سادگی عبارات و چه از حیث صنایع حسن تعلیل وارسال المثل [۲] تقریباً چهل سال قبل [سنهٔ ۱۸۸۵] قسمت فارسی کتاب خرابات [۳] را که مجموعهٔ غزلیات منتخبهٔ فارسی و عربی و هندی است و ابیات منفرده نیز دارد مطالعه میکردم و بعضی اشعار را که بنظرم خوب میآمد بدون رعایت گوینده شعر خارج نویس میکردم و دردفتری مینگاشتم . وهرچند گوینده ٤٤٣ غزل و ابیات منفرده که بیرون نویس کرده ام غالباً معلوم نیست امابیش ازیك عشر مجموع آنها [٤٥] از صائب است .

جلب کردن هندوستان شعرای ایران را درعهد اولین پادشاهان مغولی

هندوستان در قسمت اعظم قرن شانزدهم وهفدهم میلادی بنا بر پذیرائی و تشویق همایون واکبرو جانشینان آنهاتا عهداورنگ زیب که مردی متعصب ومحزون بود و همچنین نجبا و بزرگانی ازقبیل بیرام خان خانان و پسرش عبدالرحیم که بعد ازقتل پدر در سنهٔ ۱۵۶۱ دارای لقب مذکور شد عدهٔ کثیری ازشعرای هنرمند ایرانی را بسوی خود جلب کرده است ادبای مزبور درهندوستان عزت و افتخاری یافتند که در وطن خویش ازآن محروم

---

(۱) رضاقلی خان صراحة راجع باین دوشاعر می نویسد که سبك آنهارا ایرانیان این عصر نمی پسندند .

(۲) منتخبات التواریخ (کلکته ۱۸۶۹) جلد سوم صفحه ۱۷۰-۳۹۰ (۳) شعرالعجم صفحه ٥ این کتاب بهمت فضلای افغانستان بفارسی ترجمه شده است (مترجم)

بودند بداونی [۱] قریب یکصد و هفتاد نفر را میشمارد که بیشتر ایرانی الاصل بوده اند هرچند بعضی از آنها درهند تولد یافته‌اند ، [۲] شبلی پنجاه ویکنفر را اسم می برد که در عهد اکبر ازایران بهند رفته و دردربار پذیرفته شده اند اسپرنگر نیز صورت مفصلی ترتیب داده است ازاشعار ذیل که شبلی ذکر میکند معلوم میشود چقدر آرزوی هند رفتن و درآنجا به نعمت و عزت رسیدن درمیان شعرای ایران رواج داشته است [۳]

مثلا صائب میگوید :

همچو عزم سفرهند که در هر دل هست رقص سودای تودرهیچ سری نیست که نیست

و ابوطالب کلیم گوید :

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم کجاخواهدرساندن پرفشانی مرغ بسمل [٤] را

بایران میرود نالان کلیم ازشوق همراهان بپای دیگران همچون جرس طی کرده منزلرا

زشوق هندزان سان چشم حسرت درقفادارم که روهم گربراه آرم نمی بینم مقابل را

همچنین در این باب علیقلی سلیم گوید :

نیست درایران زمین سامان تحصیل و کمال تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

درویش اسمی شاعر ایرانی بیادتربیت ومرحمت خانخانان نسبت بشعراء گوید :

زیمن مدح توآن نکته سنج شیرازی ، رسید صیت کمالش بروم از خاور

بطرز تازه زمدح تو آشنا گردید، چوروی خوب که یابد زماشطه زیور

ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو بتیغ هندی اقلیم سبعه را یك سر

ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر رسیده است بجائی که شاعران دگر

کنند بهر مدیحش قصیدهٔ انشاء که خون رشك چکد ازدل سخن پرور

سوادشعر شکیبی چوکحل اصفاهان به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر

زمدحت توحیاتی حیات دیگر یافت بلی مقوی طبع عرض بود جوهر

---

(۱) فهرست کتابخانه پادشاه اود جلد اول صفحه ٥٥ الی ٦٥ (۲) شعرالعجم جلدسوم صفحه ۱۰ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۱۳ (٤) وقتیکه یکنفر مسلمان مرغی رابرای مصرف خود میکشد و تیغ برگلوی او میگذارد بایستی بسم‌الله بگویند و از این رومرغی راکه درروی زمین می‌طپد و دست و پامیزند مرغ بسمل یا نیم بسمل گویند

حدیث نوعی وکفوی بیان‌چه‌سازم من چو زنده اند بمدح تو تا دم محشر
زنعمت تو به‌نوعی رسید آن مایه که یافت میر معزی زنعمت سنجر

این شعرای قرون شانزدهم و هفدهم ایران سبکی ایجاد کردند که مرحوم پرفسراته در کمال مناسبت آنرا بهار هندی شعر در ایران نامیده است و تازمانیکه فارسی زبان ادبی و محترم هندی‌ها بشمار میرفت عدهٔ کثیری از گویندگان هندی مقلد اساتید مذکور بودند ، راجع باین مقلدین هندی که دربکاربردن لغات خارجی مهارت کامل داشتند چیزی نمی نویسم و ازتمام شعرای ایرانی‌الاصلی‌هم که درایران‌یا هندوستان زندگانی میکردند عدهٔ قلیلی را میتوان دراین صفحات نام برد .

خشکی ادبیات در قرن هیجدهم

قرن‌هیجدهم‌مسیحی خاصه‌زمانیکه‌فاصله انقراض صفویه و تأسیس سلطنت‌قاجاریه‌بود(۱۷۲۲-۱۷۹۵) ازحیث ادبیات فقیر ترین ازمنه‌است . بعد ازاین‌عصردرقرن نوزدهم‌شعرائی‌مانند قاآنی یغما - فروغی - وصال و اولادش ظهور کردند که بابزرگترین شعرای ما قبل خود همدوش بوده اند .

۲ -- ابیات اتفاقی یا موقعی

نمونه اشعار اتفاقی یا موقعی

ازجمله مفیدترین اشعارآنهائی را باید شمرد که‌حتماً ازآثار شعرای مشهور نبوده و مخصوصاً درمواقع معین سروده‌نشده است اشعار مزبور را دردواوین معمولی شعراء یا درصفحات تواریخ معاصر نمیتوان بدست آورد . محض نمونه ابیات ذیل ازاحسن‌التواریخ که هنوز طبع نشده است استخراج میشود .

درسال ۹۶۱/٤-۱۵۵۳ سه نفر ازسلاطین هند وفات یافت . محمود سوم از کجرات . اسلام شاه پسرشیرشاه افغانی ازدهلی و نظام‌الملک‌ازدکن . این اتفاق و تاریخ وقوع آن در اشعار ذیل ثبت گردیده است .

سه خسروراقران آمدبیك سال ، که هند ازعدلشان دار الامان بود ،
یکی محمود شاهنشاه گجرات، که همچون‌دولت‌خودنوجوان بود. [۱]
دوم اسلام شه سلطان دهلی ، که درهندوستان صاحب قران بود، [۲]

(۱)رجوع شود بتاریخ لین‌پول (سلسله های اسلامی) ص۳۱۳ (۲)ایضاصفحه۳۰۰و۳۰۳

سیم آمد نظام الملك بحری ، که در ملك دکن خسرونشان بود، [۱]
ز من تاریخ فوت آن سه‌خسرو، چه میپرسی زوال خسروان بود،

ابیات ذیل که مولانا قاسم‌ساخته‌است ماده تاریخ وفات‌همایون است (۹۶۲/۵-۱۵۵۴)

همایون پادشاه ملك معنی ندارد کس چو اوشاهنشهی یاد
ز بام قصر خود افتاد ناگاه وزو عمر گرامی رفت برباد
پی تاریخ او قاسم رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد [۲]

این اشعار را حیرتی که در سنه ۹۶۱/۴-۱۵۵۳ درکاشان‌افتاد و بسرای دیگرشتافت در هجو اهل قزوین گوید :

وقت آن آمد که آساید سپهر بی‌مدار، چون زمین درسایه‌ات ای سایهٔ‌پروردگار
پادشاها مدت نه ماه شد کین ناتوان مانده‌درقزوین‌خراب‌وخسته‌ومجروح‌وزار
یافتم رسم تسنن در وضیع و در شریف دیدم آثار تخرج در صغار و در کبار
در معابر پای شسته از فقیر و از غنی در مساجد دست بسته از یمین وازیسار
در زمان چون‌تو شاهی دست‌بستن‌درنماز هست‌کاری دست بسته‌ای شه عالی تبار
قاضی این ملك نسل خالدابن الولید مفتی این شهر فرزند سعید نابکار
کشته‌گردیده زتیغ شاه غازی هردو را هم برادرهم پدرهم یار هم‌خویش‌وتبار
خود بفرماای‌شه‌دانا که‌اکنون‌این‌گروه داعی خصمند یا مولای شاه کامکار
قتل عامی گر نباشد قتل خاصی میتوان خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار
نیستند اینها رعایائی که باشد قتلشان موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار
بلکه هریك مبلغی‌ازمال دیوان میخورند سربسر صاحب سیورغالند وهم‌اردار دار

نقص این‌اشعاراتفاقی آن است که ما غالباً چون نمیدانیم‌تحت تأثیر چه‌عواملی و برای چه منظوری بنظم درآمده اندکاملا بر معانی و تلمیحات آنهااطلاع‌حاصل

---

(۱) شك دارم که کلمه بحری صحیح باشد ممکن است برهمان باشد که اسم دومین نظام شاه احمد نگراست که از ۹۱۴ تا ۹۶۱ هجری مطابق (۱۵۰۸ -۱۵۳۳ میلادی) سلطنت کرد . (۲) درنسخهٔ من « گاهی » نوشته شده و من آنرا قاسم کردم . برای اطلاع ازوقایع زمان وفات همایون رجوع شود بتاریخ **هند درعصر دو پادشاه نخستین ازخانوادهٔ تیمور** یعنی بابر و همایون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم صفحه ۸ — ۵۲۷ تألیف‌ارسکین‌این‌ماده تاریخ اتفاقاً وبرخلاف معمول طبیعی و ساده وصحیح است .

نمیکنیم . آیا اهل قزوین باشاعر فوق چه معامله کرده بودند که مشارالیه باین سختی و تلخ زبانی بدشمنی آنها قیام کرده است ؟ قاضی ومفتی که مخصوصاً بهجو آنها پرداخته که بوده اند ؟ چگونه اقوام واقربای آنها بدست شاه کشته شدند و طرفدار و مروج کدام دشمن بوده‌اند ؟ چون نمیدانیم این اشعار درچه زمان ساخته‌شده‌است آیا درزمان شاه‌طهماسب و اخلاف او یا در عهد شاه اسمعیل؟جوابی مقنع بسئوالات فوق نمیتوانیم بدهیم . اما این نکته قابل توجه است که دروقت سرودن این اشعار مذهب تسنن درقزوین غلبه داشته است .

۳ ـ اشعار مذهبی

اشعارمذهبی محتشم و پیروان او

ازشعرای کثیری که دردورهٔ صفویه‌طبع خود را وقف سرودن اشعاری درذکرمصائب و اخلاق وصفات حمیدهٔ ائمه نموده‌اند محتشم کاشانی متوفی بسال (۱۵۸۸/۹۹۶) اهمیتش بیشتراست درایام شباب بگفتن ابیات عاشقانه مشغول بود امادرزمان کهولت ظاهراً قوای‌خود را صرف خدمت بمذهب کرد . رضاقلی‌خان درمجمع‌الفصحا(جلددوم‌صفحه۳۶ـ۳۸) نمونهٔ ازهر دوقسم‌شعرا ودرج نموده‌است ولیکن ما دراینجا فقط بنوع دوم کار داریم

بی‌اعتنائی شاه‌طهماسب‌نسبت بمداحان

صاحب عالم‌آرای‌عباسی‌درضمن‌شرح حال‌شعرای عهدشاه‌طهماسب‌می‌نویسد . دراوائل حال‌حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طبقه بود .... و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه میفرمودند چون این طبقه علیه را وسیع‌المشرب شمرده ازصلحاء و زمرهٔ اتقیا نمیدانستند زیاد توجهی بحال ایشان نمیفرمودندوراه گذرانیدن قطعه وقصیده نمیدادند مولانامحتشم کاشانی قصیدهٔ غرا درمدح آنحضرت و قصیدهٔ دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده‌ازکاشان‌فرستاده‌بود بوسیله شهزادهٔ مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح وثنای من آلایند قصاید درشأن شاه ولایت‌پناه وائمهٔ معصومین علیهم‌السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات وبعدازآن ازماترقع نمایندزیرا که بفکردقیق ومعانی بلندواستعاره های دوراز کاردررشتهٔ بلاغت درآورده بملوک نسبت میدهند که بمضمون(ازاحسن اوست اکذب

او) اکثر در موضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست ومحتمل الوقوع است غرض که جناب مونالا صله شعر از جانب اشرف نیافت . » و بنا بر این محتشم هفت بند معروف خود را ساخت واین بار چنانکه سزاوار بود صله یافت شعرای زمان بتقلید او همت گماشتند چنانکه در مدت نسبتاً قلیلی چندین هفت بند شیوع گرفت . این اشعار در اغلب جنگهائی که آثار محتشم را قید کرده مندرج است خاصه خرابات [۱] تألیف ضیاء پاشا (جلد دوم صفحه ۱۹۷ - ۲۰۰) ترکیب بند مزبور دارای دوازده بند است هر یك مرکب از ۷ شعر و در آخر هر بند بیتی است با قافیهٔ مخصوص و متفاوت مجموع اشعار آن ۹۶ است . در این ترکیب زبان شاعری محتشم فوق العاده ساده و صریح است و از تصنعات بدیعیه و زبان بازی های مبالغه آمیز که بعضی از اروپائی ها را اینقدر بخشم میآورد عاری و منزه است و مترجم احساسات صادقانهٔ مذهبی است . میخواستم جا بیشتر از این بود تا تمام ترکیب بند را قید میکردم زیرا که نمونهٔ از اشعار بسیاری است که بتقلید آن ساخته اند

احساسات طبیعیه که در این قسم اشعار مندرج است

خواه اشعار محتشم را از جملهٔ اشعار خوب فارسی بدانیم خواه ندانیم مسلم این است که از نمونه های برجستهٔ اشعار تعزیت ومرثیت بشمار است وحکایت از تاثر شیعیان درتذکر مصائب امام مینماید اشعار محتشم مثل قصاید ناصرخسرو که قریب پنج قرن پیش از شاعر کاشانی میزیسته دارای صفت صمیمیت وخلوص است و برخلاف تصنیفات مصنوعه وخوش ظاهر اغلب شعرای ایران که در مملکت خودشان خیلی بیش از محتشم معروفند گفتار این شاعر خیلی طبیعی و احساسی وصمیمی است .

دیگر از مراثی که برای امام حسین ساخته شده قصیدهٔ است که یکی از بزرگترین شعراء وسست اخلاق ترین گویندگان عهد اخیر ایران یعنی قاآنی متوفی بسال (۱۸۵۳) ساخته است ومن هم بواسطهٔ تازگی شکل قصیده و هم بسبب بیدینی گویندهٔ آن . از ذکر آن صرف نظر نمی نمایم [۲] .

---

(۱) در این جا مؤلف ۳ بند را ذکر کرده بود چون برای خوانندگان ایرانی این اشعار بسیار معروف است محض اختصار حذف شد (مترجم)

(۲) این قصیده نظر بکثرت نسخ و برای اختصار حذف شد (مترجم)

باردچه؟ خون! که؟ دیده، چسان؟ روز و شب، چرا؟
از غم، کدام غم؟ غم سلطان کربلا،

اشعار مذهبی که بیشتر عامیانه است

تذکر مصائب وارده بر امام حسین ع علاوه بر مراثی مذکوره نظماً و نثراً موجد آثار بسیاری گردیده است که بیشتر بازاری و عامیانه است. سوگواری ماه محرم نه فقط منحصر است بتعزیه یا نمایش مذهبی که لا اقل چهل قسم آن بنظر رسیده است (و بعضی از آنها مربوط بشخص پیغمبر یا اولیاء و مقدسین قبل از اسلام است) بلکه بیشتر روضه خوانی یا ذکر وقایع حزن انگیز کربلاست. گویند وجه تسمیه روضه خوانی آن است که قدیمترین و معروفترین کتابی از این سنخ روضة الشهداء نام داشته و تألیف حسین واعظی کاشفی [۱] است سابقاً قرائت این کتاب را روضه خوانی می گفته اند بعد ها این اصطلاح بر خواندن کتب دیگر از قبیل طوفان البکاء یا اسرار الشهاده نیز اطلاق شده است. این مجالس را در ماه محرم غالباً اغنیاء و اعیان و نجبا و مأمورین دولتی یا تجار فراهم آورده و چند نفر روضه خوان را دعوت کرده و بعد شامی مفصل یا مختصر میدهند. مثنوی کوچکی دارم موسوم به «کتاب السفره فی ذم الریا» [۲] در این کتاب رجز خوانی میزبان و حرص مهمانان را با نیش های زننده مسخره کرده است [۳].

عزاداری محرم در چشم اروپائیان

چند نفر از محققین اروپائی که از لحاظ روانشناسی باین نمایش های مذهبی نگریسته اند تصدیق کرده اند که در کمال مهارت تدوین شده تعزیه خوان ها از روی اخلاص واطلاع از فن خود نمایش میدهند سرلویس پلی Sir Lewis Pelly ۳۷ مجلس تعزیه را ترجمه کرده و در مقدمهٔ آن می نویسد اگر مقیاس هنرمندی نویسنده تیاتر را تاثیری بدانیم که در خوانندگان و شنوندگان می کند هیچ تراژدی از اینها بالاتر

(۱) در سال ۹۰۰ / ۵ — ۱۵۰۴ وفات یافت رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطهٔ تاتار تالیف اینجانب صفحهٔ ۴۴۱ و صفحهٔ ۴ — ۵۰۳ (۲) اسم مؤلف ترکی شیرازی قید شده است این کتاب کوچک که دارای ۴۸ صفحه است در سنه ۱۳۰۹/۲ — ۱۸۹۱ در بمبئی چاپ شده است. (۳) مؤلف اشعاری ازین کتاب درج کرده بود چون خیلی سست و سخیف بود حذف آن‌را جایز شمردم (مترجم)

نیست . ماتیوار نولد در کتاب تجربه و انتقاد با ظرافت کامل تاریخ اجمالی این تیاتر مذهبی را شرح داده است ماکولی Macauly در « امتحان راجع بلردکلیو » تمجید بسیار از این نمایشها کرده است گیبون Jibbon که شخص خورده گیروبی اعتقادی است گوید :«بعضی ازاین نمایشها در سخت دل ترین مردم هم‌تاثیر دارد.»

توسعه روایت

نوشتن تاریخ تحقیقی و قعهٔ کربلا از روی نخستین اسناد تاریخی مانند طبری و غیره که چندان مفصل هم نگاشته اند کاری مشغول کننده و مفید است اما از حدود این کتاب خارج خواهد بود ریشه این روایت غم انگیز در اقوال ابومخنف لوط بن یحیی که در نصف اول قرن دوم هجری (۷۵۰ میلادی) میزیسته دیده شده است از بعضی وقایعی که در این تاریخ داخل شده معلوم میگردد که شیعیان ایران بلا اراده بامسیحیان در برخی اعتقادات سهیم هستند از آنجمله اعتقاد بشفاعت است که شهادت امام حسین رامثل عیسی برای طلب بخشایش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضرور می دانند از شواهد این همفکری اسلام آوردن ایلچی فرنگی در بارگاه یزید است که در تعزیه ها دیده ام تعزیه خوانها وقتی که یکنفر اروپائی را در میان تماشائیان به بینند این قسمت را خیلی با آب و تاب بازی میکنند . از مطالب جالب توجه آمدن پادشاه مشرك هندی و آمدن شیر وحشی است بیاری امام حسین و این نکات را مخصوصاً آورده اند تاقساوت قلب قاتلین اهل بیت را برجسته تر نمایند زیرا که کافر وجانور رحم کردند و مسلمانان شفقت نیاوردند . ۱

٤ ـ اشعار بابیه

حوادث کربلا را ازبس باشکال مختلف روضه خوانها ذکر کرده اند همه زنان و دهقانان از تفاصیل واقعه مطلعند و چنانکه رسم عوام است در هر باب چنان مبالغه کرده اند که اکثر اوقات از حقایق دور شده اند حتی سر گذشت اشخاص را که نام میبرند نمیدانند مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره برای

(۱) مؤلف اشعاری از کتاب سرباز و سایر بیاض های تعزیه نقل کرده که شاید ترجمه آنها در انگلیسی تازگی داشته است ولی ازلحاظ ادبی برای ایرانیان خالی ازوهن وابتذال نبود حذف شد (مترجم)

جلوگیری از مبالغهٔ شدید و غلو کفر آمیز عوام الناس زحمت ها کشیده ورسالات ساده عوام فهم بفارسی نوشته اند و هموطنان را از حقایق آگاه کرده اند تا اطلاع از ماوقع منحصر بطلاب زبان عربی یا فقها نباشد .

ایرانی شجاع است

اما از آنجا که ایرانیان فطرة شجاع وطالب شنیدن سرگذشت ابطال هستند توجهی برسالات تاریخی فوق نکرده و این وقایع را با آب و تاب بسیار روایت نموده اند حتی بعضی جماعت ها خواسته اند بآن شهداء تاسی کنند اشخاصی که از خواندن کتاب حاجی بابا تألیف موریه Morier گمراه شده و ایرانیان را مردمی کم جرات وخجول پنداشته اند ازحقیقت بسی دورند اگر در اروپا کسی بخواهد از صفت شجاعت ایرانیان آگاه شود باید بکتاب های مامورین مخصوصی مراجعه کند که کارشان تحقیق احوال قاطبهٔ مردم است زیرا که این اشخاص در این رشته متخصص میشوند و گفتارشان بیش از قول سایر دانشمندان حجت است مثلا هیچکس از اروپائیان مانند نابیه ملکم شجاعت و ثبات بعضی از ایرانیان را موافق عدل و انصاف شرح نداده است کتابش موسوم است به پنجسال در یکی از بلاد ایران | یزد |

دلیری عرب وایرانی

ویلفرید بلونت راجع باعراب قدماء گوید [۱] : « شجاعت این طایفه از جنسی خاص است و شاید با آنچه در میان ما شجاعت خوانده میشود متفاوت باشد دلیری عرب نتیجهٔ اشتعال احساسات آنهاست که در اثر تمجید و تحسین تماشائیان یا بواسطهٔ تلقینات شخصی و رجز خوانی خودشان برافروخته میگردد »

این تعریف در بارهٔ ایرانیان هم صادق است زیرا که آنها هم قومی حساس هستند ومخصوصاً از شعر تحریك میشوند ایرانیان شعر را سحرحلال می شمارند زیرا که بقول صاحب چهار مقاله :

« شاعری صناعتی است که شاعر معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد نیکو را در صنعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و بایهام قوت های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طبایع

(۱) هفت قصیدهٔ زرین اعراب جاهلی (لندن ۱۹۰۳) ص ۱۲

را انقباض و انبساطی بوده و امور عظام را در نظام عالم سبب شود»

مقصود این است که چون مردم ایران فطرة دلیر هستند همیشه میل‌دارند قصه پهلوانان را بشنوند وچون بسیار حساس هستند با شعر بهتر تحریك میشوند از این جهت همواره اشعار حماسی وجنگی رواج داشته است بعضی از پیروان باب خواسته اند وقایع کربلا را سر مشق اعمال خود کنند از آنهااشعاری شنیده‌ام که در مواقع سخت میخوانده اند و حکایت از ثبات قدم آنها دارد

یکدست جام باده و یکدست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
ای‌خوش آن‌عاشق سرمست که‌درپای‌حبیب سرو دستار نداند که کدام اندازد

اشعاری را نسبت بقرة العین شاعره میدهند که در قتل عام اگست ۱۸۵۲ کشته شد این بیت از آن جمله است

من و عشق آن مه خوب رو که چو شد صلای بلا برو
بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا ۱

مذهب بابی وتشیع

مذهب بابی در ابتداء یك نوع تشیع بسیار شدید و مبالغه آمیزی بوده است سید علی محمد خود را باب امام غایب مهدی ع میخواند رفته رفته خود را امام و پس از آن نقطه و مظهر حقیقی واجب الوجود گفت شاگردانش مدعی شدند که ائمه شیعه هستند ورجعت نموده‌اند ۲ و میگفتندتمام واقعهٔ کربلا مجدداً در قلعه شیخ طبرسی‌مازندران واقع گردیده‌است نوزده فصلی که اولین قسمت کتاب بیان را تشکیل داده سراسر راجع باصل رجعت است بیان کتابی است فارسی و از همهٔ تالیفات باب منظم‌تر وقابل فهمتراست در این فصول میگوید جمیع بزرگان و مبلغین اسلام رجعت کرده و با این نشئه باز گشته‌اند در کتاب نقطة الکاف حاجی میرزا جانی مورخ بابی شرحی راجع بمقایسه قلعهٔشیخ طبرسی با کربلا مندرج است

مقصود این است که بابی ها در اول کار خود را بتشیع نزدیك کرده و تابع تاثیری بودند که روضه خوانی در ایران رواج داده بود .

---

(۱) بعضی این شعر را جزء غزل صحبت لاری میدانند (مترجم) (۲) راجع باصل رجعت درکتاب مواد لازمه . . . . . و در کتاب تاریخ‌جدید شرحی نوشته ام .

اشعار بابیه

من در کتابی که بنام **مواد لازمه برای مطالعهٔ مذهب بابیه** نوشته‌ام (ص ۵۸ — ۳۴۱) منتخبی از اشعار این طایفه و فرقهٔ بهائیه را درج کرده‌ام در ۱۹۰۲ میرزا نعیم سدهی قصیدهٔ برای من بخط خود فرستاده مشتمل بر ۱۳۳ بیت که در بهار ۱۸۸۵ ساخته بود و در خصوص حالات خود نوشته بود که من در ۱۲۷۲ / ۱۸۵۵ در سده نزدیك اصفهان تولد شده و در ۱۳۰۴ / ۷ — ۱۸۸۶ بطهران سفر کرده ام . از قصیدهٔ او اشعاری ذیلا درج میکنیم

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون — یکی چو دجلهٔ آب و یکی چو لجّهٔ خون
چرا ننالم سخت و چرا نگریم زار — که از مضیق جهان ره نمیبرم بیرون
درون دائره مقصود خود نمی یابم — مرا نه پای برون باشد و نه جای درون
مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارون — مرا چه عایده از مال اگر شوم قارون
چو می نهم چه ثمر میدهد ضیاع و عقار — چو بگذرم چه اثر میکند بنات و بنون
مرا چه فخر که نوشم عقار یا جلاب — مرا چه فضل که پوشم حریر یا اکسون
چو ملک و مال نماند چه محتشم چه فقیر — چو روزگار نپاید چه شادو چه محزون
بعقل نازم و هر جانور از آن مملو — بروح بالم و هر جایگه از آن مشحون
مرا از این چه که گویم چه کرد اسکندر — مرا بدین چه که دانم که بود ناپلئون
مرا چه کار که مه شد هلال و بدر از آنك — بقدر تابش خود بروی است چهره نمون
چه فایده است کسوف و خسوف را دانم — که خور زماه و مه از ظل ارض نیلی گون
چه لازم است که گویم ثوابت و سیار — همه شموس و کرا تند درخم گردون
مرا از این چه که دانم کرات گرد شموس — معاقند و دوان وز دو جذبه اند زبون
مرا چه کار که بادآن هوا که موج زند — خفیف خشگ بفوق وثقیل ترسوی دون
چه گویم آنکه قمر بر زمین زمین بر شمس — هم او به شمس دگر میچمد به پیرامون
چه گویم این رمل سالم است یا محذوف — چه گویم این رجز مطوی است یا مخبون
ز صرف و نحو و حروف و قرائت و تجوید — ز وقف کوفیین وز وصل بصریون
ز اشتیاق بدیع و معانی و انشاء — بیان وخط وعروض وقریض شعر وفنون
رجال و فقه و اصول و جدال و استنباط — حدیث رجعت و تفسیر و سنت و قانون
ز رسم و هیئت و جبر و مناظر و تاریخ — حساب و هندسه جغرافی از جمیع شئون

سیاست مدن وشرع وزرع وکان ولغات ... حقوق ملت وخرج وخراج وقرض وقشون
طب و علائم و تشریح و نبض وقاروره ... خواص جملهٔ ادویه مفرد و معجون
طلسم و دعوت و تعبیر کیمیاو حیل ... نجوم طالع واعداد ورمل وجفر وفسون
علوم فلسفه ومنطق از قدیم و جدید ... تحاشیات حواشی تسفسطات متون
بدین علوم هلا تقد عمر خویش مده ... کزین معامله گشتند عالمی مغبون
ازاین علوم سوی علم دین حق بگرای ... که غیر معرفت حق همه فریب وفسون
فسون فلسفه مشنو که سر بسر سفه است ... فنون دهری و کلامی تمام جهل وجنون
چرا ظنون طبیعی شمردهٔ تو علوم ... چرا علوم الهی گرفتهٔ تو ظنون
مقال این حکما چیست جملگی مشکوك ... کلام این جملا چیست سر بسر مظنون
علومشان پی دفع حیا و صدق وصفا ... فنونشان پی فسق وفساد و مکر ومجون
همه اباحهٔ ارض است و اشتراك حظوظ ... همه اشاعهٔ فسق است و امتلاء بطون
خیالشان همه کوتاه وچشمشان همه تنگ ... فنونشان همه و هم و شئونشان همه دون
نبود سد شریعت اگر براین یأجوج ... نبود هیچکس از عرض ومال وجان مأمون
بحق حق سخن این گروه ظاهر بین ... بجسم ملت ومالك است بدترین طاعون
شوی زعلم الهی سلالهٔ کونین ... شوی زحکمت کلبی نبیرهٔ میمون [1]
هرآنچه گفت نبی این زمان بین مشهود ... هرآنچه گفت حکیم اینزمان بین مطعون
علومشان همه از انبیا ولی ناقص ... فنونشان همه از اولیا ولی ماجون
ولیکن از در انصاف در جهان انسان ... بعلم و دانش ممتاز باشد از مادون
بعلم وحکمت ره میبرد بذات قدیم ... بعقل وفکر برد ره بحضرت بیچون
تعلم است که فرموده افضل الاعمال ... تفکر است کز او ساعتی به از سبعون
مقر ذات قدیمش حکیمهای بزرگ ... چو سوقراط وچو بقراط ارسطو وزینون
چو بوعلی و چو اقلیدس وچو بطلمیوس ... چو طالس وچو فلاطون چو هرمس وشیلون [2]
یقدسون له بالعشی والاشراق ... یسبحون اذا یصبحون اذا یمسون
جهان سری که حکیم اندرو بجای خرد ... زمان تنی که علوم اندر او بجای عیون
ولی توسست عنان توسن فنون سرکش ... ولی توخام ضعیف ابرش علوم حرون

(١) اشاره است بقول داروین (٢) معنی لفظ شیلون مشکوك است شاید قصد سولون باشد

نخوانده سطری ریب آوری برب قدیم — زهی مزاج که قبض آورد زانتیمون
زمهد تا بلحد علم جو ولو بالصین — زعلم حق که بر آنست اعتمادور کون
حقایق حکمش را حکیمها مبهوت — جوامع کلمش را ادیبها مرهون
طبایع اند چو اجسام در ظهور و بروز — حقایق اند چو ارواح در خفا و کمون
زننگ ظرفی درین فضای نا محدود — بود عوالم بیحد بیکدیگر مدفون
امور عاریه را عام دید و خاصهٔ خاص — بقدر خود و هو اعلم بما یصفون
بکنه پست ترین صنع حادثش نرسد — چه جای ذات قدیمش هزار افلاطون
بحکم حق متحرك بود سپهر و نجوم — بلی زجان متأثر بود عیون و جفون
زامر نیست پس از کیست جنبش اجرام — زآب نیست پس ازچیست گردش طاحون
یکی بچشم تأمل زروی عقل ببین — درین سراچه که ربعی ازآن بود مسکون
بهر یکی زجماد و نبات و از حیوان — هزار عالم نادیده ظاهر و مکنون
ورای عقل تو عقل دگر بود غالب — درون جان تو جان دگر بود مکمون
ببین بدانه که آن دانه باازل همدوش — ببین به بیضه که آن بیضه با ابد مقرون
نهان و ظاهر از این صد جهان طیور وفروخ — قدیم وحادث از آن صد چمن ثمار وغصون
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد — تو کنز سرای طبیعت نمیروی بیرون
چنانکه بینی فیض حیات از این عالم — بطفل از مدد مام میرسد بیطون
زماورای طبیعت اگر مدد نرسد — بدین جهان بخدا این جهان شود وارون
زماورای طبیعت در این مضیق جهان — عوالمی است خدا را زحد وعد افزون

پیشرفت وتجدد بی‌اهمیتی که‌دراشعار عرفانی عهد اخیر دیده میشود

ممکن است انتظار رود که در این قسمت شمهٔ از اشعار عرفانی صوفیه عهد اخیر را هم شرح بدهم. اما اگرچه این نوع شعر هنوز هم گفته میشود ولی هیچ شعری ندیده‌ام که با گفتار سنائی وعطار وجلال‌الدین رومی ومحمود شبستری وجامی وسایر عرفای بزرگ که درمجلدات سابقه مفصلا تحت بحث قرار گرفته‌اند مقابله و همدوشی نماید. شاید در این باب چیز تازه خیلی کم بدست می آمد و طریقی که بهتر از سابق مقصود را بیان نماید کمتر پیدا میشد مخصوصاً در عهد صفویه اوضاع برای پرورش این قسم افکار ومعانی مناسبت نداشت. بنابرآنچه من اطلاع یافته ام ترجیع بند دلپسند هاتف که در پایان فصل آینده نوشته خواهد شد سرآمد تمام اشعار صوفیانه است که در قرن هیجدهم سروده شده است. این‌جالازم

است که توجه خوانندگان باشعار صفی علی شاه و تفسیر منظوم او از قرآن جلب شود ت ز (شرح حال ومنتخب اشعار او نه در مجمع الفصحاء و نه در ریاض العارفین و نه بستان السیاحه وسایر فهرست هائی که در دسترس دارم مرقوم نیست .)

٥ــ تصنیف

تصنیف یا اشعار محلی

این نوع شعر مثل ابیات محلی و آواز های مضحك ما در ادبیات اثر ضعیف و بسیار خفیفی بجای گذارده است ناچار اکنون که طرف توجه ما واقع شده مطابق انتظار نتیجه بدست نمی آید از جملهٔ تصنیف ذیل که راجع بصاحب دیوان ساخته اند وقسمت اولش این است .

دلگشا را ساخت زیر سر سرک دلگشا را ساخت با چوب و فلك

حیف دلگشا حیف دلگشا

قدمت احتمالی تصنیف

هنگامی که در تابستان ۱۸۸۸ [۱] درشیراز بودم معمول‌ترین تصنیفها بود اما محتملا امروز همان قدر درخاطر ها مانده است که یکی از اها لی انگلیس راجع بفلان عضو معروف پارلمان که « در حالتیکه شیر را از چلسی بخانه میبرد آنرا ریخت » شکی ندارم که تصنیف یا سرود های عامیانه از ازمنهٔ بسیار قدیم حتی قبل از اسلام نیز درایران وجود داشته است . گویا باربد و نکیسا هم در هزار و سیصدسال قبل همین قسم تصنیفات برای خسرو پرویز ساسانی میسروده اند ومحققاً رودکی نیزچهارصد سال بعد درحضور پادشاه سامانی ممدوح خود [۲] همین قسم‌اشعار خوانده است . قسمتی از تصنیفی (که آنرا «حراره» میگفتند) در موقع قتل احمدبن عطاش [۳] که از اسماعیلیه بود در اصفهان رواج داشت این تصنیف در تاریخ سلجوقیه موسوم براحة الصدوروآیة السرور تألیف ابو بکر نجم‌الدین احمد الراوندی نقل شده است .

گوینده این تصنیف ها ندرة معلوم میشود وخیلی کم درجائی ثبتشان میکنند رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که درسال ۱۹۰۵ قنسول شیراز بود ازروی نهایت

---

(۱) رجوع کنید به « سالی در میانهٔ ایرانیان » تالیف من صفحهٔ ۲۸۳ (۲) رجوع شود به «جلد اول تاریخ ادبی ایران » تالیف من صفحهٔ ۱٤ - ۱۸ (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحهٔ ۳۱۳ - ۳۱٦ و راحة‌الصدور (سلسله جدیدهٔ اوقاف گیب جلد دوم) وصفحهٔ ۱٦۱ وحاشیه راجع به « حراره »

محبت دستور داد که چهل تصنیف از جملهٔ تصانیفی که در شیراز واصفهان ورشت و تبریز وغیره معروفتر ومتداولتر است انتخاب نموده برای من بنویسند .

ترجمه انگلیسی دوازده فقره تصنیف دوازده تصنیف که حتی الامکان با نوت پیانو وفق داده شده در حدود ۱۹۰٤ طبع گردید عنوانش چنین است :

دوازده فقره تصنیف عامیانه فارسی که برای خواندن و زده شدن با پیانو توسط بلیرفیرچایلد منتخب ومرتب گردیده است . ترجمه تصنیفات مزبوره را آلمااسترتل عهده دار شده اند . (نواو و کمپانی لندن ونیویورك) دراین کتابچه بسیار عالی تصنیفها در نهایت استحسان مرتب و بانگلیسی ترجمه شده است وهر چند آنطوریکه باید ترجمه نگشته ولی کاملا مفهوم است و عبارات ذیل که از دیباچه مختصر آن گرفته شده معلوم میکند که جامع آن تصنیف ها تاچه حد فریفته لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است .

« اما برای اینکه شخص کاملا بداند که این تصنیفها چیست باید در مشرق زمین اقامت گزیند : شب گرم، وروشن ایران ، شعاع چراغها که برلباس براق ورنگارنگ حضار افتاده . تاریکی اطراف که شبح های تیره فام در آن پرواز و رقص میکنند ؛ نوای عجیب موسیقی ؛ آهنگهائی که گاهی بسیار دلپذیر است و باتشابه و تکرار دائمی اوج گرفته وفرود می آیند ؛ ـ تمام اینها قابل ترجمه نیست اما تأثیری که در شخص می کنند بقدری زنده ومحسوس وباندازهٔ سحّار وفتان است که شخص آرزو میکند بهر شکلی هست آن را ثابت وپایدار نماید » .

اغلب این تصنیفها ابیات عاشقانه است که اشعاری از حافظ و سایر شعرای معروف گاه گاه در آن وارد میکنند . انواع تصنیفهای هجائی و جدلی یا محلی خیلی کمتر از نوع عاشقانه است ولی موضوع آنها بیشتر جالب توجه و بیشتر در معرض زوال وفراموشی هست .

لازم است خوانندگان را بمجموعهٔ تصنیفات فارسی که و . ز کوسکی گرد آورده و بروسی ترجمه نموده است و در سن پطرزبورع در ۱۹۰۲ بطبع رسانیده است متوجه نمایم . همچنین برزین نیز نه تصنیف با ترجمه انگلیسی آنها انتشار داد باین قصد که باموسیقی اروپائی موافق گردد (ت . ز .)

نمونه این اشعاردر دومین قطعه شعری که در کتاب « مطبوعات وشعرجدید

ایران » صفحهٔ ۹–۱۷٤ درج نموده ام بنظر میرسد بدیهی است که در تصنیف مقام و آهنگ همانقدر اهمیت دارد که معنی کلمات و برای مطالعهٔ کامل در آهنگ تصنیفها اطلاع دقیق از موسیقی فارسی لازم است که بدبختانه من از آن بی بهره ام و گمان میکنم عدهٔ قلیلی از اروپائیان باشند که عملا و نظراً در آن مهارت داشته و حتی بتوانند دوازده مقام و ۲٤ شعبه [۱] آنرا بشمارند.

٦ — اشعار سیاسی جدید

در کتاب « مطبوعات و شعر جدید ایران » (کمبریج ۱۹۱٤) بقدری در این مبحث بسط مقال داده ام که علاوه بر آن در اینجا ذکر نکتهٔ را لازم نمی بینم اشعار مزبور زائیدهٔ انقلاب ۱۹۰۵ و سالهای بعد از آن است و بنظرم حاکی از ابتکار حقیقی ولیاقت وزندگی طبع گویندگان است اگر مجال باشد شاید وقتی که از روزنامه نگاری جدید بحث میکنم نمونه های چندی از این اشعار هم‌درج نمایم باید دانست که جریده نگاری با این قسم اشعار شریك و همکار است و ایجاد این از برکت وجود آن بوده است. مهمترین گویندگان این نوع اشعار عارف و دخو قزوینی واشرف گیلانی و بهار مشهدی هستند وتاحدی که من مطلعم‌مشارالیهم هنوز زنده اند ودو نفر نخستین نسبة جوانند. در کتاب سابق الذکر تصویر تمام آنها و شمهٔ از احوالشان مندرج است.

---

(۱) یکی از واضح ترین وصحیح ترین تالیفی که در اینباب دیده ام رسالهٔ بهجة الارواح است که دریك نسخهٔ خطی که سابقاً متعلق بکتابخانهٔ مرحوم سرهوتم شیندلر بوده (و اکنون بمن تعلق دارد) مندرج است.

فصل ششم

شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند

(۱۵۰۰ ــ ۱۸۰۰ م)

شیوع قریحهٔ شاعری در ایران

غالب ایرانیان با سواد میتوانند اشعار قابل شنیدن بسازند واکثر آنها باین کار مبادرت میورزند وعدهٔ اشخاصی که عادهٔ مدت مدیدی از وقت خود را وقف این فن می کنند وصاحب دیوان میشوند در هر زمان خیلی زیاد بوده است . بعلاوه این قسم اشعار کلیهٔ بقدری با تصنع ساخته شده و در عصری که تحت مطالعه است طرز بیان چنان ثابت ویکنواخت مانده که هر گاه از صد شاعراین چهار قرن اخیر صد غزل اختیار کنیم و اشعاری را که اشاره بوقایع زمان یاتخلص گوینده دارد حذف نمائیم

تشخیص شعراء لایق از شعراء عادی دشوار است

هیچ شعر شناس و صراف سخنی از روی سبك نمیتواند آنها را با تقریب بسیار بترتیب تاریخی منظم نماید . یاغزل یکی از شعرای زمان شاه اسمعیل صفوی را از غزل یکی از متغزلین عهد ناصری تمیز بدهد . تذکره های شعراء هم ما را در انتخاب کمك نمی کنند چه مؤلف تذکره در ذکر شعرای معاصر بیشتر مایل است که احوال رفقای خود را بیان نموده و آنان را که طرف نفرت وبغض او هستند از نظر دور داشته و اشخاصی را که شعرشان پسند او نمی افتد حذف نماید . باین ترتیب ناظمین و قافیه پردازان صاحب نفوذ یا دوست تذکره نویس غالباً مذکور شده و شعرائی که قریحهٔ بازتر وذوق سرشارتر دارند امادرمذهبشان حرفی است یا هجو میسرایند یا نزد مؤلف منفورند یا نسبت بمؤلف بی اعتنائی کرده اند در تذکره محل ذکر نمی یابند . وقتیکه رضا قلی خان هدایت مؤلف

تذکرهٔ بزرگ شعرای معاصر موسوم به مجمع الفصحاء [۱] از گویندگان زمان سخن میراند غالباً باین قبیل عبارات بر میخوریم که « با منش ارتباطی خاص بودو مرا بجنابش اخلاص » [۲] « در شیرازش دیدم » [۳] خدمتش مکرر دست دادی و ابواب صحبت بر روی این ضعیف گشادی » [٤] گاهی صحبتش دست میداد » [٥] « و چندی نیز بفارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف نیز در فارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب مسرت بر روی احباب گشادی » [٦] « وقس علیهذا » — آیا چند نفر از ۳۵۹ شاعری که در این کتاب [۷] مذکورند بواسطهٔ نظر شخصی اشعارشان درج گشته نه از روی لیاقت و شایستگی حقیقی ؟ یکروز بارفیق قدیم و بزرگوار خود حاج میرزا یحیی دولت آبادی که دارای فضائل بسیار است واز شعر فارسی اطلاع وسیع دارد و شاید هزاران بیت از حفظ داشته باشد فهرست مجمع الفصحاء را باز کرده و مطالعه نمودیم از او پرسیدم کدام از این شعراء را واقعاً مهم و قابل اعتناء میدانید . از ۳۵۹ شاعر مذکور فقط پنجنفر را طبقهٔ اول شمرد صبای کاشانی فروغی بسطامی قاآنی شیرازی مجمر اصفهانی ونشاط اصفهانی ؛ وصال شیرازی وخود مؤلف (هدایت) را طبقهٔ دوم ؛ سروش اصفهانی و وقار شیرازی را طبقهٔ سوم محسوب داشت . بعبارة اخری از هرچهل نفر شاعری که در فهرست بود یکنفر را شایستهٔ اسم شاعری و دارای عنوان خاص دانست .

محك انتخاب

درهرحال بنابر بیانات فوق انتخاب را باید باکمال دقت و احتیاط نمود . مخصوصاً شعرائی را باید یافت که خوبی اشعارشان منحصر بشکل ظاهر نیست و در ترجمه تاحدی محاسنشان محفوظ وباقی میماند . و در اختیار این شعراء آنهائی را در نظر گرفته ام که در وطن خود دارای شهرتی بوده اند یا درضمن مطالعه بنظر رسیده و در طبع من تأثیر خاص کرده اند (این

---

(۱) در ۱۲۸٤ / ۸ — ۱۸٦۷ تالیف یافته و در ۱۲۹٥ / ۱۸۷۸ در دومجلددرطهران چاپ سنگی شده است . (۲) جلد دوم صفحه ٦٤ راجع بآ که شیرازی . (۳) جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ٦۷ در احوال آزاد . (٤) ایضاً احوال میرزا ابوالقاسم شیرازی صفحه ٦۸ . (٥) ایضاً صفحه ٦۸ امید کرمانشاهی (٦) ایضا صفحهٔ ۷۲ الفت کاشانی. (۷) این شعراء از صفحه ٥۸ تاصفحه ٦۷۹ جلد دوم را فرا می گیرند اما همگی بطور تحقیق معاصر او نبوده اند بعضی از آنها در نصف اول قرن هیجدهم میزیسته اند .

شعرای اخیر عدهٔ بسیار قلیلی هستند) در این حرف هست که یکنفر خارجی تا چه اندازه برای انتقاد وصرافی اشعار فارسی صلاحیت دارد ممکن است بگوید که شخصاً فلان شاعر را می پسندد یا دوست ندارد اما بنظرم حق ندارد اظهار عقیده‌را تاجائی برساند که آن شاعر را جزء شعرای خوب یا بد قرار بدهد.

اختلاف ذوق خارجیان باسلیقهٔ اهالی بومی

حتی سلیقهٔ ترکها وهندیها هم که خیلی بیش ازما باشعر فارسی آشنا هستند با ذوق خود ایرانیان تفاوت دارد و بدیهی است که درمورد ادبیات خویش صلاحیت دارترین قضات خودشان هستند بمناسبت این‌موضوع دقت خواننده را بقصه‌ذیل جلب مینمایم که پ . ج . هامرتن در **حیات‌عقلانی** [۱] نقل کرده است . یکنفر فرانسوی زبان انگلیسی را از روی کتاب آموخته بود بدون اینکه بتواند حرف بزند یا صحبت دیگران را بفهمد . « و بدرجهٔ‌رسید که در مورد یکی از السنهٔ مرده اگر بآن پایه میرسید نهایت اطلاع بود . اما در مورد مصنفین خاصه شعرای ماذوقش با انتقاد واحساس مخصوص انگلیسها بقدری تفاوت داشت که‌مسلماً میتوانستیم بگوئیم فهم ما راجع بآثار مزبور باهم شباهت ندارد . دوچیز مخصوصاً این مطلب را ثابت میکرد مشارالیه غالباً نطقهای خطابی خیلی عادی وپست را از جملهٔ اشعار بلند مرتبه میشمرد اما از طرف دیگر گوشش ازدرك ایقاعاتی که در شعر خوش آهنگ شعرائی‌مانند بایرون وتنی سن موجوداست عجز داشت . چطور میتوانست موسیقی این اشعاررا بداند کسی که تمام آهنگ های انگلیسی برایش مجهول و غریب بود ؟ » حال بجای این فرانسوی یکنفر ترك یاهندی را گرفته وزبان فارسی را انگلیسی شمرده وقاآنی را در عوض بایرون وتنی سن محسوب بدارید آنوقت مطالب و نکات فوق درحق هندی یاترکی که شعر فارسی را می سنجد صدق خواهد کرد .

از شعرائی که در فاصلهٔ ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ وفات یافته اند لااقل دوازده نفر شایستهٔ مختصر ذکری هستند . همچنین از شعرائی که تاریخ رحلتشان از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ است قریب همان میزان لایق نام بردنند از آنهائی که از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ بدرود جهان گفته اند فقط یك یا دو نفر را میتوان نگاشت از اشخاصی که بین ۱۸۰۰ و ۱۸۸۵ دنیا را وداع کرده‌اند قریب بیست نفر را باید شمرد . شعرائی که

(۱) چاپ جدید لندن ماکسامیلان و کمپانی ۱۹۸۰ صفحهٔ ۸۶-۹۴

بعد از سنهٔ اخیره نیز در حیات بوده اند جزء گویندگان جدید جداگانه تحت بحث قرار خواهند گرفت اسامی ذیل از شعرائی است که میخواهیم بطور اختصار از آنها ذکری نمائیم وآنها را بترتیب تاریخ فوت در چهار عهدی که فوقاً ذکر شد مرتب کرده ام (زیرا تاریخ تولد کمتر معلوم است) .

I مابین ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ م (۹۰۶ - ۱۰۰۹ هـ ق)

بعضی از شعرائی را که فی‌الحقیقه مربوط باین عهد هستند در **تاریخ ادبی ایران تحت سلطهٔ تاتار** نام برده‌ام مثلا : امیرعلیشیر نوائی (متوفی بسال ۱/۹۰۶ - ۱۵۰۰) صفحهٔ ۶-۵۰۵ ؛ حسین واعظی کاشفی (متوفی بسال ۵/۹۱۰-۱۵۰۴) صفحهٔ ۴-۱۵۳ : بنائی که در قتل عام قارشی مقتول شد (۳/۹۱۸ - ۱۵۱۲) صفحهٔ ۴۵۷ ؛ هلالی که بفرمان عبیدالله خان ازبك و در راه تشیع کشته گشت (۳۰/۹۳۶-۱۵۲۹) (صفحهٔ۴۵۹) فقط از شاعر اخیرالذکر لازم است اینجا چیزی گفته شود .

(۱) هاتفی متوفی بسال ۹۲۷ دسامبر ۱۵۲۰ یا جانوری ۱۵۲۱

مولانا عبدالله هاتفی خرجردی خراسانی بیشتر معروفیتش از آن است که خواهر زادهٔ جامی بزرگ بوده‌است بنابرحکایت معروف [۱] جامی برای طبع‌آزمائی اورا واداشت که اشعار ذیل‌را که‌فردوسی درهجو [۲] سلطان محمود غزنوی‌سروده استقبال نماید .

درختی که تلخ‌است ویرا سرشت ، گرش درنشانی بباغ بهشت[۳]
ور از جوی خلدش بهنگام آب ، به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ،
سر انجام گوهر بکار آورد ، همان میوهٔ تلخ بار آورد ،

هاتفی ابیات ذیل را عرضه‌داشت وجامی بطریق‌مطایبه گفت که نیك گفتهٔ ولی چند جا بیضه گذاشتهٔ [۴]

---

(۱) علاوه برتذکره های فارسی رجوع کنید **بتذکره احوال شعرای ایران** تالیف سر گوراوسلی (لندن ۱۸۴۶) صفحهٔ ۵ - ۱۴۳ (۲) ان هجا در آخر مقدمهٔ فارسی شاهنامه چاپ ترنرماکان موجود است (کلکته ۱۸۲۹) این ابیات درصفحه ۶۶ II ۷-۵ است (۳) محتملا نهر سلسبیل مقصود است که دربهشت‌جاری است (۴) مجمع‌الفصحاء جلد دوم‌صفحه ۵۴ اشعار هاتفی درآخرین صفحه جلد سوم خرافات ضیاء بیك صفحه (۴۳۶) مسطور است .

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت ، نهی زیر طاوس بـاغ بهشت ،
بهنـگـام آن بیضه پروردنش ، ز انجیر جنت دهی ارزنش ،
دهی آبش از چشمهٔ ساسبیل ، بدان بیضه دم در دهد جبرئیل ،
شود عـاقبت بیضهٔ زاغ زاغ ، برد رنج بیهوده طاوس باغ ،

هاتفی از جملهٔ شعرای بسیاری است کـه در ساختن خمسه بتقلید نظامی گنجوی رنج برده اند ، دو کتاب از خمسهٔ او عیناً مثل نظامی لیلی و مجنون [۱] وشیرین وخسرو نام دارد وهفت منظر تقلید هفت پیکر و تیمورنامه [۲] بجای اسکندر نامه است تفاوتی که هست این جااست که بنابر تفاخری کـه هاتفی میکند [۳] تیمورنامه مبتنی برحقایق تاریخی است نه افسانه وقصص . هاتفی یك مثنوی دیگر نیز دروقایع تاریخ عهد شاه اسمعیل شروع کرد اما بانجام نرسید پادشاه هنگام مراجعت ازیکی از لشکر کشی های خراسان ۲/۹۱۷ - ۱۵۱۱ غفلة بملاقات او شتافت . این مثنوی بسبك ووزن شاهنامهٔ فردوسی است وشاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل نام دارد [٤]

هاتفی مثل بسیاری ازاساتید صنعت وادب که دراوایل عهد صفویه میزیسته‌اند متعلق است بانجمن فضلائی کـه در خدمت آخرین سلاطین تیموری هرات بوده‌اند

۲- بابافغانی شیرازی (متوفی بسال ۱۵۱۹/۹۲۵)

فغانی (۹۲۵-۱۵۱۹)

ظاهراً فغانی از جملهٔ شعرائی است که در هندوستان خیلی بیش از وطن خود مشهور ومحترمند . زیرا درحالتیکه شبلی در شعرالعجم (جلد سوم صفحهٔ ۲۷-۳۰) و واله درریاض الشعراء [۵] اورا خالق سبك جدیدی در شعر میدانند ، رضا قلیخان در ریاض العارفین مختصر اشاره باو میکند [٦] ودر تذکره بزرگتر خود مجمع الفصحاء کاملا اورا حذف می نماید .

---

(۱) چاپ کلکته بتوسط سر و . جونز سنه ۱۷۸۸ (۲) در اکتبر ۱۸۶۹ در لکنو چاپ سنگی شده قریب ٤۵۰۰ شعر دارد . (۳) فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزهٔ بریتانیا تألیف ریو ص ٦۵٤ (٤) مثنوی دیگر بهمین اسم وشبیه بهمین کتاب قاسمی ساخته است رجوع شود به B.m.P.C. صفحه ۱-٦٦۰ در کتابخانه مدرسه شاهی کمبریج نیز نسخهٔ ازاین کتاب اخیر موجوداست «مجموعهٔ پرت نمرهٔ ۲۳۸» (۵) رجوع شود بفهرست فارسی ریو صفحهٔ ٦۵۱ (٦) درسال ۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷ درطهران چاپ شده صفحهٔ ۱۲۲

وحتی در آتشکده و تحفهٔ سامی نیز احوال او در کمال اجمال مذکور گشته است .
مشارالیه از طبقهٔ پست و پسر یکنفر سیاف [۱] یا بنا بر قول دیگر پسر میفروشی بوده و ظاهراً مانند درویش لا ابالی زندگانی میکرده است . چون از شیراز به خراسان رفت مردم چندان قدر او را ندانستند حتی شاعر بزرگ جامی نیز وی را اکرام نکرد امادر تبریز سلطان یعقوب آق‌قوینلو اورا معزز داشت دراواخر عمر توبه کرد و در مشهد عزلت گزید چنانکه شاید این بیت او دیگر در بارهٔ خودش مورد استعمال نمی یافت .

آلوده شراب فغانی بخاك رفت ، آه ارملایکش کفن تازه بو کنند ، [۲]

مفصل ترین انتخابی که از اشعار او شده در مجالس المؤمنین بنظر رسید اما بیشتر قصیدهٔ مدح علی ٤ است که ظاهراً در اواخر ایام حیاتش ساخته شده و هر چند برای معرفی او باینکه شیعهٔ خالص است اشعار مذکور بی فایده نیست ولی بزحمت برای اثبات فضل او در شاعری کفایت میکند .

۳- امیدی طهرانی متوفی بسال ۹۲۵/۱۵۱۹ یا ۹۳۰/٤ - ۱۵۲۳

امیدی ۹۲۵ / ۱۵۱۹

از امیدی جز این چیزی نمیدانم که ارجاسب نام داشته [۳] و شاگرد حکیم معروف جلال الدین دوانی بوده است در قصیده سرائی مهارت داشته نه در غزل و با اهل شهر خود میانه اش درست نبوده و اهاجی بسیار برای آنها سروده و در نزاعی که بر سر قطعهٔ زمینی رخ داد به تحریك قوام الدین نور بخشی در طهران کشته شد یکی از شاگردانش موسوم بنامی این قطعه را در تاریخ وفاتش سرود .

نادر عصر امیدی مظلوم — کو بنا حق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود — کای زحال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس [٤] — آه از خون نا حق من آه

---

(۱) بهمن سبب بدواً اشعاری بتخلص سکاکی سروده است (۲) مبادا از بوی شراب بدانند که شرابخوار است . (۳) شخص از اسمش خیال می کند زردشتی است اما من امارات دیگر برای اثبات این فرض نیافته ام . (٤) این ماده تاریخ سال ۹۲۵ را معین می کند اما سام میرزا وفات او را در ۹۳۰ مینویسد و صاحب احسن التواریخ سال مرگ او را ۹۲۹ / ۳ - ۱۵۲۲ دانسته و نویسنده هفت اقلیم از ان تقلید و تبعیت کرده است .

سابقاً گفتیم که قصیدهٔ در ستایش نجم ثانی ساخته است علی‌الظاهر بیشتر اشعارش در مدح بوده اگرچه ساقی نامهٔ نیز گفته است که تقلید و رونویس شعرای قبل است . نسخهٔ اشعارش خیلی کمیاب است اما در موزهٔ بریتانیا ۱ یك جلد هست مشتمل بر ۱۷ ورق این اشعار قلیل هم مدتی بعد از وفات او بفرمان شاه صفی جمع آوری شده معذلك اغلب تذکره نویسان احوال او را نوشته اند ودر آتشکده ۲٤ شعر از ساقی نامه و ۷۰ بیت از قصایدش ضبط است از جمله ابیات ذیل است که در مجمع الفصحاء نیز دیده می شود (جلد دوم صفحه ۸ — ۷)

رواق مدرسه گرسرنگون شود سهل است قصور میکده عشق را مباد قصور
بنای مدرسه ازجنس عالی وسافل خراب گشت وخرابات همچنان معمور

تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان کارمن از تو مشکل
تو پا نهی بمیدان من دست شویم از جان نوخوی چکانی از رخ من خون فشانم ازدل
دنبال آن مسافر از ضعف و نا توانی برخیزم و نشینم چون گرد تا بمنزل
کوبخت آن که گیرم مستش زخانه زین و آن ساعد باورین در گردنم حمایل
خنجر کشی و ساغر اهل وفا سراسر خون خورده در برابر جان داده درمقابل
مداحیم چوشد طی بشنو حکایت ری ویرانه است دروی دیوانه است عامل
ویرانهٔ که تدبیر در وی نکرده تأثیر دیوانهٔ که زنجیر او را نکرده عاقل
دیوانه است پر فن دیرانیه دشمن من از وی مباش ایمن وز من مباش غافل
بر داور سخندان این نکته نیست پنهان کاندیشه پریشان نبود بنظم مایل
طبعم زهر که بودی گوی سخن ربودی اما اگر نبودی در خانه ام محصل

٤ و٥- هر دو اهلی

اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی

این دو شاعر هم اسم یکی اهل ترشیز خراسان (و فاتش در سنه ۹۳٤ / ۸- ۱۵۲۷) و دیگری شیرازی است و در سنه ۹٤۲/٦-۱۵۳۵ وفات یافته اسمشان بیشتر از کتابشان معروف

---

(۱) 3642 ورق ۱۸۰ - ۱۹۷ . رجوع شود بمتمم فهرست فارسی ریو صفحه ۲٦۹ صاحب هفت اقلیم که هفتاد سال بعد از امیدی بنوشتن تذکره مبادرت ورزیده و با او هم شهری یا ظاهراً قوم و خویش بوده گوید: در آنزمان اشعار معروفش عبارت بوده است از ۱۷ قصیده ۳ غزل و چند قطعه وساقی نامه

و متداول است و چنانکه ریو اشاره کرده است [۱] بایستی از هم تفکیك شوند رضا قلی خان هر دو را از قلم انداخته است اهلی ترشیزی از جمله شعرائی است که در دربار سلطان حسین و میر علیشیر نوائی در هرات گرد آمده بودند واهلی از حیث فکر وذوق مقلد شعرای مزبوراست. سبك ایندسته ازشعراء که ظهوری ترشیزی متوفی بسال (۱۰۲٤ - ۱٦۱۵) نیز از آنها پیروی میکرده است ظاهراً هیچوقت در ایران مقبولیتی نداشته و بالعکس در هند شهرت و احترام زیادی را حائز است. مشارالیه صاحب نثری مصنوع ومطنطن است ودرهند بهمین جهة شهرتی فوق العاده و بعقیدهٔ من بی مورد یافته است اما در ایران اسمش هم معروف نیست. اهلی شیرازی مخصوصاً در تجنیس و سایر صنایع پر زحمت بدیعی مهارت داشته است.

٦ هلالی مقتول در سنه ۹۳۵ ـ ۹ ـ ۱۵۲۸

هلالی (وفات ۹۳۵ / ۱۵۲۸

هلالی اگرچه در استراباد تولد شده اما از نسل ترکان جغتائی است و در ایام شباب تحت نظر تربیت میر علی شیر نوائی میزیسته است. مثنوی معروف او شاه و درویش یاشاه وگدارا بابر شخصاً در کمال خشونت انتقاد کرده [۲] و بعد ها اسپرنگر [۳] نیز از آن عیب‌جوئی نموده است اما اته باحرارت تمام ازوی دفاع ومثنوی مزبوررا بشعرآلمانی ترجمه نموده است [٤] هلالی مثنوی دیگر بنام صفات العاشقین و چندین غزل سروده است [٥] رضاقلیخان گوید [٦]: « درخراسانش رافضی ودرعراقش سنی خواندندی » بدبختانه عبیدالله خان که سنی معتصب بود عقیدهٔ نخستین را پیروی کرد وامرداد «بجرم تشیع» اورا کشتند ونظر باین واقعه خیلی عجیب است که صاحب مجالس المؤمنین اورا در ردیف شعراء شیعه نیاورده است. شاید چنانکه در هفت اقلیم دیده میشود سبب قتل اوحسد دو نفر از رقبای او موسوم ببقائی وشمس الدین کوهستانی که در دربار از بکیه مقام

---

(۱) فهرست فارسی صفحهٔ ۸ - ٦۵۷ همچنین رجوع شود بفهرست فارسی ایندیا افیس تالیف اته مجموعهٔ ۷۸۵ نمرهٔ ۱٤۳۲ که در آن شرحی از یك نسخه ذیقیمت بخط مولف مرقوم شده است نسخه مزبور در سال ۹۲۰ / ۱۵۱٤ تحریر یافته است (۲) رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطهٔ تاتار صفحهٔ ٤۵۹ (۳) فهرست او و صفحهٔ ٤۲۷ (٤) (صفحهٔ ۲۸۲ - ۱۹۷) ۱۸۷۰ ,margenlaändische studian, Leibzig (٥) مجمع الفصحاء جلددوم صفحه ٥٥

(٦) در مجمع الفصحاء لیلی مجنونی هم باو نسبت داده شده است (مترجم)

داشته اند بوده است نه عقاید مذهبیش . روایت می کنند که عبیدالله خان بلافاصله از کشتن او نادم شد . ابیات ذیل دلالت بر تشیع او دارد .

محمد عربی آبروی هر دو سرای — کسی که خاك درش نیست خاك برسراو
شنیده‌ام که تکلم نمود همچو مسیح — بدین حدیث لب لعل روح پرور او
که من مدینه علمم علی درست مرا — عجب خجسته حدیثی است من سگ دراو

(۷) لسانی متوفی بسال ۹۴۰/٤ — ۱۵۳۳

لسانی (وفات در سال ۹۴۰/۱۵۳۳)

لسانی شیرازی آخرین شخص از ۲۲ شاعر شیعه است که در مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطهٔ صمیمیتی که نسبت بمذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا بسبب رتبهٔ شاعریش . زیرا که هر چند میگویند متجاوز از ۱۰۰۰۰۰ شعر سروده گفتار او خیلی کم معروف است و بزحمت پیدا میشود[۱] واگر چه در آتشکده و هفت اقلیم نام او مسطور است ولی رضا قلیخان اسمش را از قلم انداخته است بیشتر ایام عمر را در بغداد وتبریز بسر برد و کمی قبل از غلبهٔ سلطان سلیمان بر تبریز وفات یافت مؤلف مجالس المؤمنین گوید « بواسطهٔ اخلاصی که بحضرات ائمه علیهم السلام داشت تاج دوازده ترك شاهی[۲] را از سر نمی نهاد تاآنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او بمولانا رسید اتفاقاً در آنوقت مولانا در مسجد جامع تبریز بتعقیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست برداشت و دعا کرد که خدایا این متقلب بتبریز میآید ومن تاج از سر نمیتوانم نهاد ومشاهدهٔ استیلای او بخود قرار نتوانم داد مرا بمیران و بدرگاه رحمت خود واصل گردان این مضمون گفت وسر بسجده برد ودرآن سجده جان بجان آفرین سپرد»[۳]

گر بند لسانی گسلد از بندش — در خاك شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزند — جز مهر علی و یازده فرزندش

درجمع اشعار خود توجهی نداشت آثار اورا پس ازمرگ شریف تبریزی که از شاگردانش بود جمع آورد . اما مجموعهٔ مزبوره بقدری بد بود که بنا برقول آتشکده بسهو اللسان شهرت یافت .

---

(۱) نسخهٔ ازدیوان او در موزهٔ بریتانیا بعلامت 307 ضبط است. فهرست فارسی ریوص ۷-۶۵۶ (۲) راجع باین کلاه سرخ که ایرانیان را بقزلباش معروف کرده بود بصفحات قبل رجوع شود (۳) مجالس-المؤمنین مجلس دوازدهم ص ٥٤١ (چاپ طهران ۱۲۹۹ هـ . ق.) مترجم

۸ فضولی بغدادی وفات سنه ۹۷۰/۳—۱۵۶۲

فضولی[۱] را بیشتر از جمله شعرای ترك میدانند و گیب در جلد سوم تاریخ عظیمی که برای شاعری عثمانیان نوشته مفصلاً در این باب بحث کرده است (فصل چهارم صفحهٔ ۷۰ الی صفحهٔ ۱۰۷) اینکه مشارالیه تبعهٔ عثمانی شد علتش آن بود که در سال ۹۴۰ / ۱۵۳۵ عثمانیها ـ مسقط الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند گیب میگوید[۲] « فضولی در کمال سهولت بترکی و فارسی و عربی شعر میگفت » و همین مستشرق او را[۳] چنین وصف میکند « نخستین آن چهار شخص عالیمقداری است که در قدیمترین عهد ادبی عثمانیها مقامی بس ارجمند دارند و در هر عهدی و میان هر قومی که باشند نامشان در جریدهٔ مردمان جاویدان ثبت میشود » اگر رتبهٔ او در قصر ادبیات ایران اینقدر پست افتاده است نه بعلت نقصان لیاقت و فهم اوست در زبان فارسی[۴] بلکه از آن جهة است که در مجلس مزبور رقبای بزرگتر و نمونه‌های بهتری در حسن مقال موجود است . ارتباط او با مذهب از چندین شعر او نمایان و از حدیقة السعداء[۵] که بتقلید روضة الشهداء حسین واعظی کاشفی در شهادت امام ع ساخته هویداست »

چون بکتاب بزرگ گیب راجع بشاعری عثمانیان اشاره شد لازم است تردیدی را که در یکی از بیانات[۶] او دارم اظهار کنم و آن چنین است که گیب مدعی است اشعار معروف « بشهر انگیز » از مخترعات عثمانیان است « ودر ادبیات فارسی این نوع شعر موجود نیست . » اما سام میرزا در تحفهٔ سامی (که در سنهٔ ۹۵۷/ ۱۵۵۰ تألیف شده) دو نفر شاعر را نام میبرد یکی وحید قمی دیگر حریفی اصفهانی که آن یك در تبریز و این دیگر در گیلان بگفتن آن قسم شعر مبادرت ورزیده اند وهر چند تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهر انگیز ترکی

(۱) در تذکرهٔ ابوطالب وفات اورا ۹۷۶ در عتبات نوشته‌است.(مترجم)(۲) فصل مذکور صفحه ۷۲ (۳) ایضا صفحه ۷۱ (٤) فضولی دیوان کاملی بزبان فارسی دارد که نسخهٔ خطی آن بعلامت (Add ۷۷۸۵) در موزهٔ بریتانیا موجود است و در تبریز هم چاپ شده است بفهرست کتب فارسی ریو صفحه ٦٥٩ رجوع شود . (٥) رجوع شود بفهرست ترکی ریو صفحه ۳۹ - ٤٠ (٦) جلد دوم صفحه ۲۳۲

است که مسیحی شاعر در ادرنه سروده است ولیکن هیچ دلیلی در دست نیست که شیوع آن قسم شعر را در ایران تجددی یافته و طرز تازه دانسته باشند. اشعار حریفی که شهر آشوب نام داشته ظاهراً خیلی تند و پر نیش بوده است زیرا که در نتیجهٔ سرودن آن شاعر بیچاره را زبان بریدند چنانکه سام میرزا گوید: « شهر آشوبی جهة آنجا (یعنی گیلان) و مردم آنجا گفته و او را با مریدی متهم ساخته زبانش را بریدند. اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می بایست نه جهة هجو اهل گیلان »

۹- وحشی بافقی متوفی بسال ۹۹۱ / ۱۵۸۳

وحشی ۹۹۱ / ۱۵۸۳ وحشی اگرچه در بافق که از توابع کرمان است متولد شد ولی بیشتر ایام حیات را در یزد بسر برد. در عالم آرای عباسی و آتشکده ومجمع الفصحاء ستایش بسیار از فرهاد وشیرین وغزلیات او بنظر میرسد. قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربارش ساخته است و صاحب مجمع الفصحاء بمناسبت مدایح وحشی گوید:[۱] «قصاید این شعرای متوسطین باقصاید متقدمین جلوه نیاردو پایه ندارد » وحشی موفق نشد که مثنوی فرهاد وشیرین را بپایان برساند و قرنها بعد از او (در سنهٔ ۱۲۶۵ / ۹ - ۱۸۴۸) وصال آن را خاتمه داد. دو مثنوی دیگر نیز دارد یکی خلد برین و دیگر ناظر و منظور هم چنین غزلیات و قطعات بسیار که منتخبی از آن‌ها در مجمع الفصحاء و آتشکده (صفحه ۱۱۱ - ۱۲۰) مندرج است[۲] مربع ذیل که درهردو تذکرهٔ مذکوره ضبط شده هم قشنگ است و هم تازگی دارد.

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید　　داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصهٔ بی سر وسامانی من گوش کنید　　گفتگوی من وحیرانی من گوش کنید
شرح این قصهٔ جانسوز نهفتن تا کی
سوختم سوختم این راز نگفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم　　ساکن کوی بت عربده جوئی بودیم
دین و دل باخته دیوانه روئی بودیم　　بستهٔ سلسله سلسله موئی بودیم

(۱) جلد دوم صفحهٔ ۵۱۰ مجمع الفصحاء (۲) رجوع شود بفهرست نسخ فارسی ربو صفحه ۶۶۳-۴

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یك گرفتار از این جمله که هستند نبود

نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت　　سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
این همه مشتری و گرمی بازار نداشت　　یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
اول انکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او　　داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او　　شهر پر گشت زغوغای تماشائی او
این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد
کی سرو برگ من بی سرو سامان دارد

چون چنین است پی کار دگر باشم به　　مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به
عندلیب گل رخسار دگر باشم به　　چند روزی پی دلدار دگر باشم به
نو گلی کو که شوم بلبل دستان سازش
سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه از خاطر وحشی هوس روی تو رفت　　وز دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
شد دل آزرده آزرده واز کوی تو رفت　　با دل پرگله از ناخوشی روی تو رفت
حاش لله که وفای تو فراموش کنم
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

۱۰ ـ محمود قاری یزدی وفات ۹۹۳ / ۱۵۸۵

۱۱ ـ محتشم کاشانی وفات ۹۹۶ / ۸ ـ ۱۵۸۷

محمود قاری یزدی و محتشم کاشانی

احوال محمود قاری یزدی که بشاعر البسه معروف است و دو سال بعد از وحشی و سه سال پیش از محتشم وداع جهان گفت . در جلد قبل از این کتاب [۱] بمناسبت ذکر دو نفر شاعر هجاو و هزال موسوم به عبید زاکانی و ابو اسحق اطعمهٔ شیرازی

(۱) تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار ص ۲۵۷ و ۳ - ۳۵۱ در آتشکده ، وهفت اقلیم و مجمع الفصحاء اسمی از محمود نیست از زندگانی او چیزی نمیدانم و تاریخ وفات او را هم باید مشکوك دانست .

سبق ذکر یافته است . و راجع بمحتشم که شاعری مهم تر است در فصل گذشته بمناسبت اشعار مذهبی که شهرتش مبنی بر آن است بتفصیل سخن رانده شد [۱] از اشعار عاشقانهٔ او و قصاید مدح شاه طهماسب نمونه های خوبی در آتشکده نقل گشته اما آن ابیات نه‌درعلو مرتبه و نه‌دراختصاصات شخصی بپای مراثی که‌درمقتل امام حسین[٤] وسایر ائمه[٤] ساخته‌است نمیرسد[۲] ازاین مراثی بیشتر آنچه درمجمع‌الفصحاء هست نقل شد [۳]

۱۲- عرفی شیرازی (متوفی بسال ۱۰۹۹/۱ - ۱۵۹۰ وپیروان او)

عرفی شیرازی

عرفی اگر چه دروطن خود کمتر ازعثمانی وهند قدرومقام دارد گمان میرود که از هر جهت مشهور ترین و مردم پسند ترین شعرای قرن خود باشد [٤] هرچند درشیراز تولد و تربیت یافت بیشتر ایام عمرخودرادرهندوستان بسر برد وهمانجادرسال (۱۰۹۹/۱ - ۱۵۹۰) بسن۳۶ سالگی بدرود جهان گفت بروایتی بمرض اسهال درگذشت و بقولی مسموم شد . عرفی یکی‌ازسه شاعر معروف قرن خود است‌که شبلی نعمانی در شعرالعجم [٥] راجع بآنها بحث کرده است . دونفر دیگریکی بابافغانی‌همولایتی‌اوست که احوالش‌مرقوم افتاد دوم فیضی برادر ابوالفضل وزیر معروف اکبرکه بعقیدهٔ شبلی دومین شاعری است که شعر فارسی را چنان نظم میکرده که با گفتار اهل ایران فرق گذاشته نمیشده است . [٦] بنا برقول عبدالقادر بداونی درزمان او عرفی‌وسنائی بیش ازسایر شعرای ایران وهند شهرت داشتند . و نسخهٔ خطی دیوان آنها در هر بازار وهردکان کتابفروشی‌پیدا میشد درصورتیکه فیضی هرچند مبالغ‌کلی‌صرف کرده‌بود که اشعارش را بخط خوش تحریر و تذهیب کنند کمتر جستجو میگشت . گیب [۷] میگوید بعد ازجامی دونفر شاعر درادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند .

---

(۱) بصفحات قبل رجوع کنید . (۲)درتذکرهٔ ابوطالب‌سه‌دیوان موسوم‌بصبائیه وشبابیه وشابیه باومنسوب وتاریخ وفات او ۱۰۰۰ هجری‌است (مترجم) (۳) جلد دوم صفحه ۳٦ — ۳۸ . (٤) رجوع شود بفهرست کتب فارسی تألیف ریو ص ٦٦۷ (٥) جلد سوم صفحه ۸۲ — ۱۳۳ (٦) شاعر دیگر غیر ازعرفی امیرخسرو دهلوی است (۷) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول صفحه ٥ و ۱۲۷ و ۱۲۹

یکی عرفی و دیگری فیضی اما بعدها صائب از آنها سبقت جست.

اشتهار عرفی و فیضی در هندوستان و عثمانی

تازگی که در سبك او هست عبارتست از ایراد اصطلاحات جدید متعدد در لغات و مضامین شعری و خلع سلطنت ادبی از علم بدیع و بر تخت نشاندن بیان بجای آن » [۱] ضیاء پاشا در قسمتی از مقدمهٔ منظومی که بر کتاب خرابات نوشته نسبت بشعرای ایران اظهار نظر میکند و بعد از ستایش جامی راجع به عرفی و فیضی چنین گوید :

فیضی ایله عرفی همعناندر — سرجملهٔ آخر الزماندر
فیضیده بلاغت و طراوت — عرفیده عذوبت و حلاوت
فیضیده مواعظ آتشیندر — عرفیده قصیده لرمتینندر
اما آرا نورسه اولیّت — فیضیده قالورینه فضیلت
فیضی معجم ایکن سراپا — تفسیرینه نقطه قو نماز اصلا
بولدی اویگانه فضیلت — شاگردی یدی ایله شهادت

وفات فلاکت آمیز فیضی ۱۰۰۴/۱۵۹۵

راجع بنکتهٔ اخیر هیچ دلیلی بدستم نیامد و این مسئله با نوعی که بداونی در کمال شعف [۲] وفات پر رنج و فلاکت اورا [۳] شرح میدهد متضاد است . هرچند ورم چهره و سیاه شدن لبانش که دشمن سخت او یعنی بداونی حکایت میکند طبعاً باعث این سوء ظن میشود که اورا مسموم کرده باشند . همان نویسندهٔ متعصب چندین ماده تاریخ بی ادبانه ذکر میکند که سنیان بیادگار وفات او که مردی سخت بیدین بوده است ساخته اند مثلا :

فیضی بیدین چو مرد سال وفاتش فصیح — گفت: سگی ازجهان رفته بحال قبیح

ساده ترین ماده تاریخها این است « بود فیضی ملحدی » و « چه سگ پرستی مرد» و « قاعدهٔ الحاد شکست » تمام آنها سال ۱۰۰۴ مطابق (۱۵۹۵) را بدست میدهد بداونی گوید برای آنکه در نظر خلق اساس متزلزل مذهب خودرا مستحکم سازد تفسیری بر قرآن نگاشت که تماماً از حروف بی نقطه بود و با کمال بیمهری میگوید که فیضی هنگام تحریر آن تفسیر مست بوده و طهارت شرعی نداشته است .

---

(۱) تاریخ شاعری عثمانیان صفحه ۱۲۹ (۲) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۹۹ — ۳۱۰ خاصه صفحه ۳۰۰ (۳) این واقعه در ۱۰ صفر ۱۰۰۴ (۱۵ اکتبر ۱۵۹۵) واقع شد بفهرست فارسی ریو رجوع شود ص ۴۵۰ که منابع عمده را مشروحا ذکر کرده است .

مؤلف مجمع‌الفصحاء [۱] راجع باین تفسیر که فقط شهرت آنرا شنیده بود گوید : « کلفتی بی‌حاصل کشیده » و نسبت باشعار او هم‌عقیدهٔ خوشی اظهار نمیدارد اما صاحب آتشکده باملایمت ورأفت گوید : «اشعارش بد نیست» مفصلترین شرح دقیقیکه ازاحوال او دیده‌ام درشعرالعجم [۲] شبلی نعمانی است بتقلید نظامی خمسهٔ ساخت که عنوان مثنویاتش چنین است : مرکزادوار- سلیمان و بلقیس - لل‌ودمن (که ازهمه مشهور تر است) - هفت کشور واسکندرنامه اما بعضی ازآنها نا تمام مانده است . قصاید وغزلیات بسیار سروده وچندین ترجمه از زبان سانسکریت کرده است . ازاشعاری که شبلی نقل کرده هیچیک‌مثل ابیات ذیل که راجع بمرگ فرزند میسازد بنظرمن تأثیر بخش ولطیف نیامد .

اشعارفیضی درو فات فرزند

ای روشنی دیده روشن چگونهٔ — من بی تو تیره روز تو بی‌من چگونهٔ
ماتم سراست خانهٔ من درفراق تو — تو زیر خاك ساخته مسکن چگونهٔ
برخاروخس که بستروبالین‌خواب‌تست — ای یاسمین عذار سمن تن چگونهٔ

کتابخانهٔ فیضی

فیضی مردی بود صاحب اطلاعات مختلفه وعاشق‌دلباختهٔ کتاب درکتابخانهٔ او چهارهزار وششصد نسخهٔ خطی‌منتخب موجود بود که اغلب آنها بخط مؤلف یا استنساخهائی بود که مدةالعمر بآن‌اشتغال‌داشت [۳] شخصی مهمان نواز و جوانمرد بود و از جمله اشخاصیکه مدتی از خوان نوالش بهره می‌یافت عرفی شیرازی است که اکنون بشرح حالش می‌پردازیم .

راجع بعرفی

جمال‌الدین محمد عرفی ابن بدرالدین درشیراز تولدوتربیت یافت اما درایام صبی بهندوستان هجرت کرد وچنانکه گفته‌شد ازملتزمین خدمت فیضی گشت امابزودی باوی طرح جدال وخصومت افکند. بداونی گوید : [۴] یکروز عرفی برفیضی وارد شد دید سلک کوچکی را نوازش میکند سؤال کردمخدومزاده‌را نام چیست گفت « عرفی » مشارالیه فوراً گفت«مبارك‌باشد» وقصدش پدر فیضی بود که شیخ مبارك نام داشته است .

---

(۱) جلد دوم صفحه ۲۶ . بنابرقول‌شبلی نعمانی (فصل مزبور صفحه ٦٥) تفسیرمزبور را نام سواطع‌الکلم بود . (۲) جلد سوم صفحه ۳۱-۸۱ (۳) شعرالعجم جلد سوم‌صفحه ۵۰ و منتخب‌التواریخ جلد سوم صفحه ۳۰۵ (٤) منتخب‌التواریخ جلد سوم صفحه ۲۸۵

سپس عرفی طرف توجه حکیم ابوالفتح گیلانی (۱) شد و بوسیلهٔ او بخدمت مرد بزرگ و نجیب وحامی علم و ادب یعنی عبد الرحیم خان‌خان خانان درآمد این لقب را مشارالیه بعد از پدرش بیرام خان که درسنه ۱۵۶۰-۱/۹۶۸ کشته شد صاحب گردید . پس از آن عرفی با کبرشاه معرفی شد ودرسال ۱۵۸۸-۹/۹۹۷ باوی بکشمیر سفر نمود .

اخلاق تند عرفی

باوجود بخت مساعد وطبع توانا غرور وکبر عرفی را از اشتهار وقبول عامه مانع شد و دشمنان بسیار برایش تهیه دید رضاقلی خان مختصری ازحالات اورا ذکر میکند (۲) گوید «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست » کسیکه بیت ذیل را میگوید البته انتقادو سرزنش مردم را بسوی خود جلب می کند (۳)

نازش سعدی بمشت خاك شیراز ازچه بود گر نمیدانست باشد مولد و مأوای من

این مورد منحصری نیست که عرفی غرور و خود پسندی خود را ابراز داشته است زیرا که بهمین طریق مدعی برتری برانوری وابوالفرج و خاقانی وسایر شعرای بزرگ ایران گردیده است همین غرور واخلاق ناپسندیده سبب شد که هموطنانش بچشم عنایت درو نمی نگرند زیرا که فی الحقیقه ایرانیان راضی نمیشوند نسبت به بزرگان ادب این قسم بی‌احترامی ها بشود .

اما درعثمانی چنانکه گفتیم شهرت ونفوذفوق العاده داشت همچنین درهند بقسمی که شبلی ۵۵ صفحه (۸۲ - ۱۳۳) ازشعرالعجم خودرا وقف احوال واشعار او کرده یعنی کمی بیش ازفیضی وخیلی زیادتر ازهریك ازهفت شاعری که درجلد سوم کتاب مزبور مذکور شده اند . حتی خود شبلی هم موافقت دارد که غرور و کبر عرفی را ازنظر مردم انداخته بود گویا خود شاعرهم ازاین اوضاع اطلاع داشت زیرا که درابیات ذیل (٤) ازاظهار محبت دوستان منافق وریاکاری که هنگام التزام بستر وحمالهٔ خطرناك بعیادتش آمده بودند شکایت نموده است .

تن اوفتاد در این حال ودوستان فصیح بدور بالش و بستر ستاده چون منبر
یکی بریش کشددست وکج کند گردن که روزگار وفا بادکه کردجان پدر

(۱) ایضا منتخب التواریخ جلد سوم صفحهٔ ۱٦۷ وفاتش درسال ۱۵۸۸-۹/۹۹۷ اتفاق افتاد
(۲) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۵-۲٤ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۸۸ (٤) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۳-۹۲

بجاه و مال فرومایه دل نباید بست کجاست دولت جمشید و نام اسکندر
یکی بنرمی آواز و گفتگوی حزین کند شروع و کشد آستین بدیدهٔ تر
که جان من همه‌را این رهست و باید رفت تمام راهروانیم و دهر راکب بر
یکی به چرب زبانی سخن طراز شود که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر[1]
فراهم آی و پریشان مدار دل زنهار که نظم و نثر تو من جمع میکنم یکسر
پس از نوشتن و تصحیح میکنم انشاء بمدعای تو دیباچهٔ چو درج گهر
چنانچه هستی فهرست دانش و فرهنگ چنانچه هستی مجموعهٔ صفات و هنر
بنظم و نثر در آویزم و فرو ریزم اگرچه حصر کمال تو نیست حد بشر
خدای عز وجل صحتم دهد بینی[2] که این منافقکان را چه آورم بر سر

گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که مطالعات مفیده و کاملی را که شبلی از این شاعر نموده است مفصلا نقل کنیم. نویسندهٔ مشارالیه اشعار عرفی را دارای شش صفت می‌داند: زور کلام ـ تازگی و ابتکار لغات ـ تشبیهات و استعارات ظریفه ـ تسلسل مضامین ـ غیر از رساله کم شهرتی در تصوف موسوم بنفسیه که به نثر نوشته تمام آثارش منظوم است و بنا بر قول شبلی عبارت است از دو مثنوی بتقلید مخزن ـ الاسرار و شیرین و خسر و نظامی و دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که در ۱۵۸۸/۹۹۶ سه سال قبل از وفات جمع آوری نموده است. ماده تاریخ ذیل سال جمع آمدن دیوان را معین میکند: ۳

این طرفه نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت اول دیوان عرفی شیرازی

یکی از قصاید بسیار معروف عرفی در منقبت علی ابن ابیطالب ع است، و ۱۸۱ بیت دارد در جلد اول خرابات صفحه ۱۶۹ ـ ۱۷۴ مندرج و مطلع آن چنین است.

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار

عرفی جزء شعرای شیعه که احوالشان در مجالس المؤمنین ذکر شده نیست

---

(۱) گمان میکنم کلمات «انقلاب خبر» ماده تاریخ باشد از اینقرار مرض مزبور درسال ۱۵۷۸-۹/۹۸۶ طاری شده پس قول شبلی راکه در (فصل مزبور صفحه ۹۲) این مرض را مرض مرگ عرفی دانسته نمیتوان قبول کرد زیرا که وفات عرفی در سال ۱۵۹۰-۱/۹۹۹ اتفاق افتاده. (۲) شعر اخیر را شاعر باخود گفته است (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۹۵

رای سخت مسترویین سنت سمیت

راجع بعلما و فقها و حکما و شعرای ایرانی که مجذوب دربار درخشان اکبر شده‌اند جلد سوم منتخب‌التواریخ بداونی معدن و منبع اطلاعات است اما مثل همیشه گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که از سرحد مملکت ایران قدمی فراتر بگذاریم. مسترویین سنت در تاریخ اکبر شاه [۱] نسبت باین شعراء سختی و خشونت های ناشایسته کرده است : (ص ۶ ـ ۴۱۵)

« نظم بافان یا بقول خودشان شعراء بسیار بودند. ابوالفضل بما میگوید که هر چند اکبر بآنها توجه نمیکند اما علی الدوام هزاران شاعر در دربار حاضرند و خیلی از آنها دیوان (مجموعهٔ قصاید ساختگی و غیرطبیعی و پر تصنع) یا مثنوی ترتیب داده‌اند. سپس مؤلف آنها را نام برده و ۵۹ نفر از اجله شعراء مقیم دربار را انتقاد می کند و ۱۵ نفر را می‌شمرد که بدربار حاضر نشده و از ایران [۲] مدایح مختلفه به پیشگاه اعلیحضرت می‌فرستاده‌اند ابوالفضل بسیاری از آثار منتخبه ۵۹ نفر شاعر مزبور را ذکر میکند و من آن آثار را بلباس لفظ انگلیسی دیده و هیچ فکر لایق ذکری در آنها نیافته‌ام اگر چه منتخبات مذکور شامل صفحاتی از آثار برادرش فیضی ملک‌الشعراء هم هست که ابوالفضل آنهارا « جواهر افکار » نامیده است »

مطالب گرانبهای کتاب بداونی

جلد سوم منتخب‌التواریخ بداونی سراسر مخصوص احوال شعراء و فضلای دربار اکبرشاه است و حاوی ذکر ۳۸ نفر از مشایخ ۶۹ نفر از فضلا و ۱۵ حکیم و طبیب و قریب ۱۶۷ شاعر است اغلب این اشخاص اگرچه بفارسی چیز نوشته و حتی در ایران هم متولد شده اند در مملکت خودشان کسی اسمشان را هم نمیداند.

از جمله اشخاص عالیمقداری که تا اندازهٔ مربوط بقرنی هستند که ما بپایان آن رسیده ایم شیخ بهاءالدین عاملی ـ ملامحسن فیض کاشانی ـ میرداماد و میرابوالقاسم فندرسکی است که بیشتر شایسته خواهد بود اگر احوالشان درضمن فقها و حکما مذکور گردد.

---

(۱) اکبر شاه خانواده مغول کبیر هند ۱۵۴۲ـ۱۶۰۵ (اکسفرد ۱۹۱۷) (۲) آئین اکبری ترجمه ح. بلاک من و ح. س. جارت (چاپ کلکته ۱۸۷۳ ـ ۱۸۹۴ درسه جلد) جلد اول صفحه ۵۴۸ و ۶۱۱

II از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ «۱۰۰۸ ـ ۱۱۱۱ هـ ق»

چهار نفر از هفت شاعری که شبلی درجلد سوم شعرالعجم مفصلًا احوالشان رادرج کرده است درعصری بوده اند که فاصلهٔ میان دوتاریخ فوق است . نظیری (متوفی بسال ۱۰۲۱/۱۳–۱۶۱۲) طالب عاملی (متوفی بسال ۱۰۳۶/۷–۱۶۲۶) ابوطالب کلیم (متوفی بسال ۱۰۶۱/۱۶۵۱) وصائب (متوفی بسال ۱۰۸۸/۸–۱۶۷۷)[1] رضاقلی خان درضمن بیان احوال بزرگان زمان سلاطین صفویه در پایان ملحقات روضة الصفای میرخوند هیچیك از این شعرا را نام نبرده و از این دوره فقط ظهوری (متوفی بسال ۱۰۲۴/۱۶۱۵) و شفائی [متوفی بسال ۱۰۳۷/۱۶۲۷] را ذکر میکند . شاعر دیگری که این دو صاحب تذکره اورا از قلم انداخته اند اما در عثمانی معروف و عالیقدر است شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/۶–۱۶۹۵ است بنا بر قول کیب[2] « اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمائی میکرد . » و « در حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت علاوه براین هفت شاعر و باستثنای چهار پنج شاعر[3] دیگر که در حکمت بیشتردست داشته وجزء طبقهٔ حکما مذکور خواهند شدما بذکر شش نفر ذیل اکتفامیکنیم و این شش تن مختصری از رقبای بیشمار خود معروفتر و محترم ترند سحابی استرابادی (وفات ۱۰۱۰/۲–۱۶۰۱) زلالی خونساری (وفات در حدود ۱۰۲۴ ۱۶۱۵)جلال اسیر(وفات ۱۰۴۹/۴۰–۱۶۳۹) قدسی مشهدی (وفات ۱۰۵۶/۷–۱۶۴۶) سلیم طهرانی (وفات ۱۰۵۷/۸–۱۶۴۷) امانی مازندرانی (وفات ۱۰۶۱/۱۶۵۱) هرچند بعقیدهٔ من این عبارت ریو : « بالاتفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است » [4] خالی از مبالغه نیست اما بدون شبهه اعظم شعرائی است که درقرن هیفدهم مسیحی طلوع کرده اند وبنظرم تنها کسی است که در این کتاب لایق شرح مفصل است . برخلاف عقیده رضاقلی خان که

---

(۱) سنوات دیگر هم برای تاریخ وفاتش معین شده است از جمله ۱۰۸۰/۷–۱۶۶۹ رجوع شود بفهرست ریو ص ۶۹۳ (۲) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول ص ۱۳۰ همچنین رجوع کنید بجلد چهارم صفحهٔ ۹۵ . (۳) مقصودمیرداماد ـ شیخ بهاء الدین ـ ابوالقاسم فندرسکی ـ محسن فیض ـ عبدالرزاق لاهیجی معروف بفیاض است . (۴) فهرست فارسی ۶۹۳

گوید » باری در طریق شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست »

ذیلا شرح احوال هیفده شاعر مذکور را بترتیب تاریخ وفات درج مینمائیم با رجوعات مختصری بکتب و مدارك مختلفه تاهر کس طالب تفصیل باشد از روی علامات مندرجه بکتب مفید رجوع نماید . منابع مزبوره باستثنای فهرست بی نظیر ریو عبارتند از جلد سوم شعرالعجم شبلی (بعلامت ش .) ؛ آتشکده (بعلامت آ ك) هفت اقلیم که فقط نسخهٔ خطی آن بدست می آید (بعلامت هـ . ا .) ؛ روضة الجنات (ر . ج .) ؛ روضةالصفا (ر . ص .) ؛ مجمع الفصحاء (م . ف .) ؛ ریاض العارفین « ر . ع . » ،

(۱) سحابی استرابادی « متوفی بسال ۱۰۱۰/۲ - ۱۶۰۱ »

سحابی استرابادی

ریو صفحهٔ ۶۷۲ آ . ك . صفحهٔ ۲-۱۴۱ ؛ هـ . ا . در قسمت استراباد ؛ م . ف . جلد دوم صفحهٔ ۲۱ ؛ ر . ع . صفحهٔ ۶-۸۵ چهل سال از عمر را در نجف مجاور بود وغیر از غزل رباعیات بسیار سروده است که گویند شش هزار از آن هنوز باقی است .

(۲) نظیری نیشابوری (متوفی بسال ۱۰۲۱/۳ - ۱۶۱۲)

نظیری نیشابوری

ریو صفحه ۸ - ۸۱۷ ؛ ش . جلد سوم صفحه ۶۴ - ۱۳۴ ؛ آ . ك . صفحه ۳ - ۱۳۱ ؛ هـ . ا . در قسمت نیشابور (شرح مفصل) ؛ م . ف . جلد دوم صفحهٔ ۹ — ۴۸ ؛ ر . ع . صفحه ۷ - ۲۳۶ . سی سال اخیر عمر را در هند بسر برد مخصوصاً در احمد آباد گجرات و هم در اینشهر وفات یافت . نظیری یکی از شعرای بسیاری است که در ظل توجهات عبدالرحیم خان خانان مقضی المرام می زیست و در مقابل قصیدهٔ بمطلع ذیل خرج سفر مکه را از ممدوح خود دریافت کرد سنه ۱۰۰۲/۴ — ۱۵۹۳ .

زهنر بخود نگنجم چو بخم می مغانی بدرد لباس برتن چو بجوشدم معانی
همه عیش این جهانی بعنایت تو دیدم چه عجب اگر بیابم بتو زاد آنجهانی

در امور مذهبی تعصب داشت و بر ضد ابوالفضل که مردی ملحد بود اشعاری سروده و ابیاتی در وصف تنباکو ساخته است که بعضی از آنها را شبلی نقل کرده است (صفحه ۱۳۴)

۳ — زلالی خونساری متوفی بسال ۱۰۲۴/۱۶۱۵

زلالی خونساری

ریو صفحهٔ ۸-۶۷۷: ه ، ا ، در قسمت خونسار « شرح حال مفصل» : مداح میرداماد بود وهفت مثنوی ساخت که یکی از آنها موسوم بمحمود وایاز در سال «۱۰۰۱/۳-۱۵۹۲» شروع ودر «۱۰۲۴/۱۶۱۵» کمی قبل از وفاتش خاتمه یافت این مثنوی از همه تألیفاتش معروف تر است ، دو مثنوی دیگر که ریو نام میبرد یکی میخانه است ودیگر ذره وخورشید ،

٤— ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲۴/۱۶۱۵

ظهوری ترشیزی

ظهوری و پدرزنش ملك قمی کههم ازشعراء است درشورشی که در دکن واقع گردید کشته شدند . ریو صفحهٔ ۹ - ۶۷۸ آ . ك ، صفحهٔ ۷۰-۶۸: ر . ص . در آخر جلد هشتم . چنانکه ریو میگویدظهوری در ایران کمتر مشهور است ودر هند بالعکس خیلی معروفیت دارد و او را از نثر نویسان معتبر وخوش سلیقه میدانند . صاحب آ . ك . گوید بعقیدهٔ او ساقی نامه این شاعر برخلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تعریفی ندارد .

٥ — بهاء الدین عاملی متوفی بسال ۱۰۳۰/۱-۱۶۲۰

اورا معمولا شیخ بهائی می گویند مهارتش بیشتر در فقه وحکمت وریاضیات بود اما دو مثنوی کوچك نان وحلوا وشیر و شکر ازو باقی است در م . ف. جلد دوم صفحه ۱۰-۷۹۸ . ع : صفحه ۹- ٤٥ منتخبی از هر دو مثنوی و چند غزل و رباعی مندرج است علاوه برتألیفات ریاضی ونجومی بهترین کتب نثری او کشکول است که در بولاق چاپ سربی ودر ایران چاپ سنگی شده است ، مجتهد معروف ملا محمد تقی مجلسی « متوفی بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰-۱۶۵۹» ازجمله شاگردان درجهٔ اول اوست .

٦ — طالب عاملی متوفی بسال ۱۰۳۶/۷ - ۱۶۲۶

طالب عاملی

ریو صفحهٔ ۶۷۹ ؛ ش ، جلد سوم ۱۸۸-۱۶۵ ؛ آ. ك .صفحهٔ ۶-۱۵۵ ، در این کتاب مسطور است که طالب صاحب سبك شعری خاصی است که پس ازوی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته اند ، در اوائل عمر بهندوستان رفت و احترامش بجائی رسید که جهانگیر وی را ملك الشعراء

خویش گردانید « ۱۶۱۹/۱۰۲۸ » بهیچوجه خفض جناح نمیکرد و مدعی بود که قبل از بیست سالگی هفت علم [۱] را بخوبی آموخته است .

کمالات ادعائی طالب

پا بر دومین پایه اوج عشراتم — وینك عدد فنم ازآلاف زیاد است
برهندسه ومنطقی وهیئت وحکمت — دستی است مرا کش ید بیضازعباداست
و ینجمله چوطی شد نمکین علم حقیقت [۲] — کاستادعلوم است برین جمله مراد است
درسلسله وصف خطاین بسکه زکلکم — هر نقطه سویدای دل اهل سواد است
پوشم نسب شعر چو دانم که تودانی — کاین پایه مرا تامن این سمع شداداست

در رباعی ذیل که شبلی نقل کرده (ص ۱۶۸) بقصد سفر خود بجانب هندوستان اشاره نموده و بخت سیاه خود را در ایران گذارده است زیرا که هندو بهندوستان تحفه بردن کار خردمندان نیست .

طالب گل این چمن بستان بگذار — بگذار که میشوی پریشان بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند — بخت سیه خویش بایران بگذار

محبت طالب به خواهر خود

خواهری داشت از خود بزرگتر که صمیمانه باو علاقه‌مند بود بعد از هجران مدید خواهرش از ایران به‌آگره‌آمد تا از وی دیدار کند و بهمین جهة طالب از امپراطور جهان گیر بوسیلهٔ ابیات ذیل استجازه کرد [۳]

صاحبا ذره پرورا عرضی — بزبان سخن ور است مرا
پیر همشیره است غمخوارم — که باو مهر مادر است مرا
چارده‌سال بلکه بیش گذشت — کز نظر دور منظر است مرا
دور گشتم زخدمتش بعراق — وین گنه‌جرم منکراست مرا
او نیاورد تاب دوری من — که بمادر برابر است مرا
آمداینك بآگره وازشوقش — دل‌طپان‌چون کبوتراست مرا
میکنددل بسوی اوآهنگ — چه کنم شوق رهبر است‌مرا
گر شود رخصت زیارت او — بجهانی برابر است مرا

اشعار عاشقانه در فارسی خیلی زیاد است اما چون ابیاتی که از محبت

(۱) این اشعار از کتاب شبلی ص ۱۶۶ نقل شده (۲) مقصود تصوف‌است بنابر تعبیر شبلی
(۳) شبلی فصل مزبور صفحه۱۷۹-۱۸۰

عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کند نسبة قلیل است این اشعار بنظر مهم و قابل ذکر آمد .

۷ ـ شفائی متوفی در ۱۰۳۷/۱۶۲۷

شفائی

در موزهٔ بریتانیا بعلامت (ورق ۷ a، ۱۳۷۲) تصویری از این شاعر و سیزده‌بند او موجود است [۱] (ورق ۱۳۴-۱۴۰ر۵۶۰ر۱۲Add) رجوع کنید بفهرست ریو صفحه ۷۸۶ و ۸۲۲ در نسخهٔ عالم آرای عباسی که در دست دارم نه در ضمن احوال شعرا و نه در ردیف اطبای دربار شاه‌عباس شرحی را که ریو بآن اشاره میکند نمیتوانم بیابم اما راجع باو درم . ف. (جلد دوم صفحهٔ ۲۱-۲۳) شرح مفصلی هست و در آ . ك . صفحه ۹-۱۶۸ همچنین . اسم او حکیم شرف‌الدین حسن و طبیب خاصه و ندیم شاه عباس اول بود . رضاقلی خان گوید. «فضل حکیم را طبابت و طبابت اورا شاعری محجوب داشته » علاوه بر غزلیات وهجویات یك مثنوی ازو باقی است موسوم بنمکدان حقیقت که بتقلید حدیقة‌الحقیقه حکیم سنائی سروده است

۸ـ میرمحمدباقر داماد استرابادي متوفی بسال ۱۰۴۰/۱-۱۶۳۰

میر باقر داماد

لقب دامادفی‌الحقیقه‌متعلق بپدر اوست که صهر مجتهدمعروف شیخ علی بن عبدالعال‌العاملی بوده است . میرداماد که بتخلص اشراق‌شعر میگفت درفقه وحکمت بیش‌ازشاعری‌شهرت داشت‌رجوع شود بفهرست ریو صفحه ۸۳۵ ، م . ف جلد دوم صفحه ۷ ؛ ر . ع صفحه ۷-۱۶۶ ؛ آ . ك صفحه ۱۵۹ ، در روضات الجنات (صفحه ۱۱۴-۱۱۶) و درعالم آرای عباسی که در سنهٔ ۱۰۲۵/۱۶۱۶ یعنی درزمان حیات او نوشته شده شرح مفصلی ازوی مندرج است و در بیشتر علوم اورا صاحب قدرت و مهارت شمرده اند مخصوصاً درحکمت و لغت و ریاضیات وطب‌وفقه‌وتفسیروحدیث‌ودوازده تألیف از کتب نثری او مذکوراست‌مشار الیه یکی از معلمین حکیم بزرگ ملاصدرای شیرازی بوده است .

۹ـ میرابوالقاسم فندرسکی متوفی‌درحدود ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰

میرابوالقاسم فندرسکی

او نیز درحکمت بیشتر شهرت دارد تا درشاعری‌اما در م.ف. جلد دوم صفحه ۶-۷ ودر ر . ع صفحهٔ ۶-۱۶۵ و در آ. ك صفحه ۴-۱۴۳ ودر فهرست ریوصفحه ۸۱۵ و ۸۱۶ مذکور

(۱) بنظرم وجه تسمیه آن بسیزده بند آن‌است که دارای سیزده قسمت است

است. درتمام تذکره هایکی ازقصاید اوکه باستقبال ناصرخسرو ساخته مندرج است وبنا براین اگر بهترین نباشد ازمعروفترین آثاراو هست . چند شعراول آن چنین است

چرخ بااین اختران نغزوخوش و رعناستی صورتی در زیر دارد هر چه بربالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

ابوالقاسم فوق‌العاده نسبت بلباس ظاهر بی اعتنا بود مانند درویشان خرقه می پوشید و ازصحبت اغنیاء و محترمین کناره میگرفت و بابی سر وپایان و بدنامان معاشرت میفرمود . روزی شاه عباس محض اینکه اورا ازاین قبیل مصاحبت های پست ملامت نماید باو گفت : « میشنوم بعضی ازعلماء با اجامر واوباش معاشرند و ببازی های ناشایست آنها تماشا میکنند » میرابوالقاسم فندرسکی جواب داد : « من همیشه در جمع آنان بوده ام و هیچیك ازعلمارا آنجاندیده‌ام » سفری بهند رفت ودرآنجا مطابق مندرجات دبستان [۱] تحت نفوذ یکی‌ازشاگردان آذرکیوان واقع شد وافکار زردشتی وهندی یا بودائی در وی تأثیر کرد چنانکه اظهار داشت که هرگز بطواف مکه نخواهم رفت زیرا که مستلزم قتل حیوان بیگناهی است هر چند رضاقلیخان مقام او را خیلی بالا برده است اما از شرح حال کوتاه آمده شاید باین جهة که چون بیشتر حکیم بوده است تا شاعر و بیشتر درویش بوده است تا فیلسوف بطور تحقیق او را جزء هیچیك از آن زمره‌ها محسوب نداشته وسزاوار دیده‌اند که از تذکرهٔ خاص هر یك از آن طبقات او را حذف کنند .

از جمله شعرای کوچك این عهد اشخاص ذیل را باید شمرد : جلال اسیر (متوفی بسال ۱۰۴۹ / ۱۶۳۹) قدسی (متوفی بسال ۱۰۵۶ / ۷ - ۱۶۴۶) سلیم طهرانی (متوفی بسال ۱۰۵۷ / ۸ - ۱۶۴۷) ابوطالب کلیم وامانی مازندرانی که هر دو در سال ۱۰۶۱ / ۱۶۵۱ وفات یافته اند ؛ محمد طاهر وحید (متوفی بسال ۱۱۲۰ / ۹ - ۱۷۰۸) وشوکت بخارائی (متوفی بسال ۱۱۰۷ / ۶ - ۱۶۹۵) غیر ازصائب که در سال ۱۰۸۸ / ۸ - ۱۶۷۷ وفات یافته بزرگترین این شعرا فقط شخص چهارم و ششم و آخرین است که مستحق شرح حال جداگانه می باشند .

---

(۱) ترجمه شی وتردیرز جلد اول صفحه ۱ — ۱۴۰

۱۰ ـ ابوطالب کلیم متوفی بسال ۱۶۵۱/۱۰۶۱

ابوطالب کلیم

در همدان متولد شد اما تا وقتی که بهندوستان سفر کرد بیشتر در شیراز و کاشان بسر میبرد (و از این جهت غالباً وی راکاشانی گفته اند) . رضا قلی خان در م . ف . جلد دوم صفحه ۲۸ شرح بسیار مختصری ازو می نگارد . اما شبلی در شعر العجم جلد سوم صفحه ۲۰۵ — ۲۳۰ مفصلا احوال او را تحت بحث قرار داده است . در حدود ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ از وطن خود دیداری کرد پس از قریب دوسال اقامت بهندوستان باز گشت و بمقام ملك الشعرائی شاه جهان نائل شد . با این سلطان بکشمیر رفت و چنان فریفتهٔ هوای آن ملك گردید که تا وقت وفات آنجا را ترك نگفت . مردی با هوش و منزه از حسد بود و از این رو رفقای شاعر وی قلباً او را دوست داشتند ازجمله صائب و میر معصوم دوست مخصوص وی بودند وصائب در حق او گفته است .

بغیر صائب و معصوم نکته سنج وکلیم دگر که زاهل سخن مهربان یکدگرند

ابوطالب بمناسبت وفات ملك قمی شاعر ماده تاریخ ذیل را سروده است .

ملك آن پادشاه ملك معنی که نامش سکهٔ نقد سخن بود
چنان آفاق گیر از ملك معنی که حد ملکش از قم تا دکن بود
بجستم سال تاریخش ز ایام بگفتا او سراهل سخن بود

اغلب شعرای ایرانی که در طلب ثروت یا معاش یومیه بهندوستان میآمدند بنا برقول شبلی [۱] جز بدی از آن مملکت نمی گفتند اما کلیم از آنجا قدردانی و احترام کرده گوید : [۲]

توان بهشت دوم گفتنش باین معنی که هر که رفت ازین بوستان پشیمان شد

وقتی سلطان عثمانی نامه بشاه جهان امپراطور هند نوشته و متکبرانه اورا ملامت کرد که چرا خودرا شاه جهان نام نهاده و حال آنکه حکمران هند بیش نیست کلیم از جانب ممدوح خود جوابی نغز تهیه کردو این شعر را ساخت .

هند وجهان [۳] زروی عدد هر دو چون یکیست شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

---

(۱) شعر العجم جلد سوم صفحهٔ ۲۰۹ . (۲) ازاغلب همولایتیهای خود بیشتر از آثار بومی هند اطلاع حاصل نمود . رجوع شود بقصیدهٔ که شبلی نقل نموده (صفحهٔ ۲۱۱) که پراست از کلمات هندی . (۳) این دو کلمه هریك عدداً ۵۹ است .

شبلی ازهنرمندی کلیم شرح مشبعی مینگارد و ازاشعار او امثلهٔ بسیار انتخاب کرده است ازجمله هنرهای او یکی مضمون آفرینی دیگر خیال هندی و دیگرمثالیه را دانسته است درصنعت اخیرکه ارسال‌المثل‌خوانده میشودکلیم بسبك صائب معروف نزدیك شده است محض نمونه اشعار ذیل را ذکر میکنیم .

روزگار اندرکمین بخت ماست — دزد دایم درپی خوابیده است
دل گمان‌دارد که‌پوشیده‌است رازعشقرا — شمع‌رافانوس پندارد که‌پنهان کرده‌است
از خاك برگرفته دوران چو نی سوار — دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد
ازهنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر — همچوویرانه که‌از گنج‌خودآبادنشد
سفله ازقرب بزرگان نکند کسب‌شرف — رشته پر قیمت از آمیزش گوهر نشود
دست‌هر کس‌را بسان‌سبحه بوسیدم‌چه‌سود — هیچکس نگشود آخرعقدهٔ کار مرا
با من‌آمیزش اوالفت موجست و کنار — دمبدم بامن وپیوسته گریزان ازمن
چوهست‌قدرت‌دست ودل توانگر نیست — صدف گشادهٔ کفست آنزمان که گوهر نیست

بیت اخیر خیلی شبیه‌است باین شعر صائب :

شکوفه‌بائمرهرگز نگردد‌جمع‌دریکجا — محال‌است‌آنکه باهم نعمت و دندان شود پیدا

دیگر از اشعارکلیم :

واصل زحرف چون وچرا بسته است لب — چون ره تمام‌گشت جرس بی زبان‌شود
گر بقسمت قانعی بیش و کم دنیا یکیست — تشنه‌چون‌یکجرعه‌خواهد کوزه‌ودریایکیست
ماز آغاز و زانجام جهان بی‌خبریم — اول و آخراین کهنه کتاب افتاده است
زود رفت آنکه‌زاسرار جهان آگه شد — از دبستان برود هرکه سبق روشن کرد

غزل ذیل راکه شبلی نقل کرده [1] نمونه ذوق کلیم است وباذکر آن شرح حال اورا خاتمه میدهیم .

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت — ضعف تن ازتحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست — روپس نکردهرکه‌ازاین‌خاکدان گذشت
از دست برد حسن تو برلشگر بهار — یك نیزه خون‌گل زسرارغوان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی — یا همتی که ازسر عالم توان گذشت
درکیش ما تجرد عنقا تمام نیست [2] — درفکر نام ماند اگر از نشان گذشت

(۱) شعرالعجم جلدسوم صفحه ۲۹۹ (۲) مرغ موهوم وافسانهٔ کهعربها عنقا وایرانیان‌سیمرغش مینامند غالباً باین عبارت ازوی تعریف مینمایند « موجودالاسم ، مفقودالجسم »

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت
بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یك روز صرف بستن دل شد باین و آن روزی دگر بکندن دل زین و آن گذشت

۱۱ــ محمد طاهر وحید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰/۹-۱۷۰۸)[۱]

وحید قزوینی

گویند جاهد وزحمت کش بود نه شاعری بزرگ. رضاقلی خان هدایت[۲] گوید « نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحتی نداشت » چند بیت از بهترین اشعار اورا نقل کرده واز جمله رباعی ذیل که دلالت بر تشیع او دارد .

از مهر علی طینت هر کس که سرشت هرچند بود همیشه در دیر و کنشت
در دوزخ اگر در اورندش بمثل جا گرم نکرده می برندش ببهشت

گزارش عمدهٔ ایام حیات وحید را ریو [۳] ذکر کرده است منشی دو نفر از وزراء ایران بود که یکی بعد از دیگری بصدارت رسیدند میرزا تقی الدین محمد و خلیفه سلطان . در ۱۰۵۵/۶-۱۶۴۵ مورخ رسمی دربار شاه عباس دوم گردیدودر سنهٔ ۱۱۰۱/۹۰-۱۶۸۹ بوزارت رسید و هیجده سال بعد بکنج عزلت رخت کشید ودر حدود سنهٔ ۱۱۲۰/۹-۱۷۰۸ بدرود زندگانی گفت . ریو شرحی از پنج نسخه تاریخ او میدهد یکی از آنها که تحت علامت (Or. 2940) ضبط شده تا سال دوم سلطنت شاه یعنی ۱۰۷۳/۴-۱۶۶۳ میرسد. این که صاحب آتشکده گوید : اگر خوف منصب نبود از هیچکس تحسین نمیشنود شاید مقرون بصواب باشد بنا بر قول اته وحیداز دوستان صائب بوده است .

۱۲ ــ شوکت[۴] بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/۶...۱۶۹۵

هنوز هم در ایران مشهور نیست در مجمع الفصحاء ابداً ذکری از او دیده نمیشود و در ریاض العارفین دو شعراو با مختصر شرح حالی ذکر شده و احوال

---

(۱) تاریخ وفاتش بتحقیق معلوم نیست بمتمم فهرست فارسی ریو (صفحهٔ ۴۰ و ۴۱) و فهرست مجموعهٔ نسخ فارسی ایندیا افیس تالیف اته رجوع کنید . (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۵۰
(۳) فهرست فارسی صفحهٔ ۱۸۹-۱۹۰ و متمم آن درحاشیه ماقبل آخر ذکرشد . (۴) ریو فهرست نسخ فارسی صفحه ۶۹۸ . اته فهرست فارسی ایندیا افیس مجموعه ۲-۸۹۱

عجیب وی را بنقل از شیخ محمد علی لاهیجی معروف بحزین که معاصر وی بوده چنین بیان میکند که در وسط زمستان سر و پا برهنه نمد پاره‌ای بردوش افکنده بهر طرف میگشت سرش از برف پوشیده بود و بیقیدی را بجائی رسانیده که حتی برف را ازروی سرخود پاك نمیکرد .

شوکت فقط از این جهت قابل ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده ودر ادبیات ترك نفوذی عظیم داشته است وگیب در تاریخ شاعری عثمانیان ازاین نفوذ مشارالیه شرحهای مبالغه آمیز داده است . [۱]

صائب تبریزی [۲] (متوفی بسال ۱۰۸۸/۸-۱۶۷۷) [۳]

صائب تبریزی

شبلی [۴] اورا آخرین شاعر بزرگ ایران میداند و در ابتکار معانی ویرا برتر از قاآنی که معروفترین و بزرگترین شعرای جدید است میشمارد زیرا که بنا بر رأی او قاآنی مقلد فرخی و منوچهری است و صائب دارای ابتکاراست . از طرف دیگر رضاقلی خان [۵] میگوید «درشاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست » بالجمله صائب نیز مثل عرفی یکی از گویندگانی است که هرچند در عثمانی و هند مورد توجه هستند دروطن خود قدر ومرتبه ندارند . امامن چند صفحه قبل عقیدهٔ شخصی خودرانسبت بهنرمندی و مقام صائب اظهار کرده ام

بنا برمندرجات آتشکده [۶] میرزا محمد علی صائب در قریه عباس آباد نزدیك اصفهان متولد شد . پدر و اقوامش سابقاً بامر شاه عباس از تبریز بقریه مزبور آمده بودند پس ازتکمیل تحصیلات در پایتخت ایران درعنفوان جوانی شاید قبل از سال ۱۰۳۹/۳۰-۱۶۲۹ بدهلی وسایر بلاد هند سفر کرد وطرف توجه ظفرخان و سایر نجبای هند گردید . پس از دوسال توقف در آن سر زمین پدرش هرچند پیری هفتاد ساله بود از پی پسر روان شد تاویرا یافته بایران باز گرداندصائب

---

(۱) جلد اول صفحه ۱۳۰ جلد چهارم صفحه ۷-۱۸۵،۹۶ (۲) اگر چه در تبریز متولد شد اما در اصفهان تربیت و تعلیم یافت بنا براین غالباً اورا اصفهانی میخوانند (۳) مؤلف درتاریخ وفات صائب مسامحه کرده وچند تاریخ مختلف ذکرنموده (مترجم) (۴) شعرالعجم جلد سوم صفحهٔ ۱۸۹ (۵) م . ف . جلد دوم صفحه ۲۴ (۶) چاپ بمبئی ۱۲۷۷/۱-۱۸۶۰ صفحه ۳۰-۳۱

نیز محض اطاعت پدر از ممدوح خود ظفرخان بطریق ذیل رخصت خواست : [۱]

شش سال بیش رفت که از اصفهان بهند — افتاده است توسن عزم مرا گذار
هفتاد ساله والد پیر است بنده را — کز تربیت نبود بمنش حق بیشمار
آورده است جذبه گستاخ شوق من — از اصفهان باگره ولاهورش اشکبار
زان پیشتر کز اگره بمعموره دکن — آید عنان گسسته تر از سیل بیقرار
این راه دوررا زسرشوق طی کند — با قامت خمیده و با پیکر نزار
دارم امید رخصتی از آستان تو — ای آستانت کعبهٔ امید روزگار
مقصود او ز آمدنش بردن منست — لب را بحرف رخصت من کن گهرنثار
با جبههٔ گشاده تر از آفتاب صبح — دست دعا ببدرقهٔ راه من برآر [۲]

بعد از مراجعت باصفهان صائب درخدمت شاه عباس دوم احترام و مقام ارجمند یافت اما بدبختانه خاطر شاه سلیمان را که بعد از عباس بتخت نشست رنجه کرد. خلاصه صائب بعد از طی عمری کم حادثه در سنه ۱۰۸۰/۷۰-۱۶۶۹ دراصفهان بدرود جهان گفت عبارت (صائب وفات یافت) تاریخ مرگ اوست [۳]

پسندیدن صائب شعر همکاران هندی خود را

ازجملهٔ امتیازات صائب که شبلی نقل میکند یکی اینست که از شعرای هندی بسیار تکریم میکرده و اشعار آنهارا خیلی دوست داشته است واین حالتی است که درمیان شعرای ایران کمتر دیده میشود شبلی ۱۳ بیت ذکر میکند که صائب از گویندگان ذیل پسندیده و تضمین نموده است : فیضی - ملك - طالب عاملی - نوائی - اوحدی - شوقی - فتحی - شاپور - مطیع - اوجی - ادهم - حاذق - راقم . درابیات ذیل صائب اشخاصی را ملامت کرده است که از گفتار یکدیگر عیبجوئی و ابراز رقابت میکنند .

خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند — زجوش فکرمی ارغوان یکدگرند
نمیزنند بسنگ شکسته گوهر هم — پی رواج متاع دکان یکدگرند
زنند بر سرهم گل ز مصرع رنگین — زفکر تازه گل بوستان یکدگرند
سخن تراش چو گردند تیغ الماسند — زند چوطبع بکندی فسان یکدگرند
بغیر صائب و معصوم نکته سنج وکلیم — دگر که زاهل سخن مهربان یکدگرند

---

(۱) شعرالعجم شبلی جلد سوم صفحه ۱۹۴ (۲) شبلی گوید اگر این اشعار درسنه ۱۰۴۱/۲-۱۶۳۱ یا در حدود آن سال سروده شده باشد لازم میاید که صائب در حوالی سال ۱۰۳۵/۶-۱۶۲۵ بهند آمده باشد (۳) اما مجموع این کلمات عدد ۱۰۸۱ است نه ۱۰۸۰

صائب گفتار حافظ را بی اندازه گرامی میداشت و از دواستاد خود رکنا و شفائی نیز بسیار تمجید میکرد . نسبت بشخص اخیر گوید :

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب کنون که نبض‌شناس سخن‌شفائی نیست

صائب نظیری را در شعر نه تنها بر خود ترجیح میداد بلکه از عرفی هم بالاتر میدانست شبلی گوید : « تا اینجا حرفی نیست اما وقتیکه صائب بمتابعت ذوق عامه و انعکاس شهرت ظهوری وجلال اسیر . . . . را نیز مدح میگوید دیگر نمیتوان تحمل نمود - این اولین قدمی است که صائب در بدذوقی برداشته و راه را برای دیگران گشوده است . بقسمیکه بعدها مردم در مقابل گفتار ناصر علی و بیدل وشوکت بخاری نیز سرتعظیم فرود آوردند . . . بنای ظلم در جهان اول اندك بوده است و هر که آمد بر او مزیدی کرد تا بدین غایت رسید » [۱]

اگرچه صائب در تمام شعب شاعری طبع آزمائی کرد اما استادیش درغزل سرائی بود در بدیهه گوئی نیز مهارت داشت . یکی از شاگردانش روزی این مصراع بیمعنی را سرود .

از شیشهٔ بی می می بی شیشه طلب کن

و صائب فوراً این مصراع را ساخت که شعر درست و با معنی شد

حق را زدل خالی از اندیشه طلب کن

وقت دیگر یکی از رفقای صائب مصراع بیمعنی ذیل را ساخت وظاهراً استاد را بگفتن مصرع دوم ومعنی بخشیدن بآن دعوت نمود

دویدن رفتن استادن نشستن خفتن و مردن

صائب مرتجلا نیم شعر ذیل را گفته و پیش از مصراع فوق قرار داد

بقدرهر سکون راحت بود بنگر تفاوت را

صائب بدقت تمام در آثار گذشتگان مطالعه میکرد . خواه متقدمین و خواه شعرای متوفای همان عصر . وجنگی از بهترین اشعار پیشینیان جمع آورد که بنا بر قول شبلی [۲] نسخهٔ آن درحیدر آباد دکن موجود است وظاهراً والهداغستانی وسایر تذکره نویسان از مندرجات آن استفاده کرده اند .شبلی صائب را بابوتمام تشبیه میکندکه او نیز جنگی بزرگ از گفتار شعرای عرب جمع‌آورده وحماسه

(۱) از گلستان سعدی نقل شده از حکایت نوشیروان که صیدی کباب میکرد و نمك خواست (باب اول) (۲) صفحهٔ ۲۰۱ از جلد مذکور .

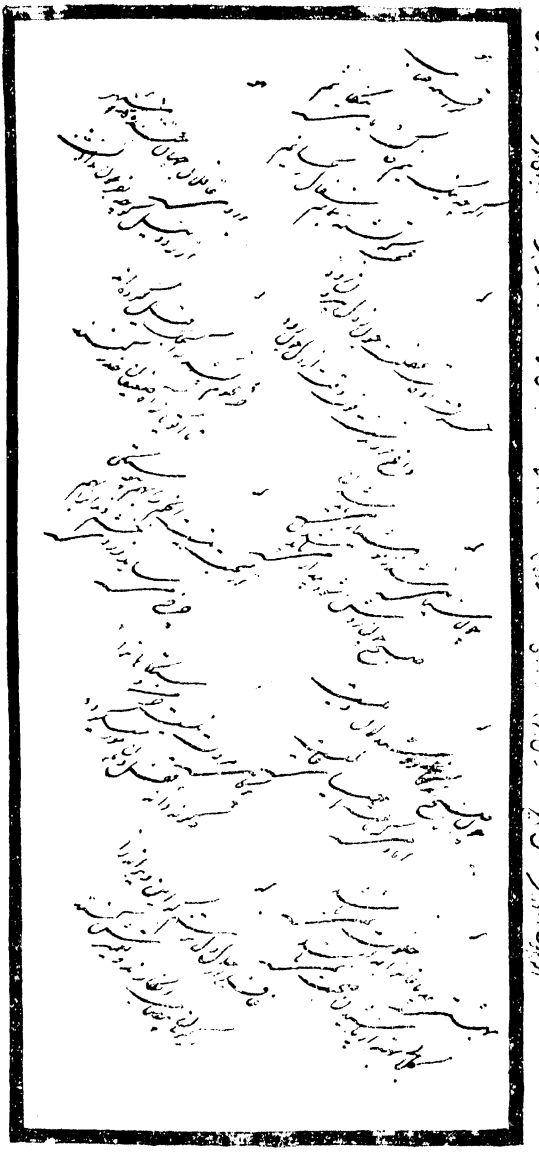
نام نهاده است و گوید پایه ذوق او بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم ومعین میشود تا از ابیاتی که خود سروده است .

چند شعر منتخب از صائب

فردهای ذیل از اشعاری است که چندین سال [۱] قبل از کتاب خرابات استخراج کرده و در دفتری یادداشت کرده‌ام آن زمان که من در زبان فارسی مبتدی بودم از این ابیات بسیار خوشم آمد و اکنون نیز بنظرم خیلی دلپذیر میآیند و امیدوارم بعضی از آنها خوانندگان کتاب مرا نیز پسند گردد .

چو شد زهر عادت مضرت نبخشد — بمرگ آشنا کن بتدریج جان را
ریشهٔ نخل کهن سال از جوان افزونتر است — بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را
هرسری دارد دراین بازار سودائی دگر — هر کسی بندد بآئین دگر دستار را
تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل — که خضر از آب حیوان تشنه باز آرد سکندر را
سبحه بر کف توبه بر لب دل پر از شوق گناه — معصیت را خنده میآید ز استغفار ما
مقام گوهر شهوار در گنجینه می باید — بیاض از سینه باید ساخت شعر انتخابیرا
گفتگوی کفر و دین آخر بیکجا میکشد — خواب یك خوابست اما مختلف تعبیرها
از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد — پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
چاره ناخوشی وضع جهان بیخبری است — اوست بیدار که در خواب گرانست اینجا
شکوفه با ثمر هرگز نگردد جمع در یکجا — محالست آنکه باهم نعمت و دندان شود پیدا
ده در شود گشاده اگر بسته شد دری — انگشت ترجمان زبان است لال را
ساده لوحان زود میگیرند رنگ همنشین — صحبت طوطی سخنور میکند آئینه را
گردش اقبال دارد لغزش ادبار ها — یکدو خطوه باز رفتن پر دهد و ثاب را
موج از حقیقت گهر بحر غافل است — حادث چگونه درك نماید قدیم را
معیار دوستان دغل روز حاجت است — قرضی برسم تجربه از دوستان طلب
در میان اهل دنیا مردم دانا غریب — همچو انگشت شهادت در کف ترسا غریب
چه سود از آنکه کتبخانه جهان از تست — نه علم هرچه عمل میکنی همان از تست
هستی دنیای فانی انتظار مردن است — ترك هستی زانتظار نیستی وارستن است
ترا زجان غم مال ای عزیز بیشتر است — علاقه تو بدستار بیشتر زسر است

(۱) در ٤ سپتامبر ۱۸۸۵ از استنساخ این ابیات فراغت حاصل شد .



خط صائب تبریزی

با کمال قرب از جانان دل ما غافل است
زنده از دریاست ماهی و ز دریا غافل است

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست
صبح نزدیکست در فکر شب تار خود است

رفتن از عالم پر شور به از آمدن است
غنچه دلتنگ بباغ آمد و خندان برخاست

اگر میان دو دل هست دوستی بقرار
نمی شوند بآمد شد خبر محتاج

آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد
خواب در وقت سحر گاه گران میگردد

خموشی حجت ناطق بود دریای گوهر را
که از غواص در دریا نفس بیرون نمی آید

یا سبو یا خم می یا قدح باده کنند
یك کف خاك در این میکده ضایع نشود

حریص را نکند نعمت دو عالم سیر
همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

پیرانه سر همای سعادت بمن رسید
وقت زوال سایه دولت بمن رسید

شد مهربان سپهر بمن آخر حیات
در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید

از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم
لب بدندان میزنم اکنون که دندانم نماند

میشود غارتگر جان چون کمان افتد زیاد
شاخ نازك بشکند چون بیشتر بار آورد

اگر مجنون منم پس کیست در روی زمین عاقل
اگر عاقل توئی دیوانه در عالم نمیباشد

مرا بروز قیامت غمی که هست این است
که روی مردم عالم دوباره باید دید

لامکانی شو که تبدیل مکان آب و گل
نقل کردن باشد از زندان بزندان دگر

نگویمت که دل از حاصل جهان بردار
بهرچه دسترست نیست دل از آن بردار

انجام بت پرست بود به زخود پرست
در قید خود مباش و بقید فرنگ باش

گر پشت پا بعالم صورت نمی زنی
تا حشر در شکنجه این کفش تنگ باش

درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است
قدم برون منه از حدّ خویش و سلطان باش

گر سجود گل کنم بر سنت بلبل خطاست
من که در آتش پرستی امت پروانه ام

چون شمع هر که افراشت گردن بافسر زر
در اشك خود نشیند بسیار تا بگردن

پیش از این بر رفتگان افسوس میخوردند خلق
میخورند افسوس در ایام ما برماندگان

یا زسیلاب حوادث رو نباید تافتن
یا نباید خانه در صحرای امکان ساختن

هر لوح مزاری ز فرامشکده خاك
دستی است برون آمده بهر طلب تو

شد از فشار گردون موی سفید و سرزد
شیری که خورده بودم در روزگار طفلی

در وطن گر میشدی هر کس بآسانی عزیز
کی ز آغوش پدر یوسف بزندان آمدی

III مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی | ۱۱۱۱-۱۲۱۵ هـ.ق]

فقر قرن هیجدهم

از لحاظ ادبیات گویا این قرن فقیرترین قرنهای تاریخ ایران باشد زیرا تا آنجائیکه من اطلاع دارم شعر قابل ذکری که

از آن یادگار مانده است فقط ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است که چندصفحه بعد از آن سخن خواهیم راند .

دومجموعهٔمهم که‌در آن عصر تألیف شده‌است

از این زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست هست که مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمد های ناگواری بوده اند که هنگام سلطهٔ افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است .

این دو مصنف شرحهای نسبة روشن و مفصلی ازعهدمضطرب ومغشوش خود داده‌اند مصنفین مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۱۰۳/۱۶۹۲ . تاریخ وفات ۱۱۸۰/ ۷ – ۱۷۶۶) دیگر لطف‌علی بیگ متخلص بآذر (سال تولد۱۱۲۳/۱۷۱۱ و تاریخ وفاتش ۱۱۹۵/۱۷۸۱) هردوشاعر بوده‌اند مخصوصاًشیخ‌علی‌حزین که شعر بسیار دارد و سه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطهٔ نظر ما نثر آنها خیلی بیش از شعرشان قیمت دارد .

شیخ علی‌حزین

شیخ علی حزین که نام اصلیش محمد بن ابیطالب گیلانی است بیشتر شهرتش بواسطهٔ کتاب تاریخ احوال اوست که در سال ۱۱۵۴/۲–۱۷۴۱ در هند تألیف نموده است یعنی بیست و دوسال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید. متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی این کتابرا ف . س . بلفور در ۱۸۳۰ - ۱ انتشار داده. خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند . شیخ علی حزین بنابر قول خودش در دوشنبهٔ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۱۰۳(۱۹جانوری ۱۶۹۲) در اصفهان متولد شد و بهیجده پشت نسبش مستقیماً به شیخ زاهد گیلانی که احوال او را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می پیوندد خانوادهٔ او در گیلان و آستارا و بعد در لاهیجان مقام داشته است تااینکه شیخ ابوطالب پدرش در سن بیست‌سالگی برای ادامهٔ تحصیلات باصفهان آمد و در آنجا متأهل و مقیم شد . مشارالیه درشصت و نه سالگی وفات یافت (۱۱۲۷/۱۷۱۵)و سه پسر بجای گذاشت که بر فقدان‌او نوحه کنند [۱] شیخ علی حزین‌ارشد اولاداو بود . از اخلاق و هنر های پدر بسیار تعریف میکند و چند بیت از مرثیه راکه دروفات پدرساخته است نقل مینماید و گوید ازجمله نصایح و وصایائی که پدرم کرد عبارت ذیل است [۲] « اگر ترا ممکن شد دراصفهان دیگر توقف مکن شاید یکنفر از دودمان ما باقی ماند . » مؤلف گوید . « درآن

(۱)پسر چهارم در طفولیت مرد ـ مادرشان دو سال بعد از پدر درحیات بود . (۲) چاپ بلفور صفحهٔ۱۶ وترجمه صفحه ۱۴

وقت من معنی این قسمت ازخطاب او را درك ننمودم وفقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش و خرابی اصفهان واقع شد »

تذکرهٔ شیخ علی حزین

چون تذکرهٔ شیخ علی حزین راخوانندگان انگلیسی میتوانند مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلا راجع بآن بحثی کرده یا آنرا دراین کتاب تجزیه نمائیم . و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب درآن است که صورت-حوادث زمان مؤلف رانمایش میدهدوچندنکته ادبی را نیزاز آن استخراج کنیم. درسال ۱۱۳۵/۳-۱۷۲۲ شروع کرد بجمع آوری مجموعهٔ ادبی که ظاهراً خیلی شباهت دارد بکشکول شیخ بهاءالدین عاملی اسم این مجموعه رامدة العمر نهاد[۱] اماچندماه بعد این نسخه وسایر کتب کتابخانهٔ اودرموقع غارت اصفهان بدست افغانها ازبین رفت درهمین اوقات یا کمی زودتر علاوه برچند تفسیر وحواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دومین دیوان شعر خودرا جمع کرده انتشار داد وقدری بعد ازاین تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود . [۲]

هجوم افغان ومصائب وارده برایران خاصه براصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تامدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید: [۳] . « القصه دراواخرایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد وهردو برادر وجده و جمعی ازاهل خانه در گذشتند وآن منزل خالی شده منحصر بدوسه کس خادمه عاجزه گشت تاآنکه بیماری من روی بانحطاط نهاد » . بعدازقدری بهبودی دراوائل محرم ۱۱۳۵ (اکتبر ۱۷۲۲) از اصفهان گریخت واین چند روز قبل ازتسلیم اصفهان و ورود افغانها بپایتخت ایران بود . درمدت ده سالیکه بعدازاین واقعه گذشت شیخ علی حزین دربلاد ایران روزگار را بسرگردانی میگذرانید تقاطیکه دیده یا درآن مقام کرده است خرم آباد لرستان و همدان ونهاوند ودزفول وشوشتر است ازاینجا ازراه بصره دفعه ای بمکه سفر کرد وهنگام مراجعت بیمن رفت، همچنین کرمانشاه و بغداد وعتبات ومشهد و کردستان وآذربایجان و گیلان وطهران . ازاینشهرمجدداً باصفهان بازگشت بنابرقول خودش

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ٤- ۹۳ ترجمه بلفور که ازاین پس به آن اشاره خواهیم نمود. نسخهٔ خطی ازاین کتاب در موزهٔ بریتانیا است رجوع بفهرست نسخ فارسی ریوصفحهٔ ٤۸۳ که دو کتاب دیگر از تألیفات علی حزین ذکر شده است یکی راجع بشراب واوزان ودیگر راجع بحیوانات شکاری

(۲) ترجمه بلفور صفحه ۱۰٦ و ۱۱۱ دیده شود راجع بدیوان چهارمش که چندی بعدمنتشر شد رجوع شود بصفحهٔ ۱۷٦ (۳) ایضاً صفحهٔ ۱۲۸

«آن شهر معظم را باوجود بودن پادشاه [۱] بغایت خراب دیدم وازآن همه مردم‌و دوستان کمتر کسی باقیمانده بود» همچنین راجع بشیراز که شش‌ماه بعد گذارش بآنجا افتادگوید : «وازآن همه دوستان من [۲] کسی برجانبود جماعتی از اولاد ومنسوبان آنهارا پریشان حال وبی‌سرانجام یافتم» ازشیراز بطریق لار عازم بندر عباس شد باین مقصود که ازآنجا دریك کشتی فرنگی خودرا بحجاز برساند «چون سفاین وجهازات آنها بغایت وسیع ومکانهای شایسته دارد ودر دریا نیز بلدتر و از هر قوم ماهرترند» [۳] اما بعلت مرض وفقر ازاجرای منظورخود باز ماند زیرا که املاك موروثی او در گیلان ازدست رفته ومالیاتها وعوارض هنگفت وطاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود. دفعه دیگر دریك کشتی هلندی سوار شده خودرا بمسقط رسانید اما این محل را بقدری کثیف و بدآب وهوا یافت که بعدازدوماه باز به‌بندر عباس مراجعت نمود . سپس بکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت خراب را بسبب شورش جماعت بلوچ وحوادث [٤] دیگر چنان متصل دید که بزودی به بندر عباس بر گشت و انتظار فرصت کشید که بار دیگر خودرا ببغداد رساند .

تنفر شدید شیخ علی حزین ازهند

چون بواسطهٔ اعمالی که نادرشاه برضد ترکها انجام میداد و جنگهائیکه پیش می‌آمد این نقشه را قابل اجراء ندید و در خود توانائی این‌را نیافت که بازهم شاهد خرابی ومصائب‌وطن باشد در ۱۰ رمضان ۱۱٤٦ (۱٤ فوریه ۱۷۳٤) بعزم هندوستان در کشتی نشست‌و برخلاف تنفری که ازاین مملکت داشت ٤٥ سال بقیهٔ عمر را مقدر بود آنجا بسر برد خود او گوید : و من این مدت اقامت را دراین مملکت از زندگانی‌محسوب نداشته‌همانا آغاز رسیدن بسواحل‌این ملك انجام عمروحیات‌بود» [٥] کمی بعد گوید «واصلا طبع را ملایمت و طاقت بر تحمل اوضاع واطوار اشخاص این دیار نبود» وچند سطر بعد مینویسد «دیدن این مملکت زیاده برهمان مقدار بغایت مکروه وپیوسته امیدوار نجات بوده عوارض احوال‌ایران برخاطر گوارا شد و همت مصروف بمعاودت بود» [٦] اگر چه بدبختانه بآرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیهٔ عمر

(۱) ترجمهٔ بلفورصفحه۲۰۵ یعنی بعد از رانده شدن افغانها بتوسط نادرشاه (۲)ایضاً ص۲۰۷
(۳) ترجمه بلفور صفحه ۲۱۵ دیده شود (٤) ایضاً صفحهٔ ۲٤۰ (٥) ایضا صفحه۲۵۳
(٦) ترجمه بلفور صفحه ۲۵۵

درازرا دراین «دیار کدورت آثار شنعت اطوار» [۱] که «به‌قبایح وفضایح‌احوال واوصاف» متصف است . [۲] بسر ببرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بهیچوجه درتذکره ذکری ننمود مگر در موقعیکه مربوط بوقایع مهمهٔ تاریخی باشد ازقبیل لشگر کشی نادرشاه وقتل عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد. باین ترتیب هرچند تذکرهٔ او درآخرسال ۱۱۵٤ [۳] هجری مطابق آغاز سنهٔ ۱۷٤۲ میلادی‌تحریرشده است مندرجاتش بیشتر مربوط بسوانح عمری مؤلف قبل‌ازحرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش ازتاریخ تحریر تذکره شرح حال علما وادبای معاصر (که‌غالباً دراوان محاصره اصفهان در۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته)و مؤلف باآنها آشنائی داشت یکی‌ازامتیازات واختصاصات مهمهٔ این‌کتاب‌دلپذیراست.

تذکرهٔ معاصرین تألیف‌شیخ علی‌حزین

یازده سال بعد [۱۷۵۲/۱۱٦۵] تذکرهٔ از احوال یکصد نفر تقریباًازشعرای‌معاصرخودترتیب‌دادوآنرا بتذکرةالمعاصرین موسوم کرد . این تذکره درجزء کلیاتش درلکنهور بسال ۱۸۷٦/۱۲۹۳ چاپ شده ونسخهٔ خطی آن درموزهٔ بریتانیای کبیر وجاهای دیگر به دست میآید .

لطفی بیك آذر
تولد ۱۱۲۳/۱۷۱۱
وفات ۱۱۹۵/۱۷۸۱

تذکرهٔ دیگر ازشعرای این عهد که بیش از تذکرهٔ حزین رایج است قسمت اخیر آتشکده لطفعلی‌بیك آذر است بیشتر این کتاب راجع است باحوال شعرائی که قبل ازمؤلف میزیسته اند وبترتیب اسامی بلاد وازروی حروف تهجی‌منظم شده اند علاوه برشهرهای ایران ولایت توران وهندوستان نیز مذکور شده است . بعد ازاین قسمت شرح حال ٦۰ نفر ازشعرای معاصر مؤلف ذکر شده است ودر مقدمهٔ آن شمهٔ ازتاریخ پنجاه‌ساله اغتشاش وبدبختی‌ایران ازحملهٔ افغان تا موقعیکه‌امنیت وانتظام درایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرار داشت . [٤] مؤلف اقرار میکندکه دراین عهد قحطی شعرا وادباست وعلت آن را فلاکت و تزلزل اوضاع مردم دانسته وگوید « تفریق بال‌واختلال‌حال بحدی است که کسی‌را حال‌خواندن شعر نیست تا بگفتن چه رسد »

(۱) ترجمهٔ بالفور صفحه ۲۵٦ (۲) ایضا صفحه ۲٦۱ (۳) ایضا صفحهٔ ۲۵۷
(٤) رجوع شود به فهرست نسخ فارسی ریو صفحهٔ ۳۷۲ و فهرست اسپرنگر صفحات ۱٤۱/۱۳۵ که مندرجات کتاب مفصلا شرح داده شده است . دوست عزیزم پرفسور محمد

راجع باغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصلترین شرح مربوط است بگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی که در ۱۱۵۵ ۳-۱۷۴۲ درنودسالگی بدرود زندگانی گفته است [۱] وملا حسین رفیق اصفهانی وسیدمحمد شعله اصفهانی سید محمد تفرشی ومیرزاجعفرصافی اصفهانی وجوانی که ازرفقای مؤلف است موسوم بسلیمان که متخلص بصباحی بوده وبیش از ۱۳ صفحه ازآتشکده منحصر باشعار اوست و میرزا محمد علی صبوح اصفهانی وآقا تقی صهبای قمی وسیدعبدالباقی طبیب که پدرش میرزا محمدرحیم نام ازاطبای دربار شاه‌سلطانحسین بوده وخودش ازاطباء دربار نادر شاه و طوفان هزار جریبی که مؤلف وفات اورا درماده تاریخی ذکر کرده‌است دیگرآقامحمد عاشق اصفهانی (سنهٔ ۱۱۸۱/۸-۱۷۶۷) که‌مؤلف‌هشت صفحه را باو تخصیص داده است و برادرجوان‌مؤلف موسوم باسحق بیك که عذری تخلص داشته و در ۱۱۸۵/۲ - ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخ وفات اوست : «بادا در بهشت جاودان اسحق بیك»

سایر شعرائی که نام میبرد ازاینقرارند محمد علی بیك پسر ابدال بیك که جدّ او نقاش فرنگی بود و بدین اسلام مشرف‌شد . سید محمد حسین‌غالب که چهارده سال از ایام جوانی را درهند بسر برد ودختر نواب سرافرازخان را بحبالهٔ نکاح در آورد . میرسید علی مشتاق اصفهانی . سید محمد صادق برادرزاده میرزا محمد رحیم طبیب درباری سابق‌الذکر که چند مثنوی بمضامین کهنه مندرس از قبیل‌لیلی ومجنون‌و خسرووشیرین‌و وامق وعذراء ساخته وتاریخ دودمان‌زندیه را مشغول [۲] تألیف بوده است میرزا نصیر پسر میرزاعبدالله طبیب (متوفی۱۱۹۲/۱۷۷۸) وسید احمد هاتف که مهمترین شعرای مذکور است و بعد از این ازحال او شمهٔ خواهیم نگاشت .

لطفعلی بیك آذر آتشکده را با شرح حال خود ختم میکند مطابق نگارش

شفیع معلم مدرسه‌شرقیه‌لاهور درسپتامبر۱۸۹۳ نسخهٔ‌از کلیات شیخ‌علی‌حزین‌چاپ کان‌پور(۱۸۹۳) برای اینجانب فرستاد . کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است واین تذکره ازصفحه ۹۳۱ تا ۱۰۲۵ را فراگرفته است عدهٔ‌که درآن مذکور شده‌اند ۹۶ نفرند وازآنهافقط چهار نفر شاعر هستندکه حتی اسمشان را نشنیده‌ام ازاینقرار طاهر قزوینی‌وشوکت بخاری وشفیعای اثرشیرازی ولطفعلی بیك شامی (۱) در آتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱۹۶ ذکر شده است «مترجم» (۲) «پادشاه بی‌نظیر جوانبخت ابوالنصرسلطان کریم»

خودش در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۱۲۳ [۱] (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمر را درقم بسر برد زیرا که خانواده اش ازبیم افغانها بشهر مزبور مهاجرت کرده بودند. دراول جلوس نادری پدرش بحکومت لار وسواحل بحر فارس منصوب ودرشیراز مقیم شد. دوسال بعد وفات یافت بعد ازمرگ پدر به اتفاق عمویش حاجی محمد بیك [۲] بمکه تشرف حاصل کرد وپس از طواف خانهٔ خدا و عتبات بایران مراجعت نمود وهنگام مراجعت لشگر نادر ازهندوستان درمشهد اقامت داشت. بعداز آنکه باسپاه نادر بمازندران [۳] رفت باصفهان مراجعت نمود وپس از قتل نادرشاه تامدتی درخدمت علیشاه ـ ابراهیم شاه ـ شاه اسمعیل وشاه سلیمان مشغول بود. وچنان مینماید که ازاین تاریخ ببعد گوشه‌ای گرفت وازمعاشرت خلق احتراز کرد وبرحسب تعلیم میرسیدعلی مشتاق اوقات را بنظم شعر صرف نمود. درآخر آتشکده عده کثیری ازاشعار یوسف زلیخای او مندرج است [٤]

اگرچه سید احمد هاتف اصفهانی معاصر ودوست لطفعلی بیك آذر بوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالغه آمیزی ازو دیده میشود زیرا که مینویسد: «درفن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر وتالی انوری و ظهیراست» تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما از تمام آنها فقط ترجیع بند دلپذیر معروف اورا اختیار میکنیم که بواسطهٔ آن نامش جاودان مانده است.

بند اول

ای فدای تو هم دل و هم جان — وی نثار رهت هم این و هم آن
دل فدای تو چون توئی دلبر — جان نثار تو چون توئی جانان
دل رهاندن ز دست تو مشکل — جان فشاندن بپای تو آسان
راه وصل تو راه پر آسیب — درد عشق تو درد بی درمان

(۱) درآتشکده خطی اینجانب صبح شنبه ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۱۳٤ (۲) درآتشکده خطی من محمودبیك نوشته شده «مترجم» (۳) باتفاق اردو ازراه مازندران بهشت نشان حرکت و به آذربایجان رفته ازآنجا عزیمت عراق کرد» آتشکده خطی «مترجم» (٤) آتشکده چاپ بمبئی مورخهٔ ۱۸٦۰/۱۲۷۷ دردست اینجانب بوده است دراین چاپ سه عیب هست عدد صفحات درصفحه ۱۸۹ قطع میشود. تواریخ غالبا حذف شده وعبارات متن نیزخیلی مشکوك وناصحیح است. «مؤلف»

بند گانیم جان و دل در کف — چشم برحکم و گوش برفرمان
گر سرصلح داری اینك دل — ور سرجنگ داری اینك جان
دوش ازشور عشق وجذبهٔشوق — هر طرف میشتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم — سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم — روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب — دید در طور موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی — بادب گرد پیر مغبچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار — همه شیرین زبان وتنگ دهان
عود وچنگ ونی و دف وبربط — شمع ونقل وگل ومی وریحان
ساقی ماهروی و مشگین موی — مطرب بذله گوی وخوش الحان
مغ و مغ زاده مؤبد و دستور — خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی — شدم آنجا بگوشهٔ پنهان
پیر پرسید کیست این گفتند — عاشقی بیقرار و سر گردان
گفت جامی دهیدش از می ناب — گرچه ناخوانده باشداین مهمان
ساقی آتش پرست آتش دست — ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماندو نه هوش — سوخت هم کفراز آن وهم ایمان
مست افتادم و در آن مستی — بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن میشنیدم از اعضا — همه حتی الورید و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

(بند دویم)

از تو ایدوست نگسلم پیوند — ور به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود زماصد جان — وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم — که نخواهد شداهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ای کاش — که زعشق تو میدهندم پند
من ره کوی عافیت دانم — چکنم کاوفتاده ام بکمند
دز کلیسا به دلبری ترسا — گفتم ای دل بدام تو دربند

ای که دارد بتار زنارت — هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی — ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید — که اب وابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت — وزشکر خند ریخت ازلب قند
که گر از سر وحدت آگاهی — تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد از لی — پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار او را — پرنیان خوانی وحریر و پرند
ما درین گفتگو که از یکسو — شد زناقوس این ترانه بلند

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

(بند سوم)

دوش رفتم بکوی باده فروش — زاتش عشق دل بجوش وخروش
مجلسی نغز دیدم و روشن — میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف — باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و میکشان گردش — پارهٔ مست و پارهٔ مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی — دل پر از گفتگو ولب خاموش
همه را از عنایت ازلی — چشم حق بین و گوش راز نیوش
سخن این بآن هنیئاً لك — پاسخ آن باین که بادت نوش
گوش برچنگ وچشم برساغر — آرزوی دو کون در آغوش
بادب پیش رفتم و گفتم — ای ترا دل قرار گاه سروش
عاشقم درد مند و حاجت مند — درد من بنگر و بدرمان کوش
پیر خندان بطنز بامن گفت — ای ترا پیر عقل حلقه بگوش
تو کجا ما کجا ای از شرمت — دختر رز نشسته برقع پوش
گفتمش سوخت جانم آبی ده — واتش من فرو نشان از جوش
دوش میسوختم از این آتش — آه اگر امشبم بود چون دوش
گفت خندان که هین پیاله بگیر — ستدم گفت هان زیاده منوش
جرعهٔ در کشیدم و گشتم — فارغ از رنج عقل ومحنت هوش

چون بهوش آمدم یکی دیدم — مابقی را همه خطوط ونقوش
نا گهان در صوامع ملکوت — این حدیثم سروش گفت بگوش
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

(بند چهارم)

چشم دل باز کن که جان بینی — آنچه نادیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری — همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل این زمین بمراد — گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد — وآنچه خواهد دلت همان بینی
بی سر و پا گدای آنجا را — سر زملك جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی را — پای بر فرق فرقدان[1] بینی
هم در آن سربرهنه جمعی را — بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هریك را — بردوکون آستین فشان بینی
دل هر ذرهٔ که بشکافی — آفتابیش در میان بینی
هر چه داری اگر بعشق دهی — کافرم گرجوی زیان بینی
جان گذاری اگر بآتش عشق — عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری — وسعت ملك لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی — وآنچه نادیده چشم آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی — از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورزی ازدل وجان — تا بعین الیقین عیان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

---

(۱) فرقدان دوستاره است در صورت دب اصغر Ursa minor که آنها را نگاهبان Guardians هم میگویند و این کلمه از لغت اسپانیولی Guardare می آید که بمعنی حفظ کردن است ووجه تسمیه اش فوایدی است که ملاحان از آنها میبرده اند ودر کشتی رانی فوق العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم به سفر نامه یك نفر سیاح صفحه ۱۲۵

(بند پنجم)

یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولو الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند — روز بس روشن وتودر شب تار
گر زظلمات خود رهی بینی — همه عالم مشارق انوار
کور وش قائد و عصا طلبی — بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین — جلوه آب صاف درگل وخار
زآب بیرنگ صد هزاران رنگ — لاله و گل نگر درین گلزار
پا براه طلب نه و از عشق — بهر این راه توشهٔ بردار
شود آسان زعشق کاری چند — که بود پیش عقل بس دشوار
یار گو با لغدو و الاصال — یار جو بالعشی و الابکار
صد رهت لن ترانی ار گویند — باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد — پای اوهام و دیدهٔ افکار
بار یابی بمحفلی کانجا — جبرئیل امین ندارد بار
این ره آنزاد راه وآن منزل — مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنهٔ مرد راه چون دگران — یار میگوی و پشت سر میخار
هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانند شان وگه هشیار
از می و جام ومطرب وساقی — از مغ و دیر و شاهد وزنار
قصد ایشان نهفته اسراری است — که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی — که همین است سرّ آن اسرار

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

فصل هفتم

شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر

بعد از دورهٔ سلطنت کوتاه و خونین آغامحمدخان خواجه ۱ کـ بار دیگر گرجستان و تفلیس را گرفت برادر زاده اش فتحعلیشاه(۱۷۹۷-۱۸۳۸) باملایمت حکومت کرد . رضاقلیخان در مقدمهٔ مجمع الفصحا تجدید حیات ادبی و بهبودی وسلامت ذوق شعری را از تشویق فتحعلیشاه دانسته است خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود وعدهٔ کثیری از شعرارا در دربار گرد آورد راجع بشرح حال این شعراء چندین تذکره تدوین شده است از قبیل زینت المدایح ـ انجمن خاقان ـ گلشن محمود ـ سفینهٔ المحمود و تذکرهٔ محمدشاهی . ریو درمتمم فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا (صفحهٔ ۸٤ - ۹۱) شرح مفصلی نسبت بهریك از کتب مذکوره داده و بیشتر آنها در دست رضا قلیخان مشارالیه بوده است . یکی از آنها موسوم به گلشن محمود شرح حال و منتخب اشعار ٤۸ نفر از پسران فتحعلیشاه را داردچندی بعد از همین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصر الدین شاه بود (۱۸٤۸ - ۱۸۹٦ م) اما این تراوش‌های طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است وارزش دارد که کلام الملوك را ملوك الکلام میدانند .

بازگشت بسبك شعرای متقدم

شعرای اوائل این عهدرامیبایستی در فصل سابق میگنجاندیم اما آن فصل بیش از حد مفصل شده بود وگنجایش نداشت نقطهٔ افتراق و اختلاف این گویندگان با شعرائیکه بلا فاصله پیش از آنها زندگی میکرده اند اینست که یکباره بتقلید استادان متقدم پرداخته و بسبك عرفی و صائب و شوکت وغیره پشت پا زدند .

---

(۱) هر چند عملا مدت ۱۸ سال (۱۷۷۹ - ۱۷۹۷) فرمانفرمای ایران بود اما تا سال ۱۷۹٦ تاجگذاری نکرد و سال بعد بقتل رسید .

اختلاف ذوق صرافان سخن ایرانی و هندی

این نکته از دو راه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر شد گوید شعر فارسی از رودکی شروع و بصائب ختم گردید و شعرای متأخر مثل قاآنی وغیره مقلد اساتید قدیم بوده‌اند خاصه فرخی ومنوچهری . رضاقلیخان نیز همین نظررادارد اما طور دیگر تعبیر می نماید . بنا بر رای او [۱] شعر فارسی از چند قرن باینطرف رو بتنزل نهاده و در آخر دورهٔ ما قبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای اوائل این عهد با عدم متابعت از سبك آنها و بازگشت بطرز گویندگان قدیم کاری پسندیده و لازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین میشمارد که مخصوصاً طرف تقلید واقع گردیدند .

خاقانی ـ عبدالواسع جبلی ـ فرخی ـ منوچهری ـ رودکی ـ قطران ـ عنصری مسعود سعد سلمان ـ سنائی ـ جلال الدین رومی ـ ابوالفرج رونی ـ انوری ـ اسدی فردوسی ـ نظامی ـ سعدی ـ ازرقی ـ مختاری ـ معزی ـ لامعی ـ ناصر خسرو ـ ادیب صابر . تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان وهجوم مغول (وسط قرن ۱۳ م) بدرود زندگانی گفته اند [۲] از جمله شعرای متأخر فقط حافظ بود که در چشم هموطنانش مقام ارجمند خود را بدون ذرهٔ نقصان حفظ نمود . وحتی مشکوك است که تا چه پایه سر مشق شعراء واقع شده است و اینکه شعرا کمتر از و تقلید کرده اند بیشتر بواسطهٔ تقلید ناپذیری خود اوست و نباید تصور کرد که مثل جامی و عرفی و ضائب که شهرت و مقام پیشوائی ادبی خود را گم کرده ودیگر بدست نیاوردند سبك حافظ نیز در این زمان متروك و بیمقدار گردید بلکه کسی را قوهٔ جولان در عرصهٔ پرواز او نبوده است پس از این ببعد در میان سبکهای هندی وترکستانی از طرفی و ذوق شعرای ایران از طرف دیگر اختلاف وتباین شدت گرفت و حکام انگلیسی در هندوستان [۳] زبان اردو را جانشین فارسی قرار داده آن را لسان ادبی و لفظ قلم ساختند (۶ ـ ۱۸۳۵) و باین ترتیب هند از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جدید جدا و محروم ماند .

---

(۱) پنجمین صفحهٔ بی‌نمره مقدمهٔ مجمع الفصحاء . (۲) غیر از سعدی و ملای رومی (مترجم).
(۳) درهمین اوقات از بذل وجوه برای نشر کتب شرقی خود داری کردند و از این روی لطمهٔ بزرگی برشرقشناسی وارد ساختند .

باوجود تذکره‌های سابق الذکر وآنچه بعد ها در شرح احوال شعراجمع آورده اند خیلی سهل خواهد بود که‌ما شمهٔ از حال یکصد یا دویست نفر از شعرای دورهٔ قاجاریه را در اینجا درج نمائیم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده دوازده نفر ازشعرای مزبور که‌پیروان سبك قدیم بوده اند کافی‌خواهد بود هر چند لازم است‌این‌شعرارا بترتیب تاریخ‌نام بریم‌لیکن واجب نیست که‌بمناسبت پادشاهانی که ممدوحشان بوده‌اندیادر عهدشان میزیسته اند آنهارا بطبقاتی‌تقسیم‌نمائیم

وصال وخانواده‌اش

در بهار سال ۱۸۸۸ [۱] از حسن اتفاق چند نفر از اعضاء خانواده بزرگ وصال (میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچك) از جمله فرهنگ‌وبرادرش یزدانی را در شیراز ملاقات نمودم . همراه یزدانی پسرش و فرزند برادر مرحـومش متخلص بهمت نیز بودند . وصـال سه پسر بزرگتر از این ها داشته یکی وقار که رضا قلیخان [۲] در ۱۲۷٤ / ۸ - ۱۸۵۷ او را در سن ٤۲ سالگی در طهران ملاقات کرده است . و دیگر میرزا محمود طبیب متخلص بحکیم که در سنهٔ ۱۲٦۸ / ۱۸۵۱ بدرود زندگانی گفت سوم داوری که نمونهٔ از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی خود صفحهٔ ٤۱ - ٤۲ ترجمه ودرج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش معلوم نیست . چون علی الظاهر اشعارش طبع و نشر نشده‌من متن فارسی ترجمهٔ سابق الذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم . این اشعار استخراج از رسالهٔ خطی کوچکی است حاوی منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلی خان له فریفتهٔ آثار وحامی شاعر مزبور بود در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ در طهران بمن داد .

ای بچه عرب صبحك الله بخیرا صبح‌است صبوحی بده‌آن‌ساغرمی‌را
زآن‌می که‌بقطب‌اربدهی‌جرعهٔویرا برپات بساید سراکلیل جـدی را
گردند بناتش بفدا چون تو بنی را
چون چرخ زنی گردخم‌باده‌جدی‌وار
گر نیست ترا بادهٔ یکی شیشه ببر کش برخیز وعبا راعربی‌وار بسر کش
همچون‌عربان دامن خود تابکمر کش یکدست‌عباشیشه بدان‌دست‌دگر کش
بادامن ترمنت از آن دامن تر کش
وز خانه برو تـا بدرخانهٔ خمار [۳]

---

(۱) رجوع شود بکتاب‌من «یکسال درمیان‌ایرانیان» صفحهٔ۸-۲٦۷ وصفحهٔ۱۱۹ (۲)مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ٤۸ ٥ (۳)تمام مسمط مشتمل برهشت بند است که فقط دوبندش اینجا ذکر گردید.

صلهٔ مختصر

تذکر دوست مهربانم نواب واقعهٔ غریبی را بخاطرم میآورد که در اوائل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او بودم اتفاق افتاد . و از این پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعری در ایران امروز نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را بپاداش شعری که در ممدوح مؤثر و در خاطر او جای گیر میشد از طلا می انباشتند چقدر بیفایده و ثمر است شاعری حقیر که اسم او را فراموش کرده ام و شاید اصلا نمیدانسته ام روزی بخانهٔ نواب آمد وپس از استجازه قصیدهٔ که در مدح او سروده بود قرائت کرد . بعد از اتمام یکتومان (در آن زمان ٦ شیلینگ تقریباً) باو دادند و شاعر با سیمائی نا راضی از خانه بیرون رفت . و بلا فاصله یکی از رفقای نواب او را ملامت کرد نه ازقلت صله بلکه از این روی که میگفت اخلاق شاعر را فاسد کرده واو را معتقد ساخته اید که از طریق شاعری میتوان با شرفانه امرار معاش کرد ! بلا شك این یکی از عللی است که سبك قدیم شاعری خاصه قصیده سرائی را متروك ساخته است .

علت دیگر انحطاط قصیده سرائی

علت دیگر مقامی است که بعد از انقلاب (٦ – ۱۹۰۵) مطبوعات در جامعه احراز کرده اند . زیرا که شاعر روز بروز بیشترخودرا وقف ملت کرده و برای مصالح او چیز مینویسد و از توجه بممدوحین خاص اعراض مینماید . بهترین نمونهٔ این انتقال را میرزا جهانگیرخان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریدهٔ هفتگی صوراسرافیل که میوهٔ لذیذ و جالب توجه انقلاب بود باید شمرد . شرح زندگانی ووفات او و کارهای ادبی اورا که مربوط به نهضت ملی است در کتب سابق خود موسوم به انقلاب ایران ومطبوعات وشاعری ایران جدید نگاشته ام تااین اواخر اورا من یك شاعرو نویسنده انقلابی می شناختم تا اینکه رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت که یکی از مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تا حال از این مملکت بایران فرستاده شده ۲۹۲ صفحه بی عنوان و بی ابتدا وبی اسم از یك نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این قطعه کتاب حاوی احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیراز بود شعرای مزبور بعضی در آن سال (۱۹۱۰) هنوز زنده بودند وبرخی درظرف ٤۰ سالی که تاآنزمان میگذشت بدرود جهان گفته بودند . از جمله ذکری هم ازمیرزا

جهانگیرخان[ص۷۴-۷۷] در برداشت و نمونهٔ از اشعار قبل از دورهٔ انقلاب اورا حاوی بود . یکی از اشعار او قطعهٔ است خطاب برفقای شیرازی که از طهران فرستاده و کاملا بسبك قدیم است واثری ازاختصاصات جدیده در آن دیده میشود. دو نفر شاعر انتقالی دیگر نیز در این مجموعهٔ مفید و فوق‌العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن‌میرزا ملقب بشیخ الرئیس که در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ متولد شده وبمقالات فلسفی و پلتیکی شهرت گرفته و از مبلغین جدی عالم اسلام محسوب‌میگشت این شخص حیرت تخلص میکرده و اشعارش بیشتر محلی و موقعی وبسبك‌قدیم‌است.

شعرای انتقالی عهد انقلاب

دیگر جریده نگار عالیقدر ادیب الممالك [۱] متخلص بامیری فراهانی(متولد درسال۱۲۷۷/۱/۱-۱۸۶۰) که بسه‌واسطه بقائم‌مقام منتسب میگشت(صفحه۳۹-۵۰ نسخهٔ خطی من).ازاینقرارشعرای جدیدعهد انقلاب باستثنای‌جوانانی که‌بعد ازآن واقعه حادثه زای‌ظهور کرده‌اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه‌ای شور و نرمی در طبع آنها وجود داشته که گفتار خودرا بااوضاع جدید وفق میداده اند .

برای سبکهای‌قدیم بیم فراموشی وترك شدن نمیرود

اماخودایام‌انتقال با ازمنه‌سابقه کاملا متفاوت وحدودش نمایان است و این حادثه تاریخی نیز مثل‌نظایرخودخط فاصل‌میان قدیم وجدید بشمار میرود وخط مزبور در سنوات۱۹۰۶-۷ رسم شده است طبعاً هنوز هم مقدار کثیری شعر بسبك قدیم سروده میشود بمناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲)مجموعه حاوی اشعار ۱۶ نفر از شعرای معتبر زمان بافتخار من ارسال گردید . بعلاوه عمادالکتاب نیز که بن‌ونوتوسلینی ایران‌جدیدش باید خواند [۲] قصیدهٔ‌جداگانه برای من‌فرستاد هیچ دلیلی نداریم که بر خاموشی و فراموشی سبك های قدیم بیمناك باشیم شاید قصاید مدحیه (در مقابل قصاید عرفانی و اخلاقی) بعللی که ذکر شد رو بتقلیل‌و

---

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۷و۳۹ کتاب من «مطبوعات وشاعری‌جدیدایران» (۲)بن‌ونوتوسلینی Benvenuto Sellini حکاك وخطاط ومجسمه ساز وزرگر معروف ایتالیااست وکارهایش بهترین نمونه و.سر آمد زرگری آن مملکت درقرن شانزدهم محسوب میشود. از ۱۵۰۰ تا ۱۵۷۱ میلادی حیات داشته . (مترجم)

نقصان گذارد اما مثنوی و غزل ورباعی تا زمانی که عرفان وعشق و امثال درمردم ایران مؤثر است باقی خواهد ماند .

تذکرهٔ شعرای جدید

بعد ازتمهید این مقدمات کلیه راجع بشاعری آخرین دورهٔ ادبیات ایران باید بذکر بعضی از نمایندگان معتبر آن پرداخت . اطلاعات من نسبت بگویندگانی که تقریباً قبل از سال ۱۸۷۰ میزیسته اند بیشتر ازسه کتاب ذیل تألیف رضاقلیخان متخلص بهدایت که نویسندهٔ فعال وخستگی ناپذیری بود مأخوذ است:

مجمع الفصحاء و ریاض العارفین وملحقات روضة الصفا

مجمع الفصحاء که تذکرهٔ عمومی و بزرگی است از کلیهٔ شعرای ایران . و ریاض العارفین که تألیفی مختصر تر ومخصوص شعرای عارف است وملحقات روضة الصفای میرخوند که دنبالهٔ آن تاریخ مشهور را تاسال ۱۸۵۷ ادامه میدهد این تاریخ هنگامی که مؤلف آن در ۶/۱۲۷۲ – ۱۸۵۵ از سفارت خوارزم بازمی گشت قریب باتمام بوده شرح این مسافرت رضاقلیخان در کتاب سفارتنامه که متن فارسی آنرا مسترج . شفر باترجمه فرانسه در ۹-۱۸۷۶ (۱) طبع ومنتشر نموده مندرج است . در آخر جلدنهم (جلد دوم ملحقات) که بآخر سلطنت فتحعلی شاه منتهی میشود چندین صفحه مخصوص از احوال اعیان دولت و شعراء و علماء و سایر مردمان بزرگ آن دوره دیده میشود که حاوی نکاتی است راجع بزندگانی آنها که در مجمع و ریاض بنظر نمیرسد اما صفحات مزبور چون نمره ندارد متأسفانه نمی توان خوانندگان را صحیحاً بآن مراجعه داد .

تذکرهٔ دلگشا

مطالب آتیه بیشتر از مندرجات سه کتاب مذکور استخراج گردیده اما نسخهٔ خطی نایابی موسوم به تذکرهٔ دلگشا تألیف میرزاعلی اکبر شیرازی متخلص به بسمل نیز دردست داشته‌ام این نسخه ظاهراً خط مؤلف است ودر ۲/۱۲۳۷ – ۱۸۲۱ تألیف شده وحالات شعرای معاصر را شرح میدهد . این نسخهٔ خطی زیبا که بخط نسخ جلی و درشت با سرلوح و عنوان‌های معین تحریر یافته سابقاً بمرحوم سر آلبرت هوتم شیندلر تعلق داشته و اکنون در کتاب خانه من است . رضا قلیخان از این تذکره و مؤلف آن هم

---

(۱) شرح مختصر این تالیفات وسایر مصنفات مطبوعهٔ مؤلف مزبور در فهرست مهم مستر ا . ادواردس که موسوم است به « فهرست کتب مطبوع فارسی موجوده در موزهٔ بریتانیا (لندن ۱۹۲۲) » ستون ۲-۶۳۱ ملاحظه خواهد شد :

در مجمع‌الفصحاء (جلد دوم ۳ - ۸۲) و هم در ریاض‌العارفین(صفحهٔ ٤ - ۲٤۳) نام میبرد و مینویسد « در آن هنگام که بتحریر تذکره مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گاهی بخدمتش میرسید »

۱ــ سحاب متوفی درسال ۱۲۲۲/۸/۱۸۰۷

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هاتف است که در پایان فصل گذشته اورا تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم. رضاقلیخان در مجمع‌الفصحاء (جلد دوم ص ۱۱-۲۰۷) می‌نویسد سحاب « در حضرت ... خاقان کمال اعتبار و احترام داشته » و علاوه بر قصاید بسیار تذکره (ظاهراً از شعراء)موسوم برشحات سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد. دیوانش فقط قریب پنجهزار بیت بوده است تذکره اورا تاکنون من ندیده ام این ابیات او که در ذم غرور و اغراق شاعران سروده بیفایده نیست.

کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست — وان را که حسن حال نباشد کمال چیست
شعرست هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر — درحیرتم که درسر هیچ این جدال چیست
یك تن نپرسد ازپی ترتیب چند لفظ — ای ابلهان بیهنر این قیل وقال چیست
از بهر مصرعی دو که مضمون دیگریست — چندین خیال جاه و تمنای مال چیست
شعر اصلش ازخیال بود حسنش ازمحال — تا از خیال این همه فکر محال چیست
از چند لفظ یاوه نزد لاف برتری — هر کس که یافت شرم چه‌وانفعال چیست
صدنوع ازاین کمال بر اهل رای وهوش — باحسن ذات عامی نیکو خصال چیست
گیرم که نظم بحر درو کان گوهرست — با نثر کلک داور دریا نوال چیست

۲ــ مجمر متوفی درسال ۱۲۲۵/۱۱/۱۸۱۰

احوال سیدحسین طباطبائی اردستانی را که لقب مجتهد الشعرائی داشته رضاقلیخان در سه کتاب سابق‌الذکر خود درج نموده است. ورود او بدربار پادشاه بوسیلهٔ همشهری او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بود که ۱۸ یا ۱۹ سال بعد از رفیق خود بدرود زندگانی گفته است. ظاهراً مجمر در ایام شباب وفات یافته زیرا که رضاقلیخان پس از تمجید و ستایش اشعار او که مجموعهٔ قلیلی از آن در دست است گوید : «اگر دیر زیسته بود همانا ترقی کلی می‌نمود » اما در هر حال او نیز یکی از پنج شاعری است از شعرای این دوره که رفیق کامل و دوست دیرین من حاج میرزا

یحیی دولت آبادی در طبقهٔ اول قرار داده [۱]

اشعارمجمر نایاب است [۲] اما در موزهٔ بریتانیا نسخهٔ از کلیاتش دیده میشود از اشعاری که رضاقلی خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی بینم امادولغزذیل را راجع بیاد و قلم که از تذکرهٔ دلگشا نقل میشود میتوان نمونه قرار داد ،

لغز باد

چیست آن بیك مبارك مقدم فرخ جناب — روز و شب اندر تحرك سال و مه اندر شتاب
نافه‌اش در دامن و اندر گریبانش عبیر — عنبرش در جیب و اندر آستینش مشك ناب
رهروی بی پا و سر دیوانهٔ بی عقل و هوش — عاشقی بی خان و مان آوارهٔ بیخورد و خواب
کس نمیداند که از عشق که باشد بیقرار — کس نمی یابد که از هجر که دارد اضطراب
آب از او چون دل عشاق از زلف بتان — گاه باشد در سلاسل گه بود در پیچ و تاب
مرده گه از او زمین و زنده گه از او جهان — چون قوی از پیری و همچون طبیعت از شباب

لغز قلم

گلبن باغ نفس ناطقه را — من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکر ریز و هم عبیر افشان — لب دلدار و زلف جانانم
در درافشانی و گهر ریزی — طبع دستور و دست سلطانم

۳ــ صبا (متوفی بسال ۱۲۳۸/۳-۱۸۲۲)

فتحعلی خان کاشانی متخلص بصبا ملك الشعرای فتحعلی شاه بود. رضاقلی خان که احوال اورا در هر سه کتاب سابق الذکر درج کرده گوید تقریباً از هفتصد سال باین طرف هیچ شاعری نظیر او در ایران بوجود نیامده و بعضی از صرافان سخن شهنشاه نامهٔ اورا بر شاهنامهٔ فردوسی تفضیل و ترجیح میدهند [۳] تالیفات دیگر او خداوند نامه ـ عبرت نامه ـ گلشن صبا است دیوانش نیز حاوی ده الی پانزده هزار بیت بوده است زمانی حکومت قم و کاشان داشته اما در اواخر حال همت بخدمت سلطان انحصارداد در جوانی شاگردی همشهری خود صباحی شاعر میکرده. صباحی ازمعاصرین هاتف و آذر بوده و بنا برمندرجات مجمع الفصحادر ۲/۱۲۰۶ـ

---

(۱) چهار نفر دیگر از طبقهٔ اول فروغی و صبا (نه صفا) نشاط و قاآنی بودند ووصال ورضا قلیخان هدایت ازطبقهٔ دوم ووقار وسروش در طبقه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است (مترجم) (۳) ریاض العارفین صفحه ۲٦٤ شاهنشاه نامه در بمبئی چاپ سنگی شده است ۱۸۹۰

۱۷۹۱ بدرود زندگانی گفته است بعد ازفتحعلی خان پسرش میرزا حسینخان متخلص بعندلیب بجای پدر لقب ملك الشعرائی یافت . اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر مارا پسند می‌افتد اماخیلی خوش آهنگ‌و عذب البیان است .

٤ـ نشاط متوفی بسال ١٢٤٤/٩-١٨٢٨

چون ازمیرزا محمدقلی افشار متخلص بالفت (متوفی ١٢٤٠/٥-١٨٢٤)وآقا علی افشار متخلص بآگاه (متوفی ١٢٤٤/٩-١٨٢٨) که برادرکوچك بسمل شاعر بوده است ورضاقلی خان هدایت هر دورا شخصاً میشناخته، بگذریم بمیرزا عبد ـ الوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط همانقدر در خط و ترسل معروف است که‌در شاعری شهرتی‌دارد درزبان‌عربی وفارسی وترکی نیزنهایت تسلط داشته‌است بعداز آنکه تقریباً دارائی‌خودرا بباددادوازبس شعراودراویش وادباء رانواخت وپذیرائی نمودبکلی تهی دست گردید ، منظور نظر فتحعلیشاه و ملقب بمعتمدالدوله شد . در غزلسرائی‌قدرتی بکمال داشته معروفترین تألیفاتش گنجینه‌است ماده تاریخ ذیل‌سال وفات‌اورا معین می کند :«از قلب جهان نشاط رفته».

٥ ــ میرزا ابوالقاسم قایممقام مقتول در ١٢٥١/١٨٣٥

دو نفرازمردمان بزرگ که پدر وپسربوده‌اند همین لقب داشته اند . نخستین میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس‌میرزا بود ودر سال ١٢٤٧/٢-١٨٣١ وفات یافت . دوم‌پسرش‌میرزاابوالقاسم که‌پس‌ازمردن فتحعلیشاه مغضوب شد ومحمد شاه‌اورا در ٢٦ جون ١٨٣٥ [١] بقتل رسانید ازنقطهٔ نظرادبی قائم مقام دوم بیشتر اهمیت دارد . و هرچند اشعاری به تخلص ثنائی ساخته شهرتش بیشتر درنثر است هموطنانش مراسلات متعدده منتشره اورا سرمشق حسن‌عبارت میشمارند مجموعهٔ از آثار نظمی و نثری او دردست دارم که بامر فرهاد میرزا در ١٢٨١/٥-١٨٦٤ گرد آمده و در تبریز بسال ١٢٨٢/٦-١٨٦٥ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاغذ هائی است خطاب باشخاص مهم وغیر مهم معاصر وبندرت‌تاریخ دارند . [٢] بسیاری ازآنهااسناد سیاسی‌است که کمابیش دارای‌اهمیت

(١)رجوع شود بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ٢-٢٧١ و صفحه ٨-٢٨٧ شرحی‌که اواز اخلاق وصفات این‌وزیر نگاشته با بیانات رضاقلی خان‌خیلی‌تفاوت دارد . (٢) قدیمترین تاریخی که من‌یادداشت کرده ام شوال ١٢٣٨ (جون وجولای١٨٢٣) است .

تاریخی اند مثلا نامهٔ مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش در طهران (۱۱ فبراری ۱۸۲۹) [۱] به تزار روس نوشته وعین آن را دراینجا نقل میکنیم نمونهٔ بهترین نثر قائم مقام است .

نامهٔ شاهنشاهی بامپراطور اعظم درباب گذشتن خون ایلچی بآنطور که خواهش کرده بودند

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع وپروردگاروحی و توانا

وجودی بی مثل ومانند مبرا ازچون وچند که عادل وعالم است وقاهر هرظالم پاداش هر نیك وبدرا اندازه وحد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران رازجر وعذاب کند و نیکوکاران را اجروثواب بخشدودرود نامعدود بر روان پیغمبران راست کاروپیشوایان فرخنده کردار باد [۲] وبعد بررأی حقایق نمای پادشاه ذیجاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار بازیب وفرشهریار بحر و بر برادر و الاگهرخجسته اختر امپراطور ممالك روسیه ومضافات که دولتش با جاه و خطر است ورایتش بـا فتح و ظفر مخفی ومستور نماناد که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر وغوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر و تدارك آن بر ذمهٔ کارگذاران این دوست واقعی واجب ولازم افتاد لهذا اولا برای تمهید مقدمات عذر خواهی وپاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرومیرزا را بپای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد ، حقیقت ناگاهی این حادثه وناآگاهی امنای این دولت را در تلو نامهٔ صادقانه مرقوم ومعلوم داشتیم وثانیاً نظر بکمال یگانگی واتفاق (که) مابین این دوحضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که راازاهالی وسکان دارالخلافه که گمان میرفت که دراین کارزشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت باندازهٔ استحقاق مورد سیاست وحدواخراج بلد نمودیم حتی داروغهٔ شهر وکدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیرخبردار شده وقبل ازوقوع این حادثه ضابطهٔ شهر ومحله رامحکم نداشته اندعزل وتنبیه وترجمان کردیم ، بالاترازاینها همه پاداش

(۱) شرح این حادثه درتاریخ ایران ر . ج وانسن سابق الذکر مندرج است صفحه ۲۴۷ — ۲۵۷

(۲) چون خطاب بیکدفر عیسوی است ستایش محمد «ص» مبدل بستایش عموم پیغمبران شده است

(۳) رجوع کنید بتاریخ ر. ج وانسن صفحه ۲۵۴ — ۲۵۶ خسرومیرزا پسر عباس میرزا ونوه فتحعلیشاه بوده .

و سزائی بود بعالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبهٔ اجتهاد در دین اسلام و اقتفا واقتدائی که زمرهٔ خواص وعوام باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائلهٔ ایلچی در دائرهٔ او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم وشفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطهٔ درحق او مقبول نیفتاد، پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکوسیر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته اعلام تفاصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفق نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید ازدرگاه پروردگار داریم که دمبدم مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی وازدیاد باشد وروابط دوستی حضرتین پیوسته بآمد و شد رسل و رسائل متأکد و متضاعف گردد. والعاقبة بالعافیه . تحریرا فی شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۲٤٥.

این مکتوب اگرچه رسماً ازطرف فتحعلیشاه فرستاده شد ولی فی الحقیقة از قائم‌مقام بود . البته نوشتن مراسله باین ادب وملایمت وفروتنی بروسها برای اوخیلی ناگوار و تلخ بوده زیرا درضمن اشعاریکه بیاد غلبه عباس میرزا ولشگر ایران بر عثمانیان و روسها ساخته گوید : ۱

روم شوم وروس منحوس از دوجانب قصدشان تسخیر آذربایجان شد

و بعد ازانجام مصالحه باروس (محتملا در ۱۸۲۸/۱۲٤۳) دریکی ازمراسلاتی که بمیرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میکند که دیگر جرئت ندارد از روس منحوس سخن بمیان آورد : «تالان سیم که درمقدمه روس میترسم بگویم منحوس ».

میرزا تقی خان امیر کبیر

یکی از وزرای دیگر ایران که بعد ازقائم مقام و بزرگتر وباتقوی تر ازو بوده ولی بهمان درجه بدبخت و بد عاقبت شد میرزاتقیخان امیر کبیر ۲ است که بیش از پیش در تسهیل مکاتبات رسمی کوشش نمود اما ترسل قائم مقام هرچند ممکن است اشخاصی را که با سبك تحریر مسجع و مغلق قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه نسازد اما نشانهٔ پیشرفت عظیمی است درادبیات زیرا که نثر را از عبارت پردازی و سجع بافی تنفر انگیزی که سالیان دراز فصاحت واعجاز محض شمردهٔ میشد خلاصی بخشیده و دور کرده است وظاهراً بهمین جهة است که انشاء قائم مقام درذوق وفکر ایرانیان بزرگ

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ ۸۸ (۲) برای آگاهی کامل از محاسن اخلاق او رجوع کنید بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ٦ — ٤۰٤

معاصر مقامی باین ارجمندی احراز کرده است . اگر مجموعهٔ از این مراسلات با نوت وانتقاد کامل چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی وتاریخی فوق العاده میداشت و البته محاسن آن بیش از پیش ظاهر میگردید خاصه برای طلابی که دائرهٔ تحقیقاتشان بازمنهٔ خیلی قدیم تاریخ ادبی ایران محدود ومحصور نیست .

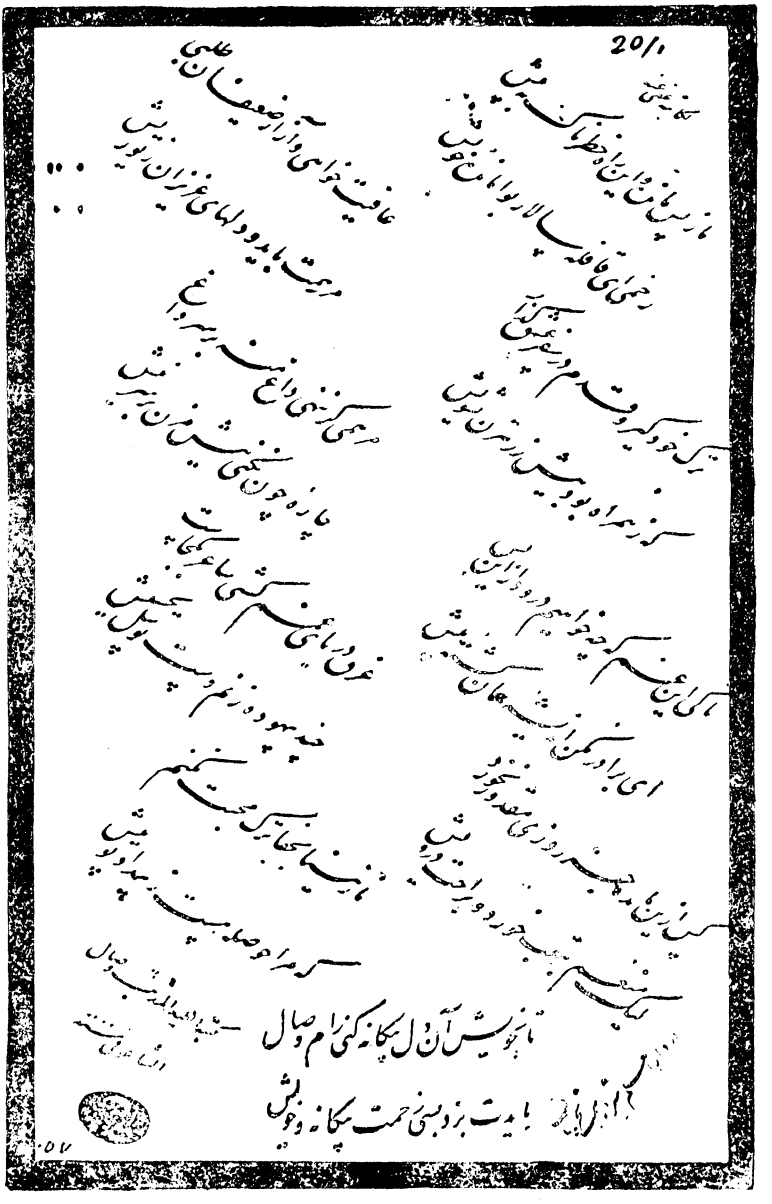
۶ــ وصال (متوفی بسال ۱۲۶۲/۱۸۴۶) وفرزندانش

سابقاً نامی از وصال برده وبیان کردم که بعضی از اولاد و نوه های اورا خوشبختانه در بهار سنهٔ ۱۸۸۸ درشیراز ملاقات نموده‌ام عموماً هموطنانش اورا یکی از بزرگترین شعرای جدید می‌دانند رضاقلی خان درسه کتاب سابق الذکر و بسمل شاعر در تذکرهٔ داگشا شرح مفصلی از احوال او مینگارند وشخصاً باوی آمیزش داشته‌اند مخصوصاً بسمل که دوست صمیمی او بوده است .

اصلش از شیراز واسمش میرزا (محمد) شفیع بود ولی معمولا اورا میرزا کوچك میخواندند بسمل در بارهٔ او مبالغه بسیار کرده ومهارت اورا درخط وموسیقی وشعر فوق العاده می‌ستاید . خاصه در شعر که ویرا عدیم المثال می‌نویسد واخلاق ووفای اورا بی اندازه تعریف می‌کند . اما گوید « اندکی زود رنج » است رضاقلیخان هم درروضة الصفا باین حالت او اشاره کرده وگوید وقتیکه شاه اورا « باسراف کمالات نسبت داد » خیلی رنجیده خاطر گشت . از قرار مذکور . ۱۲ هزار بیت شعر از غزل وقصیده و مثنوی ساخته است « فرهاد و شیرین وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته » از آثار او یکی مثنوی بزم وصال است دیگر ترجمهٔ اطواق الذهب زمخشری . بسمل که مدعی است تمام اشعار اورا خوانده فقط معدودی از ابیات اورا نقل می‌کند و مجموع اشعاری که ازو نقل نموده از ۲۱۳ بیت تجاوز نمی‌کند. از منتخبات مزبور شعر ذیل نمونهٔ خوبی از ذوق اوست و مثال نیکوئی است از صنعتی که عامای بدیع فارسی « المدح بمایشبه الذم » می‌خوانند زیرا که مطلع قصیده این است .

هرکس شها ز بحر و بر و چرخ و اختراست اقرار می‌کنند که خسرو ستمگراست

و محض این ساخته شده که درباریان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما در ابیات بعد توضیح میدهد که نالهٔ بحر از این سبب است که شاه از جود خود او را در تشویر و تشویش افکنده و فریاد کوه از آن راه است که دفاین و معادن



خط وصال شیرازی

زر و گوهر اورا از بخشش خود باخاك برابر کرده . و ستارگان از آن جهة شکایت دارند که زوار و مهمانان شاه هم در عدد و هم در شکوه و جلال آنهارا درخسوف افکنده اند و قس علی ذلك . چون این مبالغه هاو لفاظی هارا دشوار است که در لباس ترجمه جالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بیت از اصل اکتفامی کنم .

هر کس شهاز بحر و بر و چرخ واخترست — اقرار میکنند که خسرو ستمگرست .
زآنها یکی است بحر که نالد زدست شاه — کآبم از و برفت و کنون خاك برسرست
اندخته ام تمام بپردخت و خود نگفت، — کاین سنگریزه نیست که مرجان و گوهرست
دریا نشست و کوه برآورد سر که داد — زین شاه جود پیشه مرا دل پر آذرست
برمن هر آنچه رفت زدریا زشه نرفت — مرجان کجا بپایهٔ یاقوت احمرست
لعلی که جز برافسر شاهان حرام باد — بی آب ترزافسر شاهانش بردرست
زر مراندیدی و آن عزتی که داشت — باخاك ره ز جود وی اکنون برابرست
کوه است و سنگ خویش کنون از سخای شاه — وآن نیز پیش حلم وی از کاه کمترست
افراخت چرخ سر که مرا شکوه بیشتر، — برفش فزونترست که بامش فزونترست
اختر مرا شمارنه و پیش لشکرش — اختر مگو که مهرهٔ چندم بشش درست
خورشید را که چشم و چراغ زمانه بود — آتش بدل زمجمر شاهش چو مجمرست
تا کرد شیر رایتش آهنگ آسمان — شیر من از هراس چو روباه لاغرست
از پیش نسر گرسنه چشمم بباز شاه — صد عجز نامه پیش ببال کبوترست
این شاه نیست دشمن بحرست و معدنست — این شاه نیست آفت چرخ است و اخترست

فرهاد و شیرین وصال چاپ سنگی شده و نخبهٔ مفصلی از اشعارش در ریاض العارفین (۳۳۷ ـ ۳۵۰) و مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحهٔ ۵۲۸-۵۴۸) مندرج است

اولاد وصال وقار

در تذکره اخیر شرح کشافی از احوال پسر ارشدش وقار که در سنهٔ ۱۲۷۴/۸-۱۸۵۷ در طهران بخدمت ناصر الدین شاه رسید مسطور است و مؤلف تذکره گوید بعد از بیست سال جدائی ملاقات او دست داد .

فرهنگ داوری

در همان تذکره شمهٔ از حالات برادران اصغر وقار موسوم بمیرزا محمود طبیب متخلص بحکیم (متوفی بسال ۱۲۶۸ / ۲ - ۱۸۵۱) صفحه ۵ - ۱۰۲ و میرزا ابوالقاسم فرهنگ مذکور گشته ولی از سه برادر دیگرش داوری و یزدانی و صحبت اشاره نشده است در اوائل سال ۱۸۸۸

وقتی که در منزل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسمط دلپذیر ذیل را که از آثار داوری است و شرح یکی از شکار های پادشاه در آن ذکر گشته برای خودم استنساخ نمودم وچون هنوز چاپ نشده و مطلع نیستم که در تمام اروپا نسخه‌ای از آن موجود باشد . نمیتوانم خود را از تصمیم بدرج منع کرده و آنرا حیات پایدار نبخشم چه تا حال وجود و بقایش بسیار متزلزل بود زیرا که برروی نیم صفحه یادداشت پاره و جدائی نوشته‌شده و همین‌الان در حالتی که از پی چیز دیگر میگشتم اتفاقاً بآن مصادف شدم .

یك چند جدا از برم آن شوخ پسر بود از وی نه نشان بود مرا ونه خبر بود
با موکب منصور همانا بسفر بود از حسرت او آتش شوقم بجگر بود
شبهای فراقم زشب گور بتر بود
روزم زغم هجر سیه تر زشب تار

دوشینه همان زاول شب نا شده پاسی زنگی شب افکنده برخ تیره پلاسی
باقیر بیندوده و پوشیده لباسی مه برسر گردون شده چون سیمین طاسی
آمد زدر آن دلبر بی ترس و هراسی
یکباره ببرد از دل من انده و تیمار

بر بسته میان وزده خنجر بکمر بر مسکین دلم از خنجر تیزش بحذر بر
سرداری سنجاب به پوشیده ببر بر چوخای خراسانی آن را بزبر بر
از بس هوس دیدن من داشت بسر بر
از ره سوی من آمده باچکمه وشلوار

پرخاك سر و زلف و رخ از گرد سیاهش خشکیده دو عناب تر از صدمهٔ راهش
از بس نزده شانه بزلفین سیاهش درهم شده وریخته بر گرد کلاهش
چون کاسهٔ خون سرخ شده چشم سیاهش
از صدمهٔ بی خوابی و از زحمت بسیار

یکدسته گل سرخ ره آورد سفر داشت ازسنبل تر نیز یکی دسته بسر داشت
از لعل بدخشانی یك حقه گهر داشت از حقه‌عجبتر که یکی تنگ شکر داشت
چون از دل بیمار من خسته خبر داشت
در تنگ شکر داشت دوای دل بیمار

گفتم صنما گرچه بسی رنج کشیدی صد شکر که شادآمدی و نیك رسیدی

جان رهی از دست غمان باز خریدی بر گو که در این راه چه کردی و چه دیدی
در موکب منصور چه دیدی و شنیدی
چون بود سرانجام وچه شد عاقبت کار

گفتا که نبودی و ندیدی که چه سان بود! نخجیر گه شاه یکی لاله ستان بود
هر گوشه زخون دجلهٔ بغداد روان بود تاچشم همی کارکند تیر و کمان بود
تا ابر همی جای دهد گرز و سنان بود
نه دشت پدیدار بد از لاش نه کهسار

دلها همه آسوده زرنج وز حزن بود دردشت و بیابان همه گل بود و سمن بود
کبك دری از هر طرفی قهقهه زن بود نخجیر گه از آهو چون دشت ختن بود
اینها همه از بخت شه شیر شکن بود
کاقبال وی افزوده بود بختش بیدار

بخ بخ چه تماشائی ووه وه چه شکاری آراسته صحرا و بیابان چو نگاری
گیتی بزمستان شده چون تازه بهاری هر گوشه زآهو وزنخجیر قطاری
هر آهوئی آویخته از ترك سواری
چون لاش بقناره قصاب نگونسار

این مسمط فقط مطنطن و پر تشبیه و نقاشانه است . مثلا وصف ملازم درباری که تازه از شکارگاه زمستانی واز خدمت شاه باز گشته و چنان شتابی در ملاقات دوست خود دارد که با چکمه و شلوار و گیسوان پریشان و پرغبار وارد میشود و هنوز چشمانش از تابش آفتاب و زحمت شکار و کمخوابی خونین است و تنها راه آورد سفرش گل سرخ و سنبل (گونه و زلف) و یاقوت بدخشان (لبانش) و حقه گوهر (دندانهایش) است . یك پردهٔ پر آب و رنگ نقاشی محسوب میشود . شرحی که در این مسمط از کشتار شکار داده شده ما را بیاد کتاب جاودانی مستر بونگر Bunker موسوم به باواریان باتو [1] Bavarian battue میاندازد باید دانست قتل عامی که چنگیز خان مغول در قرن سیزدهم ازحیوانات صیدی نموده و شهرتش تا اندازهٔ هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق العاده است که در اروپا نمیتوان نظیرش را یافت و اگر مقایسه شود بدرجات ما فوق هرشبیه و مثالی خواهد بود [2]

(۱) رجوع نمائید بکتاب ج . استوارکلوستون موسوم بهلوناتیك اتلارج Lunatic at Large (طبع شیلینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۱) (۲) مراجعه نمائید به تاریخ مغول تالیف بارون دوسون d' Ohsson (هاگ اندآمستردام ۱۸۳۴) جلد اول صفحهٔ ۵ - ۴۰۴

توصیف فرهنگ از پاریس

در سنهٔ ۱۸۸۷ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو فقره از قصاید چاپ نشدهٔ او در لندن بمن رسید واستنساخ نمودم . یکی قصیدهٔ در مدح ملکهٔ ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید دیگر قصیدهٔ که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰٤) سروده شده در وصف شهر پاریس هرچند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبة شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد . خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه در مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحهٔ ۸ — ۳۸٤) متفاوت و پر است از لغات فرانسه که علی الظاهر از روی عمد محض خنده و فکاهت در آن آورده است . این قصیده ۷۸ بیت است و نمی توان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا و انتهای آن را مینگارم .

چشم بکشا بیا ببین انوار — سوی پاریس از در و دیوار
دیدهٔ راز بین خود بگشای — تا ببینی ز هر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی — حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه های آزادند — نیست مملوك جمله‌شان احرار
همهٔ شهر پادشاه وشند — هم زن و مرد و هم صغار و کبار
همه دارای مکنت و ثروت — همه با مال و دولت بسیار
همه دارای شغل وکارخودند — نیست در ملك یکنفر بیکار
همگی صاحبان منصب وشغل — همه سر کرده و همه سالار
شهری آراسته چو خلد برین — باغی آراسته چو باغ بهار
شب زبس مشعلست وشمع وچراغ — نیست فرقی میان لیل و نهار
ماد رویان و گلعذاران را — بنگر از هرطرف قطار قطار
کوچه‌هائی همه چو باغ ارم — هرطرف بر نشسته سرو وچنار
در خیابان و کوچه ها بینی — کرسی وصندلی دویست هزار
همه کالسگه های پر دلبر — همه واتورها[1] پر از دلدار
وه چه کالسگه‌ها چو حجلهٔ حور — وه چه وانورهای خوش رفتار
از ترم‌وا[2] و امنیبوس[3] بسی — هست چندانکه ناید او بشمار
ز اول شهر تا بآخر شهر — در خیابان و کوچه و بلوار[4]

---

۱ Voiture ۲ Tramway ۳ Omnibus ٤ Boulevard

گوئیا حجلهٔ زقصر بهشت — می برندش همی یمین‌ویسار
حجلهٔ پر ز حوریان بهشت — در آن‌حجله برنشسته قطار
هرطرف بگذری گل و نسرین — هرطرف بنگری گل‌وگلزار

از گل وعطرو بوی ریحانها — گشته پاریس طبلهٔ عطار

تا نیائی و خود نبینی تو — نکنی بر کلام من‌اقرار

راست گویندوراست کردارند — راستیشان شده همیشه شعار
هرچه گیرندوهرچه بفروشند — راست گویند در همه بازار
کس نگوید کلام نامربوط — نشنود کس کلام نا هنجار
مهربانی ولطف وخوشخوئی — همه با یکدگر کنند ایثار
همهٔ خلق عیسوی مذهب — همهٔ ملك عیسوی آثار
همه روحانی و مسیحائی — همه‌در کیش ودین‌خودهشیار
درکلیسا برای خدمت دین — هر کشیشی نموده استظهار
آن یکی طیلسان کشیده‌بسر — آن یکی بسته بر کمر زنار
در کلیسای نتردام [۱] دیدم — معتکف مزده‌می نماز گزار
صورتی نقش کرده برلوحی — شکل عیسی کشیده برسردار
سجده‌گاه همه همان‌صورت — قبله گاه همه همان دیوار
از سرصدق وازسر اخلاص — همه‌دردین‌خویش برخوردار
همه پاك‌و منزه وخوشخوی — همه عیسی صفت همه احرار
همه در کار خویشتن محکم — همه درشغل خویشتن مختار
همه در مشورت بهم هم‌رأی — همه در گفتگو بهم همکار
همه با عقل‌و هوش وباتدبیر — همه باعلم و دانش و افکار
لیك بااین همه صنایع و علم — رمز کی گویمت بکن‌اقرار
حکمت و طبشان دروغ‌بود — کس ندیده که به شودبیمار

۱ Notre-Dame

قومی از عاقلان و دانایان — متفق میروند در دربار
محفلی منعقد برای همه — می نشینند متحد گفتار
گفتگو میکنند در هرامر — مشورت میکنند در هرکار
مجلسی منعقدز هفتصد تن — همگان عاقلان کار گزار
متفق قول و منفق کارند — متفق رای و منفق گفتار
نام این جمع و نام این مجلس — گشته جمهور درهمه اقطار
همهٔ دولت فرانسه را — قوم جمهور میدهند مدار
بعد لوئی فیلیپ وناپلیان — کس نکرده بسلطنت اقرار
همه سلطان دولت خویشند — همگی پادشاه ملك مدار
از ره علم و از ره دانش — نیست کاری برایشان دشوار
هرچه این گوید آن دگرشنود — نبودشان بقول هم انکار
گفتم این شعرها مه شعبان — سال هجری هزار و سیصد وچار

تنگی مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترك نمایم. از قبیل آقا محمد حسن زرگر اصفهانی که درسال ۱۲۷۰ه‍/۱۸۵۳-۴ [۱] رحلت کرده و آقا محمد عاشق اصفهانی که درسن هفتاد سالگی بسال ۱۲۸۱/۱۸۶۴ [۲] بدرود زندگانی گفت. و میرزا محمدعلی سروش سدهی ملقب به شمس‌الشعراء که در ۱۲۸۵/۹-۱۸۶۸ [۳] وفات یافته و آقا محمدعلی جیحون یزدی که ازتاریخ حیاتش چیزی نمیتوانم بدست بیاورم جزآنچه ازاشعار خودش مستفاد میگردد ولی مسلم است که علاوه برقصاید متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بنمکدان بتقلیدگلستان تألیف کرده است کلیاتش در ۱۳۱۶/۱۸۹۹ دربمبئی چاپ شده ومشتمل است بر ۳۱۷ صفحه

اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شده‌اند شهرتشان بیشتر درشقوق و فنون دیگر بوده است مثلا رضاقلی خان هدایت [۴] مورخ که دراین فصل چند بار نام اورا ذکر کرده ایم (تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ وفات ۱۲۷۸/۲-۱۸۷۱) ومیرزاتقی سپهر کاشانی [۵] ملقب بلسان‌الملك مؤلف ناسخ‌التواریخ و براهین‌العجم. وحاج ملاهادی سبزواری فیلسوف که درسنهٔ ۱۲۱۲/۸-۱۸۹۷ تولد یافته ومقدار مختصری

(۱) رجوع شودبمجمع‌الفصحاء جلد دوم صفحه ۲ — ۱۵۱ (۲) ایضاً ۹ — ۳۴۶ (۳) ایضا صفحه ۹۵ — ۱۸۴ (۴) شرح حالش درپایان جلد دوم مجمع‌الفصحاء است (۵) ایضا جلددوم صفحه ۱۵۶ — ۱۸۱

شعر بتخلص اسرار سروده و در ۱۸۷۵/۱۲۹۵ [۱] رحلت کرده است وغیره ازمیان بقایای دبستان قدیم درعهد جدید قاآنی مهمترین همه‌است و پس از وی یغما وفروغی و شیبانی که هریك جداگانه مذکور خواهند گشت :

۷ ـ قاآنی وفات ۱۲۷۰/٤ ـ ۱۸۵۳

قاآنی باتفاق‌عموم‌مهمترین‌شاعری‌است که‌درقرن‌نوزدهم‌ازایران برخاسته‌تولدش در ۱۸۰۷-۸/۱۲۲۲ در شیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری‌که درپایان کتاب پریشان درج شده و تاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳۶ است) در این هنگام دو سه ماه کمتر ازسی سال داشته است .

شکر که ازیاری یزدان من — جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاریت هیچکس — خاص‌منست آنچه دروهست و بس
جز دو سه‌بیتی‌زعرب و زعجم — کامده جاری بزبان قلم
خاصه که درطی‌عبارت همی — رفته بدان جمله اشارت همی
تا ز حسودان نرسد دق مرا — سخرهٔ باطل نشود حق مرا
رفته ز ماه رجب ایام‌بیست — پنجه و دوسال و هزار ودویست
کم بودازسی دوسه مه سال‌من — لیك بسی خسته بود حال من
بسکه ز غم گوژتراز هاله ام — راست چو پیران نود ساله‌ام
لیك غم من‌غم عشقست وبس — زانکه جز او نیست کسم دادرس
شادی عالم همه دراین‌غمست — عاشق ازاین غم بجهان‌خرم است
غم اگراینست فزونترخوش‌است — بر صفت قند مکرر خوش است
هرکه‌ازاینغم‌بدلش‌پرتوی‌است — درنظرش ملك دوعالم جوی‌است
یارب ازاین غم دل‌من‌شاد کن — وز غم دنیا دلم آزاد کن

دربدوامرحبیب. تخلص داشته

اسمش حبیب است وسابقاً همان‌را تخاص‌قرار داده ودراشعار اوائل عمر بکارمیبرده‌است بعدها که او و میرزا عباس بسطامی که بدواً مسکین تخاص داشته بخدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه‌والی خراسان‌و کرمان‌رسیدند شاهزاده‌زبور بمناسبت‌اسم‌دوفرزند خود اکتای

(۱) رجوع کنید بصفحه ٤ — ۱۳۱ کتاب من‌موسوم به « سالی درمیان ایرانیان » و صفحه ۲ — ۲٤۱ ریاض‌العارفین که تولد اورا در ۱/۱۲۱۵ — ۱۸۰۰ قید میکند ومینویسد درحال‌تحریر ۲/۱۲۷۸ — ۱۸٦۱ حکیم مزبور ٦۳ سال دارد .

قاآن و فروغ‌الدوله [۱] یکی را قاآنی و دیگری را فروغی تخلص داد .

پدرش گلشن

قاآنی درشیراز تولد یافت پدرش میرزا محمد علی نیز شاعر بود وگلشن تخلص میکرد . اگرچه هنگام وفات پدر قاآنی خرد سال بود اما اینکه درکتاب پریشان [۲] مینویسد « هرچند سی سال تمام از مرگ پدرم میگذرد الحال تصور میکنم دو هفته بیش نگذشته است » با عبارتی که قبلا بآن اشاره شد ومؤلف درموقع ختم کتاب پریشان سن‌خودرا نزدیك بسی سال بیان مینمود وفق نمیدهد . درتذکرهٔ دلگشا شرحی راجع بپدر وفرزند مسطوراست اما متأسفانه درنسخهٔ خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و درشرح خیلی مختصری هم که در مجمع‌الفصحاء [۳] دیده میشود بکلی محذوف است .

راجع بحیات کم حادثه وآرام قاآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً بیشتر ایام عمر را درشیراز گذرانیده ومن در بهار ۱۸۸۸ که مقیم شهر مزبور بودم درخانه نواب حیدر علی خان همان اطاقی را مفتخراً منزلگاه خود قرار دادم که قاآنی عادة در آن می‌نشست . چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم در کرمان اقامت داشته . سال های آخر عمرش درطهران گذشت دراین هنگام خودرا کاملا شاعر درباری مسلم معرفی کرد . وفاتش نیز درهمین شهر اتفاق افتاد (۱۲۷۰/٤—۱۸۵۳) آخرین قصاید او گویادوقصیده است درتهنیت ناصرالدین‌شاه‌ازاینکه‌در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ ازسوء قصد سه نفر بابی که کمر بقتلش بسته بودند آسیبی ندیده است این واقعه را در کتاب خود موسوم به « بیانات سیاح » ذکر نموده ام [٤]

هنرهاوعیوب قاآنی

قاآنی یکی ازخوش آهنگ ترین وعذب‌البیان ترین شعرای ایران است و تسلط او برلغات حیرت انگیز است لیکن همت و نیت عالی واصول نجیبه شریفه در گفتارش نیست . نه تنها مردمان مقتدر را هنگام توانائی می‌ستاید و بانها تملق میگوید و چون ضعیف ومعزول‌شدند بدگفته ونکوهش میکند بلکه حاضراست ایهام و کنایات قابل سرزنش‌استعمال کرده حتی خشن ترین هجو وقبیح ترین دشنام نیز در گفتار خود وارد سازد . در قصاید متعدده مفصلا محامد صفات و فضائل اخلاق حاج‌میرزا آقاسی [٥] صدر اعظم محمد شاه را ستوده

---

(۱) مجمع‌الفصحاء جلد دوم ص ۳۹٤ (۲) کلیات قاآنی چاپ سنگی طهران مورخ ۱۳۰۲/٥—۱۸۸٤ صفحهٔ ۳٥ (۳) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ ٤۲٦ (٤) جلد دوم صفحه ٦ —۳۲٥ (٥) دیوان قاآنی چاپ طهران سنه ۱۳۰۲/٥—۱۸۸٤ صفحات ۱۹—۳٥— ٤۰—٤۱—٤۳—۷۰—۸۲—۹٤—۹٥—۱۱٥—۱۲۳—۱۳۰ و غیره .

اما بعداز او قصیدهٔدرمدح امیرکبیر ساخته و اشاره بوزیر معزول کرده گوید :

بجای ظالمی شقی نشستهعادلی تقی که مؤمنان متقی کنند افتخارها

ازکنایات او قصیده ذیل نمونهٔ خوبی است .

خندان خندان دویده پیش من آمد دوخت دولب برلبم که بوسه بزنها
الحق شرم آمدم بدینلب منکر بوسه زدن برلبی چولالهٔ حمرا
کاین لب همچونزلوی من نهسزا بود بر لبکی سرخ ترز خون مصفا
گفتمش ای ترك داده گیر دوصد بوس کز لب لعل تو قانعم بتماشا
روی ترش کردوگفت کبر فروهل کز توتولانکو بود نه تبرا
شاعر و آنگاه رد بوسه شیرین کودك و آنگاه ترك جوز منقا
مادح شاهی تورا رسد که بروبد خاك رهت را بزلف تافته حورا
بوسه بزن مرمرا ز لطفوگرنه نزد بتان سرشکسته گردم و رسوا
در همه عضوم مخیری پی بوسه از سرم اینك بگیروبوسه بزنتا....
بوسه چه باشد که مستحق کناری شاکرم اینك ببوسهٔ تو و لی با....
روی و لبم هر دو نیك درخور بوسند این منو اینك تو یا ببوس لبم یا....
گفتمش ای ترك ترك این سخنان گوی بس کن ازاین غمزورمزوعشوه وایما

لطف زبان قاآنی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش رادر اصل زبان بخوانند خوشبختانه امروز بسهولت میتوان دیوان اورا بدست آورد زیرا که مکرر بطبع رسیده است [۱] من بیشتر بچاپ طهران مراجعه کردهام (۱۳۰۲/۵ -۱۸۸٤)وگاهی هم بنسخهٔ طبع تبریز (۱۸۵۷/۱۲۷۳) و به « منتخباتیکه مخصوص امتحانات فارسی و اخذ درجهٔ افتخار » در کلکته بسال (۱۹۰۷م) چاپ شدهرجوع نموده ام . قاآنی هممثل اغلب شعرای دورهٔ قاجاریه در قصیده وترکیببندمهارت داشته است .

غزل [۲] ذیل فوقالعاده دلپذیر و خوش آهنگ افتاده است .

یارکی مراست رند و بذلهگو شوخ و دلربا خوبوخوشسرشت
طرهاش عبیر پیکرش حریر عارضش بهار طلعتش بهشت
نقش بند روح گوئی از نخست صورت و لبش تا کشد درست

(۱)رجوع شودبفهرست نسخچاپی موزهٔ بریتانیا (تالیف ا . ادواردس سنه۱۹۲۲) ستون۹-۱۳۷
(۲)چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحهٔ ۳۵

لعل پاره را زآب‌خضر شست پس نمودحل با شکرسرشت
در قمار عشق ازمن آن‌پسر برده‌عقل‌ودین‌جسم‌و جان‌و سر
هوش‌و صبرو تاب‌مال و سیم‌وزر قول‌لوطیان هرچه بود گشت
پیش‌از آنکه‌خط رویدش‌زروی بود آن پسر سخت وتند خوی .
و ینك از رخش‌سرزدست موی تاازآن خطم چیست سرنوشت
چون خطش‌دمیدخاطرش فسرد کان صفای‌حسن شد بدل‌بدرد
نکهت رخش بـاغ ورد بـرد غنچـه‌از لبش داغ‌ودرد هشت
موی عارضم داشت رنگ قیر در فراق او شد برنگ شیر
در جـوانیم عمر گـشت پیـر دهر پنبه کرد چرخ‌هرچه‌رشت
خواهم از خدا در همه جهان یك قفس زمین یکنفس زمان
تا بکام دل می خورم در آن بی حریف بد بی نگار زشت
خوش دهد بهار نشأ سرخ مل گه کنار رود گه فراز پل
گه بزیر سرو گه بپای گل گه بصحن باغ گه بطرف کشت
مرد چون شناخت مغز را زپوست هرچه بنگرد نیست غیر دوست
هر کجا رود ملك ملك اوست خواه در حرم خواه در کنشت
چون ملك‌مرا گفت‌کای (حبیب) یك غزل بگو نغز و دلفریب
پس از آن غزل او برد نصیب زرع‌زآنکس‌است‌کز نخست کشت
زین عابدین زیب مجد و جاه بندهٔ امیر نیکخواه شاه
ملك را شرف خلق را پناه هم ملك لقا هم ملك سرشت

همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت انگیز است [۱]

بنفشه‌رسته اززمین‌بطرف جویبارها ویا گسسته‌حورعین‌ززلف‌خویش‌تارها
زسنگ‌اگر ندیدهٔ‌چه‌سان‌جهدشرارها ببرگهای لاله بین میان لاله‌زارها
که‌چون‌شراره‌میجهدزسنگ کوهسارها

و ابیاتی که در مدح میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته بهمان پایه میرسد [۲]

نسیم خلد میوزدمگر زجویبار ها که‌بوی‌مشك‌میدهدهوای‌مرغزارها
فراز خاك وخشتها دمیدسبز کشتها چه کشتها بهشتها نه ده نه صدهزار ها

(۱) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحهٔ ۳۰۹ (۲) ایضا صفحهٔ ۱٦

بجای مبالغه های دور از ذهن و غالباً غیر مفهومی که پیش شعرای ایران عزیز و گرامی است قاآنی ترجیح میدهد که شعر خود را بنکات عادی ورسوم متداوله زینت بدهد مثلا در ابیات ذیل [۱] بآداب ورسوم مختلفهٔ که عامهٔ خلق در عید نوروز مجری میدارند اشاره میکنند :

عید شد ساقی بیا در گردش آور جامرا — پشت پازن دور چرخ و گردش ایام را
سین ساغر بس بودای ترك مارا روز عید — گو نباشد هفت سین [۲] رندان درد آشام را
خلقرا بر اب حدیث جامهٔ نو هست و من — از شراب کهنه میجویم لبالب جام را
هر کسی شکر نهد برخوان و برخواند دعا — من ز لعل شکرینت طالبم دشنام را
هر تنی را هست سیم و دانهٔ گندم بدست — مایام من دانهٔ خال تو سیم اندام را
سیر برخوانست مردم راو من از عمر سیر — بی دلارا می که برده است از دلم آرام را
پسته و بادام نقل روز نوروزاست و من — باب و چشمت نخواهم پسته و بادام را
عود اندر عید میسوزند و من تا لان چو عود — بی بتی کز خال هندو رهزند اسلام را
یکدگر را خلق میبوسند و من زین غم هلاك — گر چه پرسد دیگری آنشوخ شیرین کام را
سر که بر دستار خوان خلق همچون سر که درست — میکند بر ماترش رنگین رخ گلفام را
خلق را در سال روزی عید و من از چهر شاه — عید دارم سال و ماه و هفته صبح و شام را
لاجرم این عید خاص من که بادا پایدار — گرو و فرش بشکنند بازار عید عام را

قاآنی یکی ازشعرای معدودی است که اوضاع عصر و اختصاصات زبان را عمداً در گفتار خود درج نموده حتی بعضی لهجه‌ها و تلفظات ناقص را نیز نمایش داده است مثلا مکالمهٔ میان پیر و کودك خرد سال که زبان هردو نیم لال بوده است. عین این اشعار را ذیلادرج میکنیم [۳]

اشعار گنگیه قاآنی

پیرکی لال سحر گاه بطفلی الکن — میشنیدم که بدین نوع همی راندسخن
کای ززلفت صصصبحم شاشاشام تاریك — وی زچهرت شاشاشامم صصصبح روشن
تتتریاکیم و از ششششهد لالبت — صصصبر و تاتاتابم رررفت از تتتن

(۱) چاپ طهران صفحهٔ ۱۴ - ۱۵ (۲) هفت سین . معمول است که در عید نوروز هفت چیز را که نام آنها بحرف سین شروع شود فراهم میاورند از قبیل سنبل - سیب - سوسن - سیم - سیر سرکه و سپند . (۳) مراجعه شود بکتاب من « سالی درمیان ایرانیان » صفحه ۱۹-۱۱۸ و صفحهٔ ۶-۳۴۵ از کتاب سابق الذکر قاآنی

طفل گفتا ممن را توتو تقلید مکن　　گگگمشو زبرم ای کککمتر اززن
میمیخواهی مممشتی بککات بزنم　　که بیفتد ممغزت میمیان ددهن
پیر گفتا ووالله که معلوم است این　　که که زادم من بیچاره ز مادر الکن
هههفتاد وهشتادو سه‌سال است فزون　　گگگنگ و لالا لم ببخلاق زمن
طفل گفتا خخداراصصصد بارششکن　　که برستم بجهان از مللال و ممحن
ممن‌هم گگگنگم ممثل توتوتو　　توتوتو هم گگگنگی ممثل ممن

کتاب پریشان

قاآنی علاوه بر دیوان اشعار مجموعهٔ حاوی قصص و پند و نصایح بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است و در خاتمه ۳۳ فقره نصایح خالی از اساس و دور از وجدان و مبنی بر خیانت و دغل بپادشاه و شاهزادگان درج‌نموده است . کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیز هست درکلیات‌چاپ طهران از صفحهٔ ۱ تا صفحهٔ ٤٠ را فرا گرفته و چندین چاپ دیگر دارد که مستر ادواردس درفهرست[1] خود از آنها نام میبرد .

۸— فروغی — متوفی بسال ۱۲۷٤/۱۸۵۸

سابقاً اشاره بمیرزا عباس فرزند آقا موسی بسطامی کردیم و گفتیم که بدواً مسکین‌وبعدها فروغی تخلص مینمود . گویند قریب بیست‌هزار شعر گفته اما پنجهزار بیت ازآن‌را انتخاب نموده و در پایان کلیات قاآنی چاپ طهران (۱۳۰۲/۵-۱۸۸٤) ملحق ساخته اند .

تمایل بتصوف

درحقیقت همان‌رابطهٔ که میان‌دوشاعر بوده اکنون میان دیوان آنها موجود است . علی‌الظاهر بعکس‌قاآنی فروغی بغزل میل داشته در هرحال منتخبات سابق‌الذکرتمام غزلیات است مطابق شرح حال مختصری که بغزلیات منتخبه اش افزوده اند در پیروی طریقه تصوف مثل بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج درعهود سابقه بذل همت‌و کوشش کرده‌است واز این جهت طرف سوء ظن و تعقیب‌متشرعین گردید .

سه بیت از اولین غزلیکه درمنتخبات دیوانش دیده میشود بنظرم برای معرفی اوکافی باشد :

(۱) ستون دوم ۹-۲۳۷

کی رفتهٔ ز دل که تمنا کنم ترا | کی بودهٔ نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکردهٔ که شوم طالب حضور | پنهان نگشتهٔ که هویدا کنم ترا
باصد هزار جلوه برون آمدی که من | باصد هزار دیده تماشا کنم ترا

۹ــ یغمای جندقی

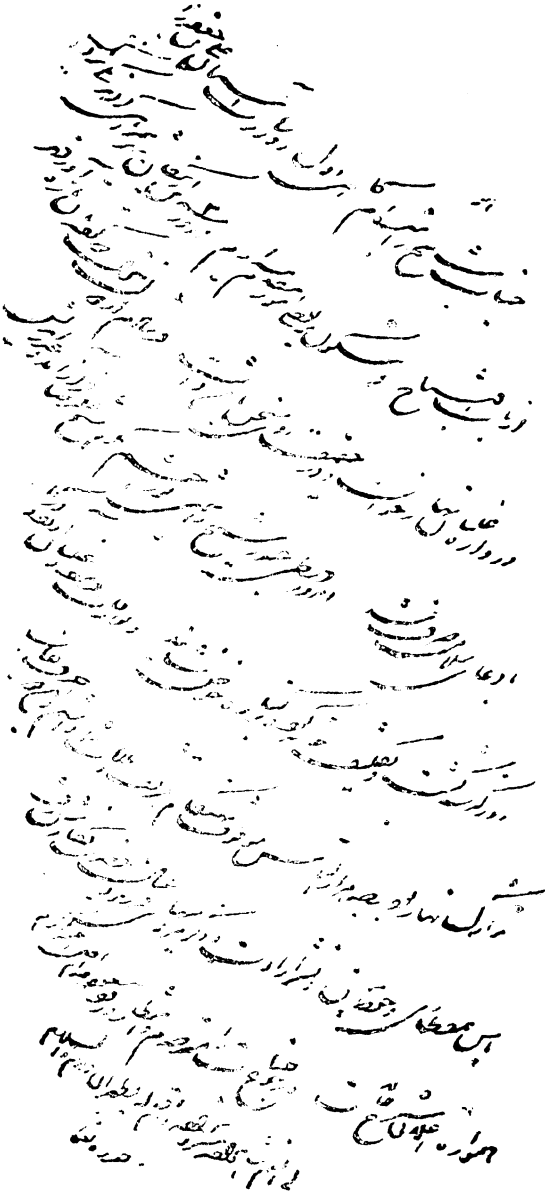
میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر بواسطهٔ افراط درهزل اشتهار دارد و فحش مخصوص او عبارت زن قحبه بود. آخرین شاعری است که صاحب مجمع الصفحاء [۱] قبل از شروع بشرح حال خود ازاو ذکری میکند. یغما مدتی منشی مردی تند خو و هرزه دهان موسوم به ذوالفقار خان سمنانی بود و گویند محض مشغولیت خاطر و جلب رضای او این غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریه را سروده و مجموعهٔ آنرا سرداریه نام گذارده است [۲] هرچند یغما مقدار کثیری اشعار جدی و مراسلات دلپذیر وشیوا ازخود بیادگار گذاشته وهمه درکلیات بزرگ او درسال ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ درطهران بطبع رسیده لیکن شهرت نام یا ننگ او مبتنی برهزلیات اوست.

مؤلف تذکرهٔ دلگشا [۳] فقط سه سطر ازاحوال اومینویسد و اورا « شخصی مهربان و دوست داشتنی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابداً فکر جمع آوری آثار خود نیست » معرفی مینماید. قاآنی بسبك خاص خود بر یغما حمله برده و اشعار افراط آمیز پراغراق ذیل را درحق وی سروده است [۴]

محتویات کلیات یغما کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای ذیل است :

الف ــ نثریات (ص ۲ــ ۱۴۵) که عبارت است از مکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان متأسفانه تا حدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند. مطالعهٔ دقیق این مراسلات البته نکات بسیار راجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان و اقوام نامعلوم است و بعضی از آنهابه پسرانش میرزا اسمعیل متخلص به هنر و میرزا احمد صفائی و میرزا محمدعلی خطر و میرزا ابراهیم دستان نوشته شده است و قسمتی هم بر حالی که کمابیش شهرت

(۱) جلد دوم صفحهٔ ۵۸۰ (۲) این اشعار که درکلیات چاپ طهران ۱۲۸۳/۷ — ۱۸۶۶ از صفحهٔ ۲۰۴ تا ۲۱۷ را فرا میگیرد معذلك قسمتی از هزلیات یغماست. (۳) نسخه خطی من (۴) صفحهٔ ۳۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۳۰۲/۵ — ۱۸۸۴ چون مشتمل برهجو بود حذف شد (مترجم).



خط نیما

و قدرتی داشته‌اند نگاشته شده و اسم آنها مذکور است در خیلی از این مراسلات سعی نموده که بپارسی خالص نامه نگاری کند و از لغات عربی اجتناب بنماید و برخی از مکتوب ها که موسوم به نامهٔ بسیطهستند باسلوبی بسیارساده نوشته‌شده‌اند.

ب - شعر :

۱ - غزلیات قدیمه(ص۱٤٦ -۱۸۳)

۲ - غزلیات جدیده (ص۱۸٤ - ۲۰۳)

۳ - سرداریه که سابقاً ذکر کردیم (۲۰٤ - ۲۱۷) بشکل غزل و باتخلص سردار ساخته شده است.

٤ - قصابیه (ص۲۱۸ - ۲۳۱) که از حیث شکل ومحتویات باسرداریه شباهت دارد و بتخلص قصاب سروده گشته.

٥ - کتاب احمد (۲۳۲ - ۲٤۷) شبیه بدوقسمت سابق‌الذکر بتخلص احمد.

٦ - مثنوی خلاصة‌الافتضاح (صفحه ۲٤۸-۲٦٥) درشرح یك واقعهٔ بدنامانه و قبیحی که در حاشیه صفحهٔ ۲٤۸ کیفیت آن یادداشت شده است.

۷ — مثنوی شکوك الدلیل (صفحه ۲٦٦ - ۲۸۰) بوزن شهنامه که ظاهراً مدح و باطناً هجو سید قنبر نام روضه خوان است که یغما اورا رستم السادات می خواند.

۸ - مراثی در مصیبت ائمهدی علیهم السلام (صفحه ۲۸۲ - ۳۰۱)

۹ - ترجیع وترکیب بند (صفحه۳۰۲- ۳۳۱) که بیشتر موضوعهای پست ودنی را تشریح مینماید.

۱۰ - قطعات (۳۳۲ - ۳٥٥) اکثر هجو و هزل و شرح مطالب قبیح است.

۱۱ - رباعیات (صفحهٔ ۳٥٦ - ۳۸۹) که همچنین پست ووقاحت‌آمیزاست

هجویات یغما

غزلیات جدید وقدیم ومراثی ومصیبت نامه هائی که در نمرهٔ ۱ - ۲ - ۸ ذکر شد قسمت جدی و معتبر دیوان یغما را تشکیل میدهد و تقریباً یك ثلث کلیات او میشود. اما باستثنای نمرهٔ ۷ که بزحمت میتوان آنرا پذیرفت بقیهٔ دیوانش نه قابل‌چاپ و نه سزاوار ترجمه است. عبارت‌زن قحبه که فحش مخصوص شاعر است و حتی خودش هم معمولا بآن صفت خوانده میشود هر چند عبارت مطبوع ولطیفی نیست اما نسبت بلغات دیگر که بکار میبرد

مطبوعیت ولطافت محض محسوب است . ازطرف دیگر اشعار جدی ومراثی او دلالت دارند که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد وقدرت او در عالم الفاظ از قاآنی بیشتر بوده اما آهنگ ولهجهٔ او را فاقد است.

مراثی مذهبی یغما

یغما ظاهراً مبتکر سبکی درمرثیه سازی است که آن را نوحهٔ سینه زنی میگویند تا چندی پیش گمان میکردم این یکی از سبکهائی است که بعد ازانقلاب ۱۹۰۵/۶ درایران ظهوریافته ودر کتاب خودموسوم به « مطبوعات و شاعری ایران جدید » نمونه های چندی از آن ذکر نمودم . اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که یغما به همان طرز ساخته است .

نوحهٔ سینه زنی

میرسد خشک لب ازشط فرات اکبرمن سیلانی بکن ای چشمهٔ چشم تر من
نوجوان اکبر من نوجوان اکبر من
کسوت عمر توتا این خم فیروزه نمون گیتی ازنیل عزا ساخت سیه معجر من
لعلی آورد بخون نوجوان اکبر من
تاابد داغ تو ای زادهٔ آزاده نهاد از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من
نتوان برد زیاد نوجوان اکبر من الخ

وله ایضاً

شکوه ازچرخ ستمگرچکنم گر نکنم گله ازگردش اختر چکنم گر نکنم
چکنم گرنکنم چکنم گر نکنم
غم عباس بلا کش چه کشم گرنکشم ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکنم
چه کشم گر نکشم چکنم گرنکنم الخ

وله ایضاً

درشبت پوشیده بینم روز محشر آفتاب وز صباحت آشکارا شام دیگر آفتاب
آفتاب بازسر کش آفتاب آفتاب بازسر کش آفتاب
سست ازین سخت ابتلاذرات را بالاوپست شرم کن آخر نهٔ از ذره کمتر آفتاب
هرچه هست بازراه ازکاردست آفتاب بازسر کش آفتاب الخ

وله ایضا

کوه وصحرا خصم وشاه کم سپه تنها دریغ قلب ایمان را شکست ونصرت اعدا دریغ
وادریغ نصرت اعدا دریغ وادریغ نصرت اعدا دریغ

آه کز بی دولتان دین بدنیا باخته پادشاه کشور دین خسرو دنیا دریغ
تاخته گشت کارش ساخته وادریغ نصرت اعدا دریغ الخ

وله ایضاً

محشری بینم عیان درهفت کشور آسمان شام عاشوراست این یاصبح محشر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر آسمان باچنین دوران نگردی کاش دیگر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان الخ

وله ایضاً

زین مصیبت نه همین از خاکیان ماتم بپاست چار ارکان شش جهة تا نه فلك ماتم سراست
کی رواست سرنگون گردی فلك کی رواست سرنگون گردی فلك
نعرهٔ جن و ملك در ماتم فخر امم از ثری تا هم ثریا از ثریا تا ثراست
از قدم تادم شام عدم کی رواست سرنگون گردی فلك

وله ایضاً

هفته کین مه شر سال دغل قرن دغاست شب غم روز ستم شام الم صبح عزاست
خون هدر مال هباست خون هدر مال هباست
فتنه بیدار و امان خفته و خصم از در کین دسته بی شحنه و خوان چیده و فرمان یغما است
ترکتازان بکمین خون هدر مال هباست ، الخ

وله ایضاً

زادهٔ زهرا بکام زادهٔ مروان نگر این بخواری آن بعزت این ببین و آن نگر
آه آه گردش دوران نگر آه آه گردش دوران نگر
آل مروان تیغ بر کف آل یس نقد جان نفی حق اثبات باطل کفر بین ایمان نگر
زین و آن گر نظر داری عیان آه آه گردش دوران نگر ، الخ

این آخرین قسمت از حیث شکل خیلی نزدیك است به نمرهٔ ۱۹ که در کتاب « مطبوعات وشعر ایران جدید» خود درج کرده ام . اشعار فوق از لحاظ شکل دارای اهمیت هستند. نوحهٔ معمولی ذیل که ترجیع ندارد وقسمتی از آن بزبان عادی ومکالمات رایجه ساخته شده خیلی ساده و زیبا است . از ۱۹ شعر آن فقط ٦ بیت انتخاب می نمایم.

دلم از زندگانی سخت سیره — بمیرم هر چه زودتر باز دیره
زنان را دل سرای دردو مانم — تـن مـردم نشان تیغ و تیره
پسر درخون طپان دخترعزادار — برادر کشته و خواهـر اسیره
بکام مادران لخت جگر خون — بحلق کودکان خوناب شیره
اسیران را بجای اشك و افغان — شرر در چشم و آتش درضمیره
خروش تشنه کامان زیر و بالا — ز خـاك تیره تا چـرخ اثیره

هجو سرائی و تقدس

جای حیرت است که شعرائی هجاو و هزال مثل یغما و قاآنی دارای اینقدر ارادت و اعتقاد نسبت به پیشوایان دین خود بوده باشند. علامت اعتقاد ومحبت آنها درعدهٔ قلیلی ازقصایدشان ظاهراست شایدورلن[1] نزدیکترین نظیری باشدکه در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت .

سپهر وهدایت و شیبانی

ازسایرشعراء زمان ناصرالدین شاه که قتلش (اول می ۱۸۹۶) نخستین شکوفهٔ انقلابی بود که ده سال بعدکاملا ثمرداد . دو نفر را بایستی شمرد . یکی میرزا محمد تقی کاشانی متخلص بسپهر دیگرمیرزارضاقلی خان هدایت اما این دونفرهم بیشتر شهرتشان درتاریخ نگاری است لهذا درفصل بعد احوالشان را خواهیم نگاشت هر چند درمجمع الفصحاء اسم هر دو مذکور است [2] شاعر دیگر که بی اهمیت نیست ابوالنصر فتح الله خان شیبانی کاشانی است که نخبهٔ اشعار اورا دراختر اسلامبول بسال ۱۳۰۸/۱ — ۱۸۹۰ [3] بطبع رسانیده اند وشرح مفصلی ازاحوالش درمجمع الفصحاء مسطور است (۲۲۴-۲۴۵) اگر گنجایش بودعدهٔ کثیری برجمع این شعراء میتوانستیم بیفزائیم . اما فقط بذکر مهمترین آنها اکتفا شده وحتی حق آن چند نفرهم ادا نگردیده است .

---

(۱) ورلن Verlaine شاعر فرانسوی که از ۱۸۴۴ تا ۱۸۹۶ میلادی زندگانی میکرده است «مترجم» (۲) رجوع کنید بجلد دوم صفحه ۱۵۶/۱۸۱ شرح حال سپهر — وصفحهٔ ۵۸۱ — ۶۷۸ شرح حال هدایت . این مجموعهٔ بزرگ در ۱۲۸۸/۲ — ۱۸۷۱ خاتمه یافته است. (۳) بسعی اسمعیل ناصری قراچه‌داغی چاپ وباهتمام میرزا رضاخان که بعدها ارفع الدوله لقب یافت نشر گردیده است عدد صفحاتش ۳۱۲ است .

دبستان جدید شعرای بعد از انقلاب

راجع بدبستان جدید ادبی که شعرای آن مولود انقلاب ۱۹۰۶ وسالیان بعد هستند در کتاب جداگانه موسوم به « مطبوعات و شاعری ایران جدید » [۱] سخن رانده ام و در آنجا تفصیل بقدری است که دراین کتاب گنجایش نقل نیست .

دخو ، عارف ، اشرف بهار

مهمترین این شعرای معاصر عبارتند ازدخو [دهخدا] قزوینی- عارف قزوینی — سید اشرف گیلانی — بهار مشهدی — دخوظاهراً جوانتر ومهمتر ازهرچهاراست اگرچه گمان ندارم این اواخر شعر زیادی گفته باشد قوت قریحهٔ شعری او ازدوقطعهٔ که در نمرهٔ ۳ و ۱۴ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود می افتد . یکی ازآنها بردیف «آ کبلای» است و دیگری که بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی صاحب جریدهٔ صوراسرافیل سروده شده قطعهٔ نخستین درجریدهٔ صوراسرافیل مورخهٔ ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده ودومین در ۸ مارچ ۱۹۰۹ منتشر گردیده است. بهار ملقب بملك الشعراء صاحب جریدهٔ نوبهار (که بعداز توقیف بنام تازه بهار مجدداً انتشار یافت) گویندهٔ چندین قصیدهٔ زیباست که (تحت نمرهٔ ۲۰ و ۳۴ و ۳۶ و ۴۷) در کتاب سابق الذکر چاپ شده است . اما اشعارعارف درنمرهٔ ۳۳ و گفتار اشرف درنمرات ۴ - ۷ - ۹ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۷ مندرج است . گمان ندارم که آثاراین شعراء وسایر گویندگان بعد ازانقلاب مستقلا درمجموعهٔ طبع شده باشد . فقط گاه گاهی درجراید مختلفه خاصه صور اسرافیل و نسیم شمال ونوبهار انتشار یافته و بایستی از آنها جمع آورد . جراید کنونی هم یك ستون مخصوص بعنوان ادبیات دارند که این قبیل اشعار درآنها درج میگردد . سابقاً بتفصیل این نکتهٔ مهم را روشن ساختم که شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن درذوق دائم التزاید عامه سروده شود و افکار روز افزون ملت را منعکس سازد و بمدح ممدوحین انفرادی وستایش شاهزادگان و وزراء ونجبا اختصاص نیابد . [۲]

مرحوم ادیب الممالك

دراینجا لازم است راجع بیکی ازشعرائیکه جدیداً فوت کرده وآثارش در نظر هموطنانش قدر و قیمتی عظیم دارد اما

---

(۱) چاپخانهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۱۴ صفحه XI + ۳۵۷ با پنج صفحه دیباچه فارسی

(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۳۰۲ قبل .

در دسترس نیست کلمهٔ چند گفته شود. این شاعر میرزا صادق نوادهٔ قائم‌مقام[1] معروف است لقبش ادیب‌الممالك و تاریخ وفاتش ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵[۲۱ فوریه ۱۹۱۷] است . سه منبع برای کسب اطلاع ازاحوال اودردست دارم ، (۱)شرحی که در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹ ر[2] راجع بشعرای جدید ایران مندرج است (صفحه ۳۹-۵۰)(۲)شمهٔ که در نمرهٔ بیستم دورهٔ قدیم‌کاوه مورخه ۱۵ آپریل۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رسالهٔ که درچاپخانه کاویانی بتاریخ ۱۹۲۲/۱۳٤۱ توسط‌خان‌ملك حسینی ساسانی پسر عم ادیب الممالك بطبع‌رسیده و در آن اعلام گردیده که ناشر رساله میخواهد اشعار اورا جمع و نشر نماید و تقاضا دارد هر کس نسخهٔ از اشعار ادیب‌الممالك را که دراین رساله مندرج نیست دارا باشد نزد او بفرستد که بطبع برساند .

خدمات‌اودرروزنامه نگاری

مختصری ازحالات ادیب‌الممالك را در کتاب « مطبوعات و شعرایران جدید » بمناسبت ذکر جرایدی که بقلم اونشر میشده درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه طبع گردیده عبارتند ازادب منطبعهٔتبریز (۳۷-۳۸) و مشهد (صفحه۳۸)وطهران (صفحه ۳۹) که‌ازسنهٔ ۱۳۱٦ تا ۱۸۹۸/۱۳۲۲-۱۹۰۵ را شامل است . دیگرروزنامهٔ ارشاد منطبعهٔ باکو که بترکی و فارسی بکمك احمد بیك آقایف قرا باغی منتشر میشده است . دیگر روزنامهٔایران سلطانی(صفحه ۸۸-۹۱) که‌درسنهٔ۱۳۲۱ ٤-۱۹۰۳ در آن شرکت جسته است . دیگر عراق عجم صفحهٔ ۱۱۸ - ۱۱۹ که در سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ نشر میداده و بالاخره روزنامهٔ مجلس (صفحه۳ - ۱۳۲) که درسال ۱۹۰٦/۱۳۲٤ درآن چیز مینوشته است یکی از مشهور ترین اشعارش هم درصفحهٔ ۳۰۰-۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است .

ادیب‌الممالك درسال ۱۲۷۷/۱-۱۸٦۰ متولد شد نسبش بسه‌درجه بمیرزاعیسی قائممقام وبسی وپنج درجه بامام زین‌العابدین [ع] می پیوست در سال ۱۳۰۷/۹۰-۱۸۸۹ درتبریز بخدمت حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی رسیده و بمناسبت نام اوتخلص

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۳۱۱-۳۱٦ قبل (۲) بعد از تحریر این قسمت دوستم میرزا سلمان اسدی مرابیك مقاله متوجه کرد که راجع باحوال ادیب‌الممالك در مجله‌ارمغان «شماره‌اول‌سال سوم صفحه ۱۵-۲۵ » مندرج است .

خودرا ازپروانه بامیری مبدل ساخت. در ۱۳۱۱/٤-۱۸۹۳ باتفاق امیر نظام بکرمانشاهان و کردستان سفر کرد . در ظرف دوسال بعد ازآن تاریخ (٦-۱۸۹٤) در طهران جزء اجزاءدارالترجمه دولتی بود امادرصفر ۱۳۱٤ (جولای اگست۱۸۹٦) باز باامیر نظام بآذربایجان مراجعت کرد ودر آنجاکلاهرا بعمامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لقمانیه تبریز گردید . و روزنامهٔ ادب را شروع کرد و چنانکه گفتیم در مشهدو طهران آنرا ادامه داد . در ظرف سال ۲۰-۱۳۱۸/۰۲-۱۹۰۰ در قفقاز و خوارزم (خیوه) سفر نمود و سپس بمشهد مسافرتی کرد و در آخر سال ۱۳۲۰ (مارچ ۱۹۰۳) بطهران مراجعت نمود در دوسال بعد ۲-۱۳۲۱/٥-۱۹۰۳ نویسندهٔ مهم و محرر درجه اول روزنامهٔ ایران سلطانی گردید . در سنه ٦/۱۳۲۳-۱۹۰٥ مدیر جریده ارشاد باکوشد . در ۱۹۰٦/۱۳۲٤ نویسنده روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود . و در ۱۹۰۷/۱۳۲٥ روزنامهٔ عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجمین واحرار شرکت جست. و بریاست عدلیه عراق منصوب شد. بعد ها همین سمت را در سمنان یافت . دختر منحصر بفردش در ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ بدرود زندگانی گفت . دو سال بعد بمدیریت روزنامهٔ نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳٥ / ۱۷ - ۱۹۱٦ ریاست عدلیهٔ یزد را باو دادند. اما چیزی نگذشت که بطهران آمد و در سن ٥۸ سالگی وداع جهان گفت [۱]

سنجش شاعری او

بنا بر رأی خان ملك که پسر عم و همصحبت اوست اهمیت خاص اشعار او نه فقط در سبك بدیع و مبتکرانه اوست بلکه در حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران درسنوات پرحادثه ۱۹۰٦-۱۹۱۲ میکند . گویند پس از سوزنی سمرقندی [۲] که از قدماست تا حال کسی در هجو بادیب الممالك نرسیده است . خان ملك در رسالهٔ که منتشر ساخته مطلع تمام قطعاتی را که از ادیب الممالك در دست دارد طبع نموده و عدد ابیات هر قطعه شعر را نیز درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که دردسترس او نیست دعوت نموده که قبل از جمادی الاولی ۱۳٤۲ (دسامبر ۱۹۲۳) نزداو بفرستند تا در تاریخ معین بطبع دیوان نسبة کاملی اقدام نماید . روز نامهٔ کاوه

---

(۱) این تواریخ از رسالهٔ خان ملك گرفته شده است صفحه ٤ - ٦ (۲) رجوع کنید بجلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۳- ۳٤۲

ابیات ذیل را از یکی از قصاید او که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است ومفاد آنرا بامضمون قصیدهٔ شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست مغول [۱] سروده و اشعار انوری راجع بحملهٔ طوایف غز [۲] و گفتارحافظ نسبت بهحرص وطمع تیمور [۳] مقایسه نموده است .

چون بره بیچاره بچوپانش نپیوست — از بیم بصحرا درنه‌خفت ونه‌بنشست
خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست — شد برهٔ ما طعمهٔ آن‌خرس زبر دست
افسوس برآن برهٔ نو زادهٔ سرمست — فریادازآنخرس کهن‌سال‌شکمخوار

در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹ J صفحهٔ ٤٤ دوازده فقره تألیف او نام برده شده‌است که‌ازجمله دیوان عربی و دیوان فارسی ومجموعهٔ مقامات و فرهنگ منظوم‌وسفرنامه‌ها وچندین کتاب در نجوم وجغرافی وعروض‌وسایر علوم است .

---

(۱) جلددوم تاریخ‌ادبیات‌ایران‌صفحه۲۹-۳۰(۲) ایضاصفحه۹-۳۸٤ (۳)اشاره‌است‌بشعرمعروف‌حافظ

« فغان کین‌اولیان‌شوخ‌شیرین کارشهرآشوب — چنان بردندصبرازدل که ترکان خوان یغما را »

ولی این کنایه خیلی مبهم و تردید پذیر است

فصل هشتم

مذهب شیعه و مقتدایانش

مجتهدین و ملاها

مذهب شیعه

یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعهٔ مذهب شیعه درعهد صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاها بود که سیاحان اروپائی غالباً از آنها بطایفهٔ کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست اما باز استعمالش در بارهٔ ملاهای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تا در حق علماء سنی زیرا که این زمرهٔ اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باوامر قرآنی و آگاه از قوانین شرعی و مثل ملاهای شیعه مدعی هیچ قدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند .

اصل اجتهاد

اختلاف عملی بزرگی که فیمابین علماء سنی و شیعه دیده میشود در موضوع اجتهاد است . که عبارت باشد از کشف و ترویج آمرانه حقایق جدیدهٔ مذهبی مبتنی بر فهم کلام الله مجید و احادیث و اخبار که باسعی و جهد فوق العاده بآن نائل گردیده باشند جملهٔ اخیر معنی تحت اللفظی کلمهٔ اجتهاد است در عربی[1] کسی که باین مقام نائل شده باشد مجتهدش می نامند . ورتبه اش تقریباً بپایه یکنفر کاردینال در مذهب کاتولیك مقابل میگردد . اما در میان اهل تسنن این قبیل مقامات وجود ندارد و معتقد ند که بعد از وفات مؤسسین چهار گانه مذاهب آنها باب الاجتهاد (بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسسین یا ائمه مشارالیهم از اینقرارند : ابوحنیفه (وفات ۱۵۰/۷۶۷) مالك ابن انس [وفات درحدود ۱۷۹/۷۹۵] الشافعی [وفات ۲۰۴/۸۲۰] و احمد بن محمد بن حنبل [وفات ۲۴۱/۸۵۵] از اینقرار باب اجتهاد که بعقیدهٔ شیعیان هنوز هم بر روی خلق گشاده است بعقیدهٔ اهل سنت متجاوز از هزار سال است که انسداد یافته . و مذهب تشیع اگرچه ازجهات

---

(۱) باصطلاح علمای شیعه اجتهاد استفراغ وسع است در تحصیل ظن باحکام شرعیه ازادله اربعه (کتاب و سنت و اجماع ودلیل عقل) مترجم

دیگر نسبت بتسنن محدود تر و سخت تر است اما از جهة اجازهٔ اجتهادخیلی بیشتر از تسنن قابل انعطاف و مستعد توافق و تطابق است .

جلب کردن علوم دینیه مردمان صاحب قریحه‌وجاه‌طلب‌را

بطوریکه در طی این فصل مبرهن خواهد شد قدرت ومقامی که این ملاها در عهد صفویه احراز کرده‌بودند جوانانی‌را که در خود قریحهٔ ذاتی و استعداد لازمه برای شعروادب و سایر علوم میدیدند از آن راه بر گردانده و بعلوم دینیه مشغول مینمود . تاحدی قلت شعراء و کثرت علماء دینی در زمان صفویه منوط و منتسب باین نکته است . مجالی برای اهل‌العمائم پیدا شد . پادشاهان صفویه که خود را باکمال شعف«کلب آستان ائمهٔ اطهار یا خادم مذهب اثنی عشریه» لقب میدادند مدارس متعدده بنا گذارده و دائر کرده بودند وهرطالب‌العلم‌فقیروگرسنه که بیکی از مدارس مذکوره آمدو رفت داشت بلاشك‌منتظر بودبالاخره‌مجتهدی بزرگ گشته‌کلید حیات وممات خلق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شود که تقریباً با جلال پادشاهان تساوی داشت .

دست‌نیافتن‌بر روحانیون

هیچ طبقهٔ ازطوایف اجتماعی ایران بقدر ملاها از دسترس خارجیان دور نیست‌هر کس زبان فارسی‌خوب بداندخواهد توانست نه تنها با طبقهٔ حاکمه و صاحبمنصبان دولتی که باعادات و افکار اروپائیان انس و الفتشان بیش از سایرطبقات است آمیزش کند بلکه باتجارو کسبه‌وصنعتگران و ملاك و دهقانان و درویشان‌و بابیان و بهائیان‌و متصوفین و غیره نیزخلطه‌ومعاشرت بیابد اما قلیلی از اروپائیان توانسته‌اند که‌با روحانیون صمیمیت وآمیزش پیدا کنند.

قصص‌العلماء

برای فهم زندگانی خاص وعزلت گزینی و معاش این‌طبقه تا جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط‌القدر و جدیدالتألیف موسوم بقصص‌العلماء[۱] نمیتوان بدست‌آورد . مؤلف این کتاب‌محمد بن سلیمان تنکابنی است که در ۱۲۳۵/۲۰–۱۸۱۹ تولد یافته وقصص‌العلماء را درظرف سه ماه وپنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰/۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ بانجام رسانیده است . این تألیف شامل شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء شیعه از قرن چهارم تاقرن

(۱) من دونسخه چاپ سنگی از این کتاب دارم یکی دومین‌چاپ‌طهران مورخه‌صفر ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۸۸۶) دیگری مورخه ۱۳۰۶/۹ –۱۸۸۸ چاپ‌لکنهور (ظاهراً)

سیزدهم هجری [قرن دهم تا نوزدهم مسیحی] است و هیچ ترتیب صحیحی نداردنه بسیاق الفباء اسامی مرتب گردیده است نه بر حسب تقدم زمانی.

مصنف شرح حال خودرا در مرتبهٔ چهارم قرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و ۱۶۹ جلد از مؤلفات خودرا نام برده غیر از شروح و تحریرات مختلفه دیگر. سابقاً قسمتهائی از این کتاب را که راجع بشیخیه و بابیه بوده مطالعه کرده بودم و در ایام تعطیل عید پاك سال ۱۹۲۳ یکبار آن کتاب را از اول تا آخرخواندم و ازمیان مطالب بیهوده وخزعبلات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبها کسب کردم که در کتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هر چند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل از اینکه دنبالهٔ کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی می نگارم

علم الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان وقائدین ونقله و روات اخبار] قسمت مهمی ازعلم فقه راتشکیل میدهد. زیرا که این قسم معلومات برای پی بردن بصحت و سقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری در دست است.

علم الرجال

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال را که عبارت باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ الطایفه [متوفی بسال ۱۰۶۷/۴۶۰] چاپ کرده [۱] و چهار کتاب دیگررا هم دارای همان درجهٔ اهمیت میشمارد. از اینقرار اسماء الرجال تألیف شیخ احمد بن علی النجاشی [۲] [متوفی بسال ۱۰۶۳/۴۵۵] ـ معالم العلماء تألیف محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی [متوفی بسال ۱۱۹۲/۵۸۸] ـ ایضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف بن مطهر الحلی [تاریخ تولد ۱۲۵۰/۶۴۸ تاریخ وفات ۱۳۲۶/۷۲۶] و لؤلؤة البحرین [۳] که دارای جنبهٔ اخصی است و موضوعش احوال علماء بحرین و مصنفش یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرینی است [متوفی بسال ۱۱۸۷/ ۴ـ ۱۷۷۳]. کتاب دیگر که ازجهت اختصاص بیك محل نظیر تألیف سابق الذکر است. امل الامل فی علماء جبل عامل تألیف محمد بن حسن بن علی... الحر العاملی است که درسال ۱۰۳۳/۴ـ۱۶۲۳ تولد یافته و کتاب خودرا در ۱۰۹۷/۱۶۸۶ برشتهٔ تحریر کشیده است. تمام این کتب بعربی است. اما یکی از قدیمترین کتب

(۱) چاپ بیبلوتکا ایندیکا (۲) دربمبئی بسال ۱۳۱۷/۱۹۰۰-۱۸۹۹ چاپ سنگی شده در کشف الحجب تاریخ وفات مؤلف درسنهٔ ۴۰۵/ ۱۰۱۴ ثبت شده رجوع کنید بصفحات بعد. (۳) چاپ سنگی بمبئی d. n.

رجال بفارسی است و در ۱۵۸۲/۹۹۰ تألیف شده و بهیچوجه شایسته نیست که از نظر دور گردد.

مجالس المؤمنین

این کتاب موسوم است بمجالس المؤمنین سید نورالله بن ـ شریف المرعشی شوشتری که بجرم ثبات عقیده در مذهب تشیع در ۱۰۱۹ / ۱۱ ـ ۱۶۱۰ بقتل رسید. این کتاب هم مفصلتر و هم عوام فهم تر از سایر کتب مذکوره است زیرا که در دوازده مجلس شرح حال عدهٔ کثیری از بزرگان شیعه نه تنها فقها بلکه ازهر طبقه را ذکر نموده است و نه تنها تابعین مذهب اثنی عشریه را حاوی است بلکه تمام اشخاصی که معتقد بوده اند علی علیه السلام بلافاصله بایستی پس از پیغمبر بخلافت میرسید در آن مندرج است.

روضات الجنات

از کتب جدیده که در همین موضوع از شصت سال باین طرف تألیف شده علاوه برقصص العلماء که سبق ذکر یافت سه کتاب دیگر را باید شمرد. کتاب مفصل روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات [۱] بزبان عربی تالیف محمد باقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخونساری که شرح حال خودش در صفحهٔ ۸ ـ ۱۲۶ جلد اول در سال ۱۲۸۶ / ۱۸۶۹ مندرج است. شرح حالهائی که در این کتاب به ترتیب الفبائی مرتب گشته شامل علماء مسلمین از هر دوره هست و منحصر باحوال فقها یا پیروان مذهب شیعه نیست. مثلا حالات عرفای بزرگ مثل بایزیدبسطامی و ابراهیم ادهم و شبلی و حسین بن منصور الحلاج و احوال شعرای عرب مثل ذوالرمه، فرزدق، ابن الفریه، ابونواس و المتنبی و ذکر شعرای ایران از قبیل سنائی و فرید الدین عطار و ناصر خسرو و جلال الدین رومی. و فضلا و دانشمندان مثل البیرونی و ثابت بن قره و حنین بن اسحق و ابوعلی سینا وغیره. علاوه بر این ها ذکر فقهای شیعه تا زمان نسبة نزدیکی در آن کتاب منظور است و همین نکته کتاب مزبور را در نظر ما دارای اهمیت خاصی میسازد

نجوم السماء

کتاب مهم دیگری که در همان سال تألیف روضات الجنات تنظیم یافته (۱۲۸۶ / ۷۰ - ۱۸۶۹) اما بفارسی نوشته شده نجوم السماء است [۲] این کتاب مخصوص احوال علماء و فقهای شیعه است در

(۱) یك نسخه چاپ سنگی بسیار عالی (چهار جلد تقریبا دارای ۷۵۰ صفحه و ۷۱۳ شرح حال) در طهران بسال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بطبع رسید. (۲) چاپ سنگی لکنهور ۱۳۰۳ ـ ۱۸۸۵ صفحه ۴۲۴

قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (۱۵۹۲-۱۸۸۲ میلادی) و بترتیب تاریخی مرتب شده است . مؤلف محمد بن صادق بن مهدی نام دارد مثل سایر تألیفات متشابهه فقدان فهرست الاعلام یا حتی فهرست مندرجات نقص بزرگی برای این کتاب شده است . ولی رویهمرفته مقدار زیادی اطلاعات مفیده در آن میتوان یافت .

کشف الحجب

سومین کتابی که مایلم اینجا جداگانه از آن سخن برانم کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار است در این کتاب ذکر کتب در درجه اول اهمیت واقع شده ولی مقدار زیادی مواد راجع باحوال اشخاص نیز در آن دیده میشود . در تألیف مزبور اسم و موضوع ۳٤۱٤ کتاب شیعیان به ترتیب الفباء و زبان عربی مندرج است مؤلف **سید اعجاز حسینی** است که در سنهٔ ۱۲٤۰ / ۱۸۲۵ متولد و در ۱۲۸٦ / ۱۸۷۰ متوفی شده است . ناشر و طابع کتاب موسوم بمحمد هدایت حسین اصل نسخهٔ خطی را در کتابخانهٔ گرانبهای بانکیپور یافت و به تشویق سرا . دنیسن راس مندرجات کتاب را برای طبع حاضر ساخت و بنفقهٔ انجمن آسیائی بنگاله [۱] به چاپ آن مبادرت ورزید .

یك تذکره از شعرای شیعه

لازم است شرحی هم از یك کتاب عربی که در ذکر احوال شعرای شیعه موسوم به نسیمة السحر فی من تشیع و شعر بقلم یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی تحریر یافته در اینجا بنگاریم این نسخهٔ کمیابی است وتاحدیکه اطلاع دارم هنوز طبع نشده و خوشبختانه نصف یك نسخهٔ آن (از حرف ط تا یاء) [۲] بدست من آمده است فقط مخصوص ذکر شعرائی است که بعربی شعر سروده اند .

مقایسه تالیفات مذکور

از میان این کتب روضات الجنات عالمانه تر وقابل استفاده تر است اما اشخاصی که فقط بازبان فارسی آشنا هستند مطالب مهمه زیاد و بعضی قسمتهای مشغول کننده و مضحک از مجالس

---

(۱) در مطبعه باپتیست میشن در کلکته چاپ شده تاریخ طبع ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ است و حاوی ٦۰۷ صفحه میباشد . (۲) برای اطلاع از کیفیت نسخ دیگر این کتاب رجوع کنید به فهرست نسخ عربی برلن تالیف آلوارد Ahlwardt جلد ششم صفحه ۳ - ۵۰۲ نمرهٔ ۷٤۲۳

المؤمنین و نجوم السماء و قصص العلماء بدست خواهند آورد . کتب قدیمهٔ رجال مثل کتاب الطوسی والنجاشی عموماً خیلی خشک وخشن هستند و برای مراجعه بیشتر مفیدند تا برای مطالعه . چون نظر ما بیشتر در اینجا محدود بفقهاء زمان صفویه و بعد آن است بکلمهٔ چند راجع بعلماء قدیم شیعه اکتفا مینمائیم . هر چند طلاب علوم شرقی فرنگستان با اسم ولقب وتاریخ تقریبی حیات علمای مزبور آشنائی دارند .

مؤسسین فقه شیعه محمدهای سه‌گانه وکتب اربعه

مهمترین علماء قدیم در اخبار سه محمد نامند [۱] الکلینی (محمد بن الیعقوب متوفی بسال ۳۲۹ / ۹۴۱) ـ ابن بابویه (محمد بن علی بن موسی متوفی بسال ۳۸۱ / ۲ - ۹۹۱) و طوسی (محمد بن حسن متوفی بسال ۴۶۰ / ۱۰۶۷) که سابقاً از او اشاره رفت . نخستین مؤلف کافی و دومین مؤلف من لایحضره الفقیه و سومین مؤلف استبصار و تهذیب الاحکام است شیعیان عموماً این کتب را کتب اربعه [۲] می خوانند اسم کتاب من لایحضره الفقیه تقریباً شبیه باین عبارت متداولهٔ ماست . «هر کسی قاضی خود Every man his own lawyer » راجع باین کتب چهارگانه شرح مفصلی در کشف الحجب که سبق ذکر یافت مندرج است .

سه نفر محمد نام در قرون اخیره

ازمنه اخیره نیز سه عالم محمد نام بخود دیده است . از این قرار محمد بن حسن بن علی . . . الحر العاملی (مؤلف کتاب امل الامل که سابقاً ذکر شد) ـ محمد بن المرتضی که معمولا او را ملا محسن فیض می نامند تاریخ وفاتش در حدود ۱۰۹۰ / ۱۶۷۹ است و محمد باقر مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ ـ ۱۶۹۹) [۳] هر کدام از این سه شخص کتابی بزرگ و مبسوط از خود بیادگار گذارده اند نخستین وسائل دوم وافی و سوم بحارالانوار که رویهمرفته آنها را کتب ثلاثه عهود اخیره باید نامید

زبان عربی وسیله تحریر کتب دینیه است

تمام این هفت جلد کتابی که اساس فقه و اصول واحادیث واخبار شیعه بشمار میرود مثل کلیهٔ تألیفات علماء و فقهاء اسلام بزبان عربی نوشته شده . زیرا که لسان مزبور در اسلام بمنزلهٔ لاتینی است در نوشته های عیسویان کاتولیك . این کتاب گنجایش ندارد که راجع بکتب مذکوره بیش از این شرح وبسط بدهیم و لازم است از رسالات

(۱) رجوع کنید بقصص الانبیاء صفحه ۲۲۱ چاپ لکنهو راجع بمحمد باقر مجلسی (۲) بالاصول الاربعه رجوع کنید بنجوم السماء صفحهٔ ۷۵ (۳) بصفحات قبل مراجعه نمائید

فارسی که در موضوعات دینیه نوشته و منتشر میشده سخن برانیم زیرا که این قبیل رسالات وسیلهٔ معمولهٔ فقهاء زمان صفویه برای ترویج عقاید مذهبی خود بوده و گاه بیا بی آنها بیشتر باین قبیل رسالات ارتباط داشته است توصیف نشریات فارسیه مزبور اگرچه وظیفهٔ خاص ماست لیکن نخواهیم توانست شرحی شایسته از آنها نیز درج کنیم . صاحب روضات الجنات [۱] نسبت بکمال الدین حسین اردبیلی معروف بالاالهی معاصر شاه اسمعیل اول گوید « نقل انه اول من صنف فی الشرعیات علی مذهب الشیعه بالفارسیه »

کتب شرعیه در ازمنهٔ اخیره

پیش ازاین دیدیم که شاه اسمعیل هنگام فتح تبریز در پیدا کردن معلم و کتاب برای ترویج و تعلیم مسائل و اصول عقاید آن مذهبی که میخواست در سرتاسر مملکت خود مستقر سازد بچه مشکلاتی مصادف گردید . واین نکته هرچند غالباً مورد توجه قرار نمیدهند اما غریب نیست که بهمین ملاحظه علماء و فضلای متشیع عرب را بایران دعوت کرده باشند . زیرا که این قبیل دانشمندان فقط در آن نقاط وجود داشتند .

قلت کتب فقهی شیعه در اوائل زمان صفویه

اغلب علماء مزبور یا از بحرین بر خاسته اند که در خلیج فارس است یا ازجبل عامل که درشامات است [۲] چنانکه گفتیم راجع بعلمائیکه از هریك از دومحل مذکور طلوع کرده اند کتابی مستقل تصنیف شده است یکی لؤلؤة البحرین و دیگری امل الامل بعضی از آنها وقتی بایران آمدند کاملا از زبان فارسی بیگانه بودند .مثلا سید نعمت الله الجزایری چون با برادرش وارد شیراز شد از یکی از آشنایان عبارت « مدرسه منصوریه را میخواهم » طوطی وار آموخت و خود و برادرش هر یك قسمتی از این عبارت را بخاطر سپردند و یکی بعد از دیگری بزبان میراندند [۳]

دعوت علماء شیعه از خارجه بایران

---

(۱) جلد اول صفحه ۱۸۵ . (۲) رجوع کنید بکتاب « شامات در زمان تسلط مسلمین » تالیف جلیسترنج صفحه ۶-۴۷۵ و ۴۷۰ (۳) قصص العلماء « چاپ لکنهور صفحه ۲۲۹ - چاپ طهران صفحه ۳۳۳ » :

« . . . پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم و من یازده ساله بودم و در وقت نماز صبح بشیراز رسیدیم پس بخانهٔ آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما میخواستیم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی ازاقارب ما در آنجا بود پس آن

شرح حال یکنفر از طلاب علوم دینیه

در ضمن شرح احوال همین سید نعمت الله الجزائری بنا بر روایت قصص العلماء مابنکات دقیقه وغیر متر قبه بر میخوریم که نمونهٔ زحمات وصدمات وارده بر طلاب آن زمان است مشارالیه درسال ۱۰۵۰/۱-۱٦٤۰ متولد شده و شرح مذکور را درسی ونه سالگی نوشته و گوید : « دراین عمر قلیل چقدر ازمصائب بمن روی داده است!» شروع این مصائب ازوقتی بود که درسن پنجسالگی موقعیکه با رفقای کوچك خود بازی میکرد پدرش رسیده و گفته بود : « ای پسرك من با من بیا تا بنزد معلم برویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجهٔ اعلا برسی ».

قدمهای نخستین در راه تحصیل

با وجود گریه و اعتراض و التجا بردن بمادر سید نعمت الله مجبورشد بمدرسه برود ومحض اینکه زودتر آزادشده وببازی خود برگردد با کمال دقت وتوجه مراقب دروس خود شد چنانکه در سن پنجسال و نیم قرآن راختم کرده وچندین قصیده را خوانده بود . اما این پیشرفت در وضع زندگانی او تغییری نداد و اورا ببازیهای کودکانه باز نگردانید زیرا که اورا بیکی از صرفیون اعمی سپردند تا امثله و تصریف زنجانی را بیاموزد. سید نعمت الله دستکش وراهنمای این معلم کور شدومعلم دیگری نصیبش گردید اورا مجبور میکرد برود علف برای چهارپایانش ببرد و برگ تود برای کرمهای ابریشمش تهیه نماید . سپس مدرس دیگر بدستش آمد و بتحصیل کافیه ابن-الحاجب پرداخت این شخص مردی فاضل و سفید پوش و دارای عمامه عظیم«مثل گنبد کوچکی» بود واز عهدهٔ جواب سئوالات شاگرد خود بر نمیآمد .وطفل باو گفت: « بعد از اینکه این صیغه را ندانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی ؟» حاضران خندیدند ومعلم شرمسار گشته برخاست ورفت .سید نعمت الله گوید:«این کار مرا بر آن داشت که درصیغ صرف کوشش کنم و من اکنون بنزد خدا استغفار مینمایم از سؤال کردن از آنمرد مؤمن لیکن حمدمیکنم خدایرا که این امر قبل از

شیخ گفت که این راه را بگیرید وبگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم وما فارسی نمیدانستیم پس مارفتیم وسخن را تقطیع کردیم . پس یك کلمه رامن ضبط کردم و کلمه دیگررا آن دیگری ضبط کرد پس هر که را که می دیدیم یکی میگفت مدرسه منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهیم تا به آن مدرسه رسیدیم . »

تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت . »

مشقات سفر در طلب علم

بعد از آنکه تحصیلات خودرا نزد چند معلم دیگر ادامه داد از پدر رخصت یافت که بحویزه پیش برادر بزرگش برود پس در کشتی نشسته از جداول تنگی که دوجانب آن مستور ازنی بود گذشت سید گوید « از آب هم پشهٔ بسیار بیرون میآمد هریك مانند زنبوری» و جز شیر گاومیش هیچ غذائی برای سد جوع نداشت . این غذا نخستین بار بود که مرارت سفر و شدت مصائبی را که در راه یکنفر محصل وجود دارد برای او محسوس گردانید ، شرح جامی و شرح جار بردی برشافیه را نزد استادی درس خواند این استاد خدمت بسیار از او میگرفت و امر کرده بود که هریك ازشاگردان بقضاء حاجت بجانب شط بروند دو سنگ یا دو آجر باخود بیاورند تا شیخ خانه بنا گذارد. وهروقت بحویزه عتیقه میرفتند استاد باری بردوش هریك ازشاگردانش میگذاشت از قبیل سمك عتیق و اشیاء دیگر ؛ اگر حاشیه میخواستند از او نقل کنند اذن نمی داد لیکن بسا بود که کتاب رابدون اطلاع او برده و حواشی را نسخه میکردند سید گوید «این احوال او با ما بود و با این حال ما راضی بودیم بنهایت رضا که اورا خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم . »

تحصیل با مشقت

« دراکثر اوقات در مدرسه برای مباحثه تا ظهر مکث می نمودیم چون بمنزل آنمرد میرفتیم از غذا فارغ شده بودند پس تا شب بی غذا میماندیم و رفیق من پوست خربزهٔ بر زمین ریختهٔ خاك آلوده قناعت میکرد واز من احوال خودرا مستور میداشت از راه خجالت و حیا ومن هم مانند او میکردم پس روزی رفیقم را در آن حال دیدم خندیدم گفت چرا خندیدی گفتم مرا هم همین حالت است گفت پس هر روز باهم این پوست خربزه را جمع کنیم و باب بشوئیم و بخوریم . مطالعه را بروشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالك و کافیه و غیره پس در شبهائیکه ماه داشت مطالعه را بنور ماه مینمودم و در شبهای بدون ماه متون محفوظه را مکرر میکردم تا فراموش نکنم و محض احتراز از مزاحمت اهل مجلس که با من صحبت نکنند اظهار میکردم که درسرم صداعست و سررا در میان دو زانوی خود میگذاشتم و این متون را قرائت میکردم »

از بصره بشیراز

پس از چهار روز توقف نزد اهل خود مصمم شد بشیراز برود پس با کشتی از راه شط العرب ببصره رفت و بقدری میترسید که مبادا پدرش او را طلب کرده و بباز گشت مجبور نماید که غالب اوقات جامهٔخودرا کنده در آب نازل میشد و سکّان کشتی‌را نگاه‌میداشت تا کسی اورانبیند و کشتی هم حرکت کند چون مسافتی دور و مطمئن شدند بکشتی‌سوار گشت وجامه بپوشید در اثناءطریق جمعی‌را در کنار شط‌دیدند شیخی ازهمراهان از میان شط فریاد کرد شما از اهل سنت هستید یاشیعه‌آن جمع گفتند از اهل‌سنت پس آن شیخ بخلفای ثلاثه لعن فرستاد و دشنام گفت و آن جماعت نیززبان بفحش گشوده از کنار شط بکشتی سنگ پرا کندند .

در مدرسه شیراز

سید نعمة الله و برادرش مدت قلیلی در بصره ماندند حاکم بصره حسین پاشا بود پدر شان آمد که آنها را بجزائر بر گرداند ایشان نیز اظهار رغبت کردند اما غفلة بکشتی نشستند و چنان که گفتیم راه شیراز پیش گرفتند و در مدرسه منصوریه قرار یافتند . در اینوقت سید نعمة الله بیش از یازده سال نداشت . پس بزیارت استادی رفتند که الفیهٔ ابن مالك درس میگفت . چون فارغ شد و از احوال آنها اطلاع یافت برخاست وسید را به پشت ستون مسجد برد وگوشش را بشدت فشار داد و گفت « ایفرزند مبادا که نفس خودرا شیخ عرب گردانی و ریاست را دوست داری . پس وقت راضایع مکن اگرنه مردی فاضل نخواهی شد »

رنج سرماوگرسنگی

در این مدرسه هم روز گار شان سخت و معاش پرمیه شان قلیل و محقر بود برادرش میل کرد بجزائر بر گردد و از تنگی معاش خلاص شود اما سید نعمة الله عازم شد که بماند و با اجرت کتابت زندگی کند و در وقت گرمای تابستان که طلاب بر بالای سطح و بام مدرسه می خوابیدند و می نشستند او در حجره بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشت و غذا باو نمیرسید در روشنائی ماه کتاب میخواند و با گرسنگی مقاومت‌میکرد و در زمستان از شدت سرما در موقع کتابت حواشی خون از انگشت هایش جاری میشد [۱] تا سه سال بر این‌منوال گذشت و باوجود ضعف چشمی که‌عارض

(۱) وقوع چنین سرمائی آن هم در شیراز از عجایب است (مترجم)

او شده بود شروع کرد بتألیف مفتاح اللبیب در شرح تهذیب شیخ بهاء الدین محمد [۱] و شرحی برکافیه. این هنگام دائرهٔ تحصیلات خود را از نحو وصرف عربی تجاوز داد و در حوزهٔ درس معلمین واساتید بزرگ از اهل احساء و بغداد و بحرین حاضر شد که از جملهٔ آنها شیخ جعفر البحرینی است.

یك معلم سختگیر

روزی اتفاق افتاد که خبر فوت جماعتی از اقارب و اعمام بآنها رسید و در عزای ایشان نشستند و بدرس نرفتند استاد از حالشان پرسید باو گفتند که از اهل مصیبت میباشند. چون روز دیگر بدرس رفتند راضی نشد بآنها درس بگوید و گفت: «خدایتعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا دیروز نیامدید» چون سید نعمةالله حکایت باز گفت استاد جوابداد «سزاوار آن بود که شما بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید.» تا شاگردان قسم یاد نکردند که دیگر درس را قطع نخواهند نمود و هر مصیبتی هم اتفاق بیفتد غائب نخواهند شد استاد راضی بدرس گفتن نگشت. اما بعد چنان طرف توجه این معلم سختگیر شد که استاد دختر خود را خواست باو تزویج کند اما سید از قبول این افتخار عذر خواست و گفت «اگر خدا بخواهد پس از آنکه عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد» چیزی نگذشت که آن شیخ بهند سفر کرد و مدار حیدر آباد هند براو شد.

زندگانی یکنفر طلبه در شیراز

سید نعمة الله نه سال در شیراز ماند و اکثر اوقات چنان بسختی و تنگدستی گرفتار بود که جز آب چیزی برای سد جوع خود نمی یافت. او را رفیقی بود که در کنار شیراز منزل داشت وسید نزد او میخوابید برای اینکه در روشنائی چراغ اومطالعه کند. و در اواخر شب بایستی در سر درس حاضر باشد و محل درس در آخر شهر بود بر میخاست وبه تنهائی در تاریکی راه را پیش میگرفت و از میان بازارهای تاریك و خالی گذشته در نزدیك دکان های بقالی بصدای بلند شعر می خواند تاسگ ها گمان نکنند دزد است وباهرسگی حیلهٔ میکرد تاخلاص میشد بالاخره قبل‌از

(۱) رجوع کنید بکشف‌الحجب صفحهٔ ۱٤٦ نمره ۷۲۵ مؤلف در۱۰۳۱ / ۲ - ۱٦۲۱ وفات یافت یکی ازبزرگترین فقهاء زمان شاه عباس اول بود و عموما او را درایران شیخ بهائی میگویند

طلوع بمسجد جامع میرسید و در درس حضور می‌یافت . پدرو مادرش اصرار ها کردند تا بجزائر باز گشت وزنی تزویج نمود . امامرد فاضلی که بدیدنش رفته‌بود ویرا ملامت کرد که چگونه ازدواج کرد و علم حدیث را تکمیل ننموده است . سید نعمةالله عیال و خانواده را گذاشت وبااینکه سه هفته بیش از عروسی‌اونگذشته بود بمدرسهٔ منصوریه شیراز عودت کرده . یکماه بعد مدرسهٔ منصوریه آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی ازکتبهم طعمهٔ حریق شد . مقارن این حال خبر فوت پدرش نیز رسید . این دوبدبختی و سایر پیش آمدها اورا مجبور کرد که شیراز را ترك گفته عازم اصفهان شود .

باملامحمدباقرمجلسی آشنا میشود

در روزهای اول‌توقف‌اصفهان باز دچار همان تنگدستی و فقری بود که سالها با آن انس داشت و عمداً غذاهای‌شور میخوردتاآب بسیار خورده باشد و اشیاء ثقیله تناول میکرد پس از آن بخت یاری کرد و بمعرفت ملا محمد باقر مجلسی که یکی از بزرگان و متعصبین علماء و شاید مقتدر ترین ملاهای شیعه است نائل گردید . مجلسی اورا بخانهٔ خود پذیرفت و چهار سال از وی نگهداری نمود و علم حدیث تعلیم داد [۱] اما انس و علاقهٔ آنها مانع از احترام و ترس نبود سید نعمةالله در انوار النعمانیه گوید اگرچه کاملا طرف توجه این‌عالم بزرگ بودم‌لیکن‌هروقت‌مرابکتابخانهٔ خود احضار میکرد تا با او صحبت بدارم یا در تألیف کتاب بزرگ بحارالانوار با او کومک کنم قبل ازدخول‌در کتابخانه‌مجبور بودم مدتی در پشت در ایستاده‌ونفسی تازه کنم تا بتوانم وارد شوم .

دراصفهان‌رتبهٔ‌مدرسی می‌یابد

نظر بمساعدت این‌حامی مقتدر سید نعمةالله‌مدرس مدرسهٔ گشت که میرزا تقی نام نزدیك حمام‌شیخ بهائی‌دراصفهان جدیداً بنا گذارده بود . تقریباً هشت سال در این کارباقی بود پس بعلت اشتداد ضعف چشم و عدم‌قدرت کحالان اصفهان برای معالجهٔاودوباره مجبور بسفر شد . سامره و کاظمیه و سایر اماکن متبرکه عراق را زیارت کرده

(۱) چنانکه درصفحات‌قبل گفتم این‌ملای مقتدر یکی از محمدهای سه‌گانهٔ عهد اخیر است و کتاب بزرگی که در احادیث‌و اخبارشیعه نوشته وبحارالانوارنام دارد هنوز هم‌در ایران معتبرترین کتابی است که در این باب تحریر یافته .

از راه شوشتر باصفهان مراجعت نمود . در سال ۹/۱۰۷۹ – ۱۶۶۸ برادرش فوت شد و ده سال بعد که این شرح حال را از خود می‌نوشته هنوز از این فقدان متأثر بوده است . بعد از زیارت مشهد بحویزه مراجعت کرد و عزلت گزید و درموقع تحریر این احوال (۹/۱۰۸۹–۱۶۷۸) از یك زندگانی آرام و ملایمی برخوردار بوده است . از سر گذشت سید نعمة الله بعد از این سال چیزی نیافتیم اما تاریخ وفاتش معلوم است که در سال ۱۷۱۸/۱۱۳۰ بوده یعنی چهار سال قبل از واقعه هائلهٔ که سلسلهٔ صفویه را منقرض گردانید .

قدروقیمت این شرح احوال شخصی

من بطورخلاصه تمام این شرح حال مفید و شیرین رادرج کردم . این قبیل اسناد شخصی در کتب فارسی خیلی کم است این گزارش حالات نیز هرچند اصلا عربی بود و در سابق نیز بآن اشاره کردم اما تلخیص و درج آنرا لازم دانستم زیرا زندگانی طلاب علوم دینیه راکه با مختصر تغییری بزندگانی محصلین اروپائی در قرون وسطی شبیه است بخوبی واضح و روشن میسازد می بینیم که در ایام طفولیت از بازیها و مشغولیتهائی که مخصوص طفلان است پیش از وقت ممنوع گشته و بتحصیل کتب مشکل و خشک و دور ودراز عربی وادار گردید و بآموختن صرف ونحوهای عربی که اشکال وابهامشان دائم التزاید است مجبورشده و بمطالعهٔ شرحها و شرح بر شرح هاو تفاسیر وحواشی لماشته شده است . میبینیم که باوجود صغر سن از آتش عشق تحصیل مشتعل گردیده و درتکمیل اطلاعات خود درعلوم دینیه وقوانین اسلامیه میکوشیده باجوع و سرمای زمستان و گرمای تابستان بسر برده و نور بصررا محض مطالعهٔ متون بدخط وپیچیده در نورلرزان ماه صرف کرده وقوای هاضمه را بااغذیه بی ترتیب و نامناسب ضایع ساخته وطعام راپس از گرسنگیهای فوق الطاقه صرف نموده واز زندگانی خانوادگی وروابط خویشاوندی گسسته دراقیانوسی ازظاهرسازی وتعصب افتاده است می بینیم که او خود نیز حواشی وشروحیکه بجای ایضاح مطالب متن براشکال وابهام آن میافزایند برعدهٔ حواشی کتب اضافه نموده وبالاخره می بینیم که برحسب اتفاق طرف توجه یکی از ملاهای مقتدر شده ومدرس یا متولی یا مجتهد محلی گردیده است .

هرچند طریقه طالب العلمی سخت ومشکل بود و بندرت کسی را بسرمنزل مقصود میرسانید ولی اگر اقبال مساعدت میکرد پاداش بزرگ درمقابل داشت .

مقام مجتهدین در زمان صفویه و جانشینان آنها

در نظر سلاطین صفویه یکنفر مجتهد نایب امام منتظر بود یعنی امامیکه هروقت نام او برده میشود عبارت عجل الله فرجه را برزبان میرانند . مجتهد برجان و تن مردم صاحب اختیار بود حاج سید محمد باقر بن محمد تقی رشتی ملقب بحجة الاسلام را حکایت میکنند که شخصاً چندین نفر را بجرم زندقه و معاصی مختلفه بقتل رسانیده است . درنخستین بار چون کسی را نیافت که فرمان اورا اجرا کند شخصاً اولین ضربت را بمحکوم نواخت ولی چندان کارگر نیفتاد سپس مردی بیاری اورسید وسر محکوم را جدا نمود آنگاه مجتهد نماز میت خواند واز شدت اضطراب مدهوش گشت [۱]

مجتهد دیگر آقامحمدعلی معاصر کریمخان زند ازبس عرفا ودراویش را محکوم به قتل کرد « صوفی کش» لقب یافت . [۲]

یکی از ملازمان شاه‌عباس که قتلی کرده بود ملااحمد اردبیلی معروف بمقدس (متوفی بسال ۱۵۸۵/۹۹۳) را شفیع قرار داد که شاه را برسرمرحمت آورد او نیز عبارات ذیل را برشته تحریر درآورد [۳] :

« بانی ملك عاریه عباس بداند که اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه ازتقصیر او بگذری شاید حق سبحانه وتعالی ازپارهٔ تقصیرات تو بگذرد.

کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی »

خریدن مقامی در بهشت

غریب تر ازاین قصه ذیل است که درقصص العلماء (چاپ لکنهور صفحه ۳۲) درج شده ازاینقرار که شاهزاده محمد علی میرزا دوهزارتومان بدو نفر مجتهد داد درعوض دعائیکه نوشته ومهر وامضا کرده ووعدهٔ محلی در بهشت باو داده بودند یکی ازآنها (سیدرضابن سیدمهدی) دراقدام باین امر تردید کرد اما شهزاده گفت : « توقباله دراین باب بنویس وعلماء کربلاو نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و ازخدای تعالی آنرا خواهم گرفت»

خیلی ازاین قبیل پیش آمدها را میتوان ذکر کرد که مثل کرامات دیگر به اغلب علماء ومجتهدین منسوب است اما آنچه گفته شد کافی است قدرت زائد الوصف

---

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور صفحه ۱۳۸ (۲) ایضا صفحهٔ ۲۱۰ (۳) این حکایت و حکایت بعد ازقصص العلماء نقل شده (چاپ طهران ۲٦۰ چاپ لکنهور صفحهٔ ۱۳۲)

علماءرا خاطر نشان نماید . اقتدار آنها خیلی بیش از یك وزیر بوده . واگر یکی از وزراء مقرب کمترین رفتار آنهارا تقلید میکرد حتماً بسخط وغضب شاه دچار میگشت این نکته منحصر بزمان قدیم نیست قصهٔ الغای امتیاز توتون وتنباکو در ۱۸۹۰-۱ معروف است .

از نکات فوق ثابت میشود که مجتهدین وملایان قوهٔ بزرگی داشتند هرچند فعلا اقتدارشان رو بضعف نهاده است این مجتهدین درجمیع کارها وتکالیف انسان از کوچك

فتوی

ترین اعمال طهارت شخصی تا بزرگترین امور سیاسی دخالت میکنند . هر مسلمان شیعی مذهبی میتواند مسائلی را که حلش مربوط بمذهب میشود (و عملا درهرموردی بمذهب مربوط میگردد) بیکنفر مجتهد عرض نماید . و تصمیم شرعی یا فتوای اورا برطبق مذهب شیعه تقاضا کند . توقف علماء و مجتهدین در کربلا و نجف و خارج ازقلمرو ایران بیشتر برمصونیت آنها افزوده بود . در هم شکستن یا ضعیف ساختن آنها منظور و آمال بسیاری ازسلاطین ایران قبل وبعداز صفویه بوده است اما اقدامات آنها کمتر بنتیجه مطلوبه رسید .

جنبه مستحسن روحانیون

تحصیلاتشان هرچند عموماً در دائرهٔ تنگی محصور است اما درهمان دائره مقرون بصحت و دقت و تا درجهٔ انتقادی است دقیق ترین فضلای ایرانی که من میشناسم میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی است که اطلاع کامل ازطرز انتقادی متداوله درانگلستان وفرانسه وآلمان بدست آورده وآن را بر اساس تحصیلات مذکوره درفوق استوار ساخته است .

جنبهٔ ناشایست آنها حسد ورفتار زشت

ازطرف دیگر علاوه برفساد وتعصب بعضی ازملاها دستخوش حسادتهای نالایق ومشغول تخریب کار یکدیگرند حکایت معروفی که درتاریخ ایران ملکم [۱] وقصص العلماء [۲] مسطوراست نشان میدهد که علمای بزرگ مثل میرداماد و شیخ بهاءالدین العاملی میتوانسته اند خودرا مافوق این قبیل احساسات وهوسهای ناشایسته قرار بدهند اما چنانکه مؤلف قصص العلماء گوید همکاران این علماء که باندازهٔ آنها دارای همت وطبع بلند نبوده

---

(۱) « چاپ ۱۸۱۵» جلد اول صفحه ۹-۲۵۸ (۲) چاپ لکنهور قسمت دوم ۷-۲۶-چاپ طهران صفحهٔ ۱۸۱

اند مضایقه نداشتند که یکدیگررا سفیه وحمارخطاب کرده وبطبقهٔ خود توهین وارد آورده موجبات سرور مردمان بیدین ولامذهب را فراهم سازند . این فحاشی ووقاحت ها هرچند گاهی درلباس استعارات و درلفافهٔ معمیات پیچیده میشد ولی باز خشونت و درشتی خودرا از دست نمیداد ازجمله در این شعر [۱]

ولست جديراً ان تكون مقدماً و ما انت الا نصف ضدالمقدم

ضد مقدم مؤخر است نصف دوم مؤخر خر است اگرخوانندگان بخواهند بدتروسخت تر ازاین را ببینندرجوع کنندبمطایبات ملامیرزامحمدشیروانی ترك وآقاجمال اصفهانی که درقصص العلماء نقل شده است [۲] درهمین کتاب [۳] واقعهٔ شیرینی از جمال الدین محمدبن حسین خونساری منقول است که نشان میدهد چگونه بعضی ازملاهامحدودیت فکر دیگران را تشخیص داده و به تنگی فکروقریحهٔ خودپی نمیبرند [٤] آقاجمال هرسال چهار هزارتومان ازشاه میگرفت که قضاوت کند روزی چهار نفر پی درپی خدمتش آمدند وچهار سؤال ازونمودندآقادرجواب همه گفت « اکنون نمیدانم» آنکسیکه ازاعیان دولت بود گفت شما سالی چهارهزار تومان می گیرید که بدانید و دراین مجلس هرکس ازشما سؤال میکند شما جواب میفرمائید نمیدانم آقاجمال گفت من آن چهارهزارتومان را برای آنچیزهائی که میدانم میگیرم واگر برای آنچه نمیدانم بگیرم خزینهٔ پادشاه وفا بآن نمیکند .

اخباریها واصولیها فقه وعقاید وعلوم متعلقه بآن که همه مستلزم عربیت کامل است مواد اصلی تحصیلات آخوندها را تشکیل میدهد . لیکن بعد از معلومات مقدماتی هرطبقه میل بتخصصی میکند مثلا قاضیان بیشتر متوجه فقه میشوند واصولیین متمایل باصول . همچنین فیمابین اصولیها که امروز قوی هستند واخباریها که اکنون منزلت و مقامی ندارند امتیاز و افتراق کامل موجود بوده خصومت

---

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱٦٥ و چاپ طهران ص۲۸۱ (۲) ایضاً چاپ لکنهور قسمت دوم ص ٥۲ و چاپ طهران ص ۱-۲۰۰ (۳) ایضا چاپ لکنهور قسمت دوم ص ٥۰ و چاپ طهران ص ۱۹۹ (٤) آقاجمال خونساری مؤلف کتاب معروفی است درعقاید سخیفه نسوان موسوم به « کتاب کلثوم ننه » پدرش آقاحسین خونساری را استادالکل فی الکل میناميدند وعلاوه برلطائف وظرائف بسیار شروحی برشرح لمعهٔ شهید ثانی نوشته است

فوق‌العاده حکمفرمائی داشته است . اصولی‌ها چنانکه اسمشان دلالت دارد پیروان اصول کل مستخرجه از کلام‌الله‌واحادیث‌معتبره هستند و برای‌وصول به‌نتایج‌استنباطاتی دارند . اخباریها فقط تابع اخبارند وقیاس را باطل میدانند ملا محمد امین‌بن محمد شریف استرابادی متوفی بسال ۱۰۳۳/٤ - ۱۶۲۳ را عموماً مؤسس مذهب اخباری میشناسند و برطبق مندرجات لؤلؤة‌البحرین [۱] « اول کسی بود که باب ملامت‌را را بـر روی مجتهدین گشود بقسمیکه فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشـریه بدو شعبه منقسم شد اخباریها و مجتهدین » کـتاب ملامحمد امین‌موسوم به‌فوائدالمدنیه [۲] بیشتر راجع است بملامت و سرزنش مجتهدین و آنها را بتخریب وتضییع دین حق متهم میسازد یکی دیگر از علماء اخباری که درازمنهٔ‌بعدمیزیسته‌میرزا محمد اخباری بحرینی‌است وحکایت ذیل نمونهٔ تنفر اوست از مجتهدین :

قتل ژنرال روس

« وقتی فتحعلیشاه و سلطان روس در مقام مخاصمه بر آمدند و اشپختر سردار روس بعضی‌ولایات سرحدی را گرفت و بهر شهری میرسید خراب میکرد‌فتحعلیشاه رااضطراب حاصل‌شد میرزا محمداخباری که درطهران اقامت‌داشت نزد فتحعلیشاه رفت و گـفت من سر اشپختر را چهل روزه برای‌تو بطهران حاضرمیسازم‌مشروط باینکه مذهب مجتهدین رامنسوخ ومتروك سازی‌و بن و بیخ‌مجتهدین را قلع وقمع نمائی ومذهب اخباری‌را رواج دهی فتحعلی‌شاه‌قبول کرد میرزا محمد یك اربعین بختم نشست و ترك حیوانی کرده وصورتی از موم درست نمود و در اثناء شمشیر بگردن آنصورت نواخت چون روز چهلم شد فتح‌علیشاه بسلام عام نشست‌وسراشپختررا همان روز بحضورآوردندسلطان باامناءدولت مشاورت نمود اعیان دولت متعرض‌شدند که مذهب مجتهدین مذهبی است که اززمان ائمهٔهدی [ع] الی الان بوده‌و برحقند ومذهب اخباری مذهب نادر و ضعیفی است. و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید و این شاید مایهٔ اختلال حال و دولت سلطان شود . علاوه بسا باشدکه میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با

---

(۱) چاپ بمبئی ص ۱۲۲ (۲) رجوع شود بکشف‌الحجب صفحهٔ ٤۰٦ مؤلف کتاب را دوسال قبل از وفات درمکه نوشت .

اشپختر روس نمود [۱] مصلحت آنستکه باوخرجی داده و معذرت ازاو خواسته‌حکم بفرمائید بعتبات‌رفته در آنجاها سکنی نماید که وجود چنین کسی درپایتخت‌مصلحت دولت نیست و سلطان این رأی را پذیرفت »

آخوندهای قشری

اهل ایران‌ملاهای خیلی خشك و متعصب و محدودالفکررا « قشری » مینامند . واخباریهامخصوصاً از این طبقه هستند همچنین عده ای از اصولی‌ها از قبیل میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای معروف یکی از استادان‌سید نعمة‌الله جزائری این شخص همیشه در مقام‌مدح خود میگفت که‌اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و همچنین آخوندملا علی نوری حکیم که همیشه میگفت خداوند امر ابر اعتقاد عوام بمیران [۲]

وسعت شرب

اما از طرف دیگر علمائی را می توانیم بشماریم که دارای افکار باز تر بوده اند و عقاید دینی خود را چاشنی حکمت یاعرفان داده اند این طبقه‌را متکلمون می نامندوسعی داشته اند که فلسفهٔ و دین‌را توافق بدهند وخیلی به (مدرسیون) School-men قرون وسطی شباهت دارند علاوه بر این دو زمرهٔ فلاسفه هم بوده اند که حقیقة لایق اسم فیلسوف هستند از قبیل ملا صد رای شیرازی و غیره که هرچند آخرین نتیجهٔ افکار و استدلالشان باشرع کاملا مطابقه نمیکرده اماطرز تعلیم و نوع‌معلوماتشان همان‌معلومات علماء بوده و غالباً از همان طبقه ظهور میکرده‌اند .

---

(۱) قصص العلماء چاپ طهران ص ۱۳۲ چاپ لکنهور ص ۹-۱۸۸ اسم سردار روسی اشپختر نوشته شده وچنانکه‌رفیق‌من مسیو مینورسکی میگوید‌این کلمه محرف اینس پکتر Inspector است که در روسی Ispextor تلفظ میشود وشاید شکل این کلمه بواسطهٔ وجه تسمیه که عوام‌الناس به آن داده بودند باین صورت در آمده و آن وجهی است که تر کهای آذربایجان‌ذکر کرده و گفتند «ایشی پخ دور » (در ترکی عثمانی ایشی بوق‌در)بنا بر قول مسیو مینورسکی این سردار تسیت سیانوف از اهل گرجستان بوده و عبارت«مگر سر اشپختررا آوردی »هنوز هم معمول است و بکسی گفته میشود که شتاب و اضطراب تمام داشته باشد چنانکه گوئی‌ازپی کاری‌مهم و بزرگ رهسپار است . (۲) قصص‌العلماء چاپ طهران ص ۲٤۸ چاپ‌لکنهور قسمت ثانی ص ۱۰۷

آثار مکتوبه طبقهٔ علماء

طبعاً مقدار آثاری که از این طایفه بزرگ و فعال خواه بفارسی و خواه بعربی برجای مانده زیاد است اما بقدری تاریك و کسل کننده و فنی است که خواندن آنها جز برای مردمان خیلی بیکار میسر نخواهد بود. صاحب قصص العلماء گوید [۱] که علماء عمر طولانی میکنند وچون علی القاعده و برحسب عادت مردمان منزوی و مشغول بمطالعه هستند و مقدار کثیری از عمر خود را صرف تحریر مینمایند پس عجبی نیست اگر هریك از آنها صد یا دویست تألیف از خود بیادگار گذارده خواه کتب و خواه رسالات و برای مثال صاحب قصص العلماء ۱۶۹ نسخه از تألیفات خودرا میشمارد و این عده غیر از شروح و حواشی و تحریرات مختصراست [۲] و از آثار ملامحسن فیض ۶۹ کتاب نام میبرد وگوید مجموع تصنیفات او قریب دویست است [۳] واز تألیفات محمدبن علی . . . ابن بابویه ملقب بصدوق ۱۸۹ کتاب بحساب میآورد [۴] وقس علی ذلك بسیاری از این تألیفات حقیقة بیقدر و قیمتند و عبارتند از یادداشتها و شرحها و تفسیرات نحوی و منطقی وقضائی وغیره ومتونی که در معرض این حواشی بی ترتیب و پر زحمت قرار گرفته اند بیش از پیش تاریك وغیر مفهوم گردیده اند. ومرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و رئیس الازهر که یکی از بزرگترین ومنور ترین علماء زمان ما بود در بارهٔ همین آثار میگفت که باید تمام را طعمهٔ آتش ساخت زیرا برای کسب علم مانع محسوب میشوند نه کومك ووسیله.

فقه

کتب فقهی نیز حتی بهترین آنها عموماً برای اشخاص غیر مسلم لایفهم است آنچه در مدارس عالیه انگلستان باسم « فقه اسلامی » تدریس میشود فقط قسمتی از موضوع فقه است که در ممالك اسلامی مجری و متداول است و اصطلاحات آنرا احکام و فرایض میگویند فقه نه فقط شامل حقوق مدنی و جزائی است بلکه حاوی شرح تکالیف فردی مثل نماز و روزه وحج و جهاد نیز میباشد که آنها را عبادات نامند [۵] و همین قسمت عبادات با شعب مختلفه و شقوق پیچ در پیچ و فروعیکه از آنها استخراج میشود تقریباً نصف کتب

(۱) چاپ لکنهور ص ۶۵ (۲) ایضا صفحهٔ ۸۵-۷۷ (۳) ایضا قسمت دوم ص ۱۶-۱۱۲ (۴) ایضاً قسمت دوم صفحهٔ ۶-۱۸۳ (۵) فقه برچهار قسمت تقسیم میشود عبادات عقود و ایقاعات - احکام - فرائض (مترجم)

فقهی را فرا میگیرد . جای حیرت است که باوجود غفلت فضلای فرنگستان از شرعیات شیعه یکی از بهترین کتب اروپائی راجع بفقه اسلامی از قوانین آن مذهب بحث می نماید این کتاب تألیف مسیو آمدهٔ کری Amédée Querry موسوم بحقوق اسلامی و منتخب قوانین راجعه بمسلمانان شیعی مذهب است [۱] و خوانندگان اروپائی که مایلند از این موضوع اطلاعی حاصل کنند و از تفصیلات پیچ در پیچ آن که در چشم اروپائیان غالباً بیمعنی و لاطائل مینماید مستحضر شوند . لازم است باین کتاب معتبر رجوع نمایند اساس کتاب مسیو کری شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام تألیف عالم معروف شیعه نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن الحلی المشتهر بمحقق الاول است که در ٦٧٦ / ۸ - ۱۲۷۷ رحلت کرده مسیو کری برای تهیهٔ این کتاب به تصنیفات معتبره که در مقدمه کتاب خود از آنها نام می برد و همچنین بفقهای مشهور زمان رجوع نموده و بواسطهٔ ۲۲ سال توقف در ایران و عثمانی و احراز مقامات رسمی از قبیل شغل مشاورت در سفارت فرانسه طهران و غیره بخوبی موفق شده است که این کار پر زحمت طاقت فرسا را بانهایت مهارت و استادی بانجام برساند فهرست اصطلاحات علمی که بعربی در آخر گنجانیده بی اندازه بر قیمت و اهمیت کتاب افزوده است .

سؤال و جواب

در این موضوع لازم است اشاره کنیم برسالهٔ سؤال وجواب فارسی [۲] که راجع بمسائل فقهی نوشته شده است مؤلف آن مجتهد معروف حاجی سید محمد باقر است که شرح سختگیری او را نسبت بحدود شرعیه و اجرای حکم قتل در باره مقصرین و اشخاص مهدور الدم سابقاً ذکر نمودیم [۳] رسالهٔ سؤال و جواب بعد از سال ۱۲۳٦ / ۱۸۲۰ تحریر یافته

---

(۱) در هر دو جلد بترتیب از صفحه VIII ۷٦۸ و ٦٦۹ (پاریس مزن نو ۲ - ۱۸۷۱) (۲) ازاین قبیل رسالات بسیار بنام رسالهٔعملیه ومسئلهٔ نخبه و غیره در قرن اخیر تالیف شده و ظاهراً قریب صد نسخه از آنها بطبع رسیده است یکی از جمله بهترین رسالات جامع الشتات میرزا ابوالقاسم بن الحسین الرضوی القمی صاحب کتاب القوانین است (ت . ز) برای احوال مؤلف اخیر الذکر رجوع شود بفهرست کتب چاپی فارسی تالیف ادوارد ٦۰ و ٦۱ (مولف) (۳) رجوع کنید بصفحات قبل تاریخ حیاتش بتفصیل تمام درقصص العلماء مسطور است چاپ لکنهور ص ۱۲۹ — ۷۸

و در ۱۲٤۷ / ۱۸۳۲ بطرزی مطبوع چاپ شده است . [۱] ظاهراً محل طبع آن اصفهان و مباشر چاپ میرزا زین العابدین تبریزی بوده که این صنعت را او بایران وارد نموده است . این تألیف مشتمل بر ۱٦۲ ورق بطول ٦ – ۲۹ و عرض ٥ – ۲۰ است وهر ورقی ۲۸ سطر دارد حروف س و ج در سر تا سر کتاب میان هلالین سرخ جای داده شده است . من فقط یك جلد از آن دارم وقاعدة بایستی جلد دوم نیز داشته باشد لیکن نمیدانم تهیه شده یا خیر [۲] مباحث کتاب بترتیب عددی مرتب شده است بدواً بشرح عبادات مثل طهارت . صلوة . صدقه . صوم . و حج پرداخته ودر آخر قسمتی بنام کتاب الودایع راجع باشیاء یا اموالی که امانت سپرده میشود جای داده شده است یك مقدمه راجع باصول در ابتدای مباحث است و درهر بابی از ابواب بطور سئوال و جواب مسائل مختلفهٔ راجعهٔ بآن مبحث با عقیدهٔ مؤلف قید گردیده است مثلا در مقدمه بدون هیچ اطنابی در حمد ومنقبت و دعا و غیره بلافاصله شروع بمسائل ذیل میکند .

س – اگر کسی مقلد یکی از مجتهدین حی باشد آیا پس از وفات آن مجتهد جائز است که باز از وی تقلید کند و بنا بر قول اورفتار نماید یانه ؟

جواب این سئوال که تقریباً یك صفحه را فرا میگیرد خلاصه اش اینکه تقلید میت جایز نیست و باید بیکی از مجتهدین زنده مراجعه کند . ادله و شواهد کثیره در تایید این قول ذکر نموده واز جمله اقوال محمد باقر (ظاهراً المجلسی) وسید محمد مهدی و الشهید الثانی و المحقق الثانی را نقل میکند .

ابواب این کتاب ازحیث تفصیل خیلی مختلف است باب صلوة تقریباً هفتادورق را فرا گرفته اما سایر ابواب باین تفصیل نمیرسند مثلا کتاب الودایع که باب آخر است بیش از نیم صفحه نیست عیناً محض نمونه نقل میشود.

---

(۱) درطهران چاپ دیگر هم در ۲٤ ذیحجه ۱۲٥۸ شده و در پایان آن می نویسد چون طالب زیاد بود جلد اول بطبع رسید جلد دوم بعد منتشر خواهد شد لکن جلد ثانی مطبوعاً بنظر نرسیده است (مترجم) (۲) در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نیز فقط همین یك مجلد هست رجوع شود بفهرست ادوارد (۱۹۲۲) مجموعهٔ ٤٥۸ . صاحب قصص العلماء سال ۱۲۲۷ / ۱۸۱۲ را تاریخ تالیف قرار داده اما در ورق b ۲۸ خود کتاب (صفحه ۲) محرم ۱۲۳٦ / ۱۸۲۰ را تاریخ تصنیف کتاب نوشته اند

کتاب الودیعه

س ـ زید امانتی را نزد امینی میفرستد که بفلانکس بده بعد ازوصول امانت بامین یقین میداند که امانت مرسوله نزد او مال عمرو است وید مرسل وغیره یدعاریه وغصب است و عمرو نیز مدعی بر امانت گردیده میگوید که این امانت مرسوله نزد تو مال من است و امین نیز اقرار بر حقّیت ومال او دارد و میگوید نزدمن فرستاده که بفلان کس بدهم بتو نمیدهم آیا عمرو شرعاً تسلط بر اخذ مال دارد که از امین بگیرد یا نه وامین امانت را بکه باید بدهد که برائت ذمه بجهت او حاصل شود .

ج ـ فی الحقیقه اگر آنچه قلمی شد مطابق واقع باشد یعنی آن شخص امین عالم بوده باشد که مال عمرو است وید مرسل مال ید غصب و عدوان بوده بر آن شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالك آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالك بدهد یا نه و این کلام از شخص امین باعلم او بر اینکه مال از عمرواست که من بتو نمیدهم نظر باینکه مرسل مال گفته است که بفلانکس بده نه بتو منافی با امانت او و مطابق باشریعت مطهره نیست .

س ـ هرگاه زید امانتی در نزد عمروا گذارده باشد و قریب به ۱۷۹ سال بطول انجامیده باشد و آنچه عمروبزید تاکید نموده که امانت را ببرید زید اهمال نموده و امانت مزبوره بدون افراط و تفریط تلف شده آیا بر عمرو غرامتی هست یا نه .

ج ـ در صورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع باشد بعمرو غرامتی نخواهدبود

عقاید عوام شیعه

اکنون باز میگردیم بموضوع مهمتری که عبارت است از شرعیات شیعه که تا حال کمتر جلب دقت شرقشناسان اروپائی را کرده است و ما در این کتاب شمهٔ از آن مینگاریم و کافی است که بطور اختصار عقاید جاریه عامه را تحت بحث قرار داده از تاریخ تکامل

---

(۱) عمرو وزید در فقه مسلمین جانشین جان دو John Doe وریچارد رو Richard Roe کتب حقوقی انگلیسی است ودر صرف‌ونحو نیز عمرو و زیدقائم‌مقام‌بالبوس Balbus و کایوس Caius است و در صحبتهای عادی‌جانشین توم Tom دیك Dick وهاری Harry است(مؤلف)
پیش ازاسلام ظاهراً بجای عمرو و زید بهمن وفرخان میگفته اند از لفظ بهمن بهمان مانده است چنانکه گویند فلان و بهمان (مترجم)

و تظور آن صرف نظر نمائیم و نیز کافی است که از مهمترین کتب دینی که درعهد صفویه یا پس از آن زمان تألیف شده ذکری بمیان آوریم برای تهیهٔ این شرح مختصر من بکتب بزرگ و مشهور و معتبری مثل حق‌الیقین ملا محمد باقر مجلسی رجوع نمی کنم بلکه مطالب لازمه را از کتاب کوچکی موسوم به عقایدالشیعه استخراج مینمایم.

کتاب عقایدالشیعه

این کتاب در زمان محمد شاه (پیش از نیمه قرن نوزدهم میلادی) توسط علی اصغر بن علی اکبر نامی تألیف شده ودر ایران بدون تعیین محل یا تاریخ طبع چاپ شده است این تألیف که مشتمل بر ۴۳۸ صفحهٔ بی نمره است دارای یك مقدمه و پنج قسمت (مشکوة) و یك خاتمه است محتویات آن بطور خلاصه از اینقرار است .

مقدمه

«خداوند عبث این خلق را خلق نفرموده بلکه از برای عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده تا جزای اعمال خود را درآخرت دریابند . وپیغام آورانی فرستاده است با کتابها که آنچه خواسته و در آن کتابها نوشته از برای مردمان بیان نمایند و خاتم و اعظم پیغام‌آوران را محمدبن عبدالله قرار داده است و اوقرآن و ائمهٔ اطهار را در میان امت گذارد تا مردمان را هدایت فرمایند و در این زمان غیبت کبری[1] لازم است رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمهٔ اطهار پس آنچه از اینها معلوم میشود حکم خداوند سه چیز است[2] اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و دانستن احکام یا از اجتهاد است یا از تقلید .

در رد عقاید باطله

پس مردم یا باید مجتهد باشند یا مقلد در آخر مقدمه مؤلف چندین مورد کفر وزندقه راذکر کرده ومردم را باحتراز از آنها نصیحت میکند از جمله وحدت وجود — اتحاد و حلول — جبر — سقوط عبادات — ریاضات — اباحات [3] و غلو در حق ائمه — انکارحشر و نشر جسم و حیات اخروی — حلال دانستن انواع تغنیات و مسکرات — تناسخ — وتشبیه وغیره

---

(۱) ابتدای غیبت کبری از ۲۶۰/۴-۸۷۳ است در این تاریخ امام دوازدهم غائب شده و در آخر زمان ظهور خواهد فرمود . (۲) کذافی‌الاصل شاید مراد ایمان باشد(مترجم) (۳) مذهب اباحه درزمان ساسانیان(قرن‌ششم‌مسیحی)توسط‌مزدك در ایران شایع شد از آن‌عهد تا زمان ظهور بابیه این تهمت را بچندین شعبه از فرق مذهبی زده اند .

مشکوة اول(صفحهٔ ۷ – ۲۸) مشتمل بر چهار مصباح
در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوندی است

ذات وصفات

« توحید بر چهارقسم متصور میشود مصباح اول توحید ذاتی: خداوند واحد و یکتا و بی شریك و همتاست و ذاتی است مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و مبرا از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است . از اجزائی و اعضائی مرکب نیست نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه خارجیه و نه داخلیه نه از مجردات و بسائط و نه از غیر مجردات مثل نور و غیر نور . نه جوهر است نه عرض نه محل است نه متولد از کسی است نه فرزند دارد نه زن و پدر در دنیی و آخرت نامرئی است [۱] حتی در چشم پیغمبران وائمه واولیاء اما شناخته میشود از آثار قدرت بعقل و بچشم قلب. خداوند محتاج نیست و نمی خورد و نمی آشامد و نمیپوشد غم وغصه والم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد تغییر وتبدیلی وترقی وتنزلی ندارد و بر یك طریق بوده و هست غنی مطلق و قدیم است صفات ذاتیه خداوند عین ذات اوست و زیاد بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد وصفات ذاتیه او چیزی دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشند . این صفات تمام جنبهٔ منفی دارند و آنها را صفات سلبیه می گویند . »

رد برصوفیه

این جا باز مؤلف از موضوع خارج شده و برضد عقاید صوفیه شرحی مینگارد خاصه راجع باینکه بعضی گویند خدا درخوش صورتان بیشتر حلول کرده وجلوه از آنها بیشتر نموده است و راجع بعقیدهٔ وحدت وجود که گویند مثل نسبت اشیاء بوجود مطلق همان نسبت امواج است بدریا و نظیر نور شمس است از پس پنجره که دارای شیشه های رنگارنگ باشد .

توحید صفاتی

مصباح دوم: توحید صفاتی صفات بر دو قسمند [۲] از اینقرار اول صفات ذاتی [۳] مثل حیات و قدرت که تکلم هم جزء آنست و از شعب علم ادراك بسمع و بصر است و بعضی از علماء باین شش صفت ازلی بودن و صادق بودن را اضافه کرده اند اما این دو صفت نیز مثل تکلم و اراده و

---

(۱) یکی ازخرده گیران حافظرا از گفتن این شعر ملامت نموده

این جان عاریت که بحافظ سپرده اند روزی رخش ببینم وتسلیم وی کنم

(۲) .دراصل چنین است (مترجم) (۳) یا صفات ثبوتیه یا صفات کمال

ادراك صفات درجهٔ دوم هستند و باصفات حیات وقدرت وعلم دریك رتبه نیستنددوم صفات سلبیه که آنها را صفات جلال گویند که مقابل صفات کمـال و جمال باشد هفت صفتند و خداوند از آنها مبرا و منزه است اول اینکه مرکب نیست دوم جسم ندارد سیم مرئی نیست چهـارم محل نیست پنجم بی شریك است ششم معانی است یعنی صفات ذاتی الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات اوست هفتم محتاج نیست سوم صفات فعلی صفاتی هستند که جائز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جائـز باشد سلب آنها از خـدا مثل رازق خـالق رحمن رحیم جواد و غیره . در ایـن قسمت اشاره به مذاهب و معتقدات اشاعره و معتزله و کرامیه و البلخی و النجار و ابوالحسن البصری نیز شده است .

توحید خلقی

مصباح سوم در توحید خلقی ـ خدا یکتا و بیهمتاست خـلق میفرماید هرچه را که میخواهد پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است خداوند بوسیلهٔ اسباب هر ـ چیزیرا خلق میکند و قدرت خلاقی خود را بملائکه و سایر موجودات می تواند تفویض کند . « واما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب وعقاب میشوند باختیاریکه دارند و بخواهش خود بخود میکنند آنها را که خداوند امر و نهی نموده است اگرچه ایشان هم بقدرت و قوتی که ندارند بایشان عطا فرموده است می کنند لیکن چون اختیار را هـم بایشان داد پس ثواب و عقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کنندهٔ اوست باری چون (این) رساله بجهة عوامست محل کلام ما اینجا نیست»

رد غلاة

سپس مؤلف میپردازد برد عقاید غـلاة شیعه مثل اشخاصیکه گویند امیر المؤمنین ع امر خالق است و اشیاء را او بی اذن خدا خلق کرده است غلط است و قول آنکه آنحضرت باذن عالم را خلق کرده بی دلیل است وقول باینکه امیر المؤمنین قاسم الارزاق است دلیل بر اینمطلب نیست و قول باینکه خـدا از امیر المؤمنین اذن گـرفت در خلـق نمودن عالم وآنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان و زمین را بیرون آورد و انداخت از اغلاط جعالین غلاة است اما معذلك بر طبق اخبار کثیره واجب است اعتقاد کردن براینکه در روز حساب خداوند حساب خلایق را بامیر المؤمنین و سائر ائمه محول میکند

و شفاعت آنها را میپذیرد و غیر ذلك و از این سبب است که علی ع ملقب بوجه الله و یدالله و باب الله و غیره شده است .

و واجب است اعتقاد نمودن ببداء یعنی هرچه خدا بخواهد میکند و اعتقاد باینکه خدا هرچه اراده داشته باشد بی ماده و مده بوجود میآورد .

توحید عبادتی

مصباح چهارم در توحید عبادتی است بدانکه عبادت مختص ذات پاك الهی است و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صفات فعلی و اسماء الهی غلط است . هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ‌الله و غیره کافراست و هر کس عبادت کند اسم و ذات هردورا مشرك است ومشرك بردوقسم‌است جلی وخفی نخستین‌عبارت‌است ازعبادت غیر خدادر ظاهر وآشکارا مثل عبادت بت وسگ و ماهی ودرخت و ستاره و آفتاب و ماه و آتش و آدم و خواه شکل باشد مثل صلیب وخواه صورت‌باشد بشکل پیغام آوری یاامامی یا شکل غیر از اینها اما شرکت خفی عبارت است ازپرستیدن‌چیزهای‌دیگر مثل دنیا و مال دنیا و زن و فرزندوهوای نفس و ریا و غیر از اینها اما زیارت خانهٔ کعبه و قبرهای ائمه‌ازقبیل‌شرك عبادتی نیست و تعظیم انبیاء و اولیاء و ائمهٔ هدی [ع] وعلماء وسلاطین حقه بی‌عیب‌است مادامی که عبادت نباشد وبحد سجود نرسد» .

مصباح ششم از مشکواة چهارم [۱]

در بیان اعتقادات متعلقه بظهور و رجعت امام دوازدهم است

غیبت امام

مصباح اول ـ درغیبت آنحضرت . بدانکه حضرت سه غیبت دارد یکی صغری و یکی کبری و یکی اصغر غیبت صغری از ۸ ربیع الاول ۲۶۰ (اول جانوری ۸۷۴) شروع شده و ۶۹ سال طول کشید . آخر زمان غیبت صغری وقتی بود که چهارمین و آخرین وکیل رحلت کرد ۳۲۹ /۱-۹۴۰ این‌وکلا واسطه بودند میان امام‌غائب و شیعیان [۲] از این تاریخ غیبت کبری

(۱) در کتاب عنوان چنین است ولی بعقیدهٔ من باید عنوان خاتمه در اینجا باشد .

(۲) این اشخاص را باب یا ابواب هم میگویند و اینکه مؤلف آنهارا باب نگفته بنظرم تعمد کرده باشد زیرا که اودر ۱۸۴۷/۱۲۶۳ این کتاب را نوشته و درست همین موقع میرزا علیمحمد خودرا باب میخواند و در ایران انقلابی بزرگ ایجاد کرده بود رجوع کنید بسفرنامهٔ یکنفر سیاح تالیف من جلد دوم صفحهٔ ۲۲۶-۳۴ و صفحهٔ ۸-۲۹۶

شروع گردید . و دیگر کسی بخدمت امام غائب نرسید ۱ زمانی که ما در آن زندگانی میکنیم جزء دورهٔ غیبت کبری محسوب میشود . اما غیبت اصغر آنحضرت از ظهر جمعه است که گردن خطیب مکدرا میزنند وغائب میشوند تاصبح پنجشنبهٔ عاشورا

علائم آخر زمان

که ظهور میکنند غیبت آنحضرت ازجمله اسرار الهی است لیکن علائم بسیار دارد ودراین کتاب فقط ۴۸ یا بیشتر ذکر گردیده که اهم آنها خروج سفیانی است که مردی بدصورت وابله و شریر است ولشکر او عاقبت در زمین میروند ؛ و ظهور صورتی در قرص آفتاب ؛ بسیار شدن فقهاء ضلالت وخیانت و بسیارشدن شعراء . زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد ؛خروج دجال که برخرخودسواراست ؛ واجتماع ۳۱۳ نفر درطالقان خراسان برای کمك بامام زمان و مانند این علائم اما از ظهور حضرت تا شهادت او هفتاد سال خواهد کشید آنگاه بدست زنی ملیحه نام مسموم خواهند گشت و امام حسین [ع] رجعت خواهند کرد وآنحضرت را غسل میدهند و کفن میکنند این اول قیامت صغری است

قیامت صغری

و پیغمبر وتمام ائمه و غاصبین و ظالمین آل محمدظاهرخواهند شد و ائمه با همه جنگ میکنند و همه را میکشندو باید دانست که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین باشند رجوع نمیکنند آنگاه کسی از رسول خدا و ائمهٔ هدی دیگر در دنیا نمی ماند و تا چهل روز دنیا هرج ومرج میشود در این وقت سدیأجوج و مأجوج گشاده میگردد و بیرون میآیند و بهر زمین که میرسند اهل آنرا میکشند و میخورند آنچه گیاه و علف و خوراکی در روی زمین است و بهر دریائی میرسند خشك میکنند .

قیامت کبری

این اول قیامت کبری است و خداوند بندگان را مبعوث میفرماید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند مثل خشتی که آنرا خراب کنند و باز خشت سازند که خاك خشت دوم عین خشت اول است بدانکه قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن چهار مرتبه است یکی بجهة بیرون

---

(۱) نکات بسیاری راجع بغیبت وابواب و ادعای آنها راجع باینکه میان خلق و امام غائب واسطه اند وشیخیه وبابیه پیرو آنها هستند ومؤلف عقایدالشیعه دررد آنها قلمفرسائی کرده در کتاب موسوم بشرح مسافرت یکنفر سیاح درج نموده ام (خاصه در یادداشتهای و . ا . وا) آخر جلد دوم آن کتاب خوانندگان بان تالیف مراجعه فرمایند .

آمدن ارواح اهل زمین از بدنهای ایشان و جذب شدن در شاخ صور اسرافیل همهٔ اهل عالم قبض روح میشوند غیر از چهارده معصوم . و پس از آنکه ابدان آنها مجدداً تشکیل یافت اسرافیل بار دیگر نفخه درصور میکند و ارواح مثل زنبور از سوراخهای صور بیرون آمده هر یك بکالبد خود وارد میشود . تمام حیوانات را هم برای حساب و باز پرس از تشدد و قساوتی که نسبت بهم کرده اند زنده میکنند آنگاه میزان که مخصوص سنجیدن اعمال نیك و بد خلق است نصب میشود وخداوند امر میفرماید بآن دوملك موکل که در دنیا اعمال خوب و بداورا نوشته اند و اسم یکی سائق و دیگری شهید است که طومار اعمال نیك و بد اورا در ترازو بگذارند .

هفت دوزخ

هفت دوزخ عبارتند از جهنم — سعیر — جحیم — لظی حطمه — هاویه — اولی برای مسلمینی است که با گناه و بی توبه مرده باشند وبعدازتنبیه خلاص خواهند شد . دوم جای یهودانست وسوم مکان نصاریست چهارم محل صابیون است و پنجم جای مجوس است و ششم برای مشرکین عرب است و هفتم مخصوص تمام منافقین است و باید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد درجهنم میباشند و بیرون نمی آیند و بعضی از کفار درجهنم مخلد می مانند اما چون صاحب تقوی وصفات حمیده بوده اند عذاب نمیشوند مثل خسرو انوشیروان برای عدالتش و حاتم طائی بواسطهٔ جود وسخاوتش .

پل صراط

بعد توصیفی ازپل صراط ذکر شده که ازمو باریکتر و از شمشیر برنده تر و ازآتش سوزاننده تراست صراط پلی است بر روی جهنم وهمه کس حتی پیغمبران و امامان و اولیاء باید ازروی آن گذشته به بهشت بروند .

اعراف

بعد شرح مفصلی ازیك بهشت مادی مینویسد که درپایان آن ذکری هم ازاعراف که میان بهشت وجهنم واقع است دیده میشود. اعراف چرا گاه خوبی است یاموضع بلندی است برسرپل صراط و محل مستضعفین ازمردها وزنها میباشد وکسانیکه قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم نمی باشند مثل ولدالحرام والزنا که گناه نکرده باشند .

بهشت

بشفاعت پیغمبر یاائمه بعضی ازساکنین اعراف ببهشت میروند نعمای بهشتی ازقبیل آب کوثر وسدرة المنتهی ودرخت طوبی

نیز توصیف شده‌است وقتیکه هرروحی در بهشت و جهنم و اعراف بجای خود مستقر شد مرگ را بصورت گوسفند سیاه درمیانه بهشت وجهنم سر میبرند ومنادی ندا میکند که مردنی برای اهل بهشت و جهنم نخواهد بود .

خاتمه صفحه ۱۳۲ ـ ۱۳۸

نور دوم درمعنی کفر وایمان است

کفر وایمان

درکلام خدا کفر به پنج معنی آمده است و دردنیا کفر بر سه قسم‌است قلبی وقولی وفعلی، همچنین‌ایمان بر سه‌نوع‌است و ایمان را غیر ازاسلام باید دانست سنی ها وشیعیان غیر اثنی‌عشری مسلمانند اما مؤمن نیستند نجس نیستند امادرآتش‌جهنم مخلد خواهندبود . و مرتدین واجب القتلند و توبهٔ آنها دراین عالم قبول نمیشود اما بعضی ازعلماء گفته اند که درآخرت توبهٔ آنهاقبول خواهد گشت لیکن ازاشخاصیکه دین اسلام را گرفته‌اند وبعد مرتد شده‌اند توبه مقبولست . واگر زنی مرتد شود کشتنی نیست باید اورا حبس کرد و آنقدر ضرب‌زد که توبه کند یا بمیرد اینجا کتاب با ذکر وشرح پنج قسم ایمان و شش نوع توبه باتمام میرسد . [۱]

(۱)مؤلف‌تمام این رساله راکه مشتمل بره مشکوة و یك خاتمه است عینا نقل وترجمه کرده بود اما ما فقط مشکوة اول ومصباح ششم وخاتمه راگذاشتیم بدوعلت یکی آنکه مرادمؤلف نشان دادن عبارت بندی علماء وفارسی نویسی ملاها بوده وازهمین‌مقدارهم مقصودحاصل است دیگر آنکه اکثر مطالب مشکوةها برای خوانندگان ایرانی توضیح واضحات بود مثل‌تعداد ائمهٔ اطهار و احوال بهشت و دوزخ و صراط و قبر و مباحث مختلفه راجع بعدل و امامت و غیره‌که دراکثر رسالات مذهبی بتفصیل مذکور و اذهان عامه مردم ازآن‌کاملا مسبوق است‌بعلاوه سبب دیگری برای حذف این‌رساله بود وآن کثرت عقاید سخیفه عوامانه‌واعتقادات پیرزنان بودکه اگر حذف نمی شد علاوه بر بیفایدگی اهانت بمذهب محسوب میگردید و خلاف تحقیق تاریخی هم بود زیراکه حقیقت مذهب شیعه غیرازآنهاست و جایز نیست‌تخلیط شود و آنچه عقیده عوام وعجایز است باصل مذهب نسبت داده شود . ازآنچه ضرورة برای نمونه باقی گذاشته ایم لزوم حذف آن رساله واضح میگردد (مترجم)

خلاصهٔ عقاید شیعیان امروزی ایران همین بود که بطور عامیانه و بصورت ساده مذکور گردید البته خیلی جالب توجه بود که ما سلسلهٔ تکامل وتطور این عقاید را ازروزگار قدیم تا حال شرح میدادیم وتا حدیکه مواد معتبره و اسناد صحیحه اجازه میدهند روایات تاریخی و جعلیات را با یکدیگر مقابله میکردیم و معتقدات اصولی و فروعی سنیان و شیعیان را بتفصیل مقایسه می نمودیم اما اگر هم کتاب مقدماتی که برای چنین بحثی لازم است تدوین شده بود باز کتاب ما گنجایش ورود در این مبحث را نداشت . حتی ملاها ومجتهدین قشری هم عقایدشان اینقدر خام و کودکانه نیست که فوقاً مذکور افتاد ولی مصلحت چنین میدیده‌اند که عوام را به عقیده خود واگذارند و خود را درزحمت نیفکنند زیرا که اگر باب بحث را بر روی ملتیکه حاضر و آمادهٔ شك وارتداد است میگشودند خطرهای بزرگ تولید میگشت .

تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان

بالجمله هرگاه افکار شرعی و فلسفی ایرانیان را بطور خلاصه بخواهیم تقسیم کنیم درهر یك ازآنهاسه طایفه تشخیص خواهیم داد طبقه علماء تقسیم میشود بسه دسته : اخباریها واصولی‌ها یا (مجتهدین) وشیخی ها . حکما منقسم میگردند بسه زمره متکلمون و حکما (که فیلسوفان ساده و خالص هستند) وعرفای صوفیه .

تقسیمات گوبینو

شرحیکه گوبینو [۱] راجع باین طبقات مینویسد روشن ترین وزنده ترین و موجزترین تعریفاتی است که در زبانهای اروپائی تاکنون بنظر من رسیده است . هرچند نمیتوان مطلقا تصدیق کرد که صحتش باندازهٔ وضوحش باشد . مثلا اخباریها عموماً خشک ترین ومحدودترین طوایف شیعه هستند اما گوبینو آنها را دارای وسعت مشربی میشمارد که خودشان هم مدعی آن نیستند . و درحق شیخیه گوید که «معاد جسمانی را کاملا انکار نمیکنند» درصورتیکه مخصوصاً اعتقاد بجسم حور قلیائی [۲] بود که آنهارا هدف تیر تکفیر ساخت . بعلاوه عقاید شیخیان برای پیشرفت افکار بابیه که خیلی تند تر است راه‌را بطورقطع باز نمود. بابیه خارج ازحدود اسلامیند درحالتیکه شیخیه درداخلهٔ آن

(۱) کتاب ادیان ومذاهب فلسفی در آسیای مرکزی (چاپ دوم پاریس ۱۸۶۶) صفحه ۲۸ — ۳۳ . راجع بطبقات سه گانه علما وصفحات ۱۱۱-۶۳ (فصل ٤) همان کتاب راجع بفلاسفه و صوفیه (۲) رجوع کنید بسفرنامهٔ یکنفر سیاح جلد دوم ص ۲۳۶

اعمال نفوذ کرده و درطبقات عالیه و مقامات شامخه پیروان متنفذ داشته اند . راجع بفلاسفه وصوفیه مفصلا درفصل آینده سخن خواهیم راند اما درخصوص علماء بهتر آنکه گفتار گوبینورا عیناً نقل نمائیم : [۱] «نبایدفراموش کرد که هرچند ممکن است بطور تقریب سه طایفه مزبوررا چنانکه من طبقه بندی کردم از یکدیگرمجزا نمودلیکن معذلك لازم است دراینجا بگوئیم که ندرة یکنفرایرانی رامیتوان یافت که درمدت عمر ازطبقهٔ بطبقه دیگر نرفته و درهرسه‌طایفه وارد نشده باشد .»

مجلسیها

ملامحمد باقر مجلسی یکی از بزرگترین و مقتدر ترین و متعصب ترین مجتهدهای عهد صفویه لازم دید ازپدر خود ملا محمد تقی مجلسی که ازعلماءمبرز زمان بوده و نسبت بصوفیه توجه داشته دفاع نموده وبگوید [۲] : « مبادا گمان بد کسی بپدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر باپدرم بودم سراً و جهراً وازاحوال وعقاید اومطلع میباشم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لکن دربدو امرچون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلك ایشان منسلك شد تاباین وسیله دفع و رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نائره شقاوت ایشان را منطفی ساخت آنوقت باطن خود را ابراز نمود والا والدم بانهایت ورع وتقوی و زهد و عبادت و زهادت و تقاوت و تقاوت است . »

ملامحمد باقر مجلسی برخلاف تقید وتعصب و پشت کار فوق‌الطاقه که درچیز نویسی داشته و بفارسی بازبانی ساده وقابل فهم چیز می نوشته و مذهب شیعه را درمیان عامه ترویج می نموده . وصوفیه‌را باخشونت کامل قتل‌عام‌میکرده دارای اخلاق پسندیده نیز بوده وآثاری‌ازمهربانی‌و خوش فطرتی اودرقصص‌العلماء مذکوراست [۳] شخصی پس از وفات اورا درخواب دیدازو پرسید : « احوال شما درآن نشأ بچه نحو است وباشما چه معامله کرده‌اند ؟ » مجلسی جوابداد : « اعمال من هیچیك

---

(۱) فصل‌مذکور صفحه۳ — ۳۲ (۲) قصص‌العلماء چاپ‌لکنهور قسمت‌دوم‌ص۱۰۹ (۳)ایضا قصص‌العلماء قسمت اول صفحهٔ ۲۱۶ چاپ لکنهور مؤلف این قصه را که نهایت شیوع دارد از اغلاط مشهوره میشمارد اما راجع بقوه کتابت مجلسی درهمان صفحه گوید روزی : ۱۰۰۰ بیت (۵۰۰۰۰ کلمه) کتابت‌میفرموده .

برای من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیکنفر یهودی یکدانه سیب دادم او مرا نجات داد »

درقصص العلماء شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء دیده میشود و ما بذکر بیست و پنج نفر ازآنها که جالب توجه ومهمترند ذیلا اکتفا میکنیم : این۲۵ نفرراحتی المقدور بترتیب تاریخی مرتب کرده ایم . و عددی که در اصل کتاب مخصوص هریك از آنها بوده بعد ازذکر اسم در هلالین گذارده‌ایم [۱]

I — علماء قبل از صفویه

۱ ــ محمدبن یعقوب الکلینی (نمرهٔ ۹۶) ملقب به ثقةالاسلام مؤلف کافی متوفی بسال ۹۴۱/۳۲۹

۲ ــ محمدبن‌علی‌بن‌حسین‌بن‌موسی‌ابن بابویه قمی معروف به صدوق (نمرهٔ۹۵) متوفی بسال ۹۹۱ - ۲/۳۸۱ در قصص العلماءصدوهشتادونه جلد از مؤلفات اومذکور است که مهمترین آنها عبارتست از من لایحضره‌الفقیه که مثل کافی یکی از کتب اربعه است .

۳ ــ محمدبن‌محمدبن نعمان‌بن‌عبدالسلام‌الحارثی که معمولا اورا شیخ مفید می نامند [نمرهٔ۹۷] متوفی بسال ۱۰۲۲/۴۱۳ درقصص العلماءعدهٔ‌مؤلفات او ۱۷۱ نوشته‌شده.

۴ ــ سید مرتضی ملقب به‌علم‌الهدی [نمرهٔ۹۸] وفاتش بسال ۱۰۴۴/ ۴۳۶ نبیرهٔ امام هفتم موسی‌الکاظم (ع) است .

۵ ــ احمدبن علی‌النجاشی(نمرهٔ۱۳۲)وفاتش بسال۱۰۶۳/۴۵۵یکی‌ازشاگردان شیخ مفید و مؤلف کتاب‌الرجال معروفست .

۶ ــ محمدبن حسن‌بن‌علی‌الطوسی‌ملقب به شیخ الطایفه (نمرهٔ ۱۰۰) وفاتش بسال ۱۰۶۷/ ۴۶۰ سومین محمد از محمدهای‌قدیم محسوب میشود(دو محمد دیگر نمرهٔ ۱ و ۲ سابق‌الذکرند) شیخ‌الطایفه مؤلف دو کتاب از کتب اربعه است یکی تهذیب‌الاحکام و دیگر استبصار بعلاوه فهرست معروفیکه راجع بکتب شیعه ترتیب داده است .

۷ــ نصیرالدین طوسی ملقب به محقق که شهرتش در حکمت و علوم بیش‌از

(۱) درهردوچاپ قصص‌العلماء اسامی این اشخاص بترتیب ابجد مرتب گردیده مثلا کلینی صو (۹۶) نجاشی قلب (۱۳۲) وغیره .

شرعیات است [نمرهٔ ۹۰] متوفی بسال ۱۲۷٤/٦۷۲ معروفترین تألیفاتش اخلاق ناصری است در اخلاق و زیج ایلخانی که برای هلاکوخان مغول تهیه نموده است وتجرید در الهیات که طرف توجه عدهٔ کثیری از شراح و صاحبان رسائل کلامیه است .

۸ ـ نجم‌الدین جعفر بن یحیی مشهور به محقق اول مؤلف شرایع الاسلام (نمرهٔ ۸۹) متولد در ۱/٦۳۸ ـ ۱۲٤۰ متوفی در محرم ۷۲٦/دسامبر ۱۳۲۵ وقتیکه جوان بود در شعر قدرتی نشان داد اما پدرش بسختی اورا مانع شد و گفت شعرا ملعونند و شاعری مخالف تقدس است .

۹ ـ حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی معروف به علامه حلی [نمرهٔ ۸۸] درهمان ماه وهمان سال که محقق اول وفات یافت بدرود زندگانی گفت . محقق مشارالیه ده سال از او بزرگتر بود . در قصص ۷۵ تألیف بنام او مذکور است علامه حلی از یك دودمان بزرگی از علماء بود که در مدت قلیلی ده نفر مجتهد از آن بوجود آمد. یکی از آنها پدر علامه بود و دیگری فخرالمحققین پسرش [نمرهٔ ۸٦]

۱۰ ـ شیخ شمس‌الدین محمد بن مکی العاملی معروف به شهید اول [نمرهٔ ۸۲] در اواسط تابستان ۱۳۸٤/۷۸٦ [۱] بفتوای دو نفر از قضاة برهان الدین مالکی و ابن جماعهٔ شافعی بقتل رسید ،

II روحانیون عهد صفویه و بعد از صفویه

۱۱ ـ نورالدین علی بن عبدالعالی مشهور به محقق الثانی [نمرهٔ ۸٤] از کرك که مسقط‌الرأسش بود بایران آمد و مورد احترام و توجه شاه طهماسب اول شد وفاتش در ۹٤۰/ ٤ ـ ۱۵۳۳ اتفاق افتاد .

۱۲ ـ احمد بن محمد المدعو به مقدس الاردبیلی [نمرهٔ ۸۳] خیلی طرف احترام شاه عباس اول بود وفاتش در سنه ۱۵۸۵/۹۹۳ .

۱۳ ـ میر محمد باقر داماد (نمره ۷۷) نوهٔ محقق ثانی همچنین خیلی در نظر شاه عباس احترام داشت در سال ۱۶۳۱-۲/۱۰٤۱ بدرود جهان گفت . یکی از شعراء راجع بکتاب صراط المستقیم او گوید :

صراط المستقیم میر داماد　　مسلمان نشنود کافر میناد

خود او هم بتخلص اشراق شعر میسرودهٔ است .

---

(۱) این تاریخی است که در قصص ضبط شده امادر لؤلؤة البحرین ۹/۷۸۰ ـ ۱۳۷۸ مسطور است .

۱۴ - شیخ محمد بهاء الدین العاملی که عادة او را شیخ بهائی مینامند (نمره ۳۷) در شهرت و نفوذ و احترام با میرداماد پهلو میزد این دو نفر از علمائی بودند که بیش از همه باعث شکوه و جلال دربار شاه عباس اول میگشتند ، شیخ بهائی در نزدیکی بعلبك بسال ۱۵۴۶/۹۵۳ متولد و در ۱۶۲۲/۱۰۳۱ وفات یافت هنرش منحصر بشرعیات نبود . در این باب مهمترین کتابش جامع عباسی است که در میان عامهٔ ملت ایران رایج و در دسترس عموم است اما شیخ عمرش وفا نکرد که آنرا باتمام برساند .[۱] از تألیفات او یکی کشکول است که در آن حکایات و قصص عربی را جمع آورده و خلاصه کتابی است که سابقاً تألیف نموده و کمتر شهرت دارد موسوم بمخلات رسالاتی در ریاضیات و هیئت و یک مثنوی بشعر فارسی موسوم بنان و حلوا تصنیف کرده است .

۱۵ - محمد بن مرتضی الکاشانی که معمولا اورا ملا محسن فیض میخوانند (نمرهٔ ۷۶) این شخص مبغوض شیخ احمد احسائی مؤسس طریقه شیخیه گردیده که اورا اخباری صرف دانسته و بجای محسن مسیئی خطاب میکرد و اما ملا محسن فیض بیشتر در عرفان و حکمت دست داشت تا در شرعیات . علی الظاهر معروفترین کتب او ابواب الجنان باشد [۲] که درسال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ برشتهٔ تحریر درآمده است .

ده سال بعد از این تاریخ از کاشان بشیراز رفت و در مجلس ملا صدری بتحصیل حکمت پرداخت و دختر اورا گرفت ، فیض شاعر هم بود و در مجمع الفصحاء عدهٔ اشعار او شش الی هفت هزار نوشته شده است .[۳]

۱۶ - میر ابوالقاسم فندرسکی هرچند در قصص العلماء احوالش دیده نمیشود

---

(۱) جامع عباسی مشتمل بر بیست فصل و مکرر بطبع رسیده است اما چهار فصل اول آنرا غالبا جدا چاپ میکنند که اطفالرا در فرائض مقدماتی مذهبی هدایت نماید (ت . ز) بنا برقول ادوارد (فصل مذکور ۸ - ۴۰۷) فصول ششم تا بیستم را فیما بعد نظام بن حسین ساوجی بر کتاب نا تمام شیخ بهائی اضافه کرده است (مؤلف) (۲) ابواب الجنان تالیف ملا محسن فیض نیست وچنانکه بنظرم میرسد از تصانیف ملاحسین واعظی کاشفی مؤلف انوار سهیلی مشهور است . (ت . ز) مؤلف حقیقی گویا محمد بن فتح الله رفیع الدین موسوم بواعظی قزوینی است (مؤلف) رجوع کنید بفهرست ادواردش ۶-۴۰۵ (۳) چاپ طهران ۱۲۹۵/ ۱۸۷۸ جلد دوم صفحهٔ ۶-۲۰

اما « بزرگترین فیلسوف و صوفی زمان خودمحسوب میگشت و شاه عباس اول خیلی اورا احترام میکرد و گویند شاه اوراملامت نمود که چرا با اوساط الناس و مردمان فرومایه آمیزش و معاشرت میکند و بتماشای جنگ خروسان میرود . »[۱] مدتی درزمان سلطنت شاه جهان در هند بسر برد ودر حدود ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰در اصفهان رحلت نمود .

۱۷-ملا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر بملاصدرا بالاتفاق بزرگترین حکیم عهد اخیر ایران شمرده میشود منازعات دائمی او با متشرعین معروف است ولباس تقدس و روحانیتش بضخامت و استحکام معلمینش میر داماد و شیخ بهائی نبوده است از این جهة اگر در قصص العلماء فصل خاصی باحوالات او اختصاص نیافته جای تعجب نیست اما در کتاب مزبور و سایر کتب مثل لؤلؤة البحرین بتفاریق ذکر حال اودیده میشود . تعالیمش در متشرعین عموماً و شیخیه[۲] خصوصاً تأثیر کرده است . در روضات الجنات تاریخ وفات اورا بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰ [۳] ثبت نموده اند اما در لؤلؤة البحرین سال مرگ او بیست سال بعد نگاشته شده .

۱۸ - عبدالرزاق لاهیجی مثل ملا محسن فیض از شاگردان ملا صدراست . دو تألیف مشهور او که بزبان فارسی نوشته شده عبارتند از سرمایهٔ ایمان و گوهر مراد او نیز مثل شیخ طوسی صاحب مجمع البیان دلالات الفاظ راذاتی میدانست و میگفت که نسبت و رابطهٔ حقیقی فیمابین لفظ و معنی هر کلمه موجود است بقسمی که اگر شخص یك لغت غریبه رابشنود ممکن است تفکر کرده ومعنی آنراحدس بزند[۴]

این شش نفریکه ذکرشان گذشت هم فیلسوف بودند و هم فقیه بلکه حکمتشان برفقه برتری داشت . امااشخاص ذیل باستثنای آخرین آنها یعنی حاج ملاهادی تمام از علمای شیعه و خیلی متعصب در مذهب بوده اند .

۱۹ - ملا محمد تقی مجلسی [نمرهٔ ۳۶] گویند اول کسی است که احادیث واخبار

---

(۱) فهرست نسخ فارسی ریو صفحه ۸۱۵ (۲) شیخ احمد الاحسائی بر کتاب مشاعر و سایر تألیفات او شرح نوشته است (روضات الجنات صفحه ۳۳۱) اما بنا بر مندرجات قصص العلماء (چاپ لکنهور صفحه ۴۸) اورا کافر میدانست . (۳) این سال را صاحب قصص العلماء تاریخ وفات پسرش میرزا ابراهیم ثبت کرده از اینقرار سنهٔ ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰ بیشتر احتمال میرود که تاریخ وفات پدر باشد. (۴) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۲۳ این مطالب از روضات الجنات گرفته شده صفحه ۳۱ - ۱۲۹ آنچه در قصص العلماء دیده شد خیلی نقص دارد

این سجل خط و مهر جناب صدرالدین فخر بن ابراهیم القوامی شیرازی است شهیر بملا صدرا که
شرح حال ایشان در صفحه ۳۳۱ کتاب روضات الجنات در تاریخ
یکهزار و سیصد و شش در طهران بطبع رسیده مندرج و وفات در شیراز در سنه ۱۰۵۰
ز بهرات

خط ملا صدرای شیرازی

فضائل شیعه راجمع آورده مدون ساخت وعلم حدیث و اخبار از محقق ثانی درعهد سلاطین صفوی باو رسید . پیش از این گفتیم که اورا بتصوف منسوب ساخته بودند. وفاتش در ۱۰۷۰/ ۶۰ - ۱۶۵۹ است و باتناسب ومهارت کامل دراین ماده تاریخ مندرج:

«افسر شرع اوفتاد بی سرو پا گشت فضل»

چون حرف شین را که تاج کلمهٔ «شرع» است برداریم وفا ولام را که سرو پای کلمهٔ «فضائد» حذف کنیم فقط حروف رع ض میماند (۱۰۷۰ = ۲۰۰ + ۷۰ + ۸۰۰)

۲۰ ـ ملا محمد باقر مجلسی [نمرهٔ ۳۳] پسر آخوند سابق الذکر است و در این فصل بارها از وی نام برده ایم. بدرجات ازپدرش مشهور تر گردید. بحارالانوار که بزرگترین تألیفات اوست مجموعهٔ است بسیار مفصل از احادیث واخبارشیعه. مجلسی مؤلفات دیگر نیز دارد که کتب ذیل از آنها بفارسی است : عین الحیاة ـــ مشکوة الانوار ـــ حلیة المتقین ـــ حیات القلوب [که ناتمام است] ـــ تحفة الزائرین جلاء العیون [۱] وغیره وفاتش چنانکه گفتیم در سال ۱۱۱۱/ ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹ واقعشد .

۲۱ ـ سید محمد مهدی بروجردی ملقب به بحرالعلوم [نمرهٔ ۲۷] درسال ۱۱۵۵/ ۳ - ۱۷۴۲ تولد یافت و ظاهراً در حدود ۱۲۴۰/۵ - ۱۸۲۴ رحلت کرد .

۲۲ ـ سید محمد باقر بن سید محمد تقی رشتی ملقب به حجة الاسلام [نمرهٔ ۲۶] است [۲] که پیش از این ذکرش گذشت وسختگیری او در اجرای حدود نسبت باشخاصیکه نقض شریعت کرده بودند مذکور افتاد سید محمد باقر ثروت و نفوذ کاملداشت و بنابر قول صاحب روضات الجنات [ص ۱۲۵] صدهزار دینار را یج در بنای مسجد بزرگ محله بیدآباد اصفهان بمصرف رسانید.

---

(۱) روضات الجنات صفحه ۲۴ ـ ۱۱۸ (۲) سید محمد باقر رشتی از حیث اهمیت دردرجه سوم یاچهارم است و ملا احمد نراقی ص ۱۱۴ درمرتبهٔ دوم واشخاص ذیل که از قلم افتاده خیلی مهم ترند :

۱ - آقای بهبهانی مؤسس مذهب اصولیین که در قرن دوازدهم هجری میزیسته .

۲ ـ شیخ جعفر عرب (ملقب به کبیر) معاصر فتح علیشاه

۳ - شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام که تالیف بزرگیست در ۶ جلد

۴ - شیخ مرتضی الانصاری مؤسس فقه و قوانین معمولهٔ شیعه واستاد جمیع مجتهدینی که از ۷۰ سال قبل تا کنون ظهور کرده اند باستثنای آقاشیخ هادی .

۵ - آقاشیخ هادی طهرانی که از علماء درجهٔ اول است .

تولدش در حدود سال ۱۱۸۰/۷-۱۷٦٦ بود در شانزده‌سالگی برای تکمیل تحصیلات خود بعراق رفت و در ۱۲۱٦ یا ۱۲۱۷ (۳-۱۸۰۱) باصفهان مراجعت کرد و در یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲٦۰ (۲۳مارچ ۱۸٤٤) وفات یافت بنا بر قول سمی او صاحب روضات الجنات تمام مردم (البته فقط متدینین و مسلمین !) یکسال تمام برایش عزا داری کردند زیرا که پس ازوی کسی نبود که قانون شریعت را تااین پایه حفظ کند و پیشرفت دهد ازغرائب اتفاقات این بود که ظهور میرزا علیمحمد باب و نهضت فرقه بابیه که تا این حد اسباب ضعف علمای شیعه را فراهم آورد درست دوماه بعد از وفات سید محمد باقر بوقوع پیوست .

۲۳ ـ شیخ احمد بن زین‌الدین بن ابراهیم الاحسائی بانی طریقهٔ شیخیه بود و بیشتر ایام عمر را در یـزد بسر برد و از آنجا ازراه اصفهان عازم کرمـانشاهان گردید تازمان وفات محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه حاکم کرمانشاه دراین‌شهر باقی ماند شاهزادهٔ مزبور خیلی‌از وی احترام میکرد ووی را بتوقف در کرمانشاه وادار نمود . سپس بمشاهد متبرکهٔ عراق رفت‌و اغلب تألیفات کثیره‌خودرا درآنجا باتمام رسانید از جمله‌تصانیف مشهورهٔ او شرح‌الزیارةالکبیره و شرح الفوایداست. شیخ احمد احسائی با حرارت تمام بمخالفت ملا صدرا وملا محسن فیض و جماعت صوفیه برخاست اما خودش هم بنا برفتوای‌ملامحمد تقی قزوینی تکفیر شد ملامحمد تقی چون بدست بابیها در حـوالی سال ۱۸٤۷ مقتول گـردید شهید ثالث لقب یافت وفات شیخ احمد احسائی در ۱۲٤۳/۸-۱۸۲۷ واقع‌شد دراینوقت قریب نودسال‌از عمر او میگذشت [۱]

۲٤ ـ ملا احمد نراقی که در سال ۱۲٤٤/۹-۱۸۲۸ بمرض وبا مرحوم‌شد هم شاعر بود هم فقیه و اشعاری بفارسی ساخت بسبك جلال‌الدین رومی و عنوان آنرا طاقدیس قرارداد . تخلصش صفائی بود و درمجمع‌الفصحاء شرحی از احوالش مسطور است (جلد دوم صفحه ۳۳۰)

۲۵ ـ حاجی ملاهادی‌سبزواری [۲] کـه آخرین فیلسوف بزرگ‌ایران‌است اشعاری بتخلص « اسرار » ساخته است تولدش در ۱۲۱۲/۸-۱۸۹۷و وفـاتش در ۱۲۹۵/۱۸۷۸ بود .

---

(۱) اغلب اطلاعات مذکوره از روضات الجنات صفحهٔ ۷-۲۵ اخذ شده (۲) رجوع کنید بکتاب من « سالی در میان ایرانیان » صفحهٔ ۱۳۱-٤۳ که در آن شمهٔ از شرح حال اوبقلم یکی ازشاگردانش درج گردیده است .

فصل نهم

نثر نویسان (تاسال ۱۸۵۰م)

انواع نثر

ادبای مشرقی وآنهائی که در معانی و بیان دست دارند نثررا از حیث صورت بسه نوع تقسیم مینمایند عری مقفی ومسجّع . ولی ما به تقسیمی ساده‌تر نثر را بدو طبقه تقسیم مینمائیم طبیعی وساختگی . در نظر ما نثر مصنوع بطورکلی ناپسند و نامطبوع می نماید . اما اجداد ما (در انگلستان) تااین درجه متنفر نبوده اند ودلیلش وجود افوئیست Euphuists های زمان الیزابت است در کتبی مثل مقامات حریری (عربی) یا انوار سهیلی (فارسی) که بیشتر بقصد مطبوع افتادن در گوش و نشان دادن فضل نویسنده نوشته شده اگر نثرمصنوع بنظر میرسد تاحدی قابل اغماض است اما کتابی که حاوی مطالب مهمه و محتاج الیه باشد هرگاه بانثر ساختگی ومتصنعانه نوشته شود بهیچوجه قابل تحمل نخواهد بود این خود مورد بحث است که کدام سبك نثر نویسی رامیتوان مطلقا خوب دانست وکدام را باید بد شمرد زیرا که ذوق ها و سلیقه ها در هر مملکتی وحتی در هر ولایتی و در هر زمانی از ازمنه متفاوت میشود چنانکه یکنفر نویسنده که درعهدی مشهورو سبکش مطبوع است در عهد دیگر چندان اعتباری بسبك و قول او نمی گذارند زیرا برطبق ضرب المثل عربی : « الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم »

عبارات مصنوعی در کتب تاریخی

اما اگر یکنفر مورخ جدی مطلبی را که بسهولت در دو سطر میتوان نگاشت در یکورق بنویسد ما حق داریم که از وی آزرده شویم زیرا که بواسطهٔ سبك بد وسلیقهٔ ناهنجار او مدتی ازوقت ما تلف شده‌است .

سادگی نخستین

قبل از هجوم مغول (قرن ۱۳ هجری) نثر فارسی عموماً ساده و مستقیم بود وهیچ نثری در ایجاز و اختصار بترجمهٔ بلعمی ازتاریخ بزرگ طبری وسیاست نامهٔ نظام الملك و سفر نامهٔ ناصر خسرو و قابوس نامه و چهار مقاله نمیرسد .

مغولها وتاتار ها و ترکها علی‌الظاهر برای ادبیات ایران مضر

فساد زبان در زمان مغولان و سایر ملل بیگانه

بوده اند زیرا از نثر مسجع و مطنطن وتملق آمیز ترویج میکرده اند . وصاف مورخ که در سنهٔ ۱۳۱۲ [۱] کتاب‌خود را بالجایتو تقدیم نمود [۲] نخستین مفسد بزرگ زبان‌است و بدبختانه عدهٔ کثیری مقلد و متابع او شده‌اند .

بهبودی نثر در عهد اخیر

درعهد جدید ترقیات بسیار در نثر رخ داد وعلتش چنانکه در مورد نظم ذکر شد یکی این بود که نویسندگان زمان اخیر بقدما مراجعه کردند و ازسبك محررین بعد ازمغول اعراض نمودند . ودیگر توسعهٔ جدیدفن روزنامه نگاری است که هر چند عموماً یك شیوه بدیع و نغزی منجر نمیشود امامستلزم ایجاز و استقامت است . از لحاظ طرزوترتیب و بالاتر ازهمه ازنظر استنادتاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۹۱۰/۱۳۲۸) را که متأسفانه بانجام نرسیده میتوان بدرجات برتاریخهای بزرگ وپرمدعای رضاقلیخان ولسان‌الملك (متمم روضة‌الصفای میرخواندو ناسخ‌التواریخ) تفضیل نهاد در صورتیکه این دو کتاب بیش ازپنجاه سال تقریباً بر وی تقدم نداشته‌اند

نمونهٔ عبارت‌پردازی بیمورد

در این کتاب من مایل نیستم که از نثر های مصنوعی که برای نشان دادن مهارت نویسنده تحریر می یابد اسمی ببرم و باین وسیله نام آن نویسندگان را مخلد نمایم و بهمینقدر اکتفا میکنم که اگر معنی عبارات مزبور در کتاب تاریخ یا سایر کتب‌مفیده قابل ترجمه باشد هرگاه بخواهیم‌ترجمهٔ خود رالایق مطالعهٔ یکنفراروپائی بسازیم بعقیدهٔ من باید تمام زیور و زینت عبارتی را از آن کتب برداشته آنرا تلخیص نمائیم . محض نمونه چند سطر از کتاب بسیار مفید و بسیار مصنوع احسن‌التواریخ را که در اوائل عهد صفویه (۹۸۵ / ۸-۱۵۷۷) تحریر شده و در فصول نخستین این کتاب مطالب بسیار از آن نقل نموده‌ایم می گیریم موضوع راجع است به جنگ محمد خان استاجلو با شاهرخ ذوالقدرکه نا بینا بوده است در بهار سال ۹۱٤ /۹-۱۵۰۸ :

---

(۱) رجوع کنید « بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ تاتار » تالیف من صفحهٔ ۸ - ٦۷

(۲) وصاف در ۷۰۲ کتاب خود را بغازان خان تقدیم کرد (مترجم)

در بهار که سلطان گل باحشمت و تجمل روی بتاخت الوس ریاحین آورد و بزخم پیکان خار جنود شتوی را ازگلزار منهزم گردانید

برآمدز کوس سحابی خروش	درآمد سپاه ریاحین بجوش
رخ خویش را ابردرهم کشید	بدعوی کمانهای رستم کشید [۱]
بر آورد شاخ شکوفه علم	ریاحین بیاراست خیل و حشم
ز ژاله پی فرق افراسیاب	بدامان کشان سنگ هرسوسحاب

خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود

تمام این عبارات واشعار را در یکسطر میتوانست بنویسد «هنگام بهارخانمحمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود»

اشعار لطیف و خیالات شاعرانه در محل خود خوب و پسندیده است اما در تاریخ بیمورد و خشم انگیز است . سخن در اینجاست که متأسفانه چنانکه گفتیم تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخان یا شاعرند یا شعر شناس و شعر دوست و برای آنها سهلتر و لذت بخش تر است که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تا اشعار را بتاریخ زینت بدهند . چنانکه حتی در اشعار تاریخی نیز تاریخ حقیقی موجود نیست . پس در ضمن سخن راندن از نثر فارسی ازمئهٔ اخیره من اکتفا میکنم بذکر آثاری که فقط مطالب بدیعه و مفیده دارند واز تزئینات صوری احتراز جسته اند . و از لحاظ موضوع آنها را بپنج نوع تقسیم مینمایم :

(۱) فقه
(۲) حکمت
(۳) علوم — ریاضی و طبیعی و علوم خفیه و غریبه
(٤) تاریخ — عمومی و خصوصی و محلی
(٥) رجال و تذکرهٔ احوال شخصی و سفرنامه ها .

I فقه

یك طبقه بی فائده از کتب

دردورهٔ که مورد بحث ماست یعنی ازاستقرارسلسلهٔصفویه تازمان حاضر کتب فقهی در ایران منحصر است بعقاید واحکام شیعهٔ اثنی عشری و فرق شیخیه و بابیه و بهائیه . تمام آثار شرعیهٔ

(۱) در فارسی قوس قزح را کمان رستم نیز گویند .

اوائل این عهد بعربی نوشته شده و آثار اواخر نیز غالباً بهمان زبان تحریر یافته و بیشتر این کتب امروز در ممالك اسلامیه متروك و غیر مفهوم شده اندمگر برای معدودی اشخاص ذیفن و متخصص که از آنها میتوانند استفاده کنند و الا عموم مردم فائده از آن نمی برند . یکنفر مرد فاضل کتابی در فقه یاصرف و نحو یامنطق مینویسدو در مدرسه طلاب وحضورعلمائی که مشغول تدریس بسبك قرون وسطی هستند شهرتی بکمال می یابد. دیگری پیداشده وشرحی برآنکتاب مینویسد. دیگری شرحی برآن شرح می نگارد . شخص چهارم حاشیه براین شرح اخیر مینویسد . شخص پنجم یادداشتهائی راجع باین حاشیه اخیرتحریر میکند . بقسمی که عاقبت نتیجهٔ که بدست می آید خیلی شبیه است بعبارت خواجه نصرالدین افندی که ترکی زیرك بوده و گوید: این آب آبگوشت خرگوش است[1] یعنی غذائی عاری از طعم وقوت که بکلی مواد اصلیه در آن مستهلك شده و نمیتوان ترکیب اصلی آنرا دریافت . مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر ومدیر مدرسهٔ الازهر که ظاهراً عالم اسلام در عهود جدیده نظیر اورا در نورانیت فکر وعشق بزبان و ادبیات عربی بخود ندیده است همیشه می گفت که تمام این مزخرفات را باید سوخت زیرا که قفسه های کتابخانه ها را پر کرده و جز غذا دادن بکرم و موریانه و تاریك ساختن علم حقیقی فائدهٔ بر آنها مترتب نیست . این عقیده یکی ازعلمای بزرگ اسلام بود وما در پیروی آن تردیدی نداریم . فی الحقیقه همانقدر که ما کثرت آثار مفید ودلپسند مسلمین را بدیدهٔ تکریم مینگریم همانقدر هم ازوجوداین نوع نوشته هامتأثر وآزرده ایم .در روضات الجنات و قصص العلماء وغیره اسم عدهٔ کثیری از علماءرا می یابیم که هریك چهل پنجاه الی شصت جلد از این قبیل کتب تألیف کرده اند اماامروز کسی آنهارا نمیخواند . و جز شاگردانشان که بافشار و تهدید ممکن است آنهارا دیده باشند شایدهیچکس

(۱) شخصی خرگوشی برای ملا نصرالدین بهدیه آورد آنرا پخته بایکدیگر بخوردند روز دیگر شخصی آمد دق الباب کرد ملا گفت کیستی گفت همسایه آنکه از برایت خرگوش آورده بود اورا بخانه آورد طعام خوراند باز روز دیگر شخصی آمد ملا گفت تو کیستی گفت من همسایه همسایه آنکه برایت خرگوش آورد گفت بسم الله و در وقت غذا خوردن قدری آب گرم پیش او گذاشت گفت این چیست گفت این آب آبگوشت آن خرگوش است نقل از کتاب ملانصر الدین فارسی (مترجم)

بمطالعه آنها مبادرت نورزیده باشد ،حتی تعداد وذکر اسامی این کتب هم اگر در حیز امکان بود برای ما فایده نداشت .

فقه بزبان فارسی عامیانه

علمای شیعه دراواخر عهد صفویه ازقبیل مجلسی ها کار بزرگی که کرده اند همان تعمیم وترویج عقاید شیعه وتاریخ واحادیث و اخبار است که بزبان عوام نوشته و منتشر ساخته اند علمای مزبور دریافتند که برای رسوخ در قلوب عامه لازم است بزبان قوم سخن برانند و بطرزی ساده چیز بنویسند و پاداش خودرا نیز گرفتند زیرا که در نتیجه این اقدام عامه مردم نسبت بمذهب شیعه عشقی مفرط و علاقهٔ کامل پیدا کردند .

خدمات مجلسی ها

پیش ازاین گفتیم که درموقع ظهور شاه اسمعیل ورسمیت دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود وبنابر مندرجات روضات الجنات[1] ملا محمد تقی مجلسی « اول شخصی بود که بعد از استقرار سلسلهٔ صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت » پسرش ملا محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم بحار الانوار را بعربی نوشت وتصانیف ذیل را بزبان فارسی تحریر کرد[2] عین الحیات مشتمل برمواعظ راجع به ترك دنیا ـ مشکوة الانوار ـ حلیة المتقین در اخلاق واعمال ـ حیوة القلوب

تالیفات ملا محمد باقر مجلسی

در سه قسمت نخستین راجع به پیغمبران قبل از محمد[ص] دویم راجع بمحمد رسول الله [ص] سوم راجع به دوازده امام اما فقط بخشی ازآن باتمام رسید ـ تحفة الزائرین ـ جلاء العیون ـ مقباس المصابیح درصلوة یومیه ـ ربیع الاسابیع ـ زاد المعاد ورسالات کوچك بسیار . اماجای عجب است که درضمن این کتب نام یکی از مهمترین تالیفات او (حق الیقین) برده نشده است این کتاب در ۱۶۹۸/۱۱۰۹ تألیف شده و با کمال نظافت در ۱۸۲۵/۱۲۴۱ در طهران چاپ گردیده است . مرحوم م . ا . دوبی برستین کازیمیرسکی عازم شد که این کتاب را بفرانسه ترجمه نماید اما ازخیال خود انصراف یافت و نسخهٔ اصل ترجمه خودرا نزد من فرستاده تقاضا کرد که کار اورا بپایان ببرم . اما متأسفانه هیچوقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم اگر چه بزحمتش می ارزید زیرا که هیچ ترجمه واضح و معتبری از عقاید شیعه درهیچ زبان اروپائی موجود نیست .

(۱) چاپ طهران ۱۸۸۸/۱۳۰۶ صفحه ۱۲۹ (۲) ایضا صفحه ۱۱۹

کتب اساسی مذهب شیعه که قرآن مجید و احادیث و اخبار باشندطبعاً همه بعربی است . رسالات وکتب مذهبی را که بزبان فارسی نوشته شده است باقدری اغماض میتوان بسه‌طبقه‌قسمت نمود اصول‌عقاید-تاریخ- قوانین وحدود اما درمقام عمل عقاید وتاریخ بهم مخلوط شده است خاصه در قسمت مربوط بامامت که مؤلفین سعی کرده اند ثابت نمایند که پیغمبر [ص] مایل‌بود علی [ع] جانشینش باشد وابوبکر وعمروعثمان حقوق اورا غصب کردند وائمه دوازده نفرند نه بیشتر و نه کمتر وهمان ها هستند که شیعیان اثنی عشری از آنها پیروی میکنند لاغیر . خلاصه در حالتیکه قسمت‌اول این کتب راجع بذات وصفات خداوندی‌است و نزدیك میشود بالهیّات قسمت‌اخیر آنها حاوی مطالب تاریخی یا تقریباً تاریخی و خاتمهٔ آنها مشتمل است بروصف و شرح بهشت و دوزخ و روز محشر وغیره .

طبقه‌بندی کتب‌عقاید که‌بزبان‌فارسی‌است

أنشاء این کتب بطور کلی خیلی ساده و درست و عاری از صنایع بدیعیه است اما عموماً تقلید از عربی است و ترتیب کلمات و تشکیل جملات بسبك آن زبان است . نه فقط درعباراتی که ترجمهٔ مستقیم ازعربی است بلکه در سر تاسر کتاب‌این شیوه معمول است چنانکه گوئی علمای مزبور بقدری در آیات قرآنی و احادیث متبحر شده و دماغ خود را عادت داده اند که حتی در موقع فارسی نوشتن هم فکرشان تابع عبارات‌عربی میشود - سطور ذیل که ازابتدای جلد ثانی‌حق‌الیقین استخراج شده [۱] بخوبی این صفت عجیب را نشان خواهد داد :

« مقصد نهم دراثبات رجعت‌است ، بدانکه ازجمله اجتماعیات بلکه‌ضروریات مذهب حق فرقهٔ محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم[ع] جمعی از نیکان بسیار نیك وبدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمهٔ‌خود دیدهای ایشان روشن گردد وبعضی ازجزای نیکیهای‌ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان ازبرای عقوبت وعذاب دنیاومشاهدهٔ اضعاف آن‌دولتی که نمیخواستند باهل بیت‌رسالت [ع] برسد و انتقام کشیدن شیعیان ازایشان. وسایر مردم در قبر ها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده‌است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان‌داشته باشدیامحض

(۱) چاپ طهران ۱۸۲۵/۱۲۴۱ ورق ۱۴۲ b

کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خودمیگذارند . »

این عبارت که کاملا بشیوهٔ عربی نوشته شده ممکن است ترجمهٔ تحت اللفظی حدیثی باشد که اصل آن نقل نشده و ظاهراً ابتدای اصل حدیث باید چیزی شبیه باین باشد « لایرجع فی الرجعة الّا من له محض الایمان او محض الکفر » اما نفوذ نحو عربی در سر تا سر ترجمه هویدا و محسوس است .

۱- رد بر اهل تسنن

نوع دیگر از نوشته های مذهبی شیعه ردهائی است که براهل سنت و فرق : شیخیه و بابیه و بهائیه و نصاری نوشته میشود اهل تسنن بالطبع در هر رساله که راجع باصول عقاید بحث نماید کما بیش مورد حمله واقع میگردند . زیرا که از عهد نادرشاه تا زمان حاجی شیخ الرئیس (ابوالحسن میرزا) که یکی از دعاة اتحاد اسلام بود [۱] هیچ کس نتوانسته است مخالفت این دوشعبه بزرگ اسلام را به صلح و وفاق مبدل کند .

و اگر مسالمت و وسعت نظری در نسل جوان ایرانی امروز دیده میشود بیشتر از آن جهت است که این مسائل و مناقشات مذهبی کمتر محل بحث واقع میشود نه از لحاظ متحد شدن عقاید فرق مختلفه .

۲ - رد بر صوفیه

برضد صوفیه نیز در رساله های اصولی شیعه حملاتی دیده میشود خاصه در رد وحدت وجود چندین رسالهٔ مستقل نیز منحصراً در رد آنها دیده ام مثل رسالهٔ خیراتیه [۲] آقا محمد علی بهبهانی که باعث قتل عام شدید صوفیه و کشتن عدهٔ کثیری از مرشدین آنها مثل میر معصوم مشتاق علی و نور علیشاه گردید [۳] و مطاعن الصوفیه تألیف محمد رفیع بن محمد شفیع تبریزی که در سال ۱۸۰۶/۱۲۲۱ [٤] سمت تحریر یافته است . صاحب رسالهٔ اخیرالذکر برای اثبات مدعای خود حتی بانجیل هم متشبث گردیده است وقول مسیح را بیاد آورده که فرماید « برحذر باش از آنهائیکه درلباس

---

(۱) دعوة نامه او راجع باتحاد اسلام در بمبئی بسال ۱۳۱۲/٥-۱۸۹٤ طبع شد .

(۲) تاریخ تألیفش ۱۲۱۱/۷ — ۱۷۹٦ است رجوع کنید بشرح کامل و جالب توجهی که راجع باین رساله درفهرست ریو ص ٤-۳۳ مندرج است . (۳) برای اطلاع یافتن از تفصیل این وقایع بتاریخ ایران سرجان ملکم مراجعه کنید چاپ ۱۸۱٥ جلد دوم صفحهٔ ٤۱۷-٤۲۲

(٤) ازاین رساله نسخهٔ خطی خوبی دارم که در ۲۲ جمادی الثانیه ۱۲۲۲ (۲۷ اگست ۱۸۰۷) تحریر یافته است .

گوسفند [صوف] روبتو می آیند و در باطن گرگهای درنده هستند »

۲ - ردبرنصاری

اختلاف اسلام و مسیحیت نیز باعث تحریر مقدار زیادی رسالات فارسی شده است و پرفسور ساموئل لی در کتاب «رسالات بحثیه راجع بمسیحیت و اسلام» [کامبریج ۱۸۲٤] در این باب نتیجهٔ مطالعات خود را مشروحاً نگاشته است. چندین کتاب راجع بهمین موضوع در ربع اول قرن هیفدهم میلادی بقلم سیداحمد بن زین العابدین العلوی نوشته شده است یکی در رد «آئینه حق نما» تألیف گزاویه ودیگری برضد یهودیها. دراین اواخر نوشته‌های هانری مارتین که از دعاة و مروجین دین مسیحی بود میرزا ابراهیم و دیگران را واداشت جوابهائی بنویسند [۱]

شیخیه منسوبند بشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی از اهل بحرین که بنابر مندرجات روضات الجنات [۲] در سن نود سالگی در ۱۲٤۳ /۸ - ۱۸۲۷ وفات یافت بعد ازو سید کاظم رشتی ریاست شیخیه را یافت و از جمله شاگردانش سید علی محمد باب مؤسس بابیه و چند نفر از جانشینان او بوده اند

۴ - ردبرشیخیه

و همچنین حاج میرزا کریمخان کرمانی نیز از شاگردهای او بوده که بعدها طریقهٔ شیخیه راوسعت بخشید. این طریقه که در اصل همان تشیع است که بمنتهی درجهٔ شدت رسیده بر علمای شیعه پسند نیفتادوچند نفر ازمجتهدین بزرگ ازقبیل حاجی ملامحمدتقی قزوینی عمو وپدر شوهر قرةالعین شاعرهٔ مشهوره بابیه بدفع آن همت گماشتند حاجی ملا محمدتقی مزبور ازبس باشیخیه و بابیه مخالفت ورزید جان خود را بر سر این کار گذاشت اما شیعیان اثنی عشری اورا ملقب بشهید ثالث ساختند. ۳ شمهٔ از احوال شیخیه و تعریف مذهب آنها را در یادداشت نمرهٔ E [صفحهٔ ٤٤ - ۳۳٤] آخر جلد دوم کتاب خودم موسوم به « بیانات یکنفر سیاح [٤]» درج کرده ام و همان شرح برای اشخاصیکه در مطالعه افکار ایرانیان مبتدی باشند کفایت می کند. شیخ احمد کتب بسیار تألیف کرده که

---

(۱) بفهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دارالعلوم کمبریج (۱۸۹٦) صفحه ۱۳-۷ رجوع کنید (۲) صفحه ٦-۲۵ چاپ طهران ۱۳۰٦/۱۸۸۸ (۳) جلددوم بیانات یکنفر سیاح صفحهٔ ۸-۱۹۷ و ۱۲-۳۱۰ (٤) همچنین مراجعه نمائید برسالهٔ که ا. ل نیکولا راجع بشیخیه تالیف نموده (پاریس ۱۹۱۰) صفحه ۷۲ فهرستی از تصانیف شیخ احمد نیز درآن کتاب هست.

گویا تمام‌عربی بوده‌صاحب‌روضات‌الجنات بعد از ذکر اسم تألیفات شیخ احمد(صفحه ۲۵) درضمن بعضی مطالب دیگر اظهار میدارد که شیخ مشارالیه باوجود عقایدیکه خود نیز راجع بروز قیامت ابراز میداشته باصوفیه ضدیت کامل میکرده است طبعاً وسعت مشرب و عقیدهٔ که این طایفه بوحدت وجود دارند موجبات تنفر متشرعین هرمذهبی را فراهم آورده است خواه اثنی عشری یا سنی خواه شیخی یا بابی یا بهائی و حتی مسیحی . هانری مارتین البته میدانست که باملاهای متعصب شیراز بیشتر تناسب و تجانس دارد تا با صوفیه که جماعتی رند ولا ابالی در مذهب هستند در این اواخر شیخیه و بابیه که خود از یك ریشه منشعب شده اند با یکدیگر مخالفت و مناقشتی خیلی سخت آغاز نهادند تا حدی که یکی از علماء و فقهائی که در اواخر سال ۱۸۴۷ باب را در تبریز محاکمه ومحکوم نمود ملامحمدممقانی بود که خود ازجملهٔ شیخیه محسوب میگشت [۱]

۵—ردبر بابیه‌وبهائیه نهضت بابیه و بهائیه که از ایران بخارجه هم سرایت کرده و امروز بامریکا نیز وارد شده است‌طبعاً موجب‌مناقشات قلمی بسیاری گردید که مطالعهٔ تمام آنها خود محتاج تحقیقی مخصوص است و من در جای دیگر بشرح آن پرداخته ام [۲] مهمترین این کتب (یعنی آنهائیکه بزبان فارسی است) دو کتاب از تألیفات خود باب است یکی بیان فارسی و دیگری‌دلایل سبعه. ایقان بهاءالله نخستین دفاعنامه است که با ذکر دلائل تدوین شده و تألیفش قبل از تاریخی است که بهاء الله ادعای من یظهره اللهی نمود اما الواح او که بیشتر بزبان فارسی است و بعد از ایقان نوشته شده از حساب بیرون است جالبترین و مهمترین آنها الواح سلاطین است تألیفات ازلی هانیزبسیاربدست میآید و بطور کلی هر شعبه از مذاهب مختلفه موجد رسالات بسیار و جدالهای قلمی بیشمار گردیده اند . راجع برد بابیه و بهائیه مهمترین رسالاتی که بزبان فارسی‌موجود است احقاق الحق آقا محمد تقی همدانی [۳] (تاریخ تألیف ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸) و منهاج الطالبین [۴] حاجی حسین قلی است که ارمنی بوده و بدین اسلام در آمده

---

(۱) به بیانات یکنفر سیاح رجوع کنید صفحه ۲۷۸ از جلد دوم (۲) بیانات یکنفرسیاح جلد ثانی صفحه ۱۷۳ - ۲۱۱ وکتاب « مواد لازمه برای استحضار از مذهب بابیه » صفحهٔ ۱۷۵ - ۲۴۳ (۳) « مواد لازمه » صفحهٔ ۹۰ - ۱۸۹ (٤) ایضا صحفه۸ - ۱۹۶

است این رساله در ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲ در بمبئی چاپ شد بابیه و بهائیه طرز و شیوهٔ خاصی در زبان فارسی پیش گرفته اند که خیلی قابل ملاحظه وتوجه است بعضی از الواح بهاء الله که در جواب سئوالات زردشتیان تحریر یافته بفارسی خالص است و یك لفظ عربی ندارد اما مهمترین کتب آنها از قبیل کتاب اقدس بزبان عربی است از لحاظ ادبی چه در عربی چه در فارسی بهاءالله انشاء بهائی ها را قدری ترقی داد زیرا که سبك تحریر میرزا علی محمد باب چنانکه گوبینو می نویسد : « تاریك و خشك و کدر » بود .

۲ ـ فلسفه

تقسیمات فلسفه

مسلمین حکمت را چنین تعریف میکنند « علم بحقایق اشیاء بقدری که انسان را میسر است » حکمت بدو شعبه منقسم میشود نظری و عملی . شعب حکمت نظری ریاضیات و علم الطبیعه و ماوراء یابعد یا فوق الطبیعه است و شعب حکمت عملی تهذیب الاخلاق و تدبیر المنزل و سیاست المدن است . سه کتاب مشهور فارسی درحکمت عملی عبارتند از اخلاق ناصری اخلاق جلالی و اخلاق محسنی [۱] و تمام اینها زمانشان قبل از دورهٔ است که در این کتاب بحث میشود و بنظرم نمیآید در این دوره هیچ کتاب مهم فارسی راجع بحکمت عملی تصنیف شده باشد پس اینجا لازمست که بذکر حکمت نظری اکتفا کنیم و بدواً بشرح ماوراءالطبیعه بپردازیم که ازطرفی مربوط بعقاید دینی است وازجانبی متعلق بعلوم [۲]

شیعه و معتزله

این نکته متفق علیه است که در اوائل عهد و زمان عباسیه شیعیان اثنی عشری ومعتزله [۳] ارتباط کامل باهم داشته اند ومعلوم است که مذهب معتزله منورترین وفلسفی ترین مذاهب اسلامی بود واز مختصات معتزله اعتقاد اختیار و مخالفت باجبریون بود اما بعدها مذهب جبری پیش رفت وترقی و توسعه فکری عالم اسلام را دچار وقفه ساخت . بنا بر آنچه گذشت کتبی که راجع

---

(۱) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ تاتار تالیف من صفحه ٤ - ٤٤٢

(۲) ظاهراً مرادش الهیات بمعنی الاخص باشد (مترجم) (۳) رجوع کنید بتاریخ فلسفه اسلام تالیف و. بوئر Buer ترجمه ا . ر . جانس (لندن ۱۹۰۳) صفحه ۳۳ ، ٤٤ ، ۷۲ ، ۸٤ و کتاب گلدزیهر موسوم به Vorles ungen über der Islam صفحهٔ ۲۳٤ و ما بعد . (Heidelberg 1910)

بذات و صفات خداوند بقلم علمای شیعه نوشته شده خیلی بیش از تألیفات سنیان دارای جنبهٔ فلسفی است .

قرض فلاسفهٔ اسلام به یونانیان

فلاسفهٔ مسلمین نیز مثل علوم آنها تقریباً بالتمام مرهون یونانیان است و خودشان هم باین نکته اقرار دارند . از اوائل عهد عباسیان (اواسط قرن هشتم میلادی) بعضی کتب معاریف فلاسفه و حکمای یونان بزبان عربی ترجمه شد تاریخ فلسفه اسلام از آن وقت تا زمانیکه از هجوم قوم مغول ضربتی مهلك بر عالم اسلام وارد گردید و بغداد و خلافت عباسی زیر و رو شد . (وسط قرن ۱۳ میلادی) چندین بار بقلم مستشرقین اروپائی تحریر شده است محض اطلاع بر تاریخ مجمل حکمت اسلامی و خدمات فلاسفهٔ بزرگ و مذاهب مختلفه آنها کتاب «تاریخ حکمت اسلامی » تألیف دکتر ت. ج . بوئر و ترجمهٔ انگلیسی آن بتوسط ا . ر . جانس بهترین کتب است وعامه قارئین میتوانند از آن استفاده نمایند . در اینجا لازم است اشاره شود که فقط یکی از اشخاصیکه در آن کتاب ذکر شده زمانش بعد از انقراض خلافت عباسیان بوده و آن ابن خلدون است (تولدش در تونس ۱۳۳۲ و وفاتش در قاهره ۱۴۰۶) و این شخصی فوق العاده و بی نظیر بود « نه سابقی داشت و نه لاحقی» . [۱]

اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است

سؤالیکه اینجا باید جواب گفته شود اینست : ایران که در قرون اول هجرت این همه فلاسفه« معروف به حکمای عرب » [۲] بوجود آورده آیا بعد از اول قرن شانزدهم میلادی هم هیچ حکیم الهی تولید کرده است ؟ برای جواب باین سئوال شخص باید علاوه بر اطلاع کامل از زبان عربی و فارسی وقوفی از تاریخ فلسفهٔ عرب و یونان (خلاصه تمام فلسفهٔ عمومی) داشته باشد و من ابداً مدعی این احاطه نیستم . و برای سنجیدن و قضاوت کردن در آثار علمیه مسلمین نیز همین اشکال پیش می‌آید . آیا چند نفر از عشاق رباعیات عمر خیام بامستر ویپك Woepecke هم عقیده شده ورسالات عربیه خیام را که در علم

(۱) کتاب دکتر بوئر فصل مذکور صفحه ۲۰۸ (۲) علت تسمیهٔ آنها بحکمای عرب این است که عموماً بزبان عربی چیز می نوشته اند و حتی امروز هم تا درجهٔ لسان علمی مسلمین عربی است چنانکه سابقا لاتینی زبان علمی عالم مسیحیت بشمار میرفت .

جبر است خواهند پسندید ؟ عربی دانستن کافی نیست که شخص بگوید الرازی در طبابت مقدم بوده یا ابن سینا . درآلمان راجع باین شعبه که تخصص کامل میخواهد خیلی بیشتر ازسایرممالك زحمت کشیده شده مثلا کتاب دکتر ا . وید من Weidemann از اهالی ارلانکن (راجع بمناظر و مرایا و فیزیك وغیره) و کتاب دکتر جولیوس هیرشبرك Hirschberg از اهالی برلین (درباب کحالی) کتاب دکتر ماکس شیمون (در تشریح) و غیر ذلك اما موضوعات بسیار مانده که هنوز دست نخورده است و کمتر مستشرقی قابل اقدام بآن دیده میشود درخصوص حکمت ایران ازسیصدوچهار صد سال باین طرف آنچه میتوان گفت همین است که تقریب

شش فیلسوف معروف ایران درازمنهٔ اخیره

شش نفر ازمتفکرین ظهور کرده‌اند که فیما بین هموطنان خود شهرتی بکمال کسب نموده‌اند اما تا چه پایه این معروفیت شایسته و بجا بوده مسئلهٔ است که تا کنون جواب کافی بآن داده نشده است . اسامی این متفکرین بترتیب قدمت تاریخی از اینقرار است : ۱ - شیخ بهاءالدین العاملی (متوفی بسال ۱۰۳۱ / ۱۶۲۲) ۲ - میر داماد (متوفی بسال ۱۰۴۱ / ۲ - ۱۶۳۱) ۳ - ملا صدرا (متوفی بسال ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰) ٤ — ملا محسن فیض (متوفی بعد از سال ۱۰۹۱ / ۱۶۸۰) ٥ — ملا عبدالرزاق اللاهیجی ٦ - حاج ملا هادی سبزواری که زمانش خیلی نزدیك بماست و تاریخ وفاتش سنه ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ است .

حکمت و کلام

حکمای اسلام دو طبقه اند بعضی فلسفهٔ خود را تابع دین قرار داده اند و برخی باین حدود محدود نیستند . طبقهٔ اولی را متکلمون یا اهل کلام می نامند The Scholmen or Dialecticians (۱) طبقهٔ ثانیه حکما یا فلاسفه هستند . از شش نفر سابق الذکر ملاصدرا تحقیقاً و حاجی ملاهادی محتملا جزء طبقهٔ ثانویه بوده اند ولی چهار نفر دیگر از طبقهٔ اولی محسوب میشده‌اند و هر چند از لحاظ فلسفه رتبهٔ آنها به بلندی دو نفر سابق نیست اما از حیثیات دیگر آنها را ادبا و نویسندگان بزرگی باید دانست ۲

شرح حال این شش نفر باستثنای حاجی ملا هادی که زمانش متأخر است درروضات

---

(۱) رجوع کنید بکتاب بوئر ۳ - ٤۲ (۲) فیض ولاهیجی در فلسفه مقام عالی دارند و از آنها بالاتر میر داماد است که در بعضی مسائل حکمت منفرد است و ملا صدرا مکرر بعظمت مرتبه او اشاره کرده است (مترجم)

الجنات وقصص العلماء مسطور است و ما غیر از آنچه سابقاً راجع بآنها نوشته ایم مطالب ذیل را نیز از آن کتاب استخراج کرده می نگاریم .

پنج نفر نخستین تقریباً همه معاصر و تا حدی با یکدیگر مربوط بوده اند شیخ بهاء الدین و میر داماد نفوذ فوق العاده داشتند و طرف محبت شاه عباس اول بودند معذلك بنا بر روایت رجان ملکم [۱] رقابت و حسادتی نسبت بیکدیگر ظاهر نمیساختند . ملاصدرا شاگرد این دو نفر بود [۲] و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی هر دو شاگرد و داماد ملاصدرا بودند .

۱ — شیخ بهاء الدین العاملی

شیخ بهائی
تولد ۹۵۳ / ۱۵۴۶
وفات ۱۰۳۱ / ۱۶۲۲

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی الهمدانی الجبعی یکی از علمای شیعه بود که از جبل عامل شامات بایران آمدند و نسبت عاملی که بآن شهرت یافته از اینراه است اما ایرانیان او را عادة شیخ بهائی میخوانند پدرش شیخ حسین از شاگردان شیخ زین الدین شهید ثانی بود بعد از آنکه استادش بجرم تشیع بدست ترکها مقتول گردید بایران آمد و شیخ بهائی همراه او بود پس از ورود با سعی و جد بلیغ بتحصیل علوم دینیه و ریاضیات و طب همت گماشت .

معلمین او

معلمین او غیر از پدرش عبارت بودند از : ملاعبدالله یزدی شاگرد جلال الدین دوانی صاحب اخلاق جلالی که او نیز از تلامذهٔ سید شریف جرجانی بود و ریاضیات را نزد ملا علی مذهب و ملا افضل قائنی و طب را در خدمت علاء الدین محمود [۳] تحصیل کرد چندی نگذشت که شهرتی فوق العاده در قضا تحصیل نمود و صدر یا شیخ الاسلام اصفهان شد . بعد از چندی آرزوی طواف مکه بروی استیلا یافت و در مراجعت از حج ملبس بلباس درویشی شده تمام عراق و مصر و حجاز و شام را سیاحت کرد و با علما و فضلای بسیار آشنائی یافت و عرفای بزرگ را ملاقات نمود .

---

(۱) تاریخ ایران چاپ (۱۸۱۵) جلد اول صفحهٔ ۹ - ۵۵۸ این حکایت در قصص العلما و روضات الجنات نیز هست ص ۱۱۵ (۲) روضات الجنات ۳۳۱ (۳) در جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی جزء مردمان بزرگ عهد شاه عباس شمهٔ از حال او هست و بعضی قسمتهای راجع بشیخ بهائی و میر داماد که در این فصل دیده میشود از همان عالم آرای عباسی منقولست

شرائط الرواية المعروف عند اهل الدراية والمأخوذ من الطائفة

امادي بالسيح وعواء المعقل لشام للعباء الباهر

اعني مقالع الاسحاء قال وكل بلسماء وعرعباء

الحمد لله الذي بهاالدين الحق كما وراء الشعراء

و رابع عشر ذي قعدة الحرام سنة خمس وتسعين وتسعمائة وسنة لصعاليك حرسها

بوابل الرضوان والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا

وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

خط شيخ بهاء الدين عاملي

شیخ بهائی روز ۱۷ محرم ۹۵۳ (۲۰ مارچ ۱۵٤٦) در بعلبك شام تولد یافت و در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ (۲۰ اگست ۱٦۲۲) وفات نمود[۱] کتب معتبره‌اش عبارتند از جامع عباسی که حاوی فتاوی شرعیه است . و زبده و مفتاح الفلاح و تشریح الافلاك و خلاصة الحساب و کشکول شامل حکایات بسیار و نصایح و اشعاری متفرقه که بعضی از آنها بزبان فارسی است [۲] و یك مثنوی فارسی موسوم بنان و حلوا حاوی سر گذشت مؤلف در سفر مکه و مثنوی دیگر بنام شیر و شکر منتخبی از این دو مثنوی و از غزلیات او در مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۱۰ - ۸ مسطور است .

۲ — میر داماد

میر محمد باقر استرابادی متخلص باشراق المشتهر بداماد تحصیلات ابتدائی را در مشهد شروع کرد اما قسمت اعظم ایام حیات را در اصفهان بسر برد وچنانکه دیدیم طرف احترام شاه عباس واقع گردید و هنگامیکه صاحب عالم آرا بتحریر تاریخ خود اشتغال داشت ۱۰۲۵ / ۱٦۱٦ میر داماد دراصفهان میزیست لقب داماد فی الحقیقة از القاب پدرش سید محمد بود که دختر شیخ علی بن عبدالعالی از فقهای معروف را بحبالهٔ نکاح در آورد . وفات میر محمد باقر در ۱۰٤۱ / ۲ - ۱٦۳۱ اتفاق افتاد بیشتر تصنیفاتش بزبان عربی بود اما اشعاری بفارسی تحت تخلص اشراق دارد

ملاحظه عادات عکس نحل

ظاهراً ذوقی برای تحقیق در حکمت طبیعی داشته و بنا بر مندرجات قصص العلماء میرگفت برای زنبور عسل بیتی از شیشه درست کردند تا ترتیب تولید عسل را به بینند و بر اعمال زنبور آگاهی حاصل نماید و همچنین در قصص مسطور است که ملا - صدرا میر را در خواب دید و ازو سئوال کرد که : « مردم مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نکردند با اینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست علت چیست ؟ » میر داماد در

میر داماد از ملاصدرا محتاط تر بود

---

(۱) مزارش در جوار حرم حضرت رضا (ع) درمشهد طوافگاهست ماده تاریخ وفاتش بنا بر قول محمد طاهر نصر آبادی این مصراع است « افسر فضل او فتادبی سرو پا گشت شرع » بنا بر این جمع حروف : ض + ل + ر سنه ۱۰۳۰ میشود . این مصراع را با تغییر محل کلمات شرع وفضل ماده تاریخ مجلسی قرار داده‌اند (مترجم) (۲) در چاپ مصر این اشعار را حذف کرده‌اند (چاپ ۱۳۰۵ / ۸ - ۱۸۸۷) اما در چاپ طهران (۱۳۲۱ / ٤ - ۱۹۰۳) دیده میشود .

جواب گفت: «من مطالب حکمت را چنان نوشته ام که علماء از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آنها را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان نمودی که اگر ملا مکتبی کتابهای ترا به بیند مطالب آن را میفهمد ولذا ترا تکفیر کردند ومرا ننمودند »

۳ ــ ملا صدرای شیرازی

ملاصدرا متوفی بسال ۱۰۵۰ / ۱۶۴۰-۱

صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر بملا صدرا فرزند منحصر بفرد مردی پیر بود . پس از رحلت پدر از شیراز باصفهان سفر کرد و چنانکه گفتیم در خدمت شیخ بهائی و میر داماد بتحصیل اشتغال یافت و از هر دو اجازه گرفت که کتب آنها را شرح نماید . سپس بیکی از قراء قم [۱] رفت و گوشهٔ اختیار نمود و بقناعت روزگار گذاشت و بتفکر وتعمق در فلسفه مشغول شد . گویند هفت مرتبه پیاده بزیارت خانهٔ خدا رفت و در پایان سفر هفتم چون ببصره رسید بدرود زندگانی گفت سنه ۱۰۵۰ / ۱ ــ ۱۶۴۰ از ملا صدرا پسری ابراهیم نام باقی ماند که از طریقه پدر پیروی نکرد و بالعکس باوی ابراز مخالفت نمود و باین مباهات کرد که « اعتقادش اعتقاد عوام است » این مختصر شرح حال ملا صدرا مأخوذ است از روضات الجنات (ص ۲ ــ ۳۳۱) و قصص العلماء و علاوه بر این اطلاعات فقط میتوانم بگویم که بنا بر اشارهٔ که در مقدمهٔ اسفار می نماید از علماء متشرعین زحمت بسیار بر او وارد آمده وشیخ احمد احسائی مؤسس مذهب شیخیه شروحی بر دو کتاب حکمت العرشیه و مشاعر او نگاشت . پس شیخ محمد اقبال در این قول محق است که میگوید :[۲] « فلسفهٔ ملا صدرا منبع و منشأ الهیات اولیه فرقه بابیه است » و نیز او گوید « ریشهٔ حکمت این فرقهٔ عجیبه را باید در افکار شیخیه تجسس کرد زیرا که شیخ احمد احسائی بانی آن مذهب با شوق و دلباختگی هرچه تمامتر فلسفهٔ ملا صدرا را تحصیل می‌نمود و بر کتب او شرحهائی نگاشته است » [۳]

تاثیر مذهب ملاصدرا در عقاید شیخیه وبابیه

---

(۱) قریه کهك قم (مترجم) (۲) توسعهٔ فلسفهٔ ما بعد الطبیعه در ایران (اوزاك لندن ۱۹۰۸) ص ۱۷۵ (۳) شیخ احمد الاحسائی از معتقدین و متابعین ملا صدرا نبود بلکه اعداعدو او بشمار میرفت ت . ز در میان حکمای ایران میرزا ابوالحسن جلوه را نباید فراموش کرد (ت ز) من او را در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ در طهران ملاقات نموده‌ام رجوع کنید به کتاب من « یك سال در میان ایرانیان » ص ۱۴۹ (مؤلف)

کتب عمده ملاصدرا

مؤلفاتش تا حدی که من مطلعم بعربی است ومشهورترین آنها اسفـار اربعه [۱] وشواهدالربوبیه است کتاب اسفار بقطع بزرگ در ۱۲۸۲/۱۸۶۵ و شواهدالربوبیه بانضمام حاشیه حاجی ملاهادی سبزواری بدون تاریخ درطهران چاپ گردیده‌است . ازجملهٔ آثارملاصدرا که من هنوز ندیده‌ام بنا بر مندرجات روضات الجنات (ص ۳۳۱) کتب ذیل را باید شمرد: شرح اصول کافی و کتاب شرح الهدایه وحاشیه برالهیات شفای ابوعلی سینا و شرحی برحکمت الاشراق (که گویا مقصود کتاب شیخ شهاب الدین سهروردی مشتهر بالمقتول است که بتهمت زندقه کشته شد و ازبزرگان معروف و مظلوم است) و کتاب واردات القلبیه و کسراصنام الجاهلیه و چند تفسیر راجع ببعضی سور قرآنیه است وغیرذلك .

بیانات گوبینو راجع بملاصدرا

باوجود شهرت ورواج فلسفه ملاصدرا در ایـران فقط دو خلاصهٔ خیلی سطحی و ناقص ازطریقه فلسفی اودرالسنهٔاروپائی دیده‌ام . کنت گوبینوچند صفحه راجع بعقایدملاصدرانگاشته [۲] اما معلومات او ظاهراً بالتمام از دروس شفـاهی معلمینش مأخوذ بود و معلمین مزبورهم علی الظاهر اطلاع کاملی نسبت بآن عقاید نداشته اند . خلاصه گوبینو در پایان شرحیکه راجع بملاصدرا نوشته گوید : « طریقه حقیقی ملاصدرا عیناً متخذ از ابوعلی سیناست » درصورتیکه صاحب روضات الجنات صراحة راجع بملاصدرامینویسد: «کان . . . منقحاً اساس الاشراق بمالا مزیدعلیه ومفتحاً ابواب الفضیحه علی طریقة المشاء والرواق» ومعلوم است که ابوعلی سینا از پیروان ارسطو وتابع طریقهٔ مشائیون بوده‌است.

عقیده شیخ محمد اقبال

تعـریفی مختصر تر ولی جدی تر وصحیح تر که از مذهب ملاصدرا نموده اند آنستکه شیخ محمد اقبـال کـرده است . مشارالیه یکی ازشاگردان سابق دکتر مك تاگرت Mc Tagart

(۱) گـوبینو در معنی اسفار که جمع سفراست « یعنی کتاب » اشتباه کرده وآنرا جمع سفر گرفته و در کتاب « مذاهب و فلسفه های آسیای وسطی ۱۸۶۶ ص ۸۱ » می‌نویسد : « بعلاوه ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع بمسافرت (سفر نامه نوشته است) همچنین در ترجمهٔ عنوان یکی از کتابهای نخستین باب اشتباه کرده است و آن کتاب زیارتنامه است گوبینو آنرا « کتابی راجع بزیارت خود» ترجمه میکند(مؤلف). (رجوع شودبملحقات مترجم) (۲) مذاهب وفلسفه‌ها وغیره «۱۸۶۶» ص ۹۲ — ۸۰

بود که درهمین دارالعلوم کمبریج بتحصیل اشتغال داشت و امروز خودش یکی از متفکرین معتبر ومبتکر هندوستان بشمار میرود و درحق ملاصدرا در کتاب کوچك و بسیار عالی خود موسوم بتوسعهٔ حکمت الهی درایران: جزئی ازتاریخ فلسفهٔ مسلمین ص ۱۷۵ [۱] شرحی می‌نگارد اما درباب حاجی ملاهادی سبزواری بیشتر تفصیل داده (ص ۹۵ — ۱۷۵) و وی را جانشین ملاصدرا میشناسد. چنانکه بعد مذکور خواهد شد حاج ملاهادی برخلاف ملاصدرا مطالب‌را بفارسی نگاشته وگرد عبارات عربی نگشته است. [۲]

نفوذ شیخ محیی الدین العربی

دراینجا لازم‌است گفته شود که ملاصدرا احترام واعتقاد بسیار نسبت بشیخ محیی‌الدین ابن‌العربی مغربی‌معروف ابرازمیداشته‌است وهرچند مغربی ایرانی نبوده اما نفوذش درممالك و مذاهب افراطی فلسفه وعرفان ایران ازاغلب حکماوعرفا بیشتر است.

٤ — ملامحسن فیض کاشانی

ملامحسن فیض
تاریخ‌وفات‌درحدود
۱۶۸۰/۱۰۹۱

محمدبن‌مرتضی‌الکاشانی که اورا محسن متخلص بفیض‌مینامند ازاهل کاشان وچنانکه گفتیم شاگرد خاص ومحبوب وداماد ملاصدرا بود. درروضات‌الجنات (۹ - ۵٤۲) وقصص‌العلماءاز احوال او بیشتر از اسنادش نقل‌نموده‌اند. وچون نه تنهافقیه و حکیم بوده بلکه درشعر نیز دست داشته‌احوالاتش در ریاض‌العارفین (ص۶-۲۲۵) و مجمع‌الفصحاء (جلددوم ص ۶-۲۵) مسطوراست.

فعالیت خارق‌العاده
او در تألیف وتصنیف

فعالیت اودرراه تحقیق‌وتحریر فوق‌العاده بوده‌بنابرمندرجات قصص‌العلماء قریب دویست کتاب ورساله تألیف کرد و کمتر کسی ازمعاصرین یا متقدمین در کثرت تصنیفات از او سبق

---

(۱) لندن‌لوزاك‌و کمپانی۱۹۰۸ Developement of metaphysics in Persia: a contribution to the History of Muslim Philosophy محمد اقبال فلسفه شخصی خودرا دریك مثنوی‌فارسی موسوم به اسرار خودی‌بیان کرده (وبنابرفهم و استنباط من عقیدهٔ او نوعی از افکار وفلسفهٔ نیچه Nietzsche است بلباس‌مشرقی) این مثنوی درمطبعهٔ دارالعلوم لاهور چاپ‌شده ورفیق و همکار من دکتر ر. ا. نیکلسون آنرا ترجمه بانگلیسی نموده «لندن ماکمیلان و کمپانی ۱۹۲۰»

(۲) کتب عربی‌هم داردمثل منظومه وشرح اسماء (که شرح جوشن کبیر و دعای صباح است) و حواشی بر اسفار و غیره. (مترجم)

الشرطية في الواقع ونحو الملازمة الكائنة فيه بعد ثبوت محالية مقدمها بنا على فرضا وفرضنا والحاصل انه اذا كان بين العقل
لا يحكم بالملازمة بين المحال وبين امر آخر اصلا ويمنع الملازمة بينهما بعد احد المحال محالا لا يحكم بالملازمة بينه وبين امر آخر وان
وجد فيما بينهما لو وجد بنا بين ممكن وبين امر آخر يحكم بالملازمة بينهما قطعا بنا على ما تقدم من ان الحكم بالملازمة
جملة الحكم بانه لو وجد كذا لوجد كذا وعلى تقدير وجود المحال يكون تبديل الاوضاع الواقعية فلا يكون الحكم
بهذا الحكم لانه لا اطلاع له الا على عالم الواقع واطواره واذا فرض انه احد المحال بعنوان الامكان ونسى الامر على الامكان
حتى يتغير الحال انه هل هو بحيث لو التزم انه على تقدير يلزم منه المحال او لا فرق بينهما كما لا يخفى على من له طريق استعمال
الخلف فحينئذ لا يتمكن الا عن الاعتراف بصدق الشرطية المستعمل فيها والحكم باستلزام مقدمها تاليها بنا على الاخذ
المذكور والمحال لانكاره ومنعها لاحتمال المذكور آنفا اذ هو لا يجامع الاخذ المذكور ويكون حين الاعتراف بالمقصود
وبعد الاعتراف بصدق الشرطية يعلم انها ليست محالية الواقع فيعلم ان المقدم ليس كذلك في الواقع ونظيران
الاخذ المذكور لما كان مما يغفل الامر عنه على الغير وثبت انصافه بتلك الشرطية لا يحرم للعقل بها سبب الواقع
على القول المذكور اي العقل لا يمكنه الجزم باستلزام المحال شيئا آخر حتى يلزم محذور ومفسدة في شيء من الامور
اصلا وهو ظاهر فافهم وللاريب فتشتبه وكن على بصيرة من الامور كتبه العبد الاسئ محمد محسن عفر له

خط ملا محسن فيض

برده اند مگر ملا محمد باقر مجلسی . درقصص‌العلماء اسم ٦٩ کتاب او نوشته شده که آخرین آنها شرح الصدر [۱] در احوال خود مؤلف است اما در روضات (٦-٥٤٥) راجع بتألیفات اوشرح مفصلتری مسطور وسال تألیف اغلب آنها نیزمذکور است (تاریخ تألیف این کتب درفاصلهٔ سنوات ۱۰۲۹/۱٦۲۰ و ۱۰۹۰/۱٦۸۰ بوده است ۰) درسال ۱۰۹۰ که بعضی آنرا تاریخ وفاتش میدانند هشتاد و چهار سال از[۲] سنین عمرش میگذشته است . از اینقرار تولدش درحدود ۸/۱۰۰٦ – ۱۵۹۷ واقع میشود ازمفاتیح‌الشرایع تألیف ملامحسن یك نسخه دردست دارم که علی‌الظاهر خط مؤلف است تاریخ تحریرش سنهٔ ۱۰٤۲/۳-۱٦۳۲ است

فال مناسب

هنگامیکه ملامحسن عازم شد که خانواده خود را در کاشان ترك کرده بشیراز رفته و درمجلس درس سید ماجدبحرینی عالم معروف حاضر شود پدرش اجازه نداد وعاقبت‌موکول بتفأل‌قرآن واشعارمنسوبه بعلی‌بن ابیطالب (ع) نمودند درتفأل باقرآن سورهٔ ذیل آمد (سورهٔ نهم آیه ۱۲۳) «فلولا نفرمن کل فرقة منهم‌طائفة لیتفقهوا فی‌الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» واز اشعار امیرالمؤمنین ابیات ذیل آمد که کلمات « صحبة ماجد » بسیار مناسب افتاد زیرا که اشاره باسم سید ماجد سابق‌الذکر بود .

تغرب عن‌الاوطان فی طلب‌العلی	وسافر ففی‌الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة	و علم و آداب وصحبة ماجد
فان قیل فی‌الاسفار ذل و محنة	و قطع الفیافی و ارتکاب‌الشدائد
فموت الفتی خیر له من قیامه	بدار هوان بین ذل و حاسد

بعد ازاین امر صریح‌دیگر پدر ملامحسن را مانع نشد واجازه داد که‌بشیراز برود ملا محسن هم ببلدهٔ مزبوره رفت ونزد سید ماجدشارالیه‌وملاصدری بتحصیل مشغول گردید . درقصص‌العلماء تاریخ این مسافرت سنهٔ ۱۰٦۵/۵ - ۱٦۵٤ ثبت شده ولی قابل قبول‌نیست زیرا که دراینصورت در سن شصت سالگی باید بطورجدی مشغول تحصیل شده و دختر ملاصدری را گرفته باشد .

---

(۱) این کتاب در ۱۰٦۵ / ۵ — ۱٦۵٤ تحریر یافته است رجوع کنید به روضات‌الجنات ص ۵٤٦ درچاپ هندوستان قصص‌العلماء بخطا آنرا شرح‌الصور نگاشته اند .

(۲) روضات‌الجنات ص ۵٤۲ و ۵٤۹

ضدیت شیخ احمد احسائی باملا محسن

صاحب قصص العلماء ملا محسن را اخباری صرف و صوفی و از معتقدین شیخ محیی‌الدین‌ابن العربی دانسته است شیخ احمد احسائی که بنا بر آنچه گفتیم [۱] شروحی بر دو جلد از کتب ملا صدرا نگاشته خیلی از ملا محسن متنفر بوده و او را بجای «محسن» «مسیئی» میخوانده و شیخ محی الدین بزرگ را ممیت الدین میگفته است ، در قصص العلماء حکایتی شبیه بافسانه دیده میشود از اینقرار : « در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه فرنگ فرستاد که ایرانیان را بدین نصاری هدایت نماید . و آنرسول کارش آن بود که هر که چیزی در دست میگرفت اوصاف

غلبه ملا محسن بر شخص عیسوی

آن شیئی را بیان میکرد [۲] ملا محسن تسبیحی از تربت سید الشهداء علیه السلام بدست گرفت آن شخص در دریای فکر غوطه‌ور شد و چون اصرار کردند که باری چیزی بگو گفت : « عاجز نمانده ام ولی بقاعدهٔ خود چنان می بینم که در دست توقطعهٔ از خاك بهشت است و الان فکر کردن من از این بابت است که خاك بهشت چگونه بدست تو رسیده است » ملا محسن گفت راست گفتی و بیان کرد که چه در دست داشته و او را منقاعد کرد که دین اسلام بپذیرد و بنا بر قول صاحب کتاب آن شخص بدین اسلام در آمد . ملا محسن اگرچه در بسیاری مواقع نهایت تقدس و تقوی ابراز میداشت بر خلاف فقها غنا را جائز میدانست . بهترین تألیف فارسی او ظاهراً ابواب الجنان است که در ۱۰۵۵ / ۱۶۴۵ تدوین شده و موضوعش [۳] صلوة و لزوم آن است [۴] اما از تألیفات کثیرهٔ او عدهٔ قلیلی بطبع رسیده و اکنون متداول است و در این عصر اسم او را مردم بهتر از تألیفاتش می شناسند . [۵]

---

(۱) حاشیه ۲۶۱ این کتاب (۲) این‌را خبی و ضمیر گویند بترجمهٔ که از چهار مقاله کرده‌ام رجوع کنید صفحه ٦٤ و نمرهٔ ۲ ازاوراق ملصقه وص۱-۱۳۰(مؤلف) بحواشی چهارمقاله صفحه ۲۰٦ رجوع شود (مترجم) (۳) ظاهراً صلوة جمعه و عیدین اضحی و فطر مقصوداست (مترجم) (٤) این کتاب را باتألیف متأخری که دارای همین اسم وموضوعش اخلاق‌است نباید اشتباه کرد (مؤلف) رجوع شود بحاشیه صفحهٔ ۲٦۰ که انتساب ابواب الجنان بفیض تردید شده است (مترجم)

(٥) یکی از بهترین کتب ملا محسن فیض کلمات مکنونه است (ت. ز)

۵ - ملا عبدالرزاق لاهیجی

ملا عبدالرزاق لاهیجی

احوال شخصی که موضوع این قسمت است با ملا محسن فیض خیلی شباهت دارد زیرا که شاگرد ملا صدرا بود و در شعر فیاض تخلص میکرد ولی آثارش هرچند کمتر از فیض است امروز بیشتر رواج و طالب دارد. گویا معروف ترین کتب او یکی گوهر مراد باشد که بزبان فارسی و راجع بحکمت است ودیگری سرمایهٔ ایمان که هم چنین بفارسی تحریر یافته و هر دو به چاپ رسیده‌اند. شرحی که درروضات‌الجنات (ص ۳ - ۳۵۲) و قصص العلماء ازو نوشته اند مختصر و غیر کافی است صاحب قصص با تأسف میگوید که مؤلفاتش تمام بروفق شرع بود اما معلوم نیست که تا چه حد با اعتقاد شخصی خودش مطابق می‌آید و تا چه میزان محض تقیه و احتیاط این قسم چیز هارا مینوشته است و این‌قول صاحب قصص تا حدی مؤید عقیدهٔ گوبینو است.

گوهر مراد

میر ابوالقاسم فندرسکی

بیش از آنچه قبلا راجع بمیر ابوالقاسم فندرسکی گفته ام در اینجا چیزی نمی نگارم و در باب این وجود مبهم که گوبینو وی را یکی از سه معلم ملا صدرا دانسته است باختصار میکوشم. زیرا که علاوه بر شرح مختصری که در ریاض العارفین[۱] و مجمع الفصحاء از احوال او دیده می شود. وشعری که در هر دو تذکره مزبور عیناً تکرار یافته. وشمهٔ که در دبستان[۲] راجع باو مسطور است وویرا بمرافقت و مشارکت با شاگردان کیوان و پرستش آفتاب منسوب می سازد دیگر نسبت به احوال وطریقه فلسفی او چیزی بدست من نرسیده است. علی الظاهر بهتر است که او را قلندر بنامیم تافیلسوف وگویا در فضای اصفهان که مرکز شیعهٔ اثنی‌عشری بود حوصله بر وی تنگ شد و مجبوراً از آنجا رخت بهندوستان کشید و اگر بقول صاحب ریاض العارفین که گوید مزارش در اصفهان معروف و معلوم است اعتماد بتوان کرد فندرسکی دراواخر عمر باید ازهند بایران‌مراجعت کرده باشد.

گوبینو (ص ۱۱۰ - ۹۱) چند نفر از حکمائی را که بعد از ملا صدرا ظهور کرده اند تازمان توقف خودش درایران اسم‌میبرد اما اغلب‌دارای

(۱) ص ۶ - ۱۶۵ (۲) ترجمه شی و ترویر «لندن ۱۸۴۳» جلد اول ص ۱ - ۱۴۰.

اهمیت و ابتکار خاصی نبوده اند و ما در اینجا فقط بشرح یکنفر دیگر از حکما می پردازیم که در زمان گوبینو حیات داشته است و مشارالیه در حقش می نویسد « شخصی مطلقا بی نظیر » است

٦ ــ حاجی ملاهادی سبزواری

حاجی ملا هادی سبزواری
ولادت ۱۲۱۲/۸-۱۷۹۷
وفات ۱۲۹۵/۱۸۷۸

لازم نیست که مفصلا راجع باین حکیم عهد جدید بحث نمائیم زیرا که شیخ محمد اقبال در آخر کتاب خود موسوم به «توسعهٔ الهیات درایران»[۱] عقاید فلسفی او را مفصلا نگاشته است . و من هنگامی که در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ درطهران نزد یکی از شاگردانش تحصیل می - کردم شمهٔ از حالات استاد را یادداشت نموده و ترجمهٔ انگلیسی آنرا در کتاب خود « سالی میان ایرانیان » درج و نشر کرده ام .[۲] مطابق این شرح که قسمتی از آن نقل قول پسر حاجی ملا هادی است حکیم مزبور پسر مهدی بوده و در ۱۲۱۲ / ۸ ــ ۱۷۹۷ تولد یافته و بدواً در مسقط الرأس خود سبزوار شروع بتحصیل کرده سپس بمشهد و اصفهان رفته نزد ملا علی نوری تلمذ کرده است . بعد از حج گذارش بکرمان افتاد و از آنجا زنی گرفت و بسبزوار رفته و بقیه ایام حیات را در این شهر بسر برد و در ۱۸۷۸ / ۱۲۹۵ بدرود جهان گفت .

آثار حاجی ملاهادی

مؤلفات مشهوره فارسیهٔ او عبارتند از اسرارالحکم وشرح لغات و عبارات مشکله مثنوی و بعربی منظومهٔ در علم منطق و منظومهٔ در حکمت سروده و تفسیری بر دعای صباح و جوشن کبیر نگاشته . و حواشی متعدده بر شواهد الربوبیه و سایر مصنفات ملا صدرا تحریر کرده است در شاعری اسرار تخلص داشته و صاحب ریاض العارفین (۲ ــ ۲٤۱) مختصری از احوالش را نگاشته و میگوید در حال تحریر (سنه ۱۲۸۷ / ۲ - ۱۸٦۱) شصت سال از عمر شریفش میگذرد . اغلب تألیفاتش در ایران چاپ سنگی شده است .

۳ علوم ــ ریاضیه وطبیعیه وفنون غریبه خفیه

تطور علوم عرب و نسبت آن باحکمت

چنانکه گفته شد ریاضیات وطبیعیات وماوراء الطبیعه (یاما بعدالطبیعه) اجزاء فلسفهٔ نظریه محسوب میشوند . و اینکه فلاسفه اسلام قبل از هر تجربه واستقراء و تحقیقی در عوامل و حوادث

(۱) ص ۵۹ ــ ۱۷۵ (۲) ص ٤ - ۱۳۱

طبیعی اظهار نظر و اتخاذ عقیده میکرده اند گویا سببش همین است که آنها را جزء فلسفهٔ نظریه میدانسته اند و بآن نظر در وقایع طبیعی می نگریسته اند. علومی که موسومند بعربی یا اسلامی کلیهٔ میراث یونان هستند دورهٔ مشعشع علوم در قرن نخستین خلافت عباسیان بوده (۷۵۰- ۸۵۰) و خلفا خاصه منصور وهارون ومأمون بذل جهد و صرف وجه میکردند که مؤلفات فلاسفه و طبیعیون و اطبای یونانی در نهایت خوبی و دقت بعربی ترجمه شود و خدمت بزرگی که بانسانیت کرده اند اینست که علوم یونانی را درایام مظلم قرون وسطی حفظ کرده بزمان تجدد بزرگ (رنسانس) انتقال داده اند

عربها بر میراث یونانیان چه افزودند ؟

اینقدر متیقن است اما مسئله مشکلتری باقی است که هنوز حل نشده و آن اینست که آیا عربها فقط حامل وناقل علوم یونانی بوده اند یا تغییر وافزایشی هم در آن روا داشته اند و اگر تغییر و اضافه در آن شده آیا نسبت باصل ترقی و تکامل محسوب میشود یانه. راجع باین مسائل خاصه آنچه مربوط بطب است من در کتاب « طب عربی »[1] بحث کرده ام اما چون اطلاع کامل از کتب اصلی یونانی بدست نیاوردم خیلی بزحمت افتادم. اگر کسی بخواهد در زمینهٔ طب و ریاضیات و طبیعیات و نجوم و شیمی مسلمین سخن براند باید دارای سه صفت باشد که کمتر در یکنفر جمع تواند شد اولا آشنائی با علمی که تحت مطالعه قرار میگیرد. ثانیا دانستن زبان عربی (وبرای فهم کتب اخیره دانستن زبان فارسی وترکی نیز) ثالثاً دانستن زبان یونانی. درخصوص طب من اینطور نتیجه گرفتم که ابوبکر محمد بن زکریا الرازی درطب خیلی بالاتر از ابوعلی سینا که از او مشهور تر است بوده و گویا بزرگترین طبیب عالم اسلام است. (عقیدهٔ دکتر ماکس نوبورگر Neuburger هم در کتاب مهمی که بنام تاریخ طب[2] نوشته قبل ازمن همین بوده است) یادداشتهائی که راجع بامراض وحالات مختلفه مرضی در کتاب بزرگ « الحاوی » ثبت کرده امروز هم مفید و معتنی به است و علاوه بر فوائد تاریخی و ادبی منافع عملی نیز دارد. و از روی مطالب آن یادداشتها حتی ممکن است طرز عمل ومعالجات اورا تشخیص داد. ابوعلی منطقی تر ومنظمتر وفلسفی تر بود

مقام تحقیق محمد بن زکریا الرازی

(۱) صفحهٔ VIII + ۱۳۸ مطبعهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۲۱ (۲) جلد دوم قسمت اول ص ۱۶۸ وما بعد.

اما تحقیقات و تفحصات بقراطی را که سلف بزرگوارش داشت فاقد بود.

انحطاط علوم پس ازهجوم مغول

در کتاب طب عربی تاریخ ظهور وتطور این فن را درمیان مسلمین از ابتدای قرن هشتم میلادی تا قرن دوازدهم بطور اجمال نوشته ام ولی تاریخ مزبور را تازمانیکه در این کتاب مطرح است امتداد نداده‌ام بنحویکه بارها گفته ومبالغه کرده ام علوم مسلمین در قرن سیزدهم بواسطه حملهٔ مغول چنان صدمه و ضربت مهلکی دید که هنوز هم بهبودی نیافته است هرچند کتب طبی و علمی بعد از مغول هم برشته تحریر در آمد اما یقین نداریم که بپایه کتب اوائل عهد عباسیان تا قرن یازدهم وحتی قرن سیزدهم میلادی رسیده باشند. و ابداً نمیتوان احتمال داد که بعداز مغول چیز تازه وصحیحی بعلوم اضافه شده باشد ولی باز هم اقرار میکنم که بدقت در اینخصوص مطالعاتی ننموده‌ام صورت مفصلی ازاسامی این کتب درتألیف بسیار مفید کتر ادلف فونان موسوم به آثارطبی ایرانیان [۱] (Quellenkunde der Persischen Medizin) مندرج است و برای اشخاصی که بخواهند در اینراه تحقیقاتی بکنند راهنمای خوبی بشمار میرود. مشهورترین و مهمترین کتب اخیره گویا تحفة المؤمنین تألیف محمد مؤمن حسینی باشد که در ۱۶۶۹ م برای شاه سلیمان صفوی نوشته است نسخ بسیار چه خطی و چه چاپی از این کتاب در دست است و بترکی و عربی نیز ترجمه گشته است. [۲]

علمای اسلام تاچه پایه مطالعات شخصی داشته‌اند.

آنچه راجع بطب گفتیم برحیوان شناسی و گیاه شناسی و شیمی وغیره کاملا تطبیق میشود. وراجع بریاضیات ونجوم ومعدن شناسی تا درجهٔ صدق میکند. ارباب تخصصی که از زبان عربی نیز کاملا مطلع بوده اند. در این موضوعات کتب محققانه نگاشته‌اند مثلا وپیك Woepecke در جبر ومقابله وویدمان در مکانیك وهیرشبرك Hirschberg در کحالی ازطبقهٔ جوانان هلمیارد Holmyard در شیمی. بنظرمن تمام نویسندگان مذکور باین نتیجه رسیده اند که مقام علمای اسلام اگر از آنچه گفته اند بالاتر نباشد پست تر نیست. اما مشکل است که خود را متقاعد سازیم باینکه ملاحظه و تجربهٔ مستقیم در تعیین خواص اشیاء و حوادث طبیعی چنانکه باید

(۱) لیپزیك ۱۹۱۰ صفحه V + ۱۵۲ (۲) رجوع کنید بکتاب فرنان ص ۹۱-۸۹ همچنین رجوع کنید به B.M.P.C صفحهٔ ۷-۴۷۶

تحقیقات جاحظ راجع بشعور مورچه

مداخله داشته‌است . دکتر بذل الرحمن که اکنون معلم عربی مدرسهٔ شرقیه لاهور است وقتی که در دارالعلوم ما بتحقیق اشتغال داشت موضوع تفحصات خودرا کتب جاحظ قرارداد وجاحظرا بمناسبت کتاب بزرگ « الحیوان » پیشرو علمای طبیعی عرب میدانند[۱] دکتر بذل الرحمن که جوانی فعال ولایق است بنا بر تقاضای من توجه خاصی باین مسئله معطوف داشت که آیا در کتب جاحظ دلیلی میتوان یافت که صاحب کتاب شخصاً در عواید وزندگانی حیوانات مطالعات و تحقیقاتی کرده باشد یانه . بالاخره عبارتی بنظر رسید که قضیه را حل کرد . در موضوع شعور حیوانات جاحظ گوید وقتیکه مورچه غلات راذخیره میکند بطوری سروته دانه‌ها را قطع مینماید که دیگر نرویند . بعد اززحمات وتفحصات برای تحقیق این قول بالاخره بنا برقول مستر هوراس دینس ثورپ که یکی ازاساتید علم مورچه شناسی انگلستان است برمن مسلم شد که جاحظ بخطا نرفته است و امیدوار شدم که همین مطلب دلیل است که آن محقق قدیم عرب شخصاً نکتهٔرا در حیات حیوانات مطالعه کرده که اغلب علمای جدید از آن بیخبر بوده‌اند اما متأسفانه همین موضوع را بعدها درکتاب پلی نی [۲] پیدا کردم و از این جهة گمان میکنم این اطلاع جاحظ مبنی بر سماع وروایت بوده نه بر تحقیق شخصی و مطالعهٔ مستقیم در حیات مورچگان .

علوم جدیدهٔ اروپائی در ایران

در هریك از علوم عرب همین سؤال پیش میآید وجوابش رافقط کسی میتواند بگوید که در کتب علمیه قدماتبحر کامل داشته باشد . آیا در کتاب بزرگی که ابن البیطار بزبان عربی راجع به نباتات طبی نوشته مطلبی هست که در کتاب دیوس کوریدس[۳] نباشد؟

(۱) مثلا : درتاریخ Aerzte و علمای طبیعی عرب (گوتین کن ۱۸۴۰) تالیف وستنفیلد صفحه ۶-۲۵ (نمره ۶۵) نظریه دکتر بروکلمن صحیح است (تاریخ ادبیات عرب جلد اول صفحه ۱۵۲) اما انتقادیرا که از ملاحظات دکتر . ل . لوکارك کرده بزحمت میتوان پذیرفت (تاریخ طب عرب جلد اول صفحه ۳۱۴) (۲) پلینی عالم طبیعی رومی است کتابی در تاریخ طبیعی در ۳۷ مجلد نگاشته که بهترین مجموعه علوم عهد قدیم است درسنه ۷۹ بعدازمیلادهنگام آتش فشانی کوه وزوو برای رها کردن بیچارگان و مطالعهٔ احوال طبیعی آتش فشان نزدیك محل انفجار رفت و بواسطهٔ بخارات مسموم خفه شد (مترجم) (۳) Dioscorides ازاطبای یونانی است که درقرن اول میلادی میزیسته (مترجم)

جواب سؤال مزبور هر چه باشد این نکته مشکوك می‌ماند که آیا علمای مسلمین در قرون اخیره از اسلاف خود پیش رفته حتی برتبه و پایهٔ آنها رسیده اند یانه؟ در این اواخر خاصه بعد از تاسیس دارالفنون یعنی اوایل عهد ناصرالدین شاه چندین ترجمه یااقتباس از کتب علمی اروپائی شده امااین ترجمه‌ها عموماً بانشائی غریب است و بزحمت اسم آنهارا میتوان در ادبیات ایران داخل نمود . عدهٔ از آنهارا در کتاب « مطبوعات و شاعری ایران جدید» صفحهٔ ٦٦-١٥٤ نام برده ام و عنوان این قسمت چنین‌است : « تاثیرات تجددآور درعالم مطبوعات غیر ازمجلات و جرائد » اما از ایرانیانی که بعد ازاواسطقرن سیزدهم هجری در مدارس‌اروپا تحصیل کرده وباخذ درجهٔ علمی نائل شده‌اند هیچکس‌را نمیشناسم که در اختراع وابتکار کشفیات جدیده کسب افتخار و شهرتی کرده باشد .[۱]

علوم خفیه

در خاتمه لازم است کلمهٔ چند راجع بعلوم خفیه بنگاریم این علوم شامل نجوم و کیمیا نمیشوند زیرا که در مشرق زمین نجوم‌و کیمیارا ازهیأت و شیمی جدا نمیدانند در عربی و در فارسی شیمی را کیمیا میگویند واسم‌چهار علم‌دیگررانیز که از طلسم وجادو ونیرنگ بحث‌مینماید بهمان شکل درست کرده اند آنها را لیمیا و هیمیا و سیمیا و ریمیا میخوانند و حروف اولیه این پنج علم ازکلمات « کله سر » مأخوذاست یعنی این علوم تمام سری است و کتاب‌موسوم باسرارقاسمی[۲] که فارسی است و کتاب شمس‌المعارف [۳] تألیف

(۱) دکتر محمد کرمانشاهی معروف بکفری که در سال ۱۳۲٦/۱۹۰۸ وفات یافت‌در امراض قلبی متخصص شد و اول کسی بود که دقت‌اطباء را بیك طپش خفیف قلبی متوجه‌ساخت این صدا را بفرانسه آمپیولمان Ampiolement مینامند و از عوارض و خواص آمبولیسم — Embolism است که‌دکتر محمد در آن باب‌رسالهٔ بزبان فرانسه منتشر نموده است دکترمشار-الیه چندین کتاب طبی راجع بامراض نسوان و اطفال بزبان فارسی نوشته است . ت . ز

من‌نتوانستم ازاین کشفی که بدکتر محمد نسبت‌داده اند اثری بیابم و حتی کلمهٔ‌فرانسوی که بااین‌معنی مناسب باشد نیافته‌ام و حدس میزنم شاید آمپی لمان«Empilement»باشدودر این باب با دو نفر از معاریف اطبا نیز مشاوره نموده ام و ایشانهم اطلاعی نداشته اند (مؤلف)

(۲) چاپ سنگی در بمبئی بسال ۱۸۸۵ و ۱۸۹٤ (۳) نسخهٔ چاپ ۱۳۱۸/۱۹۰۰ در دست‌من‌است اماچندچاپ دیگر هم از این کتاب در هند و مصر منتشر گشته است

شیخ‌البونی معروف که‌عربی‌است نمونهٔاین قبیل‌مؤلفات بشمارمیروند . و ازاین‌قسمت ادبیات حکایت میکنند . تا جائی که من اطلاع دارم ابن خلدون تنها نویسندهٔ است از مسلمانان که سعی کرده‌است یك‌اساس فلسفی و عقلانی باین علوم ادعائی بدهد و پرفسور دنکان‌بلاك مکدونال با کمال مهارت در کتاب جالب‌وثیرین خود موسوم به «اوضاع وحیات‌دینی دراسلام» The religious Attitude and Life in Islam [۱] افکار و آراء ابن خلدون را باتحقیقات روحی عهدجدید مطابقه ومقایسه کرده‌است. من همیشه در مقابل قوت و قدرتیکه جن‌گیران و جادوگران ادعا میکرده اند نظری باز و خالی از تعصب داشته ام و هروقت ممکن بوده از طریق خود منحرف شده و مدتی در پی تحقیق و تفتیش اعمال آنهاصرف وقت نموده ام و همیشه نومید برگشته‌ام‌مگردردو مورد یکی در تابستان ۱۸۸۸ هنگام توقف در کرمان که جادو گری را دیدم که در ضمن اظهارات بیجا و بی اساس خود کاری کرد که بکلی از فهم آن عاجز مانده متحیر شدم [۲] دیگر شیخ حبیب احمد مؤلف کتاب انگلیسی حیرت بخشی موسوم به اسرار اصوات و اعداد [۳] را دیدم که اگر تمام مدعیات اورا قبول‌نکنم لااقل باید گفت که درخواندن سرائر و ضمائر نهایت‌مهارت و قدرت را داشت .

٤ تواریخ ــ عمومی واختصاصی ومحلی

با کمال تأسف وبرخلاف‌میل قلبی بایداذعان کرد که در تالیف کتب‌تاریخی ایرانیها خیلی ازعرب عقب مانده و قوم‌اخیرالذکر در این رشته ادبی گوی‌سبقت ربوده اند . وقایع نگاران قرون اولیه اسلام مثل طبری عباراتشان عیناً نقل قول شهودی بوده که بچشم خود وقایع را دیده و اخبارشان با اهتمام و دقت تمام از میان سلسلهٔروات بمورخ میرسیده‌است این وقایع نگاران نه تنها مطالب را بر طبق حقیقت تقاشانه ترسیم میکرده اند بلکه از آن ازمنهٔ بعیده موادتاریخی مفیدی دردسترس ما گذاشته اند که بنا براسناد مندرجه صحت و سقم آنها را میتوانیم مورد بحث و تحقیق قرار بدهیم هرچند راجع بصحت قول روات و استحکام سلسلهٔ اخبار رأی ما بامسلمین متفاوت است مورخین عرب که بعد ها آمدند این اقوال و اسناد گرانبها و خستگی

تفوق‌عرب برایرانیان ازحیث‌تاریخ‌نویسی

(۱) مطبعهٔ دارالعلوم‌شیکاگو ۱۹۰۹ (۲) رجوع کنید بکتاب‌من «سالی‌درمیان‌ایرانیان» صفحه ۵ ــ ۴۵۳ (۳) لندن نیکلس و کمپانی ۱۹۰۳ صفحهٔ XIV+۲۱۱

آورا خلاصه کردند و فشردند و پاك نمودند ولی عبارتشان لطافت وایجاز سابقین را از دست نداد و مثل عبارات وقایع نگاران عهد قدیم نقاشانه و متقاعد کننده بود. بهترین مورخان زبان فارسی هم تا قرن سیزدهم اگرچه در لطافت و کشندگی به پایهٔ عربها نمیرسند لیکن مردمان لایق و قابل اعتمادی بوده اند. [۱] بی‌ذوقی و کج سلیقگی سلاطین وحکام مغول و ترك اسباب فسادو خرابی تاریخ را فراهم آورد و انشاء مطالب را ضایع کرد. این حالت در تاریخ جهانگشای جوینی (که در حدود ۱۲۶۰/۶۵۸ تألیف گشته) [۲] و در تاریخ وصاف که در ۱۳۱۲/۷۱۲ بانجام رسیده و دنبالهٔ تاریخ جوینی محسوب میگردد نمایان است سابقاً گفتیم که تاریخ وصاف چه اثر بد ومخربی در تاریخ نویسی قرون بعد نموده است. درمیان تواریخ اخیرهٔ فارسی کمتر کتابی دیده ام که بپایهٔ تاریخ تجارب السلف تألیف هندوشاه بن سنجر ابن عبدالله الصاحبی الکیرانی که در ۱۳۲۴/۷۲۴ برای نصرة الدین احمد اتابك لرستان نوشته شده است برسد. و اتفاقاً این کتاب هم تقلید ورونویس تاریخ عربی است که صفی الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی (درسال ۱۳۰۲/۷۰۱) تألیف کرده ومعمولا آن را کتاب الفخری میگویند [۳] اما در اینجا موسوم است به منیة الفضلا فی تواریخ الخلفاء والوزراء. کتاب تجارب السلف در ذوق اهل این عصری که تحت بحث است مقبول نیفتاد زیرا که نه تنها تاکنون بزیور طبع آراسته نشده بلکه تا جائی که اطلاع دارم جز دونسخهٔ آن موجود نیست یکی نسخهٔ من که علامت (ز. ن) دارد و درسنهٔ ۱۸۷۰/۱۲۸۶ نوشته شده و دیگر نسخهٔ

تأثیر مضر تاریخ وصاف

---

(۱) البته مؤلف مقصودش از مورخان عرب که برتر از ایرانیان هستند اشخاصی است که بزبان عربی تاریخ نوشته اند که کتابشان بر تواریخ فارسی مرجح است اعم از ایرانی نژاد و عرب نژاد و الا طبری و ابوریحان و حمزه و ابوالفرج واکثر اشخاصیکه تاریخشان بزبان عربی است اصلا ایرانی بوده اند (مترجم) (۲) جهانگشا از کتب بسیار معتبر اوایل عهد سلطهٔ مغول است و درسال ۶۵۵ بپایان رسیده و انشاء آن در کمال استادی و بلاغت است (مترجم) (۳) دفعهٔ اول آلوارد Ahlwardt از روی نسخهٔ پاریس آنرا در گوتا درسنهٔ ۱۸۶۰ بطبع رسانید امانسخهٔ مصحح این کتاب در ۱۸۹۵ در پاریس بتوسط درنبورگ H. Derenbourg چاپ شده ولااقل دو مرتبه هم در نهایت خوبی درمصر بطبع رسیده است. ترجمه فرانسهٔ آنهم بقلم امیل امادو بتوسط «جمعیت مطالعات راجعهٔ بمراکش» در ۱۹۱۰ درپاریس منتشر گردید.

کتابخانهٔ ملی پاریس [۱] که تاریخ تحریر آن ۱۳۰٤/۷-۱۸۸٦است . [۲]

بعضی از تواریخ معتبره عصر اخیر

موجب ملال وعاری ازفایده خواهد بود که تمام کتب تاریخی چهارقرن اخیر ایران را نام بریم . تواریخ مربوطه بزمانهای خاص را درقسمت نخستین این کتاب نام برده بلکه بتفصیل وصف کرده ایم مخصوصاً صفوة الصفا در احوال شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی و حالات شاه اسمعیل بنقل از سرا . دنی سن راس در مجلهٔ انجمن همایونی آسیائی در ۱۸۹٦ صفحهٔ ۸۳ — ۲٦٤ . واحسن التواریخ حسن روملو که در ۸-۹۸۵/۱۵۷۷ تألیف شده و تاریخ عالم آرای عباسی اسکندر منشی که در ۱۰۲۵/۱٦۱٦ تدوین یافته است . غیر از اینها چندین تاریخ دیگر راجع باحوال اشخاص معین در اواخر عهد صفویه نوشته شده است مثل فوائد صفویه (۱۲۱۱/۷ — ۱۷۹٦) وتذکرهٔ آل داود (۱۲۱۸/٤ — ۱۸۰۳) که اگر دردسترس می بود برای تصنیف این کتاب بآنها رجوع مینمودم اما متأسفانه بدست نمی آید . درباب عهد بعد ازصفویه چندین کتاب اروپائی موجود است که مارا ازتواریخ فارسی تا اندازهٔ بی نیاز میکند . اما تواریخ فارسی بعضی از آنها مثل تاریخ زندیه [۳] ومجمل التاریخ بعد النادریه [٤] در اروپا طبع شده وبرخی درممالك شرقی درمطابع سنگی چاپ گردیده است ازقبیل درهٔ نادری میرزا مهدیخان استرابادی که بسهولت بدست توان آورد . این تواریخ اختصاصی غالباً حاوی مطالب سودمند است و اشخاصیکه راجع باین دوره مطالعاتی میخواهند بکنند ناگزیر ازمراجعهٔ آنها خواهند بود اما افسوس که طرز تدوین و تحریر آنها بسیار مغشوش ومغلق است و عبارت پردازی و اظهار فضل و ایراد لغات غیرمأنوسه فائدهٔ آنهارا تقلیل داده است ودر این باب بیش از این شکایت کرده ایم .

قدر اغلب تواریخ عمومی فارسی

درباب تواریخ عمومی این عصر مثل حبیب السیر خوند میر ۹۲۹ / ۱۵۲۳ و ملحقات روضة الصفا تألیف رضاقلی خان هدایت و ناسخ التواریخ لسان الملك و تاریخ کمیاب خلد برین (۱۰۷۱/ ۱ — ۱٦٦۰) چیز زیادی نمیتوان نوشت زیرا که تمام این تواریخ راجع بحوادث زمان مؤلف با تواریخ مختصه سابق الذکر

(۱) رجوع کنید بفهرست نسخ فارسی وغیره تالیف بلوشه (پاریس ۱۹۰۵) جلد اول صفحهٔ ۲۵۱ شفر ۲۳۷ = تتمه فارسی ۱۵۵۲ (۲) این کتاب در ۱۳۱۳ بتوسط آقای اقبال آشتیانی درطهران طبع گردید (مترجم) (۳) چاپ ارنست پیرلیدن ۱۸۸۸ (٤) چاپ اسکارمان لیدن ۱۸۹۱

تفاوتی ندارند وراجع بوقایع قرون سالفه هم چندان اهمیتی برای آنها نمیتوان قائل شد زیرا که از کتب سابقین التقاطاتی کرده و در تشخیص اسناد وترتیب وقایع کمال بی مواظبتی بخرج داده اند بعلاوه این تواریخ تاریخ ملت ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب سرگذشت سلاطین وشاهزادگان وامرای خارجی است که پی درپی براهل ایران جابرانه سلطنت کرده ودر میدان غارتگری ازیکدیگر گوی سبقت ربوده اند . و سالنامهٔ خستگی آور خونریزی ها و چپاول ها و تطاول هائی است که بزحمت میتوان یك موضوع عمومی گرانبهائی از آنها استخراج کرد [۱] فقط پس ازرنج فراوان و صبر بی پایان میتوانیم نکاتی از آنها بیرون بیاوریم که نورضعیفی براوضاع و مسائل مذهبی وسیاسی و اجتماعی بیفکند وهمین مطالب است که اگردردست مورخ مثل ابن خلدون میافتاد نتایج استادانه از آنها استخراج میکرد .

علائم ترقی در عصر جدید

معذلك در عصر جدید آثار امید بخشی در پیشرفت تاریخ مشاهده میگردد . میرزا جانی کاشانی که در ۱۸۵۲ جزء مقتولین دفعهٔ اول بابیه کشته شد تاجری بود بی بضاعت ادبی و کتاب نقطة الکاف را [۲] در تاریخ بابیه با حرارت و تشدد و عصبیت نگاشت اما اطلاع کامل داشت و عباراتش ساده و عاری از اغلاق و عبارت پردازی های مطعون و منفور بود . تاریخ ناتمام بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی [۳] که ذکر اسناد کرده و نفوذ اشخاص را در وقایع سیاسی مورد بحث و توجه قرار داده بنظر من از جنس دیگریست و مقامش بالاتر از تمام تواریخ فارسی است که در شش یا هفت قرن اخیر تحریر یافته است .

---

(۱) رجوع نمائید بملاحظات صحیحه که مسترو بن سمت اسمیت در این باب نموده ودرتاریخ اکبر شاه ۷ — ۲۸۶ منتشرساخته است . (۲) در ۱۹۱۰ چاپ شد وجلد پانزدهم سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب محسوب میگردد . (۳) این کتاب چاپ سنگی شده وجزودجزوه انتشار یافت وتااندازهٔ که بدست من رسیده محتویاتش عبارتست از مقدمه ۲۷۳ صفحه جلد اول که در ۲۰ ذوالقعده ۱۳۲۸ (۲۳ نوامبر ۱۹۱۰) باتمام رسیده و رشتهٔ تاریخ را تا موقعیکه آنرا هجرت صغری (دسامبر ۱۹۰۵) نام گذارده ادامه میدهد عدهٔ صفحات جلد اول ۲۵۶ است — جلد دوم درآخر صفر ۱۳۳۰ (۱۸ فبرای ۱۹۱۲) خاتمه یافته و مشتمل بر ۲۴۰ صفحه است اما بهیچوجه اطلاع ندارم که این تالیف بانجام رسیده است یا نه .

۵ - احوال رجال — سرگذشتهای شخصی ـ سفرنامه ها

متداول بودن کتب رجال فیمابین مسلمین

نویسندگان اسلام همیشه رغبت فوق‌العاده بنگارش کتب رجال نشان داده اند و این کتب معمولا از عموم بزرگان از هر صنف و طبقه بحث نموده وحیات آنها را شرح میدهد مثل وفیات الاعیان ابن خلکان و روضات الجنات که در قسمتهای اخیر این مجلد مطالب بسیار از آن اقتباس نموده‌ام .وفیات الاعیان در قرن سیزدهم میلادی وروضات در قرن نوزدهم تألیف یافته و هردو بعربی است. دیگر از کتب رجال نامهٔ دانشوران است که جمعی از فضلا (قریب شش نفر) بتحریر آن همت گماشتند این کتاب بفارسی جدید است و طرح وسیع و مفصلی در آن پیش بینی شده لیکن ناتمام مانده و فقط جلد اول آن در ۱۲۹۶ / ۱۸۷۹ و جلد دوم در ۱۳۱۲ / ۵ - ۱۹۰۴ [۱] در طهران چاپ سنگی شده‌است .

انواع مختلفه کتب رجال

غالباً این کتب مخصوص احوال طبقات معینه میشود از قبیل وزراء اطباء شعراء وعلماء وگاهی بترتیب جغرافیائی یا تاریخی نگاشته میشود و هم بنکات جغرافی و هم مطالب تاریخی آراسته میگردد. دستورالوزراء خواند میر [۲] که بنا بر ماده تاریخی که در نام آن است در ۹۱۵ / ۱۰ - ۱۵۰۹ تألیف شده نمونهٔ از نوع اول است و درست در ابتدای دورهٔ که تحت بحث ماست قرار می گیرد . اما راجع بحکما و اطباء هیچ کتاب فارسی ندیده ام که با تاریخ الحکماء قفطی [۳] و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه [۴] برابری تواند کرد . این دو کتاب در قرن سیزدهم میلادی که زمان خاص این قبیل مؤلفات بزبان عربی بوده مدون گردیده اند . از طرف دیگر تذکرهٔ شعرا در زبان فارسی فراوان است مخصوصاً بعد از آنکه سام میرزا فرزند شاه اسمعیل تحفهٔ سامی را در سنهٔ ۹۵۷ / ۱۵۵۰ بمتابعت تذکرة الشعرای دولتشاه نوشت تذکره نویسی معمول شد . سید نورالله شوشتری که جهانگیر بتحریک سنی‌ها در سال ۱۰۱۹ / ۱۱ - ۱۶۱۰ بقدری او را تازیانه زد که جهانرا وداع گفت در میان هم مذهبان

---

(۱) بکتاب «شاعری و مطبوعات ایران جدید» تالیف من رجوع کنید جلد ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ درطهران چاپ شده‌است (مترجم) (۲) رجوع نمائید بصفحهٔ ۳۳۵ ریو (B.M.P.C) (۳) توسط پروفسور جولیوس لیپرت «لیپزیك ۱۹۰۳» چاپ شده است (۴) در قاهره مصر در دو مجلد بطبع رسیده «۱۲۹۹/۱۸۸۲»

خود بشهید ثالث [۱] ملقب است مشارالیه مؤلف کتاب بسیار سودمند مجالس المؤمنین است که شرح احوال بزرگان شیعه عرب و ایرانی از هر طبقه و از هر زمره را از شاه تا شاعر حاوی است . آثار البلاد زکریا بن محمد بن محمود القزوینی [۲] و هفت اقلیم امین احمد رازی (تألیف ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹) نمونهٔ کتب جغرافی قدیم و شرح حال‌های مخلوط بجغرافی محسوب میشوند [۳] . تواریخ مختصهٔ بلاد و ایالات ایران نیز بسیار در دست است و غالباً حاوی شرح حال بزرگان اهل محل است . در این مجلد نکات بسیار از تذکره های جدید ایران اقتباس نموده ام مخصوصاً در فصل راجع بمذهب وعلمای روحانی کتاب عربی روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات خیلی مرا بکار آمد

روضات الجنات

این تألیف سودمند که لایق بیش از این معرفی است شامل ۷۴۲ شرح حال از فضلا و علمای اسلام و شعراء قدیم و جدید است مؤلفش محمد باقر بن حاجی امیر زین العابدین الموسوی خونساری و زمان تألیفش نیمهٔ دوم از قرن نوزدهم میلادی است . در ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بانهایت خوبی در طهران چاپ شد (جز اینکه حسب المعمول فاقد فهرست است) . تراجم احوال را بترتیب حروف تهجی مرتب کرده مثلا احمد علی محمد و غیره اما کاملا مراعات آن ترتیب هم نشده است این اسامی کمتر اتفاق می افتد که نام معروف آن شخص باشد بلکه بزرگان مزبور غالباً بالقاب واسامی دیگر شناخته میشده اند که در ترتیب الفبائی در بادی نظر بنظر نمیرسد . مثلا قسمت اعظم چهارمین و آخرین جلد مخصوص بزرگانی است که محمد نام داشته اند و تقریباً در ۱۴۳ مقاله مذکور شده اند این قسمت شامل احوال بزرگان علما از سنی و شیعه است که حالاتشان غالباً طرف رجوع و احتیاج میباشد از قبیل علمای بزرگ مثل کلینی ابن بابویه و شیخ مفید و مورخین از قبیل طبری و شهرستانی و علماء مثل رازی و بیرونی و فلاسفه مانند فارابی و غزالی و محیی الدین ابن العربی و شعرای فارسی مثل سنائی فرید الدین عطار و جلال .

---

(۱) رجوع کنید بربو (B.M.P.O) صفحه ۸-۳۳۷ (۲) بخط عربی توسط و ستیفنلد (گوتینگن ۱۸۴۸) چاپ گردید وسال بعد دیگری از مؤلفاتش یعنی عجایب المخلوقات بطبع رسید .

(۳) در هفت اقلیم قسمت شرح احوال غلبه دارد - این کتاب متاسفانه هنوز چاپ نشده مولوی عبدالمقتدر حواشی بسیار برآن نگاشته و شروع بطبع هم نمود اما تا جائی که من اطلاع یافته‌ام فقط جزء اول آن (صفحه دهم تا ۱۱۴) در کلکته بسال ۱۹۱۸ طبع شده است .

الدین رومی . در این کتاب هیچ شالودهٔ صحیح و معینی منظور نشده نه ترتیب تاریخی نه سیاق دیگری که از روی آن بتوان بسهولت اشخاص را یافت کسی که این کتابرا دارد خود مجبور خواهد بود که فهرستی برای آن مرتب کند

قصص العلماء

از جمله کتب دیگری که همیشه طرف مرور و رجوع من بوده است قصص العلماء محمد بن سلیمان تنکابنی است که در سنهٔ ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳ تألیف شده . در این کتاب تقریباً احوال ۱۵۰ نفر ازعلماء شیعه مندرج است وهرچند کمتراز روضات الجنات اطمینان بخش وصحیح است

نجوم السماء وسایر کتب احوال علماء

اما روشن تر و خوانا تر است دیگری از کتب مفیدهٔفارسی که در همین موضوع بحث مینماید نجوم السماء تألیف میرزا محمد علی است که در ۱۲۸۶ /۷۰ - ۱۸۶۹ [۱] تألیف شده و مشتمل برذکر احوال علمای شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (مطابق ۱۷ — ۱۸ — ۱۹ میلادی) است همچنین دو کتاب دیگرمخصوص علمای بحرین و جبل عامل نوشته شده نخستین لؤلؤة البحرین تألیف شیخ یوسف الاحمد البحرانی است که در قرن هیجدهم میزیسته و دوم « امل العامل فی علماء جبل عامل » از مؤلفات محمد بن حسن بن علی . . الحر العاملی که در قرن سابق زندگانی میکرده است .

خطاطان

لازم است شمهٔ هم از کتاب جدیدی که دارای اختصاص و امتیاز مخصوصی است ذکر نمائیم . این تألیف هرچند از آثار یکنفر ایرانی است اما بترکی تحریر یافته و اسمش خط و خطاطان است [۲] در تاریخ فن خط و اهل خط مؤلفش دانشمند فاضل میرزا حبیب اصفهانی است که قسمت آخر عمر را در اسلامبول بسر برد و عضویت انجمن معارف یا آکادمی عثمانی را دارا بود .

تراجم شخصی

آنچه ذکر شد اسم چند کتاب مفید و گمنام بود و اگر کسی بخواهد بر تمام کتب رجال و تذاکر احوال اطلاع حاصل کند باید بفهرست های نسخ فارسی تألیف ریو، اته وغیردرجوع کند

---

(۱) چاپ لکنهور در سال ۱۳۰۳ / ۶ - ۱۸۸۵ (۲) چاپ بسیار منقحی از این کتاب در اسلامبول انتشار یافت (۱۳۰۵ / ۸ - ۱۸۸۷)

اما راجع بسر گذشت های شخصی مهم ترین همه تذکره احوال شیخ علی حزین است که یکی از منابع اولیه تاریخ هجوم افغان و سقوط اصفهان در ۱۷۲۲ بشمار میرود

سفرنامه

سفر نامه ها نیز یك قسم سر گذشت شخصی است و ناصر الدین شاه باین رشته توجه خاصی داشته است شرح سفارت فرخ خان امین الدوله بلندن و پاریس در پایان جنگ ۸ — ۱۸۵۷ ایران و انگلیس بقلم یکی از منشیان و همراهانش موسوم به میرزا حسین بن عبدالله نگاشته شده اما هنوز بطبع نرسیده است [۱] در خانمهٔ این سفرنامه اطلاعاتی راجع بدوایر دولتی و مؤسسات ملی فرانسه نیز مسطور است .

بستان السیاحه

از اینها مهمتر و متنوعتر بستان السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی [۲] است که در تاریخ ۱۲۴۷ / ۲-۱۸۳۱ نوشته شده مؤلف در ضمن شرح شمائی حالات خود را چنین بیان می کند که در نیمه شعبان ۱۱۹۴ (۱۵ اگست ۱۷۸۰) متولد شد او را در پنج سالگی بکربلا بردند و در آنجا مسکن گزید. سفرهای طولانی کرد بعراق و گیلان و قفقاز و آذربایجان و خراسان و افغانستان و هند . کشمیر و بدخشان و ترکستان و ماوراءالنهر و خلیج فارس و یمن و حجاز و مصر و شام و عثمانی آسیا و ارمنیه و شهر های ایران از قبیل طهران همدان اصفهان و شیراز و کرمان سفر کرد . حاجی شیروانی شیعه و درویش نعمة اللهی بود و از این جهة بملاقات عدهٔ کثیری از علما و عرفا نائل شد . هوشی سرشار ودقتی فوق العاده داشت ووقایع ومشهودات سفر خود را بترتیب تاریخ مسافرت نمینگارد و آنهارا تحت عناوین ذیل مرتب میسازد .

باب اول — در شرح حال حضرت خاتم النبیین وائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

باب دوم — حالات بعضی ازعلماو عرفا وحکما وبعضی ازشعرا و دانشمندان .

باب سوم — در بیان بعضی مذاهب منشعبه و عقاید مختلفه .

---

(۱) نسخهٔ خطی من (علامت K.V) درسال ۱۲۷۶ / ۱۸۶۰ برای شاهزاده بهرام میرزا بهاءالدوله نوشته شده ومن جزء نسخ مرحوم شیندلر ابتیاع نمودم . در خصوص سفارت فرخ خان رجوع نمائید بتاریخ ایران واتسن ۱۸۰۰ / ۱۸۵۸ صفحهٔ ۴۵۶ (۲) چاپ طهران ۱۳۱۰ / ۳ — ۱۸۹۲ رجوع کنید بربو (B.M.P.S) صفحه ۱۰۱ - ۹۹ و ۱۳۹ و ۱۴۰ . همچنین رجوع شود بکتاب ب . ورن موسوم به ملانزا . اکستره مخلوط ومنتخب جلد سوم ص ۵۰ — ۵۹

باب چهارم ـ در بیان اسامی و جغرافی امصار وقراء واقعه در خطه ایران و ترکستان و افغانستان و هندوستان و بعضی اروپا و چین و ختا و ممالك عثمانی از شامات و مصر و غیره بحروف تهجی .

سیر ـ در بیان مقدمات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است .

گلشن . در بیان بلدان واشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و تعداد آن تطابق دارد با حروف تهجی چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست- و هشتم درحرف یاء

این کتاب حاویء مطالب متفرقه جغرافیا و رجال است که چون ترتیب حروف تهجی در آن ها رعایت شده و فهرست مشروحی در ابتدای کتاب موجود است خواننده میتواند بسهولت استفاده نماید مؤلف خیلی متجسس و دقیق بود و هرچند نتوانست اروپارا سیاحت کندلما ازمعاشرت ومکالمه باسیاحان اروپائی غفلت نورزید و از مذاکرات آنها نکاتی راجع بممالك و آداب و رسومشان کسب نمود. در تحت عنوان فرنگ (ص ۷-۳۸۵) نسبت باحوال و اخلاق ممالك معظمهٔ اروپا بحث کرده فرانسه را اول و اطریش را دوم و انگلیس را سوم قرار میدهد وشرح مفصلی از مذاکرات بایکنفر انگلیسی که اورا مستروکلیس مینامد ۱ و درعظیم آباد باوی ملاقات کرده مینگارد . همچنین بصحبت سفیر اطریش مقیم اسلامبول رسید که ویرا بسیاحت مملکت خود دعوت کردولی مینویسد : «چون هیچ فایدهٔ روحانی براین سفر مترتب نبود نپذیرفتم» گرانبهاترین قسمت های این کتاب مطالبی است که راجع بفرق و شعب مذهبی آسیا نگاشته ودرخلال مباحث مختلفه از احوال زردشتیان و مزدکیان و یهود و نصارا و هندو و صوفیه و غلات بحث نموده است .

در اینجا غیر ممکن است که از تمام کتب مفیده قابل رجوعی که درتاریخ و رجال و جغرافی ازنیمه قرن نوزدهم ببعد درایران نگاشته شده ذکری بکنیم . هر چند بیشتر آنها از کتب قدیمه عربی و فارسی استخراج و تلخیص شده اما در برخی مطالب مفیدهٔ جدیدی پیدا میشود که در سایر کتب نتوان یافت. فقط باید بعضی نکات مخصوصه که در این رشته ادبیات و کتب ایران جدید ملاحظه میشود خاطرنشان گردد .

(۱) شاید کلمهٔ ولکنس Wilkins باشد که مغلوط شده است .

معمولا اروپائیانی که فارسی تحصیل میکنند اگر در ایران زندگانی نکرده باشند اصطلاحاتی بکار میبرند که در کتب خطی دیده اند و اطلاعاتی از ادبیات اظهار میدارند که در فهرست بی نظیر دکتر ریو مندرج است اما بعد از دخول فن طبع و چاپ سنگی در ایران خاصه پس از ۱۸۸۰ اهمیت کتب خطی روز بروز کمتر شده است زیرا که کتب مهمه یا در چاپخانهٔ سنگی یا در مطابع حروفی از روی نسخ اصلی چاپ شده اند . این ادبیات مطبوعه هنوز آنقدر که ادبیات خطی مورد توجه قرار گرفته جلب دقت نکرده است . وغالباً غیر مقدور است که اطلاعات صحیحه راجع بمؤلف یا مندرجات یکی از کتب جدیده بدست بیاوریم انتشار فهرست کتب چاپی فارسی موزهٔ بریتانیا ۱ که توسط مستر ادوارد س جدیداً تهیه وطبع شده قدم بزرگی است در طریق تکمیل اطلاعات سابقه . اما یاد داشت هائی که راجع بهر کتابی ذکر کرده قهراً خیلی مختصر است و قاعدة جز کلیاتی راجع بمؤلفات مختلفه هیچ نکته مخصوصی از احوال مؤلفین ومصنفین را حاوی نیست . آنچه لازم است یکفهرست استدلالی مبسوطی است از کتب فارسی که در قرن اخیر تألیف و در ایران طبع شده است . زیرا که صورت کتب فارسی طبع عثمانی و مصر و هندرا بدلایلی که ذیلا خواهیم نگاشت بسهولت میتوان تحصیل کرد .

حقیقت اینست که تجارت کتب فارسی خیلی مغشوش و قرین هرج و مرج است ناشرین و کتابفروشان صاحب تمکن و باثبات وجود ندارند و فهرستی از کتب موجوده هرگز انتشار نمییابد . اغلب کتب قیمت معین و محل فروش ثابت ندارند . خیلی از آنها عدد صفحات را فاقدند . وکمتر کتابی بنظر میرسد که فهرست مندرجات یا جدول اسامی داشته باشد . غالباً کتبی که در چند جلد چاپ میشود در هر جلدی شکل و قطع و طرحش تغییر یافته و حتی موضوعش هم در طول سخن عوض میشود و خود مؤلف هم غالباً تغییر لقب میدهد . محض نمونه یکی از چند کتابی را که بنام میرزا محمد حسن خان پسر حاجی علی خان مراغهٔ ملقب بحاجب الدوله و اعتماد السلطنه نوشته شده نام میبریم خود محمد حسن خان همبی در پی بالقاب صنیع الدوله مؤتمن السلطنه و اعتماد السلطنه ملقب شده است قبل از هر چیز

(۱) لندن ۱۹۲۲ : ۹۶۸ ستون . این کتاب بترتیب نام مؤلفین ترتیب یافته اما یك فهرست عمومی القاب و یکفهرست مواد نیز تنظیم شده است .

باید گفت که بهیچوجه معلوم نیست این کتب را خود اعتمادالسلطنه نوشته باشد در افواه مشهور است که اعتماد السلطنه چند نفر از فضلای تنگدست را مجبور میکرد که این کتب را بنویسند وعنوان مؤلف را بخود اختصاص میداد [۱] از این دو عمل نخستین را میتوان بیك تقریبی پذیرفت اما دومین قابل سرزنش و تقبیح است . باری در ۱۲۹۳/۱۸۷۶ جلد اول مرآت البلدان را که فرهنگ جغرافیای بلادوقراء ایران است و بیشتر اساسش روی معجم البلدان یاقوت حموی است و از حرف الف تاتاء را شامل است انتشار داد . ظاهراً این جلد دومرتبه چاپ شده طبع اول با ذکر تبریز خاتمه یافته و دارای ۳۸۸ صفحه است وچاپ دوم که درسال بعد (۱۲۹٤/ ۱۸۷۷) صورت گرفت ذکر طهران را نیز حاوی است و ٦۰٦ صفحه دارد .مؤلف بعد از اینکه بطهران رسیده مثل اینکه از جغرافی خسته شده کتاب خودرا باتاریخی ازدورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه (سلطان وقت) ادامه داده و درپایان آن جلدوسایر مجلدات یك تقویم وسالنامه اوضاع درباری افزوده است . جلددوم شامل وقایع پانزده سال اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و دارای ۲۹۸ صفحه است غیر ازسالنامه مربوط بسنهٔ ۱۲۹۵/۱۸۷۸ که خود ٤۵ صفحه میشود . جلد سوم بهمین طریق ادامه یافته و اوضاع سلطنت را از سال شانزدهم تا سال سی و دوم در ۲٦٤ صفحه شرح داده و سالنامه‌اش به پنجاه صفحه بالغ میگردد . در اینجا ظاهراً مؤلف بیاد خیال و مقصود نخستین خود که ذکر مطالب جغرافی بوده افتاده و درجلد چهارم فرهنگ جغرافی را ادامه داده حرف تاء و جیم را باتمام رسانیده است . اما مجدداً وارد تاریخ شده شمهٔ ازوقایع سال تألیف (۱۲۹٦/۱۸۷۹) را ذکر نموده وسالنامهٔ معمولی را ضمیمه میکند . در این جلد بشادمانی صاحب وصفائیکه میان تاریخ و جغرافیا صورت گرفته بر قطع کتاب افزوده میشود و از ۱۰½ اینچ طول و ٦¾ اینچ عرض میرسد به ۱۳½ اینچ طول و ۸¼ اینچ عرض .

در اینوقت مؤلف چنین بنظر می‌آید که از مرآت البلدان خسته و کسل شده زیرا که پس از یکسال استراحت به نشر کتاب جدید موسوم به منتظم ناصری همت گماشت سه جلد ازآن در سال ۱ – ۱۲۹۸ – ۱۳۰۰ مطابق ۳ – ۱۸۸۱ از طبع خارج شد . من فقط جلد اول و سوم این کتابرا در دست دارم نخستین شامل خلاصه تاریخ

(۱) رجوع کنید به « مطبوعات وشعردر ایران جدید » صفحه ۱۵٦ و ٦ – ۱٦٤

اسلام از سال اول هجرت الی سنهٔ ۶۵۶ هجری (۶۲۲-۱۲۵۸م) است یعنی تاریخ خلفا بضمیمه وقایع مهمه ایران واروپا درسال شمسی که ابتدایش مارچ ۱۸۸۰ است این قسمت از صفحهٔ ۵۷ - ۲۳۹ را فرا میگیرد در آخر کتاب ۴۲ صفحه تقویم وسالنامه دربار ضمیمه است. جلد سوم حاوی تاریخ قاجاریه از سال ۱۱۹۴/۱۷۷۹ تا سال ۱۳۰۰/۱۸۸۲ (صفحهٔ ۳۸۷ - ۳۲) بعلاوهٔ سالنامهٔ اخیر است.

مطلع الشمس ۳-۱۳۰۱ هجری مطابق ۶-۱۸۸۴ میلادی

سال بعد اعتمادالسلطنه تألیف جدیدیرا شروع میکند بنام مطلع الشمس در ابتدای این کتاب عذر خواهی بی اساس و عادی از ناتمام ماندن مرآت البلدان مندرج است و گوید چون بعد از حروف مندرجه درمرآت البلدان حروف حاء وخاء می آید و چون خراسان مهمترین ایالتی است که بحرف خاء شروع میشود و چون ناصرالدین شاه که مؤلف از بندگان مطیع اوست و تمام کتبش بنام او مزین شده اخیراً بآن ایالت سفر کرده تصمیم گرفته ام که این کتابرا مخصوص اوضاع آن ایالت نمایم و نظر باینکه خراسان در مشرق ایران واقع است کلمهٔ مطلع الشمس راعنوان قرار میدهم. پس در جلد اول که در سال ۱۳۰۱/۱۸۸۴ تألیف شده وضع جادهٔ طهران بمشهدرا که از دماوند فیروزکوه بسطام و بجنورد و قوچان میگذرد وصف نموده. و احوال و اوضاع هریك از این بلادرا باقری و منازل بین راه شرح میدهد. جلد سوم که در سنهٔ ۱۳۰۲/۱۸۸۵ طبع شد وصف مشروحی از شهر و ابنیهٔ مشهد و گذارش تاریخی آن از سنهٔ ۴۲۸/۱۰۳۶ تا ۱۳۰۲/۱۸۸۵ و بزرگان و اعاظم رجالی که در آنجا تولد یافته اند و احوال امام علی الرضا ع را حاوی است و در خاتمه | از صفحهٔ ۴۶۹ الی ۵۰۰ | فهرست گرانبهائی از کتب کتابخانه آستانه ضمیمه است. در میان این مطالب جغرافیائی و تاریخی تذکرهٔ شاه طهماسب صفوی هم |از صفحه ۱۶۵ تا ۲۱۶| مندرج است. این همان تذکرهٔ است که در یکی از فصول قبل مطالب بسیاری از آن نقل نمودیم. جلد سوم | که در ۱۳۰۳/۱۸۸۶ منتشر شد | در شرح مراجعت شاه است از طریق معمولی زوار | نیشابور وسبزوار و دامغان و سمنان | با تاریخ و جغرافی و احوال رجال بزرگ هر یك از این بلاد ومنازل بین راه. درپایان هر جلدی تقویم و سالنامه در بار نیز ضمیمه است.

سایر مؤلفات محمدحسن خان

سایر تألیفات کثیره محمدحسن خان که بعد از مطلع‌الشمس نوشته شده دارای سالنامهٔ است که عدد صفحاتش خارج از کتاب است . فقط تاریخ زنان مشهور مسلمان که خیرات حسان نام دارد و در سه مجلد در سنوات ۷-۱۳۰٤ مطابق - ۹۰- ۱۸۸۷ چاپ‌شده سالنامه همراه ندارد اما در آخر مآثروالاثار که شرح کارهای بزرگ چهل‌سال‌از سلطنت ناصرالدین شاه است سالنامه منضم است کتاب مآثروالاثار برای اشخاصیکه بخواهنداز احوال مردمان بزرگ وتکامل اوضاع ایران تاسال تحریر آگاهی‌حاصل کنند بسیار واجب‌و لازم است یکنفر نویسندهٔ‌دیگر موسوم و معروف بمحمدتقیخان حکیم در سال ۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷ فرهنگ کاملی از اسامی‌اماکن و بلاد ایران‌مشتمل بر ٥۷٤ صفحه تألیف نمود و آنرا گنج دانش نام نهاد یکی از محاسن‌امید بخش این کتاب آنستکه‌در ابتداء فهرست‌مفصلی‌ازمنابع و مأخذ و کتبی که طرف‌رجوع مؤلف بوده ثبت شده است از جمله عدهٔ از کتب اروپائی و مورخین قدیم یونان را نام می‌برد .

این کتب چاپی‌فارسی باوجود نواقصی که دارند ازحیث خط خوش وصحافی محکم و کاغذ اعلا ممتازند و مورث ملال خواننده نمیشوند بعضی از آنها مثل خط و خطاطان سنگلاخ ومثنوی کشف‌الابیات‌چاپ علاءالدوله واقعاً کتب دلپسند وزیبائی هستند و تقریباً تمام‌کتب چاپ ایران بر طبع هندوستان‌ترجیح بین‌دارند . امااین کتب را در اروپابزحمت میتوان بدست آورد و گویا جز در طهران و تبریز و شاید اصفهان بسهولت نتوان نسخهٔ آنهارا تحصیل نمود . حتی مجموعهٔ کتب موزهٔ بریتانیا هم نواقص بسیار دارد اما مجموعهٔ متعلق بمن که بدواً در ایران(۱) خریداری شده‌علت آنکه بالنسبه کامل شده آنست که‌مقداری کتب از دو کتابخانهٔ معتبر بدست آورده‌و بآن افزوده‌ام . یکی کتابخانه مرحوم شارل‌شفر دیگر کتابخانهٔ مرحوم سرهوتم‌شیندلر . چنانکه قبلاً گفتیم بزرگترین خدمتی‌که بفضلای ایران شناس میتوانکرد تألیف یك فهرست صحیح و مشروحی از کتب چاپ ایران و نشر آن در بازارهای کتابفروشان فرنگستان است .

از آنجائیکه چاپ سنگی مقدمات سهل و ساده دارد و مستلزم مهارت فنی

(۱) برای اطلاع از کتبی که من در ایران در پائیز ۱۸۸۸ خریده ام رجوع کنید « بیك سال‌در میان ایرانیان » صفحه ۷-٥٥٤

یا مخارج هنگفت نیست غالباً فضلای تنگدست و کتابدوستان کم سرمایه بآن مبادرت میورزند وعدهٔ خیلی قلیلی کتاب چاپ می‌نمایند بطوریکه در مدت کمی نسخ تمام میشود باین جهة بسیاری از کتب چاپ سنگی را از حیث نایابی در ردیف نسخ خطی باید محسوب داشت نه درحکم کتب چاپی [۱]

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۱ کتاب «سالی در میان ایرانیان»

فصل دهم

ترقیات سالهای اخیر

(از ۱۸۵۰ میلادی ببعد)

نفوذهای تجدد آور

من درصدد اثبات این مطلب بر آمده ام که پس از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی ادبیات فارسی نثراً و نظماً روحی جدید یافته و نه فقط روی بفساد نگذارده بلکه بمرتبهٔ از تعالی وترقی رسیده که درچهارصدسال اخیر (تقریباً از ۱۵۰۰ — ۱۹۰۰ میلادی) که موضوع بحث این مجلد است بآن نائل نگردیده بود. اکنون علیحده بذکر سه چهار نوع از ادبیات جدید که در سنوات اخیره پیدا شده میپردازم میرزا محمد علیخان تربیت که مؤلف حقیقی کتاب من موسوم به « مطبوعات وشعر جدید ایران » است (درصفحات ٦٦ — ١٥٤) علت ایجاد آنها را تحت عنوان ذیل بیان نموده است : « عوامل تجدد آوری که درمطبوعات ایران مؤثر واقع شده اند غیرازجراید و مجلات » مشارالیه ازجملهٔاین مؤثرات جزوه های علمی مختلفی را میشمارد که معلمین اروپائی دارالفنون ومدارس نظامی وسیاسی طهران از ۱۸۵۱ ببعد مینگاشته اند همچنین

دارالفنون

ترجمه‌هائی که از کتب اروپائی (خاصه از کتب فرانسه) شده مثلا تیاترهای مولیر و افسانه های ژول ورن وهمین ترجمه ها بود که اسباب مزید جه مردم باروپا وتمایل بالسنهٔ خارجه گردید . آقای تربیت صورت ۱٦۲ کتاب مترجم میتو مانهائیکه ایرانیان مبتکراً بسبك اروپائی نگاشته‌اند تهیه نموده است . هر کس طالب بازار ها مل تحقیقات باشد ممکن است بآن صورت رجوع نماید .

از ر انقلاب ۱۹۰٦ و توسعهٔ فوق العادهٔ جریده نگاری که ثمرهٔ آن بشمار میرود

(۱) برای اطلاع از سر و نشر بواسطهٔ همین رواج مطبوعات حاصل گردید نهضت ادبی را میان ایرانیان » صفحه ۷ — نی داشت . نهضت مزبور هرچند درایام جنگ بین‌الملل دچار

وقفه‌شد ولیکن پس‌ازجنگ حرکت‌وجنبش جدیدی‌پیدا کرد . دراین‌باب آنچه‌باید بگوئیم تحت سه عنوان قرار میگیرد نمایش ـ رمان ـ ومطبوعات اما راجع‌به‌نخستین ودومین تفصیلی نمیتوانیم داد .

نمایش (تیاتر)

نمایش تنها نمایش بومی که میتوان نام برد همان تعزیهٔ ایام محرم است و راجع بآن در یکی از فصول سابقه سخن رانده ایم و حتی مسلم نیست که در تعزیه‌هم اثری ازتیاترهای اروپائی وارد نشده‌باشد . لااقل سه کتاب ازنمایش‌های

ترجمه مولیر مضحك مولیر فرانسوی بزبان فارسی ترجمه شده است (از اینقرار: طبیب‌اجباری گزارش‌مردم گریز میزانتروپ Misanthrope و یکی دیگر که بفارسی آنرا نمایش‌خرنام نهاده‌اند و بنظرمن‌تیاتر Etourdi باشد)اما نسخ این ترجمه ها کمیاب است ومعلوم میشود رواجی فیمابین عامه نداشته . من فقط نسخهٔ یزانتروپ را دارم که درمطبعهٔ تصویرالافکار اسلامبول درسال ۱۲۸۶/۷۰-۱۸۶۹ چاپ شده وعنوانش گزارش مردم گریز است اخلاق و حالات اشخاص این نمایش تغییر یافته است وصورت ایرانی بخودگرفته ومکالمات تمام منظوم وخیلی باصل نزدیك است : وگاه گاه اصطلاحات و امثال فارسی‌هم دیده میشود که بجای امثال فرانسوی گذاشته شده است . مثلا اشعار ذیل ترجمه سرود قدیمی است » که در پرده اول مجلس دوم کتاب مولیر بنظرمیرسد .

«Si le roi m'avait donné
Paris, sa grand'ville,
Et qu'il me fallût quitter
L'amour de ma mie,
Je dirai au roi Henri
Reprenez votre Paris
J'aime mieux ma mie o gai !
J'aime mieux ma mie !»

گربیك موی ترك شیرازی — بدهد پادشه بمن شیراز
گویم ای‌پادشاه گرچه بود — شهر شیراز شهر بی انباز
ترك شیراز کافی است مرا — شهر شیرازخویش بستان باز

اگر اشعار فارسی ذیل را باپردهٔ دوم مجلس هفتم مقایسه کنیم نمونهٔ خوبی از طرز ترجمه بدست خواهد آمد اشخاص عبارتند از مونس [بجای Alceste] و فتینه [بجای Célimène] ولیلا [بجای Éliante] و ناصح [بجای Acaste] و نعیم بیك (بجای Philinte) و فراش [بجای یکی از قراولان Maréchaussée]

مونس (به پیش فراش میرود) . . . چه هست فرمایش ؟
بیا ببینم !

فراش — د'رم دوحرف باسرکار

مونس — توان دوحرف خودت را کنی بلنداظهار

فراش — رئیس دیوان آن را که بنده‌ام فراش
مرا بدست بدادست حکم حاضر باش
بتو...

مونس — بکه ؟ بمن ؟

فراش — آری بتو

مونس — برای چه کار

ناصح — بحرف مفت (امیدی) وحضرت سرکار

فتینه بناصح : چسان !

ناصح — (امیدی) واو گشته انددست و بغل
بچندشعر که نگذاشته است وقع ومحل
کنون زپیش بخواهند بست وارهٔ کار

مونس — من و مداهنه هرگز نمیکنم اقرار

ناصح — ولیك حکم چنین رفته‌هین بجنب ازجا

مونس — میان ماچه بخواهند داد صلح و صفا؟
بحکمهای بزرگان مگر بود تنسیق
که شعرهای بد مردمان کنی تصدیق؟
ازآنچه گفته‌ام انکار نیست زان مرجو
بد است هرچه بخواهی

ناصح — ولیك مضمون نو

مونس نمیتوان گذرم شعرهاپروپوچ است
ناصح قبول رأی توخواهندوجای خواهش هست
برو د ! . . . .
مونس میروم اما نمیتوان ابدا
زرأی خویش بگردم
ناصح بروتوخودبنما
مونس مگر بحکم شهی خاص گردد ومنسوب
که شعرهای ستیزیده یافت باید خوب
وگرنه فاش بگویم که شعرهاش بدند
بباید اینکه چنین شاعران بدار کشند
(به نعمان بیگ و نعیم بیگ همین که دیدمیخندند)
حقیقة که چنین سخره هم نبود گمان
که بوده باشم وهستم بکان !
ناصح روان شوهان
فتینه کجاشمارا باید .....
مونس روم ولی دردم
بیایم اینجا تاکش مکش برم ازهم

در نسخه من اثری از نام مترجم دیده نمیشود و هیچ مقدمه بنظر نمیرسد. جای تعجب است که در همین سال ۱۲۸۶/۷۰- ۱۸۶۹ که میزانتروپ ترجمه شده احمد وفیق پاشا نمایشهای ژرژ داندن وطبیب اجباری را[۱] ترجمه ونشر نمود ولی تیاتر تارتوف کمی بعد ترجمه شد .[۲]

نمایشهای میرزاجعفر قراچه‌داغی

در ۱۲۹۱/۱۸۷٤ در طهران هفت بازی فارسی دریك مجلد چاپ سنگی شده و بایك مقدمه در فوائد تعلیمی نمایش بقلم میرزا جعفر قراچه داغی انتشار یافت . این بازیهارا میرزا فتحعلی در بندی بدواً بترکی آذربایجانی نوشته و در حدود سنه ۱۸۶۱ در تفلیس

(۱) ا. ج . و . تاریخ شاعری عثمانیان تالیف گیب جلد پنجم ص ۱٤ (۲) ایضاً ص ۵۹ و نمرهٔ 1 ضمیمهٔ آن

چاپ نموده بود. پنج نفره از این نمایشها را با حواشی وترجمه و نوت های بسیار مجدداً در اروپا بطبع رسانیدند. از اینقرار: (۱)وزیر لنکوران متن ترجمه‌فهرست لغات و یادداشت. توسط و. ح. د. هاگاردوج. لواسترینـج (لندن۱۸۸۲). (۲)سه نمایش مضحك ترجمه از لهجه ترکی آذری وفارسی با حاشیه و توضیحات .... ناشر ث. باربیه‌ومنارو گویار (پاریس ۱۸۸۶). (۳) مسیوژوردان‌باترجمه ونوت وغیره.... ناشرا. وارموند (وین ولیپزیك۱۸۸۹). سه تمثیل مضحکی که در قسمت (۲) گفته شدعبارتند ازخرسی قلدوروباسان و وکلای مرافعه وملا ابراهیم خلیل کیمیا گـر. اما دو نمایش دیـگر که هنوز در اروپا طبع و نشر نشده عبارتند از مرد خسیس و یوسف شاه‌سراج[۱]

سه‌تیاتر پرنس ملکم‌خان

سه تمثیل هم ازآثار پرنس ملکم‌خان وزیرسابق ایران در دربار لنـدن بنظررسیده کـه تاریخ تحریرآنهامعلوم نیست.

سابقاً قسمتی از آنها در پاورقی روزنامه اتحاد تبریز در سال۱۹۰۸/۱۳۲۶ طبع گـردید اما نسخهٔ کامل هرسه تیاتر درکـتابخانهٔ دکتر ف. روزن دیپلمات و مستشرق معروف آلمانی بدست آمد و در سال ۱۹۲۱-۲/۱۳٤۰ در چـاپخانهٔ کاویانی برلن طبـع شد. این سه نمایش عبارتنداز. (۱) سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان درایام توقف اودرطهران [سنهٔ ۱۸۱۷/۱۲۳۲] (۲) طریقه‌حکومت زمان خان بروجردی در سنهٔ۱۸۲۰ - ۱/۱۲۳٦(۳) حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چند روزه در کرمانشاهان‌نزد شاه مرادمیرزا حاکم آنجا.

جریدهٔ تیاتر

بالاخره در ۱۹۰۸/۱۳۲٦روزنامهٔدرطهران بنام تیاتر ایجاد شد کـه ماهی دومرتبه انتشار یافت و مندرجاتش عبارت بود از بازیهائیکه متضمل برذم و قدح اصول استبدادی باشد. من فقط بعضی نمرات‌این جریده را دارم کـه قسمتی‌از تیاتر موسوم به «شیخعلی‌میرزا حاکم ملایر وتویسرکان

(۱) تیاتر کیمیاگرراج. لواسترینج در مجلهٔ همایونی انجمن آسیائی مربوط بسال ۱۸۸٦(ص ۱۳۰ — ۱۲٦) ترجمه و چاپ نمود. تیاتر یوسف شاه در همین مجله بتاریخ ۱۸۹۵(ص٦۹-۵۳۷) بتوسط کلنل سرا.راس ترجمه و منتشر گـردید متن همین تیاتر بتوسط ا. سل درمدرس بسال ۱۸۸۹ طبع شد رجوع کنید بفهرستا. ادواردس‌راجع‌بکتب چاپی فارسی‌موزهٔ‌بریتانیا۱۹۲۲ مجموعهٔ ۸-۲۰۷

و عروسی او با دختر پادشاه اجنه» در آن دیده میشود.

این بود تمام نمایشهای فارسی که تا حال بنظر من رسیده است [۱] عموماً نمایشهای مضحك (کمدی) و در هجو اصول اداری و اوضاع اجتماعی ایران می باشد. در بازی وزیر لنکوران یك معاشقهٔ عامیانهٔ پستی هم با اصل حکایت آمیخته است اما کلیهٔ قسمت معاشقه از میان نمایشهای فارسی مفقود است. و قصد نویسندگان فقط همین است که نفرت و عداوت مردم را نسبت بطرز قدیم حکومت تحریك کنند. بعبارة اخری این تألیفات مثل سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك که بعد ها مختصری راجع بآن خواهیم نگاشت قبل از هر منظوری برای بیان نکات سیاسی نوشته شده اند و صورت بازی ندارند. و تقریباً هیچیك از آنها در صحنهٔ نمایش بازی نشده اند و هیچکدام از حیث تأثیر با تیاتر ترکی «وطن یا خود سیلیسترا» [۲] تألیف کمال بیك قابل مقایسه نیستند. خلاصه تیاتر هنوز موفق نشده است که در ایران محلی برای خود باز کند و حتی بقدر ترکیه هم رواج یابد.

رمان

رمان

در ایران حکایاتی بسبك الف لیله یا حسین کرد که بومی تر و رایج تر است بسیار دیده میشود اما راجع برمانهای حقیقی کمتر از آنچه در بارهٔ تیاتر گفتیم سخن میتوان راند اخیراً دو کتاب بنظر من رسیده که مؤلفین آنها سعی و هوس کرده اند وقایع و احوال ایران را در عهد رواج دین زردشت و قبل از ظهور اسلام بلباس رمان در آورند. یکی راجع است بکورس و دیگری بقباد و فرزند وجانشینش انوشیروان و مزدك زندیق بدعت گذار.

عشق و سلطنت رمان تاریخی زمان کورس

رمان کورس (یا جلد اول آن که بنا بر دیباچه کتاب دو جلد دیگر نیز باقی دارد) در سنهٔ ۱۳۳٤ / ۱۹۱٦ باتمام رسید و در سنهٔ ۱۳۳۷ / ۱۹۱۹ در همدان چاپ شد. اسم

---

(۱) بعد از تحریر این قسمت نمایشی دیدم موسوم به «جعفرخان از فرنگ آمده» تالیف حسن مقدم. این تیاتر دوسال قبل در طهران طبع شده است. (۲) گیب (در جلد پنجم ص ۱۵) در کمال اختصار اشاره میکند که از نمایش این تیاتر در نمایشگاه جدید پاشاچه هیجان و شوری در مردم ایجاد گردید سلطان عبدالعزیز خیلی متغیر ومضطرب شد و کمال بیك را به فماگوستا در جزیرهٔ قبرس تبعید نمود.

آن عشق و سلطنت و مؤلفش شیخ موسی نامی است که مدیریت مدرسهٔ دولتی نصرت همدان را دارد و در جانوری ۱۹۲۰ از روی لطف نسخهٔ برای من فرستاد. در مقدمه بعبارت ذیل از کتاب خود توصیف میکند: « و میتوانگفت اولین رومانی است که در ایران با اسلوب مغرب زمین تألیف شده »

شالودهٔ کتاب بر این نهاده شده که یك رمان تاریخی باشد امـا اسامی اعلام عموماً بشکل فرانسه آنها قید گردیده نه باصل پارسی قدیم مثلا « میترادات » (که صحیح آن مهرداد است) « اکباتان » (اکباتاناکه همان هاگماتانا (همدان) قدیم است) «آگرادات» « ایسپاکو (اسپاکو) و « سیاکزار » (سیاکسارس بجای هواخشاتارا) اما کامبیزس (کامبوجیا) بشکل « کامبوزیا » که میانه هـر دو صورت مذکور است نوشته شده. توصیفات مشروحه از مناظر و مجالس واشخاصی که وارد متن حکایت شده و گفتگو های بسیاری که مبادله گشته طبعاً بتقلید نمونه‌های اروپائی است. اصل قصه که چاشنی از عشق و جنگ در آن داخل کرده‌اند اگرچه خیلی جذاب و سوزاننده نیست لیکن قابل خواندن است اما اعداد وسنین و یادداشتهای راجع بآثار عتیقه و اساطیر و ملاحظات مطول تاریخی که اساساً مبتنی برروایات هردوت واطلاعات مستخرجه از اوستاست برسنگینی کتاب افزوده است. بهیچوجه در استعمال زبان قدیم یاطرد و ترك لغات عربی سعی نشده امامؤلف جهد بلیغ نموده که‌در بیان وقایع وسنین ورسوم تاریخی دچار اغلاط فاحش نگردد عبارت مختصری که ذیلا از آن رمان نگاشته میشود مبرهن خواهد ساخت که تا چه پایه انشاء این کتاب با عبارت حکایات رایجه در ایران متفاوتست:

« بلی ایـن تهیه تهیه عروسی است و گمان ندارم که عروسی جز برای کورس پادشاه با اقتدار پارس ومدی باشد چه که امروز کس جز او اینقدر در نزد اهالی اکباتان محبوبیت ندارد که مردم عروسی اورا چـون عیدی بزرگ دانسته و بازارها را زینت کرده واز صمیم قلب اظهار سرور وشادمانی نمایند. »

نمیدانم این رمان تاریخی تا چه حد در ایران شهرت و رواج یافته است و جز همانکه مصنف برای من فرستاده بود تاکنون نسخهٔ از آن ندیده‌ام. با این کتاب مراسلهٔ هم بتاریخ ٤ صفر ۱۳۳۸ (۳۰ اکتبر ۱۹۱۹) همراه بود مبنی براینکه راجع بکتاب در جریدهٔ تایمس چیزی بنگارم امیدوارم این شرح مختصر را که

برای معرفی کتاب ایشان در اروپا از آن بهتر در قوهٔ من نیست بپذیرند . فی الحقیقه این تصنیف برای کسب اطلاعات قابل تمجید است و برای اشتغال خاطر هموطنان مصنف بسیار مفید و سبك و شیوهٔ در ادبیات ایران وارد می کند که تا این زمان سابقه نداشته است .

دام گستران یا انتقام خواهان مزدك

دومین رمان از رمانهائی که در ابتدای این قسمت اشاره کردیم در بمبئی بسال ۱۳۳۹ / ۱۹۲۰-۱ چاپ شده مؤلفش صنعتی زاده کرمانی و اسمش « دام گستران یا انتقام خواهان مزدك » است این رمان هم تا تمام مانده زیرا در آخر صفحه ۱۱۰ عبارت « جلد اول تمام شد » دیده می شود . و هیچ معلوم نیست که مؤلف تا کجا میخواسته است دنباله حکایت را بکشد و نمیدانم قسمت دیگرهم بر آن افزوده شده است یانه . در کلیات عبارات خیلی شبیه برمان عشق و سلطنت است اما اغلاط تاریخی و عتیقه‌شناسی بسیار دارد مثلا در صفحه ۱۰ نقش بهرام گور را بیان کرده و گوید « در تحت آن تصویر بخط میخی نوشته شده بود » !

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم است شرحی راجع بسر گذشت شرلوك خمس معروف بنگاریم مترجم میراسمعیل عبدالله زاده است که از روسی ترجمه کرده و در مطبعه خورشید طهران در سال ۱۳۲۳/۶-۱۹۰۵ بچاپ رسانیده است اسم آنها از اینقرار است :

شرلوك خمس در ایران و عثمانی

واقعه نمایش‌های طلائی- شرح حال اگوستس میاورتن[1] و ارباب ده اسم هلمس بعد از آنکه بروسی ترجمه شده بشکل خمس یا خومس در آمده و از این حیث دکتر واتسن Watson خوش اقبال تر بوده است . انشاء این حکایات در نهایت سلاست و روانی است و برای مبتدیان زبان فارسی از بهترین کتب بشمار میرود اما شرطش اینست که بدست بیاید و این رمانها نادرالوجودند . در عثمانی شرلوك هلمس خیلی رواج

(۱) رجوع کنید بکتاب من « مطبوعات وشعر ایران » صفحه ۲۲ و ۱۶۴ متن فارسی درسه جلد چاپ شد نخستین در قاهره بی تاریخ ودومین در کلکته در سال ۱۳۲۳ / ۱۹۰۵ (اما تا سنهٔ ۱۹۰۷ چاپش باتمام نرسید .) سومین در اسلامبول در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ . ترجمه جلد اول به آلمانی توسط دکتر والترشولز در لیپزیك بسال ۱۹۰۳ چاپ شد .

مطبوعات

رواج چاپ درایران

راجع بجرائد ایران که درظهور تجدد عاملی قوی بوده اند در کتاب دیگر خود [۱] بقدری مشروحاً سخن رانده ام که اینجا حاجت بهیچ تفصیلی نمی بینم فن چاپ قریب یکقرن پیش بتشویق عباس میرزا درایران رایج شد . و نخستین روزنامه در ۱۸۵۱ انتشار یافت . [۲]

پنج جریده مهم در آغاز امر

بعد از این جریده روزنامه های دیگر نیز منتشر گشت اما چون ازطرف دولت بوده اند رنگ وبوئی ندارند وحتی درسنهٔ ۸ – ۱۸۸۷ نیز که من درایران سفر میکردم تنها جریدهٔ قابل مطالعه زبان فارسی همان اختر بود که هفتهٔ یکبار در اسلامبول چاپ میشد . تاریخ تأسیس اختر ۱۸۷۵ ومدت انتشارش قریب بیست سال است . قانون پرنس ملکم خان هم در ۱۸۹۰ درلندن تأسیس وطبع ونشر می یافت اما نظر بحملات سختیکه بحکومت وشاه ووزراء ایران میکرد انتشار آن درمملکت ایران ممنوع گردید تأسیس حبل المتین کلکته در سال ۱۸۹۳ و ایجاد جریدهٔ ثریای قاهره در ۱۸۹۸ واقع گردید روزنامهٔ پرورش در ۱۹۰۰ به جای ثریا انتشار یافت . این پنج روزنامهٔ مهم فارسی بود که درخارج ایران طبع میشد وتا سال ۱۹۰۷ که انقلاب صورت گرفت و جدال میان شاه و ملت بحد کمال رسید جراید مستقل ومتنفذ در داخلهٔ ایران منتشر نشد .

بهترین جریده بعداز انقلاب

از بهترین این جراید داخلی از نقطهٔ نظر ادبی صور اسرافیل و نسیم شمال ومساوات ونوبهار را باید شمرد . نخستین ودومین و چهارمین اشعار خوبی ازآثار دهخدا ، سید اشرف گیلانی و بهار مشهدی در بر داشتند و من از آنها استفاده ها برده و اشعاری برای

---

(۱) « مطبوعات و شعر درایران جدید » کمبریج ۱۹۱٤ (۲) قبل از ۱۸۵۱ هم روزنامه در ایران بود مثلا درزمان سلطنت محمدشاه (۱۸۳۵ – ۱۸٤۸ م) وحتی درعهد فتحعلیشاه رجوع کنید بجریده کاوه مخصوصا شماره ٦ از دورهٔ جدید (ت . ز) مقالهٔ که بان اشاره میکنند درتاریخ ۸ جون ۱۹۲۱ در ص ۱٦ — ۱٤ کاوه انتشار یافته است . در این مقاله اشاره مبهمی بوجود یك جریدهٔ فارسی هست که دردهلی بسال ۱۷۹۸ طبع شده است اما صریحاً مدلل میکند که در ۱۲۵۳/۸ – ۱۸۳۷ درطهران هم یکروزنامه دایر بوده است .

کتاب « مطبوعات و شعر ایران جدید » التقاط و انتخاب کرده ام . در ستون چرند پرند صور اسرافیل هم نمونه های بسیار خوب و مبتکری از نثر فارسی مندرج بود که ذیلاچند سطری ازآن را نقل میکنم زیراکه من تا حال نظیری برای آن درایران ندیده‌ام این قطعه ازآثار قلم دهخداست این قطعه در نمرهٔ یك صوراسرافیل (۳۰ می ۱۹۰۷) چاپ شده است .

چرند پرند

بعد ازچندین سال مسافرت هندوستان ودیدن ابدال واوتاد ومهارت درکیمیا ولیمیا و سیمیا الحمدلله بتجربهٔ بزرگی نایل شدم و آن دوای ترك تریاك است اگراین دوا رادرهریك ازممالك خارجه کسی کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد انعامات میگرفت درهمهٔ روزنامه‌ها نامش ببزرگی درج میشد اما چکنم که در ایران قدر دان نیست !

عادت طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگر باین آسانیها نمیتواند ترك کند علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی بمرور زمان کم کند تاوقتی که بکلی ازسرش بیفتد .

حالامن بتمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان میکنم که ترك تریاك ممکن است باینکه اولادرامرتریاك جازم و مصمم باشند . ثانیاً مثلا یکنفر که روزی دومثقال تریاك میخوردروزی یك گندم ازتریاك کم کرده دو گندم مرفین بجای آن زیاد کند و کسیکه ده مثقال تریاك می کشد روزی یك نخود کم کرده دونخود حشیش اضافه نماید وهمینطورمداومت کند تاوقتیکه دومثقال تریاك خوردنی بچهارمثقال مرفین و ده مثقال تریاك کشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد بعد ازآن تبدیل خوردن مرفین بآب دزدك مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ وحدت بسیار آسان است برادران غیور تریاکی من در صورتیکه خدا کارهارا اینطور آسان کرده چراخودمانرااز زحمت حرفهای مفت مردم و تلف کردن این همه مال ووقت نمی رهانید ترك عادت در صورتیکه باین قسم بشود موجب مرض نیست و کارخیلی آسانی است .

وهمیشه بزرگان ومتشخصین هم که میخواهند عادت زشتی ازسر مردم بیندازند

همینطور میکنند مثلا ببینید واقعاً شاعر خوب گفته است که عقل و دولت قرین یکدگر است مثلا وقتیکه بزرگان ما فکر میکنند که مردم فقیرند واستطاعت نان گندم خوردن ندارند و رعیت همه عمرش را باید بزراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گرسنه باشد به بینید چه میکنند .

روز اول سال نانرا با گندم خالص می پزند روز دوم در هر خرواریك من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك اره ، یونجه ، شن . . مثلا مختصر عرض میکنم . . . کلوخ ، چارکه . گلولهٔ هشت مثقالی میزنند معلوم است دریکخروار گندم که صد من است یکمن ازین چیزها هیچ معلوم نمیشود روز دوم دو من میزنند روز سوم سه من و بعد از صد روز که سه ماه و ده روز بشود صد من گندم صد من تلخه ، جو . سیاه دانه ، خاك اره ، کاه ، یونجه ، شن شده است در صورتیکه هیچکس ملتفت نشده وعادت نان خوردن هم از سر مردم افتاده است .

واقعاً که عقل و دولت قرین یکدگر است

برادران غیور تریاکی من البته میدانید که انسان عالم صغیر است و شباهت تمام بعالم کبیر دارد یعنی مثلا هر چیز که برای انسان دست میدهد ممکن است برای حیوان ، درخت ، سنگ ، کلوخ ، در ، دیوار ، کوه ، دریا هم اتفاق بیفتد و هر چیز هم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست میدهد چرا که انسان عالم صغیر است و آنها جزو عالم کبیر مثلا اینرا میخواستم بگویم همان طور که ممکن است عادتی را از سر انسان انداخت همانطور هم ممکن است عادت را از سر سنگ وکلوخ و آجر انداخت چرا که میان عالم صغیر وعالم کبیر مشابهت تمام است پس چه انسانی باشد که از سنگ وکلوخ هم کم باشد .

مثلایك مریضخانهٔ حاج شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم برای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض در آنجا باشند تا حاجی شیخ هادی حیات داشت مریضخانه بیازده نفر مریض عادت کرد همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسر ارشدش گفتند ما وقتی تو را آقا میدانیم که موقوفات مریضخانه را خرج مابکنی حالا به بینید این پسر خلف ارشد باقوت علم چه کرد ماه اول یکنفر از مریضها را کم کرد ماه دوم دو تا ، ماه سوم سه تا ، ماه چهارم چهار تاوهمینطور تاحالا که عدهٔ مریضها به پنج نفر رسیده وکم کم بحسن تدبیر

آن چند نفر هم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت پس به بینید که با تدبیر چطور میشود عادت را از سر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانهٔ که بیازده مریض عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت از سرش افتاد چرا ؟ برای آنکه آن هم جزو عالم کبیر است و مثل انسان که عالم صغیر است میشود عادت را از سرش انداخت (دخو)

ابتکار دخو در نظم و نثر

در ترجمه کما هو حقه از عهدهٔ بیان مطالب و مقاصد این مقالات که یکنوع تجدد در هجو و انتقاد فارسی است و بعبارتی عامیانه اما موجز وفصیح نوشته شده بر نتوان آمد. این مقالات هر چند بامضاهای مجهول و مختلف است اما گمان میکنم تمام بقلم دهخدا باشد . و بعقیدهٔ من دهخدارا باستناد همین آثار قلیل نثری و چند قطعه شعری [۱] که ازو بنظر رسیده بایستی در رتبه نخستین ادبا و نویسندگان معاصر ایران جای داد . جای تأسف است که دهخدا با اینکه جوانست در این ده دوازده سال اخیر علی الظاهر هیچ اثری بمنصه ظهور نیاورده است.

دوازده سال اخیر ۱۹۱۲ / ۱۹۳۳

راجع بدوازده سال اخیر چیز بسیاری نمیتوانم بنگارم . در آغاز سال ۱۹۱۲ فشار و ظلم روسیه در ایران بذروهٔ کمال رسید و در آن موقع ابواب آزادی و ترقی ادبی مسدود گردید در ایام جنگ بین المللی ایران قربانی مطیع و منقاد سه قوهٔ خارجی متضاد شد و از پیشرفت هیچ یك از آنها روزنهٔ امیدی برای ایران پیدا نبود قلت ارزاق در هر جانب بظهور پیوست و قحط و غلا و غارت بایالات غربی روی آورد انقلاب روسیه برای ایران رحمت آسمانی بود و باز گشت قشون انگلیس بعد از بهم خوردن قرار داد (ایران و انگلیس) ایرانیان را تا اندازهٔ بکد خدائی خانهٔ خود باقی گذاشت . اما ایران از این موقع تنفس و فرصت فوق العاده تا چه پایه میتواند استفاده کند مطلبی است که بعد ها باید دید .

---

(۱) قطعه ای که بر گشتش آ کبلای است و مرثیه که برای میرزا جهانگیر خان سروده هر دو خوب است خاصه مرثیه اخیر الذکر که در زیبائی و تاثیر قلیل النظیر است. رجوع نمائید (بمطبوعات و شعر درایران جدید) ص۸۲ - ۱۷۹ و ٤ - ۲۰۰

ایران و آلمان

گاهی بعضی اظهار تعجب می کنند که هنگام جنگ بین المللی در ایران حزب بزرگی که بیشتر از دمو کراتها واصلاح طلبان معتبر بوده اند خود را بطرفداری آلمان معرفی نموده اند. حل این مسئله خیلی سهل است. روسیه امپراطوری هولناك و منفور بود طبعاً هر قوه که باعث انعطاف توجه او از شکار بیدست و پایش (یعنی ایران) میشد و موجبات تزلزل قدرت او را فراهم میساخت محبت عامه را بجانب خود جلب میکرد. و ایران بهیچوجه سابقهٔ عداوت و بیمی نسبت بآلمان نداشت زیرا که از سرحداتش دور است وهیچگاه استقلال آنرا تهدید نکرده است. البته آلمان هم از این احساسات استفاده کرد وچنان تبلیغات شدیدی بکار انداخت که تاریخش قابل نوشتن وخواندن است.

روزنامهٔ کاوه دورهٔ قدیم ۱۹۱۶ / ۱۹۱۹

یکی از عوامل تبلیغ جریدهٔ کاوه بود که در برلن اسماً در هر پانزده روز یکبار منتشر میشد و از ۲۴ جانوری ۱۹۱۶ تا ۱۵ اگوست ۱۹۱۹ دوام کرد. میان شماره (۳۰-۲۹) که در ۱۵ جولای ۱۹۱۸ انتشار یافت و نمرهٔ (۳۱ — ۳۲) که در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ بیرون آمد همچنین میان شمارهٔ ۳۳ مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ و نمرهٔ ۳۴ اول مارچ ۱۹۱۹ فاصله خیلی زیاد شد. و از تاریخ انتشار شمارهٔ اخیرالذکر تا موقع نشر آخرین نمرهٔ دورهٔ قدیم که فوقاً ذکر شد پنج ماه و نیم طول کشید

دوره جدید کاوه ۱۹۲۰ / ۱۹۲۱

در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ نخستین شمارهٔ دورهٔ جدید از طبع خارج شد این بار بکلی از سیاست صرف نظر کرد وتوجه خود را بادبیات وعلوم معطوف داشت اما در طرز تدوین وسبك تحریر و حسن طبع میزان عالی سابق را از دست نداد. این دفعه جریده کاوه ماهی یکبار انتشار می یافت و دو سال دیگر دوام کرد آخرین شمارهٔ (نمرهٔ ۱۲) در تاریخ اول دسامبر ۱۹۲۱ چاپ شد و تقریباً دارای ۳۳ صفحهٔ بزرگ دو ستونی بود.

مقالات مهمه دورهٔ قدیم کاوه

در اوقاتی که کاوه جنبه تبلیغی داشت مندرجاتش بیشتر سیاسی بود و هر چند راجع بوقایع و حوادث ایران واعمال ملیون (کمیته دفاع ملی) مطالب سودمند درج میکرد اما در موضوعهای ادبی تا بعد از متارکه جنگ جز در بعضی شماره‌ها وارد نمیشد مثلا در شماره

٤ (٤ مارچ ۱۹۱٦)یك قطعه شعر کردی دیده میشود [۱] در نمرهٔ ۲۰ شرح حالی ازادیب بزرگوارسید محمد صادق قائممقامی ملقب بادیب الممالك ومتوفی در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ (۲۱ فبرواری ۱۹۱۷) درج است . درشمارهٔ ۲۱ مطالبی راجع بنتایج علمی حاصله ازمأموریت کاپیتن نی درمایر بافغانستان [۲] مسطور است در نمرهٔ ۲۳ مقالهٔ از پروفسور میتوخ در بارهٔ رضای عباسی که از صنعتگران مشهور ایرانست درج گردیده . در شمارهٔ ۲٦ شرحی راجع بمحصلین ایران و آلمان دیده میشود . در نمرهٔ ۳۳ (۱۵ نوامبر ۱۹۱۸) بمناسبت وصف کتاب جدیدی که موسوم است براه نو ولی بزبان آلمانی تحریر یافته شرحی راجع باقدامات و مساعی مختلفه که برای اصلاح یا تغییر خط فارسی شده است بنظر میرسد . در شمارهٔ ۳٤ (اول مارچ ۱۹۱۹) شمهٔ در باب تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلن و مکتوبی از میرزا محمد خان قزوینی در خصوص نکتهٔ راجع باملای فارسی درج گردیده است . در نمرهٔ ۳۵ (۱۵ اگست ۱۹۱۹) مقالهٔ مفصل وجالب توجهی بقلم میرزا محمد خان راجع به قدیم ترین شعر فارسی که بعد از فتح عرب باقی مانده مندرج است [۳].

مقام ارجمند دورهٔ جدید کاوه در ادب وانتقاد

دورهٔ جدید کاوه که در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ شروع شد بالعکس تمام ادبی بود و مقالات بسیار گرانبها داشت ایرانیان مقیم برلن اگرچه معدود بودند اما چند نفر از متفکرین و دانشمندان معتبر فیما بین خود داشتند و اگر چه در وطن دوستی حرارتی فوق العاده داشتند اما از معایب مات خود کاملا آگاه و باخذ و نشر بهترین آثار علم و معرفت اروپا شایق بودند از خواص طرز تحقیق آلمانها ایجاز و استقصا و دقت فوق العاده و امتحانات طاقت فرسا در استخراج مطالب است از تمام منابع وجمیع مآخذ . ایرانیان که همیشه حدسیات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظر یاتشان ناپخته و نا مستحکم است . بیش ازهرچیز

(۱) نقل ازجریدهٔ فارسی رستاخیز (۲) ترجمه ازشمارهٔ هفت جریدهٔ Die Jslamische Welt
(۳) این مقاله راجع بدو فقره شعر اوائل بحث میکند وهر دو منقول است از کتب معتبره عرب مثل کتاب الشعر و الشعراء ابن قتیبه و تاریخ بزرگ طبری زمان نخستین شعر در سلطنت یزید بن معاویه واقع میشود (٤-٦٠ هـ = ٤ — ٦٨٠ م)

محتاج به پیروی آلمان‌ها و سرمشق گرفتن از طرز تحقیق و استقصای آنان هستند صاحب جریده کاوه در مقالهٔ که دورهٔ جدید روز نامه بآن شروع میشود مقصد و مرام خود را چنین بیان مینماید :

دورهٔ جدید

« روز نامهٔ کاوه زائیده جنگ بودولهذا روش این روز نامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین المللی در رسیده کاوه نیز دورهٔ جنگی خود را ختم شده میداند و بیك دورهٔ صلحی شروع میکند و لهذا اساس و خط روش تازه ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامهٔ تازهٔ میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلك و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپائی است در ایران . جهاد برضد تعصب ، خدمت بحفظ ملیت و وحدت ملی ایران ، مجاهدت در پاکیزگی وحفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض وخطرهای مستولیه برآن و بقدر مقدور تقویت بآزادی داخلی و خارجی آن . . . . . بعقیدهٔ نویسندهٔ سطور امروز چیزی که بحد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن دوستان ایران با تمام قوی (تحت اللفظ) باید در آن راه بکوشند وآنرا برهر چیز مقدم دارند سه چیز است که هرچه در بارهٔ شدت لزوم آن مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده : **نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط وقید وتسلیم مطلق شدن باروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگانی و کل اوضاع فرنگستان** بدون هیچ استثناء (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خود پسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود و آنرا « وطن پرستی کاذب » توان خواند . دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه وتعمیم آن . سوم نشر علوم فرنگ واقبال عمومی بتأسیس مدارس وتعمیم تعلیم وصرف تمام منابع قوای مادی ومعنوی . . . . . در این خط . . . . .

این است عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور در خط خدمت بایران و همچنین برای آنان که بواسطهٔ تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده اند :

« ایران باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس . »

باید در خاتمه این بیان اصول عقاید این را نیز بگویم که بعقیدهٔ نگارنده شاید بزرگترین و مؤثر ترین کل خدماتیکه در این راه توانکرد نشر ترجمه های یکسلسله از کتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان در ایران »

برطبق مفادمرام فوق چند مقاله راجع بطرز تعلیم در آلمان واقدامات انجمن ایران و آلمان و تسهیلاتی که برای اقامت و تحصیل محصلین ایران در آلمان لازم است درج شده اما بیشتر مقالات به زبان و ادبیات ایران اختصاص دارد .

بعضی ازمقالات مهمهٔ دورهٔ جدید کاوه

مثلا در سال ۱۹۲۰ یك سلسله مقالات بقلم تقی زاده (بامضای محصل) راجع باحوال مهمترین شعرای قدیم ایران دیده میشود یك مقالهٔمبتکرانه بقلم دکتر ارتور کریس تن سن کوپنهاکی راجع بوجود شعر در پهلوی — بحثی راجع به تطور زبان فارسی در قرن اخیر — مقالاتی راجع بمزدك — مقالاتی بعنوان مناظرهٔ شب و روز در مقایسهٔ طرز تحقیقات مشرقیان و مغربیان که بیشتر به تفضیل غرب بر شرق خاتمه می یابد — چهار دوره زبان فارسی بعد ازفتح عرب — محك ذائقه راجع باشعار پسندیدهٔ جدیده فارسی و اشعاری که نویسنده از شعر کربلائی میخواند — مأخذ شاهنامه از پهلوی و عربی و فارسی — و یك مقالهٔ جالب توجهی راجع بفارسی فصیح و فارسی خان والده [۱] — در این مقاله نویسنده تقلید کور کورانه بعضی جوانان ایرانی مقیم اسلامبول را ازاصطلاحات وجمله بندی ترکی استهزاء ونکوهش مینماید این مقالات در غالب موارد نشانهٔ فرط اطلاع و قدرت انتقادی و نهایت ابتکار نویسنده هستند بحدی که نظیر آنها را در زبان فارسی تاکنون ندیده ام وشایستهٔ توصیف و تجزیهٔ مفصلتری هستند که متأسفانه در این جلد مجالی برای آن نیست .

سال آخر کاوه ۱۹۲۱

کاوه در سال اخیر هم دارای همان مقالات عالیه بود و در تاریخ وادبیات مطالب سودمندی انتشار میداد که باتحقیقات مستشرقین اروپائی پهلو میزد . یك سلسلهٔ مقاله مهم تاریخی بعنوان « روابط ایران و روس در زمان آق قوینلو و سلسلهٔ صفویه تا اول سلطنت آغا محمد خان قاجار»

---

(۱) شماره ۱۲ ـ خان والده محلی است دراسلامبول که اغلب تجار ایرانی در انجا مسکن دارند

بقلم سید محمد علی جمال زاده هرماهه بطور ضمیمهٔ کاوه منتشر می‌شد . و نشان میداد که مؤلف کلیهٔ منابع صحیحهٔ شرق و غرب را از نظر گذرانیده و در آنها قضاوت کرده است . قطع شدن جریدهٔ کاوه بعد از دسامبر ۱۹۲۱ لطمهٔ بزرگی بفن ایران شناسی وارد ساخت .

ایرانشهر

در جون ۱۹۲۲ در برلن یك مجلهٔ علمی و ادبی و فارسی دیگری بنام ایرانشهر بمدیریت حسین کاظم زاده انتشار یافت این مجله اگرچه بعنوان پانزده روز یکشماره منتشر شد اما در عمل جز ماهی یك نمره بیرون نیامد . ایرانشهر نسبت بکاوه خیلی سبکتر و عوام فهم‌تر است . ومعلوم میشود بیشتر منظورش بحث در وقایع ایران قبل از اسلام ومسائلی است که جوانان کنونی ایران با آن مواجه هستند در شمارهٔ هفتم (دسامبر ۱۹۲۲) مقالهٔ مفصلی راجع باعزام محصل باروپا مندرج است و در قسمت سوم مقالهٔ مزبوره که در باب « محل و چگونگی تحصیل » شاگردان است (صفحه ٤ ـ ۱٦۲) صاحب مقاله مینویسد باید شاگردانرا بانگلستان و آلمان فرستاد نه بفرانسه بادلهٔ ذیل :

ترجیح تعلیمات آلمانی بفرانسوی برای محصلین ایرانی

« ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت و استعداد وتمایلات روحی بیشتر شباهت و موافقت با فرانسه ها یعنی نژادلاتینی داریم (باستثنای اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان بیشتر با طبیعت و اخلاق نژاد آنگلوساکسون میسازد) چنانکه حدت ذهن ، ذکاوت ، خود پرستی ، جوانی فکر ، ظرافت و لطافت حس ، حس امتزاج وآمیزش یاخوش مشربی ازیکطرف وبی ثباتی وتلون مزاج ، زود خسته شدن و بی‌متانتی و لاابالیگری و بیقیدی و افراط و تفریط در کارها از طرف دیگر از خصایص طبیعت اخلاق ما و فرانسه هاست »

گویا این نظرعموماً درایرانیان مؤثر واقع شد زیرا که در اگست ۱۹۲۲ هفتاد نفر ایرانی در آلمان بود و در ماه دسامبر عدهٔ آنها به یکصدو بیست نفر[۱] بالغ گردید .

مطبوعات ایران بعداز جنگ بین المللی

در خود ایران هم بعد از آنکه مطبوعات در نتیجه هجوم روسها در سنه ۱۹۱۲ دچار وقفه و بحران گردید مجدداً روح تازه در آن دمیده شد خاصه پس از خاتمه جنگ

(۱) ایرانشهر شمارهٔ سوم صفحه ۵۵ و شمارهٔ هفتم صفحه ۱۵۳

بین المللی . اما نظر باختلال وسائل ارتباطیه و بی ترتیبی پست شخص باید باطلاعات ناقصی اکتفا کند . و از اطلاع کامل راجع بمطبوعات صرفنظر نماید . درشماره چهارم کاوه مورخه ۱۹۲۱ (ص ۱۶ - ۱۵) صورت مختصری از جراید و مجلات فارسی مندرج است که بعد از آغاز ۱۳۳٤هجری (نوامبر ۱۹۱۵) تأسیس شده اند. این چهل و هفت جریده بترتیب حروف تهجی مرتب شده اند . محل انتشار ، اسم مدیر و تاریخ تأسیس هریك هم تعیین گردیده است طهران در درجهٔ اول است و هیجده جریده دارد بعد شیراز که دارای هفت روزنامه است تبریزو رشت هریك دارای چهار روزنامه میباشند . اصفهان و مشهدو کرمان و کرمانشاه و خوی و بوشهر و باکو وهرات وکابل و جلال آباد (این سه شهر اخیر درافغانستان واقعند)هریك دارای یك یا دو روز نامه هستند . بیش از نصف این جراید (۲۵ عدد) در۱۳۳۸ شروع شده اند | یعنی سالی که ابتدایش ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۹ بوده است | . اما این صورت کامل نیست باین جهة که از نه مجله فارسی که مدیرانشان یارفقای خودم نسخهٔ آنهارا برای من فرستاده بودند جز دو مجله در این صورت نام برده نشده یکی عالم نسوان و دیگری ارمغان . این مجله اخیرالذکر از بهترین مجلات مذکوره است زیرا که حاوی اشعار بسیار از مرحوم ادیب الممالك و گلدارشات انجمن ادبی طهران است . دیگر روزنامهٔ بهار که خیلی تازه و فرنگی مآب است اما اشعارجالب دقت دارد و همچنین مجلات فروغ تربیت طهران و دانش که در مشهدمنتشر میشده و ممات و حیات که بطور کلی مخصوص بیان اختراعات اروپائی و توصیف ترقیات مادی است . و مجله فردوسی که توسط فارغ التحصیلهای مدرسه امریکائی طهران طبع و نشر میشود . و مجله پارس که نصفش فارسی و نصفش فرانسه است این مجله در ۱۵ آپریل ۱۹۲۱ در اسلامبول منتشر شد . و گنجینه معارف که نخستین شماره آن در ۲٤ اکتبر ۱۹۲۲ درتبریز انتشار یافت . اماهیچیك از اینها در خوبی مطالب و زیبائی شکل بایرانشهر نمیرسند و بطریق اولی باکاوه نیز برابری نمی کنند . اما از این حکم گویا میتوان مجله گل زرد را مستثنی دانست . این نامه در اواخر اگست ۱۹۲۰در طهران تأسیس گردید و مدیرش میرزا یحیی خان ریحان اشعاری بتخلص ریحانی سروده و در آن طبع میکرد .

چاپخانه کاویانی دربرلن

میرزا عبدالشکور و سایر ایرانیانیکه در برلن اقامت دارند محض تسهیل طبع کتب فارسی و اهتمام در صحت و پاکیزگی

مطبوعات ایرانی چاپخانه کاویانی را تأسیس نمودند و فی‌الحقیقة تأسیس این چاپخانه پیشرفت مهمی در تجدید حیات ادبی ایران بشمار میرود . وامروزهیچ مطبعه موجود نیست که از حیثیات مذکوره با او بتواند پهلو بزند مدیران این شرکت علاوه بر طبع نمایشهای جدید و رسالاتی راجع بموسیقی و فلاحت وغیره یا تجدید طبع کتب قدیم مثل گلستان سعدی وموش و گربه عبیدزاکانی بانهایت سلیقه وظرافت باین فکر افتادند که نسخ نادرهٔ نویسندگان بزرگ قدیم را بدست آورده چاپ کنند مثلا زادالمسافرین ناصر خسرورا که از آن فقط دو نسخهٔ خطی [نسخهٔ پاریس و مدرسه شاهی کمبریج] ظاهراً موجود بود . بطبع رسانیدندو اکنون که نوامبر۱۹۲۳است مشغول چاپ وجه‌الدین هستند که نسخهٔ منحصر بفرد آن اخیراً در بطرو گراد بدست آمده است . امـا این قبیل کتب که عبارات مشـکله و غریبه دارند و قیمت چاپشان زیاد میشود و خریدارشان قلیل است حتماً برای ناشرین و متصدیان خود ایجاد ضرر و خسارت خواهد کرد . مطبعهٔ کاویانی باداشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی زاده دارای یکنفر محقق صلاحیت دار است زیرا که مشارالیه همان اسلوب انتقادی و کنجکاوی صحیحی را پیروی میکند که میرزا محمدخان قزوینی مبتکر آن است .

پایان کتاب

فهرست نام ها

حرف الف

آدام الیاریوس ۹۲
آدلف فرنان ۲۸۹
آذر (لطفعلی بیك)۱۸۲-۱۸۵—۱۸۶-۱۸۷-۱۹۹
آذر کیوان ۱۷۲
آزی ده آك ۱۰
آسام‌بی (به اوزون حسن رجوع شود)
آغا محمد خان ۱۱۳- ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶- ۱۱۷
۱۱۸-۱۱۹-۱۹۲-۳۲۱
آقا جمال ۲۴۲
آقاخان ۱۲۲
آقا رستم ۵۲
آق قوینلو ۱۶-۳۷-۴۱-۴۲-۴۴-۴۶-۵۱-۵۴
۵۵-۶۱—۳۲۱
آگاه (علی) ۲۰۰
آگه ۱۵۰
آل بویه ۱۴۱
آلمااسترتل ۱۴۷
آلوارد ۲۳۱ ۲۹۳
آلیس ۳
آمبروزیو کنتارینی ۷
آمده گری ۲۴۶
آنتونی جنگین‌سن ۷-۶۸-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴
آنتونیو گودآ ۳-۷
آنزلیو ۱۷-۳۷-۳۹-۴۸
آنگلوسا کسن ۳۲۲
ابدال بیك ۱۸۶
ابراهیم ۲۵-۳۸-۲۸۰
ابراهیم ادهم ۲۷-۲۸-۲۳۰
ابراهیم‌خان ۷۱—۱۱۳
ابراهیم شاه ۱۸۷
ابراهیم میرزا ۷۹
ابن ابی اصیبعه ۲۹۶
ابن‌الاثیر ۹۶
ابن‌البزاز (توکل‌بن اسمعیل) ۲۶
ابن‌البیطار ۲۹۰
ابن‌الفرید ۲۳۰
ابن بابویه (محمد) ۲۳۲—۲۴۵-۲۵۸-۲۹۷
ابن بطوطه۲۱
ابن جماعه ۲۵۹
ابن خلدون ۱۳۲-۲۷۵-۲۹۲-۲۹۵
ابن خلکان ۲۹۶
ابن‌قتیبه ۳۱۹
ابن کثیر ۲۴
ابن مالك ۲۳۵-۲۳۶
ابن سینا (بنام ابوعلی سینا رجوع شود)
ابواسحق‌اطعمه ۱۶۰
ابوالحسن‌خان۱۲۱
ابوالخیرخان ۵۱
ابوالفتح ۲۶-۴۴-۱۱۶
ابوالفرج ۱۶۴-۱۹۳-۲۹۳
ابوالفضل ۱۳۶-۱۶۸
ابوالقاسم ۱۵۰
ابوالقاسم حمزه ۲۵
ابوبکر ۱۲-۴۲-۷۶-۸۳
ابوبکر (نجم‌الدین احمد) ۱۴۶
ابوحنیفه ۲۲۷
ابوطالب میرزا ۸۱
ابوعلی سینا ۱۷۲-۲۳۰-۲۷۶-۲۸۱
ابومسلم ۱۸
ابونصر ۱۷۲
ابو نواس ۲۳۰
ابی محمدالقاسم ۲۵
اته ۲۰-۱۳۵-۱۵۶

اثر (شفیعا) ۱۸۶
احمد (تخاص یغما) ۲۱۹
احمدبن عطاش ۱٤٦
احمدبن محمد ۲۲۷
احمدبیك ٤٦
احمدبیك آقایوف ۲۲٤
احمد پاشا ٥٦-۱۰۹
احمدخان ٦۰
احمد شاه درانی ۱۱۳
ادهم ۱۷۷
ادواردس ۱۹۷-۳۰۰
ادیب صابر ۱۹۳
ارسطو ٤٤-۲۸۱
ارسکین ٤٥-٥۱-٦۸-۷۳
ارفع‌الدوله (رضا دانش) ۲۲-۲۲۲
ارنست پیر ۲۹٤
ازبك ۱٤-٤۸-٥۳-۷۳-۷٤-۷٥-۸٤-۸٦-۸۸-
۱۰۱-۱۱۱
اسپرنگر ۱۰٦-۱۳٤-۲۲۹
استاجلو ٤۱
استانیسلاس گویارد ۱۲۲
استومار ۳۹
اسحق سیادوشانی ۸۸
اسدی ۱۹۳
اسرافیل ۲٥۳ ۲٥٤
اسکارمان ۲۹٤
اسکندر ۱۰-۳۸-۱٤۳- ۱٦٥-۱٦۷-۱۷۹
اسکندربیك ۷۹-۸۷-۸۸-۲۹٤
اسلام‌شاه ۱۳٥
اسمارت ۱۹٥
اسمعیل بنام شاه اسمعیل رجوع شود
اسمعیل ۲٥-۳۸-۳۹-٤۰
اسمعیل‌بن امین‌الدین ۲۹
اسمعیل ناصری ۲۲۲
اسمعیلیه ۱۲-۱۳-۱۲۱-۱۳۳
اسین علی (بحسن‌علی رجوع شود)
اشپختر (تسیت) ۲٤۳-۲٤٤
اشرف ۹٤-۱۰٦-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹
اشرف خان ۳۱۰
اعتمادالسلطنه(حسنخان‌صنیع‌الدوله) ۱٦۷-۳۰۱-۳۰۲
اعشی ۱۸۷
اغلان بن ایبوخواجه ٥۱
اغلان بن فولاد ٥۱
افراسیاب ۱۰
افشار ٤۱
افغان ۷-۸۹-۹۳-۹٤-۹٦-۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۰۲
۱۰۳-۱۰٤
افلاطون ۱٤٤-۱٤٥
اقبال (عباس) ۲۹٤
اقلیدس ۱٤٤
اکبر شاه ۷٤-۱۳۳-۱۳٤-۱٦۱-۱٦٤-۱٦٦
اکتای قاآن ۲۱۱
الجایتو (خدابنده) ۱٤-۲٦٦
الطوسی (محمدبن‌حسن) ۲۳۲
الفت (محمد قلی) ۱٥۰-۲۰۰
القاس میرزا ٦٤-۷۰-۷۱-۷٤
القائم بالله ٤۳
المستنصر بالله ٤۳-۷۸
الملك الرحیم ٤۳
النجاشی (احمدبن‌علی) ۲۲۹-۲٥۸
الوند میرزا ٤۲-٤٤-٤٦-٤۹-٥۰-٥٥-٦٥
الهی ۸۸
الیاریوس ۷-۱۱-۲۲
الیاس بیك ٤٤
الیزابت ٦۸-۷٤-۲٦٥
الیس ٦٤

امام‌حسین ۱۳-۲۴-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۶۱-۲۵۳
امام رضا ۲۷-۵۲-۶۹
امامزاده‌سهل‌علی ۴۶
امام زین‌العابدین ۱۳-۲۲۴
امام‌محمدتقی ۳۶
امامقلی میرزا ۷۹
امام‌موسی کاظم ۱۴-۲۵-۲۷
امان‌الله خان ۱۰۵
امانی مازندرانی ۱۶۷-۱۷۲
امید ۱۵۰
امیدی (ارجاسب) ۴۸-۱۵۴-۱۵۵
امیر آمادو ۲۹۳
امیراسمعیل (نظام شاه اسمعیل رجوع شود)
امیرحسین معمائی ۶۵
امیر خسرو ۱۳۳-۱۶۱
امیر عبدالباقی ۶۱
امیر عبدالله ۲۹-۳۳
امیر علیشیر نوائی ۶۵-۱۳۲-۱۵۲-۱۶۵-۱۷۷
امیر کبیر(میرزاتقیخان)۱۲۴-۱۲۵-۲۰۲-۲۱۲-۲۱۴
امیرمعزی ۱۳۵
امیر نجم‌الدین ۴۷
امیرنظام (حسنعلیخان)۲۲۴-۲۲۵
امیری (صادق خان ادیب‌الممالک) ۱۹۶-۲۲۳-۲۲۴-۳۱۹-۳۲۲
امین احمد رازی ۲۹۷
امین‌الدین جمرئیل ۲۵-۲۸-۲۹
امین‌الدوله (فرخ‌خان)۲۹۸
امینی ۶۳
انوری ۱۶۴-۱۸۷-۱۹۳-۲۲۶
انوشیروان ۴۱-۷۷-۱۷۸-۲۵۴-۳۱۱
اوحدی ۱۷۷
اوحدی ۱۷۷
اورنگ زیب ۱۳۳
اوزون حسن ۳۷-۳۸-۳۹-۴۱-۴۶
اوزون علی (به حسن‌علی رجوع شود)
اوگوستس‌میلورآن ۳۱۳
اویس بیك ۶۱
اهلی ترشیزی ۱۵۵-۱۵۶
اهلی شیرازی ۱۵۵-۱۵۶
ایوانس فیلیپ ۸۴

حرف ب

بابر ۵۲-۵۳-۶۸-۷۴-۱۵۶
بابل ۳۳
بابینگر (فرانز) ۳۴-۳۶-۳۷-۳۸
بابیه ۹۸-۹۹-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۱
بارید ۱۴۶
باربیه ۳۱۰
بارون دوسون ۲۰۷
باریك برناك ۴۴
بایرون ۱۵۱
بایزید بسطامی ۲۳۰
بایسنقر ۳۹-۴۶
بایندر ۵۵
بحرالعلوم(محمد مهدی) ۲۶۳
بداونی ۱۲۴-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۶
بدیع‌الزمان میرزا ۴۴-۵۲-۶۱-۷۹
بذل الرحمن ۲۹۰
برخوداه ۵۱
برزین ۱۴۷
برکلمن ۴۵-۲۹۰
برهان ۷۷-۱۳۶
برهان‌الدین ۲۵۹
بساسیری ۴۳
بسمل (علی‌اکبر) ۱۹۷-۲۰۰-۲۰۳
بطلمیوس ۱۴۴
بقائی ۱۵۶
بقراط ۱۴۴

بگی آغا ۳۷
باسمی ۲۶۵
بالفور ۹۳-۹۵-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵
بلوشه ۲۹۴
بلیرفیرچایلد ۱۴۷
بنائی ۵۰-۶۵-۷۵-۱۵۱
بن‌ونوتوسینی ۱۹۶
بوداق‌سلطان ۵۱
بوسبث ۸-۷۵
بوق‌العشق ۷۸
بوئر ۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶
بولقا ۵۱
بونکر ۲۰۷
بهاءالله ۱۲۳-۲۷۳-۲۷۴
بهار (محمدتقی‌ملك‌الشعرا) ۱۴۸-۲۲۳—۳۱۴
بهبهانی ۲۶۳
بهرام‌گور ۳۱۳
بهرام‌میرزا ۶۴-۷۰-۷۱-۷۹-۲۹۹
بهزاد ۱۹
بهمن میرزا ۱۲۲
بی‌بی‌فاطمه ۳۳
بیدل ۱۷۸
بیرام بیث ۴۵
بیرام خان ۱۳۴
بیرونی ۲۳۰-۲۹۳-۲۹۷

حرف پ

پارسن حسین (لقب شاه سلطان‌حسین) ۹۲
پاری ۷
پتی‌دولاکروا ۷
پررافائل ۷-۹۳-۹۴
پرزیه ۸
پریخان خانم ۶۴-۸۱-۸۲-۱۳۷
پطرکبیر ۱۰۷
پلینی ۲۹۰
پول‌هورن ۱۰-۶۷
پیترود ولاوال ۷
پیرزاده ۳۳

حرف ت

تاتار ۱-۸۲-۹۹
تاج‌الدین ۳۳
تاورنیه ۷-۹۰
تربیت (محمدعلی) ۳۰۶
ترك ۱-۷۲-۷۴-۷۵-۸۳-۸۴-۹۹
تروبئر ۲۷
تزار ۲۰۱
تقی‌الدین محمد ۱۷۵
تقی‌زاده (حسن) ۲۲-۳۲۱
تکسیر ۷۳
تکلو ۴۱
تنی‌سن ۱۵۱
توپال عثمان ۱۱۰
تیمکزیرا ۷
تیمور ۱-۶-۲۰-۳۲-۳۶-۱۳۶-۲۲۶
تیونو ۷

حرف ث

ثابت‌بن قره ۲۳۰

حرف ج

جاحظ ۲۹۰
جامی ۱۹-۲۰-۳۱-۳۲-۵۶-۶۵-۱۳۱-۱۳۲
۱۴۵-۱۵۳-۱۵۴-۱۶۱-۱۹۳
جان دیویس ۹۲
جبلی (عبدالواسع) ۱۹۳
جرجانی ۴۷
جرج هام ۱۴۶
جعفر ۲۵
جعفرخان ۱۱۶
جلال اسیر ۱۶۷-۱۷۲-۱۷۸

جلال‌الدین رومی ۱۹- ۲۷- ۲۹- ۱۴۵- ۱۹۳- ۲۶۴- ۲۹۷
جلال‌الدین دوانی ۵۶-۶۵-۱۵۴-۲۷۷
جلال بیدین ۸۵
جلال منجم ۵
جلاوه (ابوالحسن) ۲۸۰
جمال‌الدین محمد ۲۴۲
جمال زاده (محمد علی) ۳۲۲
جم ، جمشید ۲۳-۱۶۵
جوبر ۱۲۰
جوجی ۵۱
جولیوس هیرشبرگ ۲۷۶-۲۸۹
جونس ۲۷۵
جهانشاه ترکمان ۳۷
جهانگیر پادشاه ۱۶۹-۲۹۶
جهانگیر میرزا ۴۶
جیحون (محمد علی) ۲۱۰
جیمس دارمستتر ۹۹

حرف چ

چارلس گری ۸-۳۹
چارلیس استوارت ۷۳
چاسان چلیف ۵۶
چغاله زاده ۸۵
چنگیز ۵۱-۷۵-۲۰۷
چیسبویك ۴-۸۴

حرف ح

حاتم طائی ۲۵۴
حاتم کاشی ۸۸
حاج ابراهیم خان ۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰
حاجب‌الدوله ۱۲۵
حاج حسینقلی ۲۷۳
حاج رستم ۵۵
حاج زین‌العابدین ۲۹۹
حاج عبدالمحمد ۱۲۲
حاج محمدبیك ۱۸۷
حاج ملا محمدتقی ۲۷۳
حاج ملا هادی سبزواری ۲۱۰-۲۶۱-۲۶۳-۲۶۴-۲۷۶-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۷-۳۱۶
حاج میرزا آقاسی ۱۲۰-۱۲۲-۱۲۴-۲۱۲
حاج میرزا کریمخان ۲۷۲
حاج یحیی دولت آبادی ۱۵۰
حاذق ۱۷۷
حافظ شیرازی ۲۰- ۹۹- ۱۴۷ -۱۷۹ -۱۹۳ - ۲۲۶-۲۵۰
حافظ احمد ۸۸
حافظ پاشا ۸۵
حافظ جلاجل ۸۸
حافظ مظفر ۸۸
حافظ هاشم ۸۹
حالتی ۸۸
حجةالاسلام (سید محمد) ۲۴۰
حجةالاسلام (سید محمد باقر) ۲۶۳-۲۶۴
حریفی ۱۵۸
حسابی ۸۸
حسن آقا ۷۲
حسن‌بن یوسف ۲۲۹
حسن بیك ۳۸-۶۱-۷۰-۷۱-۷۹-۸۰
حسن پاشا ۶۱
حسن خلیفه ۵۶-۵۷
حسن‌علی (اوزون‌علی) ۳
حسن مقدم ۳۱۱
حسین پاشا ۲۳۶
حسین خونساری ۲۴۲
حسین علی (اسین‌علی) ۴
حسین کیا ۴۴-۴۵

حسین واعظی کاشفی ۶۶-۹۷-۱۳۹-۱۵۲-۱۵۸
حکیم (میرزا محمود) ۱۹-۲۰۵
حلاج (حسین‌بن منصور) ۲۱۶-۲۳۰
حلیمه ۳۷
حمزه ۲۷
حمزه اصفهانی ۲۹۳
حمزه میرزا ۸۱—۸۲
حنین‌بن اسحق ۲۳۰
حیاتی ۱۳۴
حیدر میرزا ۷۸-۸۳
حیرت (ابوالحسن میرزا) ۱۹۶-۲۷۱
حیرتی ۷۷-۱۳۶

حرف خ

خادم علی‌پاشا ۵۷
خالدبن ولید ۱۳۶
خالدبیك ۶۱
خاقان (فتحعلی‌شاه) ۱۱۹-۱۹۲
خاقانی ۴۱-۱۶۴-۱۹۳
خان احمدخان ۷۷
خان خانان ۱۳۴
خان محمد استاجلو ۶۱—۲۶۶—۲۶۷
خان ملك ساسانی ۲۲۴—۲۲۵
خانیش خانم ۶۴
خدابنده (بنام سلطان محمد رجوع شود) ۸۹
خداویردی ۸۱—۸۲
خدیجه بیگم ۳۷
خرم ۷۱
خسرو پرویز ۱۴۶
خسرو خان ۱۰۰—۱۰۱
خسرو میرزا ۲۰۱
خطائی (شاه اسمعیل) ۹
خطیر (محمدعلی) ۲۱۷
خلیفه سلطان ۱۷۵
خلیل خان ۸۱
خواجه حسین ۸۸
خواجه علی ۱۴—۳۶
خواجه کلان ۷۷
خواجه کمال‌الدین ۵۲
خواجه مولانا ۶۲
خواجه نصیرالدین طوسی ۲۵۸
خواندمیر ۲۹۴
خیام (عمر) ۲۷۵

حرف د

داراب ۱۰
داعی (محمد مؤمن) ۸۸—۱۸۶
داوری ۱۳۲—۱۹۴—۲۰۵—۲۰۶
درن ۲۳
درنبورگ ۲۹۳
درویش شاعر ۱۳۴
درویش محمد ۵۲
دسپینا خاتون ۳۷
دستان (ابراهیم) ۲۱۷
دن خوان ۱—۳—۱۶—۸۱
دن دیگو ۳
دن سباستین ۷۴
دن فیلیپ ۳
دنکان بلاك ماکدونالد ۲۹۲
دنگارسیا ۷
دنگیزبیك ۴
دناپ ۷—۱۰۵
دولتشاه ۲۹۶
دها کاردوج ۳۱۰
دهخدا ، دخو (علی‌اکبر) ۱۴۸— ۲۲۳—۳۱۴—۳۱۵—۳۱۷
دهسون ۳۵
دین محمد ۷۴
دیوس کریدوس ۲۹۰

حرف ذ

ذوالرمه ۲۳۰
ذوالفقار خان ۲۱۷
ذوالقدر ۴۱–۶۲

حرف ر

رابینو ۲۳
راری ۲۷۶–۲۷۹
رافائل دودمانس ۱۵
راقم ۱۷۷
ربرت کرزن ۱۲۴
رستم ۳۹–۴۶
رستم السادات (قنبر) ۲۱۹
رستم خان ۱۰۱
رشیدالدین فضل‌الله ۲۵ –۲۶
رضاخان ۱۱
رضای کرد۲۳
رضای عباسی ۱۹ – ۳۱۹
رضا قلیخان هدایت ۳– ۵–۲۰–۲۲–۸۲– ۱۳۳
۱۳۸–۱۴۹– ۱۵۰–۱۵۳–۱۵۶–۱۵۷–۱۶۴
۱۶۷– ۱۹۲–۱۹۳–۱۹۴–۱۹۶–۱۹۷–۱۹۸
۱۹۹–۲۰۰–۲۰۳–۲۱۰–۲۲۲–۲۶۶
رضاقلی میرزا ۱۱۰–۱۱۱–۱۱۳
رفیق (ملاحسین) ۱۸۶
رکنا (رکن‌الدین مسیح)۱۷۸
رکن‌الدین مسعود ۷۷
رودکی ۱۴۶–۱۹۳
روزن ۳۱۰
روشن ۳۳
روملو ۱۱– ۳۷–۴۱
روهوس ۲۷
ریچارد لویس ۵۶
ریحان (یحیی) ۳۲۳
رئیس محمد ۴۴–۴۵
ریو ۲۷–۳۶–۴۳–۴۵–۱۵۶–۱۶۱–۱۶۲–
۱۶۷–۱۶۸–۱۶۹–۱۷۱–۱۸۲–۱۸۵–۱۹۲–
۲۶۱–۲۹۸–۳۰۰

حرف ز

زبردست خان ۱۰۶
زردشت ۱–۷۶–۳۱۱
زرگر (محمدحسن) ۲۱۰
زکریا ۲۹۷
زلالی خونساری ۱۶۷–۱۶۹
زمان خان ۳۱۰
زمخشری ۲۰۳
زندیه ۱۱۳–۱۱۴–۱۱۶
زنون ۱۴۴
زینب خانم ۶۴
زین‌العابدین ۸۸
زهرا ۲۲۱

حرف ژ

ژنرال گاردان ۱۲۰
ژوردان ۳۱۰
ژوز فوبار بارو ۷
ژوکوفسکی ۱۴۷
ژول ورن ۳۰۶

حرف س

ساسانیان ۱–۱۳–۲۵–۴۸–۱۰۲
سام‌میرزا ۱۹–۶۴–۸۹–۱۵۴–۱۵۸–۱۵۹–۲۹۶
ساموئل لی ۲۷۲
سبیعه ۱۲۱
سحاب (سیدمحمد) ۱۹۸
سحابی ۱۶۷–۱۶۸
سرآرو سرتی شرلی ۸۴
سرآنتونی شرلی ۳- ۷۴–۸۴
سرافراز خان ۱۸۶
سرباز ۱۴۰

سرپرسی سایکس ۷۳–۱۱۸–۱۲۷–۱۲۸
سرپول ریکوت ۵۶
سرتوماس هربرت ۷
سرتوماس شرلی ۸۴
سرجان شاردن ۹۱
سرجان ملکم ۲–۵–۶۲–۶۸–۷۳–۸۱–۸۹–۹۴
۱۰۹–۱۱۳–۱۱۵–۱۱۸–۱۱۹–۱۲۰–۲۷۷
سرخوش ۱۸۰
سردار (تخلص یغما) ۲۱۹
سردنیسن راس ۴۰–۵۱–۱۳۱–۲۹۴
سر رابرت شرلی ۸۴
سرطوماس شرلی ۸۴
سرکلمانتز مرخام ۲
سرلوکاس کینگ ۵۱
سرلویس پلی ۲۳–۱۳۹
سرماك نیل ۱۲۱
سروش (محمدعلی) ۱۵۰–۱۹۹–۲۱۰
سرهارفورد جانس بریج ۱۱۶–۱۱۷–۱۲۰
سرهانری لیندسی ۱۲۰
سرهوتم شیدلر ۳–۲۶–۳۸–۱۴۸
سعدالدین تفتازانی ۵۰
سعدالدین عنایت الله ۷۷
سعدالدین سلاك زاده ۵۸
سعدی ۲۹ — ۳۲ — ۳۳ — ۱۶۴ — ۱۹۳ —
۲۲۶ — ۳۲۴
سعید ۱۳۶
سقراط ۱۴۴
سلجوقیان ۱ — ۱۳
سلطان ابوسعید ۸۰
سلطان احمد میرزا ۴۷ — ۷۹
سلطان الفقرا ۸۸
سلطان بایزید ۶ — ۱۰ — ۴۵ — ۵۲ — ۵۳ — ۵۴ —
۵۵ — ۵۶ — ۵۸ — ۶۷ — ۷۱ — ۷۲
سلطان جنید ۱۵ — ۳۷ — ۴۰
سلطان حسن میرزا ۷۹
سلطان حسین ۴۴ — ۵۱ — ۵۲ — ۵۶ — ۶۱ — ۱۵۶
سلطان حمزه ۴۶
سلطان حیدر ۱۵
سلطان خلیل ۴۱
سلطان سلیم ۶ — ۸ — ۹ — ۱۰ — ۱۵ — ۱۸ — ۱۹
۵۲ — ۵۴ — ۵۶ — ۶۰ — ۶۱ — ۶۲
۶۳–۶۵–۷۲ — ۷۴ — ۷۵ — ۷۹
سلطان سلیمان ۶ — ۸ — ۶۱ — ۶۳ — ۶۴ — ۷۰ — ۷۱
۷۳ — ۷۴ — ۷۵ — ۱۵۷
سلطان عبدالحمید ۱۰
سلطان علی ۱۶ — ۳۹ — ۴۱
سلطان علی بیك ۴۱
سلطان علی میرزا ۳۸ — ۷۹
سلطان غوری ۵۵
سلطان فیاض ۴۷
سلطان محمد ۱۰
سلطان محمد ثالث ۸۵
سلطان محمد چنگی ۸۹
سلطان محمد خدابنده ۷۸ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۲
سلطان محمد شاه ۱۲۲
سلطان محمد طنبور ۸۹
سلطان محمود ۱۵۲
سلطان مراد ۴۴ — ۴۶ — ۶۱ — ۶۵ — ۷۴
سلطان مراد چهارم ۸۵
سلطان میرمحمود ۹۴
سلطانوم خانم ۷۳
سلطان یعقوب ۳۹ — ۴۹ — ۱۵۴
سلیم (علیقلی) ۱۳۴
سلیم (محمد قلی) ۱۶۷ — ۱۷۲
سلیمان افندی ۱۰۸
سلیمان ۶۲

سلیمان پاشا ۸۰
سنائی ۱۴۵ — ۱۶۱ — ۱۷۱ — ۱۹۳ — ۲۳۰ - ۲۹۷
سن بارتامی ۵۸
سندوك ۷۰
سنجر ۱۳۵
سوزنی ۲۲۵
سیاکزار ۳۱۲
سیامك ۳۲
سیچیدر (بنام شیخ حیدر رجوع شود)
سید احمد اعرابی ۲۵
سید احمدبن زین‌العابدین ۲۷۲
سیدالشهدا ۲۸۵
سید اشرف‌الدین ۱۴۱ — ۲۲۳ — ۳۱۴
سید اعجاز ۲۳۱
سید جمال‌الدین افغانی ۱۲۷
سید رضا ۲۴۰
سید شریف ۴۷ — ۲۷۷
سید صالح ۲۸
سید علی رئیس ۷
سید علی محمد باب ۱۲۳ — ۱۴۲ — ۲۵۲ — ۲۶۴ — ۲۷۲
سید کاظم ۲۷۲
سید ماجد ۲۸۴
سیدمحمد ۱۱۳ — ۲۷۹
سیدمحمد تفرشی ۱۸۶
سیدمحمد صادق ۱۸۶
سیدمحمد کمونه ۱۱۳
سید محمد مهدی ۶۱
سیدنعمةالله ۲۳۳ — ۲۳۴ — ۲۳۶ — ۲۳۷ — ۲۳۸ — ۲۳۹ — ۲۴۴
سیده ۸۲

حرف ش

شاپور ۱۷۷
شاردن ۷ — ۱۵ — ۹۳
شاملو ۱۱ — ۴۱
شاه اسمعیل اول ۲ — ۹ — ۱۰ — ۱۱ — ۱۴ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۹ — ۲۵ — ۳۸ — ۳۹ — ۴۱ - ۴۲ — ۴۳ — ۴۴ — ۴۵ — ۴۶ — ۴۷ — ۴۸ — ۴۹ — ۵۰ — ۵۱ — ۵۲ — ۵۳ — ۵۴ — ۵۵ — ۵۶ — ۵۷ - ۶۰ — ۶۲ — ۶۴ — ۶۵ — ۶۶ — ۷۹ — ۸۱ — ۸۲ — ۹۰ — ۱۴۹ — ۱۵۳ — ۲۳۶ — ۲۶۹ — ۲۹۴ — ۲۹۶
شاه اسمعیل ثانی ۷۸ — ۷۹
شاه اسمعیل ۱۸۷
شاه جهان ۱۷۳ — ۲۶۱
شاه خلیل‌الله ۱۲۱ — ۱۲۲
شاه رخ ۳۵ — ۷۷ — ۲۶۶
شاهرخ نادری ۱۱۳ — ۱۱۵
شاه رستم ۶۱
شاه سلطان حسین ۶۷ — ۹۰ — ۹۱ — ۹۴ — ۹۹ — ۱۰۲ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۰۶ — ۱۰۸ — ۱۱۳ - ۱۱۴ — ۱۸۶
شاه سلیمان ۹۰ — ۹۱ — ۱۷۷
شاه‌سلیمان صفوی ۲۸۹
شاه سلیمان ثانی ۱۱۳
شاه شجاع ۸۱
شاه صفی ۸۹ — ۱۵۵
شاه‌طهماسب اول ۲ — ۶ — ۷ — ۱۴ — ۲۲ — ۲۶ — ۳۴ — ۴۰ — ۴۲ — ۴۵ — ۶۴ — ۶۷ — ۸ — — ۶۹ — ۷۰ — ۷۱ — ۷۲ — ۷۳ — ۷۴ — ۷۷ — ۷۸ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۲ — ۸۵ — ۱۰۸ — ۱۰۹ - ۱۱۰ — ۱۱۱ — ۱۳۷ — ۱۵۹ — ۱۶۱ — ۲۵۹
شاه طهماسب ثانی ۹۱ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۰۶ — ۱۰۸ — ۱۰۹
شاه عباس اول ۱ — ۲ — ۳ — ۵ — ۷ — ۱۹ — ۲۲ - ۷۹ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۲ — ۸۳ — ۸۴ — ۸۵ - ۸۶ — ۸۷ — ۸۹ — ۹۰ — ۹۶ — ۱۷۰ — ۱۷۶ — ۲۳۷ — ۲۴۰ — ۲۵۹ — ۲۶۰ — ۲۶۱ — ۲۷۷ — ۲۸۵

شاه عباس دوم ۹۰—۹۱—۱۷۷—۱۸۰
شاه عباس سوم ۹۱—۱۰۹
شاه عبدالعظیم ۱۲٤
شاه قلی ۵۵—٥٦—۵۷—٦۰—۳۱۰
شاه مراد میرزا ۳۱۰
شاه نعمةالله ٦۱
شبلی ۲۳۰
شبلی نعمانی ۱۳۲—۱۳۳—۱۳٤—۱۵۳—
۱٦۱—۱٦۲—۱٦۳—۱٦٤—
۱٦۵—۱٦۷—۱٦۸—۱۷۰—۱۷۳—
۱۷٤—۱۷٦—۱۷۷—۱۷۸—۱۹۳
شجاع السلطنه (حسنعلی میرزا) ۲۱۱
شرفشاه ۲۵
شرلوك هلمس ۳۱۳
شرمی ۸۸
شریف تبریزی ۱۵۷
شریف شیرازی ٦۱
شعله (سید محمد) ۱۸٦
شفائی (شرف الدین حسن) ۱٦۷—۱۷۱—۱۷۸
شفر (شارل) ٦—۷—۹۳—٤٤—۱۹۷
شکیبی ۱۳٤
شمخال خان ۸۱
شمس الدین ۱۵٦
شمس الدین بزقی ۳٤
شمس شمپور غوثی ۸۱
شوقی ۱۷۷
شوکت ۱٦۷—۱۷۲—۱۷۵—۱۷٦—۱۷۸—
۱۱٦—۱۹۲
شهرستانی ۱—۱۲—۲۹۷
شهسوار چارکری ۸۸
شهید اول (شمس الدین محمد) ۲۵۹
شهید ثانی (شیخ زین الدین) ۲٤۷—۲۷۷
شهید ثالث (ملا محمد تقی) ۲٦٤
شهید ثالث (سید نورالله) ۲۳۰—۲۹٦
شیبانی (فتح الله) ۲۱۱—۲۲۲
شیبانی خان ۵۰—۵۱—۵۲—۵۳—٦۲
شیمك خان ۵٦—۷۵
شیخ ابوطالب ۱۸۲
شیخ احمد احسائی ۲٦۰—۲٦۱—۲۷۳—۲۸۰—۲۸۵
شیخ احمدبن زین العابدین ۲٦٤—۲۷۲
شیخ البوبی ۲۹۲
شیخ الطایفه (محمدبن حسن) ۲۲۹—۲۵۸—۲۹۸
شیخ بدرالدین ۳٤—۳۸
شیخ بزغش ۲۳
شیخ بهائی ۲۱—۸۸—۱٦٦—۱٦۷—۱٦۹—
۱۸۳—۲۳۷—۲۳۸—۲٤۱—۲٦۰—۲۷٦—
۲۷۷—۲۷۸—۲۷۹—۲۸۰
شیخ پندار ۳۳
شیخ جعفر ۲۵۷
شیخ جمال الدین ٤۳
شیخ جنید ۳۷—٤۱
شیخ حبیب ۲۹۲
شیخ حرعاملی ۲۱
شیخ حسن ۲۷۷
شیخ حیدر ۳۷—۳۸—۳۹—٤۸—۵٤—۵٦
شیخ زاهد ۲۹—۳۰—۳۲—۳۳—۳٤—۹۲—۱۸۲
شیخ زین الدین ۲٦٤—۲۷۲
شیخ شاه ۳۷—٤۸—۷۷
شیخ شهاب الدین ۷۰
شیخ شهاب الدین سهروردی ۲۸۱
شیخ شمس ۲۹
شیخ صدرالدین ۲٦—۲۷—۳۰—۳۵—۳٦—۳۷
شیخ صفی الدین ۲—۱٤—۲۲—۲۵—۲٦—۲۷—۲۸—۲۹
۳۲—۳۳—۳٤—۳۷—۷۰—۱۹—۹۳—۲۹٤
شیخ طبرسی ۱۲۵
شیخ طوسی ۱٦۱
شیخ علی بن عبدالعال ۱۷۱—۲۷۹
شیخ علی حزین ۹۳—۹۵—۱۷٦—۱۸۲—۱۸۳—۱۸٤—
۱۸۵—۱۸٦—۲۹۹

شیخ علی‌خان ۱۱۴
شیخ علی‌عجمی ۳۶
شیخ مبارك ۱۶۳
شیخ محمد اقبال ۲۸۰—۲۸۷
شیخ محمد حسن ۲۶۳
شیخ محمد عبده ۲۴۵—۲۶۸
شیخ محمد کججی ۲۹
شیخ محمود شبستری ۲۹—۱۴۵
شیخ محی‌الدین ۲۹—۲۹۲—۲۹۴—۲۹۷
شیخ مرتضی ۲۶۳
شیخ مفید ۲۸۰—۲۹۷
شیخ موسی ۳۱۲
شیخ نجیب‌الدین ۲۹—۳۲
شیخ نجم‌الدین ۲۹
شیخ یوسف ۲۹۸
شیروانشاه ۳۲—۳۷—۳۸—۴۱—۱۶۰
شیلون ۱۴۴
شیندلر ۱۹۷—۲۹۹
شی وتردیرز ۱۷۲

حرف ص

صاحبدیوان ۱۴۶
صادق بیك ۸۸
صادق خان ۱۱۵—۱۱۶
صاری‌عبدالله ۶
صافی (جعفر) ۱۸۶
صالح ۲۵
صائب (محمدعلی) ۲۰—۱۳۲—۱۳۳—۱۳۴—۱۶۲—۱۶۷—۱۷۲—۱۷۳—۱۷۴—۱۷۶—۱۷۷—۱۷۸—۱۸۵—۱۹۲—۱۹۳
صبا (فتحعلی خان) ۹۹—۱۵۰—۲۰۰
صباحی (سلیمان) ۱۱۶—۱۸۶—۱۹۹
صبری ۸۸
صبوح (محمدعلی) ۱۸۶
صحبت ۱۴۲—۲۰۵
صدرالدین ۱۴—۳۳
صدرالدین محمد ۸۸
صفا ۱۹۹
صفائی (احمد) ۲۱۷
صفائی (محمد) ۲۶۴
صفی‌الدین محمد ۲۹۳
صفی علی‌شاه ۱۴۶
صفی قلیخان ۱۰۱
صلاح‌الدین ۱۲۲
صلاح‌الدین رشید ۲۵—۲۸—۲۹
صنعتی زاده ۳۱۳
صوفاوین ۳۸
صهبا (آقاقی) ۱۸۶

حرف ض

ضحاك ۱۰
ضمیری ۸۸
ضیاء پاشا ۱۳۸—۱۶۲

حرف ط

طالب آملی ۱۳۲—۱۶۷—۱۶۹—۱۷۰—۱۷۷
طالس ۴۴
طاهر ۱۸۶
طاهره (به قرةالعین رجوع شود)
طبخی ۸۸
طبری (محمد) ۱۸۷—۲۹۲—۲۹۳—۲۹۷
طبیب (عبدالباقی) ۱۸۶
طغرل ۲۴—۴۳
طهماسب‌قلی (لقب نادرشاه) ۱۰۸
طهماسب میرزا ۸۱
طوفان ۱۸۶
طیفور (بنام ملك رجوع شود)

حرف ظ

ظفرخان ۱۷۶—۱۸۷
ظل‌السلطان ۱۲۰

ظهوری ترشیزی ۱۶۷–۱۶۹–۱۷۸
ظهیر فاریابی ۱۸۷
ظهیرالدین ۳۳

حرف ع

عادلشاه (علی قلیخان) ۹۴–۱۱۳–۱۱۵
عارف ۱۴۸–۲۲۳
عاشق (آقامحمد) ۱۸۶–۲۱۰
عباس (بنام شاه عباس رجوع شود)
عباس میرزا ۱۲۰–۱۲۷–۲۰۰–۲۰۲–۳۱۴
عباسیان ۱۸–۱۰۳
عبدالجبار ۸۸
عبدالرحمن ۵۷
عبدالرحیم خان خانان ۱۳۳–۱۶۴–۱۶۸
عبدالرزاق (بنام فیاض رجوع شود)
عبدالشکور ۳۲۳
عبدالعزیزخان ۱۰۷–۳۱۱
عبدالمحمد ۱۲۲
عبدالمؤمن خان ۸۴
عبدالله ۱۰۱
عبدالله زاده (اسمعیل) ۳۱۳
عبیدخان ۳۴–۶۲–۷۴–۷۵–۷۶–۷۷–۱۵۲–۱۵۶–۱۵۷
عبید زاکانی ۱۶۰–۳۲۴
عثمان ۱۲–۴۲–۷۶–۸۳
عثمانی ۱۸–۲۱–۱۶۴–۱۷۶
عجم ۱۰
عذری (اسحق بیت) ۱۸۶
عرب ۱۰–۱۰۴–۱۴۱–۳۱۹–۳۲۱
عرفی (جمال‌الدین محمد) ۱۹–۱۳۲–۱۳۳–۱۶۱–۱۶۲–۱۶۳–۱۶۴–۱۶۵–۱۷۶–۱۷۸–۱۹۲–۱۹۳
عطار (فریدالدین) ۱۴۵–۲۳۰–۲۹۷
علامه حلی (حسن) ۲۵۹
علاءالدوله ۲۹–۴۶–۴۹–۶۲
علاءالدین محمود ۲۷۷
علم‌الهدی (سید مرتضی) ۲۵۸
عالم‌شاه بیگم ۳۷
علی آقا ۷۲
علی ابوالفضل ۵۸
علی اصغر ۲۴۹
علی اکبر ۲۴۹
علی بن ابیطالب ۱۲–۱۳–۱۴–۲۲–۲۳–۲۵–۳۴–۳۶–۳۸–۴۲–۴۷–۶۹–۱۵۷–۱۶۵–۲۳۰–۲۷۰–۲۸۴
علی بن علوی ۳۶
علی بیک ۴۶
علی پاشا ۵۶
علی رضا ۱۱۵
علی‌شاه ۱۸۷
علی قلیخان ۷۹–۸۳
علی مراد ۱۱۶
علی مردان خان ۱۱۴
عمادالکتاب ۱۹۶
عمر ۱۲–۲۳–۴۲–۷۶–۸۳–۲۷۰
عندلیب (حسینخان) ۲۰۰
عنصری ۱۹۳
عوض‌الخواص ۲۵–۲۸
عیسی ۱۴۰–۲۹۰

حرف غ

غازان خان ۱۴–۳۲–۲۶۶
غالب (محمدحسین) ۱۸۶
غزالی ۲۹۷
غنی زاده (محمود) ۳۲۴

حرف ف

فاطمه ۱۲–۱۳–۲۴–۲۵
فارابی ۲۹۷
فتحی ۸۹–۱۷۷
فتحعلی‌خان ۱۰۸–۱۱۴
فتحعلی شاه ۹۳–۱۱۹–۱۲۰–۱۹۲–۱۹۷–۱۹۸–۱۹۹–۲۰۰–۲۰۱–۲۰۲–۲۴۳–۲۶۳–۲۶۴–۳۱۴
فتینه ۳۰۸–۳۰۹
فخرالدین ۲۹
فخرالمحققین ۲۰۹
فرخ خان ۱۲۶
فرخی ۱۷۶–۱۹۳
فرخ یسار ۱۶–۴۱–۴۸–۷۷
فردریک دوك هلستین ۹۲
فردوسی ۱۰–۱۵۲–۱۵۳–۱۹۹
فردیان ۸–۷۵
فرزدق ۲۳۰
فرمانفرما ۱۲۰
فرنگیس خانم ۶۴
فروغ‌الدوله ۲۱۲
فروغی(عباس) ۲۰–۸۸–۱۳۰–۱۵۰–۱۹۹–۲۱۱–۲۱۲–۲۱۶
فرهادپاشا ۸۳
فرهاد میرزا (معتمدالدوله) ۱۲۸–۲۰۰
فرهنگ (ابوالقاسم) ۱۹۴–۲۰۵–۲۰۸
فریدالدین احمد ۵۰–۵۶
فریدون ۱۰
فریدون‌بیك ۶–۹–۱۰–۵۳–۶۰–۶۱–۶۲–۷۰–۷۳
فضولی ۱۵۸
فغانی ۱۳۲–۱۵۳–۱۵۴–۱۶۱
فورستر دانیل ۸
نولاد ۵۱
فون‌ماهر ۵۸
فیاض (عبدالرزاق‌لاهیجی) ۱۶۷–۲۶۱–۲۷۶–۲۷۷–۲۸۶
فیروزشاه زرین کلاه ۲۵–۲۷–۲۸
فیروز میرزا ۱۲۲
فیضی ۱۳۲–۱۳۳–۱۶۱–۱۶۲–۱۶۳–۱۶۴–۱۶۶–۱۷۷

حرف ق

قاآنی (حبیب) ۱۳۱–۱۳۲–۱۳۵–۱۳۸–۱۵۰–۱۵۱–۱۷۶–۱۹۳–۱۹۹–۲۱۱–۲۱۲–۲۱۳–۲۱۵–۲۱۶–۲۱۷–۲۲۰–۲۲۲
قارن ۱۴۳
قارون ۱۴۳
قاری یزدی (محمود) ۱۶۰
قاسم ۱۳۶
قاسم‌الانوار ۳۵
قاسم‌بیك ۴۴
قاسمی ۶۶
قاضی جهان ۷۳
قاضی محمد ۴۴–۴۷
قاضی نصرالله ۴۳
قاضی نور ۸۸
قائم‌مقام (میرزا ابوالقاسم) ۱۲۰–۱۲۴–۱۹۴–۲۰۰–۲۰۱–۲۰۲
قباد ۳۱۱
قدسی مشهدی ۱۶۷–۱۷۲
قره عثمان ۴۶
قرةالعین (طاهره) ۱۴۲–۲۷۲
قزلباش ۸–۱۱–۳۸–۵۵–۷۵–۷۶–۸۲–۸۳–۸۵
قصاب (تخلص بغما) ۲۱۹
قطب‌الدین احمد ۲۵–۲۸

قطران ۱۹۳
قفطی ۲۹۶
قوام‌الدین نوربخشی ۱۵٤
قوریال ۳۷
قیاس بیك ٦۱
قیصر ٦۳

حرف ك

کابالرو ۳
کاپیتن فی ۳۱۹
کاتروزینو ۷–۱۷–٤۸
کارت‌رایت ۷
کازیمیرسکی ۲٦۹
کاظم‌زاده (حسین) ۳۲۲
کاکا ۸۸
کالویونس ۳۷
کامبوجیه ۳۱۲
کبیر (جعفر عرب) ۲٦۳
کروسینسکی ۷–۱٦–۲۳–۹۰–۹۱–۹۳–۹٤–۹۷
۱۰۵
کرونسکی ۹٦–۱۰۰
کریزی ۸–٦۰–۷۱–۷۵
کریستن‌سن ۳۲۱
کریم خان زند ۹۸–۱۱۳–۱۱٤–۱۱۵–۱۱٦ –
۱۱۸–۱۸۵–۲٤۰
کفوی ۱۳۵
کلاویجو ۳۲–٤۵
کمان هوار ۳۱
کلیم (ابوطالب) ۱۳۳–۱۳٤–۱٦۷–۱۷۲–۱۷۳–
۱۷٤–۱۷۵–۱۷۷
کنبئی (محمد) ۲۳۲–۲۵۸–۲۹۷
کمال‌الدین حسین ۲۳۳
کمال‌الدین عربشاه ۲۸
کمال بیك ۳۱۱
کمنئی ۳۸
کورس ۳۱۱–۳۱۲
که‌نولس ۵۷–۵۸–۷۱
کیان ۱۰
کیخسرو ۱۰
کیسانیه ۱۲
کیوان چاووش ۵۵

حرف گ

گرگین‌خان ۹۹–۱۰۰–۱۰۱
گریبایدوف ۱۲۰–۲۰۱
گزاویه ۲۷۲
گش‌دارابلیت ٤۵
گلدزیهر ۲۷٤
گلشن (محمدعلی) ۲۱۲
گوبینو ۱۲۱–۱۲۵–۱۲٦–۲۵٦–۲۵۷–۲۷٤–
۲۸۱–۲۸٦
گویار ۳۱۰
گیب ۱۵–۷۱–۱۴۲–۱۵۸–۱٦۱–۱٦۷–۱۷٦–
۳۱۱

حرف ل

لان گلس ۹۳
لرد کرزن ۷۳–۸۸
لردکالوی ۱۲٦
لردکلیو ۱٤۰
لرو ۷–۲۷–۳۱
لسان‌الملك (محمد تقی‌سپهر) ۲۱۰–۲۲۲–۲٦٦
لسانی ۱۵۷
لطفعلی خان زند ۹۸–۱۰۱–۱۰۵–۱۱٦–۱۱۷
لواسرینج ۳۱۰
لودویك‌شمان ۱۲٦
لوط‌بن‌یحیی (ابومخنف) ۱٤۰
لوئی فیلیپ ۲۱۰
لیلا ۳۰۸

حرف م

مارتا ۳۷
ماکدونالد ۳۱
ماکولی ۱۴۰
مالک‌بن‌انس ۲۲۷
مانیو آرنولد ۱۴۰
متنبی ۲۳۰
مجدالدین ۳۶
مجلسی (محمدباقر) ۲۱–۹۷–۱۴۰–۲۳۲–۲۳۸–۲۴۷–۲۴۹–۲۵۷–۲۶۳–۲۶۹–۲۷۹–۲۸۴
مجلسی (محمدتقی) ۱۶۹–۲۵۷–۲۶۱–۲۶۹
مجمر (سید حسین) ۱۵۰–۱۹۸–۱۹۹
محتشم ۲۲–۸۸–۱۳۷–۱۶۰–۱۶۱
محقق اول (نجم‌الدین ابوالقاسم) ۲۴۶–۲۵۹
محقق ثانی (نورالدین علی) ۲۴۷–۲۵۹
محمد ۲۵–۲۷–۶۳–۱۵۷
محمد اخباری ۲۴۳
محمد اقبال ۴۴
محمدالحافظ ۲۵–۲۸
محمد امین ۲۴۳
محمد ایلچی ۷۵
محمد باقر ۲۹۷–۲۳۰
محمد باقر میرزا ۷۹
محمدبن حسن ۲۲۹–۲۳۲
محمدبن‌سلیمان ۲۲۸–۲۹۸
محمدبن صادق ۲۳۱
محمدبن علی ۲۲۹
محمدتقی ۲۷۳
محمد حسن ۱۱۴–۱۱۵
محمد حسین ۸۸
محمدحسین‌میرزا ۷۹
محمد حنفیه ۱۳
محمد خرسند ۸۹
محمد رحیم ۱۸۶
محمد رسول‌الله ۱۲۸–۲۰۱–۲۰۳–۲۴۹
محمد رفیع ۲۷۱
محمد شاه ۱۲۰–۱۲۳–۱۲۴–۲۰۰–۲۱۲–۲۴۹–۳۱۴
محمد شاه هندی ۱۱۱
محمد شفیع ۱۸۵–۲۷۱
محمد شیروانی ۲۴۲
محمد صادق ۲۲۵
محمدصالح ۷۷
محمد طاهر نصرآبادی ۱۸۰–۲۷۹
محمدعلی بهبهانی ۲۴۰–۲۷۱
محمد علی بیک ۱۸۶
محمد علی زند ۱۱۶
محمد علیشاه ۱۲۹
محمد علی میرزا ۲۴۰
محمد علی میرزا (دولتشاه) ۲۶۴
محمد قزوینی ۲۰–۲۴۱–۳۱۹
محمد کرمانشاهی ۲۹۱
محمد کمانچه ۸۸
محمدمحسن‌میرزا ۴۴
محمد مؤمن [استاد] ۸۸
محمد مؤمن ۲۸۹
محمد هدایت حسین ۲۳۱
محمدی میرزا ۴۶
محمود آقا ۵۵
محمود افغان ۹۵–۱۰۱–۱۰۲–۱۰۴–۱۰۵–۱۰۶–۱۰۷
محمود سوم ۱۳۵
محمود میرزا ۷۹
مرادبیک ۴۴
مرشد قلی خان ۸۱–۸۳
مروان ۱۸–۲۲۱

مزدك ۲٤۹–۳۱۱–۳۲۱
مستعصم بالله ۳۲
مسعود ٤٤
مسعود سعد ۱۹۳
مسکین [تخلص فروغی بسطامی است]
مسیح (عیسی) ۲۷۱
مسیحی ۱۵۹
مشتاق (میرسیدعلی) ۱۸٦–۱۸۷
مشتاقعلی (میرمعصوم) ۱۷۱
مصطفی ٦۳–۷۹
مطهرالحلی ۲۲۹
مطیع ۱۷۷
مظفرالدین شاه ۱۲۹
مظفرسلطان ۷۷
مظفرعلی ۸۸
مظهری ۸۸
معاویه ۳٦–۳۱۹
معزالدوله (احمدبن بویه) ۲٤
معصوم ۱۷۷
معصوم کمانچه ۸۹
مغول ۱–۱۵–۲۰–۲۲–۳۲–۷۳–۷٤–۲۵۷–۲۵۹–۲٦۵–۲٦٦–۲۸۹–۲۹۳
مقدس اردبیلی (احمد) ۲۵۹
ملکتاگرت ۲۸۱
ملاابراهیم خلیل ۳۱۰
ملا احمد ۲٤۰
ملاافضل ۲۷۷
ملاحسین ۱۲۲
ملاصدرا (صدرالدین محمد) ۱۷۱–۲٤٤–۲٦۰–۲٦۱–۲٦۲–۲٦٤–۲۷۷–۲۸۰–۲۸۱–۲۸۲–۲۸٤–۲۸٦–۲۸۷
ملاعبدالله ۲۷۷
ملاعلی نوری ۲٤٤–۲۸۷
ملافتحعلی فیض (محمد مرتضی) ۱٦٦–۱٦۷–۲۳۲–۲٤۵–۲٦۰–۲٦۱–۲٦٤–۲۷٦–۲۷۷–۲۸۲–۲۸۳–۲۸٤–۲۸۵
ملامحمد ۲۷۳
ملانصرالدین ۲٦۸
ملکاشرف ۳۵
ملک اصلان ٦۲
ملک رستم ٤۷
ملکطیفور قمی ۸۸–۱٦۹–۱۷۰–۱۷۷
منجه ۲۵۳
منصور بیك ۳۹
منوچهری ۱۷٦–۱۹۳
موریه ۱٤۱
موسیاو ۱۱
مولیر ۳۰۷
مونس ۳۰۸–۳۰۹
مهد علیا ۱۲٤–۲۱٤
مهدی ۲۸۷
مهدی (امام) ۱۲۳–۱۲٤
مهرداد (میترارات) ۳۱۲
مهین بانو سلطانوم ٦٤
میلوخ ۳۱۹
میر ابوتراب ۷۵
میرابوالقاسم فندرسکی ۱٦٦–۱٦۷–۱۷۱–۲٦۰–۲۸٦
میر احمد ۲٦
میرحسین ٤۵
میرحیدر معمائی ۸۸
میرخواند ٦۵–۱٦۷–۱۹۷
میرداماد (محمدباقر اشراق) ۸۸–۱٦٦–۱٦۷–۱٦۹–۱۷۱–۲٤۱–۲٦۰–۲٦۱–۲۷٦–۲۷۷–۲۷۹–۲۸۰
میرزا ابراهیم ۲٤٤–۲٦۱–۲۷۲
میرزا ابوالقاسم ۲٤٦

میرزا بزرگ ۲۰۲
میرزا تقی ۲۳۸
میرزا حبیب ۲۹۸
میرزا حسین ۸۹–۲۹۹
میرزا جانی کاشانی ۱٤۲–۲۹۵
میرزا جعفر ۳۰۹
میرزا جهانگیرخان ۱۹۵–۲۲۳–۳۱۷
میرزا رضای کرمانی ۱۲۷
میرزا زین‌العابدین ۲٤۷
میرزا عبدالله ۱۸٦
میرزا علی ٤۰
میرزا عیسی ۱۲۰–۲۰۰–۲۲٤
میرزا فتحعلی ۳۰۹
میرزا محمدعلی ۲۹۸
میرزا مسیح ۲۰۱
میرزا ملکم‌خان ۳۱۰–۳۱٤
میرزا مهدی ۲۹٤
میرزا نعیم سدهی ۱٤۳
میرزا نصیر ۱۸٦
میرطوطی ۷۵
میرعبدالله ۱۰۱
میرمعزی کاشانی ۸۸
میر معصوم ۱۷۳
میرویس ۹۵–۹۹–۱۰۰–۱۰۱
مینورسکی (ولادیمیر) ۱۲٦–۲٤٤

حرف ن

ناپائون ۱٤۳–۲۱۰
نابیه ملکم ۱٤۱
نادرشاه ۸–۹۱–۹٤–۹۸–۹۹–۱۰٤–۱۰۷–۱۰۸
۱۰۹–۱۱۰–۱۱۱–۱۱۳–۱۱٤–۱۱۵–
۱۱۸–۱۸٤–۱۸۵–۱۸٦–۱۸۷–۲۷۱
ناصح ۳۰۸
ناصرالدین ٦۲
ناصرالدین شاه ۱۲٤–۱۲۵–۱۲٦–۱۲۷–۱۲۸–
۱۲۹–۱۹۲–۲۰۵–۲۲۲–۲۹۱–۲۹۹–۳۰۲
ناصرخسرو ۱۳۸–۱۷۲–۲۳۰–۳۲٤
ناصرعلی ۱۷۸
ناظم‌الاسلام ۲٦٦–۲۹۵
نامی ۱۵٤
نبیل ۱۲۳
نجم ثانی ٤۷–٤۸–۵۳–٦۵–۱۵۵
نرو ٤۹
نشاط (عبدالوهاب) ۱۵۰–۱۹۸–۱۹۹–۲۰۰
نصرالله ۱۰۲–۱۰٦
نصرةالدین احمد ۲۹۳
نظام‌الملك ۱۳۵–۱۳٦
نظام‌بن حسین ۲٦۰
نظامی گنجوی ۱۵۳–۱٦۳
نظیری ۱۳۲–۱۳٤–۱٦۷–۱٦۸–۱۷۸
نعیم بیك ۳۰۸–۳۰۹
نقطویه ۵
نکیسا ۱٤٦
نواب (حسنعلی) ۱۹٤–۱۹۵–۲۰٦
نواب (حیدر علی) ۲۱۳
نوائی (بنام امیر علیشیر رجوع شود)
نورالدین عبدالوهاب ٦۲
نورالدین طبیب ۷۳
نورعلیشاه ۲۷۱
نوعی ۱۳۵
نیازی ٦۳
نیچه ۲۸۲
نیکلا ۲۷۲
نیکولسون ۲۸۲
نیکولو کیوستی‌نیانی ۵۸

حرف و

واتسن ١–١١٤–١١٨–١١٩–١٢٠–١٢١–١٢٢
١٢٤–١٢٥–٢٠٠–٢٠١–٢٠٢–٢٩٩–٣١٣
وارموند ٣١٠
والنر شولز ٣١٣
واله ١٥٣–١٧٨
وحشی ٨٨–١٥٩
وحید قمی ١٥٨
وحید (محمدطاهر) ١٧٢–١٧٥
ورلن ٢٢٢
وستینفلد ٢٩٠
وصاف ٢٦٦
وصال (میرزاشفیع) ١٣٥–١٤٠–١٥٩–١٨٤–
١٩٩–٢٠٣–٢٠٤–٢٠٥
وفیق پاشا (احمد) ٣٠٩
وقار ١٥٠–١٩٤–٢٠٥
ولی ٨٨
وبیك ٢٧٥–٢٨٩
ویلسن ٢٧٦–٢٨٩
ویکتوریا ٢٠٨
ویافرید بلونت ١٤١
ویلکنس ٣٠٠
وین سنتیوداالساندری ٤٠–٦٨

حرف ه

هاتف ١٤٥–١٨٢–١٨٦–١٨٧–١٩٨–١٩٩
هاتفی (عبدالله) ١٩–٦٥–١٥٢–١٥٣
هارلم ١٠٥
هاکلویت ٣٢–٣٨–٣٩–٤٠–٤٥–٦٨–٧١
هامرتن ١٥١
هانوی ٩٠–٩٤–٩٥–٩٧–١٠٢–١٠٣–١٠٥–
١٠٧–١٠٩–١١١
هانری مارتن ٢٧٢
هراکلیوس ١١٤
هرمس ١٤٤
هلا کوخان ٣٢–١٢١–٢٥٩
هلاکی ٨٨
هلالی ١٩–٦٥–٧٥–١٥٢–١٥٦
هلمبارد ٢٨٩
همایون ٢٢–٦٨–٧٣–٧٤–١٣٣–١٣٦
همت ١٩٤
هندوشاه ٢٩٣
هنر (اسمعیل) ٢١٧
هواخشاارا ٣١٢
هوارت ٢٧
هوتسما ١٣–٣٧
هوراس وینستورپ ٢٩٠
هوزن ٦٩–٧٠–٧١–٧٢

حرف ی

یاجوج وماجوج ٢٥٣
یاقوت حموی ٣٠٢
یحیی پاشا ٥٦
یحیی دولت‌آبادی ١٩٨
یزدانی ١٩٤–٢٠٥
یزدگرد ١٣
یزیدبن معاویه ١٤٠–٣١٩
یعقوب ٢٩–٣٩–٤٦–٥٤
یعقوب خان ٨٣
یعقوبی ١٣–٢٧
ینما (ابوالحسن) ٢٠–١٣٥–٢١١–٢١٧–٢١٨
٢١٩–٢٢٠–٢٢٢
یوسف ٢٩
یوسف‌بن احمد ٢٢٩
یوسف‌بن یحیی ٢٣١
یوسف شاه سراج ٣١٠
یوسفی ٥
یونس پاشا ٥٧

فهرست کتب

حرف الف

آتشکده ۶۹–۱۵۴–۱۵۷–۱۵۹–۱۶۱–۱۶۳–
۱۶۸–۱۶۹–۱۷۵–۱۷۶–۱۸۲–۱۸۶–۱۸۷
آثارالبلاد ۲۹۷
آثار طبی ایرانیان ۲۸۹
آئین اکبری ۱۶۶
آئینه حقنما ۲۷۲
ابواب‌الجنان ۲۶۰–۲۸۵
احسن‌التواریخ ۲ –۱۵–۲۲–۲۵–۳۴–۳۸–۴۳–
۴۵–۴۶–۵۰–۵۱–۵۲–۵۷–۵۸
۶۲–۶۳–۶۴–۶۵–۶۷–۶۹–۷۰
۷۱–۷۴–۷۵–۷۶–۷۷–۷۸–۸۰
۱۳۵–۱۵۴–۲۶۶–۲۹۴
احقاق‌الحق ۲۷۳
احمد ۲۱۹
اخلاق جلالی ۲۷۴–۲۷۷
اخلاق محسنی ۲۷۴
اخلاق ناصری ۲۵۹–۲۷۴
ادبیات ایران ۲۲–۳۵–۳۸
ادیان ومذاهب ۱۲۱–۱۲۵–۲۵۶
ارمنستان و ارزنةالروم ۱۲۴
استبصار ۲۳۲–۲۵۸
اسرار اعداد ۲۹۲
اسرارالحکم ۲۸۷
اسرارالشهاده ۱۳۹
اسرار قاسمی ۲۹۱
اسفار ۲۸۰–۲۸۱–۲۸۲
اسکندرنامه ۱۵۳
اسماء الرجال ۲۲۹
اطواق‌الذهب ۲۰۳
اقدس ۲۷۴
اکبرنامه ۱۶۳
الحیوان ۲۹۰
الرجال ۲۵۸
الشعر والشعراء ۳۱۹
الفخری ۱۵۳–۲۹۳
الف لیله ۳۱۱
الفیه ۲۳۵–۲۳۶
القوانین ۲۴۶
الملل والنحل ۱۱–۱۲
امثله ۲۳۴
امل‌الامل ۲۲۹–۲۳۲–۲۳۳–۲۹۸
انجمن خاقان ۱۹۲
انجیل ۲۷۱
انقلاب ایران ۱۰۲–۱۰۶–۱۱۱
انوار السهیلی ۶۶–۲۵۵–۲۶۰
انوار النعمانیه ۲۳۸
اوضاع ایران ۷–۱۰
اوضاع وحیات دینی ۳۱–۲۹۲
ایران ۷۳
ایضاح‌الاشتباه ۲۲۹
ایمان ۲۷۳

حرف ب

بابرنامه ۶۷
باواربان بانو ۲۰۷
برادران شرلی ۸۴
بحارالانوار ۲۳۲–۲۳۸–۲۶۳–۲۶۹
براهین‌العجم ۲۱۰
بستان‌السیاحه ۲۹۹
بهجة الارواح ۱۴۸
بیان ۲۷۳
بیانات یکنفر سیاح ۱۲۶–۲۱۲–۲۷۲–۲۷۳

حرف پ

پنجسال دریکی از بلادایران ۱٤۱

پریشان ۲۱۱–۲۱۲–۲۱٦

حرف ت

تارتوف ۳۰۹

تاریخ اجمالی ایران ۱

تاریخ ادبیات عرب ۲۹۰

تاریخ‌ادبی ایران ۱۳–۲٦–۳۲–۳۵–۳۸–٤۱–۵۱
۵٦–۱۰۳–۱۲۱–۱۳۱–۱۳۲–۲٦٦–۲۹۵

تاریخ اکبر شاه ۱٦٦–۲۹۵

تاریخ انقلاب ایران ۹٤–۱۲۸

تاریخ ایران ۵–٦۲–٦۸–۷۳–۸۰–۸۹–۹٤–
۱۱٤–۱۱۹–۱۲۰–۱۲٤–۱۲۷–۲۰۰–
۲۰۱–۲۰۲–۲۷۷–۲۹۹

تاریخ بی‌بدیل ۵۱

تاریخ بیداری ایرانیان ۲٦٦–۲۹۵

تاریخ جهانگشای‌جوینی ۲۹۳

تاریخ حکما ۲۹٦

تاریخ خلد برین ۲۹٤

تاریخ رندیه ۱۱۵–۱۱٦–۲۹٤

تاریخ سرجان ملکم ۳۷–۱۱۳–۱۱٤–۲٤۳–۲۷۱

تاریخ‌شاعری عثمانیان۹–۱۵–۷۱–۸۵–۱۳۲–۱۵۸
۱٦۱–۱٦۲–۱٦۷–۳۰۹

تاریخ شاه اسمعیل ٤۰–٤۱–٤۲–٤۵–۵۰

تاریخ طب عرب ۲۹۰

تاریخ طبری ۱٤۰–۲٦۵–۳۱۹

تاریخ عثمانیان ۵٦–۵۷–٦۰–۷۱–۷۵–۸۵

تاریخ فلسفه اسلام ۲۷٤ — ۲۷۵

تاریخ کروسینسکی ۲

تاریخ گزیده ۹٦

تاریخ لین پول ۱۳۵

تاریخ مغول ۳۵–۲۰۷

تاریخ وصاف ۲۹۳

تاریخ هانری ۲

تاریخ هندوستان ٤۵–۵۱–۵۲–٦۸–۷۳

تجارب‌السلف ۲۹۳

تجربه و انتقاد ۱٤۰

تجرید ۲۵۹

تحفةالزائرین ۲٦۹

تحفةالمؤمنین ۲۸۹

تحفهٔ سامی ۱۹–۷۰–۱۵٤–۱۵۸–۲۹٦

تذکرهٔ آل‌داود ۲۹٤

تذکرهٔ ابوطالب ۱۵۸–۱٦۱

تذکره خرابات ۱۳۳–۱۳۸–۱۵۲–۱٦۲–۱٦۵

تذکره دلگشا ۱۹۷–۱۹۹–۲۰۳–۲۱۲–۲۱۷

تذکره دولتشاه ۲۹٦

تذکره سرخوش ۱۸۰

تذکره شاه طهماسب ٦۷

تذکره شعرای ایران ۱۵۲

تذکره محمد شاهی ۱۹۲

تذکره معاصرین ۱۸۵

تذکرهٔ میخانه ۱٦۹

تذکره نصرآبادی ۱۸۰

تذکره هفت اقلیم ۱۵۵–۱۵۷–۱٦۰–۱٦۸–۲۹۷

توسعه حکمت ۲۸۲–۲۸۷

تهذیب‌الاحکام ۲۳۲–۲۵۸

حرف ج

جامع‌الشتات ۲٤٦

جامع عباسی ۲٦۰–۲۷۸

جعفرخان از فرنگ آمده ۳۱۱

جلاءالعیون ۲٦۳–۲٦۹

جواهرالکلام ۲٦۳

حرف چ

چهارمقاله ۱٤۱–۲٦۵

حرف ح

حاجی بابا ۱٤۱
حالت ایران ۹۳
حبیب‌السیر ۵۰—۲۹٤
حدیقة‌الحقیقه ۱۷۱
حدیقة‌السعداء ۱۵۸
حسین کرد ۳۱۱
حق‌الیقین ۲٤۹—۲۷۰
حقوق اسلامی ۲٤٦
حکمت‌الاشراق ۲۸۱
حکمت‌العرشیه ۲۸۰
حلیة المتقین ۲٦۳—۲٦۹
حیات‌القلوب ۲٦۳—۲٦۹
حیات عقلانی ۱۵۱

حرف خ

خداوندنامه ۱۹۹
خسرووشیرین ۱۸٦
خط‌وخطاطان ۲۹۸
خلاصة الافتضاح ۲۱۹
خلاصة‌الحساب ۲۷۸
خلدبرین ۸۰—۱۵۹
خمسه نظامی ۱۵۳—۱٦۳
خیرات حسان ۳۰٤

حرف د

دام گستران ۳۱۳
دبستان ۲۸٦
دره نادره ۲۹٤
دستورالانشاء ٦
دستورالوزراء ۲۹٦
دلائل‌سبعه ۲۷۳
دیوان سلطان‌سلیم ۹

حرف ذ

ذره وخورشید ۱٦۹

حرف ر

راحة‌الصدور ۱۳—٤٤—۱٤٦
راه نو ۳۱۹
ربیع‌الاسابیع ۲٦۹
رسالات بحتیه ۲۷۲
رسالات خیراتیه ۲۷۱
رساله سؤال وجواب ۲٤٦
رشحات سحاب ۱۹۸
رمان کورس ۳۱۱
روزنامه آفتاب ۲۲۵
روزنامه اختر ۱۲۸—۲۲۲—۳۱٤
روزنامه ادب ۲۲٤—۲۲۵
روزنامه ارشاد ۲۲۵
روزنامه ایران سلطانی ۲۲٤
روزنامه بهار ۳۲۳
روزنامه پرورش ۳۱٤
روزنامه تازه بهار ۲۲۳
روزنامه تایمس ۳۱۲
روزنامه تیاتر ۳۱۰
روزنامه ثریا ۳۱٤
روزنامه حبل‌المتین ۳۱٤
روزنامه رستاخیز ۳۱۹
روزنامه صور اسرافیل ۱۹۵—۲۲۳—۳۱٤—۳۱۵
روزنامه عراق عجم ۲۲٤—۲۲۵
روزنامه قانون ۳۱٤
روزنامه مجلس ۲۲٤—۲۲۵
روزنامه مساوات ۳۱٤
روزنامه نسیم شمال ۲۲۳—۳۱٤
روزنامه نوبهار ۲۲۳—۳۱٤
روضات الجنات ۱٦۸—۱۷۱—۲۳۰—۲۳۱—۲٦۱—
—۲٦۳—۲٦٤—۲٦۸—۲٦۹—۲۷۲—
—۲۷۳—۲۷٦—۲۸۰—۲۸۱—۲۸۲—
—۲۸٤—۲۸٦—۲۹٦—۲۹۷—۲۹۸

روضة‌الشهدا ۲۲–۱۳۹–۱۵۸
روضة‌الصفا ۳–۵–۸۲–۱۶۷–۱۶۸–۱۹۷–
۲۰۳–۲۶۶
ریاض‌الشعراء ۱۵۳–۱۸۰
ریاض‌العارفین ۱۵۳–۱۶۸–۱۷۵–۱۹۸–۲۰۵–
۲۱۱–۲۸۲–۲۸۶–۲۸۷

حرف ز

زادالمسافرین ۳۲٤
زادالمعاد ۲۶۹
زبده ۲۷۸
زینت‌المدایح ۱۹۲

حرف س

سالی درمیان ایرانیان ۱۲۱–۱۲۹–۱٤۶–۱۹٤–
۲۱۱–۲۱۵–۲۶٤–۲۸۰–۲۸۷
سرداریه ۲۱۷–۲۱۹
سرگذشت اشرف خان ۳۱۰
سرمایه ایمان ۲۶۱–۲۸۶
سفارت بدربار تیمور ٤۵
سفارت نامه خوارزم ۱۹۷
سفرنامه ایران ۳
سفرنامه سرکمانتس مرخام ۳۲
سفرنامه‌سیاحان ایطالیائی ۳۸–٤۰–٤۸–٤۹
سفرنامه شاردن ۷۸
سفرنامه ناصرالدینشاه ۶۷
سفرنامه ناصر خسرو ۲۶۵
سفرنامه یکنفر سیاح ۲۵۲–۲۵۶
سفینة‌المحمود ۱۹۲
سلسلة النسب ۳–۱۰–۲۵–۲۷–۲۹–۳۱–۳۳–
۳٤–۳۶
سلسله قاجاریه ۱۱۶–۱۱۸
سلیمان و بلقیس ۱۶۳
سواطع‌الکلم ۱۶۳
سه برادران ۸٤
سیاحت‌نامه ابراهیم بیك ۳۱۱
سیاحتهای نخستین ۷۱
سیاست‌نامه ۱۳–۲۶۵

حرف ش

شامات در تساط مسلمین ۲۳۳
شاهنامه ۱۰–۱۵۳–۱۹۹–۲۱۹–۳۲۱
شاهنامه شاه اسمعیل ۱۵۳
شاه و درویش ۱۵۵
شبابیه ۱۶۱
شرایع‌الاسلام ٤۳–۲٤۶–۲۵۹
شرح احوال هیئت اعزامی ۱۱۷
شرح‌اسماء ۲۸۱
شرح‌اصول ۲۸۱
شرح‌الزیازه ۲۶٤
شرح‌العشر ۲۸٤
شرح‌الفوائد ۲۶٤
شرح‌الهدایه ۲۸۱
شرح تاریخی تجارت انگلیس ۶٤
شرح جاربردی ۲۳۵
شرح جامی ۲۳۵
شرح مثنوی ۲۸۷
شعرالعجم ۱۳۲–۱۳۳–۱۳٤–۱۵۳–۱۶۱–۱۶۳–
۱۶٤–۱۶۷–۱۶۸–۱۷۳–۱۷٤–۱۷۶–۱۷۷
شفا ۲۸۱
شکوك‌الدلیل ۲۱۹
شمس‌المعارف ۲۹۱
شمع انجمن ۱۸۰
شواهدالربوبیه ۲۸۱–۲۸۷
شهرانگیز ۱۵۸
شهنشاه‌نامه ۱۹۹
شیروشکر ۱۶۹–۲۷۸
شیرین و خسرو ۱۵۳

حرف ص

صابئیه ۱۶۱

صحائف الاخبار ۸۵
صفات العاشقین ۱۵٦
صفوة الصفا ۲–۱٤–۲۵–۲٦–۳۱–۳۳–۲۹٤

حرف ط

طاقدیس ۲٦٤
طبیب اجباری ۳۰۷–۳۰۹
طوفان البکاء ۱۳۹

حرف ع

عالم آرای عباسی ۳۲–۳٤–۳۵–۳۷–۳۸–٤٦–۷۰–۸۰–۸۱–۸۲–۸٦–۸۹–۱۳۷–۱۵۹–۱۷۱–۲۷۷
عبرت نامه ۱۹۹
عجائب المخلوقات ۲۹۷
عشق و سلطنت ۳۱۳
عقائد الشیعه ۲٤۹–۲۵۳
عین الحیاة ۲٦۳–۲٦۹
عیون الانباء ۲۹٦

حرف ف

فرهاد وشیرین ۱۵۹–۲۰۳–۲۰۵
فوائد المدنیه ۲٤۳

حرف ق

قابوسنامه ۲٦۵
قرآن ۲۷۰
قصابیه ۲۱۹
قصص العلما ۲۲۸–۲۲۹–۲۳۰–۲۳۲–۲۳۳–۲٤۰–۲٤۱–۲٤۲–۲٤٤–۲٤۵–۲٤٦–۲۵۷–۲۵۸–۲٦۰–۲٦۱–۲٦۸–۲۷۷–۲۸۰–۲۸۲–۲۸٤–۲۸۵–۲۸٦–۲۹۷–۲۹۸
قواعد الاسلام ٤۳

حرف ك

کافی (کافیه) ۲۳۲–۲۳٤–۲۳۵–۲۳۷
کتاب السفره ۱۳۹
کتاب پرچاسس پیلگریمز ۸٤
کتاب حیات ۸
کسر اصنام ۲۸۱
کشف الحجب ۲۲۹–۲۳۱–۲٤۳
کشکول ۱٦۹–۲٦۰–۲۷۸
کلثوم ننه ۲٤۲
کلمات مکنونه ۲۸۵

حرف گ

گزارش مردم گریز ۳۰۷
گلستان ۱۷۸–۲۱۰–۲۱٦–۳۲٤
گلشن صبا ۱۹۹
گلشن محمود ۱۹۲
گنجینه ۲۰۰
گوهرمراد ۲٦۱–۲۸٦

حرف ل

لؤلؤة البحرین ۲۲۹–۲۳۳–۲٤۳–۲۵۹–۲٦۱–۲۹۸
لیلی ومجنون ۱۵۳–۱۸٦

حرف م

مآثر السلطانیه ۱۱۸
مثنوی ۲۷
مجالس المؤمنین ٤۳–۱۵٤–۱۵٦–۱۵۷–۱٦۵–۲۲۹–۲۳۱–۲۹۸
مجلهٔ ارمغان ۳۲۳
مجلهٔ انجمن همایونی ۱۰–۱٤–۲٦–۳٤–۳۵–۳٦–۳۸–٤۰–۱۱۸
مجله ایرانشهر ۳۲۲–۳۲۳
مجله پارس ۳۲۳
مجله دانش ۳۲۳
مجله عالم نسوان ۳۲۳
مجله فردوسی ۳۲۳
مجله فروغ تربیت ۳۲۳
مجله کاوه ۳۱٤–۳۱۸–۳۱۹–۳۲۰–۳۲۱–۳۲۳

مجله گل زرد ۳۲۳
مجله گنجینه معارف ۳۲۳
مجله ممات وحیات ۳۲۳
مجمع‌البیان ۲٦۱
مجمع الفصحاء ٦—۲۰—۱۲۰—۱۳۷—۱۵۰—۱۵۳—
۱۵۵—۱۵۹—۱٦۰—۱٦۱—۱٦۳—
۱٦٤—۱٦۸—۱۷۵—۱۹۲—۱۹۳—
۱۹٤—۱۹٦—۱۹۷—۱۹۸—۱۹۹—
۲۰۲—۲۰۵—۲۱۰—۲۱۲—۲۲۲—
۲٦۰—۲٦٤—۲۷۸—۲۸۲—۲۸٦
مجمل‌التواریخ ۲۹٤
محمود و ایاز ۱٦۹
مخزن‌الاسرار ۱٦۵
مخلات ۲٦۰
مرآت‌البلدان ۳۰۲
مرآت‌الممالک ۷
مراسلات بوسبک ۸
مرکز ادوار ۱٦۳
مشاعر ۲٦۱—۲۸۰
مشکوة الانوار ۲٦۳—۲٦۹
مطاعن‌الصوفیه ۲۷۱
مطالعه در تذکره ۲۷
مطبوعات و شاعری‌ایران ۱٤۷—۱٤۸—۱۹۵—۲۲۰—
۲۲۱—۲۲۳—۲۲٤—۲۹۱—
۳۰۲ — ۳۰٦ — ۳۱٤ —
۳۱۵—۳۱۷
مطلع‌الشمس ٦۷
معالم‌العلماء ۲۲۹
معجم‌البلدان ۳۰۲
مفاتح‌الشرایع ۲۸٤
مفتاح‌الفلاح ۲۷۸
مفتاح‌اللبیب ۲۳۷
مقامات حریری ۲٦۵
مقیاس‌المصابیح ۲٦۹
ملازآزیاتیک ۲۳
مناقب‌العارفین ۲۷—۳۱
منتخبات آثار فارسی ٦
منتخب‌التواریخ ۱۳۳—۱٦۳—۱٦٤—۱٦٦
منتظم ناصری ۳۰۲
منشآت‌السلاطین ٦-۱۰-۵۳-۷۳-۷٤-۷۵
منشآت رشیدی ۲۵
منظومه ۲۸۲
من لایحضر ۲۳۲—۲۵۸
منهاج‌الطالبین ۲۷۳
منیة‌الفضلا ۲۹۳
مواد لازمه ۱۲۳—۱٤۲—۲۷۳
موش و گربه ۳۲٤
میزانقروپ ۳۰۷—۳۰۹

حرف ن

ناسخ‌التواریخ ۱۱۹—۱۲۱—۲۱۰—۲۲٦
ناظر و منظور ۱۵۹
نامه دانشوران ۲۹٦
نان و حلوا ۱٦۹—۲٦۰—۲۷۸
نجوم‌السماء ۲۳۰—۲۹۸
نسب نامه ۲ — ۳
نسیمة‌السحر ۲۳۱
نفحات ۳۲
نقاشی ونقاشان ۵۱
نقطة‌الکاف ۱٤۲—۲۹۵
نمکدان ۲۱۰
نمکدان حقیقت ۱۷۱

حرف و

واردات‌القلبیه ۲۸۱
وافی ۲۳۲
وامق و عذرا ۱۸٦

وجه‌الدین ۳۲۴
وزیر لنگوران ۳۱۰
وسائل ۲۳۲
وضع ایران (باوضاع ایران رجوع شود)
وفیات‌الاعیان ۲۹۶

حرف ه

هدایه ۴۵
هفت بهشت ۱۲۳
هفت پیکر ۱۵۳
هفت کشور ۱۶۳
هفت منظر ۱۵۳

حرف ی

یوسف وزلیخا ۱۸۷

نام بلاد واماکن

حرف ا

آذربایجان ۳۷–۴۲–۴۴–۷۰–۷۴–۸۳–۱۱۴ – ۱۸۳–۱۸۷–۲۰۲–۲۰۵–۲۹۹–۳۲۲–۳۲۳
آستارا ۱۸۲
آسیا ۲۹۹–۳۰۰
آسیای صغیر ۱۲–۱۵–۳۴–۵۴–۵۷–۸۵
آسیای مرکزی ۴۸–۵۱
آسیای وسطی ۵۱–۱۲۱
آگرادات ۳۱۲
آگره ۱۷۰–۱۷۷
آلمان ۳–۱۰۴–۱۲۶–۲۴۱–۲۷۶–۳۱۸–۳۱۹ – ۳۲۰–۳۲۲
آلمه کولاغی ۶۵
آناطولی ۳۸–۵۶
آنقره ۱۱
ابرقو ۴۴–۴۵
ابیورد ۸۸
ایروس ۵۷
احسا ۲۳۷
احمدآباد ۱۶۸
اخلاط ۴۶
ادرنه ۶۱–۱۲۶–۱۵۹
ارجوان (آستارا) ۴۱
ارجیش ۴۶–۷۴
اردبیل ۱۶–۲۲–۲۵–۲۶–۲۷–۲۸–۳۲–۳۵– ۳۶–۳۷–۳۸–۳۹–۴۰–۴۱–۴۸–۵۴– ۶۴–۷۰–۸۸
ارزنةالروم ۱۱۰–۱۲۰
ارزنجان ۱۶–۴۲–۵۰–۶۰–۶۱–۶۲
ارلانکن ۲۷۶
ارمنستان ۱۰۹–۲۹۹
اروپا ۱– ۲ –۳–۷۴–۷۵–۱۲۷–۱۴۱–۳۰۰– ۳۱۰–۳۱۹–۳۲۱
اسپانیا ۲–۳–۴–۵۸–۸۱
استراباد ۴۴–۸۸
اسفرنجان ۲۸
اسکاتلند ۳
اسلامبول ۶–۶۱–۷۴–۸۳–۱۰۶–۱۰۷–۱۰۸– ۱۲۸–۲۹۸–۳۰۰–۳۰۷–۳۱۲–۳۱۴ ۳۲۱–۳۲۳
اشرف ۸۸
اصطخر ۳۹
اصفهان ۱–۲–۷–۱۱–۴۵–۷۳–۸۶–۸۸–۹۱– ۹۳–۹۵–۹۷–۹۹–۱۰۰–۱۰۲–۱۰۴– ۱۰۵–۱۰۷–۱۰۸–۱۰۹–۱۱۴–۱۱۵– ۱۱۶–۱۲۶–۱۳۴–۱۴۶–۱۴۷–۱۷۶– ۱۷۷–۱۸۲–۱۸۳–۱۸۷–۲۳۸–۲۳۹– ۲۴۷–۲۶۱–۲۶۳–۲۶۴–۲۷۷–۲۸۰– ۲۸۶–۲۸۷–۳۲۳

اطریش ۸۵—۳۰۰
افریقا ۴۷
افغانستان ۱۹—۱۱۰—۱۳۲—۲۹۹—۳۰۰—۳۱۹
اکباتان ۳۱۲
الازهر ۲۴۵—۲۶۸
الموت ۷۱—۸۱
اماسیه ۶۱
اندخود ۸۸
انگلستان ۳—۲۳—۷۴—۸۶—۱۲۰—۱۲۱—۱۲۶—
۱۲۷—۱۲۸—۱۲۹—۱۴۶—۲۴۱—۲۶۵—
۲۹۹—۳۰۰—۳۱۷—۳۱۹
اهر ۳۹
ایروان ۸۸—۱۰۶—۱۱۰
ایطالیا ۳—۱۹۶

حرف ب

بابل ۹۰
باب‌الواد ۳۶
باکو ۸۸—۱۰۶—۱۱۰—۲۲۵—۲۲۳
بحرخزر ۳—۴۱—۵۰—۱۱۴
بحرین ۲۲۹—۲۳۲—۲۷۳—۲۹۸
بخارا ۵۱—۱۱۱
بدخشان ۲۹۹
برلن ۳—۳۴—۲۳۱—۲۷۶—۳۱۰—۳۱۸—۳۱۹—
۳۲۳
بروجرد ۱۲۴
بریتانیا (بانگلستان رجوع شود)
بصره ۱۱۵—۱۸۳—۲۳۶—۲۸۰
بعلبک ۲۶۰—۲۷۸
بغداد ۱۹—۲۳—۲۴—۴۴—۴۶—۷۴—۸۵—۹۰—
۱۰۳—۱۰۹—۱۱۰—۱۲۲—۱۵۷—۱۸۳—
۲۰۷—۲۳۷—۲۷۴
بلخ ۴۴—۶۴—۸۸
بلوچستان ۱۹
بم ۱۲۲
بمبئی ۲—۱۲۲—۱۸۷—۱۹۹—۲۴۳—۲۹۱—۳۱۳
بنارس ۹۳
بندر عباس ۱۲۲—۱۸۴
بنگاله ۲۳۱
بوشهر ۳۲۳
بهرام آباد ۱۰۲
بیبورت ۶۱
بیت‌المقدس ۸—۳۶
بیت محصیر ۳۶
بین‌النهرین ۱۹—۲۱

حرف پ

پارس ۳۱۲
پاریس ۷—۲۷—۳۱—۷۸—۱۲۱—۲۰۸—۲۹۳—
۲۹۹—۳۲۴
پتنه ۱۹
پرتغال ۲—۸۱—۸۶
پرسپلیس ۱۰۹
پطروگراد ۳۲۴
پلوپونز ۵۷
پیشاور ۱۱۱

حرف ت

تاشکند ۵۱
تبت ۱۰۴
تبریز ۱۶—۱۷—۳۴—۳۵—۳۹—۴۲—۴۹—۶۰—
۶۱—۷۱—۸۵—۸۸—۱۰۶—۱۰۷—۱۰۹—
۱۱۸—۱۲۷—۱۴۶—۱۵۷—۱۵۸—۱۷۶—
۲۰۰—۲۱۳—۲۲۴—۲۲۵—۲۳۲—۳۰۲—
۳۲۰
ترکستان ۲—۱۹—۲۹۹—۳۰۰
ترکمان چای ۱۲۰
تفلیس ۸۳—۸۸—۱۰۶—۱۱۰—۱۹۲—۳۰۹

توران ۱۰–۱۸۵
تونس ۱۷۵
تویسرکان ۳۱۰

حرف ج

جابانی دوم ۶۵
جبل عامل ۲۳۳–۲۷۷–۲۹۸
جزائر ۲۳۵
جسر چویان ۶۱
جلال آباد ۳۲۳
جلفا ۱۰۴

حرف چ

چالدران ۶–۱۹–۴۵–۶۰–۶۱–۶۵
چهارسوق ۷۶
چهل ستون ۷۳
چین ۱۰۴–۳۰۰

حرف ح

حبرون ۳۶
حجاز ۱۸۴–۲۷۷–۲۹۹
حله ۴۳
حویزه (به هویزه رجوع شود)
حیدرآباد ۱۷۸–۲۳۷

حرف خ

خارك ۱۲۶
خان والده ۳۲۱–
ختا ۳۰۰
ختن ۲۰۷
خراسان ۴۴–۵۱–۵۲–۶۴–۷۶–۷۹–۸۱–۸۳–۸۴–۱۰۸–۱۱۳–۱۱۵–۱۲۴–۱۳۴–۱۵۵–۲۱۱–۲۵۳–۲۹۹
خرم آباد ۸۳–۱۸۳
خلخال ۴۱
خلیج فارس ۸۶–۱۲۶–۲۳۲–۲۹۹
خوار ۴۴
خوارزم ۱۹۷–۲۲۰
خوزستان ۶۴
خونسار ۱۶۹
خوی ۶۱–۱۰۶–۳۲۳
خیوه ۱۱۱–۲۲۵

حرف د

دارابگرد ۴۷
دامغان ۱۰۸
دربند ۳۸–۴۸–۸۸–۱۰۶
دریاچه استومار ۳۹
دزفول ۳۶–۴۷–۱۸۳
دکن ۱۳۵–۱۳۶–۱۶۹–۱۷۷
دهلی ۲۲–۷۳–۱۱۱–۱۳۵–۱۷۶–۱۸۵–۳۱۴
دیاربکر ۴۴–۴۶–۵۵–۶۴–۸۵

حرف ر

رشت ۴۰–۷۷–۱۱۰–۱۴۶–۳۲۳
رفسنجان ۱۰۲
رودس ۶۳–۶۴
روس ۲–۳–۹۲–۱۰۴–۱۰۵–۱۰۶–۱۰۷–۱۲۱–۱۲۴–۱۲۷–۱۲۸–۱۲۹–۲۰۱–۲۰۲–۲۲۶–۲۴۳–۳۱۷–۳۱۸
روم ۳–۴–۱۵–۱۷–۴۱–۶۳–۱۳۴–۲۰۲

حرف ز

زنجان ۱۲۵

حرف ژ

ژن ۳

حرف س

ساری ۵۲
سامره ۲۳۸
ساهیلان ۶۱
سبزوار ۸۴–۱۱۱–۲۸۷
سلطانیه ۷۰
ماماس ۸۵

سلیمانیه ۲۱
سمرقند ۵۱
سن پطرز بورغ ۱۴۷
سند ۱۱۱
سوریه ۱۳
سیرجان ۱۲۲
سیستان ۱۰۱
سیواس ۷ —۶۱—۸۵

حرف ش

شام ۲۸—۴۱—۶۲—۲۳۳—۲۷۷—۲۷۸—۲۹۹—۳۰۰
شرور ۴۲—۶۵
شط‌العرب ۲۳۶
شکی ۸۳
شماخی ۸۳—۱۰۱—۱۱۰—۲۹۹
شمامی ۳۹
شوشتر ۴۷—۱۸۳—۲۳۹
شهر بابك ۱۲۲
شیراز ۴۴—۸۳—۱۰۹—۱۱۴—۱۱۵—۱۲۸—۱۴۶—
۱۴۷—۱۶۳—۱۶۴—۱۷۲—۱۸۴—۱۸۷—۱۹۵—
۲۰۳—۲۱۲—۲۳۳—۲۳۶—۲۳۷—۲۳۸—۲۶۰—
۲۷۳—۲۸۰—۲۱۴—۲۹۹—۳۰۷—۳۲۳
شیروان ۴۸—۸۵—۱۰۹—۱۱۰
شیکاگو ۳۱—۲۹۲

حرف ط

طارم ۱۶ — ۴۱
طالقان ۲۵۳
طاهر آباد ۵۲
طبرستان ۳۸
طرابوزان ۳۷
طرس ۷۵
طهران ۳ — ۳۷ — ۸۴ — ۱۲۲ — ۱۲۴ — ۱۴۳—
۱۵۴—۱۸۳—۲۰۱—۲۰۵—۲۰۶—۲۱۲—۲۱۳
۲۱۷—۲۲۴—۲۲۵—۲۸۱—۲۸۷—۲۹۷—۲۹۹

—۳۰۹—۳۱۰—۳۱۳—۳۱۴—۳۲۲—۳۲۳

حرف ع

عباس آباد ۱۷۶
عتبات ۱۸۳—۱۸۷
عثمانی ۲—۳—۶—۸—۱۹—۳۴—۴۵—۴۶—۴۸—۵۱
—۵۳—۵۴—۵۷—۵۸—۶۲—۷۰—۷۱—۷۲
—۷۳—۷۴—۷۵—۷۸—۸۵—۸۶—۹۱—۱۰۵
—۱۰۶—۱۰۷—۱۲۰—۱۲۱—۱۲۴—۱۳۲
۱۶۱—۲۴۶—۲۹۸—۲۹۹—۳۰۰—۳۰۱
عراق(عجم) ۴۴—۴۵—۴۸—۶۴—۱۸۷—۲۶۴—۲۹۹
عراق (عرب) ۲۳۸—۲۷۷
عربستان ۶۲—۱۰۲—۱۰۵—۳۱۰
عظیم آباد ۳۰۰
عکا ۱۲۳—۱۲۶

حرف غ

غجدوان ۵۳

حرف ف

فارس ۳۹—۴۴—۴۵—۴۷—۴۸—۶۳—۶۴—۸۰—
۱۱۰—۱۸۷
فرانسه ۳—۱۲۰—۱۲۶—۲۴۱—۲۴۶—۳۰۰—۳۱۲—
۳۲۲—۳۲۳
فرح آباد ۱۰۴—۱۰۵—۱۰۸
فرغانه ۵۱
فرنگستان (فرنگ) ۲۴۶—۲۸۵—۳۰۰—۳۲۰
فلسطین ۳۶
فماگوستا ۳۱۱
فیروزکوه ۴۴
فین ۴۴—۱۲۵

حرف ق

قادسیه ۱۰۲—۱۰۳
قارس ۸۳
قارش (قرش) ۵۰—۶۵—۷۵—۱۵۲
قاهره ۳۱۳—۳۱۴

قبرس ۱۲۶ — ۳۱۱
قرش ۵۰ — ۷۵
قزوین ۱ — ۷ — ۶۸ — ۷۱ — ۷۸ — ۷۹ — ۸۰ — ۸۳ — ۸۴ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۰۷
قسطنطنیه ۸ — ۵۲ — ۷۰ — ۸۳
قصر زرد ۴۷
قفقاز ۲۲۵ — ۲۹۹
قلاع گل‌خندان ۴۴
قلعه استا ۴۴
قلعه شیخ طبرسی ۱۴۲
قلعه قهقهه ۷۱ — ۷۷ — ۷۸
قم ۲۳ — ۴۴ — ۸۰ — ۱۲۱ — ۱۲۲ — ۱۸۷ — ۱۹۹ — ۲۸۰ — ۲۸۱
قندهار ۴۴ — ۹۰ — ۹۵ — ۹۹ — ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۱۱
قهرود ۸۸
قیصریه ۱۷ — ۵۷ — ۶۱

حرف ک

کابل ۱۱۱ — ۳۲۳
کاراباس (قراباغ) ۳۹
کارامانیا ۳۸
کازرون ۴۴
کاشان ۴۴ — ۸۸ — ۱۰۵ — ۱۲۵ — ۱۳۷ — ۱۷۴
کاظمیه ۲۳۸
کانپور ۱۸۶
کربلا ۲۲ — ۲۳ — ۴۶ — ۱۲۱ — ۱۲۲ — ۱۳۹ — ۱۴۰ — ۱۴۲ — ۲۴۰ — ۲۴۱ — ۲۹۹ — ۳۱۰
کردستان ۲۱ — ۱۲۴ — ۱۸۳ — ۲۵۵
کرک ۲۵۹
کرماخ ۶۲
کرمان ۴۴ — ۶۴ — ۸۳ — ۹۵ — ۱۰۱ — ۱۰۲ — ۱۰۶ — ۱۰۸ — ۱۲۱ — ۱۲۲ — ۱۲۴ — ۱۲۹ — ۱۵۹ — ۱۸۴ — ۲۱۱ — ۲۱۲ — ۲۸۷ — ۲۹۲ — ۲۹۹ — ۳۲۳
کرمانشاهان ۱۰۷ — ۱۰۹ — ۱۲۴ — ۱۸۳ — ۱۹۹ — ۲۲۵ — ۲۶۰ — ۲۶۴ — ۲۸۴ — ۳۱۰ — ۳۲۳
کرنال ۱۱۱
کریمه ۶۱
کشمیر ۱۷۳ — ۹۹
کعبه ۷۵
کلات نادری ۱۰۸
کلکته ۳۱۳ — ۳۱۴
کمارج ۱۱۴
کوتاهیه ۷۱
کهک ۲۸۰

حرف گ

گجرات ۱۳۵ — ۱۶۸
گرجستان ۸۳ — ۸۶ — ۱۰۰ — ۱۰۹ — ۱۱۰ — ۱۱۴ — ۱۱۸ — ۱۹۲ — ۲۴۴
گرگان ۱۰۶
گل‌خواران ۲۸
گلستان ۴۱ — ۱۲۰
گلون آباد ۱۰۲ — ۱۰۴
گنجه ۷۹ — ۸۳ — ۸۸ — ۱۱۰
گریك چای ۵۷
گیلان ۱۴ — ۲۸ — ۳۳ — ۳۵ — ۷۷ — ۸۳ — ۱۰۶ — ۱۰۹ — ۱۱۰ — ۱۵۸ — ۱۵۹ — ۱۸۲ — ۱۸۳ — ۱۸۴ — ۲۹۹

حرف ل

لار ۱۲۲ — ۱۸۴ — ۱۸۷
لاهور ۱۱۱ — ۱۷۷ — ۱۸۶ — ۲۹۰
لاهیجان ۱۶ — ۴۰ — ۴۱ — ۱۸۲
لایزیك ۳۴ — ۳۱۰ — ۳۱۳
لتاکیه ۶۱

لرستان ٤٧ — ٨٣ — ١٨٣
لکنهو ١٨٥ — ٢٤٠ — ٢٤١ — ٢٩٨
لندن ٧٣ — ٧٥ — ٨٠ — ٩٣ — ٢٠٨ — ٢٩٠ — ٣١٤
لنگوران ٣١٠ — ٣١١
لهستان ٣
لیدن ١٣

حرف م

ماردین ٢٦٧
مازندران ٥٢ — ٨٨ — ١٠٦ — ١١٥ — ١٢٤ — ١٢٥ — ١٤٢ — ١٨٧
ماوراءالنهر ٥١ — ٧٣ — ٢٩٩
محلات ١٢٢
مدی ٣١٢
مدینه ١٨
مراغه ١٠٧
مرند ٦١
مرو ٥٢ — ٦٤ — ٦٥ — ٨٨
مسقط ١٨٤
مسکو ٣
مشهد ٢٣-٧٥-٧٩-٨٨-١٠٨-١١٣-١٥٤-١٨٣-١٨٧-٢٢٤-٢٢٥-٢٣٩-٢٨٧-٣٢٣
مصر ٨-١٠-١٨-١٩-٥٥-٦٢-٢٤٥-٢٦٨-٢٧٧-٢٧٩-٢٩١-٢٩٣-٢٩٩-٣٠٠-٣٠١
مغان ١١٨
مقدونیه ٥٧
مکه ١٨-١٠٠-١٢٢-١٨٣-١٨٧-٢٥٣-٢٧٧
ملایر ٣١٠
مورا ٦١
مورچه خوار ١٠٨-١١٦

حرف ن

نتردام (کلیسا) ٢٠٩
نجف ٢٣-٤٦-٦٨-٢٤٠-٢٤١
نخجوان ٦١-٧٤-٨٨-١٠٦
نسا ٨٨
نهاوند ١٨٣
نیریز ١٢٥
نیشابور ١٠٨

حرف و

والادولید ١٦
وان ٨٥
وزو و (کوه) ٢٩٠
ولگا ٣
ونیس ٣-٧-١٧-٣٨-٦٨-٦٩
وینه (وین) ٨-٣١٠

حرف ه

هرات ١٩-٣٥-٥٠-٥١-٥٦-٦٥-٧٥-٧٦-٧٧-٧٩-٨٠-١٠١-١٠٨-١٢٦-١٥٦-٣٢٣
هرمز ٨٦
همدان ٤٦-٦٥-٧١-٨٨-١٠٦-١٠٧-١٠٩-١١٠-١٧٣-١٨٣-٢٩٩-٣١١-٣١٢
هند ؛ هندوستان ٢-٧-١٢-١٩-٢٢-٩٣-٩٩-١١٠-١١١-١٢١-١٢٢-١٢٧-١٣٢-١٣٣-١٣٤-١٣٥-١٦١-١٦٣-١٦٤-١٦٨-١٦٩-١٧٠-١٧٣-١٧٦-١٨٤-١٨٥-١٨٦-١٨٧-١٩٣-٢٣٧-٢٦١-٢٨٢-٢٨٦-٢٩١-٢٩٢-٣٠٠-٣٠١-٣١٥
هویزه ٤٧-٢٣٥-٢٣٩

حرف ی

یافا ٣٦
یزد ٤٥-٧١-٩٥-١٠٢-١٠٦-١٠٨-١٢١-١٢٤-١٢٥-١٤١-١٥٩-٢٢٨-٢٦٤
یمن ١٨٣-٢٩٩
یونان ٢٧٥

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ب	۲٤	دفتر	نشر
ح	۱۲	حیات	حیات او
۱	۹	قرن نهم	قرن نوزدهم
۱۱	٥	ایران »	ایران » وامثال آن نبوده
۳۷	۲۰	شیخ علامت	علامت
۳۹	۳	۱٤٥۰	۱٥۰۰
»	۱٦	که با	که چون با
٥۰	۲۰	فارس	قرش
٥۳	۱۸	طبع کرده	تدوین کرده
٦۹	۱۱	بعد شاه	بعد بشاه
۷۱	۱٥	بهرامشاه	بهرام میرزا
۷٥	آخر	فارس	قرش
۷۹	۲۰	رفتار	طرز فوت
۸۱	۱۷	۹۹۸	۹۹٥
۸٥	۲۳	۹۲۷	۹۲٥
۸۸	۱٥	میرمحمد داماد	میرمحمدباقر داماد
۱۳۷	٥	شاه‌طهماسب‌واخلاف او	شاه طهماسب
۱٤٦	۱۳	اهالی انگلیس	اهاجی انگلیس
۱٥۲	آخر	خرافات	خرابات
۱۷٤	۲	خیال‌هندی	خیال بندی
۱۷۷	۱۸	طالب عاملی	طالب آملی
۱۸٤	۱۲	متصل	مختل
۱۸٥	۱٥	لطفی بیك	لطفعلی بیك
۲۰۲	۱	سزائی بود	سزائی بود که
۲۱٥	۱۳	پرسد	بوسد
»	۱٤	خلق	خلق و
۲٥۲	۹	مشرك	شرك
»	۱۲	شرکت	شرك
۲٦۱	۱٦	شیخ طوسی	شیخ طبرسی
۲۷۰	۱۹	اجتماعیات	اجماعیات

ادبیات معاصر

تألیف

رشید یاسمی

استاد دانشگاه طهران

در طهران بسال ۱۳۱۶ شمسی طبع گردید

چاپخانهٔ روشنائی
طهران

فهرست مندرجات

صفحه

دیباچه

اوضاع ادبی ایران درسالهای اخیر ۱—۷

فصل اول شعر

ادیب پیشاوری ـ ادیب نیشابوری ـ افسر ـ الهی ـ امیری ـ اورنگ ـ ایرج ـ بدیع‌الزمان ـ بهار ـ بینش ـ پروین اعتصامی ـ پژمان ـ تقوی ـ جاوه ـ حکمت ـ خسروی ـ دانش ـ دهخدا ـ رعدی ـ روحانی ـ سرمد ـ سعید نفیسی ـ سنا ـ شفق ـ شوریده ـ صفیعلیشاه ـ صورتگر ـ عارف ـ عبرت ـ عشقی ـ عطا ـ غمام ـ فرخ ـ فروغی ـ فلسفی ـ کمالی ـ مرآت ـ مسرور ـ مؤیدثابتی ـ نظام‌وفا ـ نیر ـ وثوق ـ وحید ـ یغمائی ـ یکتا ـ صورت دیوانها ۸ — ۹۹

سرود ـ تصنیف ـ قول ـ حراره ـ شیدا ـ عارف ـ بهار ـ جاهد ـ وحید ـ احمدی ۱۰۰ — ۱۰۶

پژمان

فصل دوم نثر

فارسی خالص ـ فرهنگستان ـ ترجمه و تالیف رمان ـ صورت رمانها ـ صورت مترجمین تاریخ ـ صورت کتب تاریخ ـ تحقیقات تاریخی ـ اسامی محققین ـ حکمت و تربیت ـ کتب اخلاقی ـ صورت کتب عامی ۱۰۷—۱۱۶

روزنامه ـ صورت جراید ـ مجله ـ مجلهٔ بهار ـ مجله دانشکده ـ مجله ارمغان ـ مجله نوبهار مجله تعلیم‌وتربیت ـ مجله آینده ـ مجله ایران جوان ـ مجله کاوه ـ مجله ایرانشهر ـ مجله‌شرق مجله مهر ـ اسامی مجلات ـ سالنامه ۱۱۷—۱۲۱

نمایش ـ تقلید ـ تیاتر ـ صورت تیاترها ـ ۱۲۱—۱۳۲

فهرست تصاویر کتاب

ادیب پیشاوری ۱۰ ـ ادیب نیشابوری ۱۴ ـ افسر ۱۶ ـ امیری ۲۰ ـ اورنگ ۲۲ ـ ایرج ۲۳ ـ بدیع‌الزمان ۲۷ ـ بهار ۳۰ ـ پژمان ۳۵ ـ جلوه ـ ۳۸ ـ حکمت ۴۱ ـ خسروی ۴۵ ـ دانش ۴۸ ـ دهخدا ۵۰ ـ رعدی ۵۲ ـ سعید نفیسی ۵۷ ـ شفق ۵۹ ـ شوریده ۶۱ ـ صفیعلیشاه ۶۶ ـ صورتگر ۶۷ ـ عارف ۶۹ ـ عبرت ۷۰ ـ عشقی ۷۲ عطاء ۷۳ ـ غمام ۷۶ ـ فرخ ۷۸ ـ فروغی ۷۹ ـ فلسفی ۸۱ ـ کمالی ۸۲ ـ مرآت ۸۴ مؤیدثابتی ۸۷ ـ وثوق ۹۱ ـ وحید ۹۴ ـ یغمائی ۹۶ ـ یکتا ۹۸

دیباچه

ازآن پس که بترجمه و طبع جلد چهارم از تاریخ ادبیات پروفسور ادوارد برون که تاریخ ادبی ایران ازابتدای عهد صفوی تا آغاز عصر پهلوی است موفق شدم، ازآنجا که مندرجات آنرا نسبت بحوادث ادبی قرن حاضر محتاج تکمیل یافتم و بعلاوه دراین شانزده سال که فاصله زمان تألیف و زمان ترجمه است آثار بسیار درنظم و نثر پیدا شده بود، برآن شدم که ذیلی مشتمل برشرح حال شعرا و نام همه کتب مهمه عهد برآن بیفزایم.

اما چون مجال استقصای کافی نبود شرح حال همهٔ شعرا و نام همه کتب بدست نیامد و این ذیل محدودتر از آن شد که درنظر بود امید است در کتاب مبسوطی که در دست تألیف است جبران مافات بشود

باری چون این ذیل بهمین اندازه هم که رسیده است می‌تواند تاحدی معرف ادبیات این عصر باشد سزاوار دیدم که جداگانه آنرا تحت عنوان «**ادبیات معاصر**» منتشر کنم تا برای دانشجویان در حکم مدخلی باشد.

کاملا آگاهم که نگارش تاریخ ادبی معاصر از دشوارترین کارهاست ومقدار خرسندی که جلب میکند خیلی کمتراز ناخرسندی است زیرا که طبعاً نام بسی اشخاص سزاوار و کتب عالیمقدار ازقلم میافتد و در آنچه بقلم میآید ناچار اشتباه و غلط بسیار راه می‌یابد. امابا این همه مشکلات ازآنجا که تألیف آنرا مفید دیدم خودداری نکردم وچون با بیغرضی تام شروع و با بیطرفی محض ختم شده یقین دارم که در نظر ارباب انصاف وبصیرت نیکو جلوه خواهد کرد.

تیر ماه ۱۳۱۶

رشید یاسمی

در کتاب ادبیات معاصر اغلاط ذیل را اصلاح نمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۳	بتالیف آوردن	بتالیف
۱۳	۲۲	ایمنی	ریمنی
۲۵	۲۱	اندرون و	اندرون
۲۷	۱۹	۱۲۴۲	۱۳۴۲
۳۲	۱۱	بر گذشته	بر گذاشته
۳۴	۲۰	عهد	عمر
۴۳	۳	صدای	صلای
۴۷	۱۷	تارت	تارت
۴۸	۱۸	نوشتن روان	نوشین‌روان
۵۷	۱۴	قابس‌و نامه	قابوسنامه
۶۳	۷	باز	باد
۶۳	۱۲	باد	بار
۸۴	۱۶	چهارم	سوم
۱۲۳	۲۰	شمر	شعر

اوضاع ادبی ایران در سالهای اخیر

پرفسور ادوارد برون چهار جلد تاریخ ادبی خود را طوری ترتیب داده است که هر جلدی بظهور شاعری توانا ختم میشود جلد اول از صدر تاریخ ادبی تاظهور فردوسی جلد دوم تاطلوع سعدی و جلد سوم تاعهد جامی لکن بنظر ما جلد چهارم طبیعی تر ازسایر مجلدات ختم شده است زیرا که بافصلی حقیقی از تاریخ ایران تصادف کرده است آخرین صفحات این کتاب با آخرین ایام دوره انحطاط کشور مقارنه دارد و برفرض که مؤلف ازروزگار امان میبافت ومطالعات خودرا دوام میداد خواه وناخواه بایستی کتاب را بهمین جا ختم کند وباقی را در جلدی جدا گانه بنگارد از گفتار مؤلف در صفحهٔ ۱۲۹ بخوبی آشکار است که آنمرد ایران دوست چگونه ازمصائب وارده برایران متأثر است ویاسی که آن زمان براذهان غالب بود چگونه اورا نیز ازراه دور نسبت بکشور محبوب او ناامید کرده است حقیقة در آنروزگار هیچکس ازداخل وخارج چه نیك بین وچه بدبین نمیتوانست ایام بهبودی برای مملکت ایران بتصور آورد

دولت در کمال ضعف ، عشایر در خود سری باقی . خزانه خالی و سپاه بی ترتیب بلکه معدوم امن وعدل وعلم وادب در گرداب فنا . . . ازایران جز نامی واز شوکت باستانی جز خیالی درخاطرها نبود درچنین وقتی معلوم است که بازار علم وشعر چقدر کاسد است کسی ازبیم جان وغم نان پروای دانش وفرهنگ نداشت تا چه رسد بظهور آثار بدیع و گفتار درخشان . فقر ویاس و مشاهده برادران ستمدیده و آبادیهای ویران شده وفقدان مردمان فداکار دلسوز هر کسی را خاصه طبقه شاعران و ظریفان حساس را گرفتار نومیدی شدید کرده بود چنانکه دراغلب آثار آن عصر جز نوحه و ناله وتفرین چیزی دیده نمیشود از توالی مصائب وتسلسل حوادث همه کس را باور شده بود که ایران تفرین کرده است وباید ابدالدهر درآتش بلا وانقلاب واغتشاش بسوزد مقالات بسیار واشعار بیشمار در نزد نگارنده هست که صریحاً یا تلمیحاً باین اعتقادات عامیانه اشاره کرده و

ایران را نفرین کرده ومحکوم به بیچارگی دانسته‌اند و بعضی چارهٔ کشوررا در ظهور دستی ازغیب وعده میدادند که برون آید وکاری بکند. شرح حوادث ناگواری که درآن ایام برای‌مردم ایران امرعادی شده بود بقدری مبسوط است که درخور کتب تاریخی بزرگ است وکسی نیست که منکر آن تواند شد درچنین روزگاری کتاب مزبور بپایان رسیده ودر واقع پرفسور برون با کمال حسرت این سرزمین محبوب خویش را درچهار موجه بدبختی رها کرده ودم فرو بسته است درآثار شعراء قبل ازظهور پهلوی اشعاربسیار درمژده طلوع مردی بزرگ که رهاننده کشور از مصائب ومضایق است دیده میشود

ادیب پیشاوری درایام جنك بین‌المللی گوید:

گرچه جهان سالها رفت که مردی نزاد — فتنه شد او بربنات مهر گرفت ازبنین
دارم دل پرامید نه ز مه و نه زشید — بل زخدا کونوید میدهدم کل حین
که چون فرانك کند مادر گیتی شکم — وین پدر گوژ پشت پشت کند آبتین
چون ستم ماردوش گشت ز اندازه بیش — لاحرم آرد برون کاوه سر از آستین
از افق شرق باز بردمد استاره‌ای — همچو سهیل یمن تیغ یمان در یمین

خسروی درهمان اوقات گوید.

شهی را برانگیزد از غیب داور — که چون روزروشن کند شام تارت
بر اندازد از بوستان بیخ ظلمت — بپردازد از گلستان خس و خارت
جهان پر زجورست وبیداد یارب — برانگیز آن دادگر شهریارت

خواست یزدان نگذاشت این کشور باستانی که برتمدن وادب بشری اینهمه منت‌دارد و مؤسس نخستین دولت شاهنشاهی جهان و مهد دانایان و سرایندگان عظیم‌الشانست یکباره درگرداب نیستی فرو رود وبوستان روزگار ازآوای بلبلان خوشنوای او محروم بماند یکی از رهاننده‌گان بی همتا و فرزندان توانای او قدم بعرصهٔ سیاست نهاد اعلیحضرت شاهنشاه **رضا شاه پهلوی** بنیروی اراده و تدبیر وحسن نیت وشجاعت خویش کشتی طوفان دیده را بساحل نجات کشانید ودر اندك مدتی ازفرط کوشش وثبات واز بلندی همت وپاکی‌نیات موفق‌گردید که مجد و عظمت پیشین را بخوبترین صورتی بازگرداند نخست با تنظیم و تجهیز سپاهی بزرگ امنیت را دراقصای کشور واکناف مملکت برقرار کرد

امنیتی که بشهادت تاریخ درهیچ دوره نظیر آن دیده نشده است آنگاه بعمران ورفع ویرانیها وبهبودی اوضاع سیاسی و اجتماعی پرداخت . آنچه دراین پانزده سال برای این شاهنشاه نیکبخت دست داده است وآنچه دراین مدت وطن‌عزیز ازبرکت وجود این فرزند توانا تمتع برده است درتاریخ کشور بی نظیر است اگر این مرد بزرگ جزامنیت تامی که درایران برقرار کرده هیچ خدمتی انجام نداده بود هرشخص منصفی اورا درردیف بزرگترین مصلحان جهان قرار میداد لکن همت او باین پایه توقف نکرد وتا آنجا که استعداد کشور اجازه میداد متانت ودوامی حیرت انگیز درایجاد مؤسسات مفید وبرانداختن بدعتهای مضر واحیای رسوم سودمند وامحای آداب ناپسند کوشیده کشور ناتوان را از سموم جانگزای خودسری وهرج ومرج که بصورت نفوذ خوانین عشایری و قدرت اعیان ومتنفذین شهری وبهیئت عادات ورسوم عمومی جلوه میکرد ومانع هرپیشرفتی میشد رهائی داد صرف نظر ازنوابغ ادبی که ظهور آنها راکسی نمیتواند پیش‌بینی کند اوضاع عادی علم و ادب را هرگاه بنظر بیاوریم می بینیم که بشاهراه پیشرفت افتاده است زیراکه این ظهورات اجتماعی متکی بامنیت و آبادیست وچون دیر زمانی کشور آسوده شد و پلنگان خوی پلنگی از دست دادند رفته رفته گلزار ادب شادابی از سر خواهد گرفت طبعاً دراین چندسال که دورهٔ کوشش فوق‌العاده ملی بود وهمه چیز درپی جاذبه اراده شاهنشاهی تکاپو میکرد ازحیث شعر ونثر نمیتوان آثاریکه متناسب با سایر پیشرفتها باشد نشان داد پیوسته دورهٔ انتقال مهیاکننده ادوار آینده است مثلا نمیتوان گفت همان نهضتی که درکار وصنعت وغیره پیدا شده است درشعر هم رخ داده است زیرا که ضروریات همواره حجاب مستحبات میشود کشوری که باید تمام نیروی خود را درظرف پانزده سال برنامه‌خرابی ادوار سلف وجلب منافع تمدن جدید مقصور کند وهمه چیزهای ضروری زندگی مادی را تقریباً ازنو ایجاد نماید امن وعدالت وراه ارتباط ولباس وآب ونان ومعارف ضروریرا یکان یکان احداث کند طبعاً مجالی برای پرواز بطبقات اعلای فکروخیال ندارد پس ایندوره‌را که نسبت بقرنهای ماضی بمنزله ساعتی بیش نیست نباید مورد طنز و طعن

قرار داد که چون سعدی شاعری وچون بهزاد نقاشی وچون ملا صدرا حکیمی نداده است باوجود این باید گفت که دراساس معرفت نیز شالوده هایی استوار نهاده شده است وذوق ایرانی دراین ایام تحول هم ازکار بازنمانده است چنانکه از عده کتبی که دراین دوره طبع ونشر شده است چه تألیف وترجمهٔ جدید چه آثار معروف پیشینیان میتوان حرکت مستمرادبی را احساس کرد مادراین مختصر نمیتوانیم آنطور که شاید و باید حق پیشرفتهای این چند سال را در راه ادبیات بمعنی اعم ادا کنیم وتفصیل‌را بکتابی موکول مینمائیم که دراین‌باب دردست نگارش داریم وشاید گنجایش چنین بحثی را داشته باشد پس دراین صفحات قلیل بذکر فهرستی اکتفا باید کرد

مقدمة باید دانست که تغییرات عمیق اجتماعی که در احوال مرد وزن این کشور و در اوضاع تجارت و صناعت این اقلیم واقع شده است در ادبیات و افکار نسل حاضر ومستقبل تأثیردارد روابط استواری که‌باممالك اروپا پیداشده چه‌تجاری چه‌علمی وچه‌صنعتی موجب‌مزید اختلاط فرهنگ شرق وغرب خواهدشدوبشهادت‌تاریخ هیچ عاملی بیشتر ازلقاح وپیوند افکار ملل‌مختلف موجب‌تجدید بنیان‌ادب نخواهدبود وقتی که ازدیاد روابط موجب شد که حجاب بیگانگی ازمیان رفت وعام وصنعت وطرز تفکر وتخیل مردم بیگانه باافکار وپندار اهل کشور آمیختگی تام پیدا کرد تحول‌ادبی حقیقی‌صورت خواهد گرفت ایرانیان درادوار گذشته آنچه ممکن بود ازآثار فکر وذوق خود در جهان پرا کندند ودر مقابل از همسایگان هرچه شایسته ومناسب دیدند گرفتند ودر سایه شمشیر اسلام که ملل گوناگون‌را تحت حکومت واحد قرار داد حدود و ثغور برداشته شد و ملل اسلامی فرهنگهای خویش‌را بوسیلهٔ زبان عربی که حکم رابط و قاصد داشت در یکدیگر آمیختند نتیجهٔ این ارتباط‌تام ادبیات وعلم وصنعتی شد که ازآغاز دورهٔ عباسی‌تاحمله مغول در کشور ما نورافشانی داشت هجوم وحشیان مغول این پیوند های ملل اسلامی‌را از هم گسیخت و مانع شد که باز هم ازتصادف افکار برقهای نورانی پیدا شود ناچار ایران خودرا مانند بازرگانی‌دید که انقلاب‌روزگار دست اورا ازبازارهای تجارت و خزاین و دفاین منتشرش بریده و مجبور است بذخیره خانه و اندوخته کاشانه خود قناعت کند این بود که بعد ازمغول جز تقلید گذشتگان که میتوان

آنرا به نشخوار ادبی تعبیر کرد کاری ازپیش نرفت همه کس درسیر آسیائی بدور خود می پیچید وباتبدیل صورت میراث گذشتگان را بنام خود ببازار می آورد وعاقبت چون تغییر بیان وتبدیل صور هم حدی‌دارد وافراط درآن‌چهره معنی‌را بکلی تیره میکند مقلدین کار را برسوائی کشانیدند و آثاری بظهور آوردند که فی‌الحقیقة تنفر انگیز وجانگزای است فقط در روزگار انقلاب اخیر که حرکت اجتماعی تازه وفشار بی اندازه قریحه هارا جنبش بخشید ابیات دلپسندی میتوان یافت که چون از دل برآمده است بردل می‌نشیند ادبیات آئینهٔ احوال اجتماعی است وقتی که قرنها بگذرد وتمدنی درحال رکود باشد و جزتقلید سلف کاری نکند طبعاً ادبیات هم راکد وفاسد خواهد گشت و صاحبان ذوق درروی زمینه های قدیم چندان پیرایه وزینت بیفایده می بندند که «گرتو به بینی نشناسیش باز» چنانکه بعضی ازآثار عهد صفویه وزندیه و قاجاریه نه فقط باذوق ساده قابل فهم نیست بلکه باتعمل عقلی وتأمل فکری هم نمیتوان معنای محصلی برایش یافت تجدد درادبیات تابع تجدد درمحیط زندگانی است هروقت شاعر چیز ها دید که سلف ندیده بودند و چیز ها شنید که نیاگان استماع نکرده بودند ولطایفی ادراك کرد که پیشینیان ازآن غفلت داشته اند آنزمان است که امید شعر تازه وسبك جدید و نهضت ادبی میتوان داشت واین احوال و مقدمات جز درعصر شاهنشاه **پهلوی** درهیچیك از دوره های پیش بنهایت قوت فراهم‌نیامده بود جنگ بین الملل بعداز چهار سال آتش افروزی بنیانهای قدیم را متزلزل کرد بسیاری از چیزهای خوب و بد را که تمدن بشری آنها را جاودانی می‌پنداشت دراروپا زیرو رو کرد درتعلیم و تربیت درصنعت درتجارت درآداب معاشرت درپوشیدن لباس در وسایل مسافرت و وسایط مخابره در امور بانك و معنی ثروت وطرز حکومت وعلاقهٔ فرد بدولت و پیوند ملك بملت و درسلیقهٔ ادبی وفکر علمی وهزاران چیز دیگر انقلاب کرد نمیگوئیم که آنچه آورد بهتر ازماسبق بود اما تازه‌های بسیار آورد وبشر که عاشق تجدد ودیوانهٔ تنوع است آنها را طوعاً و کرهاً گردن نهاد انعکاس این تغییرات که هنوز هم بسیاری ازمشکلاتش لاینحل مانده است درشرق وغرب پیچید ایران نیز که سالها صدائی ازفرنگستان می شنید واستعداد همصدائی نداشت ناگهان خودرا دربرابرتمدن

غرب دید زیرا که جنك واقلاب تمام سدها را شکسته بودووسایل ارتباط جدید کره زمین را کوچکتر کرده وملل را دست بگریبان ساخته بود ، مصلح بزرگ ایران هم هرچه رابرای بهبود ایران نیکودانست جلب کرد وبرخلاف زمامداران غافل باین ارتباط کمك نمود و موانع اجتماعی را برچید و با دیده بیدار مواقب شد تا ازنفوذ مضرات منع ودر دخول منافع سعی کند درزمانی اندك راه آهن سرتاسر ایران که خوابی وخیالی بیش نبود کشیده شد و در هر شهر کارخانها دایر گشت و تقریباً احتیاج مردم از مصنوعات اروپا منقطع شد ایران نیز همرنك مللی گردید که سالها مغبوط او بودند اعزام محصل ومطالعهٔ تشکیلات اروپائی که جز برای معدودی میسر نشده بود دراین عصر کاری عادی وآسان شد فوج فوج شاگردان بممالك مختلفه روانه و مأمور تحصیل شدند همهٔ این تغییرات درآثار ادبی تأثیر بخشید ونخستین تأثیرش ترك تقلید آثار بی فایده گذشتگان بود طبعاً وقتیکه شخص چیز تازه وخوبی می بیند پیش از گرفتن آن مدتی بترك آنچه دارد وبیفایده میداند میپردازد « دیو چو بیرون رود فرشته درآید » سکوتی که برشاعری ایران درچند سال اخیرحکمفرمائی دارد بمنزلهٔ پرهیزیست که طبیب تجویز میکند که گفته اند : « اول علاج مردم بیمار احتماست » اگر بدقت در احوال صاحبان ذوق بنگریم می بینیم همه از طرز مقلدانه بی‌مغز سابقین آگاه شده ودرجستجوی راه جدیدی برای اظهار مافی‌الضمیر برآمده میخواهند برای آن قریحه روشن ملی که بزرگان ادب را در قرنهای گذشته بوجود آورد لباسی نو بیابند وعبارتی لایق بجویند معنای جدیدی که اززندگی‌مادی ومعنوی دریافته اند آنانرا از اتلاف عمر در تعقیب چیزهای بی‌سود باز میدارد توجه تامی که ازجانب شاهنشاه بامور معارفی مبذول شده وپرورش جسمانی که ازبرکت نظام وظیفه وتأسیس انجمنهای تربیت بدنی وورزشهای مدارس توسعه یافته است طبعاً درمزاج واخلاق ساکنان این کشور اثر قوی خواهد بخشید و بار دیگر آن نیروی‌خاموش شده باستانی‌را بجنبش خواهد آورد چنانکه مقدمات آن درهمین ایام نمایان است وقتی که مصائب ناگوار که بر خلاف طبیعت است آنقسم تأثیر عمیق در احوال فرد وجامعه ودر اوضاع علم وادب داشته باشد که بآن اشاره کردیم پیداست که دوام روزگار نعمت ترقی که ملایم طبع و محرك

شوق است چه خواهد کرد عدم امنیت وضعف استقلال واتکای بغیر آن کرد که دیدیم ثبات آسایش واستقرار قدرت و کمال استقلال کارها خواهد کرد که می بینیم پس جای تعجب نیست که همان امیدرا که بترقیات مادی مملکت داریم بپیشرفتهای ادبی وعلمی آینده داشته باشیم وزارت معارف باخدماتی که دراین سالهای اخیر کرده وشالوده هائیکه نهاده است این امید واریرا تأیید میکند تأسیس دانشگاه و ایجاد دانشسراهای سیار برای تربیت معلم و اصلاح برنامه «دستور تعلیمات» وساختن عمارات مناسب وزیبا برای مدارس و استخدام استادان خارجی و تهیهٔ لوازم علمی وجهد در تربیت بانوان و پرورش جسمانی شاگردان و مثل این خدمات زمینهٔ ترقی را روشن وراه پیشرفت را باز میکند

فصل اول

شعر

این دوره را که فاصلهٔ جنگ بین‌المللی وزمان تحریر این سطوراست میتوان عصر بیداری شاعران نامید زیرا اکثر اشخاص که دارای موهبت شاعری بوده‌اند ازتقلید گذشتگان حتی المقدور احتراز کرده و کوشیده اند که مضمونی جدید درقالب شعری قدیم وارد کنند. نباید تصور کرد که همه موفق شده اند و واقعاً چیزی بدیع وجدید آورده‌اند اما میل باین تجدد درآثار آنان آشکاراست درآغاز این دوره جماعتی از گویندگان بفکر انقلاب ادبی افتاده مدعی تجدید صورت و مضمون اشعار شدند ولی بحکم آنکه فکر تجدد هنوز پختگی نداشت کامیاب نشدند از حیث صورت قطعاتی انتشار یافت که وزن وقافیه دلپسند نداشت و بزودی متروك گردید ازحیث مضمون هم انقلاب ادبی منحصر به آوردن بعضی الفاظ فرنگی شد.

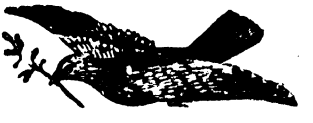
رفته رفته فکر تجدد ادبی پخته تر شد ومعلوم گردید که شکستن وزنهای فارسی وداخل کردن الفاظ اجنبی انقلاب ادبی نیست پس دستهٔ ازشعرا شکلهای خاصی ترکیب کردند و مضمونهای بکر وبدیع در گفتار خود جای دادند اما با این نظر که هرگز ازروح زبان وقواعد بیان فصحاء ایران عدول نکنند زیرا قائل بودند که بزرگان گذشته از هرجهة شاعریرا برتبه کمال رسانده و برای اظهار هرقسم مطلب جدیدی راه راباز نموده اند.

چنانکه گفته شد مضمون وفکر جدید را باید محیط جدید القاء کند شاعر باید چیز تازه ببیند تا خیال تازه بکند پس هر قدر دامنهٔ تجدد اجتماعی وسیعتر میشود امید تجدد حقیقی شعر وادب هم قوت میگیرد فعلا ازحیث مضمون وفکر نو جز قطعات معدودی درادبیات این دوره نمیتوان نشان داد.

اماتقلید قدماهم طرفدارانی دارد وبسیار قصیده‌وغزل استواردراین عصرمیتوان نشان داد که شایسته برابری با متقدمان است

ازحسن اتفاق راجع بشاعران ایندوره چند تذکره مبسوط و دقیق طبع شده‌است یکی ازآقای پرفسور محمداسحق معلم‌زبان وادبیات فارسی دردانشگاه کلکته است بنام **سخنوران ایران درعصرحاضر** که جلد اول آن بسال ۱۳۵۱ در دهلی چاپ شده و جلد دوم در تحت طبع است دیگری موسوم به **سخنوران عهد پهلوی** تألیف آقای دینشاه سلیسیتر که در بمبئی بطبع رسیده است

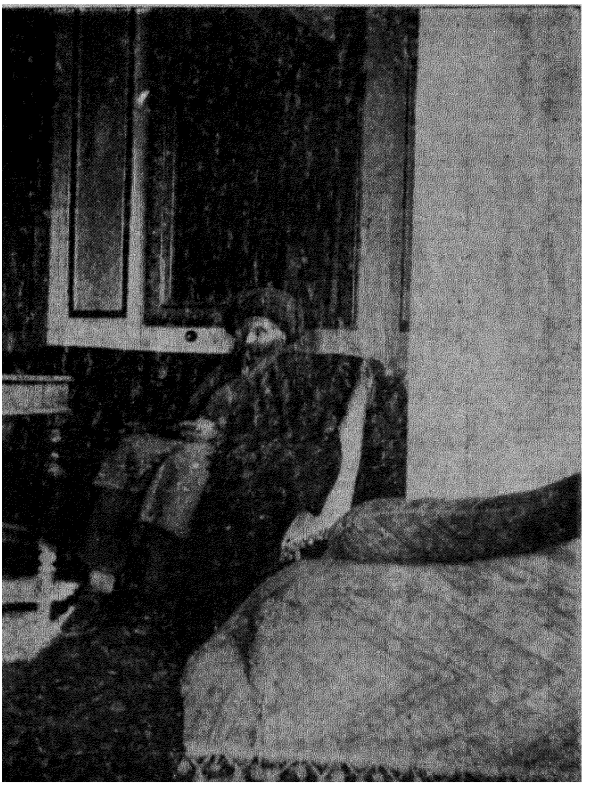
گذشته ازاین درمیان معاصران هم فضلائی هستند که از احوال یا آثار گویندگان این عصر کتابهائی گرد آورده اند ازآنجمله آقای پژمان بختیاری در کتاب **بهترین اشعار** آقای محمد ضیاء هشترودی در**منتخبات‌آثار** آقای سعادت نوری در**گلهای ادب** وآقای مطیعی مدیر روزنامه کانون شعرا در کتاب **اسرار خلقت** نمونه هائی ازاحوال و آثار سخنوران معاصر بدست داده اند بعلاوه اقایان عبرت نائینی وشمس‌الدین حقی وساعی نیز بتألیف آوردن تذکره های مشروحی مشغولند که بعداً انتشار خواهند داد



ادیب پیشاوری

۱۲۶۰-۱۳۴۹ ه.ق

افضل شعرائی که دراین دوره درگذشته اند سید احمد ادیب پیشاوری فرزند سید شهاب الدین ازمردم پیشاوراست اگر بعضی اشخاص بسبب اغلاق وپیچیدگی مضامین وایراد



الفاظ غیر مانوس اورا چنانکه باید نشناسند و دیگران را ازحیث روانی اشعار بروی ترجیح دهند از لحاظ جامعیت و کمال فضل واحاطه برعلوم متنوعه وتتبع درادبیات ایران وعرب هیچ یك ازشعرای معاصررا نمیتوان برتر ازوی شمرد در مجلسی که ادیب حضورداشت درهیچ فنی از فنون ادب و شعبهٔ از شعب علوم قدیمه کسی را یارای اظهار فضل نبود گفتار او درریاضی و الهی وتاریخ وشعر برهان قاطع بود زیرا که حافظه نیرومند او اندوخته هشتاد ساله را چنان حاضر وآماده داشت که گوئی کتابی منشور ولوحی مسطور است باندك التفاتی متن اسناد وعین اشعار را بخاطر آورده میسرود ودعوی راقرین فیصله می کرد .

ادیب درپیشاور مقدمات را آموخت چون میان ساکنان سرحدات غربی هند باقوای دولتی جنگی واقع شد پدر وبنی اعمام و خویشاوندانش بقتل رسیدند وادیب موفق شد که ازآن مهلکه خودرا بکابل برساند پس ازسالی اقامت دراین شهر بغزنین وهرات وتربت شیخ جام ومشهد سفر کرد درنزدفضلاء زمان بتحصیل

مشغول شد پس از سی‌سالگی در ۱۲۸۷ ه . ق درسبزوار بحلقهٔ درس استادالحکماء حاج ملاهادی سبزواری درآمد و دو سال آخر عمر این حکیم را درك کرد در زمان اقامت درمشهد مشهور بادیب هندی شد در ۱۳۰۰ ه . ق رخت اقامت بطهران کشید ودر سوم صفر ۱۳۴۹ پس ازیکماه ابتلا بسکته ناقص وفالج شدن شق ایمن بدرود حیات گفت جسدش را در امامزاده عبدالله (حضرت عبدالعظیم) بخاك سپردند وشعرا درثای او اشعار بسیار سرودند (۱)

نویسندهٔ این سطور اواخر عمر ادیب را ادراك کرده و گاهی از برکات محضرش فایده میبرد ازاینرو اطلاعی مبسوط از کیفیات زندگانی او دارد ودریغ میآمد در ساعات معدودی که نعمت حضور او دست میداد باین قبیل سؤالات بپردازد وآنچه راجع بداستان حیات اوست از مقدمه دیوانش که بسعی آقای عبدالرسولی بطبع رسیده است اخذ شد

ادیب تمام عمر نود ساله را وقف تحصیل فضائل وتزکیه نفس کرده از زخارف دنیوی وعلایق خانوادگی آزاد بوده وازمال دنیا جزچند جلد کتاب نداشت که پارهٔ ازآنهارا هم مانند شفا واشارات واسفار وغیره بخط خود نسخه برداشته بود ودرسالهای اخیر بیشتر وقت را صرف مراجعه بخاقانی و ناصر خسرو وسنائی ومخصوصاً مثنوی مولوی میکرد ازاینجهة آثار زیادی ازخامه اوتراوش نکرده است معهذا ازنخستین اثرش که حواشی وتعلیقات بر تاریخ ابوالفضل بیهقی باشد احاطهٔ بسیط او برتاریخ و لغت آشکار میشود دیوان او مشتمل بر ۴۲۰۰ بیت فارسی و ۳۷۰ بیت عربی بضمیمه ۲ رساله یکی دربیان قضایای بدیهیات اولیه دیگر درتصحیح دیوان ناصر خسرو بطبع رسیده است

قیصرنامهٔ او که ببحر متقارب وراجع بوقایع جنگهای بین‌المللی است متجاوز از ۱۴۰۰۰ بیت است که چاپ نشده است

دراین اواخر نیز بترجمهٔ فارسی اشارات شیخ الرئیس پرداخته بود که عمرش به تمام کردن آن وفا نکرد .

---

(۱) درمیان مراثی مذکور مخصوصا قصاید آقای وثوق و آقای اورنك درخور توجه است نگارنده را نیز در سوك آن بزرك مرد قصیدتی است که در منتخبات اشعار مندرج است و با این بیت آغاز میشود

سزد بسوك تو ای آفتاب فضل و ادب چهان بپوشد مر روز را بجامهٔ شب

ادیب عدم تعلق ودلبستگی را بمراحل مادی چندان پیش برده بود که تاآخر مجرد زیسته وعمرگرامیرا صرف ادبیات نمود ولی نباید پنداشت که این بی نیازی و تجرد اورا نسبت بعوالم محبت بنوع وشفقت بپستگان ودلبستگان نیز بی اعتنا وغیر حساس ساخته بود طبع رقیق وقلب شفیق او ازمصائب دیگران بی نهایت غمناك ومتاثر میشد وبعد از ۷۰ سال که ازمصیبت وارده بر خاندانش میگذشت همواره بیاد آن بوده وبلکه تذکراین بلیه عظمی محرك طبع اودر سرودن اکثر قصاید وطنی وموجب انشادمثنوی قیصر نامه شد محبت او نسبت بایران و اسلام وعلاقه او بزبان فارسی وآثار گذشتگان بحدی بود که تقریباً هیچیك از قصائدش خالی ازچاشنی وطن پرستی و تحریض باستقلال وآزادگی نیست

برای کسیکه از ادبیات عربی وفارسی بی بهره نباشد مطالعهٔ اشعار ادیب بسیار لذت بخش است زیرا که اشارات و تلمیحاتی بقصص واخبار پیشینیان بکار میبرد ودر لفظی قلیل معانی کثیر برخواننده عرضه میدارد وشخص خودرا در مقابل مردی می بیند که ذخیره کامل آثار گذشتگان وخلاصه تمدن وادب ایران باستان بلکه مغرب آسیاست چنانکه بی تجشم کسب جدید وبی تصفح کتب ویادداشت ها میتوانست مناسب ترین گوهر هارا درجای خود نشانده وزیبا ترین لفظ ومعنی را برای ایراد مقصود انتخاب کند.

ادیب از ابتذال گریزان بود یعنی بهتر میدانست که کلامرا باپیچهای زائد ودر لباس الفاظ غریب برخواننده عرضه کند تااینکه بعبارات پیش پاافتاده مبتذل متوسل شود و حقاً اینکار رونق مخصوصی بسخن او داده و مهر شخصی او را بر گفتارش زده است که دست کمتر کسی بتقلیدآن میرسد وبرای کسانیکه درلغت دستی دارند نمکی که درمطاوی آن پنهانست ظاهر ومحسوس میشود

ناشر دیوان ادیب دراین باب تحقیقات و مطالعات نیکو دارد که بهتراست خوانندگان را بمقدمهٔ دیوان آن بزرگوار که اثر خامهٔ ناشر مذکوراست حوالت داده وباذکر غزلی وقطعهٔ از گفتار ادیب سخن را بپایان رسانیم

سحر ببوی نسیمت بمژده جان سپرم — اگر امان دهد امشب فراق تاسحرم
چوبگذری قدمی بردوچشم من بگذار — قیاس کن که منت از شمار خاك درم
بکشت غمزه خونریز تومرا صدبار — من از خیال لب جانفزات زنده ترم

گرفت عرصهٔ عالم جمال طلعت دوست — بهر کجا که روم آن جمال می‌نگرم
برغم فلسفیان بشنو این دقیقه زمن — که غایبی تو و هرگز نرفتی از نظرم
اگر تو دعوی معجز عیان بخواهی کرد — یکی ز تربت من برگذر چو در گذرم
که سر ز خاك برآرم چو شمع و دیگر بار — بپیش روی تو پروانه وار جان سپرم
مرا اگر بچنین شور بسپرند بخاك — درون خاك ز شور درون کفن بدرم
بدان صفت که بموج اندرون رود کشتی — همی رود تن زارم در آب چشم ترم

چنان نهفتم در سینه داغ لاله‌رخی
که شد چو غنچه لبالب ز خون دل جگرم

درحسب حال خود گوید :

خرد چیره بر آرزو داشتم — جهانرا بکم مایه بگذاشتم
منش چون گرائیدزی رنك و بوی — لگام تکاورش بر کاشتم
چو هر داشته کرد باید یله — من ایدون گمانم همه داشتم
سپردم چو فرزند مریم جهان — نه شامم مهیا و نه چاشتم
تن آسائی آرد روان را گزند — گزند روان خوار بگذاشتم
زمانه بکاهد تن و بنده نیز — بر آئین او هوش بگماشتم
بفرجام چون خواهد انباشتن — بخاکش منش پیش انباشتم
بود پردهٔ دل در آمیختن — بگیتی من این پرده برداشتم
چو تخم امل بار رنج آورد — نه ورزیدم این تخم و نه کاشتم
زدودم زدل نقش هر دفتری — ستردم همه آنچه بنگاشتم
بعین الیقین جستم از چنك ظن — که بیهوده بود آنچه انگاشتم
ازیراست کاندر صف قدسیان — درخشان یکی بیرق افراشتم

هر آنکو بپالود از ایمنی
منش مهدی عصر پنداشتم

ادیب نیشابوری شیخ عبدالجواد فرزند ملا عباس نیشابوری در سال ١٢٨١ ١٢٨١–١٣٤٤ ه . ق متولدشده درچهارسالگی یك‌چشمش بکلی‌ازآبله کور گشته



وازچشم دیگر بقول خودش جز ربعی باقی نمانـد پدرش که از دهقانان متوسط الحال نیشابور بود بسبب کوری فرزند را ازتحصیل باز میداشت ولی چون قوت حافظه وشوق اوبدانش معلوم گردیداورا بمکتب سپرد ادیب تا ١٦ سالگی در نیشابور بخوانـدن مقدمات مشغول بود آنگاه بمشهد رهسپار شد در ١٢٩٧ در مدرسهٔ خیرات خانی وبعد درمدرسه فاضل خان ومدرسه نواب منزل اختیار کرد فنون ادبی‌را چنانکه‌درسابق‌معمول بود فرا گرفت وباوجود ضعف چشم بیشتر اوقات را درمطالعه کتب ادبی عرب چون مقامات حریری و بدیع الزمان ومعلقات سبع و کتب تاریخ صرف میکرد حافظهٔ او بحدی بود که در هرموضوع ادبی هزاران شعر ومثل ازعربی‌وفارسی میخواند علاوه برفنون ادبی در معقول نیز صاحب‌نظر بود و فنون ریاضی را مانند نجوم وهندسه و هیئت وجبرومقابله میدانست ازطب وفقه و اصول ورجال بـهره داشت .

ازآثار او چیزی بطبع نرسیده است رسالهٔ درجمع بین عروض فارسی و عربی ورسالهٔ درشرح معلقات سبع وچند جزوه درتلخیص شرح خطیب تبریزی برحماسه ابی‌تمام نوشته است

ادیب دارای اخلاق فاضله وشرافت ذاتی وقناعت ومناعت طبـع بود تاپایان عمر مجرد زیست وجز بجمع نوادر وذخایر ادبی بفراهم آوردن مالی همت نگماشت عشق ومیل بسیار بتعلیم داشت غالباً محضر اواز جوانان دانش طلب

پربود اکثر جوانان فاضل خراسان بواسطه یا بی‌واسطه در ادب شاگرد این ادیب بوده اند . مدت عمرش ۶۳ وفاتش در ۱۲ ذیقعده ۱۳٤٤ اتفاق افتاده است درآغاز بسبك قاآنی سخن میگفت ولی بعد شیوهٔ خراسانی را اختیار کرد درشعر فارسی وعربی از استادان مسلم زمان است . دیوانش قریب ۶۰۰۰ بیت جمع شده ولی بطبع نرسیده است . (۱)

غزل

کاشکی دلبر من بادل من داد کند — گاهگاهی بنگاهی دل من شاد کند
ترسم آن لیلی رخساربدان شیرینی — دل مجنون مرا روزی فرهاد کند
چون برآنروی وبرآنموی وزدبادهمی — دل من یاد زفرموده استاد کند :
«آنسیه زلف برآنعارض گوئی که همی — پر زاغ کسی آتش را باد کند » (۲)
باده تلخ دهد بوسهٔ شیرین ندهد — داوری کو که میان من و اوداد کند

تا چند خو بخلوت و خاموشی — چندی بباغ چم بقدح نوشی
ساقی کجاست کزمی پیراری — از من برد خمار پرندوشی
آهوی مشك موئی و با آهو — همواره بینمت بخطا کوشی
مشك اندرون نافه بود وآینك — مشك تو دوشی است و بناگوشی

پریرخی که جزاو آفریدگار پری — نیافرید پری را به پیکر بشری
چوآفتابم گاه پگاه تافت بکاخ — به پیکر بشری بانهاد و خوی پری
فکنده برمه روشن کمند غالیه سای — نهفته دردل جوشن پرند شوشتری
شکن بمویش ازپنجه طرازش طبع — نشان برویش ازچشم مردم گذری

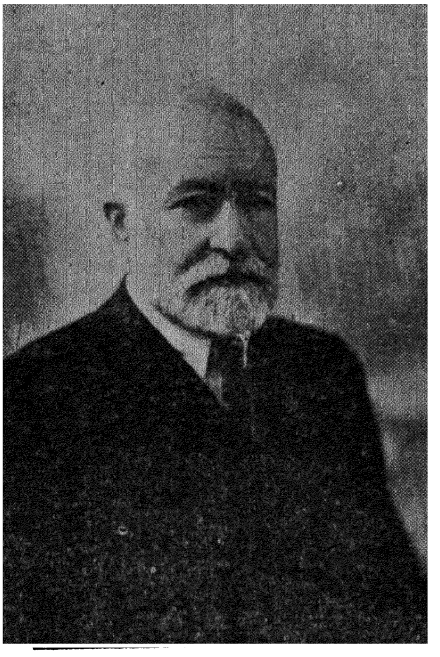
---

(۱) رجوع شود بخطابهٔ آقای محمد علی بامداد ومقاله آقای اشراقی حاوری درمجله ارمغان سال‌هفتم آقای اشراق سال تولد ادیبرا ۱۲۸٤ ضبط کرده است .

(۲) این بیت از محمد صالح مروی است که از فصحای متقدم بوده است (لباب‌الالباب)

افسر

محمد هاشم افسر فرزند نورالله میرزا جناب در ۲۱محرم ۱۲۹۷ هـ . ق . درسبزوارمتولد شده ودرهمان شهربتحصیل



علوم قدیمه ازمنطق ومعانی‌وبیان وبدیع وحساب و هندسه پرداخته معقول ومنقول را در محضرحاج میرزا حسن حکیم داماد حاجی سبزواری و افتخار الحکماء و مرحوم حاج میرزاحسین‌سبزواری آموخته است

افسر درمجلس شورای‌ملی‌ازدوره دوم تادوره نهم نمایندگی داشته و مکرر عهده دار نیابت ریاست مجلس بوده است درشاعری تقلید از سبك خاصی نمیکند و بیش از چهار هزار بیت از گفتاراودردست نیست لکن کوشش او بیشتر درایراد مضامین نو و اختراع اوزان غیر مبتذلست افسر از مؤسسین انجمن ادبی ایران و سالهاست که عهده دار ریاست و ادارهٔ آنست این انجمن کـه بقای خودرا مرهون کوشش افسر میداند مجمعی است ازشعرا و فضلای طهران هفتهٔ یکبار تشکیل میشود حاضران هریك شعری یاخطابهٔ ایراد میکنند .

افسر درشعر شناسی ونقادی گفتار شعراء بصیرت و مهارتی کامل دارد وجوانان انجمن ازنظر دقیق او درترکیبات شعری ونثری فایده بسیارمیبرند

هیچ کس از قمار طرف نبست — زانکه بـرد قمار باختن است
هر که زین کار بهره برد بباخت — هر که زین دام دانه جست نرست
مرد خوش خوی را کند بد خوی — با حریفان پست چون پیوست
تهمت و نا سزا دروغ و قسم — از دوسر رایـج است در هردست
بهـر یك بستنی بگـاه قمـار — ای بسا عهد دوستی کـه شکست

از سر مال خویشتن بر خاست — هر که در پای این بساط نشست
خود گرفتم که هیچیك نبود — زشت تر هم ازین دو کاری هست
که بری مفت دسترنج کسان — یا دهی دسترنج خویش از دست

مادر دانا تواند پرورد فرزند را — تندرست و پردل و جانسخت و باعزم و متین
در تن سالم بود عقل متین و فکر خوب — کی تواند از ناتوانان خواست اوصافی چنین
ناتوانی خیزد از ناتندرستی در جهان — هست آری تندرستی باتوانائی قرین
ای زن نادان مپرور بچه را ناتندرست — بچه نازادن به از ششماهه افکندن جنین

روزی که برفت آن بت عهد شکن — آهم زفلك گذشت و اشك از دامن
بگریستم و بگفتم ای دل بشکیب — خندید و بمن گفت شکیبائی و من

ای دل ره بیهوده چرا میپوئی — راهی که نمیروی چرا میجوئی
ایدل گفتی زعاشقی توبه کنم — کاری که نمیکنی چرا میگوئی

آنکسی را بستائید که اندر همه عمر — بهر آسایش مردم قدمی بردارد
نیك مرد آنکه نگردد دل او هرگز شاد — مگر از خاطر کس بار غمی بردارد

بروزگار جوانی بیازمای کسان — ببین فرشته خصالند یا که دیو و ددند
برای خویش رفیق شفیق گاه چنین کن — زمردمی که هنر پیشه اند و باخردند
ملامتت نکنند اربدند خویشانت — باختیار برای تو منتخب نشدند
ولی به نیك و بد همنشین تو مسئولی — بهمنشینی مردم باختیار خودند
معاشران تو گرچند تن ز خوبانند — غمت مباد که ابنای روزگار بدند

اندیشهٔ تو گرچه بود در خوشاب — تابان نشود تا که نیاید بکتاب
گر طبع نشد بدست مردم نفتاد — بر روی زمین چهرهٔ روشن نگشاد

چون برق جهنده است وچون نقش برآب

الهی مهدی پسر ابوالحسن قمشهٔ در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در قمشه « شهرضا » متولد شده پس از آموختن مقدمات باصفهان سفر کرد وبتحصیل فقه واصول ومقدمات حکمت پرداخت در خراسان بحوزهٔ درس حکماء معروف مانند آقاشیخ اسدالله وآقا بزرگ درآمد ودر این رشته دقت نظر واحاطه کامل یافت پس ازورود بطهران در مدرسهٔ سپهسالار به تدریس حکمت پرداخت اکنون قریب دوازده سال است دراین مدرسه که اخیراً مبدل بدانشکده معقول ومنقول شده است مشغول تعلیم فلسفه ملا صدرا وسایر انواع حکمت وازاستادان رسمی دانشگاه است

تألیفاتش عبارتست از : ۱ ـ شرح رسالهٔ حکیم فارابی ۲ ـ رساله در سیر وسلوك ۳ ـ حاشیه بر مبدأ و معاد ٤ ـ رساله در فلسفه کلی ٥ ـ رساله درمراتب ادراك ٦ ـ رساله درمراتب عشق

بیتی چند ازقصیدهٔ که هنگام وفات کودك خرد سال خویش سروده است اختیار می شود .

مرگ فرزند

ای مرغ من ازچه زاشیان رفتی — استاره شدی بر آسمان رفتی
رخشنده ستارهٔ سحر بودی — زود ازبر منظر جهان رفتی
گل بودی و ناگهان خزان گشتی — جان بودی وسوی ملك جان رفتی
بس ناله چو بلبل سحر کردی — کاخر زقفس بگلستان رفتی
چون غنچه دولب بخنده بگشودی — خارت بشکسته در دهان رفتی
ای سوسن صد زبان هزار افسوس — نگشوده بکام دل زبان رفتی
در باغ جهان رخ ارغوان بودت — صد حیف برنگ زعفران رفتی
ای تازه شکوفه خوش زباغ من — لب خند زدی و ناگهان رفتی
ای سبز نهال باغ امیدم — رخ زرد زآفت خزان رفتی
ای مه دوسه مه چوعندلیب ازباغ — فریاد زدی فغان کنان رفتی
چون مرغ سحر فغان کند دردم — یاد آوردم که با فغان رفتی
شبهای سیه ز آتشین آهت — دود از سر من برآسمان رفتی
ای گوهر جان من گران در دست — افتادی و سهل رایگان رفتی

زین منزل بی ثبات پر وحشت — سیاره بملك جاودان رفتی
بردامن مهر من مکان بودت — چون شد که بشهر لامکان رفتی
چون طایر تیر خورده بر دستم — ازبال شکسته خون فشان رفتی
در آتشم از فراق بنشاندی — زاغوش محبتم دوان رفتی
چون تیر زترکش جهان ناگاه — تا قامت من کمنی کمان رفتی
شب تا بسحر بناله سر کردی — هنگام سحر چو کاروان رفتی
بودی دوسه روز میهمان ما را — ناخورده غذای میزبان رفتی
ننگ آمدت از نشان این گیتی — بی نام شدی و بی نشان رفتی
در باغ بهشت و قصر حورالعین — زین کهنه خراب خاکدان رفتی
از خاك حسام دین سرشتندت — کاندر بر وی بشهر جان رفتی
با او بمثال فرقدان بودی — گوئی که برسم فرقدان رفتی
فرمان قضا پیامی آوردت — ای جان نه بگفت این وآن رفتی
منزل نگرفته خوش سفر کردی — بردی همه سود و بی زیان رفتی
بودی بمثل حباب این دریا — هم برسر بحر بیکران رفتی
تغییر قدر طبیب نتواند — با حکم قضای آسمان رفتی
با توسن سخت سرکش گردون — درمانده منم توخوش عنان رفتی
سرگشته منم توسر گران بودی — ناکام منم تو کامران رفتی
من ماندم وخار غم در این صحرا — تو گل بهوای باغبان رفتی
من بستهٔ دام چرخ کج رفتار — تو رسته بملك راستان رفتی
از نحسی طالع و قران رستی — وز مکر سپهر در امان رفتی
از غارت بهمن و دی آسودی — وز کینهٔ ماه مهرگان رفتی
صیاد زمانه خوش رها کردت — وآسوده ز فتنهٔ زمان رفتی

تا چند الهی از غمت نالد
زانشهر که آمدی بدان رفتی

امیری
۱۲۷۷-۱۳۳۶ هـ . ق

محمد صادق امیری ملقب بادیب الممالك فرزند حاجی میرزا حسین نوهٔ میرزا معصوم محیط برادر میرزاابوالقاسم قائم مقام وزیر مشهور محمد شاه است در ۱۴ محرم ۱۲۷۷ متولد شده معلومات ادبی زمانرا در نزد اساتیدفن فرا گرفته در شاعری براکثر سخنوران عصر خویش پیشی جسته نخست پروانه تخلص داشته وچون ملقب بامیرالشعراء گردید تخلص خودرا امیری نهاد شرح حال او در کتابهای پرفسور برون ودر مقدمهٔ دیوانش که بسعی و اهتمام آقای وحیددر ۱۳۱۲ انتشار یافت مشروحاً ضبط شده است این استاد در



فنون سخنوری مقتدر ودر روانی طبع ، قوت حافظه . تسلط برتواریخ عرب و عجم واحاطه برلغات ومضامین فارسی وعربی مسلم زمان بوده است دیوان بیست و دوهزار بیتی او مجموعه ایست تاریخی مخصوصاً راجع باوضاع اوان مشروطیت واحوال ادارات آن روزگار ومطالب گوناگون درباب اشخاص وحوادث آن عهد که قرات آن ازهرجهت بویژه ازنظر شرح حالش که بقلم استادانه شخص اونگارش یافته است درخور توجه وشایسته نگاهداری است منتخبی نیز ازدیوان او بسعی آقای محمد خان بهادر فراهم آمده وبضمیمهٔ مجلهٔ ارمغان انتشار یافته است

ادیب الممالك در ۱۳۱۶ هـ . ق روزنامهٔ ادب را در تبریزودر ۱۳۲۰ در مشهد انتشار داده وضمیمهٔ فارسی جریدهٔ ارشاد بادکوبه نیز بخامه او نشر میشد بعلاوه سردبیری روزنامه مجلس را درطهران برعهده گرفته وخدماتی از اینراه بملك وملت نموده است خدمات اداری او در وزارت عدلیه بوده ودر ۱۳۳۵ که مأموریت عدلیه یزد بدو محول شده بود مبتلا بسکتهٔ ناقص گشته وسال بعد رخ درنقاب خاك کشید مدفنش درحضرت عبدالعظیم است

چون دیوان کامل او دردسترس عموم است فقط بنقل یکی از قصائد وطنی او اکتفا شد .

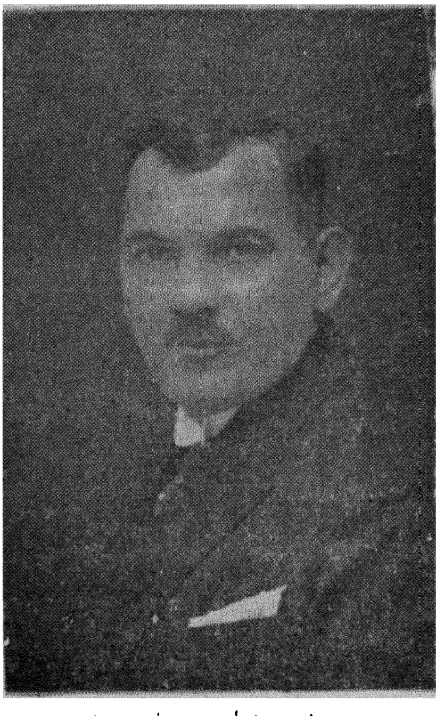
مایه هرسعادتی علم است

تا کی ای شاعر سخن پرداز — میکنی وصف دلبران طراز
دفتری پرکنی زمو هومات — که منم شاعر سخن پرداز
ذم ممدوح گه کنی زغرض — مدح مذموم گه کنی از آز
میزنی لاف گاهی از عرفان — وزحقیقت سخن کنی و مجاز
از پی وصف یار مو هومی — گاه اطناب و گه دهی ایجاز
گوئی ای رشك دلبران طراز — گوئی ای قبله گاه اهل نیاز
طره ات در مثل بود طرار — غمزه ات در صفت بود غماز
متمائل رخت بود با ماه — متمایل قدت بود از ناز
تلخ از حسرت توام شد کام — فاش از محنت توام شد راز
از فراقت بر آتش حسرت — چند باشم همی بسوز و گداز
چیست این حرفهای لا طائل — چیست این فکرهای دورو دراز
می نگوئی که این چه ژاژ بود — که بمیدانش آوری تك و تاز
این سخن را اگر بری بازار — نخرند از تواش به سیرو پیاز
غصه قیس و قصهٔ لیلی — حرف محمود و سرگذشت ایاز
کهنه شد این فسانه ها یکسر — کن حدیث نوی زسر آغاز
بگذر ازاین فسون و این نیرنگ — دیگر از این سخن فسانه مساز
گر هوای سخن بود به سرت — ازوطن بعد ازاین سخن گو باز
هوس عشق بازی ار داری — با وطن هم قمار عشق بباز
از وطن نیست دلبری بهتر — بوطن دل بده ز روی نیاز
شاهد شوخ دلفریب قشنگ — با رقیب خطر شده دمساز
در اصول ترقیات وطن — شعر برگو گزیده و ممتاز
پیش از وقت چاره باید کرد — که در فتنه بروطن شده باز
تا بکی در جهالت و غفلت — نشناسی نشیب خود زفراز
حبست اسلام در برکفار — طعمهٔ پیش روی خیل گراز

مایهٔ هر سعادتی علم است — بخدای علیم بی انباز
کی ترقی کند کسی بی‌علم — مرغ بی بال کی کند پرواز
علم تحصیل کن که سلم علم — از نشیبت برد بسوی فراز

اورنگ

عبدالحسین اورنگ (شیخ‌الملك سابق) فرزند مرحوم آقاشیخ عبدالرسول (از علماء مازندران بود) است در ۱۳۰۵ه . ق متولد شده بعدازانجام تحصیلات درطهران وارد خدمات دولتی گردید وفعلا چند دوره است که سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را دارد سالها در محضر ادیب پیشاوری باستفاده مشغول بوده واغلب اشعار ادیب را ضبط وجمع میکرده و با طرز بدیعی که مخصوص اوست روایت و قرائت مینمود شیرینی روایت اورنگ موجب اشتهارسخن ادیب درمیان طبقات مختلف شد



از اشعار اوست

بس درطلبت خوردیم دردشت و بیابانها — بر پای دل ازهر خارصد نیش چو پیکانها
ازهر که تراجستم صدگونه نشانی داد — کز خار بیابان بود ورلاله بستانها
پیدائی ودلها را ازدرد وغم فرقت — چون لاله همی باشد داغی زتو درجانها
هرکس بخیالی شادوزهردوجهان آزاد — مائیم و سر کویت خلقند و گلستانها
هردیده که شدآماج برناوك خونریزت — پوشدزجهان اوچشم ازدارووردرمانها

ازچه‌روایـن گنبدگردنده را آرام نیست — وین عجائب نقشهارا آخر و انجام نیست
گلشنی یابی فلك را گربشب‌بینی درست — لیك ازین رخشنده گلشن هیچکس را کام نیست
ساقیان بزم گردون هرشبی ساغر بدست — لیك جز زهر هلاهل اندرون جام نیست

برو گردون اگر اندر فلك بیدست و پاست | خود حریف صولتش سرپنجهٔ ضرغام نیست
چون بدنامی کشد انجام خواهشهای نفس | عشق را نازم که باوی هیچکس بدنام نیست
چون بخون عاشقان رنگین بود دیبای عشق | این قبا زیبندهٔ هر قامت و اندام نیست
کیش عاشق در جهان خود عاشقی برعالمست | هر که این مذهب ندارد او نکو فرجام نیست

همچو اورنگ از دل و جان دوست باید داشت خلق
که جز این محصول عمر آدمی زایام نیست

ایرج ایرج میرزا ملقب بجلال الممالك فرزند غلامحسین میرزا ۱۲۹۱-۱۳۴۴ در رمضان ۱۲۹۱ ه. ق درتبریز متولد شده ادبیات فارسی وعربی وزبان فرانسه را درآنشهر آموخت وماتند اکثر فضلا و هنرمندان آن عهد ازتشویقات مرحوم حسنعلی خان امیرنظام گروسی بهره مند گردید



ایرج در ۱۹ سالگی بی پدرمانده وارد خدمات دولتی شد نخست در گمرك داخل گشته سپس بریاست کابینه وزارت معارف ، ریاست دفتر ایالتی آذربایجان ، معاونت حکومت اصفهان ، حکومت آباده ریاست دفترمحاکمات مالیه ریاست تفتیش و بالاخره معاونت مالیه خراسان نائل آمد . در اوایل جوانی لقب صدر الشعرائی یافته وبانشاد قصاید سلام مأمور گردید سفری هم باروپا نموده چندی نیز منشی مخصوص مرحوم امین الدوله شد .

حادثه مهم زندگی ایرج خودکشی فرزندش جعفر قلی میرزاست که

تأثیری عمیق در روحیات او بخشید (۱) وبعد ازاین واقعه بود که بهمراهی مستشاران امریکائی بخراسان رفته ومثنوی انقلاب ادبی راکه مشعر براوضاع اداری مالیه آنزمان وآنشهر بود بنظم آورد دراواخر عمر منتظر خدمت گشته بطهران آمد وپس ازیکسال ونیم توقف دراین شهر بسکته قلبی مبتلا شد و درشعبان ۱۳٤٤ زندگانی را بدرود گفت

اشعار پراکنده اورا فرزندش خسرو میرزا جمع آوری کرده و بچاپ رساند ولی درآن مجموعه ازاشعار قدیم ایرج جز مقدار کمی دیده نمیشود زیرا که اوخود آنها را دوست نداشته واز دفتر شسته بود درحقیقت دوره شاعری و ایام شهرت ایرج ده سال اخیر عمر اوست که سبك کهنه سابق را ترك کرده و طرز خاصی بابیات خویش داد وچندان درسهولت بیان وسادگی گفتار مبالغه و هنرمندی نمود که گاهی درنثر هم نمیتوان تاآندرجه سادگی را بکار برد وباید دانست کهایرج باوجود قدرت طبع وروانی بیان چندان درشعر گوئی اصرار نداشته وگاهی بتفنن از خزانه طبع گوهری بربساط سخن می نشاند پرفسور ادوارد برون قطعهٔ معروف (گویند مرا چوزاد مادر) اورا درصدر کتاب خویش جای داده است . کمتر شعر فارسی ازقدیم وجدید می شناسم که باین سرعت رایج گشته وورد زبانها شده باشد و ندرة طفلی ازنسل حاضر دیده میشود که آنرا ازبر نخواند . نگارنده دراین خصوص گفته است

شعر تو غم زمانه بر باد دهد ناشادان را دل خوش و شاد دهد
مادر چو زبان گشود طفلش بسخن «گویندمرا» بطفل خود یاد دهد

ازحسن اتفاق نگارنده ایام برومندی طبع اورا درك کرد و بحکم محبت خانوادگی اکثر ایامرا درمحضر او میگذرانید ازلطف قریحه وخیال روشن او لذت میبرد از عجایب امور ادبی اینست که اگرچه ایرج دراشعار اخیر خود هزل را بمنتهای شدت رسانیده است محفل معاشرتش قرین حیا وادب بود گوئی

---

(۱) نگارنده درآن تاریخ اشعاری درکیفیت وقوع اینحادثه دلخراش سروده است که نخستین آن چنین است .

شبی بسود ماه اندر آن جلوه گر ... فروزان ز گردون چو تیمهٔ سهر

ایراد الفاظ مستهجن را درپارهٔ اشعار خود برای « مد » و قبول عامه ضرور میدانست وتنها تصنعی که میتوان دراشعار اویافت شاید همین ایراد الفاظ هزل آمیزاست که باخوی مؤدب او موافق نمیآمد دیگر هرچه دراشعار اوهست حاکی ازنیات پاك اوست . شرحهائی که ازمجالس بزم وعیش داده همه درست وموافق باواقع بوده است وبهمین سبب دراندك مدتی گفتار او ایران گیر شد

دیگر ازقطعات او که شهرت تمام یافته وچند سالی نقل مجالس بزم و زینت صفحات گراموفون بود مثنوی است که باین شعر شروع میشود :

عاشقی محنت بسیار کشید　　تالب دجله بمعشوقه رسید (۱)

از اشعار ایرج دراینجا دومثنوی اختیار میشود که یکی یاد داشت ایام حیات ودیگر وصیت نامه ادبی اوست

مثنوی اول را ایرج دراطراف عکس خود نوشته ونسخهٔ آن دربسیاری ازخانه هابردیوارها نصب است

من آن ساعت که ازمادر بزادم　　بدام مهر و چنگ مه فتادم
مرا گشتند مهر و مه دو خادم　　بنوبت روز و شب برمن ملازم
یکی ماما یکی لالای من شد　　سر زانوی این دو جای من شد
بمن گفتند کاین لالا و ماما　　کهن خدمتگزارانند بر ما
نیاکان ترا هم این دو بودند　　که روزو شب پرستاری نمودند
توهم ازاین دویابی پرورش ها　　خوری ازسفرهٔ اینان خورش ها
گرفتم پیش راه زندگانی　　ز طفلی پانهادم در جوانی
زیك تا سن سی و چل رسیدم　　خودی آراستم قدی کشیدم
بزیور ها همی کردم مزین　　برون و اندرون و خانهٔ تن
لبم از لعل شد دندان زلؤلؤ　　زنقد عمر جیب و جیب مملو
دوچشم ازجزع و دوگونه زمرجان　　گهرهای فراوان هشته در جان
زعنبر موی کردم وزصدف گوش　　ز سیم ساده آکندم بناگوش

---

(۱) این اشعار ترجمه یك قطعه خارجی است که در آن تاریخ درجراید بمسابقه گذاشته شد و هر کسی بنحوی آنرا نظم کرد نگارنده نیز آن معنی را درقطعهٔ بنظم آورد که در مجموعهٔ منتخب اشعار درج ومقطعش این است : بگیر این گل مکن مارا فراموش

بنای شهوت و مستی نهادم — زمام دل بدست نفس دادم
دو خادم یافتندم غافل و مست — برای غارتم گشتند همدست
چو آگاه ازدرون بیت بودند — اثاث البیت را یك یك ربودند
یکی شب آمد و لعل لبم برد — یکی روز آمد و رخت شبم برد
یکی از نقد عمرم کاست کم کم — یکی از گوهر جانم دمادم
دوجزع وسی ودولؤلؤ شد از چنگ — یکی ازشیشه شدآن دیگرازسنگ
چه گویم خود چها آمد بروزم — چسان کردند کم کم مایه سوزم
تهی شد خانه خالی ماند دستم — به پنجاه و سه سال اینم که هستم
نه احساسات من باقی نه افکار — همانا صورتی هستم بدیوار
سپارم نو جوانان وطن را — که گاهی بنگرند این عکس من را
زکید مهرو مه غافل نمانند — جوانی را بغفلت نگذرانند

این اشعار برسنگ مزار او درجوار قبر مرحوم ظهیرالدوله نزدیك امامزاده قاسم شمیران نقل شده است

ای نکویان که درین دنیائید — یا ازین بعد بدنیا آئید
اینکه خفته است درین خاك منم — ایرجم ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهان است اینجا — یك جهان عشق نهان است اینجا
عاشقی بود بدنیا فن من — مدفن عشق بود مدفن من
آنچه ازمال جهان هستی بود — صرف عیش و طرب ومستی بود
هر کراروی خوش وخوی نکوست — مرده و زندهٔ من عاشق اوست
من همانم که در ایام حیات — بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت زدنیا بستم — باز در راه شما بنشستم
گرچه امروز بخاکم مأواست — چشم من باز بدنبال شماست
بگذارید بخاکم قدمی — بنشینید براین خاك دمی
گاهی ازمن بسخن یاد کنید — دردل خاك دلم شاد کنید

این قطعه را شوریده درتاریخ وفات ایرج سروده است

جم بدان جام جهان بین آخرای دل بین که چون
رفت و گیتی را بیزدان هشت وگفت الملك لله

کوسکندر آنکه برشد صیتش از کیهان بچرخ
کو سیامك آنکه فرشد تاسما کش از
خود همان است این سوار کج عنان کافکنده است
پور بهمن را ز پویه رخش رستم را
گر کسی پرسد که کو کاوس کی گو « وهومات »
ور کسی پرسد که چون شد سام یل گو « قد هلك »
آه از ایرج میرزایے راد افریدون خصال
آنکه ازنظم خوشش نظم منوچهری است حك
چون چلو چار ازپس الف وسه صد شد باز چرخ
بانگ زد برایرج ثانی که وقت تست نك
گفت شوریده فصیح اندر غم و تاریخ وے
(ایرج ما مرده آه ازکید این تور فلك)

بدیع الزمان

بدیع الزمان فروزان فر پسر آقاشیخ علی بشرویهٔ خراسانی در ۱۳۱۸ ه. ق در بشرویه متولد ودرمشهد بتحصیل ادبیات



فارسی وعربی ومنطق و حکمت مشغول گردید بیشتر تحصیلات ادبی اودرخراسان درحوزهٔ درس مرحوم ادیب نیشابوری بوده است در ۱۲۴۲ ه . ق . بطهران آمده فلسفه را نزد اساتید فن تحصیل نمود ودردانش سرای عالی بسمت استادی ادبیات فارسی مشغول تدریس گردید .

دوسال قبل که مدرسهٔ سپهسالار مبدل بدانشکده معقول و منقول شد وبرنامه و تشکیلات جدید یافت بدیع الزمان ازطرف وزارت معارف معاون

آن دانشکده گردید . امسال هم که مؤسسهٔ جدیدی برای تعلیم وعظ وخطابه بخطباء مملکت تأسیس شد بدیع الزمان بریاست آن منصوب شد

از تألیفات او دوجلد تاریخ ادبیات فارسی بنام سخن و سخنوران ویك جلد منتخب ادبیات فارسی بطبع رسیده و کتابی است در ترجمه حال و فلسفه جلال الدین محمد (مولوی)

حافظهٔ نیرومند وتتبع وسیع وحسن بیانی که دارد مجالس خطابه اورا محل استفاده خاص وعام قرار داده است از قصیده مفصل اوبیتی چند در وصف صبحگاه اختیار میشود .

صبحدم

صبح آمد و نور برهوا افکند — خور پرتو مهر برسما افکند
یکرشته نور از افق بنمود — زان رشته برون هزارتا افکند
شب را زشعاع خور طراز زر — برجیب پلاسگون قبا افکند
بردوش فلك که جامه نیلی داشت — زیبنده یك آبگون ردا افکند
بستد گهران خرد و در دامنش — یك در شگرف پربها افکند
قیفال افق گشود و برزد نور — خون دردل صرفه وعوا افکند
بگسست زه کمان که هرگز تیر — نفکند جز آنکه برخطا افکند
پیوند گسیخت مهر ثریا را — وز اوج سماش بر ثریی افکند
چون زد بسفینه موج نور آسیب — کشتیش بورطهٔ فنا افکند
جستند برادران چو گشت چرخ — یوسف زچه گران فرا افکند
زافریشته بار داشت شب ورنه — این کودك روشن از کجا افکند
تا گوهر پاك خویش بنماید — آن بچه که زاد برملا افکند
پس بی سببی چو مادر موسیش — در نیل سپهر باشنا افکند
نه سحر بجای ماند و نه ساحر — موسی چو درآمد و عصا افکند
وان لعبتگان که سحر شب انگیخت — یکباره بکام اژدها افکند
شب دعوی آسمان خدائی داشت — روزش آتش در ادعا افکند
سرنافه سحر بمهر را بگشاد — وان نافه بدامن صبا افکند

جنبید نسیم و مرغ سر بر کرد
پس نغمه‌بنایی خوش‌ادا افکند

وان لاله خفته را بنازك تن
جنبش ز نوای جانفزا افکند

چون دید که عاشقی چنین دارد
گل پرده‌زروی‌خویش‌وا افکند

وانحشره که برگیا تن اندر خواب
چون کاه بروی کهربا افکند

نرمك نرمك سر ازگیا برداشت
زان‌جنبش‌خوش که‌درگیا افکند

در گوش فلك‌خروش‌مرغ عرش
آوازهٔ سهمگین درا افکند

زین‌طاسك‌واژگون‌صداهاخاست
چونگوی‌زراندرآن‌صدا افکند

خنیاگر چرخ زخمه زد برتار
هرذره زدل یکی نوا افکند

بیدار یکی سروش صور آوا
درخفته دل جهان صلا افکند

ارمنده بدند جانوران یکسر
آواشان کرد و درعنا افکند

آرامی شب سبك فنا پذرفت
زانشورو شعف که‌درفضا افکند

در گویی هوا غریو بیداران
موج ارچه نداشت‌موجها افکند

برخاسته‌زندخوان زنوشین خواب
شوریی ز سرودن ستا افکند

آهنگ بدیع بس پدید آورد
آن زخمه‌چه بربهین‌ستا افکند

از بیشه بتافت شیرو درگردون
تن لرزه زهیبت هرا افکند

زی مرغ پلنگ‌دشتی آمد تفت
بس غرم که درگه چرا افکند

پرواز گرفت کرکس ازلانه
بس مرغ ضعیف کزجفا افکند

واز اینهمه سهمگین ترآن‌آواست
کاین زادهٔ آدم و حوا افکند

برجست زبهر روزیی اندر تك
استاد و غریو در هوا افکند

یابد تاکام دل روا داند
گرجمله جهان بناروا افکند

روی خوشی از جهانیان بنهفت
زین طرح عجب که‌ازریاافکند

گیتی بچنین صفا که ایزد کرد
بادیو دلیش از صفا افکند

بس شیر یله که در تلهٔ تزویر
با گفت خوش آمدی‌درآافکند

بشناخته ارج بس کساکز جور
این مردم روی دیوسا افکند

بردارد و بفکند نداند کس
تاچون برداشت یاچرا افکند

بهار

محمد تقی ملك الشعراء متخلص به بهار فرزند میرزامحمد کاظم صبوری کاشانی ملك الشعراء آستان قدس رضوی‌است که شرح حال او درطرایق‌الحقایق وبعضی‌اشعار او درمطلع الشمس اعتمادالسلطنه مندرج است .



بهـار در ۱۳۰٤ قمری در مشهد متولد وبتحصیل درآنشهر مشغول شد ودر هیجده سالگی هنگام‌فوت پدر مسئول اداره امـور خانواده گردید در ۱۳۲۸ روزنامه نوبهار و سال بعد جریده تازه بهار را درخراسان منتشر کرد چـون در ۱۳۳۳ ازمشهد بسمت نمایندگـی مجلس بطهران آمد نوبهاررادایر کرد ودر ۱۳۳۵ مجله دانشکده را برای نشر افکار انجمن ادبـی دانشکده تأسیس‌نمود دوره‌یکساله این مجله ازآثار سود مند بشمار است درهمان سـال بار دیگر نوبهاررا انتشار داد درسال ۱۳۳۸ مدیریت روزنامه نیم رسمی ایران باو محول شد هنگامی که از خراسان بنمایندگی دوره چهارم مجلس منتخب شد نوبهاررا بصورت مجلههفتگی بزرگی طبع ونشر کرد (مهرماه ۱۳۰۱ مطابق صفر ۱۳٤۱) بهـار پس ازطی نمایندگی مجلس دردوره پنجم وششم از ۱۳۰۷ ببعد بامور معارفی پرداخته در دارالمعلمین عالی بسمت معلمی تاریخ وادبیات اشتغال ورزید وبامروزارت‌معارف بتصحیح کتب‌قدیمه مانند ترجمه تاریخ طبری ومجمل التواریخ و جوامع الحکایات عوفی وتاریخ سیستان همت گماشت و حواشی و تعلیقات برآنها افزود وازاین کتب فقط تاریخ سیستان بمساعی کلاله خاور طبع ونشریافته است

اهتمام آقای بهار درتأسیس جراید یومیه وهفتگی مانع از تألیف مستقل شده است معذلك تألیفاتی دارد مانند رمان نیرنگ سیاه یا کنیزان‌سفید(۱۳۳۷) -

چهار خطابه منظوم - رساله زندگانی مانی - رسالهٔ ترجمه احوال محمد بن جریر طبریے .

بهار علاوه برفارسی و عربی درخط وزبان پهلویے نیز تسلط دارد وچند کتاب را ازاین لغت مستقیماً بفارسی کنونی نقل نموده است مانند اندرز آذربد مار سفندان که بحرمتقارب درآورد . مادیگان شترنك یادگار زریران

کلیات اشعار بهار قریب ۳۰۰۰۰ بیت است وهنوز طبع ونشر نشده است اکثرمجلات وجراید مشحون بگفتار نظمی ونثری اوست .

اکنون بهار عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران واستاد ادبیات فارسی دردانشسرای عالی است

گیلان — مازندران

هنگام فرودین که رساند زما درود — برمرغزار دیلم و طرف سپید رود
کزسبزه وبنفشه وگلهای رنگ رنگ — گوئی بهشت آمده از آسمان فرود
دریا بنفش ومرز بنفش وهوا بنفش — جنگل کبودو کوه کبودوافق کبود
جای دگر بنفشه یکی دسته بدروند — واینجایکه بنفشه بخرمن توان درود
آنکوه پردرخت چومردی مبارزاست — برهای سبز برزده چون جنگیان بخود
اشجار گونه گون و شکفته میانشان — گلهای سیب و آلو وآبی و آمرود
چون لوح آزمونه که نقاش چربدست — الوان مختلف را بروی بیازمود
شمشادرانگر که سراپا قداست وجعد — قدیست ناخمیده و جعدیست نابسود
آزاده را رسد که بساید بابر سر — آزاد ازاین سبب سروتارك بابرسود
بگذر یکی بخطهٔ (نوشهر) و (رامسر) — وزما بدان دیار رسان نوبنو درود
آن باغهای طرفه بدان فر وآن جمال — وان کاخهای تازه بدان زیب وآن نمود
ازتیغ کوه تالب دریا کشیده اند — فرشی کش از بنفشه وسبزه است تاروپود
آن بیشها که دست طبیعت بخاره سنگ — گلها نشانده بی مدد باغبان و کود
سارك چکامه خواند بر شاخهٔ بلند — بلبل بشاخ کوته خواند همی سرود
آن ازفراز منبر هرپرسشی کند — این یك زپای منبر پاسخ دهدش زود
یکجا بشاخسار خروشان تذرو نر — یکجا تذرو ماده بهمراه زاد و رود

آن یك نهاده دیده غریوان براه جفت
این یك ببسته گوش ولب از گفت و از شنود

برطرف رود چون بوزد باد بر درخت
آید بگوش نالهٔ نای و صفیر رود

آن شاخه های نارنج اندر میان میغ
چون پاره های اخگر اندر میان دود

بنگر بدان درخش کز ابر کبود فام
بر جست و روی ابر بناخن همی شخود

چون کودکی صغیر که با خامهٔ طلا
کج مج خطی کشد بیکی صفحهٔ کبود

بنگر یکی برود خروشان بوقت آنك
دریا پی پذیره اش آغوش بر کشود

چون طفل ناشکیب خروشان زیاد مام
کاینك بیافت مام ودر آغوش او غنود

دیدم غریو وصیحهٔ دریای موج زن
دریافتم که آن دل لرزنده را چه بود

بیچاره مادریست کز آغوش آفتاب
چندین هزار طفل بیك لحظه در ربود

داند که آفتاب جگر گوشگانش را
همراه باد برد و نثار زمین نمود

زینرو همی خرو شد وسیلی زند بخاك
از چرخ بر گذشته فریاد رود رود

بنگر یکی بجلوه (شالوس) کز جمال
صد ره بزیب و نزهت مازندران فزود

زانجایگه به (بابل) و (شاهی) گذاره کن
پس با (ترون) بساری و گرگان گرای زود

بزدای زنگ غم بره آهنش زدل
اینجا بود که زنگ به آهن توان زدود

اینها است شاهکار خدیوی که کرده است
مهرش چو عشق بر دل آزادگان ورود

از جان و دل ستایش او پیشه کن که اوست
آنخسرو ی که از دل و جان بایدش ستود

جز سعی او که جادهٔ شالوس بر گشاد
جز جهد او که راه تپشخوار گر گشود

جیشی دلیر ساخت ازاین مردمی فقیر
آری کنند اطلس و دیبا زبر ك تود

هست اعتبار ملك به آب حسام او
چون اعتبار خاك سپاهان بزنده رود

تاهست حق و باطل و سود و زیان رساد
از حق بدو عنایت و از او بخلق سود

بینش تقی آق اولی متخلص به بینش درجمادی الاولی ۱۳۰۳ . ه ق درطهران متولد گشته وموی سراو از کودکی سفید بوده است پس از تحصیل درخدمات وزارت مالیه برتبه مدیریت وریاست بعضی ادارات نایل شده است درایام شروع مشروطه بانگارش جریده بهلول ومقالات انتقادیه در جراید موجب انتباه مردم میگشت ازهنرهای بینش نکته پردازی و ایراد نصایح

درقالب شوخی و مزاح است که درطبایع بسیار مؤثر میافتد. در نگارش بعضی جراید شرکت جسته و اخبار را بصورت مضحك مبدل میکرد ودراین شیوه کار کاریکاتورنویسان ماهررا انجام میداد.

غزل

مرا لیلی وشان دیوانه کردند — چو مجنونم بعشق افسانه کردند
بخالم پایی بست حلقهٔ زلف — اسیر دامم ازاین دانه کردند
زآبادیی چه بد دیدند خوبان — که جا دراین دل دیوانه کردند
سر زلفی که چون بی خانمانان — درآن دلهای مسکین خانه کردند
زعشوه گه بدست باد دادند — بدست ناز گاهی شانه کردند
زآب کوثرم پیمان گسستند — ازاین صهبا که درپیمانه کردند
مقام شیخ در محراب و ما را — مقیم گوشهٔ میخانه کردند
بنور شمع وصل آنان رسیدند — که مرغ جان خود پروانه کردند
فروزانند همچون شمع بینش — کسان کزسوختن پروا نکردند

فکاهی

کورکی سر برزده است این روزها بر گردنم
که بود از قطر آن باسر برابر گردنم
سرگران برمن مشو سرمایه دار ازآنکه هست
ازسرت بامایهٔ کورك گران تر گردنم
همچو بار منت دونان بود سنگین و زفت
زانکه ازاین بار خم شد پشت مضطر گردنم
باچنین گردن بود ننگم فکلهایی فراخ
کهکشان بندم مگر جایی فکل بر گردنم
همچو اشراف از تواضع گردنم عاریی شده است
کاش زود این سربزرگی بنهد از سر گردنم
گردنم را این چه باراست ای خدا گوئی که شد
در مشیت مشتبه با اسب و استر گردنم

باچنین کورك که دارد شکل کوهان سطبر
اشتران لوك را سازد مصور گردنم
درد این کورك زبس تلخ است بهر رفع آن
خورد بینش همچو شکر نوك نشتر گردنم

پروین اعتصامی پروین خانم دختر آقای یوسف‌اعتصامی در ۱۳۲۸ ه . ق . درطهران متولد وباخذ شهادتنامه ازمدرسه امریکائی موفق شده‌است ازبیست سال قبل اشعاراو که بیشترحاوی مضامین اخلاقی و اجتماعی‌است درمجله بهار که ازتأسیسات آقای یوسف اعتصامی‌است انتشار میافت

درسال گذشته دیوانش که قریب ۵۰۰۰ بیت است با مقدمهٔ جامعی بقلم آقای بهار در طهران بطبع رسیده و مورد تحسین و تقریظ جمعی کثیر از نویسندگان گردید .

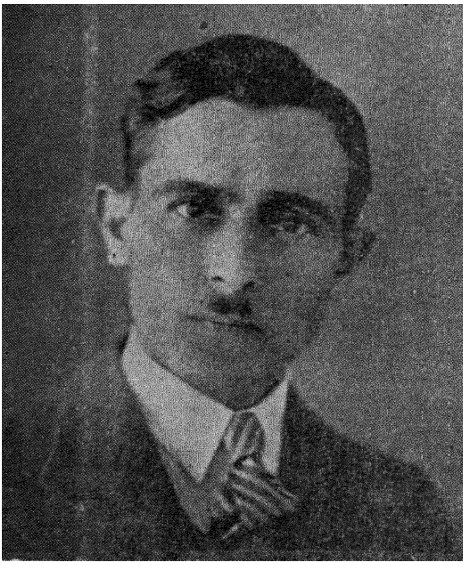
تاراج روزگار

نهال تازه رسی گفت با درختی خشک — که ازچه‌روی‌تراهیچ برگ وباری‌نیست
چرا بدین صفت از آفتاب سوخته — مگر بطرف‌چمن آب وآبیاری نیست
شکوفه‌های‌من ازروشنی‌چوخورشیدند — ببرگ و شاخهٔ من ذرهٔ غباری نیست
چرا ندوخت قبای تودرزی نوروز — چرابگوش تواز ژاله گوشواری‌نیست
شدی‌خمیده وبی برگ وبارو دم نزدی — بزیر بارجفا چون توبرد باریی نیست
مرا صنوبرو شمشاد و گل شدند ندیم — ترا چه شد که‌رفیقی‌ودوستداریی‌نیست
جواب داد که یاران رفیق نیمم رهند — بروزحادثه غیر ازشکیب یاریی نیست
توقدر خرمی نوبهار عهد بدان — خزان گلشن مارا دگر بهاریی نیست
از آن بسوختن ما دلت نمی‌سوزد — کزین سموم‌هنوزت بجان شراری‌نیست
شکستگی و درستی تفاوتی نکند — من‌و ترا چو دراین‌بوستان قراری نیست
زمن‌بطرف چمن‌سالها شکوفه شکفت — زدهر دیگرم امسال انتظاریی نیست
بسی بکار گه چرخ پیر بردم رنج — گه شکستگی آگه شدم که‌کاری‌نیست
تو نیزهمچومن آخرشکسته خواهی شد — حصاریان قضا را ره فراریی نیست
گهی گران بفروشندمان و گاه ارزان — به نرخ سود گر دهر اعتباریی نیست

هرآن قماش کزاین کارگه برون آید — تمام نقش فریب است و پودوتاری نیست
هرآنچه میکند ایام میکند با ما — بدست هیچکس ایدوست اختیاری نیست
بروزگار جوانی خوش است کوشیدن — چراکه خوشتر ازاین وقت وروزگاری نیست
کدام غنچه که خونش بدل نمی‌جوشد — کدام گل که گرفتار طعن خاری نیست
کدام شاخه که دست حوادثش نشکست — کدام باغ که یکروز شوره زاری نیست
کدام قصر دل‌افروز و پایهٔ محکم — که پیش باد قضا خاك رهگذاری نیست
اگر سفینهٔ ما ساحل نجات ندید — عجب مدار که این بحررا کناری نیست

پژمان

حسین پژمان فرزند علیمراد امیرپنجه بختیاری است و والده‌اش عالمتاج متخلص به «ژاله» ازخاندان میرزاابوالقاسم قائم‌مقام است . پژمان درسال ۱۳۱۸ ه . ق . درطهران متولدشده پس‌ازطی تحصیلات درخدمت وزارت پست و تلگراف داخل شد ازآثار او منظومه‌های « سیه روز » و « زن بیچاره » و مجموعهٔ « محاکمهٔ شاعر» بطبع رسیده‌است دردوسال‌قبل‌تذکره‌ای حاوی منتخب اشعار دوهزار تن از شعرای قدیم و جدید فارسی زبان فراهم کرده بنام « بهترین اشعار » طبع نموده دیوان حافظ را نیز تصحیح و تحشیه کرده بچاپ رسانده است ازآثارمترجم او « وفای زن » ترجمه از کتاب آدولف نگارش بنیامین کنستان و «آتالا» و « رنه » اثر قلم شاتوبریان منتشر شده است



حسرت

بادلی آسوده اندر کودکی — جایی در دامان مادر داشتم
و زنهال قامت فرخ پدر — سایهٔ فرخنده برسر داشتم

منطقی خاطر فریب و بذله گوی — شیوهٔ طناز و دلبر داشتم
کار من جز خنده و شادی نبود — کی خبر از دیدهٔ تر داشتم
نه گرفتاریی نه کاری داشتم
وه چه فرخ روزگاری داشتم

عهد خردی رفت و دست روزگار — پنجه زد بر چهرهٔ زیبای من
خنده دوری کرد و شادی رخت بست — آن یك ازلب این یك ازسیمای من
پنجهٔ خونین گردون برگرفت — پرده از چشمان نابینای من
کودکی بیقدر و طفلی بینوا — شد عیان درچشم حسرت‌زای من
کم بها دیدم عیار خویشرا
تیره کردم روزگار خویشرا

خویشتن را تا بزرگ آیم بچشم — با بزرگان آشنا می خواستم
تا شوم باقدر و گردم ارجمند — ریش و تسبیح و عبا می خواستم
تاکه برجای پدر گیرم قرار — مرگ اورا از خدا می خواستم
اندك اندك از پس ده سالگی — آسمان داد آنچه را می خواستم
بی پدر گشتم ولی باقدر نه
یافتم جائی ولی برصدر نه

اینزمان بر کودکان دارم حسد — کز تکالیف جهان آسوده اند
در زمین با آسمانی روح خویش — از زمین و آسمان آسوده اند
از جفایی مردم نامهربان — نزد مام مهربان آسوده اند
بلبل آسا نغمه پردازی کنند — کز خیال آشیان آسوده اند
یکجهان شادی پدید از رویشان
خرمی بخش جهانی خویشان

گر نبودیی رشحه ابر امید — زندگی جز آتش تیزی نبود
آنچه را نام سعادت داده اند — جز نوای حسرت آمیزی نبود
گر نباشد این خطا ازچشم من — در جهان رویی دلاویزی نبود
ما کزین دنیا برون خواهیم رفت — لیك دنیایی شما چیزی نبود
خواب بی تعبیر دیدن تابکی
حسرت بیجا کشیدن تابکی

تقوی

آقای حاج سید نصرالله تقوی از خاندان سادات معروف باخوی درسال ۱۲۸۸ هجری قمری درتهران متولد وپس‌از تحصیل علوم ادبیه درحوزهٔ درس حاج میرزا حسن آشتیانی بتحصیل منقول ودر مجلس تعلیم میرزا ابوالحسن جلوه بآموختن معقول پرداخت وسه سال درعتبات بتکمیل تحصیلات اشتغال ورزیده پس ازگزاردن حج مسافرتی باروپا کرده در آغاز مشروطه بنمایندگی مجلس شورای ملی و هنگام تأسیس عدلیه بمستشاری و مدعی العمومی دیوان عالی تمیز نایل آمد واکنون رئیس دیوان مذکور است .

علاوه برمشاغل قضائی درمدرسه‌حقوق ودانشکده معقول ومنقول تدریس نموده واکنون رئیس این دانشکده ونایب رئیس فرهنگستان ایران‌است

تقوی درشعر ازسبک‌های ناصرخسرو وسنائی‌پیروی ودیوان‌ناصررا تصحیح وتحشیه نموده است ازتألیفات او کتابی است درمعانی وبیان وبدیع فارسی که هنوز بطبع نرسیده است ازاشعارش این ابیات که بشیوهٔ اسکافی است ذکرمیشود :

نوروز

آمد نوروز ساخته چو فریدون — ازپی ضحاك دی بکیفر تازان
لشگری ازابر تیره کرده وازبرق — آخته تیغی چو ذوالفقار بمیدان
دی زنهیبش بجایگاه به‌پیچید — راست چومرحب زتیغ حیدرپیچان
درچمن و گلستان بداد بدل کرد — هرستمی را که کرده بود زمستان
ازکتف که کشید جبه مجلوج — پس زستبرق برید کرته الوان
گلبن کزدی برهنه بودی ایدون — دربر دارد قبا زلعل بدخشان
دامن کهسار را که توده بدازبرف — اکنون آموده بین زلاله نعمان
جمله درختان باغ را که خزان کرد — ازستم خویش زارو مفلس وعریان
اکنون از لطف نوبهار بپوشید — خلعت اکسون وجامهای زرافشان
دیوسفیدیی که کرده بود مسخر — جمله آفاق را زکوه و بیابان
بی‌جدل‌ازهم‌گداخت درکه وهامون — تاکه علم برکشید رستم نیسان
زاغ سیه بست دم ز ژاژسرائی — مرغ سحر باز شد بنغمه غزلخوان

قمری چون رودکی گرفته بکف چنگ
شعر سرایان بیاد دولت سامان

از بر اورنگ زمردین بسحرگاه
سرخ گل از سبزکله گشت نمایان

بلبل در پرده نوبهار سراید
اکنون ازفر نوبهار بدستان

با گل سوری بصد نوا بگزارد
شرح غم هجر وسوز عشق بافغان

این دل شوریده را چه آمد برسر
کاین همه دستان زنای بسته بالحان

روزو شبان بی‌قرار نغمهٔ سراید
گوئی کاین داستان ندارد پایان

مرغ سحر ساز کرده نغمه داود
باغ بیاراست بارگاه سلیمان

گلبنکان بر نوایے مقریکانند
جمله نوان همچو کودکان سبق‌خوان

از نفس صبح همچو ازدم جبریل
حامله گشتند لعبتان گلستان

مریم دوشیزه گرچه نادره بی‌شوی
طفلی آورد نغز آیت سبحان

درشکم چوب خشك نادره ها بین
تعبیه ایدون زلطف دایهٔ بستان

باش که نوزادگان بنکهت جانبخش
معجز عیسی کنند تازه بدوران

جلوه
۱۲۳۸ – ۱۳۱٤

میرزا ابوالحسن جلوه در ۱۲۳۸ قمری در احمدآباد گجرات متولد شده این خانواده اصلا از نائین وبسیاری



ازافرادآن ازعلماوفضلایے معروف بوده اند چنانکه جد اعلای آن مرحوم **میرزا رفیع الدین طباطبائی** نائینی (متوفی در۱۰۸۳) را شیخ حر عاملی صاحب وسائل در عداد مشایخ اجازه خود ذکر کرده است .

پدر جلوه میرزا سید محمد طباطبائی متخلص بمظهر که در علم طب ماهر و از شعرای زمان فتحعلی‌شاه بوده وشرح حالش در تذکره انجمن خاقان ضبط است

در ابتدایی جوانی بحیدر آباد سند رفته بمصاهرت وزیر میر غلامعلی خان امیر سند نائل‌شده است و سرجان ملکم‌را ملاقات‌نموده بخواهش او رساله درتاریخ صفویه نوشته است .

پس ازچندی مظهر ازمیر غلامعلی رنجیده بگجرات رفت وجلوه‌درآنجا تولد یافت نظر باصرار دوستان مظهر هند را ترك کرده درقریه زواره اصفهان ساکن گشت وپس از هفت سال بمرض وبا درگذشت .

جلوه برای تکمیل تحصیلات باصفهان رفته درمدرسه کاسه گران اقامت گزید ورفته رفته بحوزه درس حکماء درآمده درشعب فلسفه سرآمد اقران گردید در ۱۲۷۳ بطهران عزیمت کرد ودر مدرسه دارالشفا حجره گرفت و تاپایان عمر این شهررا ترك نگفت مگر سفریکه باامیرنظام گروسی بتبریز رفت . پیوسته قریب ۷۰ نفر طلبه درمحضر او بتحصیل فنون حکمت مشغول بودند . جلوه همه عمر مجرد میزیست ومازاد معاش یومیه خودرا بفقرا انفاق می کرد اکثر اعیان و بزرگان زمان بصحبت او اشتیاق داشتند شاه مکرر بحجره او میرفته است .

دراواخر زمان درتدریس حکمت مقام اول را احراز کرد وفاتش درشب جمعه ٦ ذیقعده ۱۳۱٤ ومدفنش ابن بابویه است شعرآخر ماده تاریخی که طرب اصفهانی دروفات اوسروده اینست :

« طرب ازحزن پی‌سال وفاتش بنوشت بوالحسن‌جلوه‌کنان شدسوی‌فردوس‌برین»

جلوه‌باوجودتبحر دربسیاری‌ازعلوم کتاب‌مفصلی ننوشته‌است بعضی حواشی براسفار ودیوان مولوی ازاو باقی است (۱)

این‌دانشمند باوجود اشتغال‌تام بتحصیل وتدریس‌شعب فلسفه گاهی بسرودن شعر میل‌میکرده‌است . اشعاراورا آقای علی عبدالرسولی فراهم آورده‌ودر ۱۳٤۸ آقای‌سهیلی خونساری آنرا بایك مقدمه‌طبع کرده است درمقدمه سطری چنداز گفتار جلوه راجع بشاعری دیده میشود که عیناً نقل میکنیم .

(اول جوانی رفیق‌دوست و دوست‌گیر بودم و صحبت ادبا و ظرفارا خوش‌داشتم وگاه‌گاه . . . شعری میگفتم تاوقتی که مرا ازطرز سخن‌آگهی‌حاصل

(۱) این مطالب ازمقدمهٔ دیوان او التقاط شد .

شد و خوب و بد شعررا تمیز میدادم دانستم که خوب گفتن با آنکه چندان فایده ندارد مشکل است وشعر متوسط وپست هیچ . ازاین خیال منصرف شدم)

باوجود این بی میلی وعدم ممارست درشاعری گفتار جلوه را متانت و رزانتی خاص هست ومضمونهای خوب میتوان ازدیوان او بدست آورد . طبعش بیشتر بشعر سبك خراسانی مایل وازآن میان بشیوهٔ ناصر خسرو فی الجمله متوجه است .

تغزل

تاختنی کرد زلف و خال توبرمن — تاختن دشمنان چیره بدشمن
روز سپید مرا که بود چو رویت — خال سیاه تو کرد تیره و ادکن
این سیه تیره رنگهای عجب ریخت — کردرخم چون زریرواشك چوروین
خال و دهان تو هرکه بیند بیند — ظلمت بر چشمه حیات معین
بست مرا زلفکان تو بیکی موی — موی نگوئی که بود بند دوصدمن
مویی کجا دارد اینهمه فرونیرو — تاب زحسن تو داشت تعبیه برتن
زلف تومشکین فلاخنی است خدائی — سنگ فلاخن دل کسان و دل من
سنگ روان ازفلاخن است وهمیدون — دلها بینم روان بسویی فلاخن

غزل

بهتر زلذت وصل گرممکن است حالی — بگذشتن است ازدل با قدرت وصالی
پرسیدوصل خواهی گفتم بتا همین است — باشدحرام ومنکر دردهرا گرسؤالی
میگفت ناصحم دوش میپوی راه دانش — گفتم اگر که بدهد بیدانشی مجالی
درجزوجزومعشوق بینم هزار معنی — اما کسان نبینند جززلف وخط وخالی
گاهی نهان کند رخ گه دوستی بدشمن — آزارجان ماراهردم کند خیالی
خواهی که دوست گردد آن یار با نوایدل — افتادهٔ ندانی دنبالهٔ محالی
مال و کمال خواهند خوبان شهر جلوه — قدرت نه چون نداری نه مال و نه کمالی

حکمت

علی اصغر حکمت پسر مرحوم احمد علی مستوفی حشمت الممالک است و در ۲۳ رمضان ۱۳۱۰ ه . ق در شیراز متولد گردیده است نیاکانش ازاطباء معروف شیراز بوده اند خاصه مرحوم حاج میرزا محمد حکیم باشی خلف حاج میرزا علی اکبر طبیب که شرح حال آنان در فارسنامه مسطور است .

والده حکمت دختر مرحوم حاج میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه نوه سید علی خان کبیر صاحب شرح صحیفه است .



حکمت درشیراز مقدمات ادبی را در حوزه درس آقاشیخ غلام حسین ادیب معروف بلغوی وفلسفه را درمحضر آقا شیخ محمود حکیم مشهور بمسجد گنج وسایر فضلاء شیراز فرا گرفت ودر ۱۳۳۳ ه . ق بطهران آمد . مدرسهٔ آمریکائی را طی نموده در سنبلهٔ ۱۲۹۷ شمسی وارد خدمت وزارت معارف شده مدیر ادارات مختلف ازقبیل اداره کل معارف و اداره تفتیش کل وغیره گردید . در۱۳٤۹ (۱۳۰۹ شمسی) باروپا رفته در دانشکده ادبیات پاریس باخذ لیسانس ادبیات نایل آمده چندی هم درلندن بتکمیل اطلاعات خود در ادبیات انگلیسی اشتغال ورزید .

درشهریور ۱۳۱۲ کفیل وزارت معارف شده ازاروپا بطهران احضار گردید دراسفند ۱۳۱۳ خدماتش مورد توجه شاهنشاهی شده بمقام وزارت ارتقا جست واکنون نیز همین سمت را داراست در هرمقامی که بوده همّ خودرا مصروف اصلاحات اساسی ونشر علوم ومعارف وترجمه و تألیف کتب کرده است چنانکه کتبی که درزمان سابق ازطرف وزارت معارف انتشار یافته یابتشویق آنوزارتخانه

طبع شده است بیشتر بکوشش و ترغیب او صورت گرفته است هنگام ریاست تفتیش کل بنشر مجله تعلیم وتربیت که حاوی قسمتهای علمی وقسمت رسمی‌معارفی بود پرداخت این مجله پس ازچند سال تعطیل مجدداً انتشار یافته ودر نشراصول تعلیم وتربیت جدید خدمات شایان کرده است .

حکمت اگرچه بسیار شعر نمیگوید ولی درحسن بیان ودقت مضامین و فایده موضوعاتی که اختیار میکند گفتارش دارای امتیازاست .

رباعی

در پرتو آفتاب اطلال مبین — درهندسه نقطه بین واشکال‌مبین
تاچند اسیر ماضی و استقبال — زین‌هردوجزاین‌یکنفس‌حال‌مبین

یکشنبه ١٤ شعبان ١٣٣٣

بوستان باستان

مرا گفت دانائی این داستان — که بد بوستانی هم از باستان
کهن باغی از عهد مردان کار — تبه گشته از گردش روزگار
درختان فر سودهٔ سالخورد — همه بار خشك و همه برگ زرد
خمش گشته بلبل درآن کهنه باغ — ولیکن نوا خوان بهر شاخ زاغ
بطرف چمن دیده نگشوده کس — که بگرفته چهر چمن خاروخس
بهر گوشه اش لانه کرده هوام — بهر جانبش دیو گسترده دام
اگر اهرمن ره برانگیختی — درآن باغ از هول بگریختی
قضارا یکی مرغ نغمه سرای — به بستان زعهدی کهن‌داشت جای
بامید گلهایی آن مرغزار — جفا بردی از خار آن مرغ زار
بسودای گل پای در گل بدش — بسا خار هجران که دردل بدش
درآن بوم ویرانه از جور دور — زهربوم شومش جفا بودو جور
هم از بانگ‌جغد و زآوای زاغ — بدل داشت بیچاره صد درد‌وداغ
زدیماهش آشفته شد آشیان — مه آذرش آذری بد بجان
سیاوش به توران باغ خراب — بد اورا مه بهمن افراسیاب
گر ازدست گردون جفا بودیش — ولی پای پیمان بجا بودیش

زمهر وطن جان نپرداختی
بهاران که از فرّ اردیبهشت
صدایی بهاری شد آوازه گیر
چو گیتی جوان گشت و عالم جوان
یکی مرد دهقان دانای کار
هنر پیشه دانادلی هوشمند
نه از کس امید و نه بیمش ز کس
چو ایزد برآورد و توفیق داد
به نیروی کوشش ببازوی کار
نسیم بهاری چو برزد نفس
چو نو گشت آئین چرخ کهن
به بستان نهال جوان برنشاند
همه جانب جوی و طرف چمن
چو برکند از بن گیاه طفیل
برهنه چو بد باغ از جور دی
شکوفه یکی جامهٔ از پرند
دگرباره از سوری و ارغوان
معالقصه آن تیره وحشت‌سرای
مر آنمرغ را بخت فیروز شد
بوصل گلش پا در آمد ز گل

به تن سوختی باوطن ساختی
جهان گشت برسان باغ بهشت
جوان شد دگرباره دنیای پیر
جوان خواست ایزد کهن بوستان
برآورد از غیب پروردگار
به نیرو توانا بهمت بلند
که بیم و امیدش ز حق بودوبس
به بستان در فرّهی برگشاد
بیاراست بستان در آن نوبهار
گلستان بپیراست از خار وخس
درخت کهن را برافکند بن
ز رخسار گل گرد غم برفشاند
بیاراست از سنبل و نسترن
فروزنده شد گل بسان سهیل
سیه پیکر و زرد رخسار وی
برانـدام عریان او در فکند
بیاراستش جامه از پرنیان
یکی روضه شدنغز و نزهت فزای
شب هجر او روز نوروز شد
برغم حسودش روا کام دل

زمین عجم کهنه بستان کی
من آنمرغ خوشگوی آن زادوبوم
چه خوش بودی ار اندرین نوبهار
برآوردی ایزد یکی مرد کار
کهن بوستان را بدادی نوی

که فرسوده از دست دستان دی
که دلخونم از جور هر زاغ وبوم
که آراسته شد جهان چون نگار
بدانش ستوده بعزم استوار
گزین ساختی باغ کیخسروی

بکام دل و شادی جـان ما بیاراستی ملك ایران مـا

تهران ـ فروردین ۱۳۰۰

پیام سروش

از چارهٔ کار پرسشی کردم دوش درپاسخم این سخن سرائید بگوش
از مایه دانش است آباد وطن ایمرد وطن پرست در دانش کوش

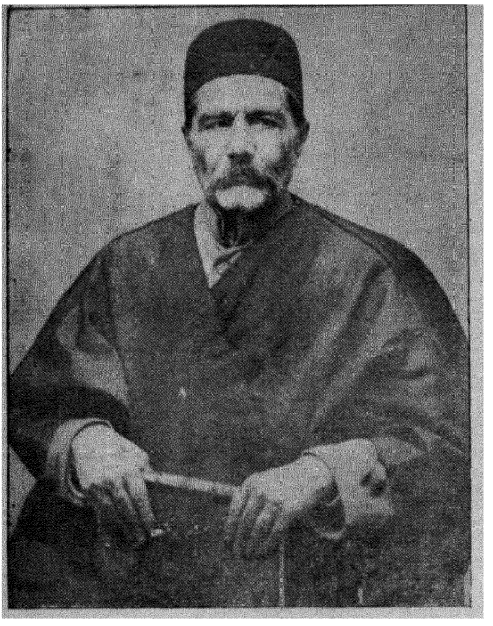
تهران ـ ثور ۱۳۰۰

روباه طماع

نور فشان گشت چو زرینه گوی روبهکی گشت برون صید جوی
صید چو بر اهل جهان است قید روبه از آن گشت نابکار صید
صبحگهان مهر چو تابش گرفت سایه روبـاه فزایش گرفت
گفت تنم تا که چنین سایه داشت طعمه باید شتری بهر چاشت
در طـلب اشتر بنهـاد دام پخت بسی بیهده سودای خام
تافت چو خور ازخط نصف النهار روبه بی چاره بمـانده نهار
خرد و زبون روبه برگشته روز سایه خود دید در آن نیمروز
گفت تنم هست چوزین سایه پست موشکی از بهر طعامم بس است
چونکه باشتر نبدش دسترس گفت بناچار مرا موش بس
هر که چنین پا نهد از حد بدر اشتر او موش شود ای پسر

اسفند ۱۳۰۳ شمیران

خسروی ۱۲۶۶ – ۱۳۳۸ از شعراء و نویسندگان درجهٔ اول این عهد محمد باقر میرزا خسروی کرمانشاهی فرزند محمد رحیم میرزا پسر دولتشاه است که در ۲۴ ربیع الثانی ۱۲۶۶ متولد و در ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۸ متوفی شد خسرویی در اکثر علوم متداوله قدیم از صرف و نحو و منطق و حکمت و فقه و اصول و تاریخ و بدیع و معانی و عروض



وغیره بهره کافی داشت و نزد استادان هریك ازاین فنون تحصیل منظم کرده بود در شاعری تابع قدما بود قصاید استوار وغزلهای آبدار ازاو مانده است چون در اوایل عمر متوجه خدمت عرفای زمان گردید اکثر اوقاتش در خلوت میگذشت وجزدرمواقعی که خدمات دولتی اورا ایجاب میکرد یا محفلی از دانشمندان تشکیل میشد گرد معاشرت نمی گشت در حسن خلق وپاکی اندیشه ومحبت وطن و تعصب درطریق دموکراسی و مشروطه واجراء قانون بی باك بود وسالها دراین باب رنج برده وعاقبت هم روسهای تزاری اورا در هنگام غلبه برناحیه غرب دستگیر و درهمدان محبوس و بطهران تبعید کردند ودر این تبعیدگاه بدرود حیات گفت در راستی گفتار ووفای بعهد و اجتناب از حسد وغیبت جدی بلیغ داشت مردم کرمانشاهان را بقول و فعل اواعتماد تام و فرمانفرمایان آن ایالت را بصحبت ومشورت او میلی وافر بود کتب مشهور او از این قرار است

۱ ـ دیبای خسرویی در تاریخ ادبیات عرب قریب ۳۰ هزار بیت که هنوز چاپ نشده است ۲ ـ شمس و طغرا ومازی ونیسی و طغرل و همای که افسانه است بسبك رمانهای اروپائی باقلمی بسیار جذاب نگارش یافته وتاریخ دورهٔ اتابکان فارس و اوضاع ایران درعهد مغول وشرح ابنیه تاریخی فارس وغیره از این کتاب استفاده میشود بعلاوه در شیوه قصه پردازی این کتاب بزرگ شاهکار روایات فارسی بشمار است در ۱۳۲۶ قمری چاپ شده است ۳ ـ رساله تشریح العلل در عروض ٤ ـ تذکره اقبال نامه در ترجمه شاعران کرمانشاهان که در هنگام حکمرانی اقبال الدوله بوده اند ٥ ـ ترجمه الهیئة والاسلام تالیف دانشمند معظم سید محمدعلی

شهرستانی علاوه براینها چند ترجمه و تألیف مختصر از او بیادگار مانده‌است که هنوز بطبع نرسیده است دیوانش مشتمل برقصاید وغزلیات ودرشهریور۱۳۰٤ در طهران چاپ شد مقدمه مبسوطی از نگارنده دارد . برای تفصیل احوال او مخصوصاً قسمتی که بقلم خودش نگارش یافته است بمقدمهٔ دیوان رجوع شود .

این ماده تاریخ ازآثار طبع آقای ملك الشعراء بهاراست که برسنك مزار خسروی درجوار ابن بابویه نقش شده است :

دریغ ودرد که شه زاده خسروی‌زجهان — برفت وازپس او آه و ناله بی‌ادبی‌است
چوبود مردی‌آزادجست ازاین زندان — بمردآزاد آنکوگریست‌گول‌و غبی‌است
بهارشاید اگر درغمش‌خرو شد زار — بحکم آنکه‌خروش بهار زیر لبی‌است
جهان همیشه بآزاد مردکین‌توزاست — نفور مردم آزاد ازو نه بی‌سببی‌است
براهل معنی تلخ است اختلاط جهان — که‌سیرتش‌همه‌خاری‌وصورتش‌رطبی‌است
چوبودروح‌خردخسروی‌تحجب جست — که روح‌راصفت وخاصیت بمحتجبی‌است
برفت‌خسروی‌ورست‌ازاینگریوه تنگ — پناه جانش‌اوراد وذکر نیم شبی است
بد افضلیت او درادب مسلم خلق — گه‌حیات وچنین مرتبت نه بوالعجبی‌است
عجب‌دراینکه‌پس‌ازمرگ‌سال‌تاریخش — درست و راست همان افضلیت ادبی‌است

(۱۳۳۸ هـ . ق .)

ازقصایدی که خسروی در۱۳۳٤ هنگام غلبه‌مصائب برمیهن عزیز سروده‌است این قصیده نقل میشود :

دلا چند زاری براین حال زارت — چه نالی ازاین سختی روزگارت
چه گوئی که بربسته ازجور اعدا — زشش سوی برروی راه فرارت
چه باکت که یاران شکستند پیمان — بهشتند برجای بی پشت و یارت
وطن را سپردند آسان بدشمن — براندند پس دشمنان از دیارت
ره صبرو تسلیم پیمای کاین ره — بمنزل رساند بناگاه بارت
یقین دان که جزروی حرمان نبینی — بدین مردم ار بینم امیدوارت
ندیدی که صدبار در ناامیدی — فرج ها پدید آمد از کردگارت

بپرورد هفتادسالت به نعمت — توخوش خفته غافل زپروردگارت
اگر روزو روزی خداوند بخشد — چه پرواست از قیصرو از تزارت
غم‌خویش کم‌خور که کم مانده باشد — که برتو بگریند آل و تبارت
دمی غم خور ازبهر ایران ویران — که پرورده یك عمر اندر کنارت
برین مادر ناتوان مویه سر کن — وزوپرس آخر چه شد اعتبارت
چه آمد برآن چهره تابناکت — چها رفت بر طره تابدارت
کجا رفت آنقدرت تاج بخشت — چه آمد برآن زیور شاهوارت
کجایند آن زادگان غیورت — که بینند امروز از اینگونه زارت
دریغا که از نا خلف زادگانت — تبه گشت پیرایه افتخارت
کشیدند اندر جبین نیل ننگت — نهادند برگونه ها داغ عارت
یهودی منش مسلمین ریائی — مسیحا صفت برده تاپای دارت
زسر بر فکندند تاج کیانت — بتارك نهادند افسر زخارت
بدشمن سپردند ای مهربان مام — که ازکین برآرند ازسردمارت
زهرسو چوگرگان درنده اعدا — فکندند درپره همچون شکارت
ربودند ازگردن و سینه عقدت — کشیدند از گوشها گوشوارت
زبیگانگان مادرا چند نالم — که کردند خویشان چنین تارومارت
ندانند کاخر گواهان غیبی — ازاین عاق اولاد خواهند تارت
نمانند برجای ازاین خود پرستان — که خندند بر چهرهٔ شرمسارت
شهی را برانگیزد ازغیب داور — که چون روز روشن کند شام تارت
براندازد از بوستان بیخ ظلمت — بپردازد ازگلستان خس و خارت
جهان پرزجور است و بیداد یارب — برانگیز آن دادگر شهریارت

غزل

دلم باآن پریوش خوش برآمد — که سیمش زامتحان بیغش برآمد
چواز سودای سودابه بری بود — سیاوش‌سان خوش ازآتش برآمد
بدریای غمش چون جان تاریك — فرورفت اینچنین مهوش برآمد
کرامت بین که دل‌باکوه‌اندوه — بمیخانهٔ شدو سرخوش برآمد

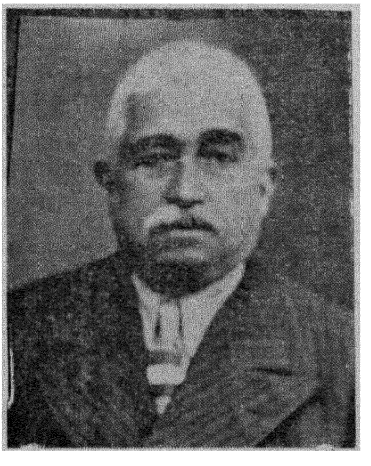
چوجانت‌ازحواس‌وازجهت‌رست — زدربندان پنج و شش برآمد
بدست رایضی ده کره نفس — وگرنه توسن‌وسرکش‌برآمد
بجزحرف‌محبت چون‌نمیخواند — دلم زینگونه محنت کش برآمد
کسی کودست ازجان‌و دل‌وتن — بشست‌ازچنگ کشواکش برآمد

بقصد جان زار خسرویی بود
ترا هرتیر کزترکش برآمد

دانش

تقی دانش که لقب ضیاء لشکر ومستشار اعظم داشته پسر مرحوم میرزا حسین وزیر تفرشی است ودر حدود سال ۱۲۸۸ ه . ق . درتفرش تولد یافته است سالها درخدمت میرزا یوسف مستوفی الممالك صدر اعظم وظل‌السلطان و ناصرالملك و میرزا علی‌اصغر خان اتابك‌سمت دبیری داشته ودر ۱۳۱۵ ه . ق ، تذکره صدر اعظمی را در شرح حال شعرای معاصر اتابك نوشته است .

بعد از شروع مشروطه در عدلیه و دفتر ایالتی فارس بخدمات دولتی اشتغال ورزیده است



دانش در ۱۳۱۹ ه . ق ، کتابی درصورت فکاهت‌طبع کرده که مشهوربدیوان‌حکیم‌سوری‌است دیگراز آثاراومثنوی نوشتن‌روان‌در ذکرسلطنت‌انوشیروان‌وفردوس برین بطرز گلستان ومثنویی جنت‌عدن بشیوهٔ بوستان‌و تذکره‌خوش‌نویسان خطوط هفتگانه وکتابی در علم بدیع فارسی و بحر محبط در ۱۲ جلد حاوی مباحث اخلاق واخبار وغیره است دیوانش درحریق رشت طعمهٔ آتش شد . اکنون درطهران بفراهم آوردن دیوان دیگر از روی محفوظات ویاد داشتهای خود مشغول است

در شرح حال خودوستایش‌شهنشاه گوید

تنگ شد ازشش‌جهة‌ساحت‌میدان‌من — بسته شد ازچارسوی عرصه‌جولان‌من
تانشکافد زمین از سم خاراشکوف — میخ حوادث نشست برسم یکران من

بس‌بوغاچشم چرخ دید که مریخ او — بس بتضرع گرفت دامن خفتان‌من
حال‌برنج اندراست دست‌من‌ازآستین — نك بهراس اندرست پای زدامان من
سرپی فرمان من داشته فرماندهان — نیست کنون‌دست من‌درپی‌فرمان من
زانهمه سوداگری‌ازپس‌هفتاد و اند — غیر خرافات چند نیست بدکان من
ازسطوات جلال بهرسران درسرای — پای نبود ارنبود رخصت دربان من
درد زهرسو بتافت پیکرمن آنچنانك — دشمن من برشتافت درپی‌درمان من
بال هما برسرم سایه‌فکن بودوحال — جایگه جغد شد شمسهٔ ایوان من
خرمن‌فضل مرااهل‌ادب خوشه چین — خوان‌کرم گستران‌ریزه‌خورخوان‌من
مهر خموشی نهاد بردهن شاعران — تابسخن لب گشاد طبع سخن ران من
نی‌بطریق حلول نی بتناسخ بفضل — ناصر خسرو منم ری شده یمگان من
سطوت‌من‌پیل‌رارکن‌وقوائم‌شکست — نك پی‌موری‌دهد لرزه برارکان من
من بهنرذی فنون من‌زکجاو جنون — سلسلهٔ زلف اوست سلسله جنبان من
صابی وعبدالحمید صاحب‌و ابن‌عمید — گسترم ارخوان فضل‌وافدومهمان‌من
من متنبی بشعر امت من شاعران — صحف سماوی من دفترودیوان من
بل بخداوندیم در سخن آئی مقر — نثر من‌و نظم من شاهدو برهان من
چرخ‌دلمراشکست‌راه‌من‌ازچاره بست — کرد چه جبران‌آن داد چه تاوان‌من
حلم من‌وبوقبیس گر که بمیزان نهند — حال‌دو کفه پدید زآن‌وی وزآن‌من
برگذرد از فلك کفهٔ میزان او — پشت زمین بشکند کفهٔ میزان من
گربسخن آوری چرخ زبان داشتی — درصف مدحتگران بودثناخوان من
جامهٔ من‌گوهری‌است‌ملك‌جهانش بها — کیست که ازمن خردگوهرارزان‌من
انوری‌عصرخویش‌شاعرقطران‌سخن — شاه جهان پهلوی‌سنجرو مملان من

برترم از شاعران من بسخن گستری
برهمه شاهان‌سراست شاه جهانبان من

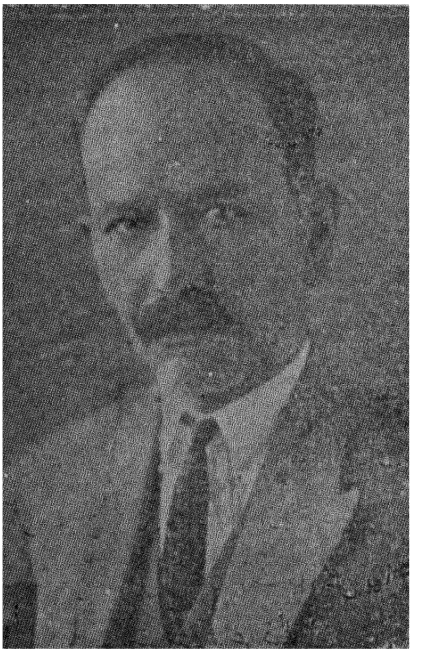
ازدیوان حکیم سوری

از آش رشته‌است لبالب تغار ها — وز سوریان نشسته فرازش قطارها
آن‌چمچه های پرشده‌بردست‌سوریان — مانند بیلها بکف آبیار ها
آن سیخها بدست گروه کبابیان — مانند نیزه ها بکف نیزه دارها
قانع بکنگریم و بکنگر بساختیم — چون اشتران بادیه بانوك خارها
چون بار هندوانه ببینم براشتران — خخ میکنم که بگسلد ازهم مهارها
اندرخیال آنکه‌چو بگسسته‌شد مهار — باشد که هندوانهٔ افتد ز بار ها

سوری نه خود منم که دراین شهر چون منند
نه یك نه ده نه صد نه دوصد بل هزارها

دهخدا

علی اکبر دهخدا درسال ۱۲۹۷ ه . ق . درطهران متولد شد پدرش از ملاکین متوسط‌الحال قزوین بود که چندسال قبل ازولادت او درطهران مسکن اختیار کرده‌وقبل‌ازآنکه‌دهخدا به‌سالگی‌برسد بدرود حیات گفت دهخدا صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت قدیم را نزد برخی‌ازفضلاآموخت وبصحبت مرحوم آقا شیخ هادی نجم‌آبادی دانشمند شهیر رسید پس ازتحصیل در مدرسه سیاسی سفری باروپا کرده چندی در وین اقامت گزید وهنگام بازگشت نویسندگی روزنامه صوراسرافیل را عهده دار شدمعروفترین‌قسمت های این روزنامه بخش فکاهی آن است که دهخدا آنرا تحت عنوان«چرندوپرند» بامضاء«دخو» مینگاشت .



دهخدا بعد از بمبارڈمان مجلس باروپا تبعید شد چندی در پاریس و

سویس واسلامبول اقامت گزید و پس ازخلع محمدعلی میرزا بایران آمده نمایندگی مجلس شورای ملی یافت درایام جنگ بین المللی ۲۸ ماه در قراء چهار محال اصفهان متواریے میزیست .

از تألیفات او «امثال و حکم» است که در چهار جلد بزرگ بطبع رسیده و حاوی امثال سایره فارسی است این کتاب برای همهٔ طبقات خاصه نویسندگان بسیار سود مند است ومخزنی ازاشعار فصحاء ایران بشمار می آید بزرگترین تألیف دهخدا لغت مبسوطی است که بتشویق وزارت معارف مشغول اتمام آنست این کتاب که نتیجه بیست سال زحمت مؤلف است پس ازانتشار نقص بزرگی را که در ادبیات و زبان فارسی از نبودن فرهنك موجود است مرتفع خواهد کرد .

حواشی دهخدا بردیوان ناصر خسرو واصلاحاتی که در دیوان منوچهریے کرده بسط اطلاع وتبحر اورا درادب فارسی نشان میدهد از ترجمه های دهخدا کتاب «روح القوانین» و«سر عظمت و انحطاط دولت روم» تألیف فیلسوف شهیر فرانسوی مونتسکیو است[1] که مثل فرهنگ فرانسه بفارسی اوهنوزبطبع نرسیده است

دهخدا قریب پانزده سال است که ریاست دانشکده حقوق راعهده داراست

اگرچه درجوانی شعر بسیار میگفته ودر همه اسالیب سخن فارسی صاحب دست است ولی فعلا کمتر بگفتن شعر صرف وقت میکند این ابیات از گفتار سابق اوست

در سلوکم گفت پنهان عارفی وارستهٔ
نقد سالك نیست جز تیمار قلب خستهٔ
از گلستان جهان گفتم چه باشد سود گفت
در بهار عمر زازهار حقایق دستهٔ
از پریشان گوهران آسمان پرسیدمش
گفت عقدی از گلویے مهوشان بگسستهٔ
گفتم این کیوان بام چرخ هرشب چیست گفت
دیده بانی بر رصدگاه عمل بنشستهٔ

---

(۱) L'Esprit des lois. Consideration Sur les Causes de la grandeur et de la decadence des Romains par Montesquieu

گفتم اندر سینه ها این تودهٔ دل نام چیست
گفت زاسرار نهانی قسمت برجستهٔ

روشنی در کار بینی گفتمش فرمود نی
غیر برقی زاصطکاك فکر دانا جستهٔ

در نیازستان هستی بی نیازی هست اگر
نیست جز در کنج فکرت گنج معنی جستهٔ

چهره بگشا کز گشاد و بست عالم بس مرا
جبههٔ بگشادهٔ بر ابرویی پیوستهٔ

گوهر غم نیست جز در بحر طوفان زای عشق
کیست ازما ایحریفان دست ازجان شستهٔ

دل مکن بد پاکی دامان عفت را چه باك
گر بشنعت ناسزائی گفت ناشایستهٔ

رعدی

غلامعلی آذرخشی متخلص برعدی پسر مرحوم محمد علی افتخارلشکر در ۱۲۸۸ شمسی (۱۳۲۷ ه . ق) در تبریز متولد



شده و پس ازطی مقدمات در مدارس آن شهر بطهران سفر کرده در دانشکده حقوق باخذ لیسانس نایل آمد قریب دوسال ریاست اداره انطباعات وزارت معارف و ریاست دبیرخانه فرهنگستان را داشت و در آبان ۱۳۱۵ برای تکمیل تحصیلات بپاریس رفت

قصیده ذیل که بسبك فرخی سیستانی سروده است از او نقل میشود.

نگاه

ببرادر بیزبانم

من ندانم بنگاه توچه رازیست نهان — که مرآن رازتوان دیدن وگفتن نتوان
که شنیده‌است نهانی که درآیددرچشم — یا که دیده‌است پدیدی که نیاید بزبان
یکجهان راز درآمیخته داری بنگاه — دردوچشم توفروخفته مگررازجهان
چوبسویم نگری لرزم وباخود گویم — که جهانی‌است پرازراز بسویم نگران
بسکه دررازجهان خیره فرو ماندستم — شوم ازدیدن همراز جهان‌سرگردان

❀❀❀

چه جهانی‌است «جهان‌نگه» آنجا که بود — از بدو نیك جهان هرچه بجویند نشان
گه ازاو داد پدید آید و گاهی بیداد — گه ازاو دردهمی خیزدو گاهی درمان
نگه مادر پر مهر نمودی از این — نگه دشمن پر کینه نشانی از آن
گه نماینده سستی و زبونی است نگاه — گه فرستادهٔ فرو هنرو تاب و توان
زود روشن شودت ازنگه بره وشیر — کاین بود بره بیچاره و آن شیر ژیان
نگه بره ترا گوید بشتاب و ببند — نگه شیر ترا گوید بگریز و ممان
نه شگفت ارنگه‌اینگونه بود زانکه‌بود — پرتوی تافته از روزنهٔ کاخ روان
گر زمهر آید چون مهر بتابد بردل — ورز کین زاید دردل بخلد چون پیکان
یاد پر مهر نگاه تودرآن روز نخست — نرود ازدل من تانرود ازتن جان
چوشدم شیفتهٔ روی تو از شرم مرا — برلب آوردن آن شیفتگی بود گران
من فرو مانده دراندیشه که ناگاه نگاه — جست از گوشهٔ چشم من‌و آمد بمیان
دردمی باتو بگفت آنچه مرا بود بدل — کرد دشوار ترین کار بزودی آسان
توبپاسخ نگهی کردی و درچشم زدن — گفتنی گفته شدو بسته شدآنکه‌پیمان

❀❀❀

من برآنم که یکی روز رسد درگیتی — که پراکنده شود کاخ سخن‌را بنیان
بنگاهی همه گویند بهم راز درون — وندر آن روز رسد روزسخن‌را پایان
بنگه نامه نویسند و بخوانند سرود — هم بخندند و بگریند و برآرند فغان

بنگارند نشانهای نگه در دفتر — تانگهنامه چو شهنامه شود جاویدان
خواهم آنروز شوم زنده و باچند نگاه — چامه در مهر تو پردازم و سازم دیوان
بیگمان مهر در آینده بگیرد گیتی — چیره بر اهرمن خیره سر آید یزدان
آید آنروز وجهانرا فتد آن فره بچنك — تیر هستی رسد آنروز خجسته بنشان
آفریننده برآساید و باخود گوید — تیر ماهم بنشان خورد زهی سخت کمان!

❀❀❀

درچنان روزمرا آرزوئی خواهد بود — آرزوئی که همیداردم اکنون بزمان
خواهم آندم که نگه جای سخن گیرد و من — دیده را برشده بینم بسر تخت زبان
دست بیچاره برادر که زبان بسته بود — گیرم و گویم هان داد دل خود بستان
بنگه باز نما هرچه در اندیشهٔ تست — چو زبان نگهت هست بزیر فرمان
ایکه از گوش و زبان ناشنوا بودی و گنگ — زندگی نو کن و بستان ز گذشته تاوان
بانگه بشنو و برخوان و بسنج و بشناس — سخن و نامه و داد و ستم و سود و زیان
نام مادر بنگاهی بر و شادم کن از آنك — مرد باانده خاموشیت آن شاد روان
گوهر خود بنما تا گهری همچو ترا — بد گهر مادر گیتی نفروشد ارزان

روحانی

غلامرضا روحانی پسر شکرالله متخلص بآزادی در ۱۰ ذیحجه ۱۳۱٤ هـ . ق . درطهران متولد شده است پس ازطی مقدمات تحصیلی وارد خدمات کشوری گردیده واکنون دراداره شهرداری طهران است

بیشتر اشعار او انتقاد ازنقائص اوضاع اجتماعی سابق است واخیراً دیوان فکاهیات او بطبع رسیده است درروزنامه فکاهی امید که متعلق بآقای کاظم اتحاد است اشعار بسیار بامضاء اجنه طبع ونشر کرده است

مابدین درزپی خوردن سور آمده ایم — نه پی فاتحهٔ اهل قبور آمده ایم
خوردنی هرچه بود زود بیاور بحضور — کز پی خوردنش اکنون بحضور آمده ایم
درسر سفرهٔ خود اطعمهٔ رنگ برنگ — ساز آماده که ماجور بجور آمده ایم
ازشکم نیست چو نزدیکتر امروز بما — بپذیرائی آن از ره دور آمده ایم
آن شکم بندهٔ مسکین فقیریم که خود — بجهان بهر چرانیدن سور آمده ایم
بهر ما هیچکسی رقعهٔ دعوت ننوشت — قدغن شد که بیائیم بزور آمده ایم

لذت ازچشم نبردیم و تمتع از گوش — اندرین عالم‌هستی کرو کور آمده‌ایم
مخفی‌ازما مکنید آنچه خورا کی باشد — کزپی سورچرانی بحضور آمده‌ایم

داد از دست زنم

شب عید است و گرفتار زن خویشتنم — داد ازدست زنم
اوست‌جفت من‌و من جفت ملال ومحنم — داد ازدست زنم
هم‌کرپ‌ژرژه‌زمن خواهدوهم چادروال — مد و فرم امسال
خود نه شلوار بپایم نه لباسی بـه تنم — داد ازدست زنم
گیوه ام پاره شده وین زن عفریتهٔ دیو — کفش‌خواهدازگیو
من‌نه حاجی فرج آقا و نه حاجی حسنم — داد از دست زنم
پای‌من‌مانده‌چوخردرگل‌ودل‌گشته پریش — اوبفکرقرخویش
گویدم عطر بخر تا که بزلفم بزنم — داد از دست زنم
مشهدی باقر هیزم شکن امروز زنش — رخت‌نوکرده‌تنش
من نه کمتر ز زن باقر هیزم شکنم — داد ازدست زنم
گفت‌بهر سر طاسم تو کله‌گیس بخر — مد پاریس بخر
گفتمش ازهمه کس لات‌تر امروز منم — داد از دست زنم
گفتا اگرپول‌نداری زچه‌هستی زنده — من شدم شرمنده
گفتمش زنده از آنم که نباشد کفنم — داد از دست زنم
گفته بودم که نگیرم زن تا گردم پیر — پدرم گفت بگیر
گفتم این‌لقمه بزرگست برای دهنم — داد از دست زنم
خواست‌جوراب‌فرنگی که برایش بخرم — نبود سیم و زرم
وطنی گر بخرم طرد کنند از وطنم — داد از دست زنم
سر جوراب کرم معرکه برپا کردیم — جنگ‌ودعوا کردیم
موی‌من کندو تف‌افکند بریش پهنم — داد از دست زنم
گشت از خانهٔ ما شیون و فریاد بلند — دادو بیداد بلند
مشت زد بردهنم آخ دهنم آخ دهنم — داد از دست زنم

سرمد

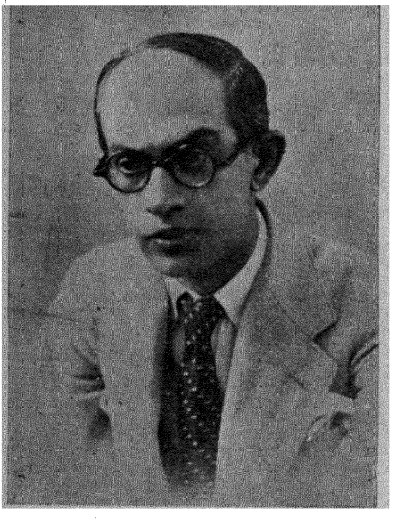
سید صادق سرمد فرزند سید محمد علی در طهران بسال ۱۲۸۹ شمسی متولد و پس از تحصیل بوکالت درعدلیه مشغول شد این اشعار نمونه گفتار اوست .

پایداری و کوشش

مرد داناکار گیتی را نگیرد سرسری — سر فرازی بایدت میباید ازسر بگذری
سخت جانی باید اندر زیر بار حادثات — با حوادث برنیاید سستی و تن پروری
مرغ حق شب تاسحر حق حق زدو یاهو کشید — باز بازش صبحدم خون ریخت از مستکبری
درقبال زور مندان زورمندی لازم است — ورنه طعمه اقویا گردی بجرم لاغری
بابدی گر نیکوی کردی بپاداش بدی — بانکویان چون کنی؟ آوخ ازاین بیع و شری
سروری جو تانگیرد خواجهات در بندگی — برتری جو تانجوید برتو ناکس برتری
خون دل باید خوری چون غنچه در راه کمال — تاشکفته روی گردی همچو گلبرگ طری
سرو را آزادگی ازدولت سرسبزی است — نرتهی دستی که آرد زرد روئی بی بری
چرخ همت هر که چنبر کرد در راه طلب — می نتالد هیچگاه ازجور چرخ چنبری
لیس للانسان الا ماسعی گفتند از آن — تاتونان درسایه سعی و ثبات خودخوری
چون ملخ منشین پس زانو چوموران پابکوب — تابدست آید ترا هرچیز کانرا درخوری
ناخدایی کشتی عمر تو خود هستی و نیست — آسمانرا بادبانی خاصیت یا لنگری
من ندانم از کجائی و کجاخواهی شدن — اینقدر دانم که میبایست راهی بسپری
اختران همچون زمین سرگشته اند اندر هوا — توچه میخواهی زجرم مشتری نیک اختری
اندرین ره هر که او پوید نکو جوید نکو — تانکو یابی همی باید که نیکو رهبری
آدمیرا از بهائم فرق عقل و دانش است — ورنه تو درخواب و خور همرتبهٔ گاو و خری
نی خطا گفتم گران از دوش کسان در زندگی — بر نگیریی بار زحمت از بهائم کمتری

سعید نفیسی

سعید نفیسی فرزند علی اکبر ناظم الاطباء از اولاد حکیم برهان الدین نفیسی صاحب شرح اسباب در ۱۲۷۴ شمسی متولد و پس از اتمام دوره اول متوسطه بقصد تحصیل عازم اروپا شده در ۱۲۹۷ بایران باز گشته در وزارت فوائد عامه وارد خدمت گردیده و مقامات مختلفی را طی کرد در ۱۳۰۸ وارد خدمت وزارت معارف شده دردانشکدهٔحقوق ودانشکده ادبیات بتعلیم ادبیات وتاریخ‌اشتغال ورزید . مقالات او دراکثر مجلات و جرائد انتشار یافته است کتابهایی ذیل از آثار او مستقلا بچاپ رسیده است آخرین یادگار نادر احوال واشعار خواجوی کرمانی ، احوال و اشعار افضل‌الدین کرمانی . احوال و اشعار رودکی (۲ جلد آن چاپ شده است) ، شرح حال‌خیام ، شیخ‌زاهدگیلانی ، پندنامهٔانوشیروان قابوس‌ونامه ، یزدگردسوم ، فرنگیس‌وفرهنگ فرانسه بفارسی



نفیسی فن خودرا شاعریی قرار نداده وشاید در سالهای اخیر اصلا شعری نسروده باشد .

دختران امروز و مادران فردا

ای دخترکان ماه رخسار — وقت است اگر بهوش باشید
پند من بیدل دل افگار — بردل بنهید و گوش باشید
غافل نشوید موقع کار — گر نیش خورید نوش باشید
ای پردگیان نغز دلدار — کوشید که‌پرده پوش باشید

تا آنکه شوید محرم راز

غره مشوید بر رخ خوب — کان نیز چو گل بسی نپاید
جز خلق نکوی‌وخوی‌مطلوب — خوبان زمانه را نشاید
بینید زمانه را پر آشوب — وین ظلم وستم که رخ نماید

جز سعی شما و صبر ایوب　　از عهده هیچکس نیاید
کارام کند زمانه را باز

ایے دختر کان رافت آموز　　در دانش ومردمی بکوشید
در کینه چوبرق خانمان سوز　　با دشمن خود دمی بجوشید
بر قامت دلبر دلافروز　　جز جامهٔ تربیت نپوشید
تا کی چو عجوزکان بهردوز　　از جور زمانه میخروشید
کاین رنج نبودتان زآغاز

پیام

ای باد چو بگذریے بگلزار　　این نکته زمن بگو بدلدار
در یاد هنوز داریے آیا　　روزی که گرفت جای گل خار
من بودم و تو بطرف گلشن　　غیر ازمن و تو نبود دیار
گفتی که خزان رسید آوخ　　زین پس چکنم بحجرهٔ تار
گفتم که خزان عشق ما نیز　　روزی بجهان شود پدیدار
امروز که موقع جدائی است　　زان گفته دلخراش یاد آر
کاندر پس خرمی غمی هست
وندر پس سور ماتمی هست

سنا

جلال‌الدین همائی متخلص بسنا پسرمرحوم میرزا ابوالقاسم طرب ونواده همایے شیرازی شاعر معروف است در ۱۳۱۷ ه . ق . دراصفهان متولد شده وپس ازتحصیل مقدمات درحوزه‌درس استاد انوقت بآموختن ادبیات عرب ومعقول ومنقول پرداخت در ۱۳۴۸ ه . ق بطهران آمده وارد خدمات وزارت معارف شده چندی درمدارس تبریز تدریس میکرد واکنون در دبیرستان دارالفنون بتعلیم ادبیات مشغول است .

از پنج جلد تاریخ ادبیات او دوجلد بطبع رسیده است .

غزل

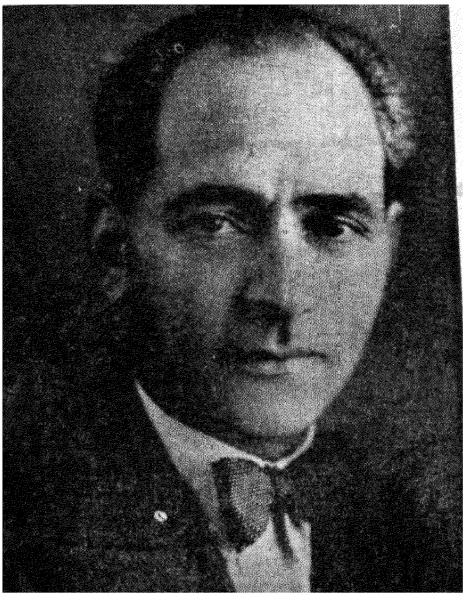
خبری نیست گرازحال پریشان منش　　ازچه آشفته بودزلف شکن‌درشکنش
پی توان برد باسرار دل ازسینهٔ او　　بسکه‌چون‌جوهرجان‌صاف‌ولطیفست تنش

صبحدم غنچه‌مگر زان لب خندان چه شنید — که چو گل چاك شد از تنگدلی پیرهنش
اندر آن بزم که از رویی تو گیرند نقاب — بیخبر آنکه بود آگهی از خویشتنش
جام بوسیده بمستی لب میگون ترا — زان نیاید بهم از خنده شادی دهنش
هر که جان میکند از حسرت شیرین دهنی — گرچه فرهاد نباشد تو بخوان کوه کنش
اندر آن ورطه که خون موج زند در دل جام — خرقه بس بار گران است بدریا فکنش

وصف لعل تو سنا گفته مکرر نه عجب
طعنه برقند مکرر بزند گر سخنش

شفق

دکتر رضا زاده شفق در ۱۳۱۰ ه. ق. در تبریز متولد وبعد از تحصیل مدیر مدرسه حیات شد در ۱۳۲۸ نویسنده روزنامه شفق تبریز گردید در رابرت کالج اسلامبول تحصیلات متوسطه را بپایان آورده ودر مدارس آنجا چندی بتدریس پرداخت در ۱۳۴۰ بایران مراجعت کرده بعد از چند ماه ببرلن رفته در دانشکده فلسفه بدرجه دکتری نایل شد دکتر شفق فعلا در دانشسرایی عالی طهران



بتدریس فلسفه و ادبیات و تعلیم و تربیت مشغول است زبان آلمانی، فرانسه انگلیسی وعربی را میداند ودر تاریخ و فقه اللغه صاحب اطلاعات جامع است

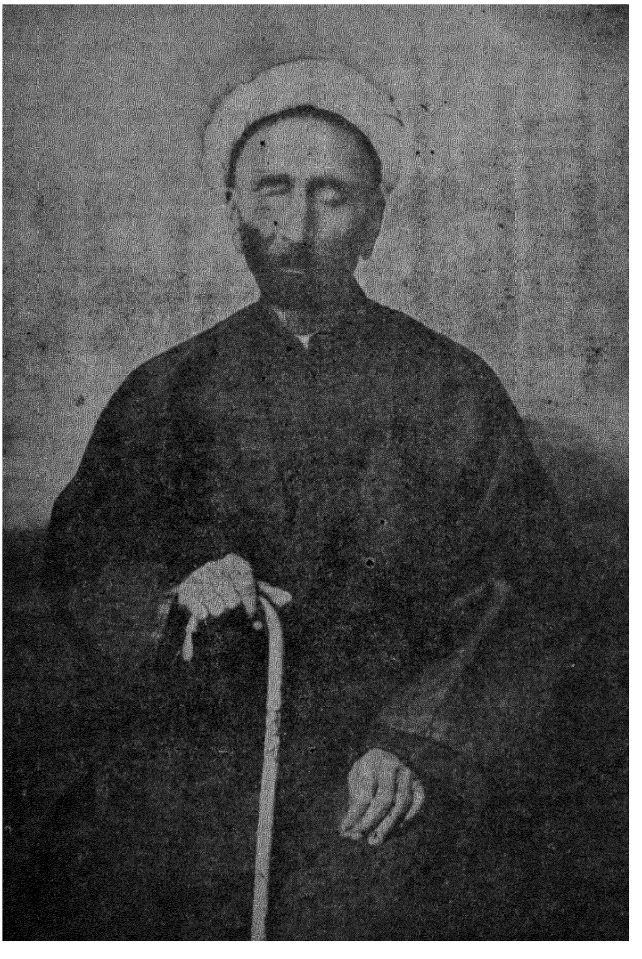
ازتألیفات او تاریخ ادبیات ایران و راه رهائی ومجموعهٔ اقتصاد و ترجمهٔ تاریخ مختصر ایران تألیف هودن بطبع رسیده است.

دکتر شفق فن خودرا شاعری قرار نداده گاهی ازروی تفنن بیتی چند می‌سراید .

بگو ناصح مده پندم گذشت از کار کار من
حدیث عشق کوته کن که رفت ازدست یار من
بروز بیکسی همسایهٔ من سایهٔ من بود
ولی آنهم ندارد طاقت شبهایی تار من
خرد گوید توانا مرد باید زنده دل گردد
دریغا دل ربود از من عنان اختیار من
بخواب کود کی قدر صباوت را ندانستم
کنون بینم که خوابی بوده خوشتر روزگار من
بکاخ غم چومرغ تیر خورده آشیان جستم
فغان کرد آشیان از نالهٔ هایی بیشمار من
بهار عمر ایام جوانی بود صد افسوس
گلی نشکفته پامال خزان شد نو بهار من
کتاب عمر شرح جان کنی‌های من و دل شد
گهی من درفشار دل گهی دل در فشار من
کنون گمنام و بیخود زیستن خواهم که پنهان شد
بزیر خاك یار نام بخش نامدار من
بیاد وصل تو بر کشور بیگانه خو کردم
بامید رخت یارا صبوریی شد شعار من
دمی وارسته از امید دیدارت اگر بودم
گرفتار غم و رنجم نماید کردگار من
بروز هجر تودل باقرار وصل خوش کردم
چه بد پیمان شدم افسوس برمن برقرار من
نه بی مهریی شعار تو نه غفلت پیشهٔ من بود
ندانم ظلم تقدیر است یاظلم دیار من
دلا رفتی و درهجر تو دلداریی ازآن جویم
که بهر عشق رفت و میرود دارو ندار من

صبا گر ازوفا روزی سرخاکش گذر کردیے
بـنه بهـر خدا برگ گلی رویے نـگار من
مهین پروردگار من دل مادر بدست تست
دل مـادر بـدست تـو مهین پروردگار من
الهی آتش عشقت فروزانتر شود هر روز
زعشقت برنـگردم گربسوزد پود و تار من

شوریده حاجی محمدتقی شوریده شیرازیے فرزند عباس از گویندگان (۱۲۷٤–۱۳٤٥ هـ.ق) شیرین سخن است دیـوانش متجاوز از ۱٤۰۰۰ بیت است که هنوز بطبع نرسیده ازتألیفاتش کـتابی است بنام کشف‌ـ المواد مشتمل بر ماده‌تاریخهای بسیار که خود گفته‌است ونیز کتابی موسوم به نامه روشندلان.



خسروی در جلد دوم دیبای خسروی که تاریخی مبسوط ازادبیات عرب است پس‌ازذکرترجمه بشاربن برد که با وجود کوریے در فنون‌ادب استادبوده درحق شوریـده شرحی مینویسد که برای معرفی این شاعر سندی است

استواربعلاوه نمونهٔازنثر خسروی وسبك‌متین دیبای خسروی را نشان میدهد .

« درهردورازاینگونه اشخاص که وجود آنها دلالت برکمال قدرت‌خالق آنها تعالی وتقدس کند بظهور آمده‌چنانکه دراین عصر شاعری در شیراز طلوع کرده شوریده تخلص ملقب ازدولت بفصیح الملك که اونیز از کودکی نابیناشده ودر شش سالگی آبله بینندگان اورا از دیدن این‌جهان فرو بسته لکن خداوند قدیر رؤف بعوض آن نعمت هوش وفراست وحفظ و ذکاوتی اورا عطا فرموده که مایهٔ حیرت بینندگان است درسال یکهزار و سیصد وبیست هجری که این بنده را سفر فارس پیش‌آمد ویرا درشیراز بدیدم ومخالصتی درمیانه پیدا شد علم الله آنچه درحال بشار نگاشته آمد کاملا باحال‌او مطابق آید خلقاً و خلقاً و منطقاً بااو مشابه است ازقد بلند وچهره مجدر وچشمان عاری ازمردمك وزبانی طلیق وجد وهزلی متین وشیرین وطبعی مزاح ونفسی ابی و جسور و اشعاری بلندازهرنوع‌وفراستی‌هرچه تمامتر ازاغلب‌علوم که شاعران و ندیمان را ضرورت است بابهره است مانند نحو واشتقاق ولغت تازی وپارسی وتاریخ‌وعروض‌وقافیت ونقد الشعر از موسیقی ونواختن بعضی سازها بابهره دارای صوتی ملیح ودلکش اگرچه از خاندان غنا وثروت نبوده لکن بواسطه این هنرها ازپرتو بزرگان‌و حکام فارس وانعام ورسوم سلطانی مالی کافی اندوخته ووضعی نیکووعیشی رغید وروزگاری قرین رفاهیت دارد بااینکه اورا عیال واولادی نیست (۱) .

چنان گفتند ومن خود گاه میدیدم که تمیز نیك‌وبد هرچیزرا بقوهٔلامسه تواند داد حتی جواهرات را بلکه خوبی وزشتی آدمیان را بلمس ادراك کند . موهبتی بزرگتر قوت حفظ است که خداوندش عطا کرده چه اغلب اشعاری که سروده ازبر دارد ودریك شب قصیدهٔ افزون ازپنجاه بیت همه فصیح ومتین وبدیع به نظم آرد ودیگر روز یاپس از ایامی آنرا درحضور ممدوح انشاد کند بی لکنت وسهوی .

خالی ازگزاف درشعر مجرد امروز بربیشتر اهل عصر برتری دارد و هرقسم ازاقسام شعررا ازغزل وقصیده ومدح وهجا وفخریه ومرثیت و مجون

۱– در ۱۳۲۳ هـ . ق . که ۳ سال بعد ازمسافرت خسروی بفارس است شوریده درشیراز تاهل اختیارکرده ودارای ۵ فرزند شد .

وخلاعت درنهایت خوبی واستادی گوید بلکه درانشاد نثر نیز شایستهٔ ستایش است محض نمونه چند شعر ازقصیدهٔ که درمدح یکی ازبزرگان فارس بنظم آورده وتقاضای لباس سیاه محرم کرده مینگارم تاقدرت طبع اوروشن گردد.

اسمش حاجی میرزامحمد تقی وقریب پنجاه سال عمر کرده است . (۱)

گوهر اشک نیم گوهر کان هنرم — الله ای آصف دوران مفکن ازنظرم
درهوای تومعلق شده ام همچو هبا — گرچه اندرهمه آفاق چو خورمشتهرم
گرسلیمان کندم بخت همان مورتوام — وربگردون بردم باز همان خاك درم
گربارد بسرم گردون باران بلا — نروم ازسر کوی تو که نقش حجرم
گرچه درخوان کرم روزو شب ایکان عطا — دست احسان توترتیب دهد ماحضرم
لیك چندیست که بی سیم وزرم گرچه مدام — میچکد آب چوسیماب بروی چوزرم
نیستم پسته که گرخندم خوشدل باشم — غنچه ام غنچه که میخندم وخونین جگرم
راستی گوئی سروم که به بستان کمال — بجز ازباد تهی دستی نبود ثمرم
بدرازا چه کشم شعرالاماه عزاست — نیست ازبخت سیه رخت سیه مختصرم
هامحرم شدومن برگ زده خواهم شد — زحلی کسوت تا آخر ماه صفرم
می بخواهم شدن اندر سلب عباسی — گرچه بی شك حسنی کیش وحسینی سیرم
جامه چون موی سیاوش بتن درپوشم — بسفیدی بزیم چند مگر زال زرم
بسیه گرد زانفاس شوم جای لباس — کاش بردندی درد که انگشت گرم
ور غلام سیهی داشتمی کشتمیش — پوستش کندمی وکردمی آنگه ببرم
یاشوم دزدو کنم رخت شب ودرپوشم — گربنا گه نرسد ازپی شحنه سحرم
کاش در قالب بخت سیهم میرفتم — تابدانند سیه پوش شبیرو شبرم

---

۱ — درست ٤٦ سال قمری زیرا که تولد او بنا برمندرجات فارس نامه در ۱۲۷٤ ه.ق واقع شده است لیکن در شرح حالی که پسران شوریده درمجله ارمغان نوشته اندولادتش درسنه ۱۲۸۰ قید شده وبماده تاریخ ذیل استناد جسته اند که گوید :

از هزار وسیصد افزون بود سال بیست و هفت — کزرهی سال ولادت خواست ماهی دلفروز
گفت کی زائید مامت گفتمش مامم چوزاد — رفته بود ازسال هجرت هفت سال و هفت روز
لیك اعداد جمل را چون نداند ماه من — سال تاریخ مرا گفتن نمی داند هنوز

اما اگر درعبارت « هفت سال وهفت روز » واو عاطفه رابحساب نیاوریم ۱۲۷٤ حاصل میشود

جامه ازبال پرستو کنم و پر کلاغ — کرچه درباغ سخن عبرت طاوس نرم
درسیه جامه شوم تا که بدانند که من — چشمه آب حیوتم که بظلمات درم
وه از اینگونه پر آبله ماشاء الله — دیده‌ام نیست که درآینه خودرا نگرم
خلق خندند چومن وصف رخ خویش کنم — خود بگوشم شنوم آخر کورم نه کرم
گوبخندید که گرزشتم درچشم شما — در بر مادرخود خوب چوقرص قمرم
هر گهم بیند وبوسد بصر بی‌نورم — که فدای رخ چون ماه تونور بصرم
گاه سوزد همی اسپند ودعایم گوید — که همباره بعزیزی زی زیبا پسرم
تابمن روز سه شنبه نرسد آسیبی — شب یکشنبه کند خشت فراگردسرم
طیبت است اینهمه بالله که مهیاست همه — ازتو کفش و کله وسیم وزر وخواب وخورم
گربگویم که لبم خشك بود می‌میذیر — که بتریش گواهند سخنهای ترم
کوچوگیسوی بتان عمری تاشانه صفت — ذکر الطاف تورا موی بمو برشمرم
بربدین عرصه ازآن تاخته ام تادانی — که بردرخش سخن ازدگران تیزترم
من نه شوریده شیدایم کاندراین عصر — بوالعلاء دگر و ابن عباد دگرم
هرکجارونهم ازطبع خوش ودولت شعر — گربطیبت نبری مفت زمن مفتخرم
نروم سوئی ازظل تووچون خورشید — رفته صیت سخن ازخاور تاباخترم
واقعم درزمی اما چوتو پروازدهی — نسر طایر شوم و بال برآرم بپرم
ازپی خصم چوروباه تودرعرصهٔ نظم — بین زبان تیزترازصارم ضیغم شکرم
اندراین حضرت لوئی توکه شوریده نیم — که‌چنین مدح سگالم که چنین مدحگرم
طایرخوش خبرم میرسم ازکشورغیب — چامه نظم بود نامه فتح و ظفرم

جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در سال ۱۳۰۵ ریاست تفتیش کل وزارت علوم را داشته اند بنا برتقاضای انجمن ادبی ایران احوال شوریده را درمجلس سوگواری ادبی که برپا شده بود بیان کرده اند آن خطابه درشماره ششم سال هفتم مجله ارمغان مندرج است وما مطالب ذیل را ازآن اقتباس میکنیم .

« شوریده درخانواده متوسط الحال متولد گردید پدرش مسمی ومتخلص بعباس ازاهل کسب وپیشه بوده ولی ذوق وقریحهٔ شاعری داشته و گاهی شعر میسروده است واز قراری که اونقل نموده نسبش باهلی شیرازی صاحب مثنوی

«سحر حلال» منتهی میگرددشوریده درقصیده ای که بمناسبت طبع آن مثنوی سروده ومطلعش این است (حبذا ازاهلی شیرازی و سحر حلالش) باین نکته اشاره کرده است درهفت سالگی آبله چشمان اورا نابینا کرد درسن نه سالگی پدرش بدرود زندگانی گفت ودر کنف حمایت و تربیت خالش قرار گرفت طفلی یتیم و کور ازخانواده فقیر شروع بکسب کمال نمود و باآنکه طبیعت اورا ازتمام وسایل واسباب پیشرفت محروم کرده‌بود بقوت هوش وقریحه‌خداداد و علوّ همت چندان کوشید که از معاریف شعرا واعیان و متمولین وطن خود شد . . . . درسال ۱۲۸۸ باتفاق خال بمکه رفت ودرسال ۱۳۰۰ درشعر وادب بمنتهای بلوغ رسید وازآن تاریخ ببعد اشعارش دارای استحکام ورزانت‌ولطف خاصی است که اورا یکی ازبزرگان شعرای عصر معرفی میکند درحدود ۱۳۰۹ سفری به بنادر کرده وشرح نشستن خودرا درکشتی پرسپلیس و طوفان دریا در قصیده ای بدیع آورده است در ۱۳۱۱ بطهران مسافرت کرده مورد توجه اتابك وپادشاه شده لقب فصیح الملك یافته است قریه بورنجان که ازقراء کوهمره فارس است برسم سیورغال باو واگذار شد درسال ۱۳۲۳ درشیراز متاهل گشته و اخیراً دوفرزند ازوی بوجود آمد که درآخرعمر پدر پیررا روشنائی دل و جبران فقدان دیده بودند . دراین اواخر تولیت وتنظیم تکیه سعدیه را درشیراز افتخاراً تقبل نمود وبرای حفظ مقبره استاد بزرگ بسیارزحمت کشید وعاقبت درمقبرهٔ که درجوار مرقد سعدی بنا نهاده بود مدفون شد وفاتش درروز پنجشنبه ششم ربیع الثانی ۱۳٤٥ قمری مطابق ۲۱ مهر ماه ۱۳۰۵ واقع گردید شوریده یکی ازنوادر جهان بود وهرگاه ازلحاظ مداحی یاهزالی که بحد وفور در اشعار او یافت میشود بعضی براو خرده گیری نکنند میتوان‌وی را بعدازشعرای کور عالم مانند رودکی بخارائی وابوالعلاء معری ومیلتون انگلیسی ذکر کرد هزل وهجوی که درکلمات اوهست وسیله دفاع واسلحهٔ زندگانی او بوده تابتواند از زحمت ابناء نوع مال وجاه خودرا محفوظ بدارد اتفاقاً درحیات او این اسلحه بسیار مؤثر واقع گردید »

این اشعارازقصیده‌ایست که‌برحسب دستورخودآنمرحوم‌چندی قبل از فوتش بر سنگی که برای مزار خود تهیه دیده بود نقش گردید

چون براین درسر و کار است برحمن رحیم
نه امیدم به بهشت است و نه بیمم زجحیم

گر بود درحمتی از حق زدو صد حشر چه باك
ور بود رافتی ازشه زدوصد شحنه چه بیم

من تهی دست سوی دوست شدم این عجب است
وین عجبتر که زمن مانده چه درهای یتیم

تنم ازبار گنه چفته تر از قامت نون
دلم ازوسعت غم تنگ تر از حلقهٔ میم

جای آنست که خیزد همه باران ندم
برسر خاك من ازدیدهٔ یاران ندیم

ای بسا روز که من خسبم وین صبح دمد
که همی بوی بهار آید ازانفاس نسیم

حق آنرا که منت همدم دیرین بودم
برمگیر ازسر خاکم قدم ای یارقدیم

ای تودارای همه گیتی و دارای خبیر
وی تو دادار همه عالم و دادار علیم

سوی نادان ضریری بگشا چشم کرم
تو که بینای بصیرستی و دانای حکیم

بر خطاهای عظیمم بعقوبت منگر
بنگر بر کرم خویش وعطاهای عمیم

گرچه غرق گنهم هم زتو نومید نیم
ناامیدی زتو خود نیز گناهی است عظیم

سال فوتم بربیع دوم این مصرع گشت
شده شوریده بجان جانب منان رحیم

صفی علیشاه
۱۲۵۱ — ۱۳۱۶

حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی درسوم شعبان ۱۲۵۱ در اصفهان متولد وپس ازشصت وپنجسال در ۲۴ ذی‌القعده ۱۳۱۶ قمری درطهران متوفی شد مقبره او درخانقاهی است که مریدانش در محله شاه آبادطهران ساخته‌اند جمعی کثیر باو ارادت میورزیدند واورا قطب سلسله نعمت الهی میشناختند . صفی‌علیشاه مردی دانا وسخن سنج و نیکمحضر و خوش صحبت بوده ومریدانش ازاو کرامتها نقل میکنند طبعی روان و منطقی

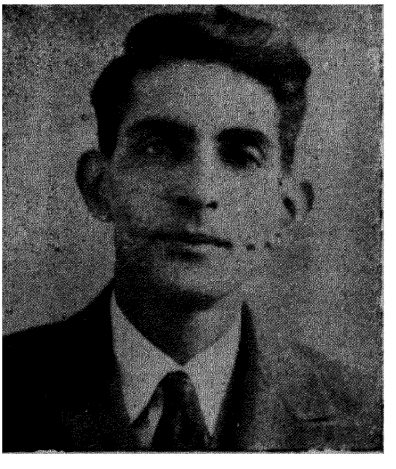


استوار داشته است آثار اوزبدةالاسرار و بحرالحقایق وعرفان‌الحق ومیزان‌المعرفه و تفسیر ودیوان غزلیات وقصاید است که همه بطبع رسیده است مهمترین اثر او تفسیر قرآن است که بنظم آورده وحاوی اشعار خوب ومهیج است . پس‌ازاو مرحوم علی خان ظهیرالدوله دراین طریقه مقام ارشاد یافت اورا نیزاشعاربسیار هست وچند مثنوی دارد که چاپ شده است

غزل

صبا چو درچمن آورد بوی پیرهنش — درید غنچه گریبان زحسرت بدنش
خیال سوزده آورد در کنار منش — ولی نیافت پی بوسه راه بر دهنش
لطافت تن او ناورم بیاد مباد — که ازتصور عقل آفتی رسد به تنش
زآب ورنگ عذارش نسیم صبح مگر — بلاله گفت که خاطرشکفت درچمنش
مرا بس‌است تماشای زلف وعارض‌او — بهل بهشت برین را بسنبل و سمنش
چرا شکفته نباشد زتاب طره او — دلی که دید بعمری شکنجه شکنش
به پیش‌قامتت آنکس که‌جان‌سپرد‌بحشر — قیامت است چو ازتن براوفتد کفنش
بزیر جامه زروح روان لطیف تراست — نموده ایم بتحقیق امتحان تنش
بچین زلف تودل برخطا نرفت ولیك — خطا نموده مماثل بنافه ختنش

صفی سفر زدوعالم نمودو خود نگرفت
دلش قرار بجائی کجاست تا وطنش



صورتگر لطفعلی صورتگر پسر مرحوم میرزا آقا خان در ۱۲۷۹ شمسی در شیراز متولد و پس از تحصیل وارد خدمت مالیه شد ومجله سپیده دم را تأسیس نمود هنگامی که دولت شروع باعزام محصلین باروپا کرد صورتگر نیز بلندن‌فرستاده‌شد بعدازطی تحصیلات ادبی و اقتصادیه بطهران آمده در دانشگاه عهده دار تعلیم ادبیات فارسی و انگلیسی گردید مقالات بسیار در مجلات

وجراید نشر داده و کتابی در تاریخ تطور ادبی انگلستان تألیف کرده است از آثار او ترجمه مقالات باکن انگلیسی واصول علم اقتصاد واصول تجارت انتشار یافته است

کور

چه می‌بینید از این خرگاه والا — شما دارندگان چشم بینا
در این بیدای ژرف خواب مانند — که نه مقطع بود اورا نه مبدا
کجا آرام گیرد تیرو ناهید — کجا دارد مه رخشنده مأوا
چگونه‌است این فلک گر گشت خورشید — گهی چون قیر گردد گه چو مینا
کواکب چون درخش آرند ریزند — بچهرش اشک چون لؤلؤی لالا
چو در بستان بزیر سایهٔ بید — زنید اندر بلورین جام صهبا
بدانجا کز خلال برگ ریزد — بسرتان نور مه سیماب آسا
بدانجا کز فراز شاخ سرمست — بر آرد بلبل شوریده آوا
بدانجا کز نسیم عنبر آلود — شود افسرده‌روح پیر برنا
بدانجا کاورد جعد بنفشه — بمغز اندر شمیم مویی حورا
بدانجا کز طربناکی برقصند — پریچهره بتان سروبالا
بدانجا کان چنان بازی کند آب — که نشناسد زشادی کس سر ازپا
بجوی اندر ببوسد ماه پیوست — رخ حورا وشان ماه سیما
شگفتی‌هایی نغز عالم صنع — اسیر خویشتن سازد شمارا
من بی دیده را در خاطر آرید — فرو رفته میان تیره‌دریا
از آن دو گوهر تابندهٔ نغز — سپاس آرید زی یزدان یکتا
دو گوهرداده یزدانتان گران‌سنگ — فروغ آسمانی زان دو پیدا
از آن دواختن پاك جهان بن — نباید داشت بدبینی تمنا
سراسر لطف و زیبائی توان دید — فراز پهن گیتی آشکارا
در آثار بدیع عالم صنع — بچشم بد نباید دید حقا
بجائی کایت عصمت پدید است — بناپاکی نشاید دید آنجا
که نابینا زمرد دیده ناپاك — بسی والا تر آید پیش دانا

عارف
۱۳۰۰ — ۱۳۵۲

چون درآثار پروفسور ادوارد برون ذکر میرزا ابوالقاسم قزوینی متخلص بعارف مکرر آمده است وشرح حال او بقلم خودش درمقدمه دیوانش که دربران بطبع رسیده مفصلا قید شده است در این جا ازتفصیل خود داری می کنیم تولد او در حدود ۱۳۰۰ ه . ق . در قزوین اتفاق افتاده است .



هنر عارف درساختن تصنیف بود که علاوه برمحسنات موسیقی ازنظر بیان وقایع زمان وتهیج حس وطن پرستی دردلها بسیار مؤثر میافتاد ازاین سبب باوجود تند خوئی و غمناکی و گوشه گیری اهل ذوق را بدیدار اواشتیاقی تام بود وبامید اینکه برسر حال آید و تصنیفی بسراید تلخی محضرشرا چون شکر می چشیدند گاه اتفاق میافتاد که شبی تا بامداد بااو بودندوجز عبارت « ای داد بیداد » از او شنیده نمیشد و وقتی پیش می آمد که مجلس را ازشور تصانیف خود چون محفل سماع عارفان بوجد و طرب می‌افکند .

در سالهای آخرین عمر غم واندوه او شدت گرفته در همدان انزوا گزید وهمان جا در بهمن ۱۳۱۲ بدرود حیات گفت . اگرچه گفتارش ورد زبانها ومشهوراست غزل وقطعه ای ازاو نقل میکنیم . ۱۳۰۲ ه

غزل

داد حسنت بتوتعلیم خود آرائی را
زیب اندام تو کرد اینهمه زیبائی‌را

قدرت عشق توبگرفت بسر نیزهٔ حسن
طرفة العین زمن قوهٔ بینائی‌را

هم مگر فتنهٔ چشم توبخواباند باز
در تماشای تو آشوب تماشائی‌را

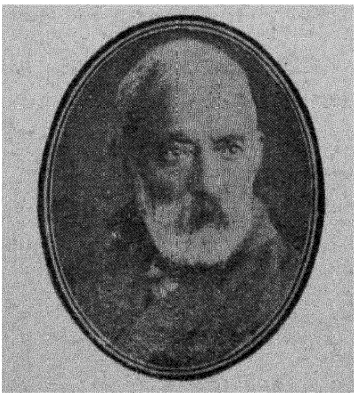
ای بت شرق بنه پا باروپا تاپایی
بزمین خشگد بت های اروپائی‌را

کرده سودای سر زلف تودیوانه ترم
چه نهی سربسراین آدم سودائی‌را

فقط اندوخته درعشق شکیبائی بود — کرد تاراج غم عشق شکیبائی را
دل بدریا زده سرراه بیابان بگرفت — سرصحرائی من بین دل دریائی را
بی کسی خضرره عالم وحدت شدوهیچ — کس نیابد بـه ازاین عالم تنهائی را
اغلبم جابسر کوچه بی سامانی است — باچنین جاچه خورم غصه بی جائی را
منحصرشد همهٔ دارو ندارم بجنون — درچه ره خرج کنم این همه دارائی را

درجشن سال شصتم عمر پرفسور برون گفته است

بسال شصتم عمرت نوید جشن رسید — بمان که بعد صدوبیست سال خواهی دید
که روی علم وادب همچوموی صورت تو — به پیش اهل هنر ازتوگشته روی سفید
بکشت زار ادب تابشصت سال دگر — زخرمن ثمرات توخوشه بایـد چید
بلوح خاطر ایرانیان بنام برون — نوشته باخط بر جسته کالسعید سعید
هرآنچه مانده زعهد من است تقدیمت — نمودم اربتوان عهد را بکس بخشید
توجاودان بجهان زنده باش وعلم وادب — چو خضر زآب حیات توزندهٔ جاوید
کدام جان که بشعروادب نشد زتوشاد — کدام دل که سرمو زدست تو رنجید
بقدر عارف کس نیست قدردان برون — مگر کسی که تواند بقدر او فهمید



عبرت

میرزامحمدعلی مصاحبی متخلص بعبرت در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در اصفهان متولدشدا کنون درطهران مقیم ومشغول تدوین تذکره مبسوطی ازشعرای معاصر است بنام «مدینةالادب» شیوهٔ او غزل سازیست ودرنوشتن انواع خط خاصه نسخ مهارتی کامل دارد .
منتخب غزلیاتش بطبع رسیده است

غزل

صبا غباری ازآن آستان بما آورد — برایے مردمك دیـده توتیا آورد
به بینوائی ما دید و کیمیای مراد — زخاك درگه میخانه بهر ما آورد

چرا زدست دهم دامن دعای سحر — که دوست را بکنارمن این دعا آورد
هوای امن وسلامت ز سر برفت آنروز — که عشق بر سرما فتنه وبلا آورد
برفت جان و دل وعقل وهوش و دانش ودین — ببین که برسرما عاشقی چها آورد
کشید جذبهٔ عشقم ز کعبه رخت بدیر — ببین مرا بکجا برد واز کجا آورد
مرا نخواست اگر دوست رندو باده پرست — میان حلقهٔ دردی کشان چرا آورد
از آن زمیکده بیرون نمیروم که ببرد — کدورت ازدل من باده وصفا آورد
دعای دولت پیرمغان وظیفهٔ ماست — که حق بنده نوازی نکو بجا آورد

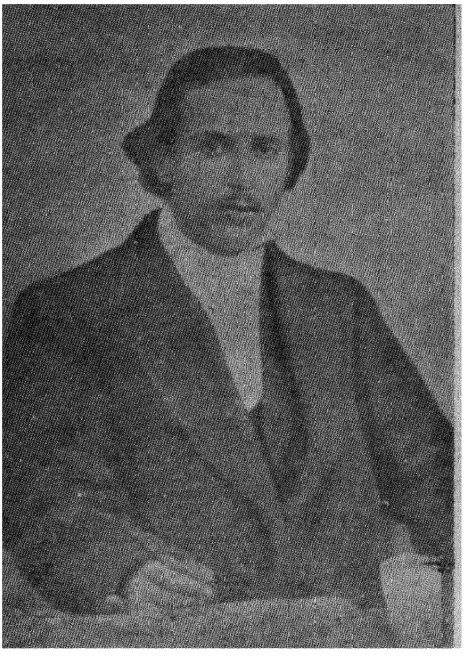
بملك هردوجهان عبرت التفاتش نیست
کسیکه ازدوجهان روی درخدا آورد

چون نور که ازمهر جداهست وجدا نیست — عالم همه آیات خدا هست وخدا نیست
ما پرتو حقیم ونه اوئیم و هم اوئیم — چون نور که ازمهر جداهست وجدا نیست
هرجا نگری جلوه گه شاهدغیبی است — اورا نتوان گفت کجاهست و کجا نیست
در آینه بینید اگر صورت خود را — آنصورت آئینه شما هست وشما نیست
این نیستی هست نمارا بحقیقت — دردیده ما وتو بقا هست و بقا نیست
جان فلکی را چو رهید از تن خاکی — گویند گروهی که فنا هست وفنا نیست
هرحکم که او خواست براند بسر ما — مارا گر ازآن حکم رضاهست ورضا نیست
ازجانب ما شکوه وجور از قبل دوست — گر نیك ببینیم خطا هست وخطا نیست
کو جرأت گفتن که خطا و کرم او — بردشمن وبردوست چراهست وچرا نیست

بی مهری و لطف از طرف یار بعبرت
ازچیست ندانم که رواهست. وروانیست

عشقی ۱۳۱۲—۱۳۴۲

میرمحمد رضا عشقی پسر حاج سید ابوالقاسم کردستانی در ۱۲ جمادی الثانیه ۱۳۱۲ هـ. ق. درهمدان تولد یافته است ودرایام جنگ بین المللی باسلامبول هجرت گزیده چندی دردارالفنون بابعالی بمجالس درس حاضر میشده است.



عشقی در ۱۳۳۹ جریده قرن بیستم را نشرداد در ۱۳۴۲مجدداً این روزنامه را درطهران منتشر کرد در روز آخر ذیقعده ۱۳۴۲ هـ . ق . بدست دونفر ناشناخت مقتول وجسداو درابن بابویه حضرت عبدالعظیم مدفون گردید عشقی معلومات کافی در ادبیات نداشت وخود نیز عمداً ازممارست آثار فصحای قدیم خودداری میکرد ولی در گفتار او مضامین نوبسیار است دیوانش بطبع رسیده است

غزل

زاظهار درد درد مداوا نمیشود — شیرین دهان بگفتن حلوا نمیشود
درمان نما نه غیظ که باپا زمین زدن — آن بستری زبستر خود پا نمیشود
من روی پاك سجده نمایم توروی خاك — زاهد برو معامله ما نمیشود
ضایع مسازرنج ودوای خود ای طبیب — دردیست درد من که مداوا نمیشود
جانا فراز دیدهٔ عشقی است جای تو — هرجامرو ترا همه جا جا نمیشود

ایدآل

اوایل گل سرخست و انتهای بهار — نشسته ام سر سنگی کنار یکدیوار
جوار دره دربند و دامن کهسار — فضای شمران اندك ز قرب مغرب تار
هنوز بد اثر روز برفراز اوین
نموده دربن که آفتاب تازه غروب — سواد شهر ری ازدور نیست پیدا خوب
جهان نه روز بود درشمر نه شب محسوب — شفق ز سرخی نیمیش بیرق آشوب
سپس ززردی نیمیش پردهٔ زرین
چو آفتاب پس کوهسار پنهان شد — ز شرق از پس اشجار مه نمایان شد
هنوز شب نشده آسمان چراغان شد — جهان ز پرتو مهتاب نور باران شد
چو نوعروس سفیداب کرد روی زمین

دوماه رفته ز پائیز و برگها همه زرد　　فضای شمران از باد مهرگان پرگرد
هوای دربند از قرب ماه آذر سرد　　پس ازجوانی پیری بود چه باید کرد
بهار سبز به پائیز زرد شد منجر

بتازه اول روزست و آفتاب بناز　　فکنده دربن اشجار سایه های دراز
روان بروی زمین برگها ز باد ایاز　　بجای آن شبیم بر فراز سنگی باز
نشسته ام منو از وضع روزکار پکر

شعاع کم اثر آفتاب افسرده　　گیاهها همگی خشك و زرد وپژمرده
تمام مرغان سر زیر بالها برده　　بساط حسن طبیعت همه بهم خورده
بسان بیرق غم سرو آیدم بنظر

« عطاء »

حسین سمیعی متخلص بعطاء (ادیب السلطنه) از خانواده قدیم ومعتبری است که درتبریز و گیلان و طهران حائز



مقامات عالی بوده‌اند احوال این دودمان را حسینقلی خان سلطانی کلهر که از فحول شعرای قرن گذشته است دررساله موسوم به تحفةالحسینیه شرح داده است .

عطاء در ۱۲۹۳ قمری در رشت متولد شده و ایام طفولیت و جوانی را در طهران و کرمانشاهان بسر برده و در این دو شهر تحصیلات خود را بپایان

آورد درسال ۱۳۱۸ پدرش میرزا حسن خان ادیب‌السلطنه وفات یافته واو مصدر مشاغل دولتی شده است ازجمله مقامات عطاء در خدمات دیوانی مدیریت وزارت خارجه وداخله ووکالت مجلس ومعاونت ریاست وزراء ووزارت داخله وفوائد عامه و عدلیه و حکومت طهران و ایالت آذربایجان و ریاست دربار سلطنت پهلوی است

سمیعی باسایر مهاجرین درایام جنگ بین‌المللی باسلامبول رفته و پس از پنج سال بایران باز گشت در همهٔ این مقامات سمیعی خدمات خود را بانهایت درستی و خلوص انجام داده و اوقات فراغت را بمطالعه کتب و معاشرت ادباء و گفتن شعر صرف کرده است . بطوریکه از نمونه ابیاتش ملاحظه میشود در این رشته کمال مهارت و تتبع را دارد از تالیفات اویکی رساله جان کلام است دیگر رسالهٔ دردستور زبان فارسی که هنگام تدریس درمدرسه سیاسی تحریر کرده است دیگر جزوهٔ موسوم به آرزوی بشر که دراسلامبول بمناسبت متارکهٔ جنگ و پیشنهاد های ویلسن رئیس جمهوریے امریکا بنظم آورده و بچاپ رسانیده است این رساله را در خرداد ۱۳۱۵ مجدداً طبع و نشر نموده اند مدتی انجمن ادبی طهران در تحت ریاست او اداره میشد

مثنوی

شنیدم نکته سنج هوشمندی — که بد دارایے اقبال بلندی
سؤالی طرفه از دانشوران کرد — بخود مشغول فکر دیگران کرد
که بر گویند خوبی درجهان چیست — کسی کش خوب بتوان گفت خود کیست
سؤال الحق سؤالی دلپسنداست — بر ارباب معنی سود مند است
ولی اندك تأمل کرد باید — جوابی بایدش دادن که شاید
که خوبی در جهان بسیار باشد — ولی تفکیك آن دشوار باشد
تمیز ذوقهای این و آنست — کهاندرخوب وبد حکمش روان است
ولی چون ذوقها بر یك نهج نیست — که یارد گفت خوبی درجهان چیست

یکی در پیش چشم من خوش آید
که در چشم رفیقم بد نماید

زیك چیز این تفاوت را که در یافت
که اینش خوب وآنش خوبتر یافت

نمودم من در این مبحث بسی فکر
که تا جویم جوابی ساده وبکر

بسی دربحر فکرت غوطه خوردم
بقعر این حقیقت پی نبردم

ولی یك نکته از شیخ شبستر
مرا آمد در این معنی بخاطر

که آن شیخ موحد پیر ممتاز
چنین فرموده اندر گلشن راز

جهان چون خط وخال وچشم وابروست
که هرچیزی بجای خویش نیکوست

بود کاین نکته پیش اهل تمییز
در اول بار افتد حیرت انگیز

ولی گر غوری اندر وی نمایند
بخوبی این معما را گشایند

که آن مرد بزرگ نکته پرداز
یکی تحقیق خوش کرد اندرین راز

که گرهرچیزرا نیکو شمرده است
بجای خویش بودن شرط کرده است

چو هر چیزی بجای خویش ماند
ملامت گو بر آن طعنی نراند

ولی هر کس ز زی خود بدر رفت
نبی فرمود خونش بر هدر رفت

اگر نقاش آهنگر نگردد
ستمگر معدلت پرور نگردد

اگر کوری بکحالی نخیزد
زمین گیری بحمالی نخیزد

نگردد مرغك خاکی شناگر
نگردد مرد مفلس کیمیاگر

نگیرد خار چون گل دامن باغ
نه چون بلبل غزلخوانی کند زاغ

سخن ناپخته ناپسند جریده
نگوید طفل ابجد خوان قصیده

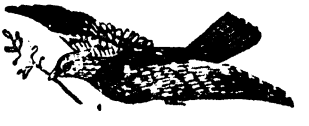
سیاست در کف جاهل نیفتد
که چون خرزابلهی درگل نیفتد

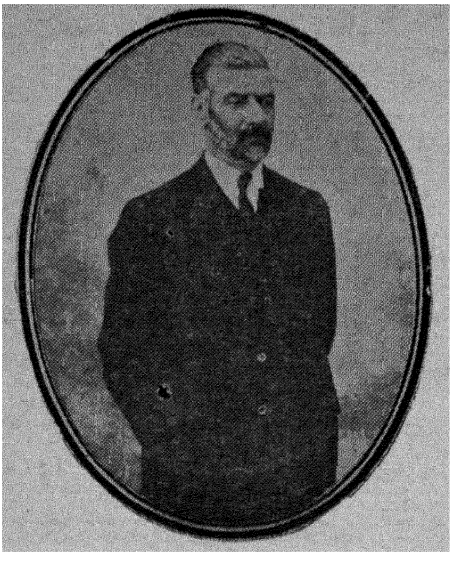
نگردد مرد روحانی سیاسی
نپوید جز طریق حق شناسی

سیاسی نیز روحانی نگردد
مذبذب شیخ ربانی نگردد

هم از این گونه هرچیزی کهو بیش
بماند در حدود وحالت خویش

درست این مغز بیرون آید از پوست
که هرچیزی بجای خویش نیکوست





غمام

محمد یوسف زاده متخلص بغمام در رجب ۱۲۹۲ ه . ق در نجف متولد شده و پس از یازده سال اقامت در عراق بهمدان بازگشت از تاسیسات او انجمن اتحاد و جریدهٔ الفت است دیوانش در دو جلد چاپ شده و اکثر غزلست مطالب عارفانه و مضامین نیکو در کلام او بسیار است

از غزلهای اوست

غزل

هرچند مرا از دو جهان بیش و کمی نیست — با وصل توام در دو جهان هیچ غمی نیست
گویند که باغ ارمی هست بعالم — گر هست رخ تست و گرنه ارمی نیست
آنرا که بزلف تو دل آویخته باشد — گر ملك جهانش رود از دست غمی نیست
عدلست سراپای تو ای حاکم عشاق — گر جان بدهی ور بستانی ستمی نیست
حق دارم اگر بیشتر از حد کنم افغان — دل دادن و نومید شدن درد کمی نیست
بر فرض که یوسف بدراهم بفروشند — آیا چکند آنکه بدستش درمی نیست
مردند گدایان بتمنایی نوائی — گوئی که در این مرحله صاحب کرمی نیست
باهستی خود میخرم امروز اگر هست — جائی که در آن نام وجود و عدمی نیست

بیهوده غمام از غم دل میکنی افغان
هرگز پی اینشام سیه صبحدمی نیست

رخت بدیدهٔ من دلفریب میآید — چو آشنا که بچشم غریب میآید
هزار بار مرا جان بلب رسید ازدرد — در انتظار که اینك طبیب میآید
چگونه بیتو تواند دلم گرفت آرام — که گفت کز دل بیدل شکیب میآید
بسوخت جان محبان زتاب آتش شوق — درین امید که روزی حبیب میآید
نه باغ دیده و نه باغبان تواند دید — گلی که در نظر عندلیب میآید

بخیرتم که چسان کام دل تواند یافت کسی که از لب او بی نصیب میآید

علاج شورش دیوانگان عشق غمام
کجا ز دانش و عقل و ادیب میآید

فرات

عباس فرات فرزند آقامحمد کاظم در۱۳۱۲ ه. ق در یزد متولد وبعد ازتحصیل دراصفهان وطهران واردادارہ امنیه‌شد. فرات منشی انجمن ادبی ایران وشیوهٔ او غزلسرائی‌است

غزل

همت ار یاری کند کام از جهان خواهم گرفت
داد خود را از زمین و آسمان خواهم گرفت
چرخ اگر بامن مخالف دهر اگر با من بکین
داد خودرا هم ازاین و هم از آن خواهم‌گرفت
رو بخوان تاریخ و بنگر از جهان مردان کار
کام خود را چون گرفتند آنچنان خواهم گرفت
چون همی پرواز من در اوج سعی‌و همت است
کی بهرویرانه چون جغد آشیان خواهم گرفت

قطعه

گر شود برگ درختان گاه سرخ و گاه زرد
حکمتی باشد از این سرخی و زردیی درمیان
این دو رنگیها دلالت میکند بر طبع دهر
وین تلون هست اوضاع جهان را ترجمان
میدهندت پند هردم زین دورنگی شاخ و برگ
با زبان حال می گویند باغ و بوستان
دل بر این دهر پر از نیرنگ افسونگر مبند
درس عبرت از ورق گردانی گردون بخوان

رباعی

از مکنت و مال بر کناریم و خوشیم
در گلشن روزگار خاریم و خوشیم
مردم همه چیز هستشان غیر خوشی
وین طرفه که ما هیچ نداریم و خوشیم



فرخ سید محمود فرخ پسر میرزا سید احمد جواهری در ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۱٤ ه . ق . در مشهد متولد گشته و تحصیلات خود را در آن شهر بپایان برده است در ۱۳٤۵ سفری بعراق عرب ودر ۱۳٤۸ سفری باروپا کرده است .

اکنون بریاست دفتر آستانهٔ رضوی منسوب است .

غزل ورباعیهای ذیل از گفتار اوست .

غزل

درجهان هرآفریده کز نژاد آدم است — هرزمانش آرزوئی و هوائی هردم است
لیك تامن بوده ام یك آرزو پرورده ام — وان بگویم چیست یاری باوفا ومحرم است
ایدریغا کانچه اندرعمرخود در اینجهان — آرزویش میکنم یانیست هرگزیا کم است
فکرتم بگشود ازهرراز درلیکن مرا — بررخ فکرت ازایندوباب بندی محکم است
عشق باخواری چراهمزاد گردیده است ونیز — خوبروئی ازچه روبا بیوفائی توام است
خوارتر دارد ترا ازهرچه هست اندر جهان — آنکه نزد توگرامی تر زجملهٔ عالم است

بردل خوبان دوام مهر نیز آن سان بود کز برخورشید سوزنده ثبات شبنم است

فرخ آری عشق وخواری همسریکدیگرند
بانکوئی نیز باری بیوفائی همدم است

رباعی

دور ازتو صبوری نتواند فرخ بیتو شب و روز خود نداند فرخ
خواهی تو اگر زنده ببینی بازش زود آی که بس دیر نماند فرخ

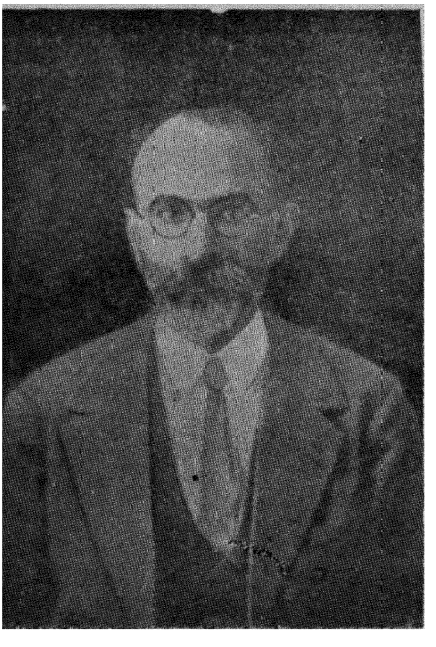
ای باخبر ازعشق درون دل من افزون چکنی غم فزون دل من
خون دلم ازدیده رودچون توروی ازدیدهٔ من مرو چو خون دل من

اکنون که شدی عزیزمن خوارکسی وامروز که گشتهٔ گرفتارکسی
شب چونکه زتاب عشق چشم تونخفت یاد آر زدیدگان بیدارکسی

فروغی

ابوالحسن فروغی فرزند مرحوم محمد حسین خان ذکاءالملك اصفهانی است که از دانشمندان وشاعران معروف بوده است

تولدابوالحسن فروغی در ۱۳۰۱ ه . ق . درطهران واقع شد پس از تحصیل علوم قدیمه وجدیده بتدریس تاریخ و جغرافیا مشغول گشت دارالمعلمین عالی که فعلا دانش سرای عالی نام دارد واز مؤسسات عالیقدر معارفی است بیشتر بکوشش فروغی درایامی که ریاست آن مدرسه را داشت رونق گرفت مجله فروغ تربیت را تأسیس نمود از کتب او مثنوی شیدوش و ناهید و رسالهٔ سرمایهٔ سعادت ورساله اوراق مشوش منتشر گردیده است



فروغی درسالهای اخیر چندان بگفتن شعر میل نمیکند وتوجه

خودرا بتألیف کتب فلسفی معطوف داشته و دراین باب صاحب فکر ومسلك خاص‌است امسال کتابی بزبان فرانسه از تألیفات او درپاریس‌منتشر گردیده‌است که خلاصهٔ ازعقاید فلسفی واجتماعی اوبشمار است . (۱)

فروغی چند سفر باروپا رفته‌ودر کنگره های علمی وادبی‌شرکت‌جسته‌است تاسال گذشته نمایندگی دولت شاهنشاهی را درسویس ودرجامعهٔ ملل داشت‌حال درطهران سمت استادی دانشگاه وعضویت فرهنگستان را دارد .

غزل

دل دیوانهٔ من دشمن آرام خود است — کام میجوید وهم خصم همه کام‌خوداست
بوالعجب مرغ دل شیفته برنقش خیال — کان خیالش‌همگی‌دانه وهم دام‌خوداست
گام بردار و فرو باز میاور بهوس — که هرافتاده بسر ازغلط گام‌خوداست
غیر عشاق که آتش زن هرایامند — هنرش دستخوش شیوهٔ ایام خوداست
شد جهان‌بین‌دل‌دانا که بخود هیچ ندید — نیست جم را نظرار شیفتهٔ جام‌خوداست
دید درآینهٔ جام که جز نیستیش — نیست‌این‌دل که‌نه‌درفکرسرانجام‌خوداست
هر که در مطبخ خالیگر ایام نشست — لاجرم‌سوخته جان‌ازطمع خام‌خود است

گرفروغی‌است‌شکایت‌همه‌ازروزوشبش
رنجش ازنالهٔ صبح ونفس‌شام خوداست

من ازاین متاع دنیا بجوی نظر ندارم — درسروری نکوبم سر درد سر ندارم
تووکوشش زیادت منوعزلت‌وقناعت — که تودردسر پسندی ومن‌این‌هنر ندارم
نه‌ریاوزهدوسالوس‌ونه‌کوس‌عیش‌وعشرت — که امیدکامرانی زفسون وشر ندارم
من‌اگربذکرتسبیح نجات خود نجویم — نه‌که غافل‌ازخدایم که زخود خبرندارم
بخدا پناهم‌ازخود که پراز گناهم‌ازخود — بجزاعتراف زشتی هنر دگر ندارم
چکنم اگرنالم زشکسته بالی خود — چوهوای سدره‌ام هست‌ولیك پر ندارم
صنما جمال وخوبی بی اختفا نباشد — توبجلوه آی‌ومنگرکه من‌آن‌بصرندارم
توبیا که هرکه‌آید بجزاز توخوب ناید — که درون‌چشم گریان‌چوتویك‌گهرندارم
لب تولطیفه آموز خرد بود وگرنه — طمع عسل نبندم هوس شکر ندارم
زکشاکشم چه‌حاصل‌چوپی‌هلاك‌عاشق — بکمر زنی تو دامان و رهی کمرندارم

(۱) Civilisation et Synthèse



فلسفی نصرالله فلسفی پسر مرحوم نصرالله مستوفی در ۱۲۸۰ شمسی درطهران متولد شده در مدارس آلیانس فرانسه و دارالفنون تحصیل کرده پس از چندسال خدمت دروزارت پست و تلگراف وعدلیه بوزارت معارف منتقل و اکنون در دانشکده ادبیات عهده دار تدریس تاریخ است . فلسفی درسالهای اخیر بیشتر اوقات را بـه تحقیق تاریخ مصروف میکند از آثار نظمی او منظومه بیچارگان ترجمه ازویکتور هوگو نشر شده است رمان ورتر وتاریخ تمدن قدیم تألیف فوستل دو کولانژ و سلطنت قباد ومزدك تالیف کریستن سن‌را ترجمه کرده است . تاریخ روابط ایران و اروپا درزمان صفویه وتاریخ‌عمومی در قرون معاصر ویکدوره جغرافیای مفصل ازتالیفات اوست تاریخ سلسله غزنوی را که تازه نگاشته هنوز بطبع نرسانیده است در ضمیمه مجله تعلیم و تربیت یکدوره اصول تعلیم و تربیت بقلم او نشر شده است مجلات پست و تلگراف و تعلیم و تربیت و مهر بمدیریت او انتشار یافته است

افسانه عمر

خواهم که دل از حیات برگیرم — زیبی کشور نیستی سفر گیرم
وین عمر قصیر سست بنیان را — مردی کنم و قصیر تر گیرم
پروانه بروی گل قرارش نیست — من از چه بروی کل مقر گیرم
پروازا گر که بال و پر خواهد — از همت مرگ بال و پر گیرم
اندر پی نام روز و شب تا چند — دنبال فضیلت و هنر گیرم
وز آتش عشق این و آن تا کی — یا قوت روان زچشم تر گیرم
تا جان نرهد ز تنگنای تن — روز و شب عمر برهدر گیرم
برخی شبم کز اختران هر شب — راهی سوی عالم دگر گیرم

با همت دیده نقشی ز هستی
بر لوح امید از آن صور گیرم

چون پرده زروی چرخ بر گیرند
ز اسرار نهفته پرده بر گیرم

گویم که بلند آسمانا چند
بر گیتی بست خواب وخور گیرم

وین بیدبن تهی‌میان تا کی
آراسته سرو کاشمر گیرم

بس گردش روزو شب دلم فرسود
چند این ره رفته را زسر گیرم

وز حسرت گوهرانت ای گردون
از قلزم دیدگان گهر گیرم

برگیر مرا ز خاك تا یکدم
این زهره چنگزن ببر گیرم

وین قاب گداخته زانده را
از تیر شهاب نیشتر گیرم

وآن کلك که جز خلاف ننگارد
زین کهنه دبیر خیره سر گیرم

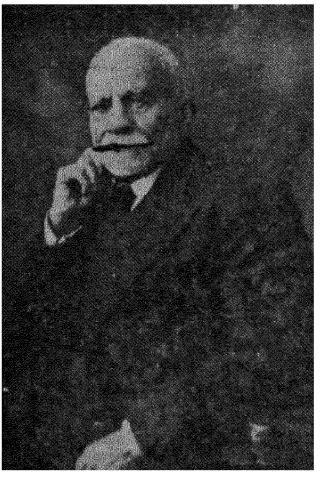
بسیار شبا کز آسمان شبگیر
با دیدهٔ خون چکان نظر گیرم

وز حسرت اختران سحرگه خشم
چون مهر دمنده بر سحر گیرم

افسانهٔ عمر سخت محنت زاست
آن به که فسانه مختصر گیرم

کمالی

حیدر علی اصفهانی در شوال ۱۲۸۸ ه . ق در ابرقو متولد شده و بامر پدر چندی پیشه آهنگریی آموخت در آغاز جوانی باصفهان و طهران سفر کرد ودر ۲۳ سالگی شروع بتحصیل نمود مقالات و اشعارش در اغلب جراید طهران درج و روزنامه پیکار بقلم او منتشر میشد. دیوانش بطبع رسیده است



کتاب « مظالم ترکان خاتون » وافسانه « لازیکا » و«منتخب‌اشعار صائب» ازتالیفات او بطبع رسیده است . درسالهایی اخیر نمایندگی مجلس شورای ملی یافت .

غزل

با آنکه بود بی سر و پائی سپر ما
موئی نبرد تیغ حوادث ز سر ما

صد رنگ جهان بر سر ما بیش فرو ریخت
نگرفت ولی رنگ ز پاکی گهر ما
بی روی تو از دیده زبس اشك فشاندیم
عالم همه آب است به پیش نظر ما
در آتش از آه دل خود عمر گدازیم
سر چشمه خورشید بود رهگذر ما
گه درشکن دام و گهی بند قفس بود
گر باز نشد در چمنی بال و پر ما
رفتیم و دگر از طلبش باز نیائیم
ای برق مسوزان نفس اندر اثر ما
آن نخل برومند جنونیم که یکسر
داغ و غم درد است کمالی ثمر ما ! .

نیست غم گر بدل از عشق غباری برسد
کز پس گرد بناچار سواری برسد
بکمین در پس هر سنگ بباید بودن
تا مگر روزی از این دشت شکاری برسد
دعوی عشق کند بلبل و من در عجبم
نالد از گل گرش آسیب زخاری برسد
گر همه سر دهم از دست نخواهم دادن
دست بازم گر از آن طره بتاری برسد
عمر ما دستخوش دی شدو ایام خزان
باید عمر دگر تا که بهاری برسد
چرخ در کار خود ازماو تو سر گشته تراست
مبر امید کز او در تو قراری برسد
سیر گشتیم کمالی بخدا زین هستی
بود آیا که بما وقت فراری برسد ؟ .



مرآت محمد مهدی جهانسوز پسر مرحوم محمدجواد میرزا در دوازدهم ربیع‌الاول ۱۲۹۲ه .ق. در کرمانشاهان متولد شده پس از تحصیل مقدمات در حوزه درس ملاعلی اکبر خراسانی از شاگردان حاجی سبزواری و آقا میر شهاب شیرازی بآموختن فنون ادبی پرداخت . حسنعلی خان امیر نظام گروسی هنگام حکومت کرمانشاه نیروی قریحه و حسن خط و روانی طبع اورا پسندیده بتربیتش همت گماشت .

مرآت سالی چند در نزد بعضی از فرمانفرمایان ایالات بخدمت انشاء اشتغال ورزیده در اکثر بلاد ایران مسافرت کرد . پس از سفری باروپا بطهران بازگشته وارد خدمات دولتی وحائز مقامات عالی اداری شد در دورهٔ چهارم بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گشت . در نظم ونثر خاصه نگارش نامه‌های دوستانه وفنون محاوره وحضور جواب وایراد امثال توانائی وشهرتی بسزادارد .

قصیده

گشا چشم جان تا ببینی جهانرا ببینی بمعنی نهان و عیان را
عیان جهان خط وخال است وصورت تو باچشم حق‌بین، نظر کن نهان را
نظر کن براین لاجوردیی سپهرش که‌چون داده زینت‌زمین وزمان را
تو این رسم وآئین ببینی بظاهر ولی خود چه دانی سویدای آن را
دراحوال این گرد گردنده گردون ببین غرق حیرت همه بخردان را
قرین سعد با نحس بینی ندانی که‌حکمت‌چه بوده‌است این اقتران را
دورویه‌جهان‌را چو اندیشه کردی بجا دیدی این‌حکمت واین قران را
بآفاق و انفس بفکرت نظر کن ببین قدرت قادر غیب‌دان را

زبان گوید و چشم بیند ولیکن — چه‌حاصل مراین‌دیده را وزبان را
کرانی ندارد عیان و نهانش — چه پوئی تو ره تا بیابی کران را
بست نیست زین امتحان و تکاپو — تکاپو چه آری بهل امتحان را
گریزی ازو نیست خرد وکلان را — فراری ازو نست پیر و جوان را
هرآنکس باخلاق وطاعت گراید — سپارد بـه پـا ذروهٔ لامکان را
هرآنکو پی خدمت نوع گیرد — بسرمنزل جان نهد آشیان را
پی خدمت خاق باجان و دل رو — پی طاعت حق بیارا روان را
مکن تکیه برشصت وهفتاد عمرت — که یکباره بینی گشاده کمان را
چنان‌زی دراین خاکدان ای برادر — که درپی نبینی تو آه وفغان را

چنان رو که رفتند مردان عالم — بهشتند از خویش نام و نشان را
چنان رو که مردان ستایند نامت — چو ختم رسل عهد نوشیروان را
ز سلمان و بوذر بود نام نیکو — که نیکی نمودند خرد وکلان را
کسی کو زیان بهر مردم نخواهد — بعالم ندیـد و نبیند زیان را

نکوئی و طاعت چنانت نمایـد
که در امر وفرمان کشی کهکشان‌را

خداونـد گـل دی بطرف چمن — گذر کرد بر سنبل و یاسمن
گلان را بدلبندی و دلبری — چمان درچمن دید همچون پری
بنفشه بطنازی از جمله بیش — ولیکن سر از شرم افگنده پیش
چمن را چو پروانهٔ دلفریب — بنفشه زرنك و ز بو داده زیب
بدو گفت ای خوب موجود من — بخواه آنچه‌خواهی تو ازجود من
به بخشایمت هرچه خواهی تو باز — که هستی چنین دلبر و دلنواز
بگفتا بمن ده ز سبزهٔ چمن — که تا رخ بپوشانم از انجمن
مبادا که گلچین ببیند مرا — ز روی جهالت بچیند مرا

کسانی که در خواب غفلت درند
بصنع تو و حسن من تنگرند

مسرور

حسین مسرور فرزند حاج محمد جواد تاجر کوپائی در بیستم صفر ۱۳۰۸ در کوپای اصفهان متولد شده‌است پس از تحصیل در ۱۳۴۲ بخدمت وزارت معارف درآمده تا کنون بتعلیم ادبیات اشتغال دارد

نمونه نظم و نثر او در مجله ارمغان بسیار است داستانی بنام ده نفر قزلباش تالیف کرده است . درسال ۱۳۱۲ الواحی از زر و سیم در بنیان تخت جمشید فارس کشف شد که حاکی از وسعت کشور داریوش کبیر بود و انجمن ادبی نظم نمودن مضمون الواح را بمسابقه گذاشت مسرور ازمیان ۵۰ تن شاعری که در این مسابقه شرکت جسته بودند گوی سبقت ربود و جایزه گرفت . این اشعار که بحر متقارب است در مجموعه داریوش نامه که حاوی گفتار همه شرکت کنندگان مسابقه است طبع شده‌است . ابیات ذیل ازستایش نامه فردوسی که بمناسبت جشن افتتاح آرامگاه دانای طوس ساخته است اقتباس میشود

خوابگاه فردوسی

کجا خفتهٔ ای بلند آفتاب — برون آی و بر فرق گردون بتاب
نه اندر خور تست روی زمین — زجا خیزو بر چشم دوران نشین
کجا ماندی ای روح قدسی سرشت — بچارم فلک یا بهشتم بهشت
بیک گوشه از گیتی آرام تست — همه گیتی آگنده از نام تست
چو آهنگ شعر تو آید بگوش — بتن خون افسرده آید بجوش
ز شهنامه گیتی پر آوازه است — جهانرا کهن کردو خود تازه است
تو گفتی جهان کرده‌ام چون بهشت — از این بیش تخم سخن کس نکشت
زجا خیزو بنگر کزآن تخم پاك — چه گلها دمیده است بر روی خاك
نه آن گل که درمهرگان پژمرد — نخندیده بر شاخ بادش برد
نه جور خزان دیده گلزار او — نه بر دست گلچین شده خار او
بزرگان پیشینه بی نشان — ز تو زنده شد نام دیرینشان
تو درجام جمشید کردی شراب — تو بر تخت کاوس بستی عقاب
اگر کاوه زآهن یکی توده بود — جهانش بسوهان خود سوده بود
تو آب ابد دادی آن نام را — ز دودی ازاو زنگ ایام را
تهمتن نمك خوار خوان تو بود — بهر هفت خوان میهمان تو بود

چو کلك توراه گرارش گرفت | سر راه برتیغ آرش گرفت
توئی دودمان سخن را پدر | بتو باز گردد نژاد هنر



مؤید ثابتی

فرزند حاج سید حسن ثابتی
نایب التولیه در ۱۲۸۱ شمسی

درمشهد متولد شده‌است قسمتی از کتاب تاریخ و راهنمای مشهد که هنوز بطبع نرسیده است مرهون زحمات اوست . دو دوره است که در مجلس شورای ملی نمایندگی دارد

آثار واشعار او در بسیاری ازجراید و مجلات مندرجست

این قصیده ازاو نقل میشود

برف

برف آمد وسر کرد بهر برزن وهر کو | امسال گرامی‌است بسی آمدن او
گیتی زسپیدی شده چون سینهٔ شهباز | گردون زسیاهی شده چون پرّ پرستو
مردم همه بگریخته از برزن و بازار | پنهان شده درخانه چو زنبور به کندو
از سبزه گرائید بگلخانه گل سرخ | وز باغ خرامید بمشکو گل شب بو
آن شاخ پر ازبرف توگوئی زره ناز | کرده است عیان سیم بری ساعدو بازو
پوشیده بتن سرو یکی پیرهن ازسیم | چون پیرهن دختر کان تاسر زانو
تادامنش ازبرف و گل آلوده نگردد | بالا زده دامان و فرو چیده ز هر سو
ازبرف گرانمایه شده خوابگه رنگ | کوراست کنون بستر و بالش زبر غو
بس گوهر ارزنده و بس لؤلؤ شهوار | کز برف بود بر زبر تارك تیهو
منقار پر از برف کند زاغ توگوئی | کز شیر بیالوده دولب بچهٔ هندو
از باد برهنه شده یکباره تن بید | وز برف گران بار شده شاخهٔ ناژو
زی باغ بیائید و بپرسید ز دهقان | کان دولت دیروزی امروز تراکو

آیا زچه برباد شد آن نو گل شاداب　　آخر زچه خاموش شد آن مرغ سخنگو
در باغ از امروز دگر تا گه اسپند　　یك سبزهٔ نو رسته نبینی بلب جو
خوش زی که بهار آید امسال به ازپار　　گیتی شود آراسته و خرم و نیکو
در کشت همی نعره زند بلبل بیدل　　در دشت همی خنده کند لالهٔ خودرو
آن رعد همی کوس زند سخت بقوت　　وان ابر همی تیغ کشد سخت بنیرو
آن برق جهان همچو یکی نیزهٔ زرین　　کورافکنی هردم ازینسوی بدانسوی
گیتی شود ازسبزه و گل چون پر طاوس　　بلبل به نشاط آید و قمری به تکاپو
از سبزهٔ نوخیز بر آید گل و سنبل　　بر سبزهٔ نو نیز بر آئیم من و تو

گل باز کند روی و مؤید بتو گوید
« هنگام گل است ای بدورخ چون گل خود رو »

نظام وفا

نظام وفا فرزند مرحوم میرزا محمود امام جمعه کاشانی در ۱۳۰۵ ه . ق . در کاشان متولد و بعد از تحصیل وارد کوششهای آزادیخواهی آن زمان گشته بعد از سکونت یافتن در طهران درمدارس بتعلیم ادبیات فارسی پرداخت و اکنون سالی چند است که در اداره کل فلاحت رئیس بازرسی و دفتر کل است ازمؤسسات اومجله وفاست که حاوی اشعار و مقالات لطیف بود منظومه حبیب و رباب او بطبع رسیده است

غزل

فدایت ایگل خندان که فارغ از چمنی　　چو جان من تو عزیزی اگرچه دلشکنی
فروغ دیده و آرام جان و مونس دل　　عزیز خاطر و آسایش روان و تنی
چه غم زدست تو گر پیرهن نمودم چاك　　تنی نبوده که حاجت بود به پیرهنی
نه محو روی چو آئینه ات منم تنها　　که خود در آینه محو جمال خویشتنی
لطافت تو چو بینم دریغم آید از آن　　که پا نهی ز تلطف بچشم همچو منی

لب و دهن بود این یا که نقطه موهوم
تو خود بگوی در این رمز ازلیت سخنی

خوشا نوبهاران و فصل جوانی — که بگذشت با دوستان زندگانی
خوشا جلوه نو عروسان بستان — خوش آن دلنوازی و آن دلستانی
خوشا برتو ای شاخهٔ گل که داری — بهر نوبهاری نشاط جوانی
دل و عشق و من مردو من زنده هستم — شگفت آیدم زین همه سخت جانی
بمن ای اجل مژده مرگ من ده — که تا جان خود را دهم مژدگانی
یکی پرسد آخر ز نامهربانان — که بهتر چه دیدید از مهربانی
بجان تو هرگز بیگ رنجش دل — نیرزد همه تخت و تاج کیانی

نظاما دمی با خوشی زیستن به
که باناخوشی زندگی جاودانی

نیر

مهدی ایزدی متخلص به نیر پسر ابوطالب مستوفی شیرازی درسال ۱۲۵۶ شمسی در طهران متولد شده بکسب علم و ادب پرداخت در آغاز جوانی بسبب حسن خط و مایه دانش در زمره منشیان فتحعلی خان صاحب دیوان و حسینقلی خان نظام السلطنه شده باغلب ایالات ایران سفر نمود در ۱۳۲۷ قمری وارد خدمت وزارت جنك و در آغاز تاسیس سلطنت همایون پهلوی بدفتر مخصوص شاهنشاهی منتقل گردید اکنون ۱۱ سال است در آن دفتر مشغول خدمات انشاء است نیر سابقاً دبیر خاقان لقب داشته و مجموعه منشئآتش در مدارس محل استفاده نوآموزان است

غزل

خروشم روزوشب ازداغ هجرانش چو چنگ آخر
بامیدی که آرم دامن وصلش بچنگ آخر
زجام عشق مستم کردو واقف شد ز اسرارم
دلا دیدی چسان آورد دستم زیر سنگ آخر
نمودم پیشه خود زهد اندر مجمع رندان
ندانستم شود تبدیل نام من به ننگ آخر

چو گشتی همقدم با اهل دل یکرنگ و یکرو شو
بمقصد کی رسد آنکس که میباشد دورنگ آخر

ز تاثیر سحر خیزی گشاد کارم آسان شد
که بر من این جهان همچون قفس گردید تنگ آخر

شدم عمری مقیم خانقاه زاهد خود بین
ولی زآئینه دل ذرهٔ نزدود زنگ آخر

چو نوبت باتو شد از مهر کام خلق شیرین کن
که درجامت نریزد ساقی دوران شرنگ آخر

قدم بگذار اندر راه صلح و در جهان خوش زی
چه لذت یابی از عمری که گردد صرف جنگ آخر

ز خیل نیکوان بربند نیر چشم خود ورنه
گذشتن کی توان ازدلبران شوخ وشنگ آخر

ما زجان بگذشته سر مست از می جانانه ایم
هم قسم با ساقی و هم عهد با پیمانه ایم

گر بسوزیم ازغم عشقش عجب نبود از آنك
گرد شمع عارضش گردنده چون پروانه ایم

آشنا گشتیم تا با ساکنان کوی دوست
از خود و از هرچه در گیتی بود بیگانه ایم

چون تجلی میکند حسنش بهرجا زین سبب
گه مقیم مسجد و گه ساکن میخانه ایم

ای ملامتگر چو آگه نیستی از حسن یار
پند یکسونه که ما در عاشقی افسانه ایم

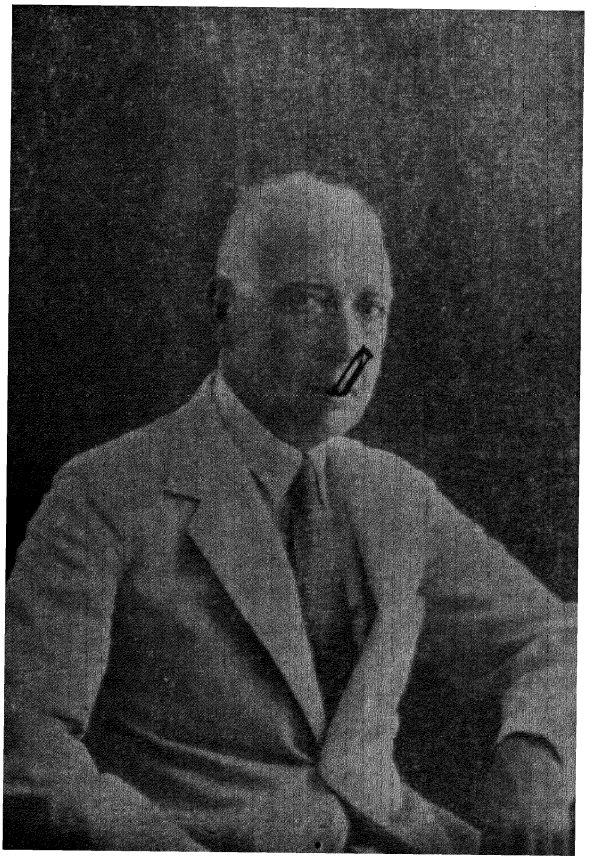
غم نباشد گر خرابیم اندرین دیر خراب
گنج بیرنجیم کاندر کنج این ویرانه ایم

چون بسوی کعبه مقصود رو آورده ایم
ای صنم معذور دار ار فارغ از بتخانه ایم

انتظار هوشیاری بعد از این از ما خطاست
زانکه مست و بیخود ازآن نرگس مستانه‌ایم
ما نیندیشیم از کس در طریق عاشقی
گو همه فرزانگان گویند ما دیوانه ایم
کی پرد براوج گردون شاهباز روح ما
تا چو مرغ خانگی محبوس این کاشانه ایم
نیرا ما طایر قدسیم پران سوی چرخ
زینجهة آسوده و فارغ زدام و دانه ایم

وثوق

حسن وثوق (وثوق الدوله) پسر مرحوم میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه‌در ربیع‌الاول ۱۲۹۲ ه.ق. درطهران‌متولدشدپس از



تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی ـ عربی‌وادبیات‌و حکمت در ۲۰ سالگی عضو وزارت مالیه شد در دوره اول تقنینیه نماینده مجلس شورای ملی‌و پس ازفتح طهران و خلع محمدعلی میرزا رئیس‌هیئت‌مدیره کشور گردیده در دوره دوم هم نماینده مجلس و پس از آن وزیر مالیه و عدلیه و داخله و خارجه شده در۱۳۳۵ ه.ق بریاست‌وزراء منصوب گشت‌پس‌ازیکسال استعفا داد و مجدداً در سال

۱۳۳۷ ه . ق . ریاست‌وزراء یافت و در ۱۳۳۹ مستعفی گردیده باروپا رفت و بعد از پنجسال توقف در ۱۳٤٥ ه . ق . بایران باز گشت و مجدداً نمایندگی دو دوره مجلس و وزارت مالیه یافت . از سال ۱۳٤۸ قمری خدمات دولتی را ترك نمود در ۱۳۱٤ بریاست فرهنگستان ایران‌منصوب گردید .

خنك آن دل که نباشد پی آزار کسی
بار بردل ننهد گر نبرد بار کسی
رشك‌یکسو نهد و پاکدلی پیشه کند
نشود سرددل از گرمی بازار کسی
آنکه را خنده بگفتار و بکردار رواست
چه زند خنده بگفتار و بکردار کسی
دل که هست آینه غیب خدا عیب بود
که شود آینه عیب کس و عار کسی
عیب‌خودبنگرو برعیب کسان خورده مگیر
که حساب از تو نپرسند زرفتار کسی
گوهر آدمی اندیشه وی باشد و بس
جز بدان پی نتوان برد بمقدار کسی
گوهر خویش بپرداز ز زنگار هوس
زنگ بروی مهل از درهم‌و دینار کسی
گرنه در اندك و بسیار کسانت‌طمعی‌است
چند گوئی سخن از اندك و بسیار کسی
جهد کن تا نفزائی گره از بی خردی
چون بدانش نگشائی گره از کار کسی
خوی آزاد بجوی و ره تقلید مپوی
گر برنج اندری از سخره و پیکار کسی
آنکه درشاه ره سعی و عمل راه رواست
عاریت می نکند مرکب رهوار کسی

بگذر از جامه‌نو چون گفت ازمایه تهی است
زیب اندام مکن جبه و دستار کسی
کام بردوخته از میوه شیرینت به است
که نظر دوخته بر شاخهٔ پربار کسی
سخن قیمتی و ساده همین بود وثوق
گر سخن فهم کند خاطر هشیار کسی

دریا

روی دریابین که‌موج انگیز گشت‌و بیقرار
کاسه صبرش مگر لبریز شد ازهجر یار
بیخت آب آسمان را برزمین غمبال ابر
آری آری آب درغربال کی گیرد قرار
موج‌ها چون کوه سیمین‌دائم اندرجنبشند
هیچ دیدستی چنین جنبنده کوه استوار
هریکی کف بردهن آورده‌چون بختی‌مست
وز خروش هریك‌افتاده شکست اندر قطار
هست آبسکون‌زمین‌راهمچوچشمی نیلگون
کز غم‌سیمین‌عذاری‌اشک ریزدبر کنار
آب‌را گوئی هوا دربر کشد چون عاشقی
که کشد معشوق را ازفرط شوق اندر کنار
مهر ازوی بگذرد چون‌کام‌دل‌ازوی گرفت
زانکه عشق آخشیجان می نماند پایدار
آه دریا اشک گرددچون‌برآید بر اثیر
اشک‌وآه‌است‌آنچه‌راخوانی‌توباران‌وبخار
باغبان طبع بین گز تار وپود آه واشک
مرزمین را خسروانی جامه پوشد دربهار

وحید

حسن متخلص بوحید در ۱۲۹۸ هجری قمری در دستگرد جی اصفهان متولد و تاچهارده سالگی درآن جا مانده بآموختن فارسی ومقدمات مشغول‌شد درپانزده سالگی باصفهان رفته در مدارس‌قدیمه‌بتحصیل همت‌گماشت ادبیات‌راازمیرزایحیی‌مدرس ومقدمات‌حکمت‌را از جهانگیرخان حکیم قشقائی و آخوند ملامحمد کاشی فرا گرفت در



آغاز مشروطه وانقلابات‌اصفهان بخاك بختیاری مهاجرت گزیده وازآنجابرخت اقامت بطهران کشید. اکنون هفده سال است دراین شهر مجله ارمغان راکه‌ازمخازن‌ادبی گرانبهاست بدون وقفه و تعطیل منتشر میکند علاوه براشعار بسیار که نمونه آن در دوره هایی مجله ارمغان مسطوراست دو کتاب منظوم هم دارد یکی بنام سرگذشت اردشیرودیگر ره آورد وحیدکه دو جلد آن بطبع رسیده است وحید درانواع شعر چون قصیده وغزل ومثنوی صاحب قدرت است و مخصوصاً سبك نظامی گنجوی را بسیار نیکو پیروی میکند ودراسلوب سخن آن استاد صاحب تتبع و تحقیق‌است درمجله ارمغان آثار نادره نظامی را اصلاح‌وطبع نموده وانجمنی بنام آن‌حکیم تأسیس کرده وتاکنون چهارجلد ازخمسه را بااصلاحات وتعلیقات مفید ودلپسند بحلیه طبع آراسته وفعلا مشغول اصلاح اسکندر نامه وسایر اشعار نظامی است وحید علاوه برخدمتی که ازراه نشرارمغان کرده چندین کتاب ادبی راهم درمطبعه ارمغان بطبع آورده است ازآن جمله دیوان ادیب الممالك فراهانی ، جام جم اوحدی مراغهٔ ، دیوان قایم مقام ، دیوان هاتف ، بختیار نامه ، دیوان ابوالفرج رونی ، دیوان بابا طاهر ، تحفهٔ سامی ، قسمت اول تذکره نصر آبادی و غیره

از آثار طبع او نمونهای مختلفی اختیار میشود :

قصیده

ای چشم خرد بکار بینا باش — ای بازوی معرفت توانا باش
ای تیغ هنر برهنه پیکر شو — وی پای شکوه پهنه پیما باش
تو بر ترازین سپهر مینائی — هم برترازین سپهر مینا باش

از جامهٔ ناکسی مجرد شو — وز تربیت کسان مربا باش
زشتند اگر کهان تو زیبا شو — کورند اگر مهان تو بینا باش
در کار خود از کسی مدار امید — نومید ز ناکسان دروا باش
تا کی سائی بافسر خورشید — در کار چو کوه پای برجا باش
بر بند ز همرهی مردم چشم — مردم شو و از دو چشم اعمی باش
تا چند زبون جانور تا چند — گر آدمئی هم آدم آسا باش
خواری مکش از زمانهٔ ریمن — بر تیغ ستم چو سنگ خارا باش
چون خضر مخواه زندگی برخویش — زنده کن مرده چون مسیحا باش
بی پرده مگوی راز پنهانی — نه پردهٔ راز چون معما باش
آئین و طریق زندگی اینست — بشنو ز وحید و کار فرما باش
مستی است اگر براستی توام — هشیار مباش مست صهبا باش
مایوس ز دفتر سماوی شو — محروم ز صحبت ثریا باش
نه یار بکش زشیخ و مسلم شو — نه ترس کن از کشیش و ترسا باش
نه بندهٔ خلق باش و نه خواجه — نه حکم بکش نه حکمفرما باش
نه سالك مسلك تقاضا شو — نه رهرو وادی تمنا باش
بر خلق بعدل و داد کوشش کن — در راه باعتدال پویا باش
امروز زمانه راست فردائی — امروز ببین و فکر فردا باش

آن کن که چشم میداری

چو داریے از فراتر چشم امید — فروتر را مساز از خویش نومید
فلك کا در نظر آئینه واراست — بکار نیك وبد آئینه داراست
نکورا نیك و بد را بد نماید — نه زاین کاهد نه برآن برفزاید
ز گردون بد نمی بیند نکو کار — نباشد جز بدی بابد کنش یار

فروتنی

مشو درپیش گردن کش فروتن — مکش پیش فروتن نیز گردن
بروز ناتوانی باش سر کش — مکش سر در توانائی چو آتش
گل ازسرناکشی شد زیب گلزار — خلد درپای خلق ازسر کشی خار
خمیده پشت باشد بارور تاك — چنار ازبی بری سر کش بافلاك

قطعه

بشنو اندرزمن ای تازه جوان کاین اندرز — حاصل تجربت عمر ز پیر کهنی است
درد را دانا زآغاز علاج اندیشد — نه در انجام که نورسته گیا خار بنی است
قطره قطره نشنیدی که چو درهم پیوست — سیل دریا خطر خانه ز بنیاد کنی است
وآتش شعله وریی کز شررش شهری سوخت — در نخست آشپز مطبخی پیر زنی است
کار را سخت کند شیوهٔ سهل انگاریی — مایه مرگ تبی پایه جنگی سخنی است

بکار باش که چون آدمی زکار افتاد — کسی ز دوست و دشمن براو نگهبان نیست
من از کشیدن دندان خود گرفتم پند — تو نیز شو از بن دندان شنو که هذیان نیست
حقوق خدمت دیرین و دوستی کهن — بگردن کسی از کس بقدر دندان نیست
چو سودمند و بکاراست در رگ وریشهٔ — مکان اوست که بر لعل کانی امکان نیست
ولی زکار اگر افتد بسختیش بکنند — که ترك دوست دیرینه کار آسان نیست
بروز گار خوشی دوستان فراوانند — اگر چه دوست اگر هست بس فراوان نیست
بروز سختی و بدبختی ار بیابی دوست — نثار پای کنش جان که هم سرش جان نیست

یغمائی

حبیب یغمائی فرزند حاج میرزا اسدالله از نوادهای یغمای جندقی شاعر معروف درسال ۱۲۸۰ شمسی تولد یافته است



پس از پایان تحصیلات در دارالمعلمین عالی مرکزی بخدمت وزارت معارف در آمده چندی ریاست معارف و اوقاف سمنان را داشته وبعداً بمعلمی ادبیات فارسی در دارالفنون و عضویت اداره کل انطباعات برقرار گردید از آثار او آنچه بچاپ رسیده رساله ایست در شرح حال یغما وجغرافیای جندق وبیابانك و دیگر داستان تاریخی دخمه ارغون و رساله ای در علم

قافیه گرشاسب نامه حکیم اسدی طوسی راتصحیح وبرای طبع آماده کرده‌است درشعر حبیب تخلص میکند

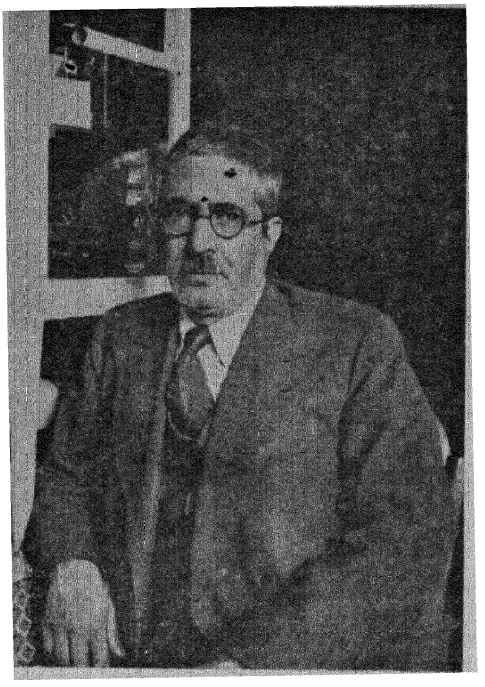
غزل

دلخوشیم از وعدهٔ کان ماه با ما می کند
گر چه در ایفای آن امروز و فردا می کند
هر کرا بادلبری پیمان شکن افتاده کار
داند این پیمان شکن دلبر چه با ما می کند
منزل دل تنگ و ویرانست وهرجا دلبریست
در چنین دل جا برای خویشتن وا می کند
با چنین مه طلعتان سرو قامت راستی
هست مجنون آنکه یاد از حسن لیلا می کند

بروزگار جوانی درود باد درود
که دوره خوش من دوره جوانی بود
نبود انده بود و نبود و خوش بودم
خوشست هرکه نباشد بفکر بود و نبود
امید داشتم و عشق داشتم آری
قبای هستی از این هردو تار داردو پود
هزار ها بدلم بود آرزو لیکن
فرشته ایست براین بام لاجورد اندود...
فلك بعمر من افزود و از نشاطم کاست
زمانه کاست ز شادی و بر غمم افزود

تاریخ بنای کتابخانه « فردوسی » که ازشاهنامه استخراج شده (۱۳۵۶)

زدانش پی افکند کاخی بلند — که از باد و باران نیابد گزند
رضا شاه شاهنشه پهلوی — که از فرّ او یافت ایران نوی
ز فردوسی آموز تاریخ آن — (میاسای از آموختن یکزمان)



یکتا

احمد اشتری متخلص به یکتا پسر مرحوم میرزا مهدی در ۱۲۹۹ هـ . ق . در جوشقان متولد وپس ازانجام تحصیلات ادبی در ۱۳۱۹ قمری وارد خدمات دولتی گشته وعمواره درجم مشاغل مهمه ازقبیل حکومت گیلان معاونت وزارت عدلیه کفالت شهر داری وغیره بوده و اکنون عضو پیوسته فرهنگستان ایرانست در هنر های ظریف مخصوصاً نقاشی شهرتی بسزا یافته است

گل و باغبان

گلی را گفت روزی باغبانی — که ای مستغرق اندر شادمانی
جهان را سالها من آزمودم — بیك حالت در آن هرگز نبودم
اگر روزی بسر بردم بشادی — بروز آمد شبم با نامرادی
تو تا سربر زدی از شاخ خرم — لب از خنده نیاوردی فراهم
اگر در دست بادی یاکه گلچین — نبیند بر جبینت هیچکس چین
نه پروائی ز بلبل نی ز زاغت — نه فرقی میکند گلبن زباغت
از این بیهوده خندی نیست عارت — ندانم تا که چون گیرم شمارت
جوابش گفت گل با روی خندان — نمیارزد جهان ای دوست چندان
اگررنج است اگر گنج اینقدر نیست — بما از چند روزی بیشتر نیست
من و تو در زمانه میهمانیم — غلط گفتم نه مهمان کاروانیم
کجا مردم بگیتی کاروانیست — اگر غمگن بود باری روانیست
تو پنداری کت این جا جایگاه است — از این پندار کژروزت سیاه است
من ار پیوسته شادم زین یقین است — تو چون اندر شکی حالت چنین است

صورت دیوان‌ها و منظومه‌هائی که مستقلا در متن کتاب نام برده نشده است

نام شاعر	نام کتاب	نام شاعر	نام کتاب
احتشامی (علی‌محمد)	وحدت ملی	شهریار (حسین)	دیوان . روح پروانه
ادیب طوسی	پیام‌فردوسی . ایام کودکی	صبوحی (شاطرعباس)	غزلیات ۳جزوه
اردکانی (ابراهیم)	هیئت منظوم	صغیر (محمدحسین‌اصفهانی)	دیوان شعر
اشرف (اشرف‌الدین‌حسینی)	دیوان‌نسیم‌شمال ۲ جلد	صفائی (شاطرغلامحسین)	دیوان شعر
امیری (فیروزکوهی)	عفافنامه	صفاعلی (علی‌ظهیرالدوله)	رعنازیبا.واردات.مجمع‌الاطوار
اورنگ (وقارالسلطنه‌شیرازی)	نصاب الرجال	ضیائی (ناظم‌الملك)	وصیت‌نامه.حقیقت‌نامه.دیوان
بدایع‌نگار (مهدی‌لاهوتی)	دیوان	عنقا (صادق)	کوکب ادب
بینش‌حق‌جو (شیرازی)	هزار رباعی	فانی (باقر)	گنج‌پهلوی . گل‌وبلبل
پازارگاد (حسام‌زاده)	سرودورزش	فرید (محمد)	دیوان
پرتو (علوی)	راست ونو	فقیر (علی‌معین‌الشریعه‌شیرازی)	گنج‌فقیر . خرابات . خانقاه
پورداود	یورانداخت‌نامه‌یزدگردشهریار	قلزم (سید مهدی‌حجازی)	هفتاد موج
تجلی (سبزواری)	تجددنامه	کاشانی (ملاحبیب‌الله)	نصیحت‌نامه
تندری (محمود)	خرد نامه	کوهی (حسین)	خلدنامه
جاهد (محمدعلی)	اشعار	گلپایگانی (شیخ اسدالله)	اسرارعشق
حاجب (عبدالرحیم)	دیوان	مبشری (ا . روئین)	پرتگاه
دانش (رضاارفع‌الدوله)	ارفع‌نامه طول‌عمرطبیعی‌انسان	مجدالاسلام (کرمانی)	شهرخاموشان
زرگر	اشعار	مستوره (ماه‌شرف‌خانم)	دیوان
ساعی (مهدی)	گلزار ساعی	مولوی (هادی‌گیلانی)	عالم‌وآدم
ساوجی (فرخنده‌خانم)	دیوان	نوبخت (حبیب‌الله)	پندنامه . شاهنامه
سرابی (سیدمصطفی)	مناظره‌گل‌وغنچه	نیر (حجةالاسلام)	آتشکده دیوان
سیاح (جعفر)	پهلوی‌نامه	نیما (یوشیج)	خانواده‌سرباز‌قصه‌رنگ‌پریده
شمشیر (علیرضا)	روش گروه‌وعشق‌باك	وحدت (طهماسبقلی)	دیوان

سرود و تصنیف

سرود

ایرانیان باستان ازقدیمترین مللی هستند که سرودرا در امور مذهبی بکار برده اند گاتا های زردشت وبسی از قسمتهای اوستا سرود دینی است

در این زمان که دوره تجدید حیات ملی و خوی ساحشوری است سرودسازی رواجی گرفته است ازجمله سرودشاهنشاهی و سرود جوانان و سرودهایی معارفی را نام می بریم مثل سرود دانائی و توانائی و سرود ورزش و سرود درختکاری تأثیر این قبیل منظومات در نفوس جوانان بسیار است در این رشته آقایان افسر و جاهد و وزیری و پازارگاد و گل گلاب و خالقی آثار نیکو دارند

تصنیف

تاریخ شروع تصنیف معلوم نیست مسلماً باسایر انواع شعر در قدمت برابری دارد این نوع از گفتار منظوم بچند علت بیشتر دلنشین و جالب توجه میشود یکی اقتران باآهنگهای موسیقی دیگر فزدیکی عبارت آن بافهم عامه دیگر اشتمال برذکر حوادث ومضامین محلی از قضا این سه علت که باعث دلپسندی ورواج تصنیف میشود خود موجب زوال اوست زیرا که آهنگهای موسیقی ماچون بانوت ضبط نمیشود بزودی راه فراموشی میسپارد والفاظ عامیانه در همهٔ بلاد کشور یکسان رایج نیست تا تصنیف ثباتی بیابد و مضامین و حوادث محلی هم بسرعت مبتذل و از اذهان محو میشود پس تصنیف هم که بوجود این ارکان پایدار بود راه زوال میگیرد ازاین جهت است که همه انواع شعر فارسی را در سفینه ها و تذکره ها جمع آورده و یادگار گذاشته اند الا تصنیف که آنرا قابل بقا نمیشناخته اند

قول

تصنیف ها یا باصطلاح قول های سابق را میتوان بدو نوع تقسیم کرد یکی آنها که از شعر متقدمان اقتباس و بوسیله استادان موسیقی بصورت قول در آمده است مثل تصنیف «ای لعبت خندان لب لعلت کهکیده» که از غزلیات سعدی گرفته اند. در تذکره دولتشاه | طبع برون ص ۲۳۶ | در شرح حال ابن حسام هروی متوفی بسال ۷۳۷ آمده که وی مستزادی ساخت و «خواجه عبدالقادر عودی تصنیفی و قولی بر آن مستزاد ساخت و آن مستزاد این است :

آن کیست که تقریر کند حال گدارا ـ در حضرت شاهی

از غلغل بابل چه خبر باد صبارا ـ جز ناله وآهی »

نوع دوم آنکه شعر را مخصوص تصنیف یعنی مقارن با آهنگ موسیقی

ساخته باشند نمونه آن تصنیف معروف رودکی است در مجلس امیر نصر سامانی و نیز بعضی غزلیات مولوی که برای سماع وحالت میساخته است (۱) و از این قبیل است ابیاتی که در هر زمانی بمناسبت حوادث محلی ساخته میشود و غالباً گوینده آن مجهول است مراد از آن نیش زدن و ملامت کردن بحکام جور و اشخاصی است که کاری فوق‌العاده بد یا امری عجیب و غریب کرده اند یا تمجید از کسی که عملی فوق‌العاده خوب انجام داده است مثلا ابیاتی که در زمان اشغال بوشهر و قتل احمدخان پسر محمد باقرخان تنگستانی در ۱۲۷٤ ه . ق . ساخته شده و پس از هشتاد سال هنوز شهرت دارد و بیت اولش این است :

خبر آمد که دشتستان بهاره زمین از خون احمد لاله زاره

این قبیل اشعار را که در مرثیه جوانان و بزرگان میساخته اند درصفحات جنوب ایران شلوه میگویند

در مقابل آن ابیاتی است که بمناسبت مجالس عروسی و سور و مهمانی بزرگ سروده میشده واز پذیرائی میزبان و جمال داماد و جلال عروس سخن میرفته است و آنرا سورو گویند که از لفظ سور (یا لفظ سرود) آمده است

حراره

اما صفت غالب این قسم تصنیفهای محلی علاوه برجنبه عاشقانه ملامت و انتقام جوئی واشتمال برذکر حوادث محلی است واین قسم رادرسابق حراره میگفته‌اند چنانکه در کتاب راحة‌الصدور که در حدود سال ٦۰۰ تألیف شده است در قصهٔ احمدبن عطاش رئیس ملاحده دزکوه که بفرمان سلطان محمد سلجوقی اسیر شد و اورا در اصفهان گردش دادند می نویسد « مخنثان حراره کنان در پیش با طبل و دهل و دف میگفتند :

« عطاش‌عالی . جان من . عطاش‌عالی . میان سر هلالی . ترا بدز چکارو »

در کتاب‌المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم (چاپ خاور ص ۳۳۷) این قبیل اشعار را حراره یا حواره نوشته است

در قرن گذشته قدیمترین حرارهٔ که بنظر نگارنده رسیده است و البته اهل

---

(۱) مثل تازه شد ازوباغ و برمن شاخ گل من نیلوفر من

ومثل تو خدای خوئی توصفات‌هوئی تو یکی نباشی‌توهزار توئی (دیوان‌شمس‌تبریزی)

فن قدیمتر از آن را نیز توانند یافت حرارهٔ است که در سنه ۱۲۸۲ ه. ق. ساخته شده و از یك واقعه محلی در فارس حکایت میکند و مراد از آن سرزنش و تحقیر هم بوده است

شخصی بود بنام حاجی رضا پسر قاسی که اجدادش از لرستان آمده‌درزمان کریم خان زند در شیراز مسکن گزیده و قدرتی یافته بودند حاجی رضا قاسی در زمان حکمرانی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه‌شرارت و سرکشی کرد (۱۲۷۶) چون حسام‌السلطنه معزول شد و مجدداً در ربیع‌الثانی ۱۲۸۲ ایالت شیراز یافت حاجی رضا قاسی تا تخت جمشید از او استقبال کرد والی برای رام کردن او قبلا از در محبت و نوازش در آمد و اسبی ابلق باو عطا کرد پس فرمان داد تا اورابا طناب خفه کرده از فراز تخت جمشید بیاویختند ظرفای‌شیراز بزبان محلی ابیاتی دراین واقعه سرودند که مطلعش این است

اسبت استدن ابلقت دادن　　از تخت جمشید ملقت دادن

یعنی اسبت را گرفتند و ابلقی بتو عطا کردند و از تخت جمشید ترا معلق نمودند

این شرح را محض نمونه ذکر کردیم تا صفت حراره کاملا معلوم شود البته در هر گوشه از ولایات ایران در حافظه مردمان معمر هزاران از این حراره‌ها ذخیره است که گرد آوردن آنها خدمتی بزرگ بتاریخ و ادبیات ایران تواند بود

دیگر از تصنیف های کهن که مردم شیراز بقصد انتقام ازحاکم معزول سروده اند حرارهٔ است که بمناسبت معزول شدن فرهاد میرزا معتمدالدوله ساخته اند معتمدالدوله دو بار درفارس ایالت کرده است یکی در ۱۲۵۷ و دیگر در ۱۲۹۲ نوبت دوم پنجسال طول کشید و مردم فارس از صلابت و شدت او سختی ها دیدند چون در ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ بطهران احضار شد و مردم علی‌الرسم تا بیرون شهر بدرقه رفتند ازکالسکه بزیر آمد و رو بقبله ایستاده خطبه عربی بر خواند و و با حالت حزن و ملال سوار شده بجانب طهران روان شد و مردم در حق او چنین سرودند :

شیراز باین خرمی　　هوا باین پر نمی　　شازده چرا در همی . .

ـ از قدم دخترم　　خاك سیا بر سرم . . . .

از این قبیل است تصنیف عزل ظل السلطان از حکومت ابوابجمعی خود (۱۳۰٤ قمریے)

کو اصفهان پاتخت من　　کو حکمهای سخت من
شا بابا تقصیرم چه بود　　این بند و زنجیرم چه بود

از تصنیفهائی که با وجودسخافت هنوز باقی است تصنیف لیلا است که در حدودسال ۱۲۸۷ درطهران ساخته شده است و نیز تصنیف: «عقرب زلف کجت باما قرین است تا قمر در عقرب است حال ما چنین است» از تصانیف قدیمه بشمار است (۱)

متاسفانه این حراره ها و تصنیف‌ها را پیشینیان جمع نکرده اند تا بتوان مثل غزل و قصیده و سایر انواع شعر سیر تکاملی و سبك های مختلف آنرامعین کرد دو نفر از اروپائیان مقداریے تصنیف راجمع کرده‌اند یکی ژوکوفسکی و دیگر بلیر فیر چایلد (۲) ولی مربوط بزمانهای قدیم نیست .

شیدا

کسی که تصنیف را سر و صورتی داد و مضامین لطیف درآن آورد علی اکبرشیدای شیرازی از درویشان نعمة اللهی و پیروان مرحوم‌صفی علیشاه‌بود که‌سه‌تاری‌خوش می نواخت وخطی نیکومی نوشت ازاو چندین تصنیف باقی است که معروفترین آنها تصنیف مرضیه است شیدا در خانقاه صفی در سال ۱۳۲٦ ه . ق . وفات یافت

در تاریخ تصنیف‌سازی فصلی است که‌دوره جدیدی‌را نشان میدهدوآن‌ظهور مشروطه است. دراین عهد،مضامین مهیج‌و مفاهیم نو مثل‌آزادی ووطن وغیره‌پیدا شد که‌چون با نکات عاشقانه آمیخته میگشت چاشنی خاصی بکلام میداد در حقیقت همان نیش‌های محلی که سابقاً گفتیم و موجب نفوذو رسوخ حراره هایے محلی می شد درین‌عهد بصورت نیش های عمومی و سرزنش های ملی ظهور کرد و هدف ملامت که‌سابقاً حاکم فلان ولایت یا خان فلان طایفه بود دراین زمان دول خارجه و زمامداران وقت شدند ازین جهت تصنیف جنبهٔ محلی خود را از دست داد و ایران گیر شد کسی که بیش ازهمه‌دراین‌راه‌خدمت کرده عارف است که‌هرچند بسی ازتصنیفات‌او راجع باشخاص و حاکی از مطالب جزئی و خصوصی است در کلمات او هیجان

---

(۱) این تصنیف را بمیرزاحسن حکیم الهی که در اوایل این قرن وفات یافته نسبت‌میدهند

(۲) رجوع شود به‌ص ۱٤۷ از ترجمه جلد چهارم ادبیات برون

فوق‌العاده و تأثیر بی پایان است‌واوتصنیف را از مجالس عیش و بزم بمضامین‌سیاست کشانید و احساسات مردم را بصورت زیبائی بیان کرد بعد از عارف که مخترع تصنیف جدید است آقایان جاهد و بهار و وحید و احمدی و پژمان و روحانی و بدیع‌زاده در این راه خدمات شایان کرده‌اند

در اینجا بیتی چند از بعض تصانیف مشهور میآوریم

شیدا **الا ساقیا** **ابو عطا**

الا ساقیا زراه وفا بشیدای خود جفا کم نما که سلطان ز لطف
ترحم کند بحال گدا ترحم کند بحال گدا چو اردی بهشت
جهان گشته باز تو ای دلنواز بستان خرام ای که به پیش قامتت
سرو چمن خجل شده های جانم های بیم سوسن و گل به پیش تو
بندهٔ منفعل شده های جانم های بیم تا بکی از غمت گدازم
ای صنم سوزم و بسازم حبیبم حبیبم ز عشقت چه سازم

عارف **باد خزانی** **افشاری**

بادخزانی زد ناگهانی کرد آن چه دانی بر هم زد ایام
نشاط و روزگار کامرانی ظلمی خزان کرد با گلستان کرد دانی
چسان کرد آنسانکه من کردم‌بدور زندگی با زندگانی از لشکر دی
شد عمر گل طی طیارهٔ ابر سیه در آسمان هر سو پیاپی

بهار **زن با هنر** **در بیات ترك**

بدل جز غم آن قمر ندارم خوشم زانکه غم دگر ندارم
کند داغ دلم همیشه تازه ازین مطلب تازه تر ندارم
قسم‌خورده که رخساره‌نپوشد بجز با من دلداده نجوشد
هوائی بجز این بسر ندارم
جمال بشر توئی ز گل تازه تر توئی
بپاکی گهر توئی که‌رشگ قمر توئی عزیزم

در عالم جای زن باید باشد بر روی دیده
زن در زندان یارب که دیده
چه شد عزیزان که حال نسوان بود بدینسان زار
سیاهکاری و جهل و خواری بود مدامش کار
آی بهارا بهارا مزن دم خدارا ز راز نهان
وای کهمارا کهمارا مقدر شد این از جهان

جاهد گردش فروردین ماهور

بگردش فروردین بیا بگلزار و ببین
چه میکند بوی گل صفای دلجوی گل
گرفته باد بهار بی هراس حجاب از روی گل
مخور غم بیش و کمی که این جهانست دمی
ببین از این راه دراز ز رفته کی آمده باز
گذشته بگذشت و نیاید دگر ازین نشیب و فراز
کنون که پی بردی باسرار وجود بدان که مقصود از وجود تو چه بود
چه از ازل بودی و هستی چه کنون چه حاصل آوردی ازاین بود و نبود

وحید موسم گل دشتی

موسم گل دورهٔ حسن یکدو روزی است در زمانه
ایے بدل آرائی بعالم فسانه به که ز تو ماند نکوئی نشانه
خاطر عاشقانرا میازار خوش نباشد از معشوقه آزار
گر بسوزد شمع پروانه را با زبانه
چون شود روز شمع شبرا نبینی نشانه

سری ۲

میکنی صید مرغ بسته میزنی سنگ بر شکسته میکشی با تیغ ستم یار خسته
خسته دلان یکسره در خون نشسته خویش سوزیے و بیگانه سازی نیست آئین عاشق نوازی

تیر عشقت ای که برسینهٔ ما نشسته رحمتی کن بردل‌عاشق‌زار خسته

احمدی **ازافق** **بیات‌ترك**

از افق پدید گشته ماهتاب فروغش بود دلارا جلوه‌ها کند
عکس مه در آب بتابد بکوه و صحرا ماه دلربا باد جانفزا
باغ دلگشا چو رویت چمن مصفا ماه من تو نیز برفکن نقاب دمی ز رویت
نورمه‌زدا قدرگل‌بین زرنگ‌وبویت پرده‌ازجمال ای‌پری‌مثال
اگر بگیریے ماهرا رسد وقت زوال و پیری پیش از آنکه
ماه‌امشب نهان کندرورا درکنار من ماه من درا پرده برگشا
زرویت جهان بیارا

پژمان **روزگارگذشته** **بیات‌ترك**

بس کن ایدل آه و زاری آه دلخستگانرا اثر نیست آه . . .
گریه تا کی ناله تا چند ناله عاشقانرا ثمر نیست ناله . . . .
ازگذشته یادکن یاد تا نماید خاطرت شاد کز پی شام هجران‌سحر نیست
کز پی‌شام . . . یادازآنشب که‌بااو درچمن‌بر لب‌جو بودمان‌لب‌برلب‌روی‌بررو
نام اوبرلب‌من نام من بر لب او لب او از جهان وارسته جان بجان‌پیوسته
لب ز گفتن بسته دل سخنگو عشق من جاودانیست ماه من آسمانیست
کاین چنین زیبائی در بشر نیست عهدها بشکستم رشته‌ها بگسستم
دل بمهرش بستم زین محبت دانی بیشتر نیست باچنین مهر آن پریرو
حیف کافر شد جفا جو حالش ازحال پژمان خبر نیست
حالش از حال پژمان خبر نیست



فصل دوم

نثر

سادگی

نثر فارسی اگر چه صفات استواری ورزانت سابق را از دست داده‌واز صنایع لفظی ومعنوی عاریے شده است و این در نظر اشخاص معتاد بسبك قدیم ادبیات نشانهٔ انحطاط اوست ولی در عوض صفات دیگر کسب کرده است که در چشم متجددان علامت ترقی بشمار است مانند سادگی و روانی و خلو از صنایع .

البته سادگی از دو راه در نثر پیدا شده است یکی از طریق جهل باسالیب کلام‌و غفلت از ممارست شاهکارهای ادبی قدیم ، دیگر ازراه عمد که باوجود اطلاع کامل از شیوه های سخن فارسی و انس با گفتار فصحاء کهن باز نویسندگان قلم خود را تعمداً بسادگی عادت داده از هر قسم عبارتی که بوی تصنع بدهد دوری میگزینند

بر اشخاص متتبع در ادب فارسی روشن‌است که بعد از استیلای مغول نثر فارسی بنهایت پیچیدگی و تصنع رسید و کم کم کار بجائی منجر شد که معانی الفاظ متروك و کنایات ولوازم معنی ملحوظ گردید ازفرط اغلاق واشکال کلام جز مردمان بسیار داناکسی از مندرجات کتب آگاه نمی توانست شد . در قرن گذشته نویسندگان بسیار در صدد اصلاح نثر بر آمدند و آثار خویش را سرمشق ساده نویسان کردند مانند : قائم مقام . سید جمال اسدآبادی ، میرزا محمدعلی پرورش (مدیرجراید پرورش وثریا) ، مؤیدالاسلام صاحب حبل‌المتین میرزاآقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی . امین‌الدوله ، مجدالملك ، خبیرالملك - امیرنظام گروسی ، محمدحسین‌فروغی ، ملکم‌خان ، طالبوف، مجدالاسلام کرمانی ، شیخ‌یحیی کاشانی ، حاج‌شیخ‌الرئیس و غیره . کوشش این فضلاء نامی ازیك‌طرف و تکثیر جراید ازطرف دیگر ساده نویسی را رواجی داد وعلی‌الخصوص آشنائی

نویسندگان با اسلوب نگارش اروپائی در سادگی نثر تأثیر فوق‌العاده بخشید . نثر فارسی اگر چه از قید سجع و ایهام و کنایه و تجنیس خارج شد ولی باشکال دیگریی گرفتار آمد که محدود بودن دایره لغات و اصطلاحات باشد . پوشیده نیست که نثر سابق در موضوعات معین چون حکمت و عرفان و تاریخ وحکایت واندرز بکار میرفت وبرای آن مطالب هم اصطلاح بقدر کفایت داشت ولی در عصر جدید که ابواب علوم تازه ومسائل بی سابقه بر روی کشور ما گشوده شد نویسندگان خود را با سیل های قوی از معانی جدید روبرو یافتند که برای تعبیر آنها بفارسی وسیلهٔ نداشتند مانند علوم و فنون وحقوق وسیاست و صنایع و حرف . پس یا لغات اجنبی‌را عیناً در فارسی جای دادند یا ترجمه های ترکی و مصری و بیروتی را که اکثر موافق روح زبان عربی هم نبود اخذ کردند طبعاً وقتی که کاری مرسوم میشود و جلوه پیدا میکند مردمان در تقلید آن مسابقه میکنند پس ایامی فرا رسید که هر کس بیشتر لفظ خارجی در زبان داخل میکرد اورا فاضل تر میشمردند چنانکه سابقاً استعمال لغات عربی مفسر این مدعی بود و عامل مهم این فساد جراید بودند که چندان توجهی بسلامت سخن نداشتند و بشتاب تمام اخبار و مطالب راازخارجه گرفته نشرمی‌دادند .

فارسی خالص

چاره این فساد را از دوراه جستند یکی ازراه عود به طرز چیز نویسی سابق که تحول زبان و اقتضای معانی تازه با آن موافق نبود . دیگر از راه خالص کردن فارسی . این چارهٔ اخیر هم بدو صورت متصور بودیاطردلغات اجنبی باستثنای عربی یا طردلغات خارجی حتی عربی .

در این راه ها بسیاریی از فضلا سعی ها کردندو چون اشخاص کم مایه نیز شروع بمداخله در این تصفیه نموده والفاظ بی معنی و بی سابقه ونامأنوس را بتصور فارسی الاصل بودن داخل نثر میکردند در جراید و محافل جدال ادبی راجع بکیفیت تصفیه زبان و حدود این عمل در گرفت .

فرهنگستان

چون مطلب سزاوار اعتنا شناخته شد بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وزارت معارف انجمنی از دانشمندان بنام فرهنگستان که قایم مقام آکادمی باشد تاسیس کرد، ازوظایف این انجمن

تهیه فرهنگ فارسی جامع وتصفیه زبان تاحدود امکان وفراهم آوردن اصطلاحات منتشره درنزد پیشه وران وروستائیان ووضع لغات جدید برای معانی تازه است . این انجمن در بهار ۱۳۱٤ شمسی با ۲٤ عضو دایر گردید و تا این تاریخ مقداری لغات جدید بجای مصطلحات سابق اداری و علمی وضع و تعیین کرده است.

***

چگونگی سیر چیزنویسی این دوره ازمطالب بسیار مفیدو سزاوار تحقیق دقیق است زیرا که تحول سبك نویسندگی درهر زمانی نشانه تبدل افکاراست وتبدل افکار نشانه تغییراتی است که درروح ملل رخ میدهد . برای انجام این خدمت سودمند باید آثار نثری نویسندگان را بطوری ترتیب داد که تحول سبك تحریر ازآن آشکار شود واین کار مستلزم وقت بیشتری است دراین مختصر نمیتوان چنانکه باید بشرح خدمات نویسندگان پرداخت لذا این مبحث را بکتاب مشروحی که دردست است حوالت میدهیم .

ترجمه و تألیف رمان پیش ازاین قصه پردازی وافسانه سازی یاازنوع کلیله ودمنه بود که از زبان حیوانات قصصی روایت میشدیابسبك خمسه نظامی افسانه ها درلباس نظم درمیآمد بعضی حکایات هم چون اسکندر نامه ورموز حمزه وحسین کرد و امیرارسلان تألیف میگشت که از کثرت حوادث خارق العاده آنهارا درردیف رمان نمیتوان بحساب آورد . نگارش رمان باآمیزش وقایع تاریخی وایراد مطالب باور کردنی وقتی شروع شد که نویسندگان ما با کتب افسانه اروپائی آشنائی یافتند این آشنائی بوسیله ترجمه صورت گرفت معروف ترین رمانهائی که بفارسی درآمده است کتب آلکساندردومای فرانسوی است که محمد طاهرمیرزا آنهارا باعباراتی دلپسند ترجمه کرد ترجمه های یوسف اعتصامی وحسن ناصر ودکتر قاسم غنی ومحمد سعیدی وامیرقلی امینی ونصرالله فلسفی وسایرمترجمینی که ذیلا نام ایشان ذکر میشود بعضی ازسبك های مختلف افسانه سازی را معرفی کرده اند .

اما رمانهائی که نویسندگان ایرانی باسلوب اروپائی تألیف کرده اند چندان زیاد نیست معروفترین رمانی که حاکی ازمطالب تاریخی واجتماعی است شمس وطغرای خسروی است تألیفات موسی نثری ومیر محمد حجازی ومحمد مسعود وعلی اصغر شریف ومشفق کاظمی ورحیم زاده صفوی وجمال زاده وفخرالدین شادمان هریك سبکی خاص دارند که قصه را باتاریخ، واخلاق وانتقاد اجتماعی آمیخته اند .

رمان و قصه

نام نویسندگان	نام کتب	نام نویسندگان	نام کتب
آدمیت (حسین رکن‌زاده)	دلیران تنگستانی. فارس وجنگ بین‌الملل	شادلو (نصرت‌الله)	عشق پاك . عزم وعشق
آرین پور (عباس)	عروس مدی ـ سگ باوفا	شادمان (فخرالدین)	بی نام . در راه هند
آزاد (علی‌محمدهمدانی)	عشق وادب	شریف (علی‌اصغر)	خونبهای ایران. مکتب‌عشق
آیتی (عبدالحسین)	سه گمشده ـ سه‌فراری	صفاری (محمد علی)	خان گیلان
اشرف‌الدین (نسیم‌شمال)	عزیز وغزال	صفوی (رحیم زاده)	شهربانو . نادرشاه
اعتصام زاده (ابوالقاسم)	هزارویکخنده	صنعتی زاده (عبدالحسین)	دامگستران . مانی نقاش
امید (حسین)	انگشترالماس	عمید (عیسی)	آرزوی وصال
انصاری (ربیع)	جنایات بشر ـ سیزده‌عید	غفاری (فتح‌الله)	دختران بدبخت
بدیع (حسن)	داستان باستان ـ شمس‌الدین وقمر	فرهنگ (مرتضی)	طهران
پاینده (ابوالقاسم)	قاتل	قریب (یحیی)	یعقوب لیث
پرتو (شیرازپور)	کوعشق‌من ـ پهلوان‌زند	قویم (علی اکبر)	شورش پرتقال
ترقی (لطف‌الله)	خانم هندی ـ جن‌سنگلج	کبیر (حسین)	کنار چمن ـ دیوانه
ثقفی (خلیل‌اعلم‌الدوله)	هزارویك‌حکایت ـ ۷۱۰مقاله	کمالی (حیدرعلی)	مظالم ترکانخاتون
جلیلی (جهانگیر)	گریه کرده‌ام ـ ازدفترخاطرات	کوهی (حسین)	۱۴ افسانه‌روستائی
جمال زاده (محمد علی)	یکی‌بودیکی‌نبود	کیا (زهرا)	پروین و پرویز . ژاله
جناب زاده (محمد)	اوراق پراکنده	گلشن (حسینعلی)	پریوش ناکام
حجازی (میر محمد)	هما ـ پریچهر ـ زیبا ـ آئینه	محلاتی (محمد)	یارقلی
خسروی (محمد باقر)	شمس و طغرا	مستعان (حسینقلی)	ارمغان زندگی
خطیر (ناصرالدین)	شبهای عاشق	مسعود (محمد دهاتی)	تفریحات شب . تلاش معاش
خلیلی (عباس)	روزگارسیاه . انسان	مشفق (مرتضی کاظمی)	طهران‌مخرف . گل‌پژمرده
خلیلی (محمد علی)	بانوی نیل . قبل از کودتا	نثری (موسی)	عشق‌وسلطنت
خواجه نوری (ابراهیم)	مشهودات گفتنی	نفیسی (سعید)	فرنگیس : ستارگان‌سیاه
دولت آبادی (یحیی)	شهرناز	هدایت (صادق)	زنده‌بگور: سه‌قطره خون
زنجانی (ابراهیم)	شهریار هوشمند	هوشی دریان (مستعان‌السلطان)	صادق ممقلی
سالور (حسینقلی)	جفت پاك	یغمائی (حبیب)	دخمه ارغون

چون ضبط اسامی همهٔ رمانهای ترجمه شده تفصیلی داشت ازآن صرف نظر کرده باسامی مترجمین قناعت میورزد

آصف ، آل بویه ، ابراهیم الفت ، ابراهیم نشاط ، ابوالقاسم سروش ، احمد دریابیگی ، احمد کریمی ، احمد نخستین ، اسدالله خاکپور ، اسدالله طاهری ، اشراق خاوری ، اعتمادالسلطنه ، اعلم الدوله ثقفی ، امیرحسین ایلخان ، امیرقلی امینی ، امین دفتر ، باقر اسلامبولی ، بقراط التولیه ، بهاءالدین ، تقی تفرشی ، تقی متقی ، جعفراصفهانی ، جلال‌دادگری ، جمز کمل انگلیسی ، حاج عبدالحسین دنبلی ، حبیب‌الله آموزگار ، حبیب الله عین الملك ، حسن بدیع ، حسن‌شباهنگ ، حسن‌ناصر ، حسین‌پژمان ، حسین‌ضیائی ، حسین‌قزوینی ، حسینقلی مستعان ، حشمت السلطان ، خان بهادر ، خانم حاجب ، داعی الاسلام ، دکتر قاسم غنی ، دکتر محمد علیخان ، رحیم نامور ، رشید امانت ، رشید یاسمی ، رضا شهر زاد ، سرهنگ جهانبانی ، سعدالملك ، سلطان حمید امیر سلیمانی ، رضا قلی قائم مقامی ، سید حسن طبسی ، سید عبدالرحیم خلخالی ، سید محمد هانی ، شرف الدین قهرمانی ، شکیبا پور ، شیخ احمد روحی ، صدر المعالی ، صدیق عمائی ، صفا زاده ، ضیاء الدین قریب ، طالب زاده عباس آرین پور ، عباس محتشم ، عبدالحسین کرمانی ، عبدالحسین میکده ، عبدالحسین میرزا ، عبدالله بهرامی ، عبدالله زاده ، عبدالله وزیری ، ع . سامانی ، عطاء الله دیهیمی ، علی اصغر ناصر ، علی اکبر حق شناس ، علی اکبر خراسانی ، علی اکبر قویم ، علی قلی سردار اسعد ، علی نواب مستوفی ، عنایت‌الله فرهومند ، عیسی دبیرالایاله ، غلامعلی‌صمصامی ، محمد حسین فروغی ذکاءالملك ، کمال‌الدوله ، گلشائیان ، لطفعلی صورتگر ، متین السلطنه ، محسن‌صبا ، محمد تقی معتمد السلطنه ، محمد تقی نظم المماالك ، محمد سعیدی ، محمد طاهر میرزا ، محمد علی سنندجی ، محمد نشاط ، محمد نویدالسلطان ، محمود عرفان ، مسرت الدوله ثقفی ، مسعود فرزاد ، مصطفی طباطبائی ، مصطفی ناصر ، مظفر زاده کرمانی ، مصطفی تبریزی ، منوچهر نوری کامیاب ، میرزا بزرگ ، ناتل خانلری ، نصرالله فلسفی ، نظام الدین نوری ، نظم الدوله ، وثیق‌الدوله ، هادی سپانلو ، یاور پارسا ، یقیکیان ، یمین الدوله ، یمین الملك ، یوسف اعتصامی ، یوسف مرتضوی ،

تاریخ

دراین رشته اززمان قدیم تألیفات گرانبها دردست است در این عصر هم بسبب آشنائی بااسلوب تاریخ نویسی اروپائیان دانشمندان ما برفع نواقص شیوه‌های سابق پرداخته کتب خود را منطبق با اصول تاریخ نگاری جدید کرده انداز دانشمندانی که باتحقیقات دقیقه خویش باب انتقاد تاریخی را گشوده و سرمشق دیگران شده است آقای محمدبن عبدالوهاب قزوینی است که ازروزگار جوانی تااین هنگام که ایام پیری است عمر شریف را صرف تحقیق در مبانی تاریخ ایران و کشف وتصحیح اسناد معتبر نموده واکنون درپاریس مرجع دانش پژوهان است اما فرط دقت وعشق بتفحص و تحقیق در اسناد مجال نداد است که بنوشتن تاریخی منظم که رافع احتیاجات دانش آموزان باشد بپردازد.

این خدمت را مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) شروع کرده تاریخ قبل ازاسلام را از اقدم ازمنه تااوایل ساسانیان تالیف نمود ولی باوفات اواین کار ناتمام ماند. راجع بتاریخ ایران بعد ازاسلام آقایان عباس اقبال ونصرالله فلسفی واحمد کسروی وفرهودی ومحیط طباطبائی تألیفات مفیددارند لکن هنوز دوره کاملی برشتهٔ تحریر نیامده است.

از تواریخ بسیار سودمندی که هنوز بطبع نرسیده است تاریخ آذربایجان تألیف مرحوم نادر میرزاست که راجع بتاریخ این ایالت است (تا ۱۳۰۱ ه . ق .) وتحقیقات نیکو کرده است نسخه این کتاب بزرگ درنزد آقای حسین سمیعی دیده شد.

نسبت بتاریخ ایران درعهد حاضر کتب عبدالله امیر طهماسبی و نوبخت و خلاج محل استفاده است درباب ملل خارجه بسعی آقایان عبدالله مستوفی وعبدالحسین شیبانی وعبدالحسین هژیر وفخر داعی وعباس خلیلی چند جلد تاریخ مفید ترجمه وتألیف گردیده است.

دوره کتبی که ازطرف کمیسیون معارف ترجمه شده است در زبان فارسی جامع ترین تاریخ ملل خارجه بشمار است

مؤلفین ومترجمین کتب تاریخ وجغرافیا

نام نویسنده	نام کتاب
ابراهیم شیرازی	تاریخ مقدس *
ابراهیم قمی	تاریخ تمدن اسلام *
اتابکی محمد صادق	جنگ شاپور و یولیانوس *
احتسابیان احمد	جغرافیای نظامی ایران
ادیب‌زاده مهدی	تاریخ آل محمد *
اعتصامی یوسف	سیاحتنامه فیثاغورث *
اقبال آشتیانی عباس	تاریخ مغول : خاندان نوبختی
امیر طهماسبی عبدالله	شاهنشاهی پهلوی
انصاری حسین	ایرانیان در گذشته وحال *
ایرانی عبدالمحمد	زردشت: پیدایش خط و خطاطان
بدیع الزمان فروزانفر	سخن و سخنوران
پور داود	ایرانشاه : خرمشاه
پیرنیا حسن	ایران باستان
تربیت محمد علی	دانشمندان آذربایجان
جلال‌الدین طهرانی	طبقات الامم * تاریخ ریاضیون
جمال‌زاده محمدعلی	گنج شایگان
جمیل قوزانلو	جنگهای ایران در ۷ جلد
جناب سیدعلی	الاصفهان
جواهر الکلامی عبدالعزیز	آثار الشیعه
جواهر الکلامی علی	زنده رود
حلاج حسن	تاریخ نهضت ایران
خلیلی عباس	پرتو اسلام *
دینشاه ایرانی سولیسیتر	سخنوران عصر پهلوی
رشید یاسمی غلامرضا	تاریخ قرن ۱۸ * چنگیز *
	نادر * آثار ایران *
	تاریخ ملل و نحل
زیرك زاده غلامحسین	تاریخ رم *
سدید کبابی	صید مروارید
سعادت نوری	هشت سال در ایران *
سعیدی محمد	جنگهای ایران و روم *
سنا جلال‌الدین	تاریخ ادبیات ایران
شادمان فخرالدین	قرون جدیده *

نام نویسنده	نام کتاب
شایگان	ایران و ایرانیان *
شفق دکتر رضازاده	تاریخ مختصر ایران *
	تاریخ ادبیات ایران
شیبانی	تاریخ قرون وسطی
صفوی رحیم زاده	ایران اقتصادی
طالب‌زاده حمزه‌سرداذور	جغرافیای تاریخی ایران *
ظهیر الاسلام زاده سوگل	شکرستان
عباس شوشتری	ایران نامه
فخر داعی محمد تقی	تاریخ تمدن اسلام
فروغی محمدعلی	تاریخ ملل مشرق . رم *
	تاریخ ساسانیان * تاریخ ایران
فرهودی حسین	تاریخ قرن نوزدهم *
فلسفی نصرالله	تاریخ اروپا * تمدن قدیم *
قهرمانی شرف‌الدین	حکومت تزار و محمدعلی میرزا *
کسروی احمد	شهریاران گمنام . تاریخ آذربایجان . پلوتارخ *
کیهان مسعود	جغرافیای مفصل ایران
مجاهدی اسمعیل	جنگ بین‌الملل *
محمد اسحق - پروفسور	سخنوران عصر حاضر
محمدعلی گیلك	تاریخ گیلان *
محیط محمد	فردوسی . تاگور
مستوفی عبدالله	انقلاب فرانسه *
معزی نجفقلی	تاریخ امریکا *
مقتدر غلامحسین	جنگهای ۷۰۰ ساله ایران و روم
نامور رحیم	اختناق هند
نخجوان محمد	روس و ژاپون. روس و عثمانی
نوبخت حبیب‌الله	تاریخ شاهنشاهی پهلوی
هدایت محمود	مسافرت بایران *
هزیر عبدالحسین	تاریخ ملل شرق و یونان * قرون وسطی *
همایونفر یدالله	نژاد بشر *
وثوق احمد	جنگ بین‌الملل *

(*) علامت ترجمه است

تحقیقات تاریخی وادبی

ازرشته های تازه که دراین دوره موردتحقیق واقع‌شده‌است آثار قرون قبل از اسلام است که از زبان پهلوی واوستائی بفارسی نقل شده است مانند آثار آقایان بهار و کسروی و نگارنده . آقای پور داود اکثر اجزاء کتب بزرگ اوستارا ترجمه و طبع کرده و ازاین راه خدمتی بی نظیر نموده است زیرا که تااین‌زمان عامه ایرانیان‌را آگاهی کامل ازمتون اوستائی نبود .

دیگر ازرشته های جدید که در این عصر محل توجه گردیده تحقیقات ادبی است چه ازلحاظ جستجوی شرح حال شعرا وعلماء سلف چه ازحیث تصحیح وتحشیه متون قدیم مثل آثار آقایان عبدالعظیم قریب و فروزانفر و اقبال ونفیسی وشجره ومینوی

درجدول ذیل اسامی بعضی از محققین وکتب آنها را ملاحظه میفرمائید

نام مؤلف		نام کتاب	نام مؤلف		نام کتاب
اقبال	عباس	حدائق‌السحر. تجارب‌السلف	شجره	حسین	شخصیت مولوی
امیرخیزی	اسمعیل	بوستان . قطعات منتخبه	عامری	علی‌محمد	عقدالعلی
بدیع‌الزمان	فروزانفر	شرح حال‌مولوی	عبدالرسولی	علی	دیوان‌فرخی
بهار	محمدتقی	تاریخ سیستان	قریب	عبدالعظیم	گلستان . تاریخ برامکه
بهارمست	احمد	سیمهدفردوسی	قزوینی	محمد	چهارمقاله. بیست‌مقاله.لباب‌الالباب تذکرة الاولیاء . المعجم. جهانگشای‌جوینی شیرازنامه
بهمنیار	احمد	التوسل‌الی‌الترسل	کریمی	بهمن	
پژمان	حسین	بهترین اشعار.دیوان حافظ	مدرس‌رضوی	محمدتقی	المعجم‌فی‌معاییر اشعارالعجم
تدین	محمد	نخبةالادب	منقح	ابراهیم	علم وادب
تقوی	سید نصرالله	دیوان‌ناصرخسرو	مینوی	مجتبی	ویس‌ورامین
جلال‌الدین	طهرانی	تاریخ قم	ناصح	محمدعلی	دیوان ابوالفرج‌رونی
خلخالی	عبدالرحیم	سیاست‌نامه . دیوان حافظ	نفیسی	سعید	قابوسنامه . احوال‌رودکی
دهخدا	علی‌اکبر	امثال وحکم	وحید	حسن	ادیب‌الممالک.قائم‌مقام.خمسا
رشیدیاسمی	غلامرضا	سلامان وابسال شرح‌حال سلمان.ابن‌یمین. وحشی.باباطاهر	هزیر	عبدالحسین	حافظ تشریح
رمضانی	محمد	شاهنامه . مثنوی . خیام مجموعه کتاب	هشترودی	محمد ضیاء	منتخبات آثار معاصرین
سیف‌پور	فاطمی	شرح‌حال حافظ			

حکمت وتربیت

ازرشته هائی که‌در این ایام بیشتر محل‌توجه نویسندگان‌است تحقیق درباب‌اصول تعلیم‌وتربیت‌ومباحث اخلاقی‌است وزارت معارف‌علاوه‌برتأسیس کرسی های درس تعلیم‌وتربیت در دانشکده‌ها ونشر مجله‌مخصوصی برای مباحث این فن بنام مجله‌تعلیم‌وتربیت بسیاری‌ازفضلارا بنگارش کتب ومقالات‌دراین باب‌تشویق کرده‌است ، اول کتابی که درتعلیم‌وتربیت جدید بنظر نگارنده‌رسیده کتاب آقای‌حسین دانش است که‌متاسفانه هنوز بطبع نیامده است آقای کاظم‌زاده ایرانشهر مؤسس مجله ایرانشهر دربرلن ازاشخاصی است که راجع باین رشته خدمات عمده کرده است درطهران کتب آقایان دکتر عیسی صدیق رئیس دانشکده علوم وادبیات ودانش سرای عالی‌وحبیب الله آموزگار وبیژن ورسول نخشبی و بهروز خاوری وصادق نشأت جویندگان این فن شریف را هدایت میکنند

آقای محمد علی فروغی باترجمه کتب افلاطون ودکارت طالبان حکمت را بهره کافی رسانده است . زیرا که ازافلاطون جزبعضی رسالات عربی ناقص چیزی متداول نبوده واز افکار دکارت فرانسوی هم جویندگان فلسفه جزبوسیله کتب اروپائی بهره نمی بردند ترجمه ناقص و نامفهومی که از کتاب معروف دکارت در حدود نود سال قبل شده است اصلا قابل انتفاع نبود . آقای فروغی در مقدمه ترجمه خود تاریخی از حکمت اروپائی نگاشته است که محل استفاده عموم است .

کتب اخلاقی

طالبان رشته های اخلاقی ازآثار آقایان حسن اسفندیاری وعلی دشتی وروحی وغیره مستفید هستند

کتابهای درسی که حاوی قطعات اخلاقی سودمند است بقلم آقایان عبدالعظیم قریب و تدین‌وامیر خیزی‌تدوین یافته است‌درباب تربیت‌بدنی و پیشاهنگی مؤلفات آقایان‌حسین‌سمیعی وحسام زاده‌بازارگادواحمدامین‌واویسی مورداستفاده‌است.

کتب تربیتی و علمی و لغت

نام نویسنده	نام کتاب	نام نویسنده	نام کتاب
آموزگار حبیب‌الله	عالم ارواح* اصلاحات اجتماعی	سعیدی محمد	اخلاق *
آیتی عبدالحسین	فرهنگ آیتی	سهراب هدایت‌الله	رهنمای شوهر جوان*
اسفندیاری حسن	اخلاق محتشمی	شاهرخی ابوالفضل	تمرکز قوای دماغی*
ایرانپور مهدی	وسایل تقویت حافظه*	شایگان ملایری	وظیفه*
بهروز ذبیح	فرهنگ کوچك	صدیق دکتر عیسی	اصول علم تربیت، تاریخ تعلیم و تربیت
بهروز خاوری محمدعلی	روش پرورش چشم‌انداز تربیت در ایران	صفی‌نیا	استقلال گمرکی ایران
بیژن	گاتها. یشتها. خرده‌اوستا	صمصامی رضاقلی	عود ارواح*
پور داود	لغت آلمانی بفارسی	عباس شوشتری	بهاگوادگیتا*
تربیت رضا	راه خوش بختی*	غنی‌سبزواری - دکتر فتح مصطفی	معرفة‌النفس
جهانسوزی محسن	روان شناسی	فرامرزی عبدالرحمن	راه پیشرفت
حجازی میرمحمد	پیش آهنگی ایران	فروغی محمدعلی	دستور زندگانی
حسام زاده بازارگاد	فرهنگ اکنومی فارسی		حکمت سقراط* سیر حکمت در اروپا
حکیم سلیمان	معرفة‌الروح. کلیدزندگی	فرهمی عزت‌الله	قوه عصبی. اشعه آفتاب
خلیل تقفی — دکتر	فرهنگ نظام	قهرمانی شرف‌الدین	فرهنگ روسی بفارسی
داعی‌الاسلام محمدعلی	اعتماد بنفس* تفوق آنگلو- ساکسن* سرطور مال*	کانوزیان	فرهنگ کانوزیان
دشتی علی	مبادی علم تربیت	کاظم‌زاده حسین	راه‌نو. رهبر نژادنو
دشتی محمد	اخلاق ایران باستان	محمد خان بهادر	قهوه‌خانه سورات
دینشاه ایرانی سولیستر	دانستنی‌های زنان جوان*	محمدعلی خیابانی	فرهنگ نوبهار
ذبیح دکتر قربان	تربیت اطفال	محمدکریم‌صابونی	اخلاق کمالی
رسول‌نخشبی محمود	قانون اخلاق. اردا ویرافنامه*	نامور رحیم	چگونه کامیاب میشوید
رشید یاسمی غلامرضا	اندرز اوشنر دانا. آئین نگارش تاریخ. اندرزهای ایپکتتوس *	نشات محمدصادق	روح ملی ایران. دستور کامیابی*
رضای شیرازی	ابقای روح	نفیسی سعید	رهنمای تربیت جسمانی*
روحی عطاءالله	خلاق روحی	نوبخت حبیب الله	فرهنگ فرانسه بفارسی
		هوشیار	قانون فکر. علم طبایع
			کنجکاوی در تعلیم و تر

روزنامه

روزنامه ازعوامل مهم گستردن سواد و نشرمعرفت‌است زیرا که بارزانترین بها در دسترس عامه‌مردمان قرار میگیرد و ازآنجا که همه کس بدانستن اخبار نیازمنداست درپی‌خواندن برمیآید وخوشهٔ از آن خرمن میرباید خدماتی که در این راه جراید و مجلات ایران کرده اند پوشیده نیست اما شر قلیلی هم درضمن این خیر کثیرهست چون‌ذهن عامه‌خوانندگان‌ساده است هرلغتی را از روزنامه می پذیرد پس اگر جراید مقید باصول فصاحت واستواری ارکان لغت باشند نقصی پیش نمی آید . ولی همواره چنین نیست روزنامه نویسان پیش ازمشروطه چون اغلب از ادبیات فارسی بهره مند بودند وفراغتی هم داشتند جراید کوچك آن زمان را با رعایت اصول بلاغت و مواظبت در صحت لغت می نوشتند اما درادوار اخیر جریده نگاری از جنبه تفنن ادبی یا انجام خدمت دولتی خارج وروزنامه از لوازم زندگانی جامعه شد تراکم اخبار و سرعت انتشار کار را بجائی رسانید که مدیران فرصت مواظبت ادبی نمی‌کردند بعلاوه طوفان انقلابات مشروطه موجب زیر و رو شدن بعضی طبقات از جمله صنف نویسندگان گردید نویسندگی روزنامه هم شروط اصلی را از دست داد و هر کسی مدعی چیزنویسی شد سالها گذشت که غیر از چند روزنامه معتبر باقی جراید را اشخاصی می نوشتند که داشتن سواد کافی جزء اعظم شرایط کار آنها نبود

واز آنجا که منبع اطلاعات اکثر روزنامه‌نگاران ما جراید خارجی بود بعلت نداشتن مجال واطلاعات وتصرف کافی یاعین الفاظ اروپائی را ازفرانسه و انگلیسی و روسی داخل زبان فارسی میکردند یا ترجمه های غلط وتعبیرات ناقصی راکه در جراید عربی و ترکی میدیدند درمقالات‌خود جای داده و بیشتر اسباب ورود الفاظ عربی و ترکی را فراهم میآوردند روزنامه های معروف رفته رفته از این عیوب آگاه شده و باگشودن باب انتقاد ادبی حتی‌المقدور در رفع این نقص کوشیدند

اینك صورتی از جراید مرکز و ولایات تاحدی که میسر بود فراهم آورده و بدون رعایت تاریخ انتشار و اولویت مقام درج شد بایددانست که در میان این روز نامها بعضی مانند رعد و ایران و شفق سرخ و اطلاعات و ناهید

و غیره از مطبوعات بزرگ و با دوام بشمارند . و بعضی در سال اول یا ماه نخستین انتشار دچار تعطیل شده و جز اسمی از آنان باقی نمانده است

صورت جراید

ایران ، ایران آزاد ، ایران باستان ، ایران نو ، ایران جوان ، ایران کهن ، ایران امروز ، ایران کنونی ، کوکب ایران ، تجدد ایران ، ستاره ایران ، آئینه ایران ، زبان ایران ، فکر ایران ، شرق ایران ، مفتش ایران ، سروش ایران ، حیات ایران ، نجات ایران ، ندای ایران ، سعادت ایران ، نهضت ایران ، آینده ایران ، میهن ، وطن ، زبان وطن ، نجات وطن ، آزادگان ، آزاد ، مرد آزاد ، زبان آزاد ، قلم آزاد ، فکر آزاد ، عصر آزادی ، عهد آزادی ، آزادی شرق ، آزادی دهقان ، آزادی مشهد ، رعد ، برق ، صاعقه ، طوفان ، غرش ، صیحهٔ آسمانی ، نفخه صور ، شعله ، آتش ، اخگر ، قیامت ، انتقام ، پیکار ، پیکان ، آسمان ، افلاك ، آفتاب ، شمس ، ناهید ، خورشید ، شهاب ، شهاب ثاقب ، سهیل ، بدر ، مهرمنیر ، صبح صادق ، فلق ، شفق ، شفق سرخ ، بامدادروشن ، صباح ، اختر ، اختر مسعود ، پرتو ، فروردین ، بهار ، تازه بهار ، بهاردلکش ، بهارستان ، بوستان ، گلستان ، گلشن ، مینو ، جنت ، نسیم شمال ، گل زرد ، گل سرخ ، گل آتشی ، چمن پروانه ، زنبور ، شاهین ، عصر تمدن ، عصر دموکراسی ، عصر نو ، عصر نهضت ، عصر جدید ، عصر حدید ، عصر انقلاب ، عهد انقلاب ، مرآت ، مرآت جنوب ، رهنما ، رهنمای دهقان ، پیام ، جارچی ملت ، کاشف اسرار ، ارشاد ، نصیحت ، تذکر ، انتقاد ، اطلاعات ، قلم پاك ، راه نجات ، حصار عدل ، عدل ، عدالت ، سعادت بشر ، حیات جاوید ، سلامت ، اتحاد ، توفیق ، آسیای وسطی ، صدای طهران ، صدای اصفهان ، ندای گیلان ، ندای ایران ، طهران ، کرمانشاه ، بیستون ، خراسان ، فارس ، طوس ، استخر ، سهند ، دارالامان کرمان ، سرحد ، کارون ، زاینده رود ، آستانهٔ رضوی ، حلاج ، بهلول ، خنده ، کانون شعرا ، اقدام ، کوشش ، کردار ، کار ، کارگر ، جهاد اکبر ، ارتقا ، بیداری ، قیام بحق ، عرفان .

مجله مجلات این دوره ازعیوبی که درباره جراید گفته شد تا اندازه ای مبرا بوده و بیشتر بمباحث ادبی و تاریخی پرداخته واصلاح این دورشته رامنظور نظر قرار داده اند وما ببعضی ازآنها اشاره میکنیم

۱ ـ مجله بهار که بقلم آقای یوسف اعتصامی دو دوره آن نشر شد و حاوی ترجمه های لطیف بود .

۲ ـ مجله دانشکده (۱) که آقای بهار در سال (۱۳۳۶ ه . ق) برای نشر آثار انجمن ادبی دانشکده تاسیس کرد این انجمن نخست جرگه دانشوری نام داشت و در ۱۳۳۵ ه . ق . بسعی چند تن از دوستان ادب ازجمله نگارنده دایر شده بود سال بعد دانشکده خوانده شد مرام این انجمن ترویج معانی جدید در لباس شعر و نثر قدیم و شناساندن موازین فصاحت و حدود انقلاب ادبی و لزوم احترام آثار فصحای متقدم و ضرورت اقتباس محاسن نثر اروپائی بود و در آن روزگار تحول خدمتی شایان بادبیات کرد .

۳ـ مجله ارمغان که دربهمن ۱۲۹۸ شمسی بسعی آقای وحید دستگردی دایر شد دوره ۱۷ ساله آن مخزن ادبی گرانبهائی است دراین مجله شرح حال گروهی از شاعران قدیم وجدیدو نمونهٔ گفتار معاصران مندرج است بعلاوه هر سال کتابهائی بضمیمه این مجله منتشر شده است مثل دیوان ادیب الممالك و ابوالفرج رونی و با با طاهرعریان و قایم‌مقام وجام جم اوحدی و ره آورد وحید وتحفه سامی و بختیار نامه و غیره .

٤ ـ مجله نوبهار هفتگی درمهر ماه ۱۳۰۱ بمدیریت آقای بهار انتشار یافت علاوه بر مطالب ادبی درمسائل سیاسی زمان هم بحث میکرد ،

٥ ـ مجله تعلیم وتربیت درتحت نظرآقای‌علی اصغرحکمت درفروردین ۱۳۰٤ شمسی ازطرف وزارت معارف تأسیس شدوتاسه سال دوام یافت قسمتی از این مجله سود مند مخصوص‌امور رسمی وزارت معارف وقسمتی حاوی مقالات علمی وادبی بود در ۱۳۰۷ تعطیل ودرزمان وزارت آقای حکمت (فروردین ۱۳۱۳ شمسی) مجدداً منتشرگردید وفعلا دایراست .

٦ ـ مجله آینده بمدیریت آقای دکتر محمود افشار درتیرماه ۱۳۰٤شمسی شروع وتااسفند ۱۳۰٦ منتشر شد هیچ مجله ازجهت ظرافت طبع واهمیت مقالات ادبی وسیاسی باآینده برابری نمیکرد آقای دکتر افشار مؤلف کتاب مفیدی‌است

---

(۱) لفظ دانشکده را رضی الدین نیشابوری شاعر قرن ششم بکار برده است در تشکیلات دانشگاه جدید وزارت معارف آنرا بمعنی Faculté . متداول نموده است

بزبان فرانسه راجع بتاریخ روابط سیاسی ایران وممالك اروپا که طبع شده است ،

۷ ـ مجله ایران جوان درسال ۱۳۳۸ بوسیله کانون ایران جوان تأسیس شد

۸ ـ مجله کاوه دو دوره در برلن انتشار یافت دوره ثانی آن حاوی مقالات علمی وادبی بسیار مفید است (رجوع شود بتاریخ ادبیات برون)

۹ ـ مجله ایرانشهر ازتأسیسات آقای کاظم زاده است که در برلن چند سال انتشار یافت این مجله نفیس وسودمند بیشتر درمسائل عرفانی ومباحث علمی بحث نموده ازحیث آشنا کردن ایرانیان بتمدن اروپائی ومقایسه آن بافرهنگ شرقی خدمت شایان کرده است ،

ونیز دربرلن بهمت جوانان دانشجوی ایرانی دو مجله دیگر یکی بنام فرنگستان ودیگر بنام علم وهنرمنتشر شده است

۱۰ـ مجله شرق بمدیریت آقای محمد رمضانی صاحب مؤسسه خاور درطهران انتشار یافت این مؤسسه کهاکنون« کلاله خاور»نام دارد تاحال متجاوز از ۳۰۰ کتاب از ترجمه وتألیف طبع ونشر کرده است .

۱۱ ـ مجله مهر ازتأسیسات آقای مجید موقر مدیر روزنامه ایران وروزنامه خوزستان ومجلهٔ هفتگی مهرگان است ازخرداد ۱۳۱۲ تاحال ٤ دوره انتشار یافته واکثر نویسندگان وشعراء معاصر در این مجله که از حیث فایده مقالات و نفاست طبع ممتاز است چیز می نویسند .

محض اختصار باقی مجلات را بااسامی صاحبانشان درفهرست ذیل نام می بریم :

رستاخیز (عبدالله رازی) ـ پهلوی (یاورافتخار نظام) ـ وفا (نظام وفا) دبستان (سید حسن طبسی) ـ تقدم (احمد وعبدالرحمن فرامرزی) ـ ندای قدس (حسین قدس) ـ گنجینه معارف(محمد علی تربیت) ـ علم وهنر (وثوق وجمال زاده) ـ آرمان (دکتر شیرازپور پرتو) ـ فروغ رشت (ابراهیم فخرائی) فرهنگ رشت (تقی رائقی) ـ عصرحدید (فرخ دین پارسا) ـ تحفة الادبا (ادیب فرهمند) عرفان اصفهان(احمدعرفان) ـ بازارگادشیراز (حسام زاده بازارگاد) ـ مجموعه معارف (بهروز خاوری) ـ ایران نو (سیف آزاد) اخوت(عبدالله مستشار ، علی کرمانشاهی) ـ صحت (حسین صحت) ـ نامه تمدن (ع . تمدن)

دختران ایران (زند دخت) ـ دنیای امروز (بازیل) ـ خاور (محمود عرفان) باختر (امیر قلی امینی ، سیف پور فاطمی) ـ دنیای ایران (نوبخت) ـ سپیده دم (صورتگر)ـ پیمان (احمد کسروی)ـ شهربانی (یاور پارسا)

ومجلات دیگر که منتشر میشده یا اکنون هم انتشار مییابد مانند مخزن دانش ، طب جدید ، درمان ، سودمند ، عصر پهلوی ، عصر جدید ، عالم نسوان ، آفتاب ، نسیم صبا ، اسپهان ، گلزار ، جام جم ، همایون ، امید خیر ، الاسلام ، الکمال ، اقبال ، (قشون) ارتش ، بلدیه (شهرداری) ، مجله رسمی وزارت عدلیه ، گمرکات ، مذاکرات مجلس ، اطاق تجارت : پست وتلگراف ، فلاحت و تجارت ، علوم مالیه واقتصاد ، ثبت اسناد ، بانك ملی ایران ، صحیه ، معقول ومنقول وغیره

سالنامه

نوشتن سالنامه درزمان اعتماد السلطنه شروع شد که هرسال در دنبال یکی از کتب خودفهرستی ازمطالب ومشاغل زمان را می نگاشت این نوع دردوره ما کامل شد و علاوه برتقویم مطالب سودمند بآن الحاق گردید بعضی جراید ومؤسسات ومدارس سالنامهٔ که حاوی شرح پیشرفت آنان درمدت یکسال بوده منتشر کرده اند مانند سالنامه روزنامه ایران و سالنامهٔ دانش سرای عالی وآمار نامه های معارف وغیره

آقای امیر جاهد باتأسیس سالنامه پارس در ۱۳۰۵ شمسی باب جدیدی در مطبوعات گشود ازآن تاریخ تاحال هرسال قبل ازنوروز این سالنامه منتشر میشود ومشتمل برتقویم ومطالب مفید وشرح تشکیلات اداری وحوادث یکساله است که برای تاریخ زمان فواید بسیار دارد

گاهنامه دانشمند اختر شناس آقای سید جلال الدین طهرانی نیز بامطالب علمی سودمند انتشار می یابد وهرساله کتابی از کتب نادره قدیم با آن منتشر میشود در مشهد چند سالنامه بنام دانش ، شرق ایران ، خراسان وغیره منتشر شده است

نمایش

گاهی سؤال میشود که چگونه درمیان قومی که ادبیات آن تا این درجه بالارفته است تیاتر بوجود نیامده است جواب این سؤال دشوار نیست تیاتر وقتی ترقی میکند که بتواند عیوب افراد را بیان کند تا اینکه رفته رفته بعضی مردم برای عبرت گرفتن ورفع عیوب خویش وبعضی برای خندیدن برعیب دیگران و

جماعتی محض استفاء ازدقت نظر نویسنده و آشنائی با احوال نفسانی بشر و معایب عادات و اخلاق قوم بنمایشگاه روی آورده از انبوه خریداران نفع مادی بازیگران تأمین وچرخ پرخرج نمایش متحرك شود زیرا که تیاتر جنبهٔ انفرادی ندارد تا مثل قصاید شعرا ازچشمه احسان ممدوحان سیراب شود بلکه غذای آن اقبال اجتماعی است و روی سخن بازیگران تیاتر با آن ذوق جمعی است که از حاصل ذوقهای افراد بدست میاید وبهترین ممیز آثار ادبی بشمار است . حال در کشوری که این مقدمات فراهم نبوده چگونه میشود انتظار داشت که تیاتر پیدا شده باشد همچنین برای ظهور نمایش های ادبی و تاریخی هم وقتیکه عوامل مذکور واسباب دیگر مثل نقاشی وتمثیل وغنارا منع کرده باشد وزن را که رکن اعظم زندگانی است چه در خارج وچه در صحنه تیاتر از رخ نمائی باز داشته باشد آیا میتوان انتظار ظهور تیاتر داشت .

تنها چیزیے که مابه‌الاشتراك هیئت جامعه محسوب بود و هر کسی حتی روحانیون درآن شرکت می جست نمایشهای مذهبی بود .

براثر تشویقی که درعهد صفویه از روضه خوانی وذکر مصائب ائمه اطهار درمیان آمد رفته رفته مردم از گفتار به کردار پرداخته ونمایش حوادث مولمه را بزرگترین وسیلهٔ تحریك قلوب قرار دادند . در زمان قاجاریه این شعبه از نمایش ترقی بسیار کرد چنانکه جماعتی کثیر در هر شهر تعزیه خوان وتعزیه گردان بودند این دسته‌ها رفته رفته تخصص پیدا نموده پیس های مخصوص نوشتند و لباسهای گوناگون با لوازم واسلحه وغیره درمخزن خود داشتند براثر تشویق دولت درشهرهای بزرگ تعزیه دوائی دایر شد باین معنی که دولت سالی مبلغی درمقابل خرج تعزیه بجمع حکام می پذیرفت و آنانهم در مکانهای معین بنمایش می پرداختند این نمایشها در دهه اول عاشورا واقع میشد و گاهی بسایر ایام هم سرایت میکرد تدریجاً درهر شهری بازیگران درر شته های خاص اختصاص یافتند بعضی در شمر خوانی وبعضی در امام خوانی و بعضی در نمایش سایر اشخاص ذیفن شدند . درطهران این تشکیلات طبعاً ازهرجا استوارتر بود تعزیه گردان‌ها در مدت سال هر جا که خوش آوازی می‌یافتند یا کسی‌را که با اشخاص واقعه توافق منظر بیشتر داشت بهرقیمت بود استخدام میکردند و بتربیت او همت می گماشتند .

محل تعزیه در طهران تکیه دولت بود که حجرات بسیار برای شاه‌واعیان و اشراف داشت مکان بازی سکوئی بود دروسط تکیه که گاهی چندصحنه‌دفعة درآنجاآراسته میشد یعنی مجالسی که باید پی‌درپی ظهور کند اکثر اوقات برای سهولت قبل از نمایش مهیا بود

مسلماً تعزیه آن عهد را از هیچ لحاظ نمیتوان بایك تیاتر اروپائی کنونی مقایسه کرد نه از جهةتشکیل صحنه‌نه از حیث لباس ونه از لحاظ مطابقت امور با نفس‌الامر اما این صفت را داشت که کاملا موافق ذوق اکثر حضار بود . حضور سلطان ودرباریان واعیان و جلال و عظمت مکان در حضار تأثیر خاصی می‌بخشید و آنان را ازحال طبیعی‌خارج میساخت همچنین حوادثی که به منصه نمایش می آمد از طفولیت در خاطرها رسوخ یافته ومحبت یا بغض اشخاص در دلها نسلا بعد نسل مهیا شده بودپس صرف نظر از خوبی و بدی بازیگران اساساً تذکر همان خاطرات مانوس صبر از دلها برمیداشت خاصه پس‌از آنکه نزد شیعیان مسلم است که هرکس برمصائب امام مظلوم گریه کند یا خود را چون گریه کنندگان سازد بهشت برای او واجب‌است درنتیجهٔ این عوامل‌چنان سوزی دردلها پیدا میشد که درعالم نمیتوان هیچ تیاتری را ازاین حیث باآن برابر دانست وصرف نظر از اینها ارکسترها حقیقة در کار خود مهارت بخرج میدادند از فرط تکرار وازجهة علاقه مذهبی بازیگران درفن خودشان اعجاز میکردند واغلب چنان طبیعی واقع میشد که زمام اختیار از دست‌ها میرفت‌زبان این بازیها اگرچه بازبان اصلی « عربی » یکی نبود ولی بازبان مردم تفاوتی نداشت جز درآنجا که شعر بمیان می آمد و قدری البته ضرورت‌وزن وقافیه کلام را از سطح سخن راپج بالا میبرد (وآنهم خیلی نادر بود) درباقی‌اوقات شنونده ازجهة مکالمهٔ حضار احساس هیچ غرابتی نمیکرد واز شور وسرمستی خود بواسطه یك سخن ناهنجار غیرمأنوس هشیار نمیگردید از اول تا آخرنمایش یك محیط محترم پرهیجان وبسیار گرمی حضاررا احاطه کرده بود که نسیمی ازخنکی ها وبیمزگی‌هایی بعضی نویسندگان تیاتر در آن نمی وزید و شنونده وگوینده را سردنمیکردبسیاردیده شد که نمایش‌گران خود نیز حقیقة میگریستند موسیقی هم با محیط تناسب تام داشت گوئی الحان اورا با احوال مردم سالها

سنجیده و اختیار کرده بودند البته غیراز این موافقت تام و تأثیر خاص که بیان شد ازجهات ادبی وعلمی نمیتوان تعزیه را درفصلی آورد که سخن از تیاترمیرود زیراکه در قرن نوزدهم نبایستی ابتدائی‌ترین اصول تیاتر مهمل ومتروك می‌بود وحتی ۳ واحدی راکه قرنها در اروپا برسرآن جدال بوده و امروز رعایت کلیات آن از امور بدیهی شمرده میشود ازنظر دور میداشتند .

اهتمام دولت دراین باب بحدی رسید که از دستگاه سلطنتی اساحه ولباس و سایر وسایل را ببازیگران میدادند جمعی بنام دسته شاهی اختصاص ببازیهای مهم داشتند انعام و خلعت و لقب میگرفتند مثل لقب معین البکاء و غیره اغلب بازیگران مهم مثل شمرخوان و عباس خوان و امام خوان رل خودرا تماماً از بر داشته وباقی کهتازه کاربودند هریك قسمت خودرا در بیاض یا دروقه کاغذی در دست میگرفتند پس‌از خواندن و انجام وظیفه همان نسخه و بیاض را باید بمعین‌البکاء یا تعزیه گردان دیگر تسلیم کنند واین تسلیم موجب شد که اثری فعلا ازآن اوراق درمیان‌نیست . بازی زنان را مردان میکردند چنانکه زینب‌خوان مردی بود که در زیرنقاب ریش و سبلت را با مهارت پوشیده میداشت .

گاهی برایی رفع خستگی حضار در فاصلهٔ نمایشهای حزن‌انگیز بازی مفرح ومضحکی‌هم نشان‌میدادند یا بانواختن موسیقی حاضرین‌را مشغول میکردند از بازیگران معروف شیخ حسن شمر و حاج بارك‌الله را باید شمرد .

ازجمله تعزیه‌های مشهور حجةالوداع و شهادت مسلم و بازار شام ویوسف وزلیخاو هفتادو دو تن و شست بستن دیو و باقیس وسلیمان بوده است .

هریك ازاین نمایشها را با وزن وآهنگ خاصی نظم کرده‌بودند اکثر اتفاق می‌افتاد که هرشخصی پیوسته آواز خودرا در پردهٔ مخصوصی از موسیقی میخواند مثلا حر برای اظهار شجاعت و رجز خوانی در چهارگاه میخواند و نسوان در همایون و شوشتری اما آواز همواره ساده بود و سازی باآن جفت نمیکردند مگر در بعضی از مواقع قره‌نی و نی لبك را با همان آواز جفت میکردند مخصوصاً دربیات و دشتی و دیر راهب و تعزیه سلیمان ودرآغاز و انجام هرقسمتی غالباًآوازجمعی‌فرودستان(کر)خوانده میشدوهمه بازیگران‌در آن شرکت می‌جستند

لباس تعزیه ازاین قرار بود : جنگجویان زره و خود وچکمه وسپر و شمشیر و نیزه و معصومین دستار و عبا و قبا وعصا ودختران وپسران خردسال دستار کوچك سیاه و سبز داشتند برای بانوان لباس بسیار بلند و سیاه که فقط چشمان آنها نمایان بود تهیه میکردند و بطورکلی اشقیارا باجامهٔ سوخ و مظلومین را با لباس سبز و سیاه نشان میدادند .

علاوه بر تعزیه‌های ثابت که مکان خاصی داشت بعضی تعزیه گردانها دسته خودرا از دهی بدهی میبردند و در میدانها و تکیه ها نمایش مختصری میدادند رفته رفته این پیشه هم از حقیقت خود عدول کرد و منسوخ شد .

تقلید

اگر بتوان تعزیه را بعهد صفوی منتهی کرد تقلید را بهیچ عصری نمیتوان محدودنمود درجشنها و عروسیها به نسبت موقع، بازیهایی مسرت بخش درهر زمانی رایج بوده است .

در زمان قاجاریه دسته‌های چندی از مقلدین بودند که در مواقع خاص بنمایش میپرداختند و ازصاحب مجلس اجرت میگرفتند موضوع این بازیها مطالب بی‌ضرر وخیلی‌عام بود که بکسی برنخورد وجامعه را ازحیث حمله بآداب اساسی او متأثر نسازد اکثر اوقات تقلید مجالس عروسی بازیهای کوچکی مانندعروسی حاجی آقا و شیرین زبانی غلام‌سیاه و امثال اینها بوده و درفاصلهٔ آنها اهل طرب با لباس‌های مخصوص رقص و بندبازی میکردند .

رقاصان که اغلب پسران در جامه دختران بودند چندین دست لباس مبدل مینمودند و پیکر را بزینتهای عجیب و غریب که غالباً مال یك نسل پیش از زمان نمایش بود می‌آراستند ازآنجا که این مقلدین درمجلس مهمانی ادای وظیفه میکردند وغالباً مدعوین ازجهات دیگرسرگرم وخوش بودند وچون بازیها اکثر مختصر و با ساز وآواز مناسب جفت میگردید در حاضران تاثیر خوشی میبخشید بازیگران علاوه بر تبدیل لباس قدری صورت را گریم میکردند مثلاگریم کاکاسیاه و حاجی آقا و گریم عروس وغیره

در تقلیدهای عمومی بازیگران برسکوئی بالا میرفتند وتماشائیان دراطراف آنمکان قرار گرفته بازیگران را احاطه مینمودند . اکثرمقلدان ماهر بدون حاضر

نمودن رل سخنان بسیار بموقع میگفتند وگاهی نمایش از صحنهٔ تیاتر بمیان تماشائیان هم سرایت مینمود بازیگر از سکو پائین میآمدو بعضی از حضار رامخاطب سخن یا مورد اعمال قرار میداد .

موضوع بازیها غالباًطوری اختیارمیشد که همهٔ حاضران ازآن بهره‌میبردند و برای رسوخ درخاطر عوام بیشتر اوقات سخنان ناشایست و فحش‌های رکیك مبادله میشداین دسته‌های مقلد غالباً در دهات وشهرها گردش کرده وبتناسب موقع کسبی مینمودند .

از مقلدان معروف کریم شیرهٔ است که در دستگاه ناصرالدین شاه دلقك مختار بودو او چند شاگرد آزموده داشت رشکی و ماسی و چورو کی و غیره اکثر اوقات درحضور شاه اجازه بازی می‌یافت و درضمن بازی احوال سلطان و درباریان واعمال کارداران مملکت را انتقاد میکرد واین آزادی کلام که کریم شیرهٔ داشت اورا صاحب نفوذ فوق‌العاده و محل احترام کرده بود گویند بعضی‌ازخرده گیریهای‌او بدستور پنهانی شاه بوده که‌مصلحت اظهارآن را نمیدیده‌است

این اشعار حاکی از بغض گوینده نسبت بهتاکی های آن‌مقلد مشهوراست

بعهد ناصرالدین‌شاه غازی　　کند نادان بدانا ترکتازی

بساط علم‌چونان شد که تازد　　کریم شیرهٔ بر فخر رازی

تیاتر

گویندناصرالدین شاه درسفرهای‌فرنگستان ترتیب تیاتر آنممالك‌را پسندیده ومزین‌الدوله معلم دارالفنون راکه ازشاگردان اعزامی باروپا بودمأمور کرد در تالار دارالفنون نمایشهائی بدهد واو نخستین کسی است که تیاتر را از صورت تعزیه یا تقلید خارج کرد وبعضی از آثار مولیر را بقدری که در آن زمان میسر میشدبمعرض نمایش گذاشت از قرارمسموع نخستین تیاترمزین‌الدوله خرس سفید و خرس سیاه بوده‌است . مرحوم میرزا علی‌اکبر خان مزین‌الدوله که سه سال قبل فوت شد در واقع پیشقدم این راه است . لکن بواسطه‌مهیانبودن این وسائل موفق نگردید که‌کار خودرا اساسی بدهد اذهان درآنموقع متوجه تقلید بود و از تیاترهائیکه درزیر پرده تبسم‌آور بیان بعضی مطالب جدی میکنند ومنظور اصلاحی دارد گریزان بود بعلاوه فهم آنهم برای حضار اشکال داشت ازاین جهة دوامی نیافت .

آغاز مشروطه

ازجمله اموریکه آزادیخواهان بتاثیر اجتماعی آن ایمان داشتند تیاتر بود اکثریقین داشتند که بهترین وسیلهٔ تربیت توده وآشنا کردن آنها بعیوب قدیم ومحاسن جدید تیاتر است زیرا که تأثیر افسانه و بازی در اذهان ساده بمراتب بیش از درس ووعظ است و شخص هرمطلبی را از زبان غیر ودرضمن حکایت میتواند بمردم بفهماند و اثر آن آنی و دفعی است لکن علاوه برموانع بیشماری که در راه میدیدند از آنجمله فقدان سرمایه و بازیگران مجرب و مکان بازی ولباس و تزیینات صحنه و پیسهای مرغوب بزرگترین عایق سوء شهرتی بود که دامن گیر بازیگران میشد که درآنعهد بازیگریرا مقلدی و حضور درصحنه را مطربی میدانستند و کمتر کسی پیدا میشد که برفرض آماده شدن مقدمات تن باین رسوائی بدهد و خودرا انگشت نمای خلق قرار دهدوحتی بدم شمشیر تکفیر هم برود . باوجود این چند نفر از مردمان فاضل ونجیب که درادارات دولتی هم حائز مشاغل عمده بودند وبعضی درمیان ملت هم مقامی خاص و قبولی عام احراز کرده بودند از آن حیثیت و شغل چشم پوشیده درین طریق قدم گذاشتند .

نخستین تاسیسی که شدتشکیل شرکتی بنام فرهنگ بود که در تحت مرام ونظام معینی شروع بدادن نمایش کرده وعواید آنرا بمصرف امور معارفی رسانید که ازآنجمله بنای بزرگی است موسوم بعمارت شرکت فرهنگ درناحیه سبزیکار که مدتی مکان مدرسه دارالمعلمین مرکزیی بود .

اما بعداز چندی این شرکت منحل شد وبعضی از افرادآن شرکت دیگر بنام تیاتر ملی دایر کردند که ریاست آن بامرحوم عبدالکریم خان محقق الدوله بود اکثر بازیهای آنان تاریخی بودماند پس کورس کبیر و جمشیدوغیره تصنیف محقق الدوله چون افراد این شرکت از مردمان منورالفکر بودند وبرای نفع شخصی کار نمیکردند و پای امور خیریه ومعارف درمیان بود بازیهای آنها مقبول عامه شدو مردم با شوق تمام درآن نمایشها حاضر میشدند .

پس از فوت محقق الدوله در ۱۳۳۵ قمریی دو سه نفر از اعضای هیئت موفق شدند که بعضی از مطلعین وصاحبان ذوق تیاتری رافراهم آورده شرکتی بنام کمدی ایران بموجب امتیازنامه رسمی وزارت معارف دایر کنند ریاست این شرکت با آقای سیدعلی نصر بود که چندی در اروپا هم دراین رشته مطالعات

کرده بود دیگراز مؤسسان این شرکت آقایان بهرامی و ملکی وشیبانی بودند.
این شرکت را میتوان مؤسس تیاتر ایران شناخت زیرا که در بازیهای ابتکاریی خود یا ترجمه های تطبیقی مولیر وسایر نویسندگان اروپائی موفق شد که ذوق تیاتر را درمردم ایجاد کنند و توجه کامل آنهارا باین صنعت بدیع جلب نمایداین هیئت توانست تا اواخر سال ۱۳۰٤ شمسی وحدت خودرا حفظ کند.

بتشویق این‌هیئت چند پیشرفت مهم درتیاتر رخ داد یکی آنکه باقر اف‌تاجر بساختن سالن مخصوص در لاله زار اقدام کرد و ازاین راه حقی عظیم بر صنعت تیاتر ثابت نمود دیگر بعضی زنان غیرمسلم یا مسلمان خارجی را مثل یهودی وارمنی وترك بصحنهٔتیاتر آوردند وبرای نخستین بار بازی زن را خود زن‌عهده‌دار گردید این تجدد تا دیر زمانی موجب جلب تماشائیان گردید از بازیهای مشهور آن دوره علاوه‌بر تیاترهای مولیر وسایر نویسندگان‌اروپائی‌چند نمایش ابتکاریست که بسیار دلچسب و مؤثر واقع گردید مثل غارت ارومیه، راسپوتین، قوزی و آهنگهای این اپرت اخیر راسید رضای هنری ساخته بود و بسی جالب توجه شد.. در اواخر جنگ بین‌المللی در نتیجهٔ انقلاب روسیه گروهی از بازیگران روسی و قفقازی بایران رو نهادند بااینکه زبان آنها یا ترکی یا روسی بود و حقاً نبایستی حضار را جلب کند اما چون در تیاتر ورزیده‌بودند وظرافتهای این‌صنعت را میدانستند و بازیگران زیبا و خوش آهنگ‌را عهده دار بازی‌ها مینمودند کارهای آنها جلوه کرد .خاصه اینکه اپرت های‌قفقازی تازگی‌داشت مانند آرشین مال‌آلان و مشهدی عباد و اصلی و کرم وغیره در اوایل بازی را بترکی انجام میدادند ولی کم کم آنهارا بفارسی ترجمه کردندو آهنگ آن ترکان پارسی‌گو درآغاز کار خیلی دلپسند می‌افتاد زیرا که اغلب آن نمایشها موضوع ادبی یا اجتماعی نداشت که حاجت به بیان فصیح باشد از خواص این نمایشهاعدم‌توجه‌به پند های اخلاقی و نصایح اجتماعی بود که تا آنوقت محور نمایشها بحساب میآمد بازیگران فقط میخواستند با نشان دادن رقص و آوازوسایر دلربائی‌های تیاتری حاضران را مشغول کنند.

از خدمتگزاران این صنعت خانم پری آقابابف است که در کنسرواتوار روسیه تحصیل خوانندگی کرده و در رقص هم مهارتی‌تام دارد در ۱۹۱۹بایران

آمد و وجود او تیاتر را رونقی داد نخستین بازی او اپرت سابق‌الذکر اصلی و کرم بود که بفارسی ترجمه کرده بودند .

ازجمله بازی‌هائیکه این هیئت (درسال ۱۳۰۰) درآن هنرنمائی کردند « درام لیریك » پریچهر و پریزاد اثر قلم آقای رضا شهرزاد بود در ۱۳۰۱ مادام آقا بابف بمساعدت مجتبی طباطبائی تیاتر الهه را بمعرض نمایش گذاشت این نمایش ازآن تاریخ تا حال که ۱۳۱۶ شمسی است چهل مرتبه بازی شده است.

دراین‌مختصرنمیتوان‌همه بازیگران‌و بازیهای‌مهم آندوره‌را نام‌برد ولی باید از زحماتیکه چند تن از ارامنه مانند ارمنیان و طریان و واقیناك و کاراکاش با همکاران خود در این طریق متحمل شده اند قدرشناسی نمود از جمله بازیهای مشهور دکتر ریاضی دان و دیوانه مزاحم وجعفرخان‌از فرنگ آمده است این تیاتر اخیر که بسیار مؤثر واقع شد اثرقلم مرحوم حسن مقدم بود و در ۱۳۰۱ بازی شد .

در ۱۳۰۲ علینقی وزیری پس‌از تکمیل‌تحصیلات‌خودازاروپابایران‌بازگشتا مدرسهٔ بنام مدرسهٔ عالی موسیقی وکلوبی برای نمایش اصلاحات خود دراین‌فز تأسیس کرد و رفته رفته قطعاتی ترتیب داد که علاوه بر آهنگ‌جدید شایستگی تمثل درصحنهٔ تیاتر هم داشت و ازاین جهت‌یك سبك مخصوصی بنام نمایش‌تابلوهای موسیقی پیدا شد که بسیار جالب توجه و دلپسند بود ازآن میان قطعه قالی کرمان و نیمشب حافظ و کاروان و بی‌مادر و دزدی‌بوسه و رؤیای مجنون و اپرت گلرخ را باید نام برد از خدمات این مؤسسه ایجاد نمایش برای خانمها بود که تاآنزمان کمتر در نمایش‌خانه حاضرمیشدند اما چون وزیری مکان نمایش را مدرسه‌موسیقی قرار داده بود رفته رفته این رعب ازمیان برداشته شد وجمعی از بانوان درخدمت تیاتر مقدم گشتند این جمعیت که موسوم به بیداری نسوان گردید درسالن مدرسه زرتشتیان بازیهائی کردند . ازاشخاصی که‌بنابرذوق فطریه‌ومطالعه‌در کتب‌اروپائی چند تیاتر نوشته و در نمایش آنها مساعدت بسیار کرد آقای ارباب افلاطون شاهرخ بود .

در سالهای اخیر چند جمعیت تیاتری از قبیل‌جامعهٔ باربد وشرکت‌کمدی اخوان و جامعه نکیسا درطهران دایر شد .

یکی از عشاق این صنعت میر سیف‌الدین کرمانشاهی بود که در خارج ایران کار کرده و از فن زینت صحنه مخصوصاً اطلاع کافی داشت متاسفانه خود کشی کرد

تیاترهای ملکم خان طبع شده ولی بنمایش نیامده است ازاین قبیل است ترجمهٔ ناصرالملك نایب‌السلطنه ایران از اتللوی شکسپیر که تا سال ۱۳۱۳ بمعرض نمایش گذاشته نشده بود در این تاریخ چون یکی از استادان تیاتر شکسپیر موسوم به پاپازیان بایران آمد این تیاتر را هم بزبان فرانسه و هم ارمنی بازی کرد وترجمه ناصرالملك هم نمایش داده شد .

از نویسندگان صاحب ذوق وهنرمندی که دراین رشته تألیفات نیکو دارد آقای ذبیح بهروز است که در تیاتر جیجکعلیشاه جنبه انتقادی و درنمایش شاه‌ایران و بانوی ارمن جنبه تاریخی را تتبع کرده است اپرتهای رستاخیز و بچه‌گدا تألیف عشقی شایسته ذکر است .

ازجمله موانع بزرگی که در راه ترقی تیاتر نوزاد ایران واقع گردیدرواج سینما مخصوصاً سینمای گویا بود چون وسایل قلیل و دستگاه کوچك ارباب تیاتر نمیتوانست باجلال پرده‌های سینما مقابله کنند طبعاً هرکس سینمارا چه از حیث خوبی بازی و زیبائی مناظر و چه ارزانی قیمت بر تیاتر ترجیح میداد و این اقبال مردم بسینما درموقع نمایش فیلم ناطق فارسی دختر لر که چندماه طول کشید محسوس تر گردید .

یکی از جوانانیکه بآیندهٔ درخشان این فن امید بسته و در اکثر نمایشها بازیهای مهم را عهده دار شده آقای فکری است که خود نیز چند تیاتر تصنیف کرده‌است در تجسم احوال وزراء و مشاوران قدیم خاصه‌بازی پیرمردان مهارت کامل‌دارد .

بااینکه تیاتر دارای معایب ونقایص بسیار بوده و بااینکه نمایشها درفواصل بسیار طولانی و برای جماعت قلیلی داده میشد تأثیر این فن شریف را در اخلاق جامعه و در ادبیات نمیتوان انکار کرد . در دوره اول تیاتر نویسی بسیاری از مضار و نقایص اجتماعی در برابر حاضران تجسم یافت وهرچند زبان تیاترنویسی نه‌توانسته‌است خودرا ازعبارات کتابی کاملا خلاص کند و نه توانسته است ازبعضی کلمات غلط و عامیانه احتراز جوید معذلك بواسطه سهولتی که قهراً در انشاء تیاتر واقع میشود درروانی نثرفارسی بی‌اثر نیست وظهور اوزان جدید که بمناسبت قطعات تیاتر ازجانب موسیقی دانان ترکیب شده همچنین تجددی در نظم محسوب میشود .

بعضی پیس های نمایش یافته

اپرت خسرو وشیرین	جامعهٔ باربد	علی‌شیخ‌الاسلامی	
تآتر لیلی ومجنون	«	تربتی	
وامق و عذرا	نمایشگاه نکیسا		
لیلی ومجنون	سید جلال‌الدین شادمان		
کمدی لیلی ومجنون	معز دیوان فکری		
سه داستان شاهنامه	جشن فردوسی	نوشین	
داستان‌رستم و سهراب	«	فکری	
اپرت گارخ	مدرسه عالی موسیقی	کامل وزیری	
خاطرخواهی — رؤیای‌مجنون	«	«	
کنسرت	«		
تشك پرقو	«		
اپرت شوهر بدگمان	«		
نمایش‌عمرخیام وحسن‌صباح‌وخواجه‌نظام‌الملك ـ جامعهٔ‌باربد			
آخرین‌یادگارخاندان زند نمایشگاه‌تهران ـ فتح‌الله‌معتمدی			
غیاث خشتمال جمعیت نکیسا	ابراهیم ناهید		
نای شرح حال مسعود سعد سلمان			
پنجمین جلوه هنرمندان			
ایرای مادر وطن	جمعیت نکیسا	ارباب اولاطون	
عاقبت هرمزان	«	«	
بتکده هندی	«	«	
کاهن مصری	«	«	
نادرشاه‌افشاروفتح‌هندوستان	«	«	
شب‌هزارویکم‌الف‌لیله	«	شهر زاد	
شهرزاد قصه‌گو	کلوب فردوسی	«	
زردشت	«		
عزیز و عزیزه	«		
ستاره شرق	«		
پریچهر و پریزاد	«		
خسرو وشیرین	«		
اصلی و کرم	اقتباس از ادبیات قفقاز	«	

الهه	مادام آفابابوف	پری
تاج افتخار	حبیب‌الله رستگار	اقتباس از شکسپیر
اوتللو	توسط پاپازیان	
اتوتاکسی	اقتباس از فرانسه	
کافتهای جنی	«	توسط فکری
آقا بیا روبوسی کنیم لاهیش		حسن ناصر
آنوش	«	ترجمه منظوم رشید یاسمی
مریض خیالی	مولیر	
مردم	اقتباس از توپاز	ع . نوشین
سرگذشت مریم		
کمدی راه نجات عروسی‌حاجی فیروز و گلچهره		
جنگ زن‌وشوهر	کلوب‌فردوسی	
هیپنوتیزم	جامعهٔ باربد	
تیاتر معما	«	
داد نزنید بیدار میشه	«	
تف سربالا	«	
آپاندیس	کانون‌صنعتی	فکری
کمدی‌عشق‌وآزادی	«	
هردم بیل	«	
دردسر — وضعیت تلفن	کلوب‌فردوسی	
اپرت فرشته مستعان		
کمدی نزاع زن وشوهر	تمام‌آهنگی	
کنسرت قصر — اشعهٔ پهلوی		
دیوانه مزاحم		
قزل ارسلان رومی	نکیسا	
اپرت چلنگر — مرد بی‌زن زنده نیست		
خبط بزرگ		
(کمدی) وارث بالاستقلال		
کمدی سرخر شرکت کمدی اخوان		
پیراهن مراد زن وشوهر		فردوسی

پیس های چاپ شده

نام نویسنده	نام‌نمایش	نام نویسنده	نام نمایش
هدی (سیدعلی)	وعده زرتشت	عبدالحسین‌میرزا	مارگریت*
آشفته (عمادالدین)	عدالت بشر	عشقی (میرزاده)	رستاخیز ، بچه گدا
آفاق‌الدوله (تاج‌ماه)	نامهٔ نادری*	عمادالسلطنه	عروسی اجباری*
آیتی (عبدالحسین)	ملکه عقل و عفریت جهل	عین‌الملك (حبیب‌الله)	اسرار سلطانی
عتصامی (یوسف)	خدعه وعشق*	کاظم‌زاده (حسین)	رستم وسهراب
اعتمادالسلطنه (حسن)	طبیب اجباری*	کمال‌الوزاره (احمد)	استادنوروز، حاجی‌ریائی
افلاطون(شاهرخ)	مادر وطن	محمدطاهر میرزا	عروسی میرزا
بهروز (ذبیح)	جیبجك علیشاه ، شاه ایران و بانوی ارمن	معاصر(حسن)	شوخی‌فروردین، قضی‌همد
تندر (کیا)	تیسفون	مقدم(حسن)	جعفرخان از فرنگ آمده
حشمت‌السلطان(محمدعلی)	تاجگذاری‌ومرگ ناپلیون*	ملکم	اشرفخان،زمانخان،شاه‌قلی‌میر
حکیم (سلیمان)	یوسف و زلیخا	ملکیانس	دیار اشکبار*
خلخالی (عبدالرحیم)	داستان خونین	مینو لاجوردی	مریض خیالی *
دیهیمی (عطاء الله)	من بیه*	مینوی(مجتمی)	مازیار
سعید (نفیسی)	آخرین یادگار نادر	نوشین (عبدالحسین)	تاثیر زن وظیفه شناس
شهرزاد (رضا)	سالومه*	هدایت (صادق)	پروین دختر ساسانی
شمیم (علی‌اصغر)	ایرانیان*	یقکیان	داریوش‌سوم . انوشیروا
			حق‌باکیست . درلباس زن

کتب خانہ
جامعہ عثمانیہ